



ترجمة قرآن  
Translation Movement

بسم الله الرحمن الرحيم



تحصُّنٌ قُرْآنِيٌّ  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

# فرهنگ فارسی عاشورا

جلد اوّل



به کوشش :

مهدی وحیدی صدر

سعید سپهری نیک

مؤسسه ترجمه  
Translation Movement



## فرهنگ فارسی عاشورا (جلد اول)

به کوشش : مهدی وحیدی صدر، سعید سپهری نیک

ویراستار : سعید سپهری نیک

ناشر : انتشارات محبّ

حروفچینی و صفحه آرایی : مؤسسه شایگان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی :

تاریخ و نوبت چاپ : چاپ اول

تعداد : ۳۰۰۰ دوره

بها : ۱۴۵۰۰۰ ریال

\* کلیه حقوق محفوظ است \*

**تقدیم به:**

**یگانه منجی عالم بشریت، حضرت بقیّة الله الاعظم**

## روحی و ارواح العالمین بمقدمہ الفداء



ترجمہ تحریک  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement



ترجمة ترجمه  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة ترجمه  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

الف



تحريك الترجمة  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

### آدم (علیه السلام)

خداوند متعال، زمین را در دو روز آفرید و کوههای سنگین را بر روی آن، قرار داد و وسایل زندگی و نیازمندیهای ساکنین آن را، در دو روز بوجود آورد، سپس آسمان و پس از آن عرش را آفرید و خورشید و ماه را ایجاد کرد، آنگاه فرشتگان را بوجود آورد که او را تسبیح و تقدیس می کنند و با اخلاص به عبادت او قیام دارند.

سپس اراده خداوند تعلق گرفت و حکمتش اقتضا کرد که آدم و فرزندان او را بیافریند تا در زمین ساکن شوند و آن را آباد کنند، پس فرشتگان را آگاه ساخت که به زودی مخلوق دیگری را ایجاد می کند که در زمین تلاش کنند و در پست و بلند آن بگردند و نسل ایشان در نواحی مختلف آن پراکنده شوند، از رویدنیهای زمین بخورند و گنجینه ها و معادن آن را استخراج کنند و برخی، جانشین برخی دیگر باشند.

فرشتگان مخلوقاتی هستند که خداوند، آنان را برای پرستش خود برگزید و نعمت خود را بر آنها تمام گردانید و ایشان را به طاعت خود راهنمایی فرمود.

بر فرشتگان گران آمد که خداوند، مخلوقی جز آنان را بیافریند و بیمناک شدند که این آفرینش در اثر تقصیری است که از آنها سرزده، و یا برای مخالفتی است که از بعضی ایشان بوجود آمده، بدین جهت برای تبرئه خود گفتند: خداوندا! با اینکه ما پیوسته به تسبیح و تقدیس کمر بسته ایم، چرا مخلوقی غیر از ما ایجاد می کنی؟! در صورتیکه آنها بر سر منافی که در زمین است، اختلاف خواهند کرد و در روی زمین فساد برپا خواهند نمود.

این سخن را فرشتگان بدان جهت گفتند تا پاسخی از پروردگار بشنوند که شبهه ایشان زایل شود و دیگر آنکه امید داشتند که خداوند متعال آنها را در زمین جانشین قرار دهد، زیرا آنها به رعایت نعمت خداوند، سابق تر و به شناختن حق او شایسته تر بودند، و این سؤال از جهت انکار بر کار خدا و شك در حکمت او، و همچنین از جهت عیب گویی آدم و فرزندان او نبود، زیرا فرشتگان اولیای مقربین و بندگان گرامی خداوند هستند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به دستور او کار می کنند.

خداوند جوابی به آنها فرموده که دلهاشان آرام و خیالشان راحت شد، فرمود: من می دانم آنچه را که شما نمی دانید و در جانشین نمودن آدم، حکمتی می بینم که شما از درك آن عاجزید بزودی آنچه را اراده کرده ام می آفرینم و جانشین قرار می دهم، آنگاه آنچه را از شما پنهان و مستور بود، خواهید دید، هنگامی که او را آفریدم و از روح خود در او دمیدم او را سجده کنید.

خداوند بدن آدم را از گل مخصوصی خلق کرد و از روح خود در آن دمید، نسیم حیات در پیکر او وزید و بشری کامل و بی عیب گردید پس از آن، خداوند به فرشتگان دستور داد که آدم را سجده کنند، آنان با فروتنی فرمان خدا را پذیرفتند و آدم را تعظیم نمودند و در برابر او چهره به خاک نهادند ولی شیطان با دستور حق مخالفت کرد و از سجده خودداری نمود.

خداوند، سبب سجده نکردن و تخلف او را پرسید و فرمود: چه چیز مانع شد که آدم را سجده نکردی؟ خود را بزرگ شمردی یا از جمله سرکشان بودی؟!

شیطان گمان کرد عنصر او از عنصر آدم بهتر و جوهرش پاکتر است و گمان کرد که هیچکس به مقام ارجمند و منزلت رفیع او نمی رسد و گفت: من از آدم بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل. آشکارا به معصیت اقدام کرد و از مخالفت و تکبر خود پرده برداشت و از فرمان پروردگار سرپیچی نمود، آدمی را که خدا با دست قدرت خود آفریده بود، سجده نکرد و از کافران گردید.

خداوند او را به گناهش مجازات کرد و به او فرمود: از آسمان بیرون برو، زیرا تو از رحمت ما رانده شده ای و لعنت شامل حال تو است تا روز قیامت، شیطان از پروردگار درخواست کرد که او را تا روز قیامت مهلت دهد و زنده بدارد، خداوند درخواست او را پذیرفت و به او فرمود: تا روز معین از مهلت داده شدگانی.

هنگامی که خواهش او قبول و در خواستش پذیرفته شد از احسان خدا تشکر نکرد، بلکه نعمت حق را با کفران پاداش داد و گفت: برای اینکه مرا گمراه ساختی بر سر راه بندگان می نشینم، و برای گمراه ساختن آنها در کمین هستم و کوشش می نمایم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپ نزد بندگان می آیم و بیشتر آنها را شکرگذار خود نخواهی یافت.

خداوند شیطان را از درگاه خود راند و خواسته های او را پذیرفت و به وی گفت: اینك به راهی که انتخاب کردی برو، و هريك از ایشان را که توانستی با صدای خود مضطرب و پریشان کن و با

لشکریان سواره و پیاده خود بر آنها بتاز و در اموال و اولاد با آنان شرکت کن، و آنان را با وعده های دروغ سرگرم کن و به آرزوهای دور و دراز مشغول ساز ولی هرگز در گمراه ساختن کسانی که عقیده محکم و عزم راسخ دارند و بندگان با اخلاص منند تو را آزاد نخواهم گذاشت و بر آنان مسلط نخواهم کرد. زیرا دلشان به تو بی توجه و گوششان به حرف تو بدهکار نیست.

اما تصمیمی که برای گمراه ساختن آدمیان گرفتی، پس حساب تو در برابر این گناه، سخت و مجازات تو بسیار بزرگ خواهد بود و من دوزخ را از تو و پیروانت پر خواهم کرد.

فرشتگان آدم را سجده کردند و به مقام ارجمند او در پیشگاه پروردگار اعتراف نمودند، ولی مثل اینکه آنها گمان می کردند که از نظر علم و فهم از آدم برترند، بدین جهت خداوند متعال از علم خود به آدم (علیه السلام) عنایت کرد و او را به نور خود منور گردانید و نامهای مخلوق خود را به او یاد داد، «فتلقى آدم من ربه كلمات» آنگاه برای اینکه عجز و قصور ملائکه آشکار شود و بفهمند که حکمت خدا مقتضی بود، کائنات را به آنها ارائه داد و فرمود: اگر راست می گوئید نامهای این آفریدگان را به من بگویید،

فرشتگان مبهوت از جواب عاجز شدند و به ناتوانی و کوتاهی پایه علم خود اعتراف کردند و گفتند: پروردگار! ما جز از آنچه از تو آموخته ایم چیزی نمی دانیم همانا عالم و حکیم مطلق تویی، چون آدم از دریای فیض پروردگار قطره ای و از پرتو علم او بهره ای برداشته بود، خداوند به او دستور داد که آنچه فرشتگان ندانستند و از جوابش عاجز ماندند به ایشان خبر دهد، تا با این وسیله فضیلت آدم و حکمت استخلاف او آشکار گردد، آدم به آنها خبر داد و سپس خداوند به آنها فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می دانم و بر کارهای آشکار و پنهانتان آگاهم؟ در این هنگام فضیلت آدم بر ملائکه معلوم شد و راز آفرینش وی و حکمت استخلاف او را دیدند.

خداوند نعمت خود را از شیطان بازگرفت و از رحمت خود دور کرد آنگاه آدم و همسرش را در بهشت جای داد و به وی گفت: نعمتی که به تو عطا کرده ام به یاد داشته باش، تو را به خلقتی بدیع آفریدم و بشری که می خواستم بوجود آوردم و از روح خود در تو دمیدم و فرشتگانم را به سجده تو واداشتم و بهره ای از علم خودم را به تو بخشیدم و این ابلیس است که او را از رحمتم مأیوس ساختم و چون از فرمان من سرپیچی کرد او را لعنت کردم و اینک بهشت را که خانه ای جاوید است جایگاه تو قرار دادم اگر اطاعت من کنی تو را برای همیشه در بهشت جای خواهم داد و اگر پیمان مرا بشکنی تو را از خانه ام بیرون و به آتش خودم معذب خواهم نمود، بیدار باش که شیطان با تو و همسرت دشمن است، شما را از بهشت بیرون نکند که به بدبختی مبتلا می شوید.

خداوند به آدم و همسرش اجازه داد که با خاطری آسوده از نعمتهای بهشت استفاده کنند و هر میوه ای را که خواستند بچینند ولی آنان را از نزدیک شدن به يك درخت از درختان بهشت نهی کرد و

برای آنکه پرده ابهام برداشته شود و آن درخت را بشناسد، آن درخت را معین و به آن اشاره فرمود و آنان را از نزدیک شدن به آن بیم داد که اگر به آن نزدیک شوند یا از میوه آن بخورند در زمره ستمکاران محسوب خواهند شد و همچنین وعده داد که اگر از آن دوری کنند نعمتهای بهشت را برای آنان دائمی و جاوید گرداند و هرگز روی گرسنگی و برهنگی را نبینند و تشنگی و سختی به آنها نرسد و فرمود: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و با فراغت خاطر هرچه خواستید بخورید ولی نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید بود. همانا بر تو است که در بهشت گرسنه و برهنه نشوی و تشنگی نبینی و از آسیب گرمی آفتاب محفوظ باشی.

برای شیطان خیلی سخت و دشوار بود که آدم و همسرش در رفاه و خوشی باشند و او، رانده درگاه خدا و دور از بهشت بسر برد، بدین جهت تصمیم گرفت کاخ سعادت آنها را واژگون سازد و نعمت را از ایشان سلب کند. آری آدم همانست که او را از مقام عالی و ارجمندش به زیر آورد و از نعمت و رضای خدا دور کرد و بواسطه همین آدم بود، که سرکشی و نابکاری او آشکار شد اینک باید انتقام بکشد و با نیرنگ او را مضموم سازد، آهسته آهسته وارد بهشت شد و در آشکار و نهان با آدم سخن گفت، خود را دوست پاکدل و ناصح و باخلاص معرفی کرد و برای بدست آوردن دل آدم تلاش فراوان نمود، از هر دری درآمد و از هر راهی وارد شد، علاقه خود را با آدم و همسرش ابراز کرد و غرض خود را برای از دست رفتن نعمتهای آنها اظهار داشت و گفت: خداوند شما را از خوردن این درخت نهی نکرده مگر آنکه اگر بخورید دو فرشته می شوید یا در بهشت جاودان خواهید بود.

شیطان دید آدم و همسرش از پذیرفتن سخن او متوحش و از مشورت او گریزانند، به حرف او گوش نمی دهند و نصیحتش را نمی پذیرند، بدین جهت برای ایشان قسم یاد کرد که من خیرخواه شما، قصد زیان و بدبختی شما را ندارم، قسم یاد کرد تا پاکدلی و خیرخواهی خود را ثابت کند و بدون تردید برای گمراه کردن آن دو، پافشاری و اصرار بسیار کرد و نیرنگ خود را با این ترتیب به کار برد، بالاخره آدم و همسرش فریفته شدند و از آنها لغزش بزرگی بوجود آمد.

چون آدم و حوا از فرمان خدا بیرون رفتند، خداوند نعمت خود را از ایشان گرفت و بهشت را بر آنها حرام کرد و به آنها فرمود: مگر من شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شما است؟

آدم و همسرش به درگاه خداوند بازگشته و توبه نمودند و از کرده خود پشیمان شدند و گفتند: پروردگار! ما به خویشتن ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود، خداوند فرمود: بیرون روید، منزل و جایگاه شما در زمین است و تا روز قیامت دشمن یکدیگر خواهید بود.

خداوند توبه آنان را پذیرفت و فرمان داد تا از بهشت بیرون روند و به آنها اطلاع داد که دشمنی بین ایشان و شیطان ادامه خواهد داشت.

وقتی که آدم(علیه السلام) در اطراف زمین سیر می نمود تا اینکه به سرزمین کربلا رسید، پایش به چیزی برخورد کرد. سپس بر زمین افتاد و خون از پایش جاری شد، آنگاه سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! آیا گناهی از من صادر گردید که اینگونه مرا معاقب فرمودی؟ وحی رسید: نه، ولكن فرزندت حسین(علیه السلام) در این مکان کشته می شود، پس خون تو موافق خون او جاری شد. عرض کرد: چه کسی قاتل اوست؟ وحی آمد که یزید ملعون، پس او را لعن کن. پس از آنکه آدم(علیه السلام) او را لعن نمود به سوی جبل عرفات روانه شد.

#### آقا محمد خان قاجار

بنیانگذار سلسله قاجاریه در ایران. به سال ۱۲۰۶ آقا محمدخان قاجار به بیماری سکنه مبتلا گردید و پس از بهبودی به عبدالرزاق خان، حاکم کاشان که مرد باکمال و متدینی بود دستور داد تا مهندسین معمار و زرگران را جمع نموده، قبه و بارگاه حسینی را از نو و به طرز بهتری بسازند و کاملاً طلاکاری و زراندود نمایند. حاکم نیز به دستور شاه عمل نمود. حاجی سلیمان صباحی کاشانی در این مورد قصیده ای سروده و با این مصرع ماده تاریخ را تعیین نموده است: «در گنبد حسین بن علی زیب یافت زر - ۱۲۰۶ -».

#### آلوسی

شهاب الدین محمود شکری آلوسی بغدادی (م. ۱۲۷۰ هـ. ق.) از علمای اهل سنت است. از نقل سخنان پوچ و شرم آور ابن العربی و هم مسلکان او سخت خشمگین شده به گونه ای که وقتی اسم قاضی ابن العربی را ذکر می کند می گوید: «علیه من الله تعالی ما يستحقه» یعنی بر او باد از خدای تعالی آنچه مستحق است. آلوسی پس از نقل مطالب مفصل می گوید:

«اگر هم پذیرفته شود که یزید خبیث مسلمان بوده، مسلمانی بوده که به قدری مرتکب کبائر شده که از عهده بیان خارج است، و به رأی من لعن او جایز است، و ظاهر این است که آن ملعون توبه نکرده و احتمال توبه او از احتمال ایمان ضعیف تر است، و در حکم اوست ابن زیاد و ابن سعد و گروهی، پس لعنت خدای عزوجل باد بر همگی آنان و بر یاران و پیروانشان و بر کسی که میل به سوی آنان کند تا روز قیامت مادامی که چشمی بر ابی عبدالله الحسین(علیه السلام) اشک می ریزد.»

آلوسی پس از مطالب کوتاهی، مطلب خود را چنین ادامه می دهد: «و هر کس بترسد از قیل و قال به جهت تصریح به لعن این گمراه، پس بگوید: خدای عزوجل لعنت کند هر کسی را که راضی شد به قتل حسین و کسی را که آزد عترت پیامبر را به ناحق و هر کسی را که حق آنان را غصب نمود.

پس او در این صورت یزید را لعن کرده، به خاطر دخول او (یزید) تحت عموم، دخول اولیه در نفس الامر، و کسی مخالف جواز لعن با این الفاظ نیست، جز ابن العربی و موافقان و هم مسلکان او، زیرا آنان برحسب آنچه از آنها نقل شده، تجویز نمی کنند لعن کسی را که راضی شد به قتل حسین، و سوگند به جان خودم که این گمراهی بزرگی است که نزدیک است بر گمراهی یزید فزونی یابد.»

#### آمنه

به قولی او همان سکینه (علیها السلام) دختر گرامی امام حسین (علیه السلام) است، که آمنه نام اصلی اوست و لقب «سکینه یا سَکینه» از طرف مادرش رباب به او داده شده است.

#### آیه من آیات الله

نشانه ای از نشانه های خدا. از القاب شریفه حضرت زینب سلام الله علیهاست.

#### اباحفص

کنیه جناب عمر بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) است. او در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گردید.

#### ابارزین

کنیه «سلیمان» غلام امام حسین (علیه السلام) است که به دست عبیدالله بن زیاد به شهادت رسید.

#### اباعبدالله

کنیه امام حسین (علیه السلام) است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از هنگام ولادت، بر آن حضرت نهاد. ناسخ التواریخ گوید به جهت اینکه نام فرزند شیرخوار امام حسین (علیه السلام) عبدالله بود، بدان جهت آن بزرگوار را اباعبدالله می گفتند.

#### اباموسی

کنیه جناب موقع بن ثمامه اسدی صیداوی، یکی از شهدای واقعه عاشورا است.

#### ابان بن نعمان بن بشیر

وی برادر زن مختار بن ابوعبید ثقفی بود. ابان بن نعمان برادر «عمره» همسر باوفای مختار بود. پس از آنکه خواهر ابان به دستور مصعب بن زبیر به قتل رسید، برادرش (ابان) قاتل او را سیلی زد و ناسزا گفت. اما ابن زبیر او را بخشید و گفت: جوان را آزاد کنید زیرا حادثه ای وحشت بار دیده است.

#### ابانور الشاعر

کنیه ربیعة بن خوط بن رثاب، از شهدای روز عاشورا است.

#### ابجر بن کعب

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر عمر بن سعد بود. وی پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) ازار امام (علیه السلام) را از پایش بیرون آورد. (در حالی که حضرت قبل از پوشیدن آن شلوار کهنه، بادیست آن را پاره پاره کرد تا کسی به آن رغبت نکند.) به نقلی از اری را که در آورد، در نتیجه از دو پا فلج و زمین گیر شد.

#### ابجر بن کعب

وی همان «ابجر بن کعب» است.

#### ابراهیم (علیه السلام)

نمرود بن کنعان، در شهر بابل فرمانروایی و سلطنت می کرد و چون دامنه تسلط و نفوذش توسعه یافت، مردم را به پرستش خویش دعوت کرد و مردم هم که در برابر بتهای سنگی و چوبی سجده می کردند، به آسانی طوق بندگی او را به گردن نهادند و تن به خدایی او دادند.

مذتها گذشت و مردم در چنین گمراهی و ضلالت بزرگی بسر می بردند و یکباره خدای بزرگ را فراموش کرده بودند تا آنکه خداوند اراده فرمود از میان آن قوم، رهبری عالی مقام برانگیزد و به ارشاد او، مردم را راهنمایی فرماید.

یکی از ستاره شناسان که در دربار نمرود مقامی شامخ داشت، روزی به عرض رسانید که نجوم دلالت می کنند که به زودی شخصی قیام می کند و بساط بت پرستی را واژگون می سازد و مردم را به دین جدیدی دعوت می کند، نمرود پرسید: از چه سرزمینی قیام می کند؟ گفت: از همین سرزمین ولی تاکنون، نطفه او منعقد نشده و پا به رحم مادر نگذاشته.

نمرود برای پیشگیری از این موضوع، دستور اکید صادر کرد که بین زنان و مردان جدایی بیندازند، تا نطفه او بسته نشود و چنین شخصی پا به عرصه وجود نگذارد، نمرود نادان گمان می کرد با این اقدام عاجزانه می تواند در برابر اراده ازل و خواست خداوندی سدّی ایجاد کند و مانع اجرای قضای الهی شود.

در همان محیط پر خفقان نطفه ابراهیم بسته شد و مادرش به او حامله گردید ولی آثار حمل در او آشکار نگشت، مدّت حمل به سر رسید و مادرش برای وضع حمل، سر به بیابان نهاد و از ترس مأمورین نمرود به غار کوهی پناهنده شد و ابراهیم در همان غار چشم به جهان گشود، مادرش دریچه غار را با سنگ محکم کرد و به شهر بازگشت، خداوند عالم از انگشت ابراهیم چشمه های شیر جاری ساخت و مواد غذایی لازم را به او رسانید تا ابراهیم کم کم بزرگ شد و چون به سیزده سالگی رسید محرمانه، با مادرش به شهر آمد.

آزر، عموی ابراهیم یکی از بت تراشهای معروف بابل بود و پسرانش بت فروش بودند، آزر وقتی ابراهیم را دید او را با فرزندان خود به فروش بت فرستاد، ابراهیم ریسمان به گردن بتها می بست و روی زمین می کشید و در خاك و گل و لای آلوده می نمود و فریاد می زد: مردم بیایید و بتهایی را که نه جان دارند و نه فهم و ادراك و قادر بر هیچگونه نفع و ضرری نیستند از من خریداری کنید. طرز رفتار ابراهیم نسبت به بتها بنظر بت پرستان اهانت آمیز می آمد و کار به جایی رسید که آزر ابراهیم را نصیحت کرد و چون بی اثر بود، او را به زندان انداخت.

ابراهیم را خداوند متعال برای راهنمایی مردم گمراه و بت پرست بوجود آورد و او را به مقام شامخ پیامبری و نبوّت مفتخر فرمود، ابراهیم دلی مملوّ از ایمان به خدا داشت و ذره ای شك و تردید در مورد قدرت پروردگار در قلبش راه نداشت ولی برای اینکه حقایق اشیاء بر او روشن شود و بصیرتش افزون گردد، از خدا درخواست کرد که به او بنمایاند چگونه مردگان را زنده می کند، خطاب آمد که مگر تو ایمان به بعثت نیاورده ای؟ ابراهیم گفت: چرا، ایمان آورده ام ولی مایل هستم ببینم تا اطمینان و یقینم کامل گردد، چون ابراهیم حقیقتاً غرضش اطمینان خاطر بود، خداوند به او وحی فرستاد که چهار پرنده بگیر و پس از کشتن آنها همه را در هم بکوب و سپس آن را به چند قسمت تقسیم کن و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار و يك يك آنها را بخوان، تا به اذن خدا زنده شوند و نزد تو آیند.

ابراهیم فرمان خدا را به کار بست و پس از کشتن و کوبیدن و تقسیم کردن گوشتهای درهم آمیخته پرندگان، آنها را صدا زد، از هر جا جزیی جمع آمد و به هم متّصل گردید و جان در آن دمیده شد و پرندگان دیگر بار زنده شدند.

ابراهیم مأموریت الهی و آسمانی خود را شروع کرد و در آغاز کار، عمویش آزر را به سوی خدا و پرستش پروردگار یگانه دعوت نمود، دلایل و براهین توحید را با منتهای ادب به آزر گوشزد کرد، آزر با تندی و خشونت به او پاسخ داد و او را از نزد خود راند، ابراهیم که در ابتدای کار با شکست مواجه شده بود، با دلی افسرده از نزد آزر خارج شد ولی روش آزر او را سست نکرده بلکه تصمیم او را، دائر بر راهنمایی و هدایت قوم محکم تر ساخته بود، ابراهیم نزد قوم آمد و برای اینکه به آنان بفهماند بت پرستی راه خطا و گمراهی است نخست از آنها پرسید: شما چه چیز را پرستش می کنید؟ قوم گفتند: معبود ما بتها هستند که به پرستش آنها قیام می نماییم و حوایج خود را از آنها می خواهیم و در هنگام بروز حوادث ناگوار به آنها پناهنده می شویم.

ابراهیم پرسید: آیا بتها سخنان شما را می شنوند و نفع و ضرری از آنها ساخته است؟ گفتند: نه، بلکه چون پدران ما بتها را می پرستیدند ما هم به پیروی از روش آنها بت می پرستیم. ابراهیم گفت: هم شما و هم پدران شما در گمراهی آشکار بوده اید و این بتهای سنگی و چوبی که مالک سود و زیان خود نیستند شایستگی پرستش را ندارند، پرستش مخصوص پروردگار یگانه ای است که خالق آسمانها و زمین و مدبّر امور آنها است.

سپس ابراهیم در مقام بیان قدرت خداوند برآمد و گفت پروردگار بزرگ آن کس است که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می کند و او است که مرا آب و غذا می دهد و چون بیمار شوم مرا شفا می بخشد و اوست که مرا می میراند و سپس زنده می گرداند و او است که من امیدوارم در روز قیامت مرا بیاورد.

ابراهیم، با این بیانات، مردم را به پرستش خداوند دعوت کرد، ولی قوم در برابر دلایل ابراهیم، يك مشت حرفهای بیهوده و پوچ تحویل دادند و حاضر نشدند از بت پرستی دست بردارند، از اینرو، ابراهیم درصدد برآمد بتها را بشکند و عملاً به مردم نادان بفهماند که این بت های بی جان و ناتوان، لایق پرستش نیستند.

نمرودیان عیدی داشتند که همه ساله در آن روز مراسم مخصوصی را اجرا می کردند و آن روز را در خارج شهر بسر می بردند، چون ایام عید فرارسید عموم مردم از شهر خارج شدند. ابراهیم به عنوان کسالت از رفتن، خودداری کرد و در شهر ماند.

شهر از ساکنین خالی شد و همه مردم از پیر و جوان به خارج شهر رفتند، ابراهیم چون شهر را خالی و بتکده را بدون نگهبان یافت قدم در بتکده گذاشت و در آن سالن مجلل که به انواع زینت ها آراسته شده و بت ها بر حسب رتبه و مقام در جایگاه خود قرار داشتند، به تماشا پرداخت سپس با تمسخر و تحقیر به آنها نگریست، و بعد به شکستن آنها پرداخت و تنها بتی که از تبر ابراهیم در امان

ماند، بت بزرگ بود و آن هم به این منظور سالم ماند که پایه استدلالهای آینده و موجب تبریئه و نجات او باشد.

قوم پس از انجام مراسم عید، به شهر بازگشتند و چون وضع در هم ریخته معبد و بت‌های شکسته را دیدند بی اندازه ناراحت و خشمناک شدند و از اهانتی که نسبت به بت‌ها انجام گرفته بود سخت عصبانی گشتند و درصدد بدست آوردن مجرم برآمدند و با هم می گفتند: چه کسی این عمل را با خدایان ما کرده است؟! همانا او از ستمکاران است.

بالاخره فهمیدند که این کار ابراهیم است. ابراهیم شناخته شد و در محلی که بت پرستان جمع آمده بودند برای محاکمه و انتقام احضار گردید، از ابراهیم پرسیدند آیا تو این کار را نسبت به خدایان ما انجام داده ای؟! ابراهیم با بیانی محکم گفت: بلکه بت بزرگ این کار را بر سر بت‌ها آورده، از خودشان بپرسید. نمرودیان در برابر این منطق، جز اینکه به عجز و ناتوانی بت‌ها اعتراف کنند چاره ای نداشتند، ابراهیم هم جز این انتظاری نداشت لذا وقتی که قوم گفتند: بت‌ها نمی توانند حرف بزنند و جوابی بگویند، ابراهیم بالا فاصله با يك جمله اساس بت پرستی را در هم ریخت و آنها را سرزنش و ملامت کرد و گفت: اُف بر شما و بر آنچه می پرستید.

نمرودیان برای انتقام گرفتن از ابراهیم و یاری خدایان خود، تصمیم به سوزاندن ابراهیم گرفتند و چون جرم ابراهیم به عقیده آنان جنبه عمومی داشت، باید عموم طبقات در این راه تشریک مساعی کنند و از این ثواب بهره مند گردند، از این رو همه مردم درصدد گرد آوردن هیزم برآمدند و چند روزی نگذشت که کوهی از هیزم فراهم آمد، آتش افروختند و شعله آن به آسمان بالا رفت، آنقدر هیزم زیاد بود که آتشی عظیم و خطرناک در بیابان ایجاد شد و حرارت آتش به حدی رسید که هیچکس را یارای نزدیک شدن به آن نبود.

ابراهیم را بوسیله مَجنیق میان آتش پرتاب کردند و به این وسیله آتش دل خود را فرو نشانیدند. ابراهیم در میان شعله های آتش از دیدگان مردم ناپدید شد و غریو شادی از مردم برخاست.

هنگامی که ابراهیم میان آتش پرتاب می شد جبرئیل خود را به او رسانید و گفت: ای ابراهیم آیا حاجتی داری؟ گفت: به تو حاجتی ندارم ولی به خداوند چرا. سپس از خدا درخواست کرد که مرا از آتش نجات بده. آتش به فرمان خداوند بر ابراهیم سرد و سلامت گردید و خطر آتش و حرارت از او برداشته شد.

نمرودیان که این صحنه را مشاهده می کردند با اعجاب و تحسین بر این منظره خیره شدند. مردم که این آیت بزرگ الهی را دیدند، به حقانیت دعوت ابراهیم پی بردند و بر آنها ثابت شد که راه راست، همان است که ابراهیم به آن دعوت می کند، اما عناد و دشمنی و همچنین حُبّ جاه و مال مانع شد که

به ابراهیم ایمان آورند، بدین جهت اکثر مردم در بت پرستی ماندند و فقط چند نفر انگشت شمار به آن حضرت گرویدند.

هنگامی که حضرت ابراهیم(علیه السلام)سوار بر اسب از سرزمین کربلا عبور می نمود، اسبش به زمین خورد و ابراهیم(علیه السلام) از اسب افتاد، سرش شکست و خون او جاری شد، آنگاه عرض کرد: پروردگارا چه خطایی از من صادر شد؟ در آن وقت اسبش به سخن در آمد و گفت: یا خلیل الله از تو بسیار خجالت می کشم، بدان که در این زمین فرزند خاتم انبیاء (امام حسین)علیه السلام)) کشته می شود، از اینرو خون تو جاری گشت تا موافق خون آن جناب شود.

#### ابراهیم بغدادی

سید ابراهیم بن سید محمد بن سید علی حسنی بغدادی، پدر سید حیدر بوده است. آل حیدر از خانواده های مشهور در کاظمیه و بغداد از نسل او هستند. سید ابراهیم به سال ۱۲۲۷ هـ. ق. وفات یافته. او شاگرد سید مهدی بحر العلوم بوده است. اشعاری از او درباره واقعه عاشورا بجای مانده است:

لهفی لتلك الرؤوس يرفعها \*\*\* على رؤوس الرماح اوضعها

لهفی لتلك الجسوم عارية \*\*\* و ذاریات الصبا تلفعها

لهفی لتلك الصدور توطأ بالخيل \*\*\* ل و منها العلوم اجمعها

لهفی لتلك الاسود قد ظفرت \*\*\* بها كلاب الفلا و اضبعها

لهفی لتلك الغصون ذاوية \*\*\* و من أصول التقى تفرعها

برای سرهایی که پست ترین افراد، آنها را بر سر نیزه ها افراشته اند، دلم می سوزد.

برای بدنهای برهنه ای که بادهای شنی و گرم آنها را می سوزاند، دلم می سوزد.

برای سینه هایی که اسبها بر آنها گام می نهند و همه علوم دنیا در آنها جمع است، دلم می سوزد.

برای شیرهایی که به دست سگهای هار و شغالها افتادند، دلم می سوزد.

برای شاخه های پژمرده ای که از اصل پاکی و طهارت روییده اند، دلم می سوزد.

#### ابراهیم بن الحسین(علیه السلام)

از شهدای بنی هاشم در روز عاشورا است. این نام را ابن شهر آشوب در کتاب المناقب آورده است. به گفته صاحب مناقب ابراهیم یکی از شش فرزند ابی عبدالله(علیه السلام) است که در کربلا به شهادت رسید.

### ابراهیم بن حصین ازدی

از شهدای کربلا و از اصحاب دلاور امام حسین (علیه السلام) بود؛ از جمله کسانی است که سید الشهدا (علیه السلام) در لحظات تنهایی، نام برخی از یاران را می برده و صدا می زده است: «... و یا ابراهیم بن الحصین...»

رجز او در میدان نبرد چنین بوده است:

اضرب منکم مفصلاً و ساقاً \*\*\* لیهرق الیوم دمی اهرافاً  
و یرزق الموت ابواسحاقاً \*\*\* اعنی بنی الفاجرة الفساقاً

### ابراهیم بن حصین اسدی

از قبیله بنی اسد، از شجاعان و پاکان و از شهدای گرانقدر کربلا است و از رجزهای اوست:  
اقدم حسین الیوم تلقی احمداً \*\*\* ثم اباک الطاهر المؤیداً  
«به پیش ای امام! که امروز به دیدار جدت و پدر مطهر و مؤیدت خواهی رسید...»

### ابراهیم بن دیزج

وی همان «دیزج یهودی» است که به دروغ ادّعی مسلمانان داشت. و از عمال متوکل عباسی بود.

### ابراهیم بن طلحه

وی یکی از طرفداران و نیروهای تحت امر بنی امیه بود.  
در آن حال که کاروان اهل بیت عصمت و طهارت از طرف کربلا وارد دمشق شدند، ابراهیم پسر طلحه که جراحات شمشیرهای جنگ جمل در سینه پرکینه اش بود به حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) رسید و گفت: آخر که مغلوب شد؟ حضرت فرمود: اگر می خواهی بدانی چه کسی مغلوب شد چون وقت نماز شود. اذان و اقامه نماز را بشنو و ببین که آوازه چه کسی بلند شود و بلند خواهد شد تا روز قیامت.

### ابراهیم بن عبدالله

وی و عبدالله بن یزید به دستور عبدالله بن زبیر به کوفه رفتند و نماینده زبیر و حاکم عراق بودند.

### ابراهیم بن عبدالله

ابراهیم بن حسن بن علی (علیه السلام). با برادر خود محمد، معروف به «نفس زکیه» در ابتدای دولت بنی عباس دعوی خلافت داشتند و منصور عباسی پیش از آنکه خلافت در خاندان آل عباسی مستقر شود با محمد بیعت کرده بود چون کار عباسیان سامان یافت و منصور خلیفه گشت لشکری به تعاقب آن دو فرستاد. محمد در مدینه و ابراهیم در بصره دعوت خویش را آشکار کردند و ابراهیم سپاهی فراهم کرده بر اهواز و فارس و اواسط مسلط گردید. محمد در مدینه کشته شد (۱۴ رمضان ۱۴۵ ق) و ابراهیم در باخمرا نزدیک کوفه با لشکریان منصور روبرو شده و غلبه او نزدیک می نمود لکن ناگاه تیری بر مقتل او رسیده کشته شد و لشکریانش پراکنده شدند.

#### ابراهیم بن علی بن ابی طالب

مادرش «ام ولد» بود. او به همراه امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و به شهادت رسید. ولی به شهادت رسیدنش در کربلا مورد تردید است.

#### ابراهیم بن مالک اشتر

در قیام مختار، برای خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت مظلومش، بسیاری از بزرگان و سران شیعه نقش فعال داشتند، ولی هیچ چهره ای به اندازه چهره ابراهیم، فرزند برومند مالک اشتر، بازوی توانمند امیرمؤمنان (علیه السلام) درخشندگی و شکوه ندارد و نقشی که ابراهیم در این قیام داشت، عالی ترین و مؤثرترین بود و قطعاً اگر چهره ای مانند ابراهیم، در کنار مختار نبود، نهضت مختار معلوم نبود فاتح شود. زیرا بزرگان شیعه برای ابراهیم، مقامی بس بزرگ قایلند و نقش مهم او در پیروزی قیام بر احدی پوشیده نیست.

علامه سیّد محسن امین، می گوید: «ابراهیم، مردی شجاع، سلحشور، باشهامت، صف شکن و رییس بود. او دارای طبعی عالی و همتی بلند و طرفدار حق بود و دارای طبع شعر و زبانی فصیح و هوادار و دوستدار خاندان عصمت و طهارت (علیه السلام) بود، و همانگونه که پدر او «مالک اشتر» دارای همین امتیازات عالی بود، و حق هم این است که چنین فرزندی مجسمه پدر باشد».

در شهامت، شجاعت، سخاوت، جوانمردی، ایمان و اخلاص به اهل بیت، برترین مردم عراق بود. صاحب «مرأة الجنان» گوید: «او سرور قبیله نخع و یگه تاز آنان بود».

علامه مجلسی در بحارالانوار از فقیه بزرگ شیعه، ابن نما، درباره ابراهیم چنین نقل می کند:

«ابراهیم - که درود خدا بر او باد - مظهر شجاعت و مشعلدار شهامت و سلحشوری قاطع بود. او

سراپا محبّ اهل بیت و پرچمدار و پیشاهنگ دلباخته آنان بود.»

«بلذری» گوید:

«ابراهیم جوانی نوسال و شجاع بود» ابراهیم در جنگ صفین، باوجود آنکه نوجوانی کم سن و سال بود، در کنار امیرمؤمنان(علیه السلام) و پدرش مالک اشتر رشادتها از خود نشان داد. مختار و سران شیعیان عراق، تمام امیدشان به او دوخته شده بود و مطمئن بودند اگر این مرد مبارز و قهرمان شجاع و عظیم الشان با آن شخصیت و موقعیت و نفوذش به انقلاب بپیوندد فتح و پیروزی آنان قطعی خواهد بود. بنابراین تمام همت خود را صرف جذب «ابراهیم» برای حضور در صحنه پیکار کردند. شخصیت نافذ «ابراهیم» و فکر بلند و شجاعت و کاردانی او در امور جنگ از يك سو و علاقه شدید و اخلاص او نسبت به ساحت مقدس اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) از سوی دیگر و سایر صفات برجسته ای که در وجود ابراهیم جمع شده بود، همه شیعیان عراق او را مایه امید و پشتیبانی قوی و فرماندهی لایق، برای امور مهم خود می دانستند، از این رو تصمیم گرفتند با ابراهیم ملاقات و او را به قیام دعوت نمایند.

عامر شعبی گوید: من و پدرم از جمله اولین کسانی بودیم که به جناح انقلابیون مختار پیوستیم. «مورخین از قهرمانی ابراهیم، در جنگ ها سخنها گفته اند و الحق، «ابراهیم اشتر»، این فرزند خلف «مالک اشتر»، همانند پدر در جنگ صفین بار دیگر حادثه عظیم «لایله الهیر» در جنگ صفین را زنده کرد و ارتش شام را به شکستی وحشتناک کشاند. ابراهیم چون شیر خشمناک، همانند صاعقه ای بی امان بر قلب دشمن می تاخت و از یمین و یسار از کشته، پشته می ساخت و این رجز را می خواند:

قد علمت مذبح علماً لا خطل \*\*\* ائی اذا القرن لقتنی لا وکل

ولا جزوع عندها ولا نکل \*\*\* اروع مقدماً اذا النکس فشل

اضرب فی القوم اذا جاء الاجل \*\*\* واعقلی رأس الطرماع البطل

بالذکر البتار حتی ینجدل

طایفه مذبح خوب می داند که من همان قهرمان صحنه پیکارم

که نه خسته می شوم و نه سست می گردم و آنچنان در خط مقدم می جنگم تا دشمن را شکست

دهم

و تا حد مرگ ضربات خود را بر دشمن وارد می کنم و سر قهرمانان را از تنشان می افکنم

با ضربات کشنده تا آن که خصم را درافکند پس از آنکه سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن اشتر به پیروزی رسید، ابراهیم بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلط یافت و موصل را مقر استانداری خویش قرارداد و در آنجا ماند. زیرا مختار وی را به این پست منصوب کرده بود.

ابراهیم بن محمد

وی فرماندار کوفه بود که از طرف عبدالله بن زبیر به این سمت منصوب شده بود. ابراهیم بن محمد با وسوسه عمر بن سعد، شبت بن ربیع، زید بن حارث و شمر بن ذی الجوشن، با دسیسه ای از پیش تعیین شده، مختار بن ابوعبید ثقفی را دستگیر کرده و او را به زندان افکند.

#### ابراهیم بن مسلم بن عقیل (علیه السلام)

فرزند جناب مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود. وی همراه برادرش «محمد» در واقعه عاشورا اسیر شدند. ابن زیاد دستور داد آن دو را زندانی کردند. این دو نوجوان نابالغ مدت یکسال در زندان بودند. سپس با کمک «مشکور» پیرمرد زندانبان که دوستدار اهل بیت بود، شبانه از زندان گریختند. شب به خانه زنی پناه بردند که شوهرش در سپاه ابن زیاد بود، وقتی شوهرش «حارث» فهمید، آن دو را در کنار رود فرات برد و بی رحمانه سر از تنشان جدا کرد و پیکرشان را در فرات افکند و سرهای آن دو را برای دریافت جایزه نزد ابن زیاد برد. در کنار فرات در چهار فرسنگی کربلا شهری است به نام «مسیب» که نزدیک آن آرامگاه، آبادی است که گویند قبر محمد و ابراهیم پسران مسلم بن عقیل داخل آن است.

#### ابراهیم جردقه بن حسن بن عبدالله بن عباس (علیه السلام)

از نوادگان حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) است. او از فقها و ادبا و زهاد بوده و نسبتش از طریق سه پسر به نامهای حسن و محمد و علی باقی مانده است: علی بن جردقه، یکی از اسخیای بنی هاشم، و صاحب جاه بود. او که در سال (۲۶۴ هـ. ق) به رحمت حق پیوست، صاحب نوزده فرزند بود که یکی از ایشان عیبدالله بن علی بن ابراهیم جردقه‌می باشد. خطیب بغدادی گفته است که: کنیه او ابوعلی است و از اهل بغداد است، به مصر رفت و در آن دیار ساکن شد. نزد او کتبی بوده موسوم به جعفریه که در آن است فقه اهل بیت و به مذهب شیعه روایت می کند آن را. وی در سال (۳۱۲ هـ. ق) در مصر وفات یافت.

#### ابراهیم حاریصی عاملی

از اهالی قریه حاریص از قرای تبینیلبنان بوده. قصاید او شامل علوم و اطلاعات تاریخی و حکم و امثال است. او به سال ۱۱۸۵ هـ. ق. وفات یافته است.

فلما رأى أن لا محيص من الردى \*\*\* و طاف به الجيش اللهم العرمم  
سطا سطوة الليث الغضنفر مقدماً \*\*\* و فى كفه ماضى الغرارين مخذم  
وصال عليهم صولة علوية \*\*\* فولوا على الاعقاب خوفاً و أحجموا

الی أن دنا ما لا مردّ لحکمه \*\*\* و ذاك علی کلّ الانام محتم  
هنگامی که دید از مرگ گریزی نیست و اطراف او را لشکری انبوه فرا گرفته است،  
مانند شیر خشمگین برای حمله به پیش رفت در حالیکه شمشیر تیز و برنده ای در دست  
داشت.

همانند علی (علیه السلام) به آنان حمله برد و آنها از ترس به عقب فرار کردند و پنهان شدند.  
تا وقتی که سرنوشت محتومی که برای هر کس پیش می آید و کسی نمی تواند از آن بگریزد،  
برایش پیش آمد.

ابراهیم شریفی پور شیرازی  
خورشید فروزنده جان است حسین \*\*\* گل غنچه زخم بی نشان است حسین  
آنجا که شهید عشق، ثار الله است \*\*\* خون در رگ جاری زمان است حسین  
\* \* \*  
در کون و مکان نور جمال است حسین \*\*\* فانوس چراغ بی زوال است حسین  
یک نره نور اوست خورشید جهان \*\*\* آینه حسن ذوالجلال است حسین

ابراهیم شمس الدین حائری  
سوّمین کلیددار قبر مطهر امام حسین (علیه السلام). او قبل از سالهای ۱۰۷۵ تا ۱۱۰۶ کلیدداری  
و تولیت حرم حسینی را عهده دار بود.

ابراهیم عاملی  
شیخ ابراهیم بن یحیی بن شیخ محمد عاملی طیبی، به سال ۱۱۵۴ هـ . ق. در قریه ای از جبل  
عامل متولد شده و بعدها در دمشق سکونت گزید. او به سال ۱۲۱۴ هـ . ق. در دمشق وفات یافت و در  
باب الصغیر دمشق دفن گردید.

بنفسی اقماراً تهاوت بکربلا \*\*\* و لیس لها الا القلوب لحدود  
فقل لابن سعد أتعیس الله جدّه \*\*\* أحطک من بعد الحسین یزید  
نسجت سرا بیل الضلال بقتله \*\*\* و مزقت ثوب الدّین و هو جدید  
جانم فدای ماههایی باد که در کربلا افول کردند و دلهای مردم آرامگاه آنهاست.  
به ابن سعد که خدا جدش را بیچاره کند، بگو که آیا بعد از حسین (علیه السلام) به بهر هوری از  
یزید اکتفا کردی؟

لباسهای گمراهی را با شهادت او بافتی و لباس دین را که نو و تازه بود پاره پاره کردی.

#### ابراهیم عطار

سید ابراهیم بن محمد بن علی بن سیف الدین، از امرای مگه بوده است. نسب او از جهت پدر به امام حسن مجتبی (علیه السلام) و از جهت مادر به امام حسین (علیه السلام) می رسد. او در بغداد متولد شده و در آنجا تحت تربیت پدر خود که از علما بوده، پرورش یافته است. وفات او را به سال ۱۲۱۵ یا ۱۲۳۰ هـ. ق. نوشته اند.

صدر یرضض بالخیول و آئه \*\*\* کنز العلوم و عیبة الأسرار

یا منیة الکرار بل یا مهجة الـ \*\*\* مختار بل یا صفوة الجبار

سینه ای که در زیر سم اسبها لگدمال شد، گنجینه دانشها و صندوق اسرار بود.

ای آرزوی حیدر کرار و ای پاره قلب محمد مختار، تو برگزیده خداوند جبار هستی.

#### ابراهیم قفطان

شیخ ابراهیم بن شیخ حسن بن نجم سعدی رباحی نجفی، از آل رباح مشهور به قفطان است. آل قفطان در شهر نجف از خانواده های قدیمی مشهور به علم و فضل بوده اند. شیخ ابراهیم در نجف متولد شده و در همانجا تحصیل کرد و در همان شهر وفات یافته و مدفون است. تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست ولی پدرش به سال ۱۲۷۹ هـ. ق. وفات یافته است.

أنیخت لهم عند الطوف رکاب \*\*\* و ناداهم داعی القضا فأجابوا

یقودون للحرب العوان شوازباً \*\*\* لها بین ارجاء الفضاء هباب

تقل علیها من لوی فوارس \*\*\* شداد علی وقع اللّصال صلاب

اذا جانب الهندی فی الحرب غمده \*\*\* فما الغمد الا هامة و رقاب

عسی ان یغیث الدّین فی الله تائر \*\*\* به الحکم فصل والمقال صواب

فعدل و لا عفو و قتل و لا فداً \*\*\* و أمن به الف السّوام ذئاب

مرکبهایشان در زمین طف توقف کرد و آنها به ندای دعوت کننده به مرگ، پاسخ دادند.

به عزم پیکار بر اسبهای اصیل سوار شدند، که از حرکت آنها همه جا را غبار گرفته بود.

آنها سوارکارانی از نسل لوی بودند که با شمشیر، ضربه های سهمگینی بر دشمن فرود

می آوردند.

هر شمشیر هندی که از غلافش بیرون می‌آمد، بر یک سر یا یک گردن فرو می‌آمد و آنرا غلاف خود قرار می‌داد.

به آرزوی روزی که کسی به یاری دین خدا بیاید و قضاوت نهایی و حرف عادلانه و درست را با خود بیاورد.

در آن روز عدل همه جا را فرا می‌گیرد و عفو در کار نیست و گروهی کشته می‌شوند بدون آنکه خونبهای آنها گرفته شود و امنیتی برقرار می‌شود که ستوران با گرگها الفت می‌یابند.

#### ابراهیم مخزومی عاملی

شیخ ابراهیم بن شیخ صادق مخزومی عاملی، به سال ۱۲۲۱ هـ. ق. در یکی از نواحی جبل عامل متولد شد و به سال ۱۲۸۴ هـ. ق. در همانجا درگذشت. او مردی عالم بود و اشعار فراوانی از وی نقل شده است.

و امائل شربوا باقداح الولا \*\*\* صافی المودة من عیون یقین  
سبقوا بجدّهم الوجود و آدم \*\*\* ما بین ماء فی الوجود و طین  
لا عیب فیهم غیر انهم لدی الـ \*\*\* هیجاء لا یخشون ریب منون

(آنان) بزرگوارانی بودند که جامهای زلال دوستی را از چشمه یقین نوشیدند.

در آن هنگام که خمیر آدم سرشته نشده بود، جدّ آنها در آفرینش بر آدم (علیه السلام) پیشی گرفته بود.

آنها هیچ عیب و نقصی نداشتند مگر اینکه در جنگ از مرگ نمی‌هراسیدند.

#### ابن ابی الحدید

«عبد الحمید بن هبة الله مدائنی» مشهور به ابن ابی الحدید. عراقی - نویسنده - شافعی مذهب - معتزلی - مورخ - متولد ۱/ ذی الحجه / ۵۸۶ ق - وفات : جمادی الآخر / ۶۵۶ ق.

ابن ابی الحدید می‌گوید : سرور مردانی که دارای حسن امتناع بوده اند، آن کسی که حمیت به مردم آموخت و به آنان فهماند که زیر سایه شمشیر مردن از پستی و مذلت بهتر است، حسین بن علی است که به او و یارانش پیشنهاد امان شد نپذیرفت و زیر بار ذلت نرفت و گفت آگاه باشید که ناکس فرومایه ای به من اتمام حجت فرستاده و مرا میان کشته شدن و تسلیم شدن مخیر ساخته، لیکن ذلت از آستان من به دور است.

نه خدا راضی است که من ذلیل شوم و نه پیامبر و نه مردان با ایمان دنیا و نه آن پاکی که مرا پرورش داده و نه آن روح با مناعت که من دارم. من هرگز طاعت لئیمان را بر کشته شدن به شرافت ترجیح نخواهم داد.

#### ابن احدث

به قوی او همان «عمر بن جندب حضرمی» از شهدای کربلاست.

#### ابن اخ الحذیفه بن اسید غفاری

از محبین اهل بیت عصمت و طهارت بود. ابن اخ الحذیفه در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.

او از صلحا و اخیار شهدای کربلاست.

#### ابن اسماء بن بشیر قابض

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. موسی بن عامر از طایفه «جهنیه» گوید : «شهم بن عبدالرحمان» از طایفه جهنی و ابی اسماء بن بشیر قابضی از جمله کسانی بودند که در واقعه عاشورا نقش فعالی داشتند، و در به شهادت رساندن عبدالرحمان بن عقیل، پسر عموی امام حسین (علیه السلام) شرکت داشتند و دستشان به خون اهل بیت (علیهم السلام) آغشته بود.

در زمان قیام مختار آن دو از ترس دستگیری متواری شدند، عبدالله کامل که از معاونان مختار بود، با گروهی مسلح در هنگام عصر بود که جلوی مسجد محله بنی دهمان مستقر شدند، و بر طایفه بنی دهمان اعلام کرد و قسم یاد نمود که : اگر عثمان بن خالد را تحویل او ندهند، همه را از دم شمشیر خواهد گذراند.

ما که کاملاً در محاصره بودیم، گفتیم: به ما مهلت بده تا او را پیدا کنیم و تحویل دهیم، افرادی از ما همراه مأموران مختار، به جستجوی آن دو قاتل فراری حرکت کردند تا این که آن دو را در میدان خروجی شهر یافتند که قصد فرار به جزیره (شمال عراق) را داشتند، مأموران آن دو را دستگیر کرده و به نزد عبدالله کامل فرمانده گروه اعزامی مختار آوردند.

ابن کامل خطاب به عثمان گفت :

سپاس خدایی را که مؤمنین را در نبرد یاری داد، اگر این دو پیدا نمی شدند، ناچار به منزلش حمله می کردیم، خدا را شکر که مرا بر شما چیره ساخت، سپس ابن کامل، آن دو را به طرف چاهی

به نام چاه جعد برد و گردن هر دو را زد و به سوی مختار بازگشت و گزارش مأموریت خود را تقدیم مختار نمود.

مختار که نسبت به آن دو خبیث، سخت حساسیت داشت، فرمان داد تا آن دو جسد را دفن نکنند و هر دو جسد را با آتش بسوزانند.

#### ابن الصیفی

شهاب الدین ابوالفوارس سعدبن محمد تمیمی، فقیهی عالم و شاعری ادیب بوده و گفته اند که او داناترین فرد نسبت به اشعار و اختلاف لغات عرب بوده است. او به سال ۵۷۴ هـ. ق. در بغداد وفات یافته و در مقابر قریش دفن شده است.

ملکنا فکان العفو منّا سجیّة \*\*\* فلمّا ملکتم سال بالدمّ أبطح  
و حلّتم قتل الأسارى و طالما \*\*\* غدونا عن الأسرى نغفّ و نصفح  
فحسبکم هذا التفاوت بیننا \*\*\* و کلّ إناء بالذی فیه ینضح  
هنگامی که ملک به دست ما افتاد، روش ما عفو و بخشایش بود و چون شما به قدرت رسیدید،  
خون ما را چون سیل جاری کردید.  
و کشتن اسیران را حلال شمردید در حالیکه ما اسیران شما را می بخشیدیم و آنها را آزاد  
می کردیم.

همین قدر تفاوت میان ما و شما بس. آری هر چه در ظرف باشد همان به بیرون می تراود.

#### ابن الغرق

وی همسفر یکی از سفرهای مختار بن ابوعبید ثقفی بود.  
مختار پس از سه روز آزادی از زندان به سوی حجاز حرکت کرد و عراق را ترک نمود و به  
طرف مکه به راه افتاد. در بین راه با یکی از بزرگان عرب به نام «ابن الغرق» برخورد نمود، او  
مختار را شناخت، اما تا يك چشم ناقص او را دید بی اختیار گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» چرا يك  
چشم ت علیل شده؟! مختار گفت: «شتر عینی ابن الزانیة بالقضیب؛ آن زنزاده (ابن زیاد) چشم مرا  
با ضربه چوب دستی خود معلول کرد». خطاب به ابن الغرق اضافه کرد: «به خدایت قسم، آنقدر از  
قاتلین حسین (علیه السلام) بکشم تا تعدادشان به حد کشته های قاتلین یحیی بن زکریا برسد.» سپس  
مختار رو به او کرد و گفت: ابن الغرق! هرگاه در سرزمینی خبر قیام مرا شنیدی به مردم بگو:  
«مختار با گروهی از مسلمانان قیام کرده و هدف از قیامش خونخواهی شهید مظلوم و کشته شده در  
کربلا، حسین سرور مسلمین و فرزند دختر پیامبر سیّد المرسلین می باشد».

## ابن جوزة

وی از هتاکان سپاه عمر سعد بود که در کربلا به امام حسین (علیه السلام) اهانت کرد و ناسزا گفت و گرفتار نفرین آن حضرت شد و اسبش درون نهری رسید و پایش در رکاب اسب ماند و خودش آنقدر به زمین کشیده شد تا هلاک گردید.

## ابن حسام خوسفی

محمد فرزند حسام الدین معروف به «ابن حسام» از شاعران قصیده سرا و مدیحه پرداز، در اواخر قرن هشتم در دهکده خوسف از قرای بیرجند ولادت یافت. او از راه زراعت کسب معاش می کرد. دیوان اشعار و خاوران نامه او ۲۲ هزار بیت دارد. ابن حسام به سال ۸۷۵ هـ. ق. وفات یافته و در خوسف مدفون است.

\* \* \*

دلم شکسته و مجروح و مبتلای حسین \*\*\* طواف کرد شبی گرد کربلای حسین  
طراز طره مشکین عنبر افشانش \*\*\* خضاب کرد به خون، خصم بی وفای حسین  
قدر چو واقع کربلا مشاهده کرد \*\*\* ز چشم چشمه خون راند بر قضای حسین  
نشسته بر سر خاکستر آفتاب مقیم \*\*\* کبودپوش به سوگ از پی عزای حسین  
جمال روشن خورشید را غبار گرفت \*\*\* که در غبار نهان شد مه لقای حسین  
به روز واقعه ای ظالم خدا ناترس \*\*\* بیا ببین که چها کرده ای به جای حسین  
خدای قاضی و پیغمبر از تو ناخشنود \*\*\* چگونه می دهی انصاف ماجرای حسین  
حسین، جان گرامی فدای امت کرد \*\*\* سزاست امت اگر جان کند فدای حسین  
به روز حشر ببینی به دست پیغمبر \*\*\* کلید گنج شفاعت به خونیهای حسین  
غبار گرد مناهی به دامنش نرسد \*\*\* ز عصمت گهر پاک پارسای حسین  
سحاب، قطره باران، حسین، سر بخشید \*\*\* عطای ابر کجا و کجا عطای حسین؟  
اگر رضای خدا و رسول می طلبی \*\*\* متاب روی ارادت تو از رضای حسین  
به باغ منقبت آل مصطفی امروز \*\*\* منم چو بلبل خوشخوان، سخنسرای حسین  
خמוש «ابن حسام» این سخن نه لایق توست \*\*\* ستایش تو کجا و کجا ثنای حسین؟  
مهیمن، به داعی که خواند پیغمبر \*\*\* که یاد کرد در او صفوت و صفای حسین  
کز آفتاب قیامت مرا پناهی ده \*\*\* به زیر سایه دامن کش لوی حسین

ابن حماد عبدي

ابوالحسن علی بن حماد بن عبیدالله عدوی عبدي بصری، در اوایل قرن چهارم متولد شده و در اواخر همان قرن وفات یافته است.

لا تأمن الدهر انّ الدهر ذو غیر \*\*\* و ذو لسانین فی الدنیا و وجهین  
أخنی علی عترة الهادی فشتتهم \*\*\* فما ترى جامعاً منهم بشخصین  
بعض بطیبة مدفون و بعضهم \*\*\* بکربلاء و بعض بالغریین  
و أرض طوس و سامراً و قد ضمنت \*\*\* بغداد بدرین حلاً وسط قبرین  
صلی الله علیهم کلما طلعت \*\*\* شمس و ما غربت عندالعشائین  
دعنی أنوح و أسعد التّواحا \*\*\* مثلی بکی یوم الحسین و ناحا  
مستشرفاً فی رأس رمح رأسه \*\*\* کالشّمس یتّخذ البروج رماحا  
صلی الله علیکم یا سادتی \*\*\* ما ساد نجمٌ فی السّماء و لاحا  
سیعلم أعداء الحسین و رهطه \*\*\* اذا ما هم یوم المعاد أعیدوا  
و أقبلت الزّهراء فاطم حولها \*\*\* ملائكة الرّبّ الجلیل جنود  
و فی یدها ثوب الحسین مضمّخ \*\*\* دماً و دجّ یجرى به و ورید  
فتبکی لها الأملاک کلاً و عندها \*\*\* ینادی منادی الحقّ أین یزید  
فیؤتی به سحباً و یؤتی بقومه \*\*\* و أوجههم بین الخلائق سود  
و یحشرهم ربّی الی ناره الّتی \*\*\* یکون بها للظالمین خلود

از دهر امان مجوی زیرا در تغییر و دگرگونی است و (اهل آن) دارای دو زبان و دو چهره اند.  
او بر عترت پیامبر هدایت کننده مردم، خیانت کرد و آنان را پراکنده ساخت. چنان که دو تن از  
آنان را در کنار هم نمی بینی.

بعضی از آنان در طیبه مدفون هستند و بعضی در کربلا و برخی در دو محل به نام غری.  
برخی در طوس و سامرا و بغداد نیز دو ماه از آنان را در کنار گرفته است.  
تا مادامی که خورشید در صبح و شب طلوع و غروب می کند، خدا بر آنان رحمت فرستد.

\* \* \*

بگذار تا نوحه سرایی کنم و کسانی را که همانند من بر قتل حسین (علیه السلام) گریه و نوحه  
می کنند شاد کنم.

سر او بر بالای نیزه به همه جا اشراف دارد و مانند خورشید از فراز نیزه ها نورافشانی  
می کند.

ای آقای من، تا هنگامی که ستاره در آسمان نور می افشاند، خدا بر شما درود فرستد.

\* \* \*

به زودی دشمنان حسین (علیه السلام) و پیروانشان (نتیجه کار خود را) خواهند فهمید و آن هنگامی است که به عرصه رستاخیز فراخوانده شوند.

روزی که فاطمه زهرا (س) در حالی که سپاه فرشتگان همراه اویند وارد عرصه رستاخیز می شود.

روزی که جامه خونین حسین (علیه السلام) را که از خون رنگین رگهایش جاری است در دست دارد.

در حالی که فرشتگان بر فاطمه (س) می گریند، ندا دهنده ای از سوی خدا ندای دهد که یزید کجاست؟

در آن حال یزید و گروهش را بر زمین می کشند و می آورند و صورتهایشان سیاه است. آنگاه پروردگار من آنان را در درون آتشی جاوید که جای ستمگران است جای می دهد.

#### ابن حوشب

وی از سران ارتش شام و از هواداران ابن زیاد بود. در زمان قیام مختار بن ابوعبید ثقفی علیه نیروهای ابن زیاد، ابن حوشب به هلاکت رسید.

#### ابن خلدون

عبدالرحمن ابن خلدون در رمضان سال ۷۳۲ هجری قمری در تونس متولد شد. وی در خانواده ای اندلسی به دنیا آمد که در اواسط قرن هفتم هجری از اندلس به تونس مهاجرت کرده بودند. وقتی وضع اندلس آشفته شد خاندان ابن خلدون از بدفرجامی خویش بیمناک شده، پیش از آنکه اشبیلیه به دست مسیحیان بیفتد از آن شهر مهاجرت کردند و مدتی در سبته اقامت گزیدند و تا مدتی با جاه و جلال در این شهر زندگی کردند. پدر ابن خلدون که مدتی در امور سیاسی مسؤولیتی داشت از سال ۷۱۱ به بعد امور سیاسی را رها کرد و به مطالعه و کسب دانش روی آورد و در فقه و لغت و سرودن شعر مهارت یافت و در هنگام شیوع بیماری وبا در سال ۷۴۹ هجری قمری بدرود حیات گفت.

ابن خلدون در هفده سالگی پدر و مادرش را از دست داد و همین امر باعث شد تا او از شهری به شهری رود و در کشمکش های سیاسی وارد شود. و چون در مغرب ازدواج کرد باز هم از روش پیشین دست نکشید و همچنان بار سنگین خانواده را از شهری به شهر دیگر می کشید تا اینکه به مصر رفت و به سمت مدرسی تعیین شد. خانواده وی که در تونس به سر می بردند، در راه الحاق به او در مصر، کشتی حامل آنان پیش از رسیدن به اسکندریه غرق شد و ابن خلدون یکباره از زن و فرزند محروم گردید. در مصر بود که بارها به مقام استادی و قضاوت نایل آمد. نخست در مدرسه قمحیه به

مدرسی تعیین گردید و سپس به منصب «قاضی القضاة مالکیان» برگزیده شد و پس از چندی به مقام شیخی خانقاه بیرسی تعیین گردید تا اینکه در سال ۸۰۸ هجری قمری بدرود حیات گفت و در مقبره صوفیه مدفون گردید.

وی از دیدگاه اهل سنت به عاشورا نگریسته و می گوید : «حسین با این عده قلیل نمی بایست به جنگ سپاهییانی مجهز تن می داد».

به نظر ابن خلدون در تأسیس دولت و حکومت دو عامل اساسی وجود دارد: یکی عصبیت و دیگری دیانت. او در این باره می نویسد: «باید دانست... پایه گذاری و بنیان نهادن دولت تنها از راه «عصبیت» روی می دهد و ناچار، باید عصبیت بزرگی وجود داشته باشد که دیگر جمعیت ها و عصبیت ها را در پیرامون خود گردآورد و همه آنها از این عصبیت بزرگ پیروی کنند. چنین عصبیتی از آن خدایگان دولت و ویژه اوست که طایفه و ایل و تبار وی باشد».

ابن خلدون «عصبیت» را به عنوان مفهوم بنیادین تحول و تغییر جوامع از بدوی به حضری، طرح می کند. برخی از مفسران «مقدمه»، مفهوم «عصبیت» را بزرگترین دستاورد ابن خلدون و اساسی ترین مفهوم علم عمران او دانسته اند. به ویژه مفسران مصری که به طور عمده، تحت تأثیر مکتب دورکیم بوده اند، مفهوم «عصبیت» را به عنوان مفهومی جامعه شناختی، بسیار پراهمیت تلقی کرده اند و آن را با برخی مفاهیم نظریه دورکیم در مورد جامعه سنجیده اند.»

ابن خلدون امام حسین(علیه السلام) را از جمله صحابی مجتهدی می داند که شایستگی فوق العاده ای برای رهبری قیام علیه یزید را دارا بوده است. او در این زمینه می نویسد: «اما درباره شایستگی [حسین(علیه السلام)] همچنانکه [حسین(علیه السلام)] گمان کرد درست بود بلکه بیش از آن هم شایستگی داشت.»

او در مورد شرایط قیام حسینی می نویسد: «اما درباره حسین(علیه السلام) و اختلافی که روی داد، باید گفت چون فسق و تبه کاری یزید در نزد همه مردم عصر او آشکار شد پیروان و شیعیان خاندان پیامبر در کوفه هیأتی نزد حسین(علیه السلام) فرستادند که به سوی ایشان برود تا به فرمان وی برخیزند. حسین(علیه السلام) دید قیام علیه یزید تکلیفی واجب است، زیرا او متجاهر به فسق است و به ویژه این امر بر کسانی که قادر بر انجام دادن آن هستند لازم است و گمان کرد خود او به سبب شایستگی و داشتن شوکت و نیرومندی خانوادگی بر این امر تواناست.»

#### ابن زرقاء

ابن زرقاء به معنی پسر زن بدکاره، توصیفی است که به مروان بن حکمنسبت داده شده است. پس از آنکه معاویه مرد، ولیدبن عتبکه که فرماندار مدینه بود از طرف یزید مأموریت یافت که از حسین بن علی(علیه السلام) بیعت بگیرد، اما امام(علیه السلام) در جواب فرمود: «همانا شخصی

همانند من که نباید در پنهان با یزید بیعت کند، دوست دارم که بیعت آشکارا و در اجتماع مردم باشد، وقتی فردا آمد و مردم را برای بیعت فراخواندید، مرا هم با مردم بخوانید تا همه با هم بیعت کنیم.»

ولید بن عتبّه نظر امام را پذیرفت و عذرخواهی کرد و گفت می‌توانید بروید. مروان بن حکم که در آن مجلس حضور داشت خطاب به فرماندار مدینه گفت: اگر حسین از این مجلس برود، دیگر او را نخواهی یافت، او را زندانی کن یا بیعت کند و یا گردن او را بزن. امام حسین (علیه السلام) به خشم آمد و خطاب به مروان فرمود: «وای بر تو ای پسر زرقاء (زن بدکاره) تو می‌خواهی دستور قتل مرا صادر کنی؟ به خدا سوگند! دروغ گفته و کور خوانده ای، اگر کسی چنین اراده ای کند زمین را با خورش سیراب خواهم کرد، اگر تو دوست داری چنین شود پس برخیز و گردن مرا بزن اگر راست می‌گویی.»

#### ابن زیاد

وی فرزند «زیاد بن ابیه» بود و به «عبید الله بن زیاد» نیز خطاب می‌گردید.

#### ابن سعد

«ابن سعد» را عمر سعد نیز می‌گفتند. او پسر ناخلف «سعد بن ابی وقاص» بود.

#### ابن سگیت

او از استادان شعر و ادب و نحوین بود که معلّمی «معتز» و «مؤید» پسران متوکل عباسی را به عهده داشت. روزی متوکل از او پرسید: پسران مرا بیشتر دوست می‌داری یا حسین (علیهما السلام) را؟ ابن سگیت بدون تأمل گفت: قنبر، غلام علی (علیه السلام) را با تو و این دو پسرت مبادله نمی‌کنم، چه رسد به حسن و حسین (علیهما السلام). متوکل از این سخن در خشم شد و دستور داد تا زبان او را ببرند. ابن عالم جلیل القدر پس از چند روز به شهادت رسید.

#### ابن ضبعان کلبی

وی یکی از افراد و قدرتمندان سپاه ابن زیاد بود. در زمان قیام مختار علیه نیروهای ابن زیاد، ابن ضبعان از افراد قدرتمندی بود که برای ابن زیاد و علیه مختار می‌جنگید.

در میان ارتش شام مردی شجاع، به نام «ابن ضبعان کلبی» بود، او وسط میدان آمد و فریاد زد: «یا شیعة المختار الکذاب، یا شیعة ابن الاشر المرتاب». ای پیروان مختار کذاب، و ای پیروان فرزند اشر گمراه. جلو بیاوید و آن مرد در حالی که در میدان گرد و خاکی به وجود آورده بود این رجز را می‌خواند:

انا بن ضبعان الکریم المفضل \*\*\* من عصبۃ من دین علی  
کذاک کانوا فی الزمان الاول

من فرزند ضبعان بزرگ و بزرگوارم از خانواده ای که از دین علی بیزارند و از قدیم بر این  
عقیده استوار بوده اند.

در این جا مردی از یلان لشکر ابراهیم، جلو آمد و در مقابل آن مرد خبیث شامی ایستاد، این مرد  
«احوص بن شداد» از طایفه حمدان و از شیعیان مخلص و شجاع عراق بود. وی با فریادی بلند در  
جواب آن مرد هتاک شامی این رجز را خواند :

انا بن شداد علی دین علی \*\*\* لست لعثمان بن اروی بولی  
لاصلین القوم فیمن یصطلی \*\*\* بحر نار الحرب حتی تتجلی

من فرزند شدادم که بر دین علی می باشد و از عثمان فرزند «أروی» بیزارم  
امروز، چنان بر گروهی که جلوی من بیایند ضربت خواهم زد تا آن وقتی که آتش جنگ زیانه  
می کشد.

ابن شداد، سپس خطاب به آن مرد شامی گفت : «خودت را معرفی کن».   
مرد شامی با غرور و نخوت گفت : نام من «منازل الابطال» یعنی کوبنده پهلوانان است.   
احوص در جواب او گفت : خوب نام من نیز «مقرّب الآجال» یعنی نزدیک کننده مرگ است و   
چنان حمله ای به آن مرد شامی کرد و ضربتی بر او فرود آورد که وی را نقش بر زمین ساخت و او   
را به درک واصل نمود.

ابن عامر

وی همان «عمر بن عبیدالله بن معمر» می باشد.

ابن عباس

وی یکی از راویان وقایع عاشوراست. «ابن عباس» یا عبدالله بن عباس، شخصیّتی است که  
روایات و اخبار بسیاری از او نقل شده است.

ابن عبیده

ابن عبیده و اسماعیل بن کیش اولین کسانی بودند که با مختار بن ابوعبید ثقفی (برای سرکوبی بنی  
امیه) بیعت کردند و دست او را فشردند.

ابن عماد

از وقایع نگارهای تاریخ عاشوراست. دولتشاه در تذکره گوید مردی فاضل و اصل او از خراسان

است و شیراز در

می زیست و منتقبت ائمه معصومین(علیهم السلام) می گفت. غزلهای پسندیده دارد و ده نامه او مشهور است.

#### ابن قیصر قحامی

وی یکی از فرماندهان و نیروهای تحت امر ابن زیاد بود که در نبرد علیه نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی، حضوری فعال داشت.

#### ابن مرجانه

وی همان عبیدالله بن زیاد والی کوفه بود که مردم او را به نام مادر بدکاره اش «ابن مرجانه» می گفتند.

#### ابن معلّم واسطی

ابوالغنائم نجم الدّین محمد بن علیّ بن فارس واسطی معروف به ابن معلّم، از اهالی قریه «هَرت» در نزدیکی واسط بوده و به سال ۵۹۲ هـ. ق. در همان قریه درگذشته است.

أَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَذَكَرَهُ \*\*\* فِي مُحْكَمِ التَّنْزِيلِ ذَكَرَ أَرْفَعُ  
مَنْ قَالَ فِيهِ مُحَمَّدٌ أَقْضَاكُمْ \*\*\* بَعْدِي وَأَعْلَمَكُمْ عَلَى الْأَرْوَاعِ  
حَفَظُوا عَهْدَ الْغَدْرِ فِيمَا بَيْنَهُمْ \*\*\* وَ عَهْدُ أَحْمَدَ يَوْمَ خُمٍّ ضَيَّعُوا  
قَتَلُوا بِعَرَصَةِ كَرْبَلَا أَوْلَادَهُ \*\*\* وَلَهُمْ بِغَفْرَانِ الْمَهِيْمِ مَطْمَعُ  
مَنْعُوا وَرُودَ الْمَاءِ آلَ مُحَمَّدٍ \*\*\* وَ غَدَتِ ذُنَابُ الْبِرْمَنِ تَكَرَّرَ  
آلَ الضَّلَالِ بَنُو أُمَيَّةٍ شَرَّعَ \*\*\* فِيهِ وَ سَبَطَ الطَّهْرُ أَحْمَدَ يَمْنَعُ  
لَهْفَى لَهُ وَالْخَيْلُ تَعْلُو صَدْرَهُ \*\*\* وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْإِسْنَةِ يَرْفَعُ  
نَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قُرْآنِ نَامِي رَفِيعِ اسْت.

کسی که محمد(صلی الله علیه وآله) درباره او گفته است: بهترین قاضی و داناترین عالم و پرهیزگارترین فرد پس از من، اوست.

آنها پیمانهای مکرر را در میان خود حفظ کردند و عهدهای روز غدیر خم را با پیامبر(صلی الله علیه وآله) تباه کردند.

در عرصه کربلا، اولاد او را کشتند در حالیکه از خدا آمرزش می طلبیدند.

فرزندان محمد (صلی الله علیه وآله) را از دستیابی به آب بازداشتند و در همان حال گرگهای بیابان از آن آب سیراب می شدند.

گروه گمراه بنی امیه آب می نوشیدند و نواده پاک احمد (صلی الله علیه وآله) از آن آب ممنوع بود.  
دلم بر او می سوزد که اسبها بر سینه او تاختند و سرش بر نیزه بلند شد.

#### ابن معمر

وی از هواداران و افسران مصعب بن زبیر بود. در جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی، مصعب، ارتش خود را مهبای حرکت به سوی کوفه کرد. وی فرماندهی میمنه لشکر خود را به «عمر بن عبیدالله» سپرد.

بستان «ابن معمر» نام محل و نخلستانی است که دو وادی نخله یمانی و نخله شامی در آنجا به هم می پیوندند و متعلق به عمر بن عبیدالله معمر بوده و مردم آنجا را بستان «ابن عامر» گویند.

#### ابن مفرغ

وی از شعرا و دشمنان سرسخت ابن زیاد بود. در زمان قیام مختار بن ابوعبید ثقفی حضور داشت. وی در هجو دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) اشعار زیادی دارد.

ابوالفرج در «آغانی» در شرح حال «ابن مفرغ» گوید: پس از کشته شدن ابن زیاد به دست ابراهیم اشتر در جنگ «یوم الزاب» «ابن مفرغ» شاعر معروف، این اشعار را در هجو و نکوهش او سرود که خلاصه مضمون این اشعار این است که: «خداوند آن جان خبیث بی اصل و نسب را به سزای اعمال خود رساند و در قتل او همه شاد شدند و سزای جنایتکاران چنین است.»

ان الذی عاش ختاراً بذمته \*\*\* و عاش عبداً قتیل الله بالزاب  
العبد للعبد، لا اصل و لا طرف \*\*\* الوت به ذات اظفار و انیاب  
ان المنایا اذا ما زرن طاغیة \*\*\* هتکن عنه ستورا بین ابواب  
هلا جموع نزار اذ لقیتهم \*\*\* کنت امراء من نزار غیر مرتاب  
لا انت زاحمت عن ملک فتهنعه \*\*\* ولا مددت الی قوم باشباب  
ما شق جیب و لا ناحتک نائحة \*\*\* و لا بکتک جیاد عند اسلاب  
لا یتروک الله انفاً تعطسون بها \*\*\* بنی العبد شهودا غیر غیاب  
اقول بعداً و سحقاً عند مصرعه \*\*\* لابن الخبیثة و ابن الکودن الکابی

#### ابن نما

شیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر حلی، معروف به «ابن نما» متوفای ۶۴۵ هـ. ق. صاحب کتاب مقتل معروفی است به نام «مثیر الاحزان».

از ارادت «ابن نما» به اهل بیت عصمت و طهارت نشانه های فراوانی به چشم می خورد. اشعاری که این بزرگوار در مدح مختار بن ابوعبید ثقفی سروده است، حاکی از ابراز محبت به خاندان عصمت و طهارت است.

علامه و فقیه بزرگ این اشعار را در مدح مختار سروده است :

سرّ النبی باخذ الثار من عصب \*\*\* باووا بقتل الحسین الطاهر

قوم غدوا بلبان البغض و یحهم \*\*\* للمرتضى و بنیه سادة الامم

حاز الفخار الفتی مختار اذ قعدت \*\*\* عن نصره سادة الاعراب و العجم

جادته من رحمته الجبار ساریة \*\*\* تهمی علی قبره منهلة الدیم

«پیامبر از انتقام گرفتن خون شهدا از گروهی که دستشان به خون حسین پاک و پاکیزه آغشته

بود شاد شد.

گروهی که از شیر بغض و عداوت اهل بیت تغذیه کرده بودند. و وای بر آنها به آنچه نسبت به

علی مرتضی و فرزندانش روا داشتند.

مختار به این افتخار نایل شد آن زمانی که سران عرب و عجم از یاران حسین کناره گرفتند و

رحمت پرورگار شامل حال او شد و بر قبرش همیشه این رحمت می بارد».

ابن نوف حمدانی

از وقایع نگارهای واقعه عاشوراست. در قیام مختار نیز حضور داشته و بسیاری از خبرها از

وی نقل شده است.

ابن یمین

امیر محمود بن امیر یمین الدین محمد طغرابی، در عهد سلطان محمد خدابنده می زیست. او در

قریه فریومد سبزواری متولد شده و هشتاد سال عمر کرد و به سال ۷۶۹ هـ. ق. در همان قریه

درگذشت و در مقبره پدر شاعر خود مدفون گردید. در جنگی که میان امیر وجیه الدین مسعود

سربداری و ملک معزالدین روی داد، دیوان ابن یمین مفقود گردید. وی آنچه از اشعارش در دست

دیگران بود فراهم آورد و شاید چیزی بر آن افزوده باشد.

\* \* \*

شنیدم ز گفتار کارآگاهان \*\*\* بزرگان گیتی، کهان و مهان

که پیغمبر پاک والا نسب \*\*\* محمد سر سروران عرب  
 چنین گفت روزی به اصحاب خود \*\*\* به خاصان درگاه و احباب خود  
 که چون روز محشر درآید همی \*\*\* خلائق سوی محشر آید همی  
 منادی برآید به هفت آسمان \*\*\* که ای اهل محشر کران تا کران  
 زن و مرد چشمان به هم برنهد \*\*\* دل از رنج گیتی به هم برنهد  
 که خاتون محشر گذر می کند \*\*\* ز آب مژه، خاک تر می کند  
 یکی گفت کای پاک بی کین و خشم \*\*\* زنان از که پوشند باری دو چشم؟  
 جوابش چنین داد دارای دین \*\*\* که بر جان پاکش هزار آفرین  
 که فردا که چون بگذرد فاطمه \*\*\* ز غم جیب جان بردرد فاطمه  
 ندارد کسی طاقت دیدنش \*\*\* ز بس گریه و سوز نالیدنش  
 به یک دوش او بر، یکی پیرهن \*\*\* به زهرآب آلوده بهر حسن  
 زخون حسینش به دوش دگر \*\*\* فرو هشته آغشته دستار سر  
 بدین سان رود خسته تا پای عرش \*\*\* بنالد به درگاه دارای عرش  
 بگوید که خون دو والا گهر \*\*\* ازین ظالمان هم تو خواهی مگر  
 ستم، کس ندیده ست ازین بیشتر \*\*\* بده داد من چون تویی دادگر  
 کند یاد سوگند یزدان چنان \*\*\* به دوزخ کنم بندشان جاودان  
 چه بد طالع آن ظالم زشت خوی \*\*\* که خصمان شوندش شفیعیان اوی  
 الا ای خردمند پاکیزه رای \*\*\* به نفرین ایشان زبان برگشای  
 وزان تو ز یزدان جان آفرین \*\*\* بیابی جزای بهشت برین

#### ابواسحاق

«ابواسحاق» کنیه جناب «مختار بن ابو عبید ثقفی» قاتل دشمنان سیدالشهداء (علیه السلام) و از  
 دوستداران خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) است.

#### ابوالاحرار

به معنی «پدر آزادگان»، کنیه ای است که غیر معصومین به امام حسین (علیه السلام) منسوب  
 کرده اند.

#### ابوالاسود دؤلی

ظالم بن عمرو، از یاران حضرت علی (علیه السلام) که در جنگ جمل نیز شرکت کرده است.  
 گفته اند که او واضع علم نحو است. وی به سال ۶۹ هـ. ق. در سن ۸۵ سالگی در شهر بصره به  
 علت بیماری طاعون درگذشته است.

\* \* \*

اقول و ذاك من جزع و وجد \*\*\* ازال الله ملك بنی زیاد  
و ابعدهم بما غرورا و خانوا \*\*\* كما بعدت ثمود و قوم عاد  
و لا رجعت ركائبهم اليهم \*\*\* الى يوم القيامة و التناد  
من در همه حال با هیجان و بی تابی می گویم: خدا ملك فرزندان زیاد را نابود كند.  
آنان مكر و حيله كردند. خدا آنان را همانند قوم ثمود و عاد براند.  
و تاروز قیامت و ندا در دادن، مقام و منصب به آنها بر نگرده.

ابوالحتوف بن حارث انصاری

نام او در ردیف اسامی شهدای کربلا آمده است.

ابوالحتوف بن حارث خزر جی عجلانی

نام او در ردیف اسامی شهدای کربلا آمده است. منسوب به قبیله بنی عجلان. این ابوالحتوف و برادرش سعد بن الحرث از خوارج و از لشکر عمر سعد بودند و در عصر عاشورا هنگامی که ابی عبدالله طلب یاری می نمود این دو برادر منقلب و مستبصر گردیده و به یاری امام حسین (علیه السلام) شتافتند و حسن عاقبت یافته پس از نبرد با لشکر عمر سعد سرانجام به فیض شهادت نایل آمدند.

ابوالحتوف بن حرث انصاری عجلانی

ابوالحتوف و سعد بن الحرث (حرث) بن سلمة انصاری عجلانی، اهل کوفه و از تیره بنی عجلان از قبیله خزر ج انصار مدینه بودند.  
این دو برادر هر چند سابقه خوبی نداشتند ولی عاقبت بخیر شدند.

سعد و ابوالحتوف تا قبل از شهادت از خوارج و از لشکر عمر بن سعد بودند، وقتی که در روز عاشورا اصحاب امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند و امام (علیه السلام) تنها مانده و ندای هل من ناصر فرموده و اهل حرم گریه می کردند این دو برادر به سعادت روی آورده و به امام (علیه السلام) لبیک گفتند و در جا شمشیر کشیده و با کفار اطراف خود شروع به جهاد کرده و جمعی از آنان را به هلاکت رساندند. و خودشان در مکان واحدی به شهادت رسیدند.

ابوالحسن خلیعی

ابوالحسن جمال الدین علی بن عبدالعزیز بن ابی محمد خلیعی موصلی حلی، در حله زندگی می کرد و در حدود سال ۷۵۰ هـ. ق. در آنجا وفات یافته و در همانجا دفن شد.

لهف قلبی و طفله فی یدیه \*\*\* یتلظى والتحر منه خضیب  
لیت إلی فداک لو کان بالعبد \*\*\* یفدی المولی الحسیب النسیب  
لهفی لمسلم والرمّاح تنوشه \*\*\* لا بالجزوع لها و لا المرتاع  
و هوی من القصر المشوم مهلاً \*\*\* و مکبراً یجلو صدی الأسماع  
لهفی له فوق التراب مجدلاً \*\*\* دامی الجبین مهتّم الاضلاع  
دلم بر کودکی می سوزد که بر روی دست او از تشنگی بر خود می پیچید در حالیکه گلویش از  
خون رنگین بود.

(ای مولا) کاش فدایت می شدم اما بنده چگونه می تواند فدیّه مولایی شود که دارای حسب و  
نسب عالی است؟

دلم برای مسلم به درد آمد در وقتی که نیزه ها به او اصابت کرد و او نه جزع کرد و نه ترسید.  
بدنش از بالای قصر شوم دشمن به پایین رها شد در حالیکه صدای تکبیرش در همه جا پیچیده و  
گوش مردم را پر کرده بود.  
دلم بر آن شهید می سوزد که با پیشانی شکسته و خونین و استخوانهای شکسته سر بر خاک  
نهاد.

ابوالرمیح خزاعی  
عمیر بن مالک بن حنظل بن عبد شمس خزاعی، اشعار فراوانی در رثای امام حسین (علیه  
السلام) سروده است. پدر او مالک بن حنظل از صحابه بوده و ابوالرمیح در حدود سال ۱۰۰ هـ. ق.  
در گذشته است. مرثیه ای که ابوالرمیح برای امام حسین (علیه السلام) سروده شباهت زیادی به شعر  
سلیمان بن قتّه دارد:

أجالت علی عینی سحائب عبّرة \*\*\* فلم تصحّ بعد الدّمع حتّی ارمعلت  
و إنّ قتل الطّف من آل هاشم \*\*\* أذلّ رقاباً من قریش فذلّت  
ابرهایی گریه و دلتنگی چشمم را پوشانده و چشمم بعد از این همیشه گریان است.  
کشته کربلا که از نسل هاشم است، قریش را شکسته و آنها را ذلیل کرد.

ابوالسّابغه  
کنیه «شمر بن ذی الجوشن» قاتل حضرت امام حسین (علیه السلام) است.

ابوالشّعنا کندی

از قبیله کنده و از علما و محدثین و از اصحاب امیرمؤمنان و از شهدای کربلاست. او تیراندازی ماهر بود، و به هنگام نبرد با لشکریان عمرسعد چنین رجز می خواند:

یا رب این للحسین ناصر \*\*\* و لابن سعد تارك و هاجر  
خداوندا من یار حسینم و از این سعد متفرم.  
به قولی او همان «یزید بن زیاد بن مهاصر کندی» می باشد.

#### ابوالشهداء

ابوالشهداء یا «پدر شهیدان» کنیه ای است که غیر معصومین به امام حسین (علیه السلام) منسوب کرده اند. همچنین ابوالشهداء نام کتابی است از نویسنده مصری - عباس محمود عقاد - که به تحلیل حادثه کربلا پرداخته است. «ابوالاحرار» و «ابوالمجاهدین» نیز دو کنیه دیگر است که به امام حسین (علیه السلام) نسبت داده اند.

#### ابوالعلاء معری

ابوالعلاء احمد بن عبدالله بن سلیمان معری تنوخی، از قبیله تنوخ قضاة بود. او در سال ۳۶۳ هـ. ق. در معرّه التعمانمتولد شد و در سال ۴۴۹ هـ. ق. در همان شهر وفات یافت.

و علی الدهر من دماء الشّهِید \*\*\* ین علیّ و نجله شاهدان  
فهما فی أواخر اللّیل فجر ا \*\*\* ن و فی أویاته شفکان  
ثبّتا فی قمیصه لیجیء الـ \*\*\* حشر مستعدیاً الی الرّحمن  
أری الاّیام تفعل کل نکر \*\*\* فما أنا فی العجائب مستزید  
ألیس قریشکم قتلت حسیناً \*\*\* و کان علی خلافتکم یزید  
روزگار از خون علی (علیه السلام) و فرزندش دوگواه همیشگی دارد.  
و آن دوگواه رنگینی شفق در هنگام غروب و صبحدمان است.  
(این رنگ) بر دامن (آسمان) ثبت شده است تا هنگامی که (در رستاخیز) نزد خدای به  
داخلخواهی برخیزی.

می بینم که روزگار هر کار ناپسندی را انجام می دهد و برای به شگفت آوردن من به بیش از این احتیاجی نیست.

مگر نه این است که قریش شما، حسین (علیه السلام) را شهید کردند و یزید را بر مسند خلافت

نشاندند؟

ابوالفضل

«ابوالفضل» کنیه حضرت عباس بن علی (علیهما السلام) است و مشهورترین کنیه آن حضرت می باشد. چون آن حضرت فرزندی به نام «فضل» داشته از این رو آن حضرت را «ابوالفضل» می نامیدند.

### ابوالفضل العباس (علیه السلام)

چهارمین پسر حضرت علی (علیه السلام) بود. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در سال بیست و شش هجری متولد شد و مادرش حضرت ام البنین (فاطمه) دختر حزام بن خالد بن ربیعہ بن عامر بن کلاب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعه بود.

هدف بلند امام علی (علیه السلام) از ازدواج با فاطمه بنت حزام کلابی - مادر عباس - این بود که خدا از او فرزندی دهد که پسرش حسین (علیه السلام) را در کربلا یاری کند. روات تاریخی می گوید امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به برادرش عقیل - که نسب شناس بود - گفت: «برایم زنی بیاب که از نسل بزرگان عرب باشد تا به عقد خویش درآورم و برایم پسری سوارکار آرد».

به او گفت: «با ام البنین کلابی ازدواج کن، که کسی شجاع تر از پدراناش نبوده است.» و در روایتی دیگر پس از **پسری سوارکار آرد** آمده است: «تا حسین را در سرزمین کربلا یاری کند.»

امام - حتی پیش از گزیدن همسر - برای هدفش از ازدواج صورتی واضح رسم کرد؛ و چنین شد که خداوند سبحان این دلاور باوفا، یاریگر برادرش و خالص در دوستی امام زمانش را به او عطا کرد.

و فاطمه کلابی در مثل های اخلاقی مثلی بود زیبا و شگفت. چون امام علی (علیه السلام) آوردش، چونان که به رسم زنان آن زمان بود از او تنها خواسته اش را پرسید. مطابق روایت تاریخی (فاطمه) تنها يك چیز خواست؛ خواست که او را به نامش - فاطمه - صدا نزنند!

(امام فرمود: چرا چنین (کنم) در حالی که مادرت فاطمه ات نامیده؟!)

گفت: «آری... (ولی) می ترسم هرگاه مرا به این اسم صدا کنید فرزندان فاطمه زهرا (علیها

السلام) به یاد مادرشان افتند و غمشان تازه شود.» امام او را ام البنین لقب داد.

پدر و اجداد حضرت ام البنین (علیها السلام) از شجاعترین اعراب بودند. از این رو حضرت امام علی (علیه السلام) به پیشنهاد برادرش حضرت عقیل (علیه السلام)، با حضرت ام البنین ازدواج کرد تا صاحب پسری شجاع و رشید گردد که حضرت ابوالفضل حاصل این ازدواج بود و شجاعت و رشادت از پدر و مادرش به ارث برده بود. و لبید شاعر معروف، عموی پدر ام البنین بوده. حضرت عباس چهارده سال با پدر بزرگوارش زندگی کرد و در این مدت در بعضی از جنگها شرکت نموده،

ولی اجازه جنگیدن نداشت. و با برادرش حضرت امام حسن(علیه السلام) بیست و چهار سال و با حضرت امام حسین(علیه السلام) ۳۴ سال زندگی کرد. و در ۳۴ سالگی در کربلا به شهادت رسید.

حضرت ابوالفضل شانزده لقب داشت که مشهورترین آن «قمر بنی هاشم» بود. همسر حضرت ابوالفضل(علیه السلام) لبابه دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود که بعد از شهادت حضرت عباس با زید فرزند امام حسن(علیه السلام) ازدواج کرد. بنا به نقل مقرر آن حضرت پنج فرزند داشت: عبیدالله، فضل، حسن، قاسم و یک دختر.

حضرت ابوالفضل(علیه السلام) از لبابه دو پسر به نامهای عبیدالله و فضل داشت که فضل فرزندی نداشت ولی عبیدالله دو پسر به نامهای عبدالله و حسن داشت که از این دو عبدالله بن عبیدالله فرزندی نداشت، اما حسن صاحب فرزندانی بود که بیشتر آنها اهل علم و ادب و حدیث و اخبار بودند از جمله:

عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس(علیه السلام).

جعفر بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس(علیه السلام) لقبش «غریب» بود قبرش در شیراز و مشهور به «سید حاجی غریب» است.

عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله بن عباس(علیه السلام) از علمای عصر خود بود. او به تمام شهرها مسافرت کرد و کتابی پیرامون فقه اهل البیت به نام «جعفریه» جمع آوری کرد. و در سال ۳۱۲ در مصر از دنیا رفت.

ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس(علیه السلام) در قزوین کشته شد و گویا قبرش در قزوین است.

ابوعلی حمزة بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس که قبرش نزدیک «حله سیفیه» است. وی که مردی بسیار گرانقدر و بزرگوار و عالمی بزرگ بود، شاگردان زیادی تربیت کرد. و کتابهای زیادی همچون: «کتاب توحید»، «مناسک»، «زیارات» و... داشته است.

حسن بن عبیدالله بن عباس(علیه السلام) پنج پسر داشت: ۱- عبیدالله بن حسن که قاضی و امیر مکه و مدینه بود. ۲- عباس بن حسن که سخنوری فصیح بود. ۳- حمزة بن حسن ۴- ابراهیم بن حسن ۵- فضل بن حسن.

حضرت امام سجاد(علیه السلام) درباره شخصیت استثنایی حضرت عباس(علیه السلام) می فرماید:

«و ان للعباس(علیه السلام) عندالله عزو جل منزله یغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة»;

«حضرت عباس(علیه السلام) آنچنان مقامی نزد خداوند دارد که همه شهیدان در روز قیامت به

آن غبطه می خورند».

از حضرت امام صادق (علیه السلام) نیز چنین حدیثی با اندکی تفاوت نقل شده است. و در جای دیگر امام سجاد (علیه السلام) راجع به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) چنین می فرماید: «خداوند عمویم عباس بن علی را بیمارزد که ایثار کرد و خوب کار کرد و جانش را فدای برادرش کرد. دستانش را بریدند و خدای متعال به جای آنها دو بال می دهدش تا با آنها در بهشت با فرشتگان پرواز کند. چونان که برای جعفر بن ابی طالب کرد و به روز قیامت عباس را نزد خدای تبارک و تعالی جایگاهی است که شهیدان جملگی به او رشک می برند.

و نیز حضرت امام حسین (علیه السلام) هنگام شهادت آن بزرگوار فرمودند :

«الان انکسر ظهري و قلت حیلتی؛ اکنون کمرم شکسته و رشته تدبیر و چاره من گسسته گشت». همچنین در زیارت ناحیه مقدسه سلام و ستایش حضرت امام زمان (علیه السلام) درباره حضرت ابوالفضل (علیه السلام) آمده است.

آن حضرت آنچنان شجاع و دلیر بود که هرگاه دشمنان، یاران امام حسین (علیه السلام) را احاطه می کردند، وی بر دشمنان هجوم می آورد و یاران امام را می رها نید. او در همه جا خود را سپر امام (علیه السلام) می کرد.

بنا به نقل منتهی الامال حضرت عباس (علیه السلام) چنان جمال دلارا و طلعتی زیبا داشت که او را «ماه بنی هاشم» می نامیدند. و آنچنان درشت اندام و بلند قامت بود که هرگاه بر پشت اسبی قوی می نشست، پایش بر زمین کشیده می شد.

از آن جایی که آن حضرت با پنج معصوم زیسته بود، از محضر آنان بخصوص دو برادر بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) استفاده معنوی بسیاری نمود و از این رو مقام علمی و اخلاقی بالایی داشت.

مرحوم مامقانی در این باره می گوید :

«و قد کان من فقهاء اولاد الانمه (علیه السلام) و کان عدلاً ثقةً تقياً نقیاً»؛ «حضرت عباس (علیه السلام) از فقها و مجتهدین فرزندان انمه (علیه السلام) عادل و موثق و متقی و پاکیزه بود.»

در شجاعت و ایثار، سقای کربلا در بالاترین رتبه بوده و باید در مجالس بیان شود، ولی دیگر ویژگیهای شخصیت آن بزرگوار از جمله مقام علمی، ادبی و عبادی وی نیز نباید به فراموشی سپرده شود؛ چرا که آن بزرگواران با تمام اوصافشان سرمشق و الگوی شیعیان می باشند. از آن گذشته گریه کردن و گریانیدن در سوگ آنها، گرچه دارای پاداش در دنیا و آخرت است، اما می بایست مقدمه و توجه و پیروی از صفات ارزشمند اسلامی آنان باشد.

ام البنین روزی دید امیرمؤمنان (علیه السلام) نشسته و ابوالفضل (علیه السلام) را به دامن خود نهاده و دستانش را بالا زده و می بوسد و می گرید، تعجب کرد و از همسرش - امام - دلیل گریه اش را پرسید. گفتش این دستها در راه حسین (علیه السلام) قطع خواهند شد. (ام البنین) گریست بعد امام

به جایگاه فرزندش به نزد خدا مرده اش داد که خدای سبحان به جای دستانش او را دو بال خواد داد تا با آنها در بهشت پرواز کند؛ چونان که با عمویش جعفر چنین کرد. پس جان ام البنین آرام یافت.

و پاره ای، تصاویری پراکنده بازگفته اند که دلبستگی عباس به حسین (علیه السلام) را به کمال باز می گوید؛ او از زمان کودکی آنچه برادرش می خواست زود فراهم می کرد. چون حسین (علیه السلام) را تشنگی درمی گرفت عباس سوی جام آب می دوید و می آورد و بدو می دادش. و در طول زندگانش برادرش را «برادر» خواند.

بنا بر نقل بحار، آنگاه که یاران و بستگان امام حسین (علیه السلام) همگی به شهادت رسیدند، و امام (علیه السلام) تنها ماند، حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) از برادرش اجازه جهاد خواست. امام (علیه السلام) از این خواسته به شدت گریست.

عباس (علیه السلام) گفت: برادر! سینه ام تنگ شده و از زندگی سیر شده ام و می خواهم از این منافقان انتقام بگیرم.

امام (علیه السلام) فرمود: حال که چنین است مقداری آب برای کودکان تشنه بیاور، سپس به میدان برو. سقای کربلا برای آوردن آب به سوی دشمن رفت و آنان را موعظه کرد و از عاقبت کارشان ترساند تا شاید اجازه دهند که مشکی آب برای کودکان تشنه ببرد؛ ولی سخنان روان تر از آب و برنده تر از شمشیر بر آن سنگدلان اثری نکرد. بدان گونه که شمر و شیبث فریاد زدند: اگر تمام زمین پرآب باشد قطره ای از آن را به شما نخواهیم داد مگر آن که با یزید بیعت کنید.

عباس که چنین دید به سوی امام (علیه السلام) برگشت و آنچه را که آنان گفته بودند برای امام (علیه السلام) بیان کرد. کودکان چون سخن عباس را شنیدند، ناله زدند و فریاد «العطش»، «العطش» آنان بلند شد.

سقای کربلا با شنیدن صدای «العطش»، با گوشه چشم به آسمان نگاهی کرد و گفت: «ای خدای من! کوشش خواهم کرد تا برای این کودکان، مشکی را از آب پرکنم و بیاورم» سپس نیزه خود را برداشت و مشك را به دست گرفت و این چنین رجز خواند:

اقاتل اليوم بقلب مهتدی \*\*\* اذب عن سبط النبی احمد

اضربکم بالصارم المهند \*\*\* حتی تحیدوا عن قتال سیدی

انی انا العباس ذو التودد \*\*\* نسل علی المرتضی المویذ

«امروز با قلبی هدایت شده می جنگم - از فرزند پیامبر «احمد» دفاع می کنم.

با شمشیر هندی به شما ضربه می زنم - تا از جنگ با سرورم بگریزید.

همانا من عباس هستم دوستدار آل پیامبر - از نسل علی مرتضی تأیید شده و قوت داده شده».

عمر سعد چهار هزار سرباز را به نگهبانی فرات گماشته بود تا نگذارند کسی از یاران امام حسین (علیه السلام) به آب نزدیک شود. آنان وقتی که دیدند، عباس (علیه السلام) به سوی فرات می رود، از هر سو او را محاصره کردند. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فریاد زد :

«ای مردم! آیا شما کافرید یا مسلمان؟! آیا در مذهب و دین شما جایز است حسین (علیه السلام) و فرزندان او را از آشامیدن آب باز دارید؟ در حالی که همه موجودات از آن می آشامند ولی حسین (علیه السلام) و کودکان و خاندانش از تشنگی به مرز هلاکت رسیده اند. آیا تشنگی قیامت را به یاد نمی آورید؟» نگهبانان که سخن عباس (علیه السلام) را شنیدند، جلو آمدند و پانصد نفر از آنان ایستادند و او را تیرباران کردند.

اما آن شیربیشه شجاعت به سوی آنان هجوم برد و این گونه رجز خواند :

لا ارب الموت اذا الموت رقا \*\*\* حتی اوارى فى المصاليب لقی  
نفسى لنفسى المصطفى الطهر وقا \*\*\* انى انا العباس اغدو بالسقا  
ولا اخاف الشر يوم الملتقى

«از مرگ نمی ترسم وقتی که مرگ مایه سربلندی است - تا که در آن زمان در میان شمشیرهای برهنه پنهان شوم.

جانم فدای آن برگزیده پاک - منم عباس مشهور به سقا.

از آسیب و گزند در روز جنگ نمی ترسم.»

سپس هجوم برد و هشتاد نفر را به خاک انداخته تا این که به فرات رسید و وارد آن شد. در آن حال خواست که مشتی از آب بنوشد، که تشنگی امام (علیه السلام) و خاندانش را به یاد آورد. آب را ریخت و با خود گفت: «به خدا سوگند آب نمی نوشم، وقتی که برادرم حسین (علیه السلام) و کودکان و خاندانش تشنه هستند. نه هرگز این کار را نخواهم کرد.»

پس مشك را از آب پرکرد و بر شانه خود گرفت و اشعار زیر را زمزمه کرد :

يا نفس من بعدالحسين هونى \*\*\* فبعده لا كنت ان تكونى

هذا حسين شارب المنون \*\*\* و تشربين بارد المعين

هيهات ما هذا فعال دينى \*\*\* و لا فعال صادق امين

«ای نفس بعد از حسین (علیه السلام) خوار باش - و بعد از او سزاوار نیست که زنده باشی. این

حسین (علیه السلام) است که مرگ را می نوشد - و تو می خواهی آب سرد بنوشی؟ دور باد! این نه

شیوه دینداری من است - و نه کار کسی که راستگو و امین باشد.»

بنابر روایت ابی مخنف: «ثم صعد من المشرعة فاخذة النبل من كان مكان حتى صارته درعه

كالقنفذ فحمل عليه ابرص بن شيبان فضربه على يمينه...»

سپس از فرات برگشت و تیرها همچنان از هر سو به او پرتاب می شد، آن چنان که زره از انبوه تیرها همچون خارپشت به نظر می رسید. جنگ سختی درگرفت و حضرت عباس(علیه السلام) به سپاهیان هجوم می برد و آنان را فراری می داد و خود به سوی خیمه ها حرکت می کرد، انبوه سپاهیان او را رها نمی کردند و نبرد همچنان ادامه داشت تا این که «ابرقص بن شیبان» دست راست آن بزرگوار را قطع کرد. براساس روایتی دیگر «نوفل بن ازرق» یا «زید بن ورقا» به کمک «حکیم بن طفیل» دست راست او را قطع کردند. حضرت ابوالفضل مشك را به دوش چپ انداخت و شمشیر را به دست چپ گرفت و حمله کرد و این رجز معروف را خواند :

والله ان قطعتم يميني \*\*\* اني احامي ابدأ عن ديني

و عن امام صادق اليقين \*\*\* نجل النبي(صلى الله عليه وآله وسلم) الطاهر الامين

نبي صدق جائنا بالدين \*\*\* مصدقاً بالواد الامين

«به خدا قسم اگر دست راستم را قطع کنید - من همیشه از دین خود حمایت می کنم.

و از امامی که «صادق اليقين» است - فرزند پیامبر(صلى الله عليه وآله وسلم) پاك و امين

حمایت می کنم.

پیامبر راستگویی که برای ما دین آورد - در حالی که تصدیق کننده خدای یکتای امین بود.

سپس آن قدر جنگید تا این که بدنش به ضعف و سستی گرایید، در این هنگام «حکیم بن طفیل» یا «عبدالله بن یزید شیبانی» پشت نخلی کمین کرد و دست چپ آن حضرت را جدا نمود. حضرت عباس(علیه السلام) مشك را به دهان گرفت و به سپاه کفر حمله کرد، و این رجز را خواند :

يا نفس لا تخش من الكفار \*\*\* و ابشرى برحمة الجبار

مع النبي سيدالابرار \*\*\* من جملة السادات والابرار

قد قطعوا ببغيهم يسارى \*\*\* فاصلهم يارب حر النار

«ای نفس! از کفار هراس نداشته باش - مژده باد تو را رحمت خدای جبار.

همراه با پیامبری که سرور خوبان است - با گروهی از بزرگان و نیکوکاران، ظالمانه دست چپ

مرا قطع کردند - پس ای پروردگار من، آنان را در آتش سوزان بپفکن!»

سپس مشك را به دندان گرفت و در حالی که از دستهای مبارکش خون سرازیر شده بود و سستی بدنش را فراگرفته بود به دشمنان هجوم برد. دشمنان از هر سو به او حمله کردند. یکی از دشمنان تیری به مشك زد که مشك سوراخ شد و آب بر زمین ریخت و دیگری تیری به سینه آن حضرت زد. ناگهان «حکیم بن طفیل» گریزی آهین بر فرقش کوبید که سرش را شکافت و آن حضرت بر زمین افتاد و فریاد زد: «يا ابا عبدالله عليك مني السلام؛ ای برادر مرا دریاب!»

امام که صدای عباس را شنید رعدآسا خود را به او رساند و عباس(علیه السلام) را با تن پاره

پاره و دستهای قطع شده بر زمین افتاده دید، گریست و فرمود:

«الان انكسر ظهري و قلت حيلتي؛ اكنون كمرم شكست و رشته تدبيرم گسسته شد»

و بنا به روایتی، امام حسین(علیه السلام) در رثای عباس(علیه السلام) آن گاه که او را روی خاک افتاده دید این شعر را خواند:

تعديتم يا شر قوم ببغيمك \*\*\* و خالفتما فينا النبي محمداً  
اما كان خير الخلق اوصاكم بنا \*\*\* اما كان جدى خيرة الله احمداً  
اما كانت الزهراء امى و والدى \*\*\* علياً اخا خير الانام مسدداً  
لعنتم و اخزيتم بما قد جنتيم \*\*\* ستصلون ناراً حرها قد توقداً  
«ای بهترین مردم! با سرکشی خود تجاوز کردید - و در مورد ما با محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) پیامبر اسلام مخالفت کردید.

آیا بهترین مردم در مورد ما به شما وصیت نکرد؟ - آیا جد من همان احمد انتخاب شده خدا نبود؟  
آیا مادرم زهرا(علیها السلام) نبود - پدرم علی(علیه السلام) که برادر نیکوترین مردم و راست  
کردار بود (خیر الانام و مسدد دو صفت حضرت پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) می باشند).  
ملعون و خوار شدید با چنین جنایتی که کردید - بزودی با گرمای آتشی که برافروخته شده روبه  
رو می شوید.»

حضرت عباس آخرین سخنانش را این گونه به برادرش گفت: «برادر! مرا به خیمه گاه کودکان  
میر! از آنها خجالت می کشم که نتوانستم برایشان آب بیاورم.»  
آنگاه چشمانش را برای همیشه بست.

آری او در دلاوری و رشادت و ایثار در راه اسلام و اخلاق الهی و علم و حلم نمونه اعصار بوده  
و هست. آری او شیر ولی الله و امام عصرش بود، همان طوری که عمویش حمزه معروف به (اسدالله  
و اسد رسوله؛ شیر خدا و رسولش است) بود.

روایت تاریخی می گوید پس از واقعه کربلا چون امام زین العابدین(علیه السلام) و دیگر اسیران  
به مدینه منوره داخل می شدند امام بُشر را که شاعری بود فرمان داد تا پیش سواران برود و خبر  
مصیبت حسین(علیه السلام) را به مردم مدینه برساند. ام البنین پیش دوید و راهش را گرفت و از امام  
حسین(علیه السلام) پرسید.

بشر گفتش: «ای ام البنین! خداوند در مصیبت فرزندت عبدالله صبرت دهد.»

ام البنین گفت: «از حسین خبرم ده»

بشر گفت: خداوند در مصیبت فرزندت جعفر صبرت دهد.

ام البنین گفت: ای بشر! از حسین خبرم ده.

بشر دوباره گفتش: خدا در مصیبت فرزندت عثمان صبرت دهد.

ام البنین باز از بشر همان خواست: «ای بشر! از حسین خبرم ده»

بشر گفتش: «خداوند در مصیبت فرزندت عباس صبرت دهد» به رغم مهر سترگی که ام البنین در دلش به فرزند ارشدش ابوالفضل عباس می پرورد، آن گاه که بشر از کشته شدن عباس خبرش داد باز از حسین پرسید و گفت: «ای بشر! از سرورم و مولایم حسین خبر بده.» و بشر گفت: «ای فاطمه! خداوند در مصیبت حسین صبرت دهد.» این زمان بود که چهره اش خراشید و بر صورت کوفت و بانگ زد: «واویلا و واحسینا».

اولین کسی که در سوگ حضرت عباس(علیه السلام) مرثیه سرود، مادرش حضرت ام البنین(علیها السلام) بود که به نقل مقاتل الطالبین به قبرستان بقیع می رفت و در حرمان پسرانش سرودهای جانگدازی می سرود و اشک می ریخت. مردم هم برای شنیدن اشعار حزن آورش جمع می شدند. مویه هایش آنچنان جانسوز بود که مرد سنگدلی همچون مروان بن حکم (دشمن معروف اهل بیت(علیهم السلام)) را نیز متأثر می ساخت :

لا تدعونی ویک ام البنین \*\*\* تذکرینی بلیوث العرین  
کانت بنون لی ادعی بهم \*\*\* و الیوم اصبحت و لا من بنین  
اربعة مثل نسور الربی \*\*\* قد واصلوا الموت بقطع الوتین  
تنازع الخرصان اشلانهم \*\*\* فکلهم امسی صریعا طین  
یا لیت شعری اکما خبروا \*\*\* بان عباساً قطع الیمین

«مرا دیگر ام البنین (مادر پسران) نخوانید - که شیران بیشه ها را به یادم می آورید.

پسرانی داشتم که به خاطر آنها من را ام البنین می خواندند - و امروز دیگر پسری ندارم.

چهارتن همچون عقاب کوهسار - که با بریده شدن رگهایشان کشته شدند.

بر پیکر آنها نیزه ها به هم افتاد - و تمامشان از ضربت نیزه ها به زمین افتادند.

کاش می دانستم آیا آنچنان که خبر دادند بود؟ - که دست راست عباسم قطع شده بود».

به نقل مرحوم سماوی از ابوالحسن اخفش، حضرت ام البنین(علیها السلام) هر روز به سوی بقیع می رفت و عبیدالله فرزند حضرت ابوالفضل(علیه السلام) را با خود می برد و برای فرزندان شهیدش مرثیه های جانگداز می سرود :

یا من رأی العباس کرّ \*\*\* علی جماهیر النقد  
و وراه من ابناء حیدر \*\*\* کل لیث ذی لبد  
انبتت ان ابنی اصیب \*\*\* برأسه مقطوع ید  
ویلی علی شبلی أمال \*\*\* برأسه ضرب العمد  
لو کان سیفک فی یدیک \*\*\* لمادنا منك احد

«ای کسی که عباس را دیدی آنگاه که حمله می کرد - بر گروهی از فرومایگان و ولگردان.

و به دنبال او فرزندان حیدر(علیه السلام) - همه چون شیران یالدار حمله می کردند.

باخبر شدیم که ضربت به سر پسر خورده - در حالی که دستش قطع شده بود.

وای بر من! برای فرزندی چون شیر - که از ضربت گرز، سرش پیچیده شد.

پسر! اگر شمشیرت در دستت بود - هرگز کسی به آن نزدیک نمی شد».

حضرت عباس (علیه السلام) ذخیره پدرش حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود تا در روز عاشورا برادرش حسین (علیه السلام) را یاری کند؛ ولی چیزی که مانع نشان دادن شجاعتش شد تلاش آن حضرت در رساندن مشک آبی به خیمه ها و کودکان بود. و در این راه دو دستش را بریدند و فرصت شمشیر زدن را از او گرفتند. و گر نه همان طوری که مادرش گفت اگر شمشیرش در دستش بود هیچ کس نمی توانست به او نزدیک شود. ولی آنچه که موجب تأسف است تحلیل نادرست و تحریف فداکاری حضرت عباس توسط برخی نویسندگان است.

«و یکنی ابوالفضل ... و هو آخر من قتل من اخوته لاه و ابیه لانه کان له عقب و لم یکن لهم،

فقد مهم بین یدیه فقتلوا جمیعاً فحاز موارثهم ثم تقدم فقتل فورثهم و اياه عبیدالله...».

«کنیه عباس (علیه السلام) «ابوالفضل بود...» او آخرین نفر از برادرانش (فرزندان ام البنین)

بود که کشته شد. و از آن جا که عباس (علیه السلام) فرزند داشت ولی برادرانش فرزندی نداشتند، برادرانش را زودتر از خود به میدان فرستاد که همگی کشته شدند تا خود، ارث آنها را به دست آورد و سپس خودش به میدان رفته و کشته شد و فرزندش عبیدالله اموال پدر و عموهایش را به ارث برد!!».

تحلیلی این گونه از فداکاریهای بی همتای حضرت ابوالفضل (علیه السلام) اگر آگاهانه باشد همچون شمشیرهایی است که پیکر عباس (علیه السلام) را نشانه رفتند و اگر ناآگاهانه باشد نشان دهنده آن است که نویسنده هیچ شناختی به مقام بلند حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و دیگر شهدای کربلا ندارد.

با این همه ما هیچ انتظاری از نویسنده ای مسیحی همچون «کورت فریشلر» نداریم که مطلبی غیر از این بنویسد :

«...اما می دانیم که ساحل رودخانه از طرف سربازهای عمر سعد اشغال شده بود نه برای این که

مانع از این شوند که کاروان حسین (علیه السلام) از آب رودخانه استفاده نمایند بلکه نگذارند که

کاروان حسین (علیه السلام) در ساحل غربی راه از میدان جنگ عقب نشینی نمایند!!».

و همچنین است کتابهای دیگری که پر از تحریف است؛ اما متأسفانه مترجمان آن کتابها هیچگونه نقد و اعتراضی بر آن مطالب ننوشته اند.

ترجمه زیارت حضرت عباس بن علی (علیه السلام):

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده اش و بندگان شایسته اش و همه شهیدان و

راست کرداران و گزیدگان پاکیزه جان به هر صبح و شب بر تو ای پسر امیرمؤمنان. درباره تو به

تسلیم و باور وفاداریت و دوستی با جانشین پیامبر فرستاده و فرزند برگزیده و رهنمای دانشمند و وصایت دار ابلاغگر و مظلوم ستم دیده شهادت می دهم.

خداوند از سوی پیامبرش و امیرمؤمنان و حسن و حسین - صلوات الله علیهم - بهترین پاداش را از بهر آنچه (بر او) صبر کردی و امید پاداش بردی و یاری کردی بدهد که خوش خانه آخرتی (برای تو باشد). نفرین خدا بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می دهم که تو مظلوم کشته شدی و خدا آنچه وعده تان داده وفا خواهد کرد. تا به تو آدمی ای پسر امیرمؤمنان که سویتان فرستاده اندم و قلبم تسلیم و پیرو شما است و من نیز پیرو شمایم و یاریم برای شما مهیا است. تا خدا حکم فرماید و او بهترین حکمفرماست. و با شمایم. با شما؛ نه با دشمنانتان. من به شما و بازآمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما ستیزه جست و جنگید رودر رویم. خداوند مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند.

سلام بر تو ای بنده شایسته سرسپرده خدا و رسولش و امیرمؤمنان و حسن و حسین(علیهم السلام). سلام و مهر خدا و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روح و بر تنت. من شهادت می دهم و خدای را به شهادت می خوانم که تو بر راهی گذشتی که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل خلوص در جنگ با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیایش، و پاسداران دوستانش بر آن گذشتند. خدای پاداشت دهد. برترین پاداش و بیشترین پاداش، و فراوانترین پاداش. و ماندنی ترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و پاسخ دهندگان دعوت فرمانبران ولیّ امرش می دهد. شهادت می دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی کردی به تمام. خداوند میان شهیدان برانگیزاندت و روح را همدم روح سعادت‌مندان قرار دهد و از بهشتش گشاده ترین جای و نیکوترین خانه ها را دهد و نامت را در فراز بهشت بلند گرداند و با پیامبران و راست کرداران و شهیدان و شایستگان محشورت کند که اینان خوش دوستانی هستند. شهادت می دهم که تو نه سستی نشان دادی و نه بدعهدی کردی؛ و تو با بینش از کار خود درگذشتی؛ پیرو شایستگان بودی و دنباله روی پیامبران. خدای ما و تو و پیامبرش و اولیایش را در جایگاه اهل اطمینان و خشوع جمع کند که او مهربانترین مهربانان است.

خدایا بر محمد و خاندان او درود فرست و در این جایگاه به کرامت ستوده و شهادت گاه سترگ بهر من گناهی که نابخشوده باشیش و اندوهی که ناگشوده باشیش و بیماری ای که شفایش نداده باشی و کاستی ای که نپوشیده باشیش و روزی ای که نگشاده باشیش و ترسی که آرامش نکرده باشی و پراکندگی ای که جمعش نکرده باشی و (یار) غایبی که نگاهش نداری و (به من) نزدیکش نکنی و خواسته ای از خواسته های دنیا و آخرت - که بدان راضی باشی و مرا در آن خیری باشد - که برنیاوریش باقی مگذار، ای مهربانترین مهربانان.

سلام بر تو ای ابوالفضل العباس پسر امیرمؤمنان. سلام بر تو ای پسر اولین مردمان به اسلام و پیش تریشان به ایمان و پاینده تریشان بر دین خدا و درست تریشان در اسلام. شهادت می دهم در

دوستی خدای و پیامبرش و برادرت خلوص ورزیدی و بهترین برادر یاری کننده بودی. نفرین خداوند بر مردمانی که کشتند و نفرین خداوند بر مردمانی که بر تو ستم کردند و نفرین خداوند بر مردمانی که از تو حلال شمردن حرام ها را خواستند و (با کشتند) حرمت اسلام را شکستند؛ (ای) بهترین شکیبای جهادگر حمایت کننده یاور، و برادر مدافع برادرش، و اجابت کننده فرمان پروردگارش، و شتابنده به آنچه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و (یا از) ستایش زیبا. و خداوند به جایگاه پدران در بهشت خوشگوار رساندت. بار خدایا؛ به زیارت اولیایت از سر میل به ثوابت و امید به بخشایش و احسان بزرگت شتافتم؛ و از تو می طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به (عنایت) ایشان بسیار کنی و خوشیم را به ایشان برقرار و زیارتم را از (عنایت) ایشان پذیرفته و زندگیم را با (حضور) ایشان پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام شدگان برسانی، و از آنان قرارم دهی که از زیارت شهادتگاه دوستان دگرگون شوند و رستگار و حاجت روا و در خور بخشایش گناهان و پوشش کاستی ها و زدودن غم ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی.

به خدا می سپارم و از او می خواهم که نگاهت دارد و سلامت می رسانم. به خدای و پیامبرش و کتابش و آنچه از نزد خداوند آمده است ایمان داریم. پس بار خدایا ما را در شاهدان بنگار. خدایا این را آخرین باری نکن که به دیدار قبر پسر برادر پیامبرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می آیم. و دیدارش را تا هر گاه که باشیم روزیم کن. و با او و با پدرانش در بهشت محشورم کن و میان من و او و پیامبرت و اولیایت آشنایی بینداز. بار خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بر ایمان به خودت و بر تصدیق پیامبرت و ولایت علی بن ابی طالب و امامان زاده او (علیهم السلام) بمیرانم و بر بیزاری از دشمنانش. بار آفریدگار من! هان که من بدین راضی شدم. و خداوند بر محمد و خاندان محمد درود فرستد.

#### ابوالقاسم

از کنیه های حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) است. در زیارت روز اربعین چنین وارد شده است :

السَّلامُ عَلَیْكَ یا اباالقاسم، السَّلامُ عَلَیْكَ یا عَبَّاسُ بنِ عَلَی (علیهما السلام)

#### ابوالقاسم حالت

تا حشر، رادمردی و جانبازی حسین \*\*\* اندر خور ستایش و تحسین و مرحب است

کز یمن استقامت و ایمان و صدق او \*\*\* نیروی دین فزود و هیاهوی کفر کاست

سلطان دین، سرآمد مردان حق حسین \*\*\* کو مظهر حقیقت و مرآت حق نماست

بهر خدا ز هستی خود دست شست و گفت \*\*\* در راه دوست می دهم آن را که دوست خواست

فرمود هر کسی که دهد تن به ناسزا \*\*\* هر لحظه گر رود به سرش ناسزا، سزا است  
فرمود بهر آن که به مردی علم بود \*\*\* خواری مصیبت است و سرافکندگی بلاست  
همت رفیق ما و بزرگی ندیم ما \*\*\* مردی مرام ما و شهامت شعار ماست  
مردی به نام، خوبتر از زندگی به ننگ \*\*\* کاین عزت و بقا بود، آن نلت و فناست

#### ابوالقاسم زاهی

ابوالقاسم علی بن اسحاق بن خلف بغدادی معروف به «زاهی» در سال ۳۱۸ هـ. ق. متولد شده و  
در سال ۳۵۲ هـ. ق. در بغداد وفات یافته و در مقابر قریش دفن شده است. گویند او از قریه «زاه»  
از قرای نیشابور بوده و نیز او را از اهالی شام دانسته اند.

یا آل أحمد ماذا کان جرّمکم \*\*\* فکلّ ارواحکم بالسّیف تنتزع  
ألستم خیر من قام الرّشاد بکم \*\*\* و قوّضت سنن التّضلیل والبدع؟  
ماللحوادث لا تجری بظالمکم؟ \*\*\* ماللمصائب عنکم لیس ترتدع  
بنوالمصطفی تفنون بالسّیف عنوّه \*\*\* و یسلمنی طیف الهجوع فأهجع؟  
ظلمتم و دُبّحتم و قُسم فیئکم \*\*\* و جار علیکم من لکم کان یخضع  
فما بقعه فی الارض شرقاً و مغرباً \*\*\* و إلا لکم فیه قتیلٌ و مصرعٌ  
ای فرزندان احمد (صلی الله علیه وآله)، گناه شما چیست که روحهایتان همیشه با شمشیر از  
بدنهایتان خارج می شود؟

آیا شما بهترین کسانی نیستید که به هدایت مردم پرداخته اند؟ و آیا شما به از بین بردن سنتهای  
گمراهی و بدعت قیام نکرده اید؟  
چرا حوادث و بلایا بر سر دشمنان ستمگر شما فرود نمی آید؟ چرا مصایب از آمدن به سوی  
شما خودداری نمی کند؟  
ای فرزندان مصطفی (صلی الله علیه وآله)، شما به زور شمشیر نابود می شوید در حالیکه من  
در خواب و آرامش مانده ام.  
بر شما ستم شد و سرهایتان از بدن جدا شد و اموالتان غارت گردید و کسانی که در برابر شما  
سرافکنده بودند به حق شما تجاوز کردند.  
در شرق و غرب جهان بقعه ای نیست مگر اینکه روزی شهادتگاه شما بوده و یا اکنون آرامگاه  
شماست.

#### ابوالقاسم لاهوتی

بیا در کربلا محشر ببین، کین گستری بنگر \*\*\* نظر کن در حریم کبریا، غارتگری بنگر

فروشنده حسین و جنس هستی، مشتری یزدان \*\*\* بیا کالا ببین، بایع نگه کن، مشتری بنگر  
زبی آبی به وقت مرگ هم عباس نام آور \*\*\* خجل بود از سکنه، یادگار حیدری بنگر  
به جای آب خون پاشیده شد در راه از غیرت \*\*\* به دشت عشق فرمانده بین، فرمانبری بنگر  
به جای شاه دین فرمانده خیل اسیران شد \*\*\* مقام زینبی را بین، وفای خواهری بنگر  
برای گریه هم فرصت ندادند آل احمد را \*\*\* مسلمانی نگه کن، رسم مهمان پروری بنگر  
حسین را کشته بود و خونبها می داد مشتری زر \*\*\* ببین کار یزید بی حیا، زشت اختری بنگر  
خدا محبوب خود را غرقه در خون دید «لا هوتی» \*\*\* نکرد این دهر را نابود، صبر دآوری بنگر

#### ابوالقریبه

از کنیه های حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) است.

#### ابوالقلوص

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود که در به ثمر رساندن قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود. در اوایل قیام مختار ابوالقلوص که پیرمردی کاردان و جنگجو بود، در حالی که فرماندهی طایفه «سبام» را به عهده داشت، توانست از پشت سر به شورشیان (مخالفان مختار) حمله کند و قسمتی از شهر کوفه را از تصرف آنها خارج نماید، شعار شبامیها «یالثرات الحسین» بود.

#### ابوالمجاهدین

«پدر جهادگران»، کنیه ای است که غیر معصومین به امام حسین (علیه السلام) منسوب کرده اند.

#### ابوالمسهل

کنیه جناب «کمیت بن زید اسدی». او از شاعران برجسته شیعه است که سروده هایش درباره اهل بیت و مرثیه امام حسین (علیه السلام) معروف است.

#### ابوالمطرف

کنیه «سلیمان بن صرد خزاعی» فرمانده قیام توأبین است.

#### ابوالمعتبر

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. وی به استعداد ۱۰۰ نفر نیرو، برای آزادسازی محمد بن حنفیه از چنگ نیروهای ابن زبیر از سوی مختار مأموریت یافت. نیروهای ابوالمعتبر توانستند در این مأموریت محمد بن حنفیه را از زندان آزاد کنند.

#### ابوالمغیره

کنیه زیاد بن ابیه، پدر ملعون «عبیدالله بن زیاد» بود.

#### ابوبکر

به قولی «ابوبکر» کنیه «عبدالله بن زبیر» است.

#### ابوبکر (احمد) بن حسین (علیه السلام)

فرزند امام حسین (علیه السلام). نامش احمد، کنیه اش ابوبکر، مادر او و قاسم، رمله نام داشت. و هنگام شهادت ۱۶ ساله بود که بعد از برادرش قاسم عازم میدان شده و جمع کثیری از دشمن را به هلاکت رسانیده سپس به دست عبدالله بن عقبه غنوی (لعنة الله علیه) به شهادت رسید.

او بعد از آنکه نبرد سختی نمود و جمع زیادی از دشمنان را به هلاکت رسانید در حالیکه از شدت تشنگی چشمهایش به گودی می رفت، خدمت عمویش رسیده و عرض کرد:

«یا عماه هل من شربة ماء ابرد بها کبدی و اتقوى بها على اعداء الله و رسوله (صلی الله علیه وآله وسلم)». «ای عمو! آیا شربت آبی هست؟ تا جگرم را خنک کنم تا در مقابل دشمنان خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) پیرومند گردم».

حضرت فرمود: «یا ابن اخی اصبر قليلا حتى تلقى جديك رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فيسقيك شربة من الماء لا تضماً بعدها ابداً». «ای فرزند برادرم کمی صبر کن، تا اینکه جدت حضرت رسول را ملاقات کنی و به شربتی سیراب شوی، که پس از آن هرگز تشنه نشوی».

بعد از آن بار دیگر به میدان برگشت و رجز زیر را خواند:

اصبر قليلا فالمنى بعد العطش \*\*\* فان روحى فى الجهاد تنكمش

لا اربح الموت اذا الموت وحش \*\*\* و لم اكن عند اللقاء ذات ربح

«کمی صبر کن بعد از عطش به آرزویت می رسی - بدرستی که جانم در این جنگ بسوی بهشت

می شتابد.

از مرگ نمی ترسم هنگامی که وحشت آورد - به هنگام مرگ یا در مقابله با حریف نمی لرزم».

سپس، برای مرتبه سوم عازم میدان شد و ضمن حمله و جنگی سخت با دشمن این اشعار را

می خواند:

اليكم من بنى المختار ضرباً \*\*\* يشيب لهوله رأس الرضيع

يبید معاشر الكفار جمعاً \*\*\* بكل مهند غضب قطع

«بر شما از فرزندان پیامبر ضربتی برسد - که از هراس آن ضربت، موی سر شیرخوار سفید می شود».

گروه کفار را دسته جمعی نابود می کند - با شمشیر هندی بر آن و قطع کننده».

در این مرحله از حمله، ضمن این که جمع زیادی از دشمن را به خاک افکند، به دست عبدالله غنوی به شهادت رسید. نامش در زیارت ناحیه مقدسه نیز آمده است.

ابوبکر بن حسن (علیهما السلام)

از شهدای کربلا و فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام) است. مادر او «امّ ولد» بود. برخی مورخین نام مادر ابوبکر را نفیله یا نجمه گفته اند.

او از مدینه همراه عمویش امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و در روز عاشورا پس از شهادت قاسم بن حسن خدمت سیدالشهدا آمد و اجازه میدان طلبید و به میدان رفت و پس از نبردی دلاورانه به شهادت رسید. شهادت او را بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام) دانسته اند.

ابوبکر بن الحسن (علیه السلام) هنگام شهادت شانزده ساله بود - طبق روایت مورخین - ایشان خوش چهره و زیبارو بود، در صحنه مبارزه و کارزار بسیار متهور و شجاع بود. در مبارزه چنین می سرایید :

من فرزند امامی هستم که پسر علی می باشد \*\*\* و تا کند شدن شمشیر با شما مبارزه می کنم

ما - خاندان خدا - به پیامبر نزدیکتر هستیم \*\*\* به شما با نیزه در میان میدان ضربه خواهیم زد

ابوبکر وارد کارزار شد و میمنه و میسر - چپ و راست - سپاه دشمن را درهم ریخت و بسیاری از دشمنان را به قتل رساند، سپس به سوی امام حسین شتافت و در حالیکه چشمانش از عطش فرو رفته بودند، فریاد برآورد : ای عمو، آیا آب در دسترس دارید تا جگر خود را خنک کرده و قدرت تازه ای بازیابم تا بتوانم با دشمنان خدا و رسولش، مبارزه کنم؟ امام حسین فرمودند : ای برادرزاده ام، لختی صبر کن تا با جدت (پیامبر) دیدار کنی و با آب بهشت تو را سیراب کند تا دیگر تشنه نشوی، این نوجوان به سوی دشمنان شتافت و چنین سرود :

اندکی صبر کن شهادت پس از عطش فرامی رسد \*\*\* و روحم در جهاد فشرده می گردد

هراسی ندارم، اگر چه مرگ وحشتناک باشد \*\*\* و در هنگام دیدار با مرگ نخواهم لرزید

سپس به سوی دشمنان یورش برد و تعدادی از آنان را کشته و همچنان رجز خوانی می کرد. دشمنان او را محاصره و به شهادت رساندند.

ابوجعفر - حضرت امام باقر (علیه السلام) - ذکر می کند که حرمله بن کاهل الاسدی، ابابکر را به قتل رساند و برخی گفته اند عبدالله بن عقبه الغنوی قاتل فرزند امام حسن (علیه السلام) بوده است. نام این شهید بزرگوار در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

#### ابوبکر حسینی

سید ابوبکر بن شهاب علوی حسینی حضرمی، نسب او به امام جعفر صادق (علیه السلام) می رسد. او به سال ۱۲۶۲ هـ. ق. در قریه ای از بلاد حضرموت متولد شده و به سال ۱۳۴۱ هـ. ق. در حیدر آباد دکن از بلاد هند وفات یافته است.

فهاجت جماهیر الضلال و أقبلت \*\*\* بجیش لحرب ابن بتول عرمرم  
و حین استوی فی کربلاء مخیمًا \*\*\* بتربتها أکرم به من مخیم  
أبت نفسه الشّماء إلا کریهة \*\*\* یموت بها موت العزیز المکرّم  
هو الموت مُرّ المجتنی غیر أنّه \*\*\* الدّ و أحلی من حیاة التّهضم  
و قارع حتّی لم یدع سیف باسل \*\*\* بمعترك الهیجاء غیر متلم  
هی الفتنة الصّماء لم یُلف بعدها \*\*\* منار من الايمان غیر مهدم  
مردم گمراه به صورت يك لشکر بزرگ با هیجان برای جنگ با پسر بتول پیش آمدند.  
تا اینکه او در زمین کربلا خیمه زد. چه خیمه زننده بزرگوار بود!  
نفس بزرگوار او تسلیم نشد و مرگ در جنگ برای او عزیز و گرامی بود.  
ثمره مرگ تلخ است. ولی اینگونه مردن لذتبخش تر و شیرین تر از زندگی با خواری است.  
در جنگ آنقدر شمشیر زد تا اینکه همه شمشیرهای جنگاوران دشمن کند شد و تیزی لبه های  
آنها از بین رفت. (با همه جنگاوران نبرد کرد).  
بعد از این فتنه کور، هیچ ستونی از ستونهای ایمان سالم نماند.

#### ابوبکر مخزومی

وی یکی از فقهای هفتگانه و از کسانی بود که از روی خیرخواهی و نصیحت، از امام حسین (علیه السلام) خواست که به سوی عراق نرود، و در این راه بی وفایی مردم را نسبت به پدر و برادر امام حسین (علیه السلام) یادآوری کرد. وی از سادات قریش بود. در ایام خلافت عمر به دنیا آمد. به خاطر نماز بسیار، به او «راهب قریش» می گفتند. وی در سال ۹۵ هجری درگذشت.

#### ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صاندی

عمرو بن عبدالله کعب الصائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیزون بن عوف بن حمدان، صائدی منسوب به صائد تیره ای از قبیله حمدان می باشد.

در بعضی از منابع عمر بن عبدالله ابو ثمامه صائدی آمده است که ساکن و اهل کوفه بوده است. فضایل و سوابق مبارزاتی ابو ثمامه نشانگر معرفت، و ایمان عمیق او به حق و حقیقت می باشد. ایشان از تابعین اصحاب، از شجاعان و سوارکاران عرب، و از اصحاب مخلص حضرت امام علی، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و از مجاهدین در تمامی جنگها و اجتماعات و از شخصیتهای باارزش و بانفوذ شیعه بوده است.

ابو ثمامه بعد از صلح تحمیلی بر حضرت امام حسن (علیه السلام) در کوفه باقی ماند تا اینکه معاویه به هلاکت رسید، او از جمله کوفیانی بود که در خانه سلیمان صرد تجمع کرده و امام حسین (علیه السلام) را به کوفه دعوت کردند و همیشه در خدمت حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود بطوریکه به امر مسلم (علیه السلام) از شیعیان اموال جمع کرده و اسلحه می خرید، و در روز قیام مسلم (علیه السلام) ابو ثمامه پرچم قبایل تمیم و حمدان را در دست داشت و وقتی که کوفیان به مسلم (علیه السلام) خیانت کردند وی ناچاراً در قبیله اش مخفی شد، ولی ابن زیاد به شدت در جستجوی او بود، تا اینکه به همراه نافع بن هلال مخفیانه، به سوی حضرت امام حسین (علیه السلام) حرکت کردند، و در بین راه به آن حضرت ملحق و به کربلا آمدند.

ابو ثمامه بعد از آنکه جهاد کرد، و زخمهای زیادی برداشت، به دست پسر عموی گمراهش، قیس بن عبدالله صائدی که از لشکر ابن سعد بود به شهادت رسید.

در روز عاشورا ابو ثمامه متوجه گردید اول ظهر است، به امام (علیه السلام) عرض کرد :

**جانم بفدایت گرچه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می دهند، ولی به خدا سوگند تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست بیابند. اما من دوست دارم آنگاه به لقای پروردگار نایل گردم که يك نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم.**

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «ذکرت الصلاة جعلك الله من المصلين الذاکرين نعم هذا اول وقتها سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی.»

«نماز را بپایاد ما آوردی خدا تو را از نماز گزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد، آری وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید که موقتاً دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای آوریم.»

و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین که یکی از سران لشکر عمر سعد بود گفت: نمازی که شما می خوانید، مورد قبول پروردگار نیست. حبیب بن مظاهر به آن ملعون پاسخ داد و جنگ شدیدی در گرفت که منجر به کشته شدن وی گردید.

و در نتیجه امام(علیه السلام) با چند تن از یارانش در مقابل تیرها، که مانند قطرات باران به سوی خیمه ها سرازیر بود، نماز ظهر را به جای آورد، و چند تن از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون غلطیدند.

همچون حضرت علی (علیه السلام) که در صفین مراقب زوال شمس و داخل شدن وقت نماز ظهر بود.

ابن عباس گفت: در این وقت حساس نمی توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم. حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)فرمود: «انما قتلنا هم علی الصلاة»؛ «و ما برای اقامه نماز با آنان می جنگیم».

و حتی در لیلۃ الہریر جنگ صفین هم نماز شب آن حضرت ترك نمی شد. ابوثمامه احترام و علاقه خاصی به امام حسین(علیه السلام) داشت، و در محافظت و خدمت به آن حضرت، خیلی اهتمام می ورزید.

بنا به نقل مرحوم سماوی از طبری چون عمر سعد به کربلا رسید، کثیر بن عبدالله الشعبی را فرستاد خدمت امام(علیه السلام) تا سؤال کند چرا به این سرزمین آمده ای؟

ابوثمامه چون کثیر را دید به امام(علیه السلام) عرض کرد: «اصلحك الله يا ابا عبد الله قد جئت شرّ اهل الارض و اجراهم علی دم و افتكهم»؛ «ای ابا عبد الله(علیه السلام) خداوند تعالی کارهایت را حل نماید، شرورترین اهل زمین، و جری ترین آنها بر خون ریزی به سوی تو می آید».

آن گاه، ابوثمامه جلوی آن ملعون را گرفت و گفت: شمشیرت را به من بده، و بعد به خدمت امام(علیه السلام) برو. کثیر گفت: من پیغامی دارم اگر بشنوید خواهم گفت، وگرنه بر می گردم.

ابوثمامه گفت: پس من قبضه شمشیرت را می گیرم آن وقت خدمت امام(علیه السلام) برو و پیامت را برسان، ولی او قبول نکرد.

ابوثمامه گفت: پس پیامت را به من بگو، تا به آن حضرت برسانم، چون مرد فاسدی هستی، نمی گذارم به خدمت حضرت بروی، کثیر باز هم قبول نکرد و برگشت.

بنا به نقل مناقب، ابوثمامه هنگام مبارزه این رجز را قرائت می کرد :

عزاء لال المصطفی و بناته \*\*\* علی حبس خیر الناس سبط محمد

عزاء لزہرا النبی و زوجها \*\*\* خزانه علم الله من بعد احمد

عزاء لاهل الشرق و الغرب کلهم \*\*\* و حزناً علی حبس الحسین المسدد

فمن مبلغ عنی النبی و بنته \*\*\* بان ابنکم فی مجہد ای مجہد

تغزیت می گویم به آل پیامبر و دخترانش؛ به خاطر گرفتاری پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) که بهترین انسانها هستند؛ تغزیت بر حضرت زہراء سلام الله علیها و همسرش؛ که خزانه علم الہی بود بعد از پیامبر؛ تغزیت بر همه مردمان مشرق زمین و مغرب زمین؛ محزونم برای گرفتاری

حسین راستگو و درست کردار؛ کیست رساننده این پیام از من به حضرت نبی(صلی الله علیه و آله وسلم) و دخترش؛ که فرزندان در رنج و سختی است، و چه رنج و سختی بزرگی.

ابو ثمامه علاوه بر سعادت شهادت در کربلا، سعادت سلام حضرت امام مهدی (عج) در زیارت ناحیه نیز شامل حالش شده است: «السلام علی ابی ثمامه عمر بن عبدالله الصائدی».

مرحوم سماوی می نویسد: ابو ثمامه بعد از نماز ظهر عرض کرد یا ابا عبدالله(علیه السلام) قصد کرده ام که به دوستان شهیدم ملحق شوم، ولی فکر تنهایی تو و خانواده ات مرا رنج می دهد.

امام(علیه السلام) فرمود: قدم در راه شهادت بگذار، من هم بعد از ساعتی به تو ملحق خواهم شد. آنگاه ابو ثمامه تا آخرین نفس شمشیر زد و سرانجام به دست پسر عمویش به شهادت رسید. وی جزء آخرین سه نفری بود که از یاران امام تا عصر عاشورا زنده مانده بود، برخی گفته اند که در اثر جراحتهای بسیار بر زمین افتاد، خویشانش او را به دوش کشیده و از میدان به در بردند و مدتها بعد از دنیا رفت.

قابل ذکر است که اشعار زیبای ابو ثمامه در آن شرایط سخت حاکی از موقعیت بالای علمی و فرهنگی او می باشد والا هرکسی که عرب زبان باشد نمی تواند در آن شرایط، اشعاری چنین زیبا و متین بسراید.

#### ابو ثمانه صیداوی

به قولی او همان «ابو ثمامه صائدی» از شهدای کربلاست.

#### ابو جحل

کنیه جناب مسلم بن عوسجه، از شهدای روز عاشورا است. کنیه مسلم، ابو جحل بوده که به تقدیم جیم بر حاء به معنی مهتر زنیوران عسل است.

#### ابو جعفر عیسی

نامبرده اشعار «یحیی بن حکم» را از «ابو عمار عیسی» روایت می کند.

#### ابو جناب یحیی بن ابی حیه وداعی کلبی

او رویارویی یاران «مسلم» با ابن زیاد، را گزارش کرده، گسیل سر مقدس «مسلم» و «هانی» به بارگاه بیداد دیکتاتور خودکامه اموی «یزید» از سوی «عبیدالله»، و نامه شوم وی را به خلیفه اش روایت می کند. و چنین بنظر می رسد که او این اخبار را از برادر خویش «هانی» گزارش می کند. چرا که همین برادر او بود که «ابن زیاد» وی را برای بردن نامه به سوی «یزید» گسیل داشت.

«طبری» در کتاب خویش از او، ۲۳ خبر آورده است که ۹ خبر مربوط به جنگ جمل و صفین و نهروان است و آنها را با واسطه روایت می کند و ۹ خبر دیگرش درباره کربلا می باشد که پنج روایت او با واسطه و سه خبر دیگرش بصورت مرسل روایت شده است.

آخرین روایت او داستان نامه «مصعب بن زبیر» به «ابراهیم» فرزند «اشتر» است که پس از «مختار» در سال ۶۷ هـ. ق مردم را به فرمانبرداری از خویش فرا می خواند و بیوگرافی او در «تهذیب التهذیب» موجود است و در مورد او آمده است که:

او از کوفه و فردی راستگو بود که در سال ۱۴۷ هـ. ق از دنیا رفت. خود دست اندر کار رویدادها نبود بلکه آنها را از دیگران روایت کرده است.

نامبرده از «عدی بن حرمه» و او از «عبدالله بن سلیم» و «مذری بن مشعل» و «هانی بن تثبیت» روایت می کند. از جمله روایات او عبارتند از: رویاری یاران «مسلم» با «ابن زیاد» و گسیل سر مقدس «مسلم» و «هانی» به دربار «یزید» به همراه نامه ای از سوی «عبید».

بنظر می رسد که «ابو جناب یحیی بن ابی حبه» جریان بردن سر «مسلم» و نامه از سوی «ابن زیاد» به «یزید» را، از برادرش «هانی» که مأمور این شقاوت بود، روایت کرده است.

از او در تاریخ طبری، ۲۳ گزارش موجود است که ۹ گزارش از پیکار جمل و صفین و نهروان، به نقل از دیگران آمده است و ۹ گزارش در مورد رویدادهای جانسوز کربلا می باشد که ۵ گزارش از آنها به نقل از راویان مشخص و ۳ گزارش نیز گرچه از راویان نامعلوم است اما آنها نیز در حقیقت مسند است. بطوری که دریافت می گردد او دست اندرکار رویدادها نبوده اما معاصر آنها زیسته است.

«تهذیب التهذیب» می گوید: «ابن حبان» او را در زمره راویان مورد اعتماد آورده و بسیاری از رجال شناسان نیز او را از راویان راستگوی کوفه شمرده اند.

#### ابوحسان

اسماء بن خارجه فزاری یا «ابوحسان» خویش مادری حسن مثنی بن الحسن (علیهما السلام) بود که پس از اسارت اهل بیت (علیهم السلام) حسن را که جزء اسرا بود از میان اسیران بیرون آورد، عمر سعد نیز حسن را به ابوحسان واگذار کرد.

#### ابوحکیم

ابوحکیم، کنیه «عبدالرحمن بن سعید» از فرماندهان تحت امر امویان بود.

#### ابو حمزه ثمالی

او جریان اسیران آزادی بخش در شام را، از «عبدالله ثمالی»، و او از «قاسم بن بخیت» روایت می کند نامبرده همان ابو حمزه ثمالی مشهور است.

او جریان اسارت خاندان رسالت و رویدادهای شام را از «عبدالله ثمالی»، و او نیز از «قاسم بن بخیت»، روایت می کند.

یکی از رجال شناسان ضمن آوردن نام او از هشتمین امام نور آورده است که فرمود: **ابو حمزه در روزگار خودش بسان لقمان حکیم در عصر خویش بود چرا که افتخار شرفیابی و بهرهوری از چهار تن از امامان نور، از چهارمین تا هفتمین آنان را داشت.**

آورده اند که «ابو بصیر» به حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب گردید که آن حضرت حال «ابو حمزه» را پرسید:

پاسخ داد: **سرورم وقتی من آمدم بیمار بود.**

امام فرمود: **هنگامی که بازگشتی درود ما را بر او برسان و به او بگو که در کدامین ماه و کدامین روز جهان را بدروء خواهد گفت.**

و نیز آورده اند که «ابو حمزه ثمالی» و «زراره» و «محمد بن مسلم» هر سه، یکسال پس از رحلت جانشوز ششمین امام نور جهان را بدورد گفتند.

و دیگر رجال شناسان نیز او را چهره ای از چهره های مورد اعتماد و درستکار و از یاران شایسته کردار چهار امام گرانمایه؛ حضرت سجاد، باقر، صادق و امام کاظم (علیهم السلام) برشمرده اند.

## حضرت زکریا

### ابو خالد کابلی

از او، نیایش شورانگیز سالار شایستگان در بامداد عاشورا روایت شده است. در بیوگرافی او آمده است که وی از ستم «حجاج» گریخت و در مکه نهان شد و نجات یافت آنگاه به چهارمین امام نور روی آورد و از یاران آن حضرت گردید و روزگاری به آن بزرگوار خدمت نمود به همین جهت او را از یاران حضرت سجاد (علیه السلام) شمرده اند. بنظر می رسد او از دوستداران خاندان وحی و رسالت بود که با مختار بر ضد ستم بپاخاست و به همین جهت هم او را از دوستان محمد حنفیه شمرده اند.

### ابوخیب

به قولی «أبوخیب» کنیه «عبدالله بن زبیر» است.

### ابوردن

کلیددار دهم قبر مطهر امام حسین (علیه السلام). سیّد محمد علی معروف به «ابوردن» مردی جلیل القدر، بلندهمت و نافذالکلام بود که پس از سیّد وهّاب تولیت حرم حسینی را عهده دار گشت. او به سال ۱۲۴۷ وفات نمود.

#### ابوزورق

وی یکی از روایتگران تاریخ عاشورا است. بعضی اخبار مربوط به قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

#### ابو سعید دینار

او اشعار پر محتوای امام حسین به هنگام بیرون آمدن از مدینه را، از «عبدالمک بن نوفل» روایت می کند.

لسان المیزان، درباره او می نویسد: او دوست و همنشین «ابو هریره» و پسر دوست او بود. فردی مورد اعتماد و درستکار و در سال ۱۲۵ هـ. ق از دنیا رفت «ابن حبان» نیز او را از روایتگران مورد اعتماد شمرده است. و «حاکم» او را به عنوان درستکار و مورد اعتماد و پر روایت می شمارد و می افزاید که در سال صدم هجرت از دنیا رفت. برخی نیز مرگ او را در زمان خلافت ولید بن عبد الملك نوشته اند. و نیز گفته شده است که عمر او را به اداره امور گورستان گماشت و به همین دلیل هم گاه از او به «مقبری» یاد شده است.

او را از یاران امیر مؤمنان و حضرت حسین، و به نام «ابن دینار» و با کنیه «ابو سعید» و با لقب «عقیصا» شمرده اند.

مرحوم صدوق در کتاب «امالی» خویش به سند او، روایتی را از سومین امام نور آورده است که پیامبر گرامی خطاب به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

یا علی انت اخی و انا اخوک، انا المصطفی للنبوة، و انت المجتبی للإمامة...

علی جان تو برادر من هستی و من برادر تو، من برگزیده خدا برای بدوش کشیدن بار گران رسالت هستم و تو برگزیده او برای امامت راستین. من دریافت دارنده قرآن هستم و تو آموزگار و مفسر راستین وحی و بیانگر تأویل آن. من و تو پدر این امت هستیم تو وصی من، جانشین من، وزیر و وارث من، و پدر گرانمایه فرزندانم هستی و رهروان راه تو، رهروان راه من هستید.

«ابو سعید عقیصا» از برخی از یاران خود، برخورد امام حسین (علیه السلام) با «عبدالله بن زبیر» در مکه و در خانه خدا در حالت احرام را، روایت می کند.

«علامه» نامبرده را از یاران امیرمؤمنان برشمرده و «ذهبی» نیز در «میزان الاعتدال» ضمن تأیید این مطلب می گوید: **او فردی مورد اعتماد و پیرو خاندان وحی و رسالت بود. نامش دینار بود و در سال ۱۲۵ هـ. ق از دنیا رفت.**

«ابن سعد» می گوید او در دوران خلافت «ولید بن عبدالملک» از دنیا رفت و در مورد او آورده اند که «عمر» او را به اداره امور گورستانها و مردگان گماشت و به همین دلیل هم به «مقبری» شهرت یافت. در تهذیب التهذیب به نقل از واقدی آمده است که: «ابوسعید» روایتگری مورد اعتماد بود و روایات بسیاری آورده و در سال سوم هجری قمری از دنیا رفت. رجال شناسان او را از یاران امیرمؤمنان، روایت کننده سخنان آن حضرت، و از چهره های مورد اعتماد و پیرو مذهب اهل بیت شمرده اند.

#### ابوسعید صیقل

از نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود که همراه عبدالله بن کامل به تعقیب و دستگیری قتلہ امام حسین (علیه السلام) پرداخت. وی از نیروهای ابراهیم بن اشتر بود. ابوسعید در جریان آزادسازی کوفه به اسارت نیروهای «شبث بن ربعی» درآمد اما با فریب و خدعه ای که از پیش ساخت از مرگ حتمی نجات پیدا کرد و به نزد مختار بازگشت. در تاریخ عاشورا از او حوادث و وقایعی نقل شده است. از اینرو جزء راویان وقایع بعد از عاشورا مطرح می باشد.

#### ابوسلمة

وی شوهر «امّ سلمة» بود. او در جنگ احد مجروح و سپس شهید شد. همسرش هند پس از شهادت شوهرش، همسر رسول خدا شد. و از آن پس به «امّ سلمة» شهرت یافت.

#### ابو ضحاک

او جریان شب عاشورا را از سیّد السّاجدین روایت می کند... «عسقلانی» و «ذهبی» در کتاب خویش او را به عنوان روایتگر رویدادها یاد کرده و برآنند که «شعبه» از او روایت آورده است.

#### ابوطفیل عامر بن واثله

عامر بن واثله الکنافی المکی و بعضی نام او را عمرو بن واثله گفته اند و نسب او این است: عامر بن واثله بن عبدالله بن عمرو بن جحش بن حری. به سال اول هجری بزاد و هشت سال از حیات

رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را دریافت و به زمان خلافت علی (علیه السلام) به کوفه شد و مصاحبت آن حضرت گزید و در همه مشاهد در رکاب او بود و آنگاه که علی (علیه السلام) درجه شهادت یافت به مکه رفت و اقامت گزید تا در سال مائه (۱۰۰ هجری) هم به آنجا درگذشت. ابن ابی حیثمه او را در شمار شعرای صحابه در آورده است و گوید او مردی فاضل و عاقل و حاضر جواب و فصیح و از شیعیان علی بود و آن حضرت او را بر دیگران فضیلت می نهاد.

وی یکی از سربازان (پیر) مختار بن ابو عبیدثقی بود. در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، هنگامی که مختار و یارانش در قصر دارالحکومه محاصره شده بودند «ابوطفیل»، هنگامی که دید مختار قصد تسلیم شدن ندارد، خود را از بالای قصر به زمین پرتاب کرد و جان سالم به در برد آنگاه موفق به فرار شد و به مناسبت نجات خود شعری گفت.

#### ابوطفیل کنانی

از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا است.

#### ابوعامر شعبی فقیه

وی پدر «عامر شعبی» و از فقها و علمای بزرگ عراق بود که به قیام مختار پیوست. پسرش «عامر» می گوید: من و پدرم از جمله اولین کسانی بودیم که به جناح انقلابیون پیوستیم.

#### ابوعبدالاعلی زبیدی

از راویان و ناقلان وقایع روز عاشورا است. جزئیات بسیاری از وقایع روز عاشورا از زبان این شخص نقل شده است.

#### ابوعبدالله (علیه السلام)

کنیه حضرت حسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) است.

#### ابوعبدالله جدلی

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقی بود. وی به استعداد ۷۰ نفر نیرو، برای آزاد سازی محمد بن حنفیه از چنگ نیروهای ابن زبیر، از سوی مختار مأموریت یافت. نیروهای ابوعبدالله توانستند محمد بن حنفیه را از زندان آزاد کنند.

#### ابوعبید بن مسعود ثقی

ابوعبید مسعود ثقفی پدر مختار - انتقام گیرنده خون امام حسین (علیه السلام) - است. او در ابتدای خلافت عمر، از طائف به مدینه آمد و در آنجا ساکن شد. لازم به توضیح است که آغاز خلافت عمر، روز مرگ ابوبکر بود. و آن روز سه شنبه، بیست و دوم ماه جمادی الاولی، سال سیزدهم هـ. ق بود. با وجود آنکه قبیله «ثقیف» مردمی سرکش و خودخواه بودند، لیکن افراد صالح و پاکی همچون «ابوعبید» پدر مختار و عروۀ بن مسعود از میان آنان برخاستند. ابوعبید در جنگ «یوم الجسر» که میان مسلمانان و نیروهای فارس درگرفت به شهادت رسید. از آنجا که این نبرد در کنار پُل دجله واقع شد آن را جنگ «یوم الجسر» نامیدند.

### ابوعثمان

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. ابوعثمان که از رؤسای قبایل اطراف کوفه بود، در آغاز قیام توانست (توسط نیروهایش) با شعار «یا لثارات الحسین» و «یا منصور امت» بر نیروهای ابن مطیع حمله‌ور شود. وی مردم و گروه‌های مختلف را برای پیوستن به نهضت مختار دعوت می‌کرد و فریاد می‌زد: «ای گروه رستگاران! بدانید که امین آل محمد قیام کرده، او مرا به سوی شما فرستاده تا شما را بشارت دهم، پس به او ملحق شوید که درود خدا بر شما باد».

### ابوعثمان نهدی

او از گزارشگران رویداد غمبار کربلا و عاشورا است. او نامه پیشوای شهیدان را به مردم بصره، جایگزین ساختن مهره جنایتکار اموی، «ابن زیاد» برادرش «عثمان» را بجای خود به فرمانداری بصره و ورود به کوفه را از «صقعب بن زهیر» روایت کرده است.

او از یاران «مختار» بود و هنگامی که وی در زمان فرمانداری «ابن مطیع» وارد کوفه شد، وی را به رسیدگی به حال محرومان و تنظیم امور آنان برگزید.

در «تهذیب التهذیب» نام او را آورده و نوشته است که او از قبیله «قضاعه» بود.

او عصر پیامبر را درك کرد، اما توفیق تشرّف به محضر پیامبر را نیافت. در کوفه مسکن گزیده بود، اما هنگامی که سالار شایستگان به شهادت رسید. از آنجا به بصره رفت. او چهره سرشناس و سخنگوی آگاه قبیله خود بود. شصت بار در دوران زندگی اش به طواف خانه خدا رفت و شب‌ها به شب زنده داری و روزها به روزه می‌گذرانید. وی فردی مورد اعتماد بود و در سال ۹۵ هـ. ق جهان را بدرود گفت.

### ابوعجین

آن روز که تعدادی از یاران و نزدیکان مختار در محاصره قصر کشته شدند، و مردم هزیمت شدند «ابوعجین» که در مهلکه حاضر بود به مادر مختار که عجزه ای بود پیشنهاد کرد که بیا تا تو را به دوش بگیرم و تو را از معرکه نجات دهم. «دومه» با شجاعت تمام این پیشنهاد را رد کرد و گفت: «به خدا قسم اگر دستگیرم کنند و اسیر شوم بهتر از آن است که مرا به دوش بگیری و نجاتم دهی.»

### ابوعلفة

وی یکی از راویان تاریخ عاشوراست. اخباری در رابطه با وقایع قیام مختار، از زبان وی نقل شده است.

### ابو علی انصاری

او خبر شهادت «عبدالله بن یقطر» را، از «بکر بن مصعب» روایت می کند. در مورد او، نه رجال شناسان چیزی نوشته اند و نه روایت و گزارشی جز این، در «تاریخ طبری» از او موجود است.

### ابو عماره عبسی

«ابو مخنف» از او سخن «یحیی بن حکم» و مجلس شوم «یزید» را به نقل از «جعفر عبسی» روایت می کند.

### ابوعمر

کنیه جناب عثمان بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) از شهدای روز عاشوراست.

### ابوعمر

«ابوعمر» یا «اباعمر» کنیه عبیده بن عمرو بدی است. ابوعمر از شیعیان خاص امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و مردی شجاع و دلاور بود. شیخ طوسی درباره ابوعمر می گوید: او از اصحاب علی (علیه السلام) و از محدثین بود که در سال ۶۹ هـ. ق از دنیا رفت.

### ابوعمر خثعمی

به قولی وی همان «ابو عمرو نهشلی» یار وفادار سیدالشهدا (علیه السلام) است.

### ابو عمرو زاهد

وی یکی از راویان واقعه جانسوز عاشورا است.

### ابو عمرو نهشلی

نهشلی، منسوب به بنی نهشل بن دارم، عشیره ای از قبیله تمیم که از عرب عدنان می باشند. (عدنان، عرب شمال). او از شهدای کربلاست که به قوی در حمله اول و به نقلی در نبرد تن بن تن شهید شد. او از شخصیت‌های کوفه و مردی متهجد و شب زنده دار بود. ابن نمای حلی از او نام می برد و درباره اش می گوید: «ابو عمرو مردی شب زنده دار و عابد بود و نماز بسیار بجای می آورد».

### ابو عمره

رییس پلیس مختار بود، که دمار از روزگار قاتلین امام حسین (علیه السلام) درآورد. او را باز شکاری لقب داده بودند. ابو عمره به همراه «معاذ بن هانی کندی» (برادرزاده حجر بن عدی) دو سردار بزرگ و تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بودند که به اتفاق یکدیگر به تعقیب و دستگیری قاتلین سیدالشهدا (علیه السلام) اقدام می کردند.

### ابو غان

وی همان مالک بن مسمع است که «مختار بن ابوعبید ثقفی» نامه ای بدین مضمون [جهت بیعت گرفتن و قیام و انتقام از قاتلین سیدالشهدا (علیه السلام)] برای او و دوستش «زیاد بن عمرو عتکی» نوشت: «... اما بعد، بشنوید و اطاعت کنید تا از دنیا هر چه بخواهید به شما دهم و بهشت را برای شما تضمین نمایم ...». «مالک» رو به «زیاد» کرد و با لبخندی تمسخرآمیز گفت: «ابواسحاق (مختار) خیلی سخاوتمندانه می بخشد، هم دنیا و هم آخرت را به ما می دهد؟!». «زیاد» با شوخی گفت: «ای «ابو غان»، ولی من نسیه نبرد نمی کنم، هر کس به ما پول داد برای وی شمشیر می زنیم».

### ابوفاضل

کنیه حضرت عباس بن علی (علیهما السلام) است. این کنیه بدان معناست که آن حضرت پدر تمام فضایل انسانیت و کمال بوده است.

### ابوقطن

وی یکی از محافظین و مقام تشریفات «ایاس بن مضارب» بود.  
حمید بن مسلم گوید: افراد نسبت به ابوقطن احترام خاصی قایل بودند و همواره پشت سر «ابن مضارب» حرکت می کرد.

#### ابومخنف

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنفکوفی، مقتل نویس معروف اسلام، مؤلف کتابهایی چند، از جمله «مقتل الحسین» که موضوع آن درباره حوادث عاشوراست و طبری در تاریخ خویش فراوان از او و کتابش نقل کرده است. وی که در سال ۷۵ هجری درگذشت، از مورخان و محدثان شیعه بود، کتاب او به نام «مقتل ابی مخنف» به دست نیامده و آنچه اکنون به این نام است برگرفته از کتب تاریخی است که از کتاب مقتل او نقل کرده اند.

#### ابومرهم ازدی

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر عمرسعد بود. در روز عاشورا ابومرهم ازدی به اتفاق لقیظ بن ایاس محمد بن مسلم بن عقیل را به شهادت رسانیدند.

#### ابومسلم خراسانی

دهخدا در کتاب لغتنامه خود وی را چنین معرفی می کند: «ابومسلم مروزی. بلعی در ترجمه طبری آرد: خبر بیرون آمدن ابومسلم صاحب اوست و او عباس، و این ابومسلم غلامی بود و سراجی همی کردی. نامش عبدالرحمن بن مسلم و اندر خدمت گروهی از مردمان بود و از بنی عجل به خراسان و او غلامی زیرک و هوشیار و با فرهنگ بود. وادی بنی هاشم اندر دلش افتاد... بعضی نام و نسبت او را ابراهیم بن عثمان بن یسار بن سدوس بن جودرز از نسل بزرگمهر بن بختگان فارسی گفته اند... و بومسلم را فرزند جز دو دختر نبود یکی را نام فطیّه و دیگری اسماء بنت بومسلمو اندر عهد منصور جماعتی باطمینان در خراسان پیدا شدند و این مذهب فراز آوردند و بهر جایگاه دعوت همی کردند پنهان...

با اینکه اسلام تمام شئون ایرانیه را زیر و زبر کرد لکن چون مؤمنین و اخوه پیش خدا اتقی بود، دین نو برای ایرانیان تحمل پذیر می نمود. اما بنی امیه شعار خویش را تفضیل عرب بر عجم قرار دادند و البته این امر برای ملّتی چون ایرانی که خود را آزاده می نمایند و همسایگان او وی را احرار و بنوالاحرار می خواندند ناگوار می نمود و از جانب دیگر به خشکی ظواهر دین نو نیز ادامه زندگی برای ایرانیان محال بود. پس بایستی از يك طرف اصل تساوی را که اسلام آورده بود ایرانیان بر عرب تحمیل کنند و از جانب دیگر، با داخل کردن آداب و رسوم خویش در اسلام دین نو را تحمل پذیر سازند. مورّخین و متفکرین بزرگ همواره گفته اند که ققنس ایران همیشه از زیر خاکستر

خویش زنده و آشکار می‌گردد. (مونتسکیو) این داهیه کبری که نامش ابومسلم است مظهر این خصیصه گردید. به روزگار ابومسلم قسمتی از قبایل عرب ربیع و مضر و یمانی و جز آنان که از پیش در خراسان مسکن گرفته بودند در امر سیادت و سلطه مطلقه به رسم قدیم قبایل عرب با یکدیگر عداوت می‌ورزیدند. ابومسلم از این اختلاف و از عدم رضایت ایرانیان از اوضاع حاضره نتیجه‌ای گرفت که نظیر آن در تاریخ بشر شاید دیده نشده باشد. از طرف دیگر چون ایرانیان بر شیعه و سنت قدیم، امر نبوت را از سلطنت تمییز نمی‌کردند و چنانکه سلطنت به اولاد و اصفار به ارث می‌رسید و تعرض به این ناموس، نوعی تعرض به مقدسات ملی بود، ابومسلم از این سنت جاریه ایرانیان نیز استفاده کرد و بنی امیه را چون قومی غاصب و خائن به کسان پیامبر اسلام نشان داد و محرومیت خاندان و رسول هم مدد و دستیار دیگر این مقصود بود. ابومسلم به همه این وسایل چنگ زد و بهترین نتایج را حاصل کرد.»

وی رهبر سیاه جامگان بود و لباس سیاه می‌پوشید تا هم با بنی امیه مخالفت کرده باشد، هم در دید ببنده هیبت یابد، سیاه جامگان لباس مشکی را در عزای شهدای کربلا و زید بن علی و یحیی بن زید می‌پوشیدند.

#### ابومفلس لیثی

وی یکی از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا است. بعضی از اخبار در رابطه با وقایع قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

#### ابونصر بن نباته

ابونصر عبدالعزیز بن عمر بن محمد، مشهور به ابن نباته، به سال ۴۰۵ هـ. ق. در بغداد درگذشته است. او بیشتر عمر خود را در شهرهای مختلف گذرانده و به مدح امیران و وزیران پرداخته است.

والحسین الذی رأى الموت فى العزّ \*\*\* حیاة والعیش فى الدلّ قتلا

حسین کسی است که مرگ با عزّت را زندگی و زندگی با ذلت را مرگ می‌شمرد.

#### ابونمران

وی همان مالک بن عمرو نه‌دی از فرماندهان شجاع و تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. یاران مالک او را ابونمران خطاب می‌کردند.

#### ابو وداک

«جبر بن نوف حمدانی» یا «ابو وداک» نیز از گزارشگران رویدادهای اندوهایار کربلا و عاشورا است.

او سخنرانی «نعمان بن بشیر» فرماندار امویان در کوفه، نامه های اموی پرستان آن سامان به یزید، خطبه شرربار و آکنده از تهدید «ابن زیاد» پس از ورود به کوفه، استقرار «مسلم» سفیر و نماینده سالار شایستگان در منزل «هانی»، جریان جاسوسی «معقل»، عیادت «ابن زیاد» از «هانی» و تصمیم «عمّاره بن عبید» به کشتن آن عنصر پلید و ناخشنودی و نگرانی «هانی»... عیادت «ابن زیاد» از «شریک بن اعور» در سرای «هانی» و اشاره او به «مسلم» به منظور کشتن او و خودداری «مسلم» بخاطر ناخشنودی «هانی». احضار «هانی» از سوی «ابن زیاد» و کتک خوردن و زندانی شدن او و آنگاه یورش بستگان و سران قبیله اش به استانداری کوفه برای نجات او و فریب آنان بوسیله شریح قاضی، را از «نمیر بن وعله حمدانی» و او نیز از «معلی بن کلیب» گزارش می نماید. نام کامل او در گزارشش از خطبه امیرمؤمنان در «نخيله» که پس از یأس از حق پذیری و هدایت گروه خوارج بیان فرمود، آمده است. و چنین دریافت می گردد که او پس از شهادت حسین(علیه السلام) در کوفه بود...

او «ایوب بن مشرح» را به خاطر پی نمودن مرکب «حرّ»، آن آزادمرد توبه کار، سخت سرزنش کرد و گفت: تو را می نگرم که خدای را در حالی دیدار خواهی نمود که بار گناه کشتن همه یاران پیشوای شایستگان را بر دوش داری، آیا نمی دانی که اگر تو آن یکی را هدف تیر خود نمی ساختی، و مرکب دیگری را پی نمی نمودی، و دیگری را به رگبار تیر نمی بستی و بر آن موقعیت و میدان کارزار نمی ایستادی و یورشهای پیاپی به یاران حق نمی بردی و یاران حق ستیزت را به پیکار با حق طلبان تحریک نمی نمودی، و هنگامی که بر تو حمله شد به جای عقب نشینی از موضع ظالمانه ات با لجابت نمی ایستادی و دیگر یارانت نیز همان کار ظالمانه تو را انجام نمی دادند، آیا باز هم امام حسین و یارانش به دست استبداد سیاهکار اموی و پاسداران شوم آن، به شهادت می رسیدند؟ روشن است که هرگز! بهوش باشید که همگی شما در ریخته شدن آن خونهای پاک شرکت دارید.

«ذهبی» در مورد «ابو وّٰدّٰک» می نویسد: او دوست «ابو سعید خدری» بود و به راستگویی شهرت داشت.

«ابن حبان» او را میان روایتگران درستکار و مورد اعتماد آورده است.

و «ابن معین» می گوید: او فردی امین و راستگو بود.

و «نسایی» ضمن شایسته خواندن او، روایت او را در «سنن» آورده و در شرح «معتزلی» نیز از او روایت شده است.

#### ابوهارون مکفوف

از شعرای شیعه در عصر امام صادق(علیه السلام) بود که به دستور آن حضرت در سوگ حسین بن علی(علیهما السلام) شعر می سرود. نام ابوهارون «موسی بن عمیر» و اهل کوفه بود.

#### ابوهاشم

کنیه اسماعیل بن محمد الحمیری (سید حمیری)، از شعرا و مدیحه سرایان ائمه معصومین (علیهم السلام) بود. وی از جمله کسانی است که در مصیبت شهیدان کربلا و امام حسین (علیه السلام) مرثیه سروده است. اشعار و مرثیه او در عرب معروف است.

#### ابی اشرس

وی از سران ارتش شام و از هواداران ابن زیاد بود. در زمان قیام مختار بن ابوعبید ثقفی علیه نیروهای ابن زیاد، ابی اشرس به هلاکت رسید.

#### ابی السماء بن بشر

وی از نیروهای عمر سعد بود که در قتل جوانان بنی هاشم شرکت فعال داشت. وی در زمان قیام مختار متواری گردید. مختار نیز اموال او را مصادره نمود و خانه اش را ویران ساخت.

#### ابی زرعه

وی یکی از قتل‌ه امام حسین (علیه السلام) بود.

حکم بن هشام گوید: «گروهی از یاران مختار، در حین انجام مأموریت از مقابل خانه «ابن زرعه» عبور می کردند که ناگهان از پشت بام خانه ابی زرعه، به سوی آنان تیراندازی شد. آنان به خانه حمله بردند و دو نوه ابی زرعه به نامهای «هبیاط» و «عبدالرحمان» را کشتند. و عبدالملک، پسر ابی زرعه، از ناحیه سر به شدت مجروح شد و توانست از دست آنان فرار کند و شتابان خود را به نزد مختار رساند و شکایت کرد. مختار تا او را با سر مجروح دید به همسر خود «امّ ثابت» که دختر «سمرة بن جندب» بود، دستور داد تا زخم سر او را ببندد و در جواب شکایت عبدالملک گفت: من چه کنم، شما به آنان تیراندازی کردید و آنان را خشمگین نمودید، من مقصر نیستم.

ابوزرعه وقتی دید که خانه اش در محاصره است، با شمشیر حمله کرد و مردنتری بود. افراد «عبدالله شاکری» او را محاصره کردند، عبدالله فریاد زد: با شمشیر و نیزه او را زنید تیر بارانش کنید.

افراد همه تیرها را به سوی او هدف گرفتند و آن قدر بر او تیر انداختند تا نقش بر زمین شد. عبدالله فرمان داد، جسدش را در کنار خانه آورند که هنوز جان داشت. دستور داد جسد نیمه جانش را

به وسیله مواد آتش را به آتش بسوزانند و سرانجام به آتش قهر و غضب خدا، به دست افراد مختار به درك واصل شد.

#### ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب

به قولی او همان «محمد بن سعید بن عقیل بن ابی طالب» از شهدای روز عاشورا است.

#### ابی مسلم نخعی

در سال ۷۲ هـ. ق. عبدالملك مروان با سپاهی عظیم، برای تصرف عراق به جنگ مصعب بن زبیر آمد و در نزدیکی دجله، جنگ سختی بین نیروهای کوفه و بصره و ارتش شام درگرفت که مصعب و ابراهیم اشتر کشته شدند و عبدالملك مروان بر عراق مسلط شد. وی وارد کوفه شد و در دارالاماره نشست و سر بریده مصعب را جلوی او نهادند.

تاریخ آیینہ عبرت و پند بزرگی برای انسان است. در این جا حضار تا صحنه را دیدند ناگهان صحنه های مشابه آن در اذهان تداعی نمود. مردی از عرب به نام «ابی مسلم نخعی» برخاست و خطاب به عبدالملك مروان خلیفه پیروز و مغرور اموی چنین گفت: «من در همین مکان (دارالاماره) کوفه بودم و دیدم که سر بریده حسین بن علی (علیه السلام) را جلوی ابن زیاد نهادند و چندی بعد دیدم سر بریده ابن زیاد را در همین مکان جلوی مختار گذاشتند و مدتی نگذشت که دیدم سر بریده مختار را در اینجا جلوی مصعب بن زبیر قرار دادند و حال، سر بریده مصعب را جلوی تو می بینم. و سپس اضافه کرد خدا امیر عبدالملك را از تکرار این صحنه حفظ کند.

عبدالملك سخت وحشت زده شد و از آن محل که تالار مخصوص قصر بود برخاست و دستور داد آن تالار و قُبّه را خراب کردند.

#### ابی وقاص

وی جدّ پدری «عمر بن سعد» ملعون، فرمانده سپاهیان یزید در روز عاشورا است.

احقر کشمیری نبیره میرزا داراب بیگ جويا بوده است.

\* \* \*

يا شاه نجف، نه سيم و زر مي خواهم \*\*\* ني لعل و نه ياقوت و گهر مي خواهم

خواهم که شود مدفن من کرب و بلا \*\*\* از هر دو جهان همين قدر مي خواهم

#### احمد بن عیسی هاشمی

پدر خلیفه الواثق بالله و معروف به ابن الغریق بوده. او به سال ۵۹۳ هـ. ق. وفات یافته است.

لم أكتحل في صباح يوم \*\*\* أريق فيه دُم الحسين  
إلا لحزني و ذاك أئى \*\*\* سودت حتى بياض عيني  
در صبح روزی که خون امام حسین (علیه السلام) ریخته شده سرمه نمی کشم،  
مگر برای ابراز غصه و اندوه، زیرا می خواهم بوسیله سرمه، سفیدی چشم خود را سیاه پوش  
کنم.

#### احمد بن قفطان

شیخ احمد بن شیخ حسن قفطان سعدی نجفی، در سال ۱۲۳۵ هـ . ق. متولد و به سال ۱۲۹۳ هـ .  
ق. درگذشت و در وادی السلام نجف دفن شد.  
لولا المحرم ما سفكت مدامعا \*\*\* لسوى المحرم سفكهّن محرم  
يوم الحسين بكر بلاء و صحبه \*\*\* ضربوا القباب على البلاء و خيموا  
اگر محرم نبود هیچ اشکی نمی ریختم زیرا اشک ریختن غیر از محرم، حرام است.  
همان محرمی که در آن، امام حسین (علیه السلام) و یارانش در آغوش بلا خیمه زدند و بر بلا  
ساکن شدند.

#### احمد بن محمد هاشمی

از شهدای بنی هاشم در روز عاشورا است (که چهره شناخته شده ای نیست و تنها ابن شهر آشوب  
از او یاد کرده است). ابن شهر آشوب، او را جزء فرزندان عقیل دانسته است.

احمد کمالپورای شمع فروزان به شبستان که بودی؟ \*\*\* دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی؟  
از دوری روی تو من آرام ندارم \*\*\* ای جان من، آرام دل و جان که بودی؟  
من دیده چو یعقوب به در دوخته بودم \*\*\* ای یوسف گم گشته، به زندان که بودی؟  
برند به بغما سر و سامان تو را دوش \*\*\* خود زیور و زیب و سر و سامان که بودی؟  
شب تا به سحر، ریخت مرا اشک به دامن \*\*\* ای گوهر یکدانه، به دامن که بودی؟

#### احمر بن شمیط احمسی

وی از شیعیان و معتمدینی بود که مختار بن ابو عبید ثقفی او را به قیام خویش دعوت کرده بود.  
وی یکی از پنج نفر افراد مطمئن و صادقی بود که به عنوان رابط پیامها و نقشه ها و برنامه های  
مختار بن ابو عبید ثقفی را به افراد مورد اعتماد می رساند و برای قیام به رهبری مختار، از مردم به  
طور کاملاً پنهانی، بیعت می گرفت. او از فرماندهان انقلاب مختار شد. این پنج نفر عبارت بودند از :

«احمر بن شمیط احمسی»، «معایب بن مالک اشعری»، «یزید بن انس»، «رفاعة بن شداد فتیابی» و «عبدالله بن شداد بجلی». افراد مزبور به طور جدی، کار مقدمات قیام را مخصوصاً از نظر جذب نیرو بشدت پیگیری می کردند.

احمر بن شمیط، فرمانده سپاه مختار، که برای جنگ با مصعب بن زبیر، در نزدیکی ساحل دجله اردو زده بود، از مخفیگاه شمر باخبر شد و دویست مرد مسلح را مأمور دستگیری وی نمود، این گروه، شمر را غافلگیر کردند و شمر و همراهانش در آن درگیری مسلحانه به قتل رسیدند و احمر بن شمیط سر بریده وی را برای مختار به کوفه فرستاد. (به نقل از دنیوری)

و در آخرین جنگ مصعب بن زبیر با مختار بن ابوعبید ثقفی، مصعب، ارتش خود را مهیای حرکت به سوی کوفه کرد. مختار نیز آماده تجهیز قوای خود شد.

مختار توانست مردم را بسیج کند و لشکر عظیم ۶۰ هزار نفری را به فرماندهی «احمر بن شمیط» که بسیار مورد اعتماد او بود و مردی شجاع و مخلص و حامی سرسخت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به شمار می رفت و مردم نیز او را دوست داشتند، اعزام کند. کلیه تیپ ها و گردان هایی که قبلاً تحت فرماندهی ابراهیم اشتر بودند، با همان سازماندهی قبلی، این بار تحت فرماندهی «ابن شمیط» قرار گرفتند.

«ابن شمیط» با نیروهایش در منطقه خارج شهر کوفه به نام «حمام اعین» اردو زد و نیروهای مسلح فوج فوج به او پیوستند، «ابن شمیط» نیروها را سازماندهی و مقدمه لشکر را به «عبدالله بن کامل شاکری» سپرد و سپس او را به فرماندهی میمنه لشکر انتخاب کرد و میسره لشکر را به «عبدالله بن وهب جشمی» داد و فرماندهی سواره نظام را به «رزین بن عبد سلول» واگذار کرد و فرماندهی پیاده نظام را به «کثیر بن اسماعیل کندی» داد.

و فرماندهی ارتش موالی، ایرانیان را به «کبسان ابوعمره» رئیس شهربانی مختار سپرد و فرماندهان نیروهای خود را سازماندهی کردند و همه در آرایش نظامی کامل بودند.

نیروها حرکت کردند تا به منطقه ای به نام «مذار» رسیدند و در آن جا ارتش دشمن نیز به فرماندهی مصعب بن زبیر در مقابل آنان اردو زدند، عبدالله و هب، که فرمانده جناح چپ لشکر بود، خود را فرمانده کل (ابن شمیط) که در میان پیاده نظام در حرکت بود رساند و پیشنهاد کرد که تعداد ایرانیان و موالی و بردگان زیادند و بسیاری از آنان سواره نظام می باشند. من به پایمردی و استقامت آنان چندان خوش بین نیستم، می ترسم اگر جنگ شروع شود و ضربات نیزه و شمشیر بر آنان زیاد شود، با اسبهای خود فرار کنند و تو را در میان نیروهای پیاده تنها گذارند. چه بهتر که آنان را در نیروهای پیاده قرار دهی و تعداد کمی از آنان سواره باشند و اگر پیاده باشند ناچار مقاومت خواهند کرد. این سخن عبدالله خیرخواهانه نبود زیرا وی خود عرب بود و دل خوشی از ایرانیان و بردگان نداشت و در کوفه با آنان خوب برخورد نمی کرد. و قصد او این بود که اکثر کشته شدگان از بردگان

باشند و آنان را سپر بلا قرار دهد. اما «ابن شمیط» به خاطر اعتمادی که به وی داشت سخن او را حمل بر دلسوزی کرد و آن را خیرخواهانه دانست و به پیشنهاد او ترتیب اثر داد. بنابراین فریاد زد: «ای گروه آژادشدگان پیاده شوید و با من در جنگ شرکت کنید. آنان نیز از فرماندهی اطاعت کردند و به نیروهای پیاده پیوستند، و اغلب در کنار پرچم «ابن شمیط» مستقر شدند.

نیروهای انقلاب، به فرماندهی «ابن شمیط» و نیروهای ضد انقلاب به فرماندهی «مصعب بن زبیر» در آماده باش صددرصد نظامی در منطقه «مذار» با هم روبرو شدند. قبل از اعلام حمله مصعب یکی از معاونان خود را به طرف ارتش مختار فرستاد و پیامی برای آنان آورد. این مرد «عباد بن حصین» فرمانده سواره نظام ابن زبیر بود. وی به عنوان مأمور پیام به نزد ابن شمیط آمد و پیشنهاد خود را چنین مطرح ساخت:

«ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او و بیعت با امیرالمؤمنان عبدالله زبیر! دعوت می کنیم اگر بپذیرید جنگی با شما نداریم.»

ابن شمیط متقابلاً به او چنین گفت:

«ما هم شما را به خدا و اطاعت از رسول خدا و بیعت با امیر مختار دعوت می کنیم و اگر نپذیرفتید مسأله خلافت را به شورایی مرکب از افراد خاندان رسالت واگذار می کنیم و اگر پیشنهاد ما را قبول کردید که چه بهتر، در این صورت جنگی نداریم و اگر نپذیرفتید ما از شما بیزاریم و با شما جهاد خواهیم کرد.»

عباد به نزد مصعب بن زبیر برگشت و پیام ابن شمیط را به سمع وی رساند. مصعب که به عقیده محکم یاران مختار در تعقیب هدف خود پی برد دیگر درنگ را جایز ندانست و فرمان حمله را صادر کرد و به عباد فرمانده سواره نظام خود چنین دستور داد:

«زودباش، برگرد و با نیروهایت به آنان حمله کن.»

عباد حمله را آغاز کرد و ابن شمیط و افرادش حمله او را دفع کردند و عباد کاری از پیش نبرد و به مقر خود بازگشت.

در اینجا فرمانده دلیر «مصعب» (مهلَب بن ابی صفره) که فرماندهی جناح چپ لشکر را به عهده داشت، به جناح راست لشکر «ابن شمیط» که تحت فرماندهی عبدالله بن کامل بود، یورش برد و جنگی سخت درگرفت و عبدالله پیاده شد و جانانه حمله دشمن را دفع کرد و دو طرف تلفاتی را متحمل شدند، مهلب هم کاری از پیش نبرد و به مقر خود بازگشت، سپس مهلب به نیروهای تحت فرمانش فریاد زد که: «حمله ای مردانه کنید، که این قوم در شما طمع کرده اند.»

حمله ای سخت و وحشتناک از طرف نیروهای «مهلَب» آغاز شد که در این جا نیروهای ابن کامل ضربه خوردند و عده زیادی نیز فرار کردند. اما عبدالله، مردانه پایمردی کرد و يك قدم عقب نشینی نکرد و طایفه حمدان در کنار او مردانه مقاومت می کردند.

عبدالله کامل شاکری این فرمانده جوان، با شجاعتی فوق العاده مقاومت می کرد و این شعار را بر لب داشت :

«من جوان شاکریم، من جوان شبامیم، من جوان ثوریم.»

عمر بن عبیدالله از ناحیه لشکر مصعب با عبدالله بن انس شاکری مدتی درگیر شد و سپس به مقر خود بازگشت.

سپس همه نیروهای مصعب به جناح «ابن شمیط» فرمانده کل نیروهای مختار، حملهور شدند. ابن شمیط و افرادش، که اغلب پیاده بودند با سواران مصعب درگیری شدیدی شدند. عده بسیاری از پیادگان ابن شمیط به شهادت رسیدند و جمعی نیز تاب مقاومت در مقابل سواران را نداشتند و پا به فرار گذاشتند، اما ابن شمیط تا آخرین نفس جنگید تا به شهادت رسید.

### احنف بن قیس

وی ریش سفید مردم بصره بود. «زیادبن عمرو عتکی» که یکی از حامیان و همفکران «مثنی بن مخزبه بن عبدی، هم پیمان مختار بن ابوعبید ثقی» بود، با شنیدن خبر درگیری نیروهای طرفدار ابن زبیر به فرمان «قباع» که در «مدینه الرزق» بوقوع پیوسته بود با شتاب، سوار بر اسب شد و وارد مسجد بصره گردید. «قباع» بالای منبر نشسته بود. «زیاد» فریاد زد: «ای قباع، نیروهایت را از مقابل برادران ما برگردان و در غیر این صورت با آنان خواهیم جنگید.» «قباع» «احنف بن قیس» و «عمروبن عبدالرحمن»، نماینده ابن زبیر را خواست و به آنان مأموریت داد که بین مردم بصره را اصلاح کنند و جلوی درگیری را بگیرند. «احنف و عبدالرحمن»، به سوی طایفه «عبدالقیس» آمدند و «احنف» فریاد زد: ای مردم «بکر» و «ازد»! مگر شما در بیعت ابن زبیر نیستید؟ همه گفتند: آری، ولی حاضر نیستیم با برادرانمان درگیر شویم و یا آنان را تسلیم شما کنیم. «احنف» گفت: ما کاری به آنان نداریم، آنان آزادند، هر کجا که می خواهند بروند و این شهر و مردمش را آسوده بگذارند و در این جا فتنه برپا نکنند. «زیاد» و «مالک بن مسمع» خود را به «مثنی» و نیروهایی که مجدداً دور او جمع شده بودند رساندند و گفتند: «به خدا سوگند ما هم عقیده شما نیستیم و مخالف مختار هستیم، اما نخواستیم شما را سرکوب کنند، به همان کوفه بروید که آنجا پایگاه شماسست.» «مثنی» هنگامی که دید دعوت بیشتر اثری ندارد، سخن آنان را پذیرفت و با افراد خود به سوی کوفه حرکت کرد. «احنف» با ناراحتی به شهر «بصره» بازگشت و می گفت: «هرگز در رأی خود خطا نرفتم مگر امروز که این قوم (مثنی و یارانش) و طایفه مهم «بکر و ازد» را پشت سر خود نهادم.»

گویا «احنف بن قیس» از جمله معاندینی بوده است که «مختار» را «کذاب» خطاب می کرده. چنانکه مختار نامه ای بدین مضمون به «احنف» نوشت: «از مختار به احنف بن قیس و مریدان و یاران او، شما به صلحید، اما بعد، وای از دست طایفه مضر!، احنف بن قیس، خود به جهنم می رود

به طوری که دیگر نتوان او را نجات داد، من به رقم تقدیر مسلط نیستم، شنیده ام مرا کذاب خوانده ای، مهم نیست زیرا پیامبران نیز به این تهمت متهم می شوند و من که از آنان بهتر نیستم.»

#### احوص بن شداد

او از هواداران قیام مختار بن ابوعبید ثقفی بود. در جنگ مختار (به فرماندهی ابراهیم بن اشتر) علیه نیروهای ابن زیاد، احوص بن شداد از پهلوانان سپاه ابراهیم بود. هم او بود که «ابن ضبعان کلبی» و «داوود دمشقی» را به هلاکت رساند.

در میان ارتش شام مردی شجاع، به نام «ابن ضبعان کلبی» بود. او وسط میدان آمد و فریاد زد : «یا شیعة المختار الکذاب، یا شیعة ابن الاشتر المرتاب». ای پیروان مختار کذاب، و ای پیروان فرزند اشتر گمراه. جلو بیاوید و آن مرد در حالی که در میدان گرد و خاکی به وجود آورده بود این رجز را می خواند:

انا بن ضبعان الکریم المفضل \*\*\* من عصابة من دین علی  
کذاک کانوا فی الزمان الاول

**من فرزند ضبعان بزرگ و بزرگوارم از خانواده ای که از دین علی بیزارند و از قدیم بر این عقیده استوار بوده اند.**

در این جا مردی از یلان لشکر ابراهیم، جلو آمد و در مقابل آن مرد خبیث شامی ایستاد، این مرد «احوص بن شداد» از طایفه حمدان و از شیعیان مخلص و شجاع عراق بود. وی با فریادی بلند در جواب آن مرد هتاک شامی این رجز را خواند :

انا بن شداد علی دین علی \*\*\* لست لعثمان بن اروی بولی  
لاصلین القوم فیمن یصطلی \*\*\* بحر نار الحرب حتی تتجلی

**من فرزند شدادم که بر دین علی می باشد و از عثمان فرزند «اروی» بیزارم**

**امروز چنان بر گروهی که جلوی من بیایند ضربت خواهم زد تا آنوقتی که آتش جنگ زبانه می کشد.**

ابن شداد سپس خطاب به آن مرد شامی گفت : «خودت را معرفی کن».

مرد شامی با غرور و نخوت گفت : نام من «منازل الابطال» یعنی کوبنده پهلوانان است.

احوص در جواب او گفت : خوب، نام من نیز «مقرب الآجال» یعنی نزدیک کننده مرگ است و چنان حمله ای به آن مرد شامی کرد و ضربتی بر او فرود آورد که وی را نقش بر زمین ساخت و او را به درک واصل نمود.

سپس فریادش به «هل من مبارز» : آیا مبارزی هست که با من روبرو شود بلند شد که یکی از

سران شام به نام «داوود دمشقی» در مقابل او آمد و این رجز را خواند :

انا بن من قاتل فی الصفینا \*\*\* قتال قرن لم یکن غیبنا

بل كل فيها بطلا جرونا \*\*\* مجرباً لدى الوغى كميناً  
«من فرزند كسى هستم كه در جنگ صفين جنگيده است، جنگ جنگاورى پيروز بلكه با هر  
قهرمانى درگير شده ام كه در هنگامه نبرد داراى تجربه بوده است».  
احوص پاسخ رجز آن مرد را چنين داد:  
يابن الذى قاتل فى الصفيـنا \*\*\* ولم يكن فى دينه غيباً  
كذبت قد كان بها مغبوناً \*\*\* مذبذباً فى امره مفتوناً  
لايعرف الحق و لا اليقيناً \*\*\* بؤساً له لقد مضى ملعوناً  
«اى فرزند كسى كه در صفين جنگيده است و مدعى است كه در دين و عقيدة خودش ضعيف  
نيوده است».

دروغ گفتى، بلكه ضعيف بوده و پابرجا نبوده و در كارش فريب خورده است كه نه حق را  
مى شناسد و نه بر يقين است. بدا بر او كه ملعون رفت».  
سپس اين دو به يكدیگر حمله‌ور شدند و اين بار نيز احوص با ضربتى جانانه اين مرد شامى را به  
قتل رساند و با پيروزى به لشكرگاه خود بازگشت.

اخنس بن مرثد  
وى يكى از ده نفرى بود كه بر پيكر  
سيدالشهدا (عليه السلام) اسب تاختند. ابو عمرو زاهدى مى گويد : به اين ده نفر نگاه كرديم، همه  
زنازاده بودند.

مختار، اين گروه را دستگير كرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با ميخهاى آهنى دست  
و پايشان را به زمين كوبيد و دستور داد اسبهايشان با نعل آهنين، بر بدنهای پليد آنان تاختند و آنقدر  
ادامه دادند تا به هلاكت رسيدند. سپس جسدهاى آنان را با آتش سوزانيد.

ادوارد گرانويل براون  
مستشرق معروف انگليسى. درباره عاشورا مى گويد : «آيا قلبى پيدا مى شود كه وقتى درباره  
كربلا سخن مى شنود، آغشته به حزن و الم نگردد؟ حتى غير مسلمانان نيز نمى توانند پاكي روحى را  
كه در اين جنگ اسلامى تحت لواى آن انجام گرفت انكار كنند».  
ادوارد گرانويل براون مشهور به «ادوارد براون» مسيحي اى انگليسى، پزشك و استاد زبان  
فارسى در دانشگاه كمبريج بود.

### ادهم بن امیه عبدی

امیه پدر ادهم از اهالی مدینه بود، سپس ساکن بصره گردید و از طایفه عبدی است که منسوب به عبدالقیس و از اعراب عدنانی می باشد.

امیه از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است. و ادهم از شیعیان بصره، و به همراه یزید بن ثبیط و پسر انس در مکه به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) رسیدند تا اینکه به همراه آن حضرت وارد کربلا شدند.

خانه ماریه دختر منقذ در بصره محل انجمن شیعیان بصره، و او از بانوان مؤمن و از شیعیان مخلص بوده و ادهم به این انجمن رفت و آمد داشت. هنگامی که ابن زیاد متوجه حرکت امام حسین (علیه السلام) به سوی عراق شد شیعیان را بیشتر در تنگنا قرار داده و تمامی راهها را مسدود نمود.

ولی با این همه ادهم و دوستانش موفق به نصرت امامشان شدند. او در روز عاشورا در اولین حمله به شهادت رسید.

### ادهم بن محرز باهلی

وی به همراه «حصین بن نمیر» «شرحبیل بن ذی الکلاع»، «ربیع بن مخارق غنوی» و «جبله بن عبدالله خثعمی» که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بودند، تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقه «عین الورد» با نیروهای «توآیین» مواجه شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

### ادیب السلطنه

حسین سمیعی ملقب به ادیب السلطنه، متخلص به عطا به سال ۱۲۹۳ هـ. ق. در رشت متولد شد. دوران طفولیت را در کرمانشاه و تهران بسربرد. او چند دوره به وزارت و نیز وکالت مجلس رسید و انجمن ادبی تهران را نیز اداره می کرد. سمیعی به سال ۱۳۷۳ هـ. ق. (۱۳۳۲ ش.) وفات یافت. يك دیوان اشعار و چند رساله از او باقی مانده است.

\* \* \*

اندر آن ساعت که شد آغشته در خون پیکرش \*\*\* شمر آمد چون اجل با خنجر کین بر سرش

من نگویم کو چه کرد، آنقدر شد کز ظلم شمر \*\*\* در بهشت عدن گریان گشت چشم مادرش

بانه آن افتادن و در خاک و خون غلتان شدن \*\*\* آنقدر دشوار نمودی که داغ اکبرش

آن سر انور که در دامن احمد جای داشت \*\*\* خولی بی دین چنان جا داد در خاکسترش

آن که با داور چنین خصمی نمود و کینه توخت \*\*\* عذرخواهی چیست روز حشر پیش داورش؟

در مصاف جنگ چون از جور دشمن کشته شد \*\*\* اکبر و عباس و عبدالله و عون و جعفرش  
و اندر آن صحرای پر دشمن دگر باقی نماند \*\*\* بهر یاری يك نفر زان جمله یار و یاورش  
نوالجنّاح عشق را تا پهنه میدان براند  
وین چنین با دشمنان کینه ور ازجوزه خواند

\* \* \*

کای ضلالت پیشگان، فرزند پیغمبر منم \*\*\* قرّة العین بتول و زاده حیدر منم  
گوشوار عرش یزدان، قوت قلب علی \*\*\* آنکه دایم بود در آغوش پیغمبر منم  
دین منم، ایمان منم، دنیا منم، عقبا منم \*\*\* معنی قرآن منم، بگزیده داور منم  
معنی طه منم، والتّین و الزّیتون منم \*\*\* سدره و طوبی منم، جنت منم، کوثر منم  
آن که پیش آستانش بهر تعظیم جلال \*\*\* روز تا شب گشته پشت آسمان چنبر منم  
روز محشر چون کنید آخر که خصمی می کنید \*\*\* با من مظلوم، چون خود شافع محشر منم  
خلق را چون آورند آن روز از بهر حساب \*\*\* دوست را آنجا جزا و خصم را کیفر منم  
بر رخ من می کشید از کینه تیغ کین چرا؟  
سعی دارید از برای کشتنم چندین چرا؟

#### ادیب الممالك فراهانی

میرزا محمد صادق فراهانی ملقب به «امیر الشعرا» و «ادیب الممالك» و متخلص به «امیری» (۱۲۷۷ - ۱۳۳۶ ه.ق.) از رجال برجسته ادبی و اجتماعی عصر قاجاریّه به شمار می رود. وی از آغاز جوانی به تهران آمد و مورد توجه امیر نظام گروسی وزیر فواید عامه قرار گرفت و به نزد امیرزادگان و حکام ولایات راه یافت و از سوی ناصرالدین شاه نیز لقب ادیب الممالك گرفت. او ابتدا در تبریز و سپس در مشهد روزنامه «ادب» را منتشر کرد پس از صدور فرمان مشروطیت، سردبیری روزنامه مجلس، روزنامه ایران، دولتی و مدیریت روزنامه نیمه رسمی «آفتاب» را بر عهده گرفت و روزنامه عراق عجم را پایه گذاری کرد. وی سالها، سمتهای ریاست عدلیه سمنان، صلیحیه ساوجبلاغ، عدلیه اراک و عدلیه یزد را بر عهده داشت.

فراهانی در ادب فارسی و عربی و همچنین در تاریخ و انسب احاطه و تبحر، و از حکمت و ریاضیات، نجوم و علوم غریبه بهره داشته و تألیفات چندی نیز به جای گذاشته است.

شعر او بیشتر مشتمل بر مضامین اجتماعی و سیاسی و از اعتبار بسیار برخوردار است. وی در انواع شعر مخصوصاً قصیده و قطعه استاد بود و سبک استادان قدیم را پیروی می کرد. غالب اشعار او نماینده زندگانی اجتماعی و مبارزات سیاسی وی است. او در وطنیّات، سیاسیّات، اجتماعیّات و آوردن تمثیلات و حکایاتی که مبتنی بر نظرهای انتقادی و اصلاحی باشد از نخستین گویندگان استاد

عهد اخیر است. آشنایی ادیب با ادب اروپایی موجب ورود بعضی از افکار و مضامین و قصص و کلمات فرنگی در اشعارش شده است و نیز اطلاع او از ادب و لغت و تاریخ عرب و اسلام باعث گردیده که بسیار بیشتر از معاصران خود کلمات و ترکیبات غیر ضرور عربی را در سخنان خود به کار برد.

ادیب الممالک فراهانی، از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهدا (علیه السلام) از او به جای مانده است. ادیب الممالک فراهانی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است :

باد خزان وزید به بستان مصطفی \*\*\* پژمرد غنچه های گلستان مصطفی  
درهم شکست قائمه عرش ایزدی \*\*\* خاموش شد چراغ شبستان مصطفی  
دور از بدن به دامن خاک سیه فتاد \*\*\* آن سر که بود زینت دامن مصطفی  
انگشت بهر بردن انگشتی برید \*\*\* دیو دغل ز دست سلیمان مصطفی  
بیجاده گون شد از تف گرما و تشنگی \*\*\* یاقوت و لعل و لؤلؤ و مرجان مصطفی  
تا چوب کینه خورد به دندان شاه دین \*\*\* از یاد شد شکستن دندان مصطفی  
بوی قمیص یوسف گل پیرهن وزید \*\*\* زد چاک دست غم به گریبان مصطفی  
دارالسلام خلد که دارالسرور بود \*\*\* شد زین قضیه کلبه احزان مصطفی  
یکباره آب کوثر و تسنیم و سلسبیل \*\*\* خون شد ز اشک دیده گریان مصطفی  
طوبی خمیده و حور پریشان نمود موی \*\*\* از آه سرد و حال پریشان مصطفی  
در موقع دنی فتدلی که شد دراز \*\*\* دست خدا به بستن پیمان مصطفی  
پیمانه ای ز خون جگر بر نهاد حق \*\*\* بعد از قبول پیمان بر خوان مصطفی  
یعنی بنوش که شب و روزت این غذاست  
خون خور همی که خون ترا خونبها خداست

\* \* \*

گر سر کنم مصیبتی از شاه کربلا \*\*\* ترسم شرر به عرش زند آه کربلا  
لرز ز زمین زکثرت اندوه اهل بیت \*\*\* سوزد فلک ز ناله جانکاه کربلا  
ای بس شبان تیره که بالید بر فلک \*\*\* خاک از فروغ مشتتری و ماه کربلا  
گر یوسفی فتاد به کنعان درون چاه \*\*\* صد یوسف است گمشده در چاه کربلا  
ای ساریان، به کعبه مقصود، محلم \*\*\* گر می بری بران شتر از راه کربلا  
وی رهنمای قافله، این کاروان بکش \*\*\* تا پایه سریر شهنشاه کربلا  
شاید که من به کام دل خود، مشام جان \*\*\* تر سازم از شمیم سحرگاه کربلا

آه از دمی که آتش بیداد، شعله زد \*\*\* بر آسمان ز خیمه و خرگاه کربلا  
 گوش کلیم طور ولا، از درخت عشق \*\*\* بشنید بانگ «این أنا الله» کربلا  
 پرتو فکند مهر تجلی ز شرق عشق  
 موسای عقل، خیره شد از نور برق عشق  
 لبیک ای پدر که منت یار و یاورم \*\*\* در یاری تو نایب عباس و اکبرم  
 مدهوش باده خم میخانه غم \*\*\* مشتاق دیدن رخ عم و برادرم  
 آب از نمی رسد به لب لعل نازکم \*\*\* شیر از نموده در رگ پستان مادرم  
 در آرزوی ناوگ تیر سه شعله ام \*\*\* در حسرت زلال روان بخش کوثرم  
 خواهم به شاخ سدره نهم آشیان فراز \*\*\* تا بنگری که عرش خدا را کیوترم  
 با دستهای کوچک خود، جان خسته را \*\*\* در کف گرفته ام که به پای تو بسپرم  
 شاه شهید، در طرب از این ترانه شد  
 او را به برگرفت و به میدان روانه شد  
 آه از حسین و داغ فزون از شماره اش \*\*\* وان دردها که کس نتوانست چاره اش  
 فریادهای العطش آل و عترتش \*\*\* تبخالهای لعل لب شیرخواره اش  
 آن اکبری که گشت به خون غرقه عارضش \*\*\* آن اصغری که ماند تهی گاهواره اش  
 آن سر که بر فرازی از کوفه تا به شام \*\*\* بردند با تبیره و کوس و نقاره اش  
 آن کودکی که در گه یغمای خیمه گاه \*\*\* از گوش برد، دست ستم گوشواره اش  
 آن بانوی حریم جلالت که چشم خصم \*\*\* می کرد با نگاه حقارت نظاره اش  
 آن خسته علیل که با بند آهنین \*\*\* بردند گه پیاده و گاهی سواره اش  
 آن دست بسته طفل یتیمی که خسته گشت \*\*\* پای برهنه از اثر خار و خاره اش  
 داغی که کهنه شد به یقین بی اثر شود  
 این داغ هر زمان اثرش بیشتر شود

#### ادیب صابر

شهاب الدین شرف الادباء بن اسماعیل ترمذی، شاعر مشهور ایرانی در قرن ششم هجری است. اصل وی از ترمذ بود و شاعری وی هم در آن شهر شروع شد ولی بعدها در نواحی دیگر مانند مرو و بلخ و خوارزم، روزگار گذرانید و به مداحی سنجر اختصاص یافت. وقتی سنجر او را به رسالت نزد اتسز خوارزمشاه فرستاد، او چندی در خوارزم ماند و اتسز را مدح گفت. اتسز توطئه ای برای قتل سنجر ترتیب داده بود، صابر از آن آگاه شده و به وسیله ای سنجر را مطلع کرد و نقشه اتسز باطل

گردید و او ادیب را در جیحونانداخت. قتل صابر بین سالهای ۵۳۸ تا ۵۴۲ هـ. ق. صورت گرفته است. دیوان او غزلها و تغزلهای لطیف بسیار دارد.

\* \* \*

به کربلا چو دهان حسین ازو بجشید \*\*\* همی دهند زیانها یزید را دشنام

\* \* \*

مشکن دل، ارچه عهد تو بشکست روزگار \*\*\* کی داشت عهد نیک بر اهل زمین، زمن؟

دانی که بر علی و حسین و حسن چه کرد \*\*\* عهد بد زمانه، چه در سر، چه در علن؟

\* \* \*

هجران تو دشت کربلا بود \*\*\* زو حصه من همه بلا شد

وز خون دو دیده، رویم اینک \*\*\* چون حلق شهید کربلا شد

#### اربعة من فتيان اليمن

(چهار تن از جوانمردان یمنی) اینها در آغاز از لشکر معاویه به امیرمؤمنان پیوستند و در کوفه ماندند و بالاخره در کربلا حضور یافتند و پس از نبرد با دشمنان، به شهادت رسیدند.

#### اسحاق بن حویه

به قولی، وی یکی از اشقیایی بود که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) پیراهن آن حضرت را از بدن مطهرش بیرون آورد. این شقی را «اسحاق بن حیوه حضرمی» نیز می نامند.

وی یکی از ده نفری بود که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) بر بدن مطهر آن حضرت اسب تاختند. ابو عمرو زاهد گوید: ما بعدها راجع به سوابق این ده نفر بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که همه آنان زنازاده بودند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایشان با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

#### اسحاق بن حیوه حضرمی

یکی از سنگدلان سپاه کوفه که در کربلا حضور داشت و پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)

اقدام به درآوردن پیراهن

از پیکر پاک آن حضرت نمود. وی به دستور عمر سعد، همراه جمعی، پس از شهادت حسین (علیه

السلام) اسبها را بر بدنهای تاختند. نامش «اسحاق بن حویه» هم آمده است.

وی یکی از ده نفری است که پس از شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) بر بدن مطهر آن حضرت اسب تاختند. و به سبب این عمل جایزه دریافت کردند. ابو عمرو زاهد می گوید : به این ده نفر نگاه کردیم همه زنازاده بودند.

#### اسحاق بن مسعود

وی از هواداران و امرای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود.

اسحاق بن مسعود : استاندار «مداین» و منطقه «جُوحی» بود.

وی از جانب مختار به استانداری استان مداین منصوب شد.

مداین، جمع مدینه و شامل ۷ شهر می شد که در شمال شرقی عراق واقع است و مداین پایتخت مهم شاهان ساسانی بود و بنیانگذار آن نیز آنان بودند که در سال ۱۶ هـ. ق به دست مسلمین فتح شد و اکثر اهل آن شیعه هستند و سلمان فارسی مدتی استاندار آنجا بود و قبر او نیز اکنون آنجا است. و مردم آنجا اکثراً به لغت فارسی، سخن می گفتند.

#### اسد بن مالک

به قولی وی قاتل جناب «عبدالله بن مسلم بن عقیل (علیه السلام)» بود.

#### اسد کلبی

از اصحاب ابی عبدالله در قیام عاشورا و از بزرگان و صالحان و همان کسی است که امام در آخرین ساعات که بی یاور گردید به عنوان سلام و سپاس و یادآوری از اصحاب خود نام می برد و از مسلم بن عقیل آغاز می کند تا به نام اسد کلبی می رسد.

#### اسلم

اسلم بن عمرو ترکی از غلامان امام حسین (علیه السلام) بود که او را به فرزندش حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) بخشید. احتمالاً منظور طبری از سلیمان «اسلم» باشد.

اسلم از مدینه تا مکه و کربلا به همراه امام (علیه السلام) مهاجرت کرد تا این که در روز عاشورا بعد از جهادی سخت جمعی از دشمنان را به هلاکت رسانید و خود نیز به شهادت رسید. او در روز عاشورا از حضرت امام حسین (علیه السلام) اجازه جهاد خواست، آن حضرت فرمود از امام سجاد (علیه السلام) اجازه بگیر، او از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) اجازه گرفت و اهل حرم را وداع کرد و عازم میدان شده و این رجز را خواند :

البحر من طعنی و ضربی یصطلی \*\*\* والجو من سهمی و نبلی یمتلی

اذا حسامی فی یمینی ینجلی \*\*\* ینشق قلب الحاسد المبجل

«دریا از (ضربت) نیزه و ضربت (شمشیر) آتش می گیرد - هوا از تیرهای من پر می شود.

زمانی که شمشیرم در دستم ظاهر می شود - دل مرد بدخواه (بخیل) را می شکافد»

(عبارت مبجل به صورت مبخل نیز آمده و مبجل از ماده بجل معانی مختلفی دارد و امر بجبل

یعنی منکر عظیم)

او بعد از نبردی سخت، به خدمت امام سجاد (علیه السلام) بازگشت، چون آن حضرت نگران

غلامش بود و حتی پرده

خیمه را کنار زده و نبرد او را نظاره می کرد، اسلم دوباره از آن حضرت وداع کرده و برای دومین مرتبه عازم میدان شده و جهاد سختی کرد و بعد از مدتی بر اثر جراحات زیاد و شدت عطش بر زمین افتاد.

حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) چون عقاب بر سر او حاضر شده و از اسب فرو آمد و بر او گریست و چهره مبارك خود را بر گونه او گذاشت، اسلم هنوز رمقی در جان داشت، چشم گشود، تبسمی کرد و گفت: کیست مثل من که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) صورت به صورت او نهاده است؟ آنگاه جان به جان آفرین تسلیم کرده و به شهادت رسید.

#### اسلم بن کثیر

به قولی او همان مسلم بن کثیر ازدی، از شهدای کربلا است. بعضی احتمال داده اند اسلم بن کثیر

ازدی در زیارت ناحیه و سلیمان بن کثیر در رجبیه همان مسلم بن کثیر باشد.

#### اسلم بن کثیر ازدی

به قولی او همان «مسلم بن کثیر ازدی» از شهدای کربلاست.

#### اسلم ترکی

یکی از شهدای کربلاست. وی غلام سیدالشهداء (علیه السلام) و ترك زبان بود. تیرانداز و کماندار بود و کاتب امام حسین (علیه السلام) بود. قاری قرآن و آشنا به زبان عربی بود. برخی نام او را سلیمان و سلیم هم نوشته اند. او در روز عاشورا دلاورانه جنگید و بر زمین افتاد. امام (علیه السلام) به بالین او آمد و گریست و چهره بر چهره اش نهاد. اسلم، چشم گشود و حسین (علیه السلام) را بر بالین خود دید، تبسمی کرد و جان داد.

#### اسماعیل (علیه السلام)

ساره، همسر حضرت ابراهیم(علیه السلام)، نازا بود و از او فرزندی بوجود نمی آمد. چون می دید شوهر مهربان و باوفایش در آرزوی فرزند بسر می برد غمگین و متأثر می شد، زیرا سنین عمرش به حدی رسیده بود که دیگر امید فرزند آوردن از خود نداشت، بدین جهت کنیز خود هاجر را به ابراهیم واگذار کرد. هاجر حامله شد و فرزندی آورد که او را اسماعیل نامیدند، این نوزاد دیده و دل پدر را نوری بخشید و قلب او را سرشار از شادی نمود ولی در دل ساره آتش غیرت شعلهور شد و سخت ناراحت و رنجور گردید. رفته رفته کار به جایی رسید که دیگر ساره تاب دیدن هاجر و اسماعیل را نداشت و از ابراهیم درخواست کرد که هاجر و فرزندش را به یکی از دورترین نقاط ببرد تا دیگر خبری از آنها نشود.

ابراهیم به دستور خداوند، درخواست ساره را قبول کرد و هاجر و اسماعیل را با خود برداشت و به راهنمایی خداوند به راه افتاد تا به سرزمین مکه رسید و به فرمان خداوند، آنها را در آن سرزمین فرود آورد و خود به نزد ساره بازگشت.

زنی بینوا، با يك فرزند شیرخوار در يك بیابان بی آب و علف و دور از آبادانی تنها ماندند، ولی هاجر زنی بود که توکل و اتکاء به خدا را از ابراهیم فراگرفته بود و با يك دنیا ایمان و توکل به خداوند، صبر را پیشه خود ساخت و از آب و غذایی که داشت صرف می کرد تا توشه اش تمام شد و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرد و شیر در سینه اش خشك شد، هاجر در اطراف آن بیابان به جستجو پرداخت تا شاید آبی پیدا کند و جان فرزند عزیزش را نجات دهد اما متأسفانه هر چه بیشتر جست کمتر یافت، نزد اسماعیل برگشت و او را گریان و پریشان دید.

گریه طفل قلب مادر بینوا را پاره می کرد ولی او هم راه به جایی نداشت، دیگر باره در آن بیابان وحشت آور به کوشش و جستجو پرداخت تا یکسره از یافتن آب ناامید شد، با چشم گریان نزد فرزندش باز آمد، در این بار حال طفل بسیار خطرناك شده بود و گویا آخرین لحظات زندگی را طی می کرد، هاجر کنار فرزندش ایستاده به آن منظره جانگداز می گریست که ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پای اسماعیل بجوشید و دل هاجر را غرق شادی و شمع نمود. مادر کنار فرزند، روی زمین نشست و از آن آب، کام خشکیده کودک را تازه کرد و خطر را از طفل برطرف نمود، خود هم نوشید و جان تازه در تنش پدید آمد و شکر خدا را بجا آورد.

کم کم بواسطه چشمه آب پرندگان در آن سرزمین خشك پیدا شدند و در آن هنگام قبیله جرهم که در آن حوالی سکونت داشتند از پرواز پرندگان متوجه آن چشمه شدند و در کنار آن سکونت کردند. هاجر به آنها انس گرفت و وحشت تنهایی از او زایل گردید و بدین ترتیب دعای ابراهیم درباره آنها مستجاب شد، زیرا ابراهیم در هنگام حرکت از آن سرزمین و وداع با هاجر، روی به درگاه خدا آورد و گفت: «پروردگارا! من بعضی از خاندان و ذریه خود را در سرزمینی بی آب و علف کنار خانه

محترم تو سکونت دادم، تا نماز را برپا دارند. پروردگارا! دلهای مردم را به سوی ایشان متمایل گردان و از میوه ها، به ایشان روزی بده، امید است سپاسگزار باشند».

هاجر با فرزندش اسماعیل در کنار چشمه و در مجاورت طایفه جرهمروزگار را به خوشی می گذرانید و گاهگاهی هم ابراهیم برای دیدار زن و فرزندش به آنجا می آمد و از ملاقات آنها نیرویی می گرفت و توشه ای برمی داشت تا اسماعیل رشد کرد و به سنّ جوانی رسید، ابراهیم در خواب دید که خدا او را فرمان می دهد که با دست خود، فرزندش اسماعیل را قربانی کند.

ابراهیم می دانست که خواب او الهامی است از طرف خدا و از وساوس شیطانی دور است، بدین جهت، با قلبی سرشار از ایمان، آماده شد که فرمان خداوند را اجرا کند، نخست به دیدار اسماعیل شتافت و به وی گفت: پسر جان! من در خواب دیدم که تو را سر می برم، نظر تو چیست؟ اسماعیل که از سلاله آن دودمان و فرزند آن پدر بود، بدون تردید و نگرانی گفت: ای پدر! مأموریت خود را انجام بده که به خواست خدا مرا از زمره صابرين خواهی یافت.

در بیابان منی، گونه فرزند دلبنده خود را بر خاک نهاد و کارد را به دست گرفت، وقتی که آماده قربانی شد، اسماعیل گفت: پدر جان! ریسمان را محکم ببند تا هنگام جان دادن دست و پا نزنم زیرا بیم آن دارم که از اجرم کاسته شود، و لباسهای خود را از من دور نگهدار، مبادا قطره های خونم به جامه های تو ترشح کند و مادرم آن را ببیند و عنان صبر از کفش بیرون رود و دم کارد را تیز کن و با سرعت سر از بدنم جدا کن تا تحمل آن بر من آسانتر باشد، زیرا مرگ، بسیار سخت و دشوار است. ابراهیم گفت: پسر جان! تو برای اجرای فرمان خدا، نیکو یآوری هستی، سپس کارد را بر گلوی اسماعیل نهاد و به گردش درآورد ولی کارد، به فرمان خداوند از بریدن بازماند و آزاری به گلوی اسماعیل نرساند و از جانب حق تعالی به او وحی رسید: ای ابراهیم همانا تو انجام وظیفه کردی و مفاد خواب خود را اجرا نمودی و اخلاص و تسلیم خود را اظهار داشتی، سپس گوسفندی به عنوان فیه اسماعیل از جانب پروردگار رسید و ابراهیم کارد بر گلوی گوسفند نهاد و او را به جای فرزند خود قربانی کرد.

اسماعیل در آن سرزمین ازدواج کرد و خداوند فرزندانی به او ارزانی داشت و هاجر، مادر اسماعیل پس از چندی در همان سرزمین از دنیا رفت.

در يك نوبت که ابراهیم به حجاز آمده بود، به فرزند خود اظهار کرد که من از طرف خداوند مأمورم در این بیابان خانه ای بنا کنم، اسماعیل اطاعت و آمادگی خود را اعلام نمود و سپس با ائکا به نیروی خداوندی وسایل لازمه را برداشتند و به محلّ مأموریت رفتند و با عزمی راسخ شروع به کار کردند و در آن هنگام با خدای خود می گفتند: «پروردگارا! این خدمت را از ما بپذیر، زیرا که تو دانا و شنوایی، پروردگارا! ما را توفیق بده که مسلم باشیم و از ذریّه ما امتی مسلمان بوجود آور و مناسك

حج را به ما تعلیم بده و توبه ما را بپذیر زیرا تویی خداوند توبه پذیر مهربان». اسماعیل از بیابان سنگ حاضر می کرد و ابراهیم به ساختمان خانه مشغول بود تا دیوارها بالا آمد. جبرئیل، فرشته مقرب خداوند که در تمام حالات راهنمای ابراهیم بود جایگاه حجرالأسود را نشان داد، زمین را حفر کردند و حجر را بیرون آوردند و ابراهیم با دست خود، آن را در محلی که اکنون هست نصب نمود و برای کعبه دو درب قرار داد، یکی به سوی مشرق و دیگری به جانب مغرب و چون بنای کعبه تمام شد ابراهیم و اسماعیل اعمال حج را بجا آوردند و سپس ابراهیم دست به دعا برداشت و گفت: «پروردگارا! این زمین را محلّ امن و امان قرار ده و اهل آن را از میوه ها روزی عنایت فرما».

\* \* \*

هنگامی که حضرت اسماعیل(علیه السلام) گوسفندان را به شریعه فرات فرستاد، چوپان برای او خبر آورد چند روز است که گوسفندان آب نمی آشامند، آنگاه اسماعیل(علیه السلام) سبب آن را از خداوند سؤال نمود، وحی رسید که از گوسفندان سؤال نما. آن وقت اسماعیل(علیه السلام) از گوسفندان پرسید که چرا آب نمی آشامید؟ گوسفندان به زبان فصیح گفتند: حسین فرزند محمد مصطفی(صلی الله علیه و آله وسلم) در اینجا با لب تشنه کشته می شود پس ما به خاطر حزن بر او آب نمی آشامیم.

#### اسماعیل بن زفر

وی از هوداران قیام مختار در زمان مختار بن ابوعبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد بود. پس از آنکه ابن زیاد شکست خورد و به هلاکت رسید، ابراهیم بن اشتر (فرمانده سپاه مختار) پس از پیروزی بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلط یافت و موصل را مقرّ استانداری خویش قرار داد و در آن جا ماند. زیرا مختار، وی را به این پست نصب کرده بود. سپس فرمانداران خود را به شهرهای «جزیره» اعزام نمود. «اسماعیل بن زفر» نیز فرماندار «قرقیسا» شد.

#### اسماعیل بن عبدالرحمن...سُدی

نامبرده گزارش خود در مورد «زهیر» را از «فزاری» آورده است. «ذهبی» ضمن آوردن نام او می گوید: او را پیرو مذهب اهل بیت شمرده اند و گفته اند که به «ابوبکر» و «عمر» دشنام می داد.

از رجال شناسان، «ابن عدی» او را راستگو شمرده و «احمد» فردی مورد اعتمادش شناخته و «یحیی بن سعید» می گوید: من جز خوبی و درستی از او نشنیده ام...

از او در تاریخ طبری ۸۴ روایت موجود است که همه آنها درباره رویدادهای قرن اول هـ . ق است و در سال ۱۲۷ از دنیا رفت.

#### اسماعیل بن کثیر

وی رهبر طایفه بنی هند و از شیعیان بود. «اسماعیل بن کثیر» و ابن عبیده اولین کسانی بودند که با مختار بن ابوعبید ثقفی (برای سرکوبی بنی امیه) بیعت کردند و دست او را فشردند.

#### اسماعیل بن محمد حمیری

وی از شاعران و محبین اهل بیت (علیهم السلام) است که در سوگ سیدالشهدا (علیه السلام) اشعار تکان دهنده ای دارد. او خدمت امام صادق (علیه السلام) می رسید و اشعار خویش را در مرثیه سیدالشهدا (علیه السلام) قرائت می کرد.

#### اسماعیل بن نعیم

از وقایع نگارهای تاریخ عاشوراست. بسیاری از اخبار قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

#### اسماء بنت عمیس

وی مادر بزرگوار «عبدالله بن جعفر بن ابیطالب (علیهم السلام)» بود. اسماء که از مهاجرین مسلمان در حبشه بود، در آنجا وضع حمل نمود. از اینرو عبدالله بن جعفر نخستین نوزاد مسلمان در حبشه بود.

شوهر اوّل وی جعفر بن ابیطالب بود و با او به حبشه هجرت کرد و بعد از شهادت جعفر با ابوبکر و پس از ارتحال او با علی (علیه السلام) ازدواج کرد و شش فرزند داشت: عبدالله، محمد و عون از جعفر، محمد از ابوبکر و محمد اصغر از علی (علیه السلام)، ابوموسی اشعری، عبدالله بن عباس و پسر او عبدالله بن جعفر و اصحاب کبار دیگر از اسماء بنت عمیس احادیثی را نقل و روایت کرده اند. این زن نه خواهر داشت.

#### اسماء بن خارجه فزاری

خویش مادری حسن مثنیٰ بن الحسن (علیهما السلام) بود. چون امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت را اسیر کردند حسن نیز دستگیر شد. اسماء بن خارجه فزاری او را از میان اسیران اهل بیت بیرون آورد و گفت به خدا قسم نمی گذارم که به این فرزند بدی و سختی برسد. عمر سعد نیز

امر کرد که حسن را به او واگذارید و این سخن از بهر آن گفت که مادر حسن مثنی، «خوله» از قبیله فزاره بود چنانچه اسماء بن خارجه نیز «فزاری» و از قبیله خوله بود.

«اسماء بن خارجه» و «زائدة بن قدامة ثقفی» که از عموزادگان مختار بودند به ملاقات مختار بن ابوعبید ثقفی در زندان می رفتند و پیامها و اخبار مختار را بیرون از زندان منعکس می کردند. اسماء بن خارجه از عاملین حادثه کربلا بود. وی در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل دست داشت. در زمان قیام مختار متواری شد. مختار نیز خانه او و بستگانش را که با او همکاری نموده بودند ویران ساخت.

اسماء بن خارجه از طایفه فزاری، کسی است که در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل دست داشت. مختار درباره او می گفت : به خدای آسمان و زمین و نور و ظلمت سوگند که آتش سرخ از آسمان بر خانه اسماء فرود آید و خانه اش را خاکستر کند.

هنگامی که اسماء سخنان مختار را شنید، گفت : ابواسحاق، خوب قافیه بندی کرده، نه به خدا دیگر جای ماندن نیست، و متواری شد و به سوی بیابانها رفت و به بستگانش پیوست. مختار دستور داد خانه او و پسر عموهای وی که همفکر او بودند و او را پناه داده بودند منهدم کردند.

#### اسماء دختر ابی بکر

وی دختر ابی بکر، خلیفه اول و مادر «عبدالله بن زبیر» است. اسماء در ماه بیستم هجرت در مدینه وضع حمل نمود. فرزند او اولین مولود مهاجرین در مدینه بود.

#### اسودبن جرّاد کندی

وی یکی از سران کوفه بود که به پیشنهاد «عبدالرحمن شریح» برای تأیید و کسب اجازه جهت بیعت با «مختار ثقفی» به نزد «محمد بن حنفیه» رفتند.

مختار، ابراهیم اشتر را به نزد خود فراخواند و به او فرمان داد تا به اذن خدا با نیروهای مسلح به سوی ابن زیاد حرکت کند. مختار تعدادی از سران شیعه و فرماندهان لایق و کاردان را انتخاب کرد و تیپ ها و گردان های لشکر را به آنان سپرد و همگی را تحت فرماندهی کل ابراهیم قرارداد. بدین ترتیب :

۱. تیپ «مدنی ها» به فرماندهی «قیس بن طهفه نهدي» وی از جنگاوران بنام و مردی مخلص و

طرفدار اهل بیت و شجاع و دلیر بود.

۲. تیپ طایفه «منحج» و «اسد» به فرماندهی «عبدالله بن حیاة اسدی»، این مرد نیز در جنگ

تجربیات خوبی داشت و مردی لایق و مدبر بود.

۳. تیپ طایفه «کنده» و «ربیعة» به فرماندهی «اسودبن جرّاد کندی» که از چهره های سرشناس

و شجاع و باتدبیر عراق بود.

۴. تیپ طایفه «حمدان» و «تمیم» به فرماندهی «حبیب بن منقذ ثوری حمدانی». سپاهیان مختار با استعداد چهار تیپ مهم، به فرماندهی دلیرمرد میدان کارزار، «ابراهیم اشتر نخعی» آماده حرکت شد.

#### اسود بن سعید

وی یکی از هواداران و طرفداران مصعب بن زبیر بود که در نزد ابن زبیر محبوبیت زیادی داشت. اما برادرش قیس بن سعید از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود که سرانجام بدست عمال ابن زبیر به قتل رسید.

#### اسید بن مالك خضرمی

وی همان «اسید خضرمی» است که عبیدالله بن زیاد را از جایگاه مسلم بن عقیل خبر داد. به قولی وی قاتل جناب «عبدالله بن مسلم بن عقیل» بوده.

وی یکی از ده نفری است که پس از شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) بر بدن مطهر آن حضرت اسب تاختند. ابوعمر و زاهد گوید: ما بعدها راجع به سوابق این ده نفر بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که همه آنان زنزاده بودند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت خوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایشان با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

#### اسید خضرمی

مردی بود که چون فهمید «طوعه» مسلم بن عقیل را در خانه خود پناه داده است، صبح به دارالاماره رفت و حضور مسلم را به ابن زیاد گزارش داد و جایزه گرفت. وی همسر «طوعه» و از عمال ابن زیاد بود. به بعضی اقوال پسر اسید خضرمی که «بلال» نام داشت، ابن زیاد را از حضور مسلم در منزل آگاهی داد.

#### اشراق آصفی

محمد بن ابوالقاسم اشراق آصفی به سال ۱۲۱۹ هـ. ق. در شیراز متولد شد. از سادات حسینی شیراز بود و از عرفان و ادب و علوم ریاضی و حکمی بهره داشت.

وی ابتدا «حیرت» تخلص می کرد و سپس به «حکیم اشراق» ملقب گشت. عمده مضامین شعرهایش عرفانی است. درگذشت او در سال ۱۲۸۰ هـ. ق. در یزد اتفاق افتاد.

اشراق آصفی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهداء (علیه السلام) از او بجای مانده است. اشراق آصفی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است :

ای آسمان چه شد که چنین قد خمیده ای؟ \*\*\* برگو به دوش، بار چه محنت کشیده ای؟  
ای ماه از برای چه رخسار کنده ای؟ \*\*\* وی زهره در عزای که گیسو بریده ای؟  
ای شب چه ماتم است که پوشیده ای سیاه \*\*\* وی صبح از چه روی گریبان دریده ای؟  
این دل برای کیست که باری ز دیده خون \*\*\* وی دیده بهر چیست که در خون تپیده ای؟  
گل پاره کرده جامه و بلبل کند فغان \*\*\* ای باد غم، فراز چه جانب وزیده ای؟  
هر صبح اشک ریز بود دیده سپهر \*\*\* ای دیده سپهر به گیتی چه دیده ای؟  
ای چشم روزگار به صحرای کربلا \*\*\* دانم چه دیده ای که میناد دیده ای  
نرات کاینات بود جمله در خروش \*\*\* ای گوش هوش دهر همانا شنیده ای؟  
در عرش و فرش این همه افغان و شور و شین \*\*\* باشد به ماتم شه لب تشنگان حسین

اصغر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

از شهدای بنی هاشم در کربلاست. او همان «محمد بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)» است.

#### اطلس

از القاب حضرت عباس بن علی (علیه السلام) است. یکی از معانی اطلس شجاعت است و چون آن حضرت شجاع بوده و از کثرت شجاعت، صفوف دشمنان را می شکافته، به او اطلس می گفتند.

#### اعشی همدانی

از شعرای معروف عصر اموی بود. وی درباره آخرین نبرد نیروهای مصعب بن زبیر با نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی در منطقه «مذار» چنین سروده است :

الا هل اتاك و الانباء تنمی \*\*\* بما لاقت بجيلة بالمدار  
انیخ لهم بها ضرب طلعف \*\*\* و طعن صائب وجه النهار  
كان سحابة صعقت عليهم \*\*\* فعمتهم هنالك بالدمار  
فبشر شيعة المختار اما \*\*\* مررت على الكوفة بالصغار  
اقرا العين صرى هم و قل \*\*\* لهم حم يقتل بالصحارى  
و ما ان سرنى اهلاك قومی \*\*\* وان كمانوا و جدك فى خيار  
و لكنى سررت بما يلاقى \*\*\* ابو اسحاق من خزى و عار

آیا شنیده ای که مردم «بجیل» در منطقه «مذار» چه کشیده اند؟! در همه روز، زیر ضربات نیزه و شمشیر بودند، چون ابری که صاعقه بر آنان می بارید و در آن جا همگی به هلاکت رسیدند.

اگر گذرت از کوفه به یاران مختار افتاد بگو که ناچیز شدند.  
از کشتگان و فراریان آنها که در صحراها کشته می شدند دلم خنک شد.  
هلاکت قوم، مرا خوشحال نکرد اگر چه به میل خود، در این راه گام نهادند.  
ولی از آن ننگ و ذلتی که به ابواسحاق (مختار) رسید دلشادم.

«اعشی همدانی» از شعرای معروف عصر اموی بود، وی دل پری از مختار داشت. و اشعار دیگری بر ضد مختار و یاران او دارد. وی بعد در قیام سران کوفه بر ضد «حجاج» با آن همراه شد و اشعاری را در مدح «عبدالرحمان» فرزند «اشعث بن قیس» که علیه «حجاج» قیام کرده بود سرود و در آن اشعار مختار و حجاج را به عنوان «دو کذاب» از طایفه «ثقیف» یاد کرده است. اعشی هوادار خوارج بود و با عبدالرحمان اشعث همراه شد.

#### اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوری شاعر متفکر پاکستانی، آخرین شاعر بزرگ پارسی گوی شبه قاره هندوستان است و بر همه استادان مقدم بر خود در آن سامان سبقت گرفته. تحصیلات وی در انگلستان و آلمان انجام گرفت و بعد سرمایه اسلامی خود را نیز به میزان بسیار به آن افزود. او از پیشروان و اصلاح طلبان بزرگ مسلمان هند و از بانیان کشور پاکستان شمرده می شود. به سال ۱۳۵۷ هـ. ق. در سیالکوت پاکستان غربی وفات یافت. آثار او در مجموعه هایی به نام «پیام مشرق»، «زبور عجم»، «اسرار و رموز»، «ارمغان حجاز»، «جاوید نامه» و غیره مکرر به طبع رسیده است.

از جمله کسانی که درباره عاشورا قرائت عرفانی به دست داده اند اقبال لاهوری است که فلسفه عاشورا را در حریت بخشی معنوی می داند. از دیدگاه اقبال، امام حسین (علیه السلام) و یارانش برای کسب آزادی و گریز از بندگی طاغوت و غیرخدا و اثبات بندگی نسبت به خدا و برخوردار کردن دیگران از آزادی در سایه تعبد الهی قیام کردند. لذا بهترین درسی که از قیام حسین بن علی (علیه السلام) می توان آموخت همین حریت خواهی معنوی اوست.

\* \* \*

ای امام عاشقان، پور بتول \*\*\* سرو آزادی زیستان رسول

الله الله بای بسم الله، پدر \*\*\* معنی نبح عظیم آمد پسر

سرخ رو عشق غیور از خون او \*\*\* سرخی این مصرع از مضمون او

در میان امت کیوان جناب \*\*\* همچو حرف قل هو الله در کتاب

زنده حق از قوت شبیری است \*\*\* باطل آخر داغ حسرت میری است  
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت \*\*\* حریت را زهر اندر کام ریخت  
خاست آن سر جلوه خیرالامم \*\*\* چون سحاب قبله، باران در قدم  
بر زمین کربلا بارید و رفت \*\*\* لاله در ویرانه ها کارید و رفت  
تا قیامت قطع استبداد کرد \*\*\* موج خون او چمن ایجاد کرد  
بهر حق در خاک و خون غلتیده است \*\*\* پس بنای لا اله گردیده است  
راز ابراهیم و اسماعیل بود \*\*\* یعنی آن اجمال را تفصیل بود  
عزم او چون کوهساران استوار \*\*\* پایدار و تند سیر و کامکار  
خون او تفسیر این اسرار کرد \*\*\* ملت خوابیده را بیدار کرد  
تیغ لا چون از میان بیرون کشید \*\*\* از رگ ارباب باطل خون کشید  
نقش الا الله بر صحرا نوشت \*\*\* سطر عنوان نجات ما نوشت  
رمز قرآن از حسین آموختیم \*\*\* ز آتش او شعله ها افروختیم  
شوکت شام و فر بغداد رفت \*\*\* سطوت غرناطه هم از یاد رفت  
تار ما از زخمه اش لرزان هنوز \*\*\* تازه از تکبیر او ایمان هنوز  
ای صبا ای پیک دور افتادگان \*\*\* اشک ما بر خاک پاک او رسان

#### اکبر دخیلی

آبی برای رفع عطش در گلو نریخت \*\*\* جان داد تشنه کام و به خاک آبرو نریخت  
دستش زدست رفت و به دندان گرفت مشک \*\*\* کاخ بلند همت خود را فرو نریخت  
چون مهر خفت در دل خون شفق ولیک \*\*\* اشکی به پیش دشمن خقاش خو نریخت  
غیرت نگر که آب به کف کرد و همتش \*\*\* اما به جام کام، می از این سبو نریخت  
چون رشته امید بریدش ز آب گفت \*\*\* خاکی چو من کسی به سر آرزو نریخت

#### السقاء

در روزهایی که اهل کوفه آب را بر روی اهل بیت امام حسین(علیه السلام) بستند، قمر بنی هاشم(علیه السلام) برای آنها آب آورد.

لقب مزبور در کتب انساب و مقاتل بسیار دیده شده است. بنگرید به «عمدة الطالب» و «مزار» و «سرائر» ابن ادريس و «تاریخ خمیس» و «نور الابصار» شبلنجی و «کبریة احمر».

در کتب تاریخ، ۱۷ منصب برای حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام) نوشته اند که مهمتر از همه منصب سقایت است، زیرا در طریق انجام این وظیفه حداکثر خدمت و بروز حسن نیت را به امام

عصر خویش نشان داده است. آن حضرت، از دوّم محرّم تا شب عاشورا چهار بار آب به خیام حرم برد. هرکسی حاجتی داشت یا آب می خواست، به قمر بنی هاشم (علیه السلام) مراجعه می کرد. تا عبّاس بن علی (علیهما السلام) زنده بود، لشکر بنی امیّه جرأت تعرّض به خیام حرم را نداشتند، و لذا امام حسین (علیه السلام) بالای سر او فرمود : «الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي» و افزود چشمهایی که دیشب از بیم تو به خواب نمی رفتند امشب به خواب می روند و چشمهایی که به اتکای وجود تو خوش می خفتند امشب مضطرب و بی خواب خواهند شد. اگر کسی بخواهد به سیّدنا و سیّدالکونین حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) توسّل و تقرّب جوید بایش مولانا «باب الحوائج» آقا ابوالفضل العبّاس (علیه السلام) است.

### الشّهِيد

از القاب حضرت عبّاس بن علی (علیهما السلام) است. ابوالحسن عمری بعد از اینکه اولاد آن حضرت را ذکر می کند می گوید :

«هذا آخر نسب بنی العبّاس السّقاء الشّهِيد بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام)».

### العبد الصّالح

از القاب حضرت عبّاس بن علی (علیه السلام) عبد صالح است. چنانکه در زیارت او می خوانیم :

« .... السّلام عليك ايّها العبد الصّالح المطيع لله و لرسوله ... ».

### القادر بالله

با دسیسه القادر بالله عباسی، در ماه ربیع الاول ۴۰۷ هـ . ق. بارگاه و رواق حسینی - به ظاهر - با سقوط دو شمع بزرگ به آتش کشیده شد که در نتیجه همه اموال و نفایس از میان رفت.

### المقطوعة يداه

از القاب شریف حضرت عبّاس بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) می باشد.

### امّ البنین

فاطمه «امّ البنین» دختر حزام بن خالد بن ربیعه بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعه بن عامر صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن است. مادر آن بزرگوار «شمامه» نام داشت. او مادر حضرت عبّاس (علیه السلام) و همسر امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) بود که به معرفی عقیل، برادر حضرت امیر، به همسری علی (علیه السلام) درآمد. نامش «فاطمه بنت حزام» از قبیله بنی کلاب و خواهر لبید شاعر بود، زنی بود با

شرافت از خانواده ای ریشه دار و دلاور و نسبت به فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) نیز بسیار مهربان بود. ثمره ازدواج علی (علیه السلام) با او چهار پسر بود، به نامهای : عباس، جعفر، عبدالله و عثمان که هر چهار فرزندش روز عاشورا را در رکاب سیدالشهدا (علیه السلام) به شهادت رسیدند. امّ البنین، پس از شهادت فرزندانش همه روزه به بقیع می رفت و بچه های عباس را نیز به همراه می برد و به یاد فرزندان شهیدش مرثیه و نوحه می خواند. زنان مدینه نیز به ندبه و نوحه سوزناك او جمع می شدند و می گریستند. اشعاری هم درباره عباس سروده بود. وقتی زنان به امّ البنین تسلیت می گفتند، می گفت دیگر مرا امّ البنین خطاب نکنید، چرا که امروز دیگر فرزندانم نیستند و شهید شده اند.

لاتدعو فی ویک امّ البنین \*\*\* تذکرینی بلیوث العرین

كانت بنون لی ادعی بهم \*\*\* و الیوم اصبحت و لا من بنین...

به این بانوی بزرگوار و مادر چهار شهید، قبل از ولادت فرزندانش فاطمه می گفتند؛ اما پس از آنکه دارای آن چهار فرزند شد، امّ البنین خطابش کردند، یعنی مادر پسران. عباس ۳۴ سال داشت و عبدالله ۲۵ سال، عثمان ۲۱ سال و جعفر ۱۹ سال.

پس از شهادت انسیه حورا فاطمه زهرا (علیها السلام) حضرت علی بن ابیطالب (علیهما السلام) برادرش عقیل بن ابیطالب (علیه السلام) را که آشنا به انساب عرب بود، فراخواند و از او خواست برایش همسری از تبار دلاوران برگزیند تا پسری دلیر برای مولا به ارمغان آورد که سالار شهیدان حسین بن علی (علیهما السلام) را در کربلا یاری کند.

عقیل، امّ البنین کلابیه (علیهما السلام) را برای حضرت علی (علیه السلام) برگزید که قبیله و خاندانش بنی کلاب، در شجاعت بی مانند بودند. بنی کلاب از حیث شجاعت و دلاوری در میان عرب زبانزد بودند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر امّ البنین (علیهما السلام) فرستاد. پدر، خشنود از این وصلت مبارك، نزد دختر شتافت و او نیز با سربلندی و افتخار پاسخ مثبت داد و پیوندی همیشگی بین او و مولای متقیان علی بن ابیطالب (علیهما السلام) برقرار شد. امام (علیه السلام) در همسرش ایمانی استوار، عقلی سرشار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ حرمت او کوشید.

امّ البنین بر آن بود که جای خالی فاطمه (علیهما السلام) را در زندگی دو سبط پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دو ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و دو سرور جوانان بهشت، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) پرکند، مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان خردسال خود زد. امّ البنین (علیهما السلام) فرزندان دخت گرامی رسول اکرم (صلی الله علیه

وآله وسلم) را بر فرزندان خود که نمونه های والای کمال بودند مقدّم می داشت و بخش عمده محبّت و علاقه خود را متوجّه آنان می کرد.

گویند همان روز که پای در خانه مولا گذاشت، حسنین(علیهما السلام) هر دو مریض بوده و در بستر افتاده بودند. اما عروس تازه ابوطالب(علیه السلام) به محض آنکه وارد خانه شد خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و همچون مادری مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت. چنانکه گفته می شود خود نیز پس از چندی به مولا پیشنهاد داد که به جای فاطمه، که اسم قبلی و اصلی او بوده، او را امّ البنین صدا زند، تا حسنین(علیهما السلام) از ذکر نام اصلی او توسط امام(علیه السلام) به یاد مادر خویش، فاطمه زهرا(علیها السلام) نیفتاده و در نتیجه خاطرات تلخ گذشته در ذهنشان تداعی نگردد و رنج بی مادری آنها را آزار ندهد!

این بانوی بزرگوار نزد مسلمانان جایگاه ویژه دارد، و بسیاری از آنان معتقدند او را نزد خداوند منزلتی والاست و اگر دردمندی او را به درگاه حضرت باری تعالی شفیع و واسطه قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد. لذا به هنگام سختیها و درماندگیها، این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند.

فرزندان امّ البنین همگی در زمین کربلا شهید شدند و نسل امّ البنین(علیها السلام) از طریق عبیدالله بن قمر بنی هاشم بسیار می باشند. چون بشیر به فرمان امام زین العابدین(علیه السلام) وارد مدینه شد تا مردم را از ماجرای کربلا و بازگشت اسرای آل الله باخبر سازد، در راه، امّ البنین(علیها السلام) او را ملاقات کرد و فرمود: ای بشیر، از امام حسین(علیه السلام) چه خبر داری؟ بشیر گفت: ای امّ البنین، خدای تعالی تو را صبر دهد که عباس تو کشته گردید. امّ البنین(علیها السلام) فرمود: از حسین(علیه السلام) مرا خبر ده. بدینگونه، بشیر خبر قتل يك يك فرزندان را به او داد، اما امّ البنین(علیها السلام) پیایی از امام حسین(علیه السلام) خبر می گرفت. او گفت: فرزندان من و آنچه در زیر آسمان است، فدای حسینم باد! و چون بشیر خبر قتل آن حضرت را به او داد صیحه ای کشید و گفت: ای بشیر، رگ قلبم را پاره کردی! و صدا به شیون بلند کرد.

مامقانی گوید: این شدّت علاقه دلیل بلندی مرتبه او در ایمان و قوّت معرفت او به مقام امامت است که شهادت چهار جوان خود را که نظیر ندارند در راه دفاع از امام زمان خویش سهل می شمارد.

به نوشته علامه سماوی در ابصار العین: امّ البنین(علیها السلام) همه روزه به بقیع می رفت و مرثیه می خواند به نوعی که هر کسی که از آنجا عبور می کرد از ناله و گریه امّ البنین(علیها السلام) به گریه می افتاد.

هنگامی که زنها او را با عنوان امّ البنین خطاب می کردند و به وی تسلیت می دادند، این ابیات را می سرود:

لا تدعوني ويك ام البنين \*\*\* تذكريني بليوث العرين  
كانت بنون لي ادعى بهم \*\*\* و اليوم اصبحت و لا من بنين  
أربعة مثل نسور الربى \*\*\* قد واصلوا الموت بقطع الوتين  
تنازع الخرصان أشلائهم \*\*\* فكلهم أمسوا صريعا طعين  
يا ليت شعري أكما أخبروا \*\*\* بأن عباسا قطع اليدين

یعنی: ای زنان مدینه، دیگر مرا ام البنین نخوانید و مادر شیران شکاری ندانید، مرا فرزندانمی بود که به سبب آنها ام البنینم می گفتند، ولی اکنون دیگر برای من فرزندی نمانده و همه را از دست داده ام. آری، من چهار باز شکاری داشتم که آنها را هدف تیر قرار دادم و رگ گردن آنها را قطع نمودند و دشمنان با نیزه های خود بدنهای طیبیه آنها را از هم متلاشی کردند و در حالی روز را به پایان بردند که همه آنها با جسد چاک چاک بر روی خاک افتاده بودند. ای کاش می دانستم آیا این خبر درست است که دستهای فرزندم عباس را از تن جدا کردند؟! و نیز:

يا من رأى العباس كرّ \*\*\* على جماهير النّقد  
و وراه من ابناء حيدر \*\*\* كل ليث ذى لبد  
أنبتت إنّ ابني اصيب \*\*\* برأسه مقطوع يد  
ويلي على شبلي أمال \*\*\* برأسه ضرب العمد؟  
لو كان سيفك فى يد \*\*\* يك لما دنى منك احد

چه کسی عباس را دید که به گروه پست حمله می کرد.

در آن هنگام که فرزندان حیدر در کارزار چون شیران در پشت سر وی بودند شنیدم در هنگامی که دستش قطع شده بود، فرقه اش مورد اصابت قرار گرفته است. وای بر من، آیا بر فرق شیر شجاع من عمود فرود آمد و سر او را کج کرد؟ (پسرم) اگر شمشیر در دستت بود، احدى جرأت نداشت به تو نزدیک گردد.

امّ الثّغر

مادر جناب «جعفر بن عقیل بن ابی طالب (علیه السلام)» بود. فرزند این مادر بزرگوار در روز عاشورا به شهادت رسید.

امام سجّاد

فرزند برومند و گرامی امام حسین (علیه السلام).

از آن حضرت رویدادهای شب عاشورا، با دو واسطه روایت شده است.

دو واسطه در نقل روایت، عبارتند از: حارث بن حصیره، که از «عبدالله بن شریک عامری» و او از حضرت سجّاد روایت می نماید.

و گاه عبارتند از: «حارث بن کعب کوفی» و «ابو ضحّاك بصری» که از آن حضرت روایت می کند.

از آن گرانمایه عصرها و نسلها نیز «ابو مخنف» روایت آورده است.  
از آن حضرت، نامه «عبدالله بن جعفر» بوسیله دو فرزندش «عون» و «محمد» به پیشوای شهیدان، نامه فرماندار «مگه» به آن حضرت به هنگام حرکت از آن شهر و پاسخ نامه، جریان مهلت خواهی برای شب عاشورا سخنرانی شورانگیز و روشنگرانه به یاران در آن شب، زمزمه آن اشعار مشهور و معروف، و سخنان خواهر قهرمانش و پاسخ آن بزرگوار به آن بهترین خواهر گیتی، بوسیله «حارث بن کعب» و «ابو ضحّاك» روایت شده است.

#### امام شافعی

محمد بن ادریس بن عباس شافعی قرشی، به سال ۱۵۰ هـ. ق. در غزه یا عسقلان یا یمن متولد شده و در مگه و مدینه زندگی کرده و درس خوانده است. او اشعار بسیاری در مدح اهل بیت (علیهم السلام) دارد که بسیار مشهور است. شافعی به سال ۲۴۰ هـ. ق. در مصر درگذشت.

تزلزلت الدنیا لآل محمد \*\*\* و کادت لهم صمّ الجبال تذوب

و غارت نجوم و اقصعرت کواکب \*\*\* و هُتک استار و شقّ جیوب

یصلی علی المبعوث من آل هاشم \*\*\* و یغزی ابنوه أنّ ذا لعجیب

لئن کان ذنبی حبّ آل محمد \*\*\* فذلك ذنبٌ لستُ عنه أتوب

آل النبی ذریعتی \*\*\* و همّوا الیه وسیلتی

أرجو بأن أعطی غداً \*\*\* بیدی الیمین صحیفتی

دنیا بر آل محمد (صلی الله علیه و آله) متزلزل شد تا حدی که نزدیک بود کوههای خارا آب گردد.

ستارگان فرو مردند و کواکب بر خود لرزیدند و حجابها کنار رفته و گریبانها چاک شد.

بر پیامبر خدا درود می فرستند و فرزندان او را غارت می کنند. این خیلی شگفت است.

اگر گناه من دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله) است، گناهی است که هرگز از آن توبه

نخواهم کرد.

آل نبی پناهگاه من هستند و وسیله روی آوردن من به خدایند.

امیدوارم که (بخاطر آنان) فردا نامه من به دست راستم داده شود.

امام محمد غزالی

وی که از ادبا و دانشمندان سنی مذهب است از دیدگاه خود به قضیه عاشورا نگریسته، می گوید : «هر دوی اینها (حسین بن علی و معاویه بن ابوسفیان) مجتهد بوده اند، هر دو صحابه پیامبر بوده اند.» بر این اساس غزالی جرأت نمی کند که یزید را گناهکار معرفی کند؛ البته او را مقصر می داند ولی در عین حال عمل او را از نوع خطایی می داند که يك مجتهد مرتکب شده است و براساس دو مبنای مورد پذیرش اهل سنت : یکی اینکه صحابه مجتهدند و دیگر اینکه اگر مجتهد خطا کند معذور است، نتیجه می گیرد که یزید در خطای خود معذور بوده است و حتی فتوی می دهد که لعن یزید جایز نیست!!.

#### امامه

به قولی، نام اصلی سکینه(علیها السلام)دختر بزرگوار امام حسین(علیه السلام) است و لقب (سکینه و سکینه) از طرف مادرش رباب به او داده شده است.

#### امّ ثابت بنت سمرة بن جندب

وی همسر مختار بن ابوعبید ثقفی و دختر «سمرة بن جندب» بود. در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، هنگامی که مختار در قصر دارالاماره محاصره شده بود «امّ ثابت» در آنجا نیز حضور داشت. مختار در آخرین روز از وی مقداری عطر خواست، تا خود را برای شهادت آماده کند.

مردی به نام «ابوعلفة» گوید : مصعب بن زبیر پس از کشته شدن مختار و یاران او و مسلط شدن بر کوفه همسر مختار را به نام امّ ثابت دستگیر کرد و پیش خود آورد و شخصاً او را محاکمه کرد. مصعب خطاب به او گفت: درباره مختار چه می گویی؟ امّ ثابت همسر مختار گفت : درباره او چه می توانم بگویم؟! هر چه شما می گوئید من هم همان را می گویم. مصعب به او گفت : برو آزادی.

#### امّ حکیم

(مادر «لبابه») مادر همسر حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام) می باشد.

#### امّ خلف

او همسر مسلم بن عوسجه، از زنان برجسته شیعه که در کربلا از یاران حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) بود. پس از شهادت مسلم بن عوسجه پسرش «خلف» آماده جنگ شد. امام حسین(علیه السلام) از او خواست که به سرپرستی مادرش بپردازد. ولی مادرش او را تشویق به جنگ کرد و گفت : جز با یاری پسر پیغمبر، از تو راضی نخواهم شد. «خلف» پس از نبردی دلیرانه

به شهادت رسید. پس از شهادتش، سر او را به طرف مادرش پرتاب کردند. او هم سر را برداشته، بوسید و گریست.

### امّ سعید احمسیّه

وی از دوستان اهل بیت (علیهم السلام) بود. روزی امّ سعید مرکبی کرایه کرده بود تا در مدینه سر قبور شهدا برود. امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: آیا به تو خبر دهم که سرور شهیدان (سیدالشهداء) کیست؟ گفت: آری. فرمود: حسین بن علی (علیهما السلام) است.

### امّ سلمه

همسر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و از سابقین در اسلام و از مهاجرین به حبشه بود. از زنان خردمند عصر خویش به شمار می رفت. نامش هند بود. پس از بازگشت از حبشه، به مدینه هجرت کرد. شوهرش ابوسلمه در جنگ احد مجروح و سپس شهید شد. پیش از جنگ احزاب به همسری پیامبر درآمد و سرپرستی فاطمه زهرا (علیها السلام) را بر عهده گرفت. چون حسین (علیه السلام) به دنیا آمد عهده دار نگهداری او شد. امّ سلمه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همواره هوادار اهل بیت ماند و سالها بعد، از مخالفان سرسخت معاویه بود و طی نامه هایی از معاویه در سبّ و لعن امیرالمؤمنین (علیه السلام) انتقاد کرد. این بانوی بزرگوار، از راویان حدیث از پیامبر بود، حسین بن علی (علیهما السلام) پیش از سفر به کربلا علم و سلاح پیامبر و ودایع امامت را به او سپرد تا از بین نرود. درخواست آنها نشانه امامت بود. او هم آنها را به امام سجاد (علیه السلام) تحویل داد. این امر، مقام عظیم او را نزد اهل بیت می رساند. پس از واقعه کربلا، وی به عزاداری بر شهیدان کربلا پرداخت و بنی هاشم به تعزیت و تسلیت گویی او که تنها بازمانده پیامبر بود، می رفتند. امّ سلمه در ۸۴ سالگی، چند سال پس از روز واقعه کربلا (به نقلی در سال ۶۲) درگذشت و در بقیع، مدفون شد.

### امّ کلثوم

دختر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خواهر حضرت زینب و امام حسین (علیه السلام) بود. وی در سالهای آخر عمر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به دنیا آمد. زنی با فضیلت، فصیح و سخنور و دانا بود. نامش را زینب صغری هم گفته اند. در طول زندگی، شاهد شهادت مظلومانه عترت پیامبر بود. در سال ۶۱ هجری نیز در رکاب سیدالشهداء (علیه السلام) به کربلا آمد و پس از عاشورا، در مدّت اسارت نیز با سخنانش عترت رسول خدا را معرفی و ستمهای حگام را افشا می کرد. از جمله وقتی کاروان اسیران را در کوفه وارد کردند، در جمع انبوه حاضران،

امّ کلثوم به مردم دستور سکوت داد. چون نفسها آرام گرفت و همه ساکت شدند به سخن پرداخت و کوفیان را به خاطر سستی در یاری امام و آلودن دست به خون سیدالشهدا(علیه السلام) ملامت کرد. همسر جناب عون بن جعفر بن ابیطالب(علیه السلام) بود. حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) دخترش امّ کلثوم را به همسری او درآورد. عون همراه همسرش در کربلا حضور داشت و به شهادت رسید.

ابومخنف از امّ کلثوم حدیث می کند که : بعد از قتل امام حسین(علیه السلام) شنیدم گوینده ای این اشعار بگفت ولی او را ندیدم.

والله ما جنّکم حتی بصرت به \*\*\* بالطف منعفر الخدّین منحورا  
و حوله فتية تدمی نحرهم \*\*\* مثل المصابيح يغشون الدجی نورا  
و قد رکضت رکابی کی اصادفه \*\*\* من قبل یلثم وسط الجنة الحورا  
فردنی قدر و الله بالغه \*\*\* و کان امر قضاء الله مقدورا  
کان الحسین سراجاً بستضاء به \*\*\* والله یعلم انی لم اقل زورا  
امّ کلثوم می فرماید : او را سوگند دادم تا بگو کیستی؟ گفت : ملکی از ملوک جن می باشم که با گروه خویش آمدم تا امام حسین(علیه السلام) را نصرت کنم، ولی وقتی رسیدم که او را کشته بودند. سپهر در ناسخ التواریخ می نویسد : چون آن حضرت به درجه رفیع شهادت رسید و چون امّ کلثوم صدای شیهه ذوالجناح را شنید، این اشعار را با سوز و گداز قرائت کرد :

مصیبتی فوق أن ارثی باشعاری \*\*\* و ان یحیط بها علمی و افکاری  
فالیوم انظره بالترب منجدلا \*\*\* لو لا التحمل طاشت فیه افکاری  
کأن صورته فی کل ناحية \*\*\* شخص یلایم أزمانی و اخطاری  
جاء الجواد فلا اهل بمقدمه \*\*\* الا لوجه حسین طالب الثاری  
ماللجواد لحاه الله من فرس \*\*\* ان لا یجندل دون الضیغم الضاری  
یانفس صبراً علی الدنيا و محنتها \*\*\* هذا الحسین قتیلا بالعری عاری  
و چون ذوالجناح بازین واژگون و کاکل غرقه به خون، به در خیمه ها رسید، امّ کلثوم سخت بگریست و اشارتی به جانب خواهر خود زینب نموده و این مرثیه را سرود :

لقد حملتني فی الزمان نوابه \*\*\* و مزقنا انیابه و مخالفه  
و أحنی علینا الدهر فی الدار غربة \*\*\* ودنت بما نخشی علینا عقاربه  
و أفجعنا بالاقربین و شتنت \*\*\* یداه لنا شملا عزیزاً مطالبه  
و اودی اخی و المرتجی فی النوائب \*\*\* و عمت رزایاه و جلّت مصائبه  
حسین لقد امسى به الترب مشرقا \*\*\* و اظلم من دین الاله مذاهبه  
لقد حل بی منه الذی لو یسیر \*\*\* اناخ علی رضوی تداعت جوانبه

و يحزننى ائى اعيش و شخصه \*\*\* مغيب و فى تحت التراب ترائبه  
فكيف يعزى فاقد شطر نفسه \*\*\* فجانبه حى و قد مات جانبه  
فلم يبق لى ركن الود بركنه \*\*\* اذا غالى فى الدهر ما لا اغالبه  
تمزقنا ايدى الزمان و جدنا \*\*\* رسول الذى عم الانام مواهبه

نيز در ناسخ التواريخ گوید : چون سپاه کوفه و شام به غارت خیام طاهرات پرداختند عمر سعد از راه رسید، زنان اهل بیت پیش روی او صیحه زدند، عمر سعد فرمان داد کسی به خیمه زنان وارد نشود و آن جوان بیمار را کسی تعرض نکند و هیچ کس از این خیام بیرون نشود. اهل بیت گفتند : حکم کن که آنچه از ما برده اند مسترد دارند تا بتوانیم سر و روی خویش را بپوشانیم، عمر سعد حکم کرد که هرچه برده اند مسترد دارند، ولی ابدأ کسی چیزی رد نکرد. (و عمر سعد به هیچ يك از خواسته های اهل بیت (علیهم السلام) پاسخ نداد و عمل نکرد) امّ کلثوم بگریست و این اشعار را بسرود.

قد نقضت منى الحياة و أصبحت \*\*\* على فجاج الارض من بعدكم سجناء  
قفوا و دعونا قبل بعدكم عنا \*\*\* و داعاً فان الجسم من اجلكم مضمی  
سلام عليكم ما امر فراقكم \*\*\* فياليتنا من قبل ذالليوم قد متنا  
و ائى لارثى للغريب و اننى \*\*\* غريب بعيد الدار و الاهل و المغنا  
اذا طلعت شمس النهار ذكرتكم \*\*\* و ان عزبت جدت من اجلكم حزنا  
لقد كان عيشى بالاحبة صافيا \*\*\* و ما كنت ادرى ان صحبتنا تفنى  
فو الله قد ضاق اشتياقى اليكم \*\*\* و لم يدع التغميض لى بعدكم جفنا  
و قد بارحتنى لوعة البين والاسى \*\*\* و قد صرت دون الخلق لى مفزعا سنا  
و قد رحلوا عنى احبة خاطرى \*\*\* فما احد منهم على غربتى حنا

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: بعد از ذکر خطبه علیا مخدره فاطمه بنت الحسین (علیها السلام) امّ کلثوم این خطبه را قرائت نمود:

«قالت: يا اهل الكوفة سواة لكم ما لكم خذلتم حسيناً و قتلتموه و انتهبتم أمواله و ورثتموه و سبيتم نساءه و نكبتموهن فتباً لكم و سحقاً ويلكم ألدرون اى دواه دهنكم؟! و اى وزر على ظهرتكم حملتم؟! و اى دماء سفكتموها؟ و اى اموال نهبتموها؟ و اى كريمة سبيتموهن؟ و اى صبية سلبتموهن؟ قتلتم خير رجالات بعد النبى (صلی الله عليه وآله وسلم) و نزعتم الرحمة من قلوبكم! الا ان حزب الله هم الفائزون و حزب الشيطان هم الخاسرون،» ثم قالت :  
قتلتكم اخى صبراً فويل لامكم \*\*\* ستجزون ناراً حرها يتوقد  
سفكتم دماء حرم الله سفكها \*\*\* و حرما القرآن ثم محمد  
الا! فابشروا بالنار انكم غداً \*\*\* لفى سقر حقا يقينا مخلد

و ائى لابیكى فى حویتى على اخی \*\*\* على خیر من بعد النبى مولد

بدمع غزیر مستهل مكفكف \*\*\* على الخد منى دائماً لیس یجمد

یعنی : ای اهل کوفه! قبیح باد روهای شما! شما را چه پیش آمد که از نصرت حسین دست بازداشتید و او را مخدول کردید، تا اینکه او را شهید کردید و اموال او را به غارت بردید و آن را میراث خود شمردید و عیالات او را اسیر کردید و آنها را برهنه و دچار بدبختی نمودید؟ اف باد بر شما، و دور باد رحمت حق از شما! ای وای بر شما آیا می دانید چه مصیبت بزرگی برپا کردید و چه گناه عظیمی مرتکب شدید و چه خون پاکى را ریختید و چه اموالی را غارت کردید و چه دختران پرده نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید؟!

شما کسی را کشتید که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بهتر از همه جهانیان بود؛ و از سوء کردار شما رحمت از دلهای شما برطرف گردید و دچار قساوت و ضلالت شدید. همانا حزب خداوند فائز و رستگارند و حزب شیطان خاسر و زیانکار. مادرانتان به عزایتان بنشینند، که برادرم را با شکنجه کشتید، بزودی جزا داده خواهید شد و به آتشی که خاموشی ندارد. شما خونی را ریختید که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را حرام کرده بود. همانا به شما بشارت می دهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود! و من تا زنده هستم، بر برادرم که بهترین مولود پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، خواهم گریست به اشکی که چون سیل به صورت من جاری و متراکم باشد و هرگز خشک نشود.

سپهر می نویسد : چون سخنان زینب (علیها السلام) در مجلس ابن زیاد پایان یافت، امّ کلثوم آغاز سخن کرد و فرمود : «یا بن زیاد! ان كان قرت عينك بقتل الحسين فقد كانت بعين رسول الله قرت برويته و كان يقبله و يمص شفثيه و يحمله هو و أخوه على ظهره فاستعد غداً للجواب.»

یعنی : ای پسر زیاد! اگر چشم تو به قتل حسین روشن گردید، (بدان که) هر آینه چشم رسول خدا به دیدار او خرسند و حضرتش پیوسته حسین را می بوسید و لبهای او را می مکید و او را در آغوش می کشید و گاهی او را با برادرش، حسن، بر دوش خود سوار می نمود؛ پس خود را آماده پاسخگویی در روز قیامت (و در برابر محکمه عدل الهی) ساز.

مسلم جصاص گوید : مردم کوفه را دیدم که بر حال اطفال اهل بیت (علیهم السلام) رقت آورده و از فراز بام نان و خرما به ایشان بذل می نمودند و کودکان نیز گرفته و بر دهان خود می گذاشتند. امّا امّ کلثوم آن نان پاره ها و گردوها و خرماها را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند. پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود: «یا اهل کوفه! ان الصدقة علينا حرام.»

یعنی : ای اهل کوفه دست از بذل این اشیا بازگیرید که صدقه بر ما اهل بیت حرام است.

و نیز زمانی که امّ کلثوم دید زنان کوفه بر کاروان اسرا زار زار می گریند، سراز محمل بیرون کرد: «فَقَالَتْ لَهُمْ : يَا أَهْلَ كُوفَةٍ تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ وَ تَبْكِينَا نِسَاؤَكُمْ؟! فَالْحَاكِمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَوْمَ فِصْلِ الْقَضَاءِ».

یعنی: ای اهل کوفه، مردان شما مردان ما را می کشند و زنان شما بر حال ما گریه می کنند؟! در فردای قیامت، خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود.

تفسیرین (به کسر قاف و فتح نون و تشدید سین مهمله و کسر راء و سکون یاء و نون) نام بلدی است در يك منزلی حلب، که مردم آن همه از شیعیان علی (علیه السلام) بودند. آنان دروازه ها را بسته و از فراز بام، مردم آن جماعت را پیاپی لعن می کردند و آنها را با زدن سنگ طرد می نمودند و می گفتند : ای قاتلان اولاد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) اگر همگان نیز کشته شویم يك تن از شما را به این شهر راه نمی دهیم. در این وقت امّ کلثوم با دیده خونبار و دل داغدار اشعار زیر را سرود:

کم تنصبون لنا الاقتاب عارية \*\*\* کائنات من بنات الروم فی البلد  
أليس جدی رسول الله ویلکم \*\*\* هو الذی دلکم قصداً الى الرشید  
یا امة السوء لاسقیاً لربکم \*\*\* الا عذاباً کما أحنی علی لبد

سپهر در ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا را به سیبور (نام شهری نزدیک کفر طاب) کوچ دادند، اهل سیبور جمع شده و پیران و جوانان آنها گرد آمدند. سپس شیخی سالخورده که زمان خلافت عثمان را درک کرده بود، از میانشان برخاست و گفت : فتنه برنینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده اند و کسی از در منع سخن نکرده است، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند. جوانان گفتند که: والله هرگز نمی گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازند. در زمان، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می شد، قطع کردند و ساخته جنگ شدند. در پی این ماجرا، حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد، چندان که ششصد تن از لشکر ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی از جوانان سیبور به خاک افتادند. در این وقت امّ کلثوم فرمود : نام این بلد چیست؟ گفتند : سیبور است. فرمود : «أعذب الله شرابهم و أرخص أسعارهم و رفع أیدی الظلمة عنهم».

ابو مخنف گوید : از اثر دعای امّ کلثوم، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی، در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایب قسط و عدل افرشته نگشتی.

نیز صاحب ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را به بعلبک نزدیک کردند، به حاکم بعلبک نوشتند که : اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که به درگاه امیر المؤمنین یزید حمل می دهند، علف و آذوقه مهیاکن و به استقبال ما بیا.

حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و مأكولات فراهم آوردند و دفها بنواختند و رایتها برافراختند و در بوقها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر درآوردند. در این وقت امّ کلثوم فرمود : نام این بلد چیست؟ گفتند : بعلبک. فقال : «أباد الله تعالى خضرائهم و لا أعذب الله شرابهم و لا رفع الله أیدی الظلمة عنهم.» قال ابومخنف : «و لو أنّ الدنيا كانت مملوءة عدلاً و قسطاً لمأنالهم الا ظلماً و جوراً.»

یعنی : آن مخدّره در حق آنها نفرینی کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند، و ابومخنف گوید : اگر همه دنیا را عدالت و رفاه فرا گیرد، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست!

سید بن طاووس در لهوف گوید : چون کاروان اهل بیت (علیه السلام) نزدیک دروازه شام رسیدند، امّ کلثوم شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود : مرا با تو حاجتی است. حاجت چیست؟ فرمود : اینک شهر دمشق است، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ننگرند.

شمر، که خمیر مایه شرارت بود، چون مقصود آن مخدّره بدانست یکباره بر خلاف مقصود آن مخدّره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات، که مجمع رعیت و رعای بود، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند! و سپهر در ناسخ گوید : در آن حال شمر، حامل سر حضرت امام حسین (علیه السلام) بود و پیوسته گفت : «أنا صاحب رمح طویل أنا قاتل الاصلی أنا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت برأسه الی یزید امیر المؤمنین».

امّ کلثوم چون بشنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده و می گوید : من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم، یکباره آتش خشمش زبانه زد و گرفت و فرمود : «و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین، ألا لعنة الله علی الظالمین یا ویک اتفتخر علی یزید الملعون بن الملعون بقتل من ناغاه فی المهد جبرئیل و من اسمه مکتوب علی سرادق عرش الجلیل و من ختم الله بجدّه المرسلین و قمع بأبیّه المشرکین فأین مثل جدّی محمد المصطفی و أبی المرتضی و أمی فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.»

یعنی : خاک بر دهانت باد ای ملعون! لعنت خداوند بر ستمکاران باد! وای بر تو! آیا فخر می کنی بر یزید ملعون که به قتل رسانیدی کسی را که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سرادق عرش جلیل پروردگار، مکتوب است؟! کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جدّ وی، رسول خدا، خاتمه داد. آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسی را که پدرش نابود کننده مشرکین بود؟ کجا جدی و پدری و مادری مثل جدّ و پدر من پیدا خواهد شد؟! خولی

اصبحی که نگران این بیانات بود، به امّ کلثوم گفت : تأیین الشجاعة و أنت بنت الشجاع، یعنی: تو هرگز از شجاعت سر برنتابی، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی!

در جلد دهم بحار الانوار (چاپ کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزید خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و ائقال و عطایا را بر روی هم نهاد ... تا آنجا که گوید :

آنگاه روی به مدینه نهادند، چون دیوارهای مدینه نمودار گردید، امّ کلثوم با دلی پر از اندوه، سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت :

مدینه جدنا لاتقبلینا \*\*\* فبالحسرات و الاحزان جئنا

ألا أخبر رسول الله عنا \*\*\* بانا قد فجعنا فی اخینا

این شعر منسوب به امّ کلثوم (علیها السلام) در کتب مقاتل مفصل آمده است.

آنگاه بر سر قبر مادرش، فاطمه زهراء (علیها السلام) آمد و از بانگ ناله و عویل، شور محشر برپا کرد. مردم گریبانها چاک زدند، صورتها خراشیدند، و ناله و احسیناه به چرخ برین رسانیدند. در آن وقت امّ کلثوم (علیها السلام) با چشم پرآب و قلب کباب، بر سر قبر مادر، این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود.

أفظم لو نظرت الی السبایا \*\*\* بناتك فی البلاد مشنتینا

أفظم لو نظرت الی الحباری \*\*\* و لو ابصرت زین العابدینا

أفظم لو رأیت بتنا سهارى \*\*\* و من سهر المیالی قد عینا

أفظم ما لقیتم من عداك \*\*\* فلا قیراط مما قد لقینا

فلو دامت حیاتك لم تزالى \*\*\* الی يوم القيامة تندبینا

در بحر المصائب گوید که : امّ کلثوم چون وارد مدینه شد (بعد از واقعه جانسوز کربلا) بعد از چهار ماه از این سرای پر بلا به رحمت خداوند لایزال پیوست، بنا به قول علامه حلی در «منهاج الصلاح» و شیخ کفعمی در «مصباح» و شیخ مفید در «ارشاد» که می فرمایند: «ورود اهل بیت در مدینه بیستم شهر صفر بوده است) وفات آن بانوی بزرگوار بایستی تقریباً در اواخر جمادی الثانی ۶۲ از هجرت باشد، و الله العالم. و مدفن این مخدّره به نام امّ کلثوم غیر مدینه در جای دیگر ذکری ندارد، سلام الله علیها و علی جدّها و امّها و اُبیها و اُخویها.

امّ لقمان بنت عقیل

او دختر عقیل ابن ابی طالب است. هنگامی که بشیر خبر شهادت خونین کفنان کربلا را به مردم مدینه داد، زنان بنی هاشم از خانه ها بیرون آمدند و شیون آغاز کردند و امّ لقمان چنین به نوحه و ندبه پرداخت:

ماذا تقولون ان قال النّبی لکم \*\*\* ماذا فعلتم و أنتم آخر الأمام

بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی \*\*\* منهم أسارا و منهم ضرّجوا بدم  
ما كان هذا جزائی ان نصحتُ لكم \*\*\* إن تخلفونی بسوء فی ذوی رحم  
اگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) از شما بپرسد که ای آخرین امت، شما چه کردید، چه  
می‌گویید؟

و بعد از من با خانواده و دودمان من چگونه رفتار کردید؟ برخی از آنان اسیر شدند و بدن  
برخی به خون آغشته شد.

سزای نصایحی که به شما کردم چنین نبود. نباید با وابستگان من چنین ظالمانه رفتار  
می‌کردید.

#### امّ وهب نمری

وی دختر «عبد» و همسر عبدالله بن عمیر کلبی از طایفه «بنی علیم» بود. چون شوهرش تصمیم  
گرفت از کوفه به یاری حسین(علیه السلام) بیرون آید، امّ وهب نیز اصرار کرد تا او را هم با خود  
ببرند. شبانه به یاران حسین(علیه السلام) در کربلا پیوستند. روز عاشورا وقتی شوهرش عبدالله بن  
عمیر به میدان رفت، او نیز چوبی به دست گرفت و به میدان شتافت ولی امام حسین(علیه  
السلام) مانع او شد، و فرمود: بر زنان جهاد نیست. امّا پس از شهادت شوهرش به بالین او رفت و  
صورت او را پاک می‌کرد که شمر، غلامی را سراغ او فرستاد. آن غلام با گریزی بر سر آن زن  
کوبید و او را شهید کرد.

زنی ارجمند از قبیله «نمر بن قاسط» که همسر عبدالله بن عمیر کلبی، از قبیله بنی علیم بود که  
همسرش «امّ وهب» را از تصمیم خویش برای پیوستن به حسین(علیه السلام) آگاه کرد و امّ وهب گفت  
: «تو به اندیشه درستی رسیده‌ای، خداوند کارهای تو را رشد دهد. تصمیم خود را عملی ساز و مرا  
هم با خود ببر». عبدالله با همسرش شبانه خارج شد تا به حسین(علیه السلام) رسید و همراه او قیام  
کرد. عبدالله بن عمیر در جنگ شرکت کرد و دو تن از افراد سپاه عمر سعد را کشت. «امّ وهب»  
همسر عبدالله عمودی برداشت و به سوی همسرش رفت و در حالی که می‌گفت:

«پدر و مادرم فدای تو باد، به نبردت با دشمنان فرزندان پاک محمد(صلی الله علیه وآله  
وسلم) ادامه بده» عبدالله به سوی او آمد و او را به طرف زنان راند. امّ وهب دامن پیراهن او را گرفت  
و گفت: «تو را رها نمی‌کنم تا همراه تو بمیرم». حسین(علیه السلام) به او خطاب کرد و فرمود:  
«پاداش خیر از اهل بیت من به تو رسید، بازگرد به سوی زنان و با آنان بنشین که جهاد بر زنان  
واجب نیست.» پس به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت همسرش به طرف جسد او رفت و در کنار  
سرش نشست و در حالی که خاک را از آن می‌زدود گفت: «هَنِيئاً لَكَ الْجَنَّةُ» بهشت بر تو گوارا باد.

شمر بن ذی الجوشن به غلام خویش که رستم نام داشت دستور داد: «با عمود بر سرش بزن» و او با عمود بر سر امّو هب زده سرش را شکافت و او در همان مکان جان سپرد.

#### امّ هانی

از بانوان اهل بیت (علیهم السلام) بود که در روز عاشورا به اسارت در آمد.

#### امیر التّوابعین

لقب «سلیمان بن صرد خزاعی» رهبر قیام توابعین است.

#### امیر المؤمنین (علیه السلام)

لقب حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) پدر بزرگوار حضرت امام حسین (علیه السلام) است.

#### امیرجان

وی حاکم بغداد بود. احداث «منارة العبد» حرم حسینی به دستور سلطان اویس و به دست امیرجان انجام شد.

#### امیر حسین کوبانی

سید حسین بن عبدالقادر کوبانی، از مشاهیر یمن بوده و به سال ۱۱۱۲ هـ. ق. درگذشته است.  
فی خدک الشّفق القانی بدی و علی \*\*\* قتل الحسین دلیل حمرة الشّفق  
بر گونه تو سرخی شفق آشکار شده، زیرا کشته شدن حسین (علیه السلام) دلیل سرخی شفق  
است.

#### امیر عبدالله خفاجی

ابو محمد عبدالله بن محمد بن سنان خفاجی حلبی از ادیبان بزرگ شیعه، در سال ۴۶۶ هـ. ق. درگذشته است جنازه اش را به حلب برده و دفن کردند.

یا امّة کفرت و فی افواهاها \*\*\* القرآن فیہ ضالّاتها و رشادها

أعلى المنابر تعلنون بسبّه \*\*\* و بسيفه نُصبت لكم أعوادها

تلك الخلائق بینکم بدریّة \*\*\* قتل الحسین و ما خبت أحقادها

ای امّتی که از قرآن و هدایت و ضلالت آن سخن می گفتید و لیکن سرانجام کافر شدید،

آیا بر منبرها آشکارا دشنام به کسی می دهید که چوبهای منبرها با شمشیر او برای شما ساخته و نصب شده است؟  
آن بازماندگان بدر در میان شما، با آنکه حسین (علیه السلام) را کشتند آتش کینه شان هنوز خاموش نگردیده است.

#### امیر مسعود

از امرای وهابی، که در سال ۱۲۲۵ با سپاهی متشکل از ۲۰ هزار جنگجوی وهابی به نجف و از آنجا به کربلا تاختند، و اقدام به تخریب اماکن متبرکه نموده و زوآر آنجا را به شهادت رسانده و به غارت اموال شیعیان پرداختند.

#### امیر معزی

امیرالشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملك برهانی نیشابوری، شاعر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری بود. تخلص او به معزی به جهت تقرب وی به دربار معزالدین ملکشاه بن الب ارسلاناست. او تا سال ۴۸۵ هـ. ق در خدمت آن سلطان بود. پس از وفات او مدتی در هرات و نیشابور و اصفهان سرگرم مدح امرای سلجوقی و غیرسلجوقی بوده و سپس در خراسان به خدمت سنجر درآمد و تا پایان عمر در خدمت او می زیست، وفات او بین سالهای ۵۱۸ تا ۵۲۱ هـ. ق اتفاق افتاده است. او در قصیده سرایی استاد بود و دیوانش حدود ۱۹۰۰۰ بیت دارد.

\* \* \*

آن که چون آمد به دستش ذوالفقار جان شکار \*\*\* گشت معجز در کفش چون در کف موسی، عصا

آمد آواز منادی لافتی الا علی \*\*\* وانگهی لاسیف الا ذوالفقار آمد ندا

وآن دو فرزند عزیزش چون حسینو چون حسن \*\*\* هر دو اندر کعبه جود و کرم، رکن و صفا

آن یکی را جان زن گشته جدا اندر حجاز \*\*\* وان دگر را سر جدا گشته زن در کربلا

آن که دادی بوسه بر روی و قفای او رسول \*\*\* گرد بر رویش نشست و شمر ملعون در قفا

وانکه حیدر گیسوان او نهادی بر دو چشم \*\*\* چشم او در آب غرق و گیسوان اندر دما

روز محشر داد بستاند خدا از قاتلانش \*\*\* تو بده داد و مباش از حب مقتولان جدا

#### امیری فیروزکوهی

شاعر بزرگ معاصر، استاد عبدالکریم امیری فیروزکوهی، متخلص به «امیر»، فرزند امیرعبدالله منتظم الدوله‌به سال ۱۲۸۸ شمسی در دهکده فرح آباد فیروزکوه به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در تهران، در مدرسه سیروس آغاز کرد و در مدرسه آمریکایی ادامه داد. در سنین نوجوانی اولین اثر خود را که غزلی سیاسی درباره تغییر سلطنت و اوضاع مملکت در آن روزها بود، در روزنامه نسیم صبا منتشر ساخت.

بعد از کناره گیری از درس و مدرسه تا سال ۱۳۱۴ بیشتر اوقاتش به سرودن شعر و مصاحبت با شعرا و هنرمندان گذشت و از آن سال شوق و علاقه زیاد به تحصیل دانش به ویژه علوم ادبی در وی پدید آمد. در مدت چندین سال، ادبیات، منطق، کلام و حکمت و فقه و اصول را نزد استادان بزرگی فراگرفت.

آثار علمی او عبارتند از : مقدمه مبسوط بر دیوان صائب تبریزی، حواشی و تعلیقات بسیار بر کتب کلامی و فلسفی و متون رجالی و ادبی، ترجمه نفس المهموم از محدث قمی، ترجمه مکاتیب نهج البلاغه و مقالات متعدد تحقیقی و ادبی در روزنامه ها و مجلات. امیری فیروزکوهی در مهرماه ۱۳۶۳ پس از بیماری طولانی درگذشت.

وی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهداء (علیه السلام) از او بجای مانده است. امیری فیروزکوهی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است :

جانها فدای آن که به جان شد فدای غیر \*\*\* بیگانه شد ز خود که شود آشنای غیر  
از بزل جان خویش به رغبت به رای حق \*\*\* نگذشت تا گذاشت جهان را برای غیر  
گوینده خلاف رضا در هوای نفس \*\*\* جوینده رضای خدا در رضای غیر  
در راه دین زبیکر خود ساخت شمع راه \*\*\* تا رهنر دخل نشود رهنمای غیر  
افراشت بیرق از سر خود در طریق عدل \*\*\* تا کس طریق ظلم نیوید به پای غیر  
بر خوان سرگشاده آزادی از خدای \*\*\* داد از سر بریده به هر رگ صلائی غیر  
مال و منال و اهل و عیال از سرای خویش \*\*\* کرد آزمون اهل و عیال از سرای غیر  
از جسم پاک خود کف خاکی به جا گذاشت \*\*\* آنهم برای اینکه شود توتیای غیر  
هر گوشه از دهانه زخمش به خنده گفت \*\*\* کز خون پاک خویش دهم خونبهای غیر  
چندان به درد و داغ عزیزان گداخت دل \*\*\* تا چون زر گداخته آمد دوائی غیر  
نفرین هر شریر به بانگ علن شنید \*\*\* تا با دعای خیر دهد مدعای غیر  
نور هدی، فروغ خدا، شمس مشرقین \*\*\* برهان حق و حجت قول خدا، حسین

ای دل به مهر داده به حق، دل سرای تو \*\*\* وی جان به عدل کرده فدا، جان فدای تو  
 ای کشته فضیلت، جان کشته غمت \*\*\* وی مرده مروّت، میرم به پای تو  
 محبوب ما، گزیده حق، صفوه نبی ست \*\*\* مفتون تو، فدایی تو، مبتلای تو  
 از بس که در غم دل مظلوم سوختی \*\*\* یک دل ندیده ام که نسوزد برای تو  
 چرخ کهن که کهنه شود هر نوی از او \*\*\* هر سال نوکند ره و رسم عزای تو  
 هر بینوا نوای عدالت به جان شنید \*\*\* برخاست تا نوای تو از نینوای تو  
 برهان هستی ابدی، شوق تو به مرگ \*\*\* میزان ادعای نبی، مدّعی تو  
 روی تو از بشارت جنت به روشنی ست \*\*\* آئینه ای تمام نمای از خدای تو  
 نگریختی زمرگ چو بیگانه، تا گریخت \*\*\* مرگ از صلابت دل مرگ آشنای تو  
 آزاده را به مهر تو در گردش است خون \*\*\* زین خوبتر نداشت جهان، خونبهای تو  
 ما را بیان حال تو بیرون زطاقت است \*\*\* در حیرتم زطاقت حیرت فزای تو  
 هر جا پر از وجود تو، در گفتگوی توسّست \*\*\* هر چند از وجود تو خالی ست جای تو  
 آن کشته نمرده تویی، کز نبرد خویش \*\*\* مغلوب توسّست، دشمن غالب نمای تو  
 هر کس به خاک پای تو اشکی نثار کرد \*\*\* زین به چه گوهری ست که باشد سزای تو؟  
 پیدا ز آزمایش اصحاب پاک توسّست \*\*\* تعویذ حق به بازوی مرد آزمای تو  
 هرگز فنا نیافت بقای تو، زانکه یافت \*\*\* آزادگی بقای دگر از فنای تو  
 شایان اقتفای جهانی به همتند \*\*\* یاران پاکباز تو در اقتفای تو  
 غم نیست گر به چشم شقاوت نمای خصم \*\*\* کوتاه بود، عمر سعادت فزای تو  
 «چون صبح، زندگانی روشندان دمی ست \*\*\* امّا دمی که باعث احیای عالمی ست»

\* \* \*

ای کفر و دین فریفته حق گزاری ات \*\*\* وی عقل و عشق، شیفته جان سپاری ات  
 آموخت دستگیری افتادگان راه \*\*\* دست بریده از کرم دستگیری ات  
 دشمن به خواری تو کمر بسته بود لیک \*\*\* با دست خود، به عزّت حق کرد یاری ات  
 خورشید خون گریست به دامن صبح و شام \*\*\* خون شد دل سپهر هم از داغداري ات  
 چون قلب بیقرار که جان برقرار ازوست \*\*\* حق را قرار تازه شد از بیقراری ات  
 نشنید گوش هیچ کسی زاری تو را \*\*\* ما زان سبب به جای تو داریم زاری ات  
 زان روز حد گذشت غم بی شمار تو \*\*\* تا هر دلی کند به غمی غمگساری ات  
 غافل که ساخت کار خود از زخم جان خویش \*\*\* آن سنگدل که زد به جگر زخم کاری ات  
 هم پای مرگ رفت زجای از صلابت \*\*\* هم چشم صبر، خیره شد از برد باری ات  
 زان در کنار نعل جگرگوشه ماندنت \*\*\* وان از میان خون جگران بر کناری ات

زان در کمال حلم و سکون، کار سازی ات \*\*\* وان با لہیب سوز درون، سازگاری ات  
هم اختیار زندگی ات دور از اضطرار \*\*\* هم اضطرار مرگ و حیات، اختیاری ات  
وجه امید ما به تو این بس که حق فزود \*\*\* با ناامیدی از همه، امیدواری ات  
ای دل فدای مهر تو از مہربانی ات \*\*\* وی جان نثار جان تو از جان نثاری ات  
پر کاری از کسالت ما، عیش و طیش تو \*\*\* غمخواری از مصیبت ما، نوش خواری ات  
مظلوم حق، شہید فتوت، قتیل عدل \*\*\* میزان دین، صراط ہدایت، دلیل حق

\* \* \*

کو غم رسیدہ ای کہ شریک غم تو نیست؟ \*\*\* یا داغدیدہ ای کہ بہ دل محرم تو نیست  
الا تو خود کہ سوگ و سرورت برابر است \*\*\* یک اہل درد نیست کہ در ماتم تو نیست  
ہر دردمند زخم درون را علاج درد \*\*\* یا یاد محنت تو، بہ از مرہم تو نیست  
جان داروی تسلی از اندودہ عالمی \*\*\* الا کہ در تصویری از عالم تو نیست  
با جان نثاری ات گل باغ بہشت نیز \*\*\* شایستہ نثار تو و مقدم تو نیست  
ملک تو را بہ ملک سلیمان جہ حاجت است؟ \*\*\* دیو جہان، حریف تو و خاتم تو نیست  
ہفت آسمان، مسخر ہفتاد مرد توست \*\*\* خیل زیاد، مرد سپاہ کم تو نیست  
از بس بہ روی باز، پذیرای غم شدی \*\*\* گفتی کہ غم حریف دل خرم تو نیست  
با شادیی کہ از تو عیان دید وقت مرگ \*\*\* پنداشت پیر حادثہ، کاین غم، غم تو نیست  
چون خون پاک، کآمد و رفت نفس ازوست \*\*\* ما را دمی کہ ہست بجز از دم تو نیست  
عصیان نداشت جنت ہفتاد آدمت \*\*\* در جنت خدا ہم، چون آدم تو نیست

آزادہ را ز مؤمن و کافر، ہوای توست \*\*\* یک سرفراز نیست کہ سر در خم تو نیست  
پرچم ز کاکل پسر افراشتی بہ رزم \*\*\* یک مو بہ ہیچ بیرقی از پرچم تو نیست  
در راہ حق، چنین قدمی نیست غیر را \*\*\* و ہیچ ہست چون قدم محکم تو نیست  
حاجات ما رسیدہ اشک عزای توست \*\*\* برگی ز کشتہ دل ما بی نم تو نیست  
دایم نشستہ بر گل داغ تو اشک ما \*\*\* از آفتاب حشر، غم شبیم تو نیست  
رمزی زپردہ داری باطل بہ جا نمائد \*\*\* کز نور حق عیان بہ دل ملہم تو نیست  
ای دل بہ حق سپردہ کہ محبوب ہر دلی \*\*\* منظور حق ہمین نہ، کہ محسود باطلی

\* \* \*

ای جستہ نور پاک خدا از روان تو \*\*\* وی بستہ جان عزت و ہمت بہ جان تو  
دنیا بہ خصمی اش اثر از خان و مان نہشت \*\*\* آن را کہ بود، خصم تو و خان و مان تو  
چون باطل از مقابلہ حق بہ جای ماند \*\*\* نام و نشان خصم، زنام و نشان تو  
گوش تو گر فغان جگرگوشگان شنید \*\*\* نشنید گوش پیر فلک ہم فغان تو

با خصم هم مقابله با مهر کرده ای \*\*\* ای جان فدای جان و دل مهربان تو  
 سرمشق ما، مرتبی ما، رهنمای ماست \*\*\* احوال تو، حکایت تو، داستان تو  
 درسی ز جلب عزت و سلب مذلت است \*\*\* هر نکته ای که می شنویم از زبان تو  
 مظلوم هر زمان ز تو آموخت دفع ظلم \*\*\* آینه دار دور زمان شد، زمان تو  
 زان داغها که بر دل و جان تو نقش بست \*\*\* مهر قبول یافت ز حق، امتحان تو  
 خوانها ز جود خویش فکندی به هر طرف \*\*\* کز هر کنار، بهره برد میهمان تو  
 وان «روضه ها» که آتش دادی ز خون خویش \*\*\* تا روضه بهشت شود طرف خوان تو  
 نان تو می خورند جگر پارگان غیر \*\*\* از سوز دست پخت جگر پارگان تو  
 کس را بجز تو، زین همه میرندگان نبود \*\*\* مرگی که بود زندگی جاودان تو  
 از مهد خاک، جا به دل پاک کرده ای \*\*\* چون عرش حق، جهان دگر شد جهان تو  
 مظلوم و تشنه کام گذشتی که حق گذاشت \*\*\* سرچشمه حیات ابد در دهان تو  
 در سایه جهان تو بود این که در نبرد \*\*\* فرقی نبود پیر تو را با جوان تو  
 در حیرتم که چون دل دشمن چون سنگ ماند \*\*\* جایی که آب شد دل سنگ از بیان تو  
 صد عندلیب در چمنت آشیان گرفت \*\*\* هر چند سوخت خار و خس آشیان تو  
 چون آستان قرب خدا آشیان توست \*\*\* ما راست آستان دعا، آستان تو  
 هر چند خود امان ز بد ما نیافتی \*\*\* ما را بس است از بد عالم، امان تو  
 روی دل «امیر» مگردان ز سوی خویش \*\*\* ای کعبه دل همه کس در ضمان تو  
 شاید که سرکشد به فلک، همچو بیت من \*\*\* بیتی که یابم از تو به قرب جنان تو  
 لا، بل که بس به هر دو جهانم از آنچه هست \*\*\* اشک روان به ماتم خون روان تو  
 از تو قبول از من و از اشک چشم من \*\*\* وز من سلام بر تو و بر دودمان تو

امینه

به قولی، نام اصلی «سکینه(علیها السلام)» دختر بزرگوار امام حسین (علیه السلام) است و  
 لقب (سکینه و سُکینه) از طرف مادرش رباب به او داده شده است.

امینه الله

امین خدا. از القاب شریفه حضرت زینب(علیها السلام) است.

امیه بن سعد بن زید طایی

از قبیله طی. امیه بن سعد بن زید طایفی، اهل کوفه و اصالت یمنی داشت. او از تابعین و از اصحاب حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده، و در جنگها و غزوات جایگاه ویژه ای داشته و از مجاهدین جنگ صفین بوده است.

او را فردی شجاع و سوارکاری ماهر نوشته اند. امیه وقتی که خبر ورود حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را به کربلا شنید چند روز قبل از عاشورا به سوی کربلا حرکت کرده و در شب هشتم ماه محرم به خدمت آن حضرت رسید. و در روز عاشورا در حمله نخست به فیض شهادت نایل گشت.

#### انس بن حارث کاهلی

انس بن الحرث (حارث) بن نبیه بن کاهل بن عمرو بن صعّب بن اسد بن حزیمة اسدی کاهلی بوده است. و کاهلتیره ای از بنی اسد می باشد.

انس ساکن کوفه و به هنگام شهادت، پیرمرد، و دارای سنّ زیادی بوده است. در بعضی از منابع مثل بحار الانوار و ناسخ التواریخ انس بن حارث را مالک بن انس نوشته اند. او دارای سوابق اجتماعی و سیاسی و فضایل خوبی بوده، بطوری که خودش و پدرش از اصحاب کبار حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از اصحاب صفّه، و در غزوات الثبی از جمله بدر و حنین شرکت داشته و از آن حضرت حدیث نقل کرده است. انس با توجه به سن زیاد و صحابی بودنش از موقعیت خوبی در جامعه برخوردار بوده است. او از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیده بود که همانا این پسرم کشته می شود و در زمینی از زمینهای عراق پس هر که او را درك کرد یاری کند، و لذا شبانه خود را به کربلا رسانده و در روز عاشورا به شهادت رسید.

انس پس از قرّة بن ابی قرّة الغفاری عازم میدان شده و این رجز را خواند :

قد علمت مالکها و الدودان \*\*\* و الخندفیون و قیس عیلان

بان قومی آفة الاقرآن \*\*\* لدی الوغی و سادة الفرسان

مباشر و الموت بطن آن \*\*\* لسنا نری العجز عن الطعان

آل علی شیعة الرحمان \*\*\* آل زیاد شیعة الشیطان

«به تحقیق باور دارند قبایل مالک و دودان بنی اسد، و خندفیون و قیس عیلان می دانند که قبیله

و قوم من کشنده حریف در هنگام جنگ هستند و سرور سوارکارانند.

و باز زخم نیزه دشمن را کشته و ما عاجز در استفاده از نیزه نیستیم.

آل علی (علیه السلام) پیروان خدای رحمانند، و آل زیاد پیروان شیطانند.

بنا به نقل مناقب انس چهارده نفر از دشمن را به هلاکت رسانیده و سپس شهید شد.

بشیر عشق دادش این بشارت \*\*\* که خوش باد آن مقام کامکارت

و در زیارت ناحیه انس به حارث وارد شده است.

«السلام علی انس بن کاهل الاسدی».

انس بن حرث کاهلی اسدی

از صلحا و پاکان و رزم آوران و از شهدای کربلاست. چنانکه در زیارت ناحیه مقدسه است :  
«السلام علی انس بن الحرث الکاهلی الاسدی»، انس بن حرث همان است که از جانب امام حسین (علیه السلام) در کربلا به لشکر عمر سعد وارد شد (تا از او علت حضور این همه را بپرسد) و بر عمر سعد سلام نکرد. عمر سعد گفت : ما را مسلمان نمی دانی که سلام نکردی؟ انس پاسخ داد : کسی که برابر فرزند رسول الله حسین بن علی قرار می گیرد آیا بر او سلام کنم؟! و از همین انس به نقل از عسقلانی در الاصابه روایت شده است که رسول خدا فرمود :

انّ ابني هذا الحسين يقتل بارض يقال لها كربلا فمن شهد ذلك فلينصره. یعنی  
این فرزندم حسین در سرزمینی که کربلا به آن گویند شهید می شود. هرکس ناظر بر این امر باشد  
او را یاری نماید.

انس بن کاهل اسدی

از شهدای کربلاست. نام او در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه هم آمده است. به قولی او همان  
«انس بن حارث کاهلی» می باشد.

انس بن مالک اشعری

وی یکی از هواداران قیام مختار بن ابوعبید ثقفی و از نیروهای تحت امر او بود. «انس بن مالک  
اشعری» جزء هیئتی بود که از طرف مختار سرهای بریده قاتلان امام حسین (علیه السلام) را همراه  
هدایای زیادی خدمت امام سجاد (علیه السلام) رساند.

انیس بن معقل اصبحی

اصبحی منسوب به الاصابح تیره ای از قبایل قحطانی یمنی می باشد. او بعد از «جون» غلام  
ابوذر عازم میدان شده و این رجز را خواند :

انا انیس و انا ابن معقل \*\*\* و فی یمینی نصل سیف مصقل  
اعلو بها الهامات وسط القسطل \*\*\* عن الحسین الماجد المفضل  
ابن رسول الله خیر مرسل

«من انیس فرزند معقل هستم، در دستم تیغ آهنی شمشیر صیقل داده شده هست، در وسط گرد و غبار میدان جنگ سرها را با آن می زنم، دفاع می کنم از حسین صاحب مجد و بزرگواری و فضیلت، او فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) که بهترین رسولان است، می باشد.»

ولی خوارزمی مصرع دوم بیت دوم را این طور آورده :

«حتی از یل خطبه فینجلی»

«با شمشیر زایل می کنم حوادث بد را و آشکار می شود (خطب : حادثه بد)».

انیس بعد از رجز خوانی حمله کرده و جمع کثیری از دشمن را به هلاکت رسانیده و سپس به شهادت رسید.

در کتابهای مقتل، نام او در اعداد شهدای کربلا آمده است. ابن شهر آشوب، خوارزمی و سید امین نام او را ذکر کرده اند.

#### اهلی شیرازی

مولانا محمد بن یوسف بن شهاب معروف به اهلی شیرازی در حدود سال ۸۵۸ هـ. ق. در شیراز متولد شده او از شاعران بزرگ تاریخ ادب فارسی است و تعداد ۱۲ تألیف به او نسبت داده اند. اهلی معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی است و به سال ۹۴۲ هـ. ق. در شیراز درگذشته و در کنار قبر حافظ مدفون است.

\* \* \*

ای نقد جان، نثار شهیدان کربلا \*\*\* چون خاک رهگذار شهیدان کربلا  
طوری که قدر و منزلتش از فلک گذشت \*\*\* سنگی ست از مزار شهیدان کربلا  
آب خضر به پرده ظلمت نهفته چیست؟ \*\*\* گر نیست شرمسار شهیدان کربلا  
در چشم آفتاب کند خاک، اگر رود \*\*\* بر آسمان، غبار شهیدان کربلا  
گر خضر از حیات پشیمان شود رواست \*\*\* کو نیست در شمار شهیدان کربلا  
گلگشت عاشقان همه در خون خود بود \*\*\* این است لاله زار شهیدان کربلا  
تا دست لطف حق چه نهد مرهم نهان \*\*\* بر زخم آشکار شهیدان کربلا  
استاده است ساقی کوثر، می ظهور \*\*\* بر کف، در انتظار شهیدان کربلا

\* \* \*

آغشته شد به خون، سر و فرقی که موی او \*\*\* خون در درون نافه تاتار کرده است  
قدر حسین کم نشد و شد عزیزتر \*\*\* خود را یزید، رو سیه و خوار کرده است  
چون سوز این عزا نچکاند ز دیده آب؟ \*\*\* جایی که چشم چشمه گهربار کرده است  
آن ناکسی که قصد حسین اختیار کرد \*\*\* بی شک که قصد احمد مختار کرده است

وانكس كه خاطر نبی آزرده شد از او \*\*\* حق را زجهل و معصیت، آزار کرده است  
یا مرتضی علی، به شهیدان روا مدار \*\*\* ظلمی چنین، كه چرخ ستمكار کرده است  
\* \* \*

آمد عشور و در همه ماتم گرفته است \*\*\* آه این چه ماتم است كه عالم گرفته است؟  
زان مانده است تشنه جگر، خاك كربلا \*\*\* كز خون اهل بیت نبی نم گرفته است  
بر نیزه نیست سرخی خون از سر حسین \*\*\* كآتش به جان نیزه و پرچم گرفته است  
زین دود سینه ها كه برآمد عجب مدار \*\*\* گر تیرگی در آینه جم گرفته است  
سیمرغ وار گم شد ازین غصه، خرمی \*\*\* كز قاف تا به قاف جهان غم گرفته است  
از بار منت كرم خاندان اوست \*\*\* پشت فلك كه همچو كمان خم گرفته است  
زال سپهر، خون جگر گوشه اش بریخت \*\*\* شیری كه صد هزار چو رستم گرفته است  
پیوسته گر چه كار جهان صید كردن است \*\*\* صیدی چنین به دام فنا كم گرفته است  
\* \* \*

چرخ از شفق نه صاعقه در خرمش گرفت \*\*\* خون حسین تازه شد و دامنش گرفت  
باد اجل بكشت چراغی كه بر فلك \*\*\* قندیل مهر و مه، ز دل روشنش گرفت  
از داغ دل بسوخت چنان لاله زین عزا \*\*\* كآتش ز داغ سینه به پیراهنش گرفت  
روزم شب از عزای حسین است و روزگار \*\*\* زان است تیره روز كه آه منش گرفت  
خون حسین آن كه پی لعل و دُر بریخت \*\*\* آن لعل و دُر شد آتش و در مخزنش گرفت  
این نور چشم شاهسواری ست كآسمان \*\*\* كحل نظر زگرد سم توسنش گرفت  
در خون نشست ساكن نه مسكن فلك \*\*\* از رستخیز گریه كه در مسكنش گرفت  
آن كو امان نداد به خون حسین و آل \*\*\* فریاد الامان همه در مأمنش گرفت  
بر اهل بیت و آل علی مرحمت نكرد \*\*\* شمر لعین كه لعنت مرد و زنش گرفت  
زیر زمین ز مكمن غیبش عذابهاست \*\*\* تنها نه دست مرگ درین مكمنش گرفت  
همسایه هم زیپهلوی او سوخت زیر خاك \*\*\* زان آتش عذاب كه در مدفنش گرفت  
\* \* \*

ماه محرم است و شد، دجله روان ز چشم ما \*\*\* بهر حسین تشنه لب، شاه شهید كربلا  
با شهدای كربلا، لاف وفا هر آن كه زد \*\*\* گر نه شهید گریه شد، مدعی است و بی وفا  
بس كه ز آتش جگر، گریه گرم می كنم \*\*\* مردمك دو دیده ام، سوخته شد درین عزا  
دشمن آل مرتضی، پرده خویش می درد \*\*\* پنجه شیر حق كجا، روبه حیلۀ گر كجا؟  
بنده اهل بیت شد، اهلی از آن همیشه است \*\*\* روی نیاز بر زمین، دست امید بر دعا

### ایاس بن مضارب

وی رییس پلیس شهر کوفه بود. عبدالله بن مطیع پس از آنکه از سوی ابن زبیر به استانداری کوفه منصوب گردید ایاس بن مضارب را به سمت رییس پلیس شهر انتخاب کرد. و به او توصیه کرد که با مردم خوش برخورد باشد، اما هرکسی را مشکوک دیدی فوری او را بازداشت کن.

قبلا در جلسات مشورتی مختار و ابراهیم مقدمات قیام و تاریخ آن معین شده بود و شیعیان در آماده باش کامل بسر می بردند. هنگام غروب بود که ابراهیم فرزند مالک اشتر با توافق قبل مختار، به عنوان اعلام رسمی قیام، بر مأذنه رفت و اذان گفت، سپس شیعیان در مسجد، نماز مغرب را پشت سر ابراهیم به جای آوردند. پس از نماز، ابراهیم دستور داد جمعیت پشت سر او به طرف خانه مختار حرکت کنند، در حالی که همه مسلح و آماده رزم بودند.

ایاس بن مضارب رییس شهربانی کوفه به سرعت خود را به استاندار (ابن مطیع) رساند و به او اعلام خطر کرد و گفت: به زودی مختار قیام خواهد کرد. دیگر مسأله قیام علنی شده و دشمن متوجه اوضاع گشته بود و گزارشات مختلف درباره قیام، سبب شد که عمال حکومت قبل از هر چیز شهر را کاملا به کنترل خود درآورند. (کوفه به دست عمال عبدالله زبیر بود و عبدالله بن مطیع از طرف ابن زبیر استاندار کوفه بود.) و مرحله اول قیام آن بود که کوفه آزاد شود و سپس مسأله تصفیه شهر از ضد انقلاب و بعد از آن جنگ با حکومت شام اعلام شد.

### ایرج میرزا

جلال الممالک ایرج میرزا فرزند صدرالشعرا غلامحسین میرزا به سال ۱۲۹۱ هـ. ق. متولد شد. او نواده فتحعلی شاه قاجار بود. در زبان فارسی و عربی و فرانسوی مهارت داشت و روسی و ترکی نیز می دانست. تحصیلاتش در مدرسه دارالفنون تبریز صورت گرفت. مظفرالدین شاه قاجار به او لقب صدرالشعراء داد ولی به زودی از شاعری دربار کناره گرفت. او به سال ۱۳۴۳ هـ. ق. درگذشت.

شعر ایرج ساده و روان و مشتمل بر تعبیرات عامیانه است. اطلاع او از ادبیات ملل مختلف و تأثیری که از محیط انقلابی عهد خود پذیرفته بود موجب شد که وی سبک قدیم را رها کند و خود سبکی خاص پدید آورد. در این سبک مسایل مختلف اجتماعی و هزلیات و شوخیهای نیشدار به زبانی ساده بیان شده است.

\* \* \*

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان \*\*\* رأفت برند حالت آن داغیده را

یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا \*\*\* وان یک زچهره پاک کند اشک دیده را

آن دیگری برو بفشاند گلاب و شهد \*\*\* تا تقویت کند دل محنت رسیده را

جمع دگر برای تسلای او دهند \*\*\* شرح سیاهکاری چرخ خمیده را  
القصه هر کسی به طریقی ز روی مهر \*\*\* تسکین دهد مصیبت بر او رسیده را  
آیا که داد تسلیت خاطر حسین \*\*\* چون دید نعش اکبر در خون تپیده را؟  
آیا که غمگساری و انده بری نمود \*\*\* لیلای داغدیده زحمت کشیده را؟  
بعد از پسر، دل پدر آماج تیر شد \*\*\* آتش زدند لانه مرغ پریده را

\* \* \*

سر گشته بانوان وسط آتش خیام \*\*\* چون در میان آب، نقوش ستاره ها  
اطفال خردسال، ز اطراف خیمه ها \*\*\* هر سو دوان چو از دل آتش، شراره ها  
غیر از جگر که دسترس اشقیا نبود \*\*\* چیزی نماند در بر ایشان ز پاره ها  
انگشت رفت در سرانگشتی به باد \*\*\* شد گوشها دریده پی گوشواره ها  
سبط شهی که نام همایون او برند \*\*\* هر صبح و ظهر و شام فراز مناره ها  
در خاک و خون فتاده و تازند بر تنش \*\*\* با نعلها که ناله بر آمد ز خارها

ایوب بن سحنه نخعی

شاعر، و از هواداران مختار بن ابوعبید ثقفی بود که علیه دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) اشعاری سروده است.

ایوب بن مسرح

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر عمر بن سعد بود. در روز عاشورا پس از تیرباران حرّ به دستور عمر سعد، ایوب بن مسرح فرصتی پیدا کرد و حرّ را ناجوانمردانه به شهادت رساند.

ایوب بن مشرح

او شاهد برخی رویدادهای غمبار عاشورا بود که از آن جمله: داستان فداکاری و اخلاص «امّ و هب» آن بانوی آزاده و با ایمان، از او روایت شده است.  
وی کسی است که مرکب «حرّ» آن قهرمان آزاده را پی کرد و بستگان «حرّ» پس از حادثه جانسوز عاشورا او را به کشتن آن سمبل توبه و آزادگی متهم ساختند، اما او انکار کرد و در دفاع از خود گفت: لا و الله ما انا قتلته...

نه! به خدای سوگند من او را به شهادت نرساندم. دیگران دست به این شقاوت آوردند و من، نه تنها در ریختن خون او شرکت نداشتم که دوست هم نمی دارم در چنین کاری شرکت داشته باشم.

«ابو و ذاك» به او گفت: چرا از شهادت او خشنود نمی شوی و دوست نداری که از کشتندگان او

به حساب آیی؟

گفت: مردم آگاه و هوشمند او را از گروه شایسته کرداران می دانند و برآنند که او بر راه راست بود. از این رو به خدای سوگند اگر او گنهگار هم باشد، اگر خدای عادل را به گناه زخمی ساختن او یا یکی از همزمانش در فردای رستاخیز دیدار کنم برایم محبوب تر است که به عنوان کشته او و یا یکی از آنان، خدای را دیدار کنم!

«ابو وداک» گفت: تو را چنین می نگرم که با گناه کشتن تمام آن خوبان و شایستگان خدای عادل را دیدار خواهی کرد... و شما تبهکاران اموی مسلک همگی در گناه سهمگین خونهای پاکی که در آنجا ریخته شد شریک هستید.





ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

## حرف ب

### بابافغانی شیرازی

شاعر خوش ذوق اوایل قرن دهم هجری است که علاوه بر شیراز، مدّتی در تبریز در خدمت سلطان یعقوب آق قویونلو گذرانید و اواخر عمر خود را در خراسان به عزلت سپری کرد. فغانی با ذوق و حالت بسیار و زبان ساده و مضمون جویی و نازکی افکار خود سبکی خاص در غزل آورده که در قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری پیروان بسیار داشت.

روز قیامت است صبح عشور تو \*\*\* ای تا صبح روز قیامت ظهور تو  
ای روشنائی شجر وادی نجف \*\*\* هر ریگ کربلا شده طوری ز نور تو  
آن را که گل به خمر سرشتند، کی رسید \*\*\* فیض از زلال جرعه جام ظهور تو؟

\* \* \*

بیگانه، از خدا و رسول است تا ابد \*\*\* برگشته اختری که نشد آشنای تو  
چندین هزار جامه اطلس قبا شود \*\*\* فردا که آورند به محشر عبای تو  
بر بسته رخت، کعبه و مانده قدم به راه \*\*\* بهر زیارت حرم کربلای تو

### باب الحوائج

یکی از القاب حضرت عباس بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) است. این لقب بر اثر کثرت بروز کرامات و قضای حاجات متوسّلین به او، در السنه و افواه عامّه و خاصّه به این لقب مشهور گردیده است.

### بجدل

جدّ مادری یزید، پدر میسون - مادر یزید بن معاویه - بود.

### بجدل بن سلیم

از لشکریان عمر سعد بود. آن ملعون انگشت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را به طمع انگشتی که در دست حضرت بود قطع کرد.

مختار، دستور داد، آن خبیث را نخست انگشتانش را قطع کردند و سپس دو پایش را و آنقدر در خون خود غلطید تا جان سپرد.

*انگشت رفت بر سر انگشتی به باد \*\*\* گوشها دریده شد از پی گوسواره ها*

### بحر بن کعب

وی قاتل حضرت عبدالله بن حسن بن علی (علیهم السلام) است.

### بحرّیه بنت مسعود خزرجی

او مادر گرامی جناب «عمر بن جناده انصاری» است. پس از آنکه پسر نوجوان بحرّیه، به شهادت رسید، دشمنان سر فرزندش را به طرف او انداختند. او آن سر را برداشت و گفت: چه نیکو جهاد کردی، پسر! ای شادی قلبم، ای نور چشمم! سپس سر را پرتاب کرد و با آن کسی را کشت، سپس چوبه خیمه را برداشت و حمله کرد که به وسیله آن بجنگد. امام حسین (علیه السلام) مانع شد و او را به خیمه برگرداند. هم او بود که به پسرش امر کرد تا از امام (علیه السلام) دفاع کند.

### بحیر بن عبدالله

وی یکی از هواداران و طرفداران قیام مختار بن ابوعبید ثقفی بود. در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، به هنگامی که مختار و تعدادی از نیروهایش در دارالحکومه کوفه محاصره شده بودند، بحیر بن عبدالله خطاب به محاصره شدگان در قصر گفت:

«ای قوم! دیروز امیرتان رأی و نظر درست را به شما گفت و به شما یادآور شد که با او بجنگید و از خود دفاع کنید و اینک شما پشیمان شده اید. ای کاش امیر را اطاعت کرده بودید حال اگر هم تسلیم دشمن شوید آنان شما را مانند گوسفند سر می برند. بیایید و همت کنید. اکنون نیز دیر نشده است و با شمشیرهایتان همه با هم از قصر خارج شوید و به دشمن یورش برید. و بجنگید تا حداقل شرافتمندانه بمیرید.

اما آنان به سخنان بحیر اهمیت ندادند و به امید نجات ذلت بار خود حاضر به همراهی وی نشدند و به بحیر گفتند: «کسی که بیشتر از تو امر او را اطاعت می کردیم و اندرز او را می پذیرفتیم همین پیشنهاد را کرد ولی ما قبول نکردیم، خیال می کنی از تو اطاعت می کنیم؟!»

بحیر بن عبدالله که از سران قوم بود و جزء دستگیرشدگان، وی را دست بسته پیش مصعب بردند. وی خطاب به مصعب گفت : «حمد خدای را که ما را اسیر تو کرد و تو را در معرض عفو و بخشش قرار داد. دو مقام است که یکی مایه رضای خدا و یکی مایه خشم اوست. هرکس ببخشد خدای او را می بخشد و عزتش را زیاد می کند و هرکس عقوبت کند از قصاص در امان نماند. ای پسر زبیر ما مسلمانیم و اهل قبیله شما و از ملت شما هستیم. نه ترکیم و نه دیلم. اگر برادران همشهری ما با من مخالفت کردند یا ما به صواب بوده ایم (یا آنها) چنانکه مردم شام باهمدیگر نبرد کرده اند و اختلاف داشتند، سپس با هم برادر شدند، مردم بصره نیز با هم نبرد کردند و بعد باهم صلح و سازش نمودند. شما که اکنون امیری پیروزی و بر ما مسلط، بر ما منت نهید و تساهل کنید و عفو با قدرت را پیشه خود سازید.»

و سخنانی از این قبیل گفت، به طوری که مصعب و اطرافیان را تحت تأثیر سخنان خود قرار داد و مصعب خواست آنان را آزاد کند که ناگهان عبدالرحمان بن محمد اشعث، این عنصر پست و خبیث جلو آمد و اعتراض کرد و به مصعب گفت: «رهایشان می کنی ای پسر زبیر؟ یا ما را داشته باش یا آنها را.»

و محمد بن عبدالرحمان حمدانی بلند شد و گفت : پدر من با ۵۰۰ نفر از طایفه حمدان و بزرگان عشیره به دست اینان کشته شدند و تو آنان را که خونیهای ما هستند و خون ما در شکمشان موج می زند رها می کنی؟ یا ما را نگهدار یا آنان را. و بدین ترتیب هریک از سران کوفه و اشراف ضد انقلاب که دل پری از مختار و یاران او داشتند سخن گفتند و چون مصعب فشار و اصرار آنان را دید دستور داد همه محاصره شدگان را از دم شمشیر بگذرانند و فرمان قتل همه را صادر کرد. فریاد و سر و صدای دستگیرشدگان بلند شد و آنان فریاد می زدند : ای پسر زبیر ما را نکش فردا ما پیشمرگان لشکر تو خواهیم شد و به ما احتیاج پیدا خواهی کرد. اگر ما در جنگ با دشمنانت کشته شویم باز آنان را ضعیف کرده ایم و اگر پیروز شویم پیروزی برای تو و یارانت خواهد بود. مصعب با قساوت قلب نپذیرفت و پیرو درخواست سران فراری کوفه شد.

هنگامی که دستگیرشدگان فهمیدند که همه کشته خواهند شد بحیر مسلمی به مصعب گفت : تقاضای من از تو این است که مرا همراه این گروه نکشی زیرا من به آنان قبلا گفته بودم که تسلیم نشوند و با شمشیرهایشان از قصر خارج شوند و دفاع کنند اما آنان تن به این ذلت دادند و از من اطاعت نکردند. دلم نمی خواهد خون من با خون آنان مخلوط شود. مصعب دستور داد تا بحیر را به گوشه ای دورتر بردند و گردن او را زدند.

وی مردی عالم و منجم بود. هنگامی که عبدالله بن زبیر «عبدالله بن مطیع» را استاندار کوفه و «حارث بن عبدالله» را به استانداری بصره گماشت، بحیر حمیری که مردی عالم و منجم بود، به آن دو تذکر داد که امشب را حرکت نکنند که ساعت خوبی نیست و امشب، «ماه» در «برج ناطح» است. حارث به تذکر منجم ترتیب اثر داد و روز بعد حرکت کرد (و البته از انقلاب و تحولات جان سالم بدر برد!!) اما ابن مطیع، مغرورانه در پاسخ آن منجم گفت: «مگر بجز برخورد و تصادم چیزی می خواهیم؟!» راوی گوید: به خدا ابن مطیع، صدمه شدیدی خورد و به محنت افتاد.

#### بدر بن رقید

از شهدای کربلاست. او همان «یزید بن نبیط عبدی» است.

#### بدر بن رقیط

از شهدای کربلاست. به قولی او همان «یزید بن نبیط عبدی» است.

#### بدر بن معقل

به قولی او همان زیدبن معقل و از شهدای روز عاشورا است.

#### بدر بن خضیر

به قولی او همان «بریر بن خضیر حمدانی»، از شهدای کربلاست.

#### بریده بن وائل

وی شتربانی بود که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به طمع برداشتن بند زیرجامه آن حضرت دوباره به مقتل بازگشت و آن حضرت را سربریده و خونین یافت. دست برد تا آن بند را بردارد، که دست امام برآمد و بردست او زد و مانع شد. کاردی درآورد. دست حضرت را برید تا آن بند را بگیرد. امام دست چپ را برآورد، دست چپ را هم برید. این شخص بعداً چهره اش سیاه شد و در راه مکه فریاد برمی آورد که: «ایها الناس! دلونی علی اولاد محمد».

#### بریر بن حصین

به قولی او همان «بریر بن خضیر حمدانی»، از شهدای کربلاست.

#### بریر بن خضیر

بریر بن خضیر حمدانی مشرقی در اصل از اعراب یمن، ولی ساکن کوفه بوده است.

موقعیت علمی و اجتماعی و فضایل قابل توجهی داشته، بطوریکه از نظر اجتماعی وی از اشراف کوفه و از شخصیت‌های محترم و مشهور آنجا محسوب می‌شده.

او در بعد فضایل مردی پارسا، عابد، شجاع، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از تابعین بود. «تابعین به کسانی گفته می‌شود که از طریق اصحاب، سنت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) را نقل کرده و به آن عمل می‌نمودند».

از نظر علمی، او معلم و قاری قرآن از شیوخ قرآ، محسوب شده و کتبی را هم تألیف نموده بود از جمله، کتاب قضایا و احکام که از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت امام حسن (علیه السلام) روایت کرده، بطوری که کتاب بریر از اصول معتبره، در نزد علمای شیعه می‌باشد. و همچنین سخنرانی‌های خوبی را در کربلا ایراد نمود تا که شاید بر سنگ دلان کوفی اثری بگذارد. بریر از مکه تا کربلا در خدمت امام حسین (علیه السلام) بود. تا این که در روز عاشورا بدست کعب بن جابر ازدی و رضی بن منقذ عبدی - لعنة الله علیهما - به شهادت رسید.

بنا به نقل بحار، بریر بعد از شهادت حرّ ریاحی عازم میدان شده و این رجز را خواند :

ان بریر وابی خضیر \*\*\* لیث یروع الاسد عند الزئر  
یعرف فیناالخير اهل الخير \*\*\* اضربکم و لا اری من ضیر  
کذلك فعل الخير من بریر

«من بریر فرزند خضیرم، شیرینی هستم که شیران از غرّشتم می‌ترسند، نیکوکاران نیکی ما را می‌دانند، می‌زنم شما را و زیبایی نمی‌بینم، این است بهترین کار از بریر»  
او همچنان حمله می‌کرد، و خطاب به دشمن می‌گفت :

نزدیکتر بیایید ای قاتلان مؤمنین، ای قاتلان فرزندان مجاهدین بدر و ای قاتلان فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)

تا این که سی نفر را به هلاکت رسانید آن گاه یکی از دشمنان به نام یزید بن معقل برای جنگیدن جلو آمد و خطاب به بریر گفت: شهادت می‌دهم که تو از گمراهان هستی، بریر گفت: بیا تا خدای را بخوانیم (و مباحله کنیم) و از او بخواهیم هر آن که باطل هست بدست آن دیگری که حق است کشته شود.

جنگ میان بریر و یزید شروع شد، یزید شمشیری زد ولی اثری نکرد، بعد از آن بریر شمشیری بر او فرود آورد که از کلاه خود یزید گذشت تا به بینی اش رسید و هلاک شد.

بنا به روایت بحار بریر بن خضیر بدست بحیر بن اوس الضبی - لعنة الله علیه - به شهادت رسید و او بر این جنایت بزرگ، ضمن خواندن اشعاری، افتخار هم می‌کرد.

بحیر بن اوس را پسر عمی بود، که او را بر ارتکاب چنین جنایتی، سرزنش کرده و گفت :

ای بحیر، بریر بن خضیر از بندگان صالح خدا بود. او را کشته و افتخار هم می‌کنی؟! وای بر تو، فردای قیامت چگونه پروردگارت را ملاقات خواهی کرد؟ بحیر (به ظاهر) از عمل خود پشیمان شده و اشعاری هم در ندامت خود خوانده ولی دیگر سودی نداشت. و حتی «نوار» دختر جابر همسرش هم او را سرزنش کرد، و قسم خورد که دیگر با او صحبت نخواهد کرد.

بنا به نقل مرحوم سماوی و طبری، بریر بدست رضی بن منقذ و کعب بن جابر از دی به شهادت رسید.

بریر تلاش زیادی نمود، تا از سرسپردگی عمر بن سعد به بنی امیه بکاهد، ولی موفق نشد.

و لذا در کربلا بریر جواب سلام عمر بن سعد را نداد.

ابن سعد گفت: سلام شعار اسلام است، چرا جواب نمی‌دهی؟

بریر گفت: اگر شما مسلمان بودید اقدام به ریختن خون پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نمی‌کردید.

ابو اسحق عمرو بن عبدالله سببی حمدانی خواهر زاده بریر بن خضیر بود.

ابو اسحق از بزرگان تابعین بوده و چهل سال نماز صبح را با وضوی اول شب خواند و هر شب ختم قرآنی می‌کرد و از افراد مورد اعتماد حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) بود. مرحوم علامه مجلسی نقل می‌کند:

چون عمر بن سعد و اصحابش مهیای جنگ شده و بر مرکبهایشان سوار شدند، آنگاه مرکب امام حسین (علیه السلام) را آوردند و آن حضرت سوار شده و با چند نفری از اصحابش بسوی دشمن پیش رفت، و بریر بن خضیر پیشاپیش آن حضرت حرکت می‌کرد.

امام (علیه السلام) به او گفت: ای بریر با مردم سخن بگو پس بریر پیش رفت و گفت: مردم کوفه! از خدا بترسید هم اکنون فرزندان و عزیزان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در میان شما فروود آمده اند و بگویید که رأی شما درباره آنها چیست؟ و با آنان چگونه رفتار خواهید کرد؟

در جواب او گفتند: آنها را بدست ابن زیاد خواهیم سپرد. تا درباره آنها حکم کند.

بریر گفت: آیا از اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قبول نمی‌کنید که بسوی مدینه بازگردند؟ وای بر شما ای اهل کوفه! آیا نامه‌ها و عهدهایی که با حسین بن علی (علیهما السلام) داشتید و خدا را بر آن شاهد و گواه گرفتید فراموش کرده‌اید؟ وای بر شما که اهل بیت پیغمبر خود را به اصرار به عراق دعوت نمودید و گمان کردید که جان نثاران آنها خواهید بود؟!

و آنگاه که روز امتحان رسید دست از یاری آنها باز داشتید و آب فرات را بر روی آنها بستید، بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با فرزندان او چه بدرفتار کردید، شما را چه می‌شود؟! خدا روز قیامت سیرابتان نکند چه بد مردمی هستید.

در جواب او گفتند: ما نمی دانیم چه می گویی ای بریر، پس او گفت: شکر خدا را، که شما را به خوبی شناختم، خدایا از کارهای زشت این مردم بیزارم.

پروردگارا آنان را به جان یکدیگر بینداز تا بر تو برآیند در حالی که بر آنها غضبناک باشی. آخرین جوابشان این بود که بریر را تیر باران کردند.

و او بسوی امام (علیه السلام) بازگشت، تا این که خود آن حضرت پیش رفته و خطبه خواند. اعمال و گفتار بریر در آخرین ساعات عمرش حاکی از ایمان قوی او می باشد، و لذا در کلامی زیبا خطاب به امام حسین (علیه السلام) عرض می کند :

«و الله یابن رسول الله لقد من الله بك علینا ان نقاتل بین یدیک تقطع فیک اعضاءنا حتی یکون جدك یوم القیامة بین یدینا شفیعاً».

«به خدا سوگند ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به تحقیق خداوند بر ما به وجود تو منت گذاشت که توفیق جهاد در محضرت را به ما عطا کرد که در راه تو قطعه قطعه شده، و به توفیق شفاعت جدت (صلی الله علیه و آله وسلم) نایل شویم».

قبل از عاشورا بدستور امام (علیه السلام) اصحاب نظافت کردند آنگاه بریر با عبدالرحمن بن عذربه که در نوبت نظافت کردن بود، مزاح و شوخی می کرد، عبدالرحمن به بریر گفت: الآن چه وقت شوخی است؟!

بریر گفت: به خدا سوگند قوم من می دانند که من نه در جوانی و نه در پیری اهل اباطیل و شوخی نبودم ولی الآن شوخی می کنم چون تا بهشت فاصله ای نمانده است. نام بریر در زیارت رجبیه وارد شده است. ولی در زیارت ناحیه مقدسه نامی از این شخصیت مهم به میان نیامده است.

#### بشرین الحسن (علیهما السلام)

از شهدای بنی هاشم در روز عاشورا است. او یکی از دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا است. او در صحرای کربلا در رکاب امام حسین (علیه السلام) شجاعانه جنگیده و به فیض شهادت نایل آمد.

#### بشر بن حذلم

وی همان «بشیر بن حذلم» صحابی امام سجاد (علیه السلام) است.

#### بشر بن حوط حمدانی

به قولی وی قاتل جناب «جعفر بن عقیل بن ابیطالب (علیه السلام)» است. نامش در تاریخ طبری آمده است.

### بشر بن عبدالله حضرمی

به قولی او همان «بشر بن عمرو حضرمی»، از شهدای کربلاست.  
حضرمی قبیله ای از قحطانیه از ناحیه حضرموت، - سرزمین حضرموت توسط آنها شناخته شده - و یا قبیله ای است از «بنی حضرمی» که تیره ای است از «ظبی» که آنهم تیره ای است از یافعیله ای از ناحیه یمن. بشر یکی از افراد قبیله «کنده» بوده که از قبایل ناحیه یمنی باشد. (یمن، عرب جنوب)

### بشر بن عمر

به قولی او همان «بشر بن عمرو حضرمی» از شهدای روز عاشورا است.

### بشر بن عمرو حضرمی

او همان «بشیر بن عمرو» و یا «بشر بن عمرو» می باشد. بشر بن عمرو بن الاحدوث الحضرمی، یمنی الاصل بوده و حضرمی قبیله ای از قحطانیه «حضر موت» یمن است و بعضی ها او را از قبیله کنده می دانند. بشر از تابعین محسوب شده و پسرانی داشته که به جنگاوری معروف بوده اند.

نامش در زیارت ناحیه آمده است. او یکی از دو مردی بود که پیش از شهادت جوانان بنی هاشم، از یاران حسین (علیه السلام) باقی مانده بودند. انسانی پایدار، بصیر و باوفا بود. در کربلا خود را به کاروان حسین (علیه السلام) ملحق ساخت. در همان دوران، فرزندش در شهر ری اسیر بود. با آنکه امام، بیعت خود را از او برداشت، ولی حاضر نشد از یاری امام (علیه السلام) دست بردارد. وقتی که امام حسین (علیه السلام) به بشر به خاطر اسارت پسرش اجازه ترك کربلا را دادند، ایشان عرض کرد :

«اَکَلْتَنِ السَّبَاعَ حَيًّا اَنْ فَارَقْتُكَ وَ اَسْأَلُ عَنْكَ الرِّكْبَانَ وَ اخَذَكَ مَعَ قَلَّةِ الْاَعْوَانِ لَا يَكُونُ هَذَا اَبَدًا»  
«درندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر تو را رها سازم! و بروم و از تو (برای رفتن) مرکبی بخواهم، با کمی یاران تنهایت گذاشته و خود آسوده خاطر بازگردم! هرگز چنین نخواهد شد.»  
«بشر بن عمرو» و «سويد بن عمرو» آخرین شهدای غیر بنی هاشم هستند.

بلاذری این رجز را به بشر بن عمرو نسبت داده است :

اليوم يا نفس الاقي الرحمان \*\*\* واليوم تجزين بكل احسان  
لا تجزعي فكل شي قد فان \*\*\* و الصبر احظي لك عند الديان  
«ای نفس امروز خدای رحمان را ملاقات می کنی و به پادشاهای زیادی جزا داده می شوی.»

ای نفس بی تابى نکن هر چیزى فانى هست - و صبر کردن نزد خدای تعالی بهتر و ثواب زیادى دارد.»

بشر بعد از جهاد سختی در روز عاشورا به شهادت رسید. قبر او در بقعه دسته جمعی شهدای کربلا، در پایین پای سیدالشهدا قرار دارد.  
نام او در زیارت رجبیه بدین گونه آمده است: «السلام علی بشر بن عمرو الحضرمی».

#### بشر بن غالب

وی در منزل «ذات عرق» خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید، حضرت اوضاع عراق را از او پرسید. وی پاسخ داد: «دلها با تو ولی شمشیرها علیه توست».

#### بشیر بن حذلم

از یاران امام سجاد (علیه السلام) بود. او که در سفر اهل بیت امام حسین (علیه السلام) از شام به مدینه همراه آنان بود، هنگام ورود به مدینه، به دستور امام سجاد (علیه السلام) مأمور شد زودتر به مدینه برود و خبر شهادت ابا عبدالله (علیه السلام) و آمدن اهل بیت را به اطلاع مردم برساند. او که همچون پدرش طبع شعر داشت، در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خبر کشته شدن سیدالشهدا و بازگشت قافله حسینی را با این دو بیت، به مردم رساند:

یا اهل یثرب لامقام لکم بها \*\*\* قتل الحسین فادمعی مدرار  
الجسم منه بکربلاء مضرّج \*\*\* و الرأس منه علی القنّاة یدار

«ای اهل مدینه! دیگر در مدینه جای ماندنتان نیست، حسین (علیه السلام) کشته شده و اشکهایم جاری است. پیکر او در کربلا پاره پاره و سر مطهرش بر فراز نیزه، گردانده می شود».

#### بشیر بن حوط قایضی

به قولی وی قاتل جناب «عبدالرحمان بن عقیل بن ابیطالب» است.

#### بشیر بن خزیم

او یکی از روایتگران واقعه عاشورا است. در شام حضور داشته، و به نقل وقایع و حوادث پرداخته است.

#### بشیر بن عمرو حضرمی

به قولی او همان «بشر بن عمرو حضرمی» از شهدای روز عاشورا است.

### بکر بن حی

ابتدا جزو لشکریان عمر سعد بود که در انقلاب کربلا منقلب گردید و به حسین (علیه السلام) ملحق شد و پس از جنگ با لشکریان عمر سعد به شهادت رسید.

### بکر بن حی تمیمی

بکر بن حی تمیم الله بن ثعلبه بوده و از شهدای بنی تمیم می باشد. او ابتدا در سپاه عمر سعد بود. همچون مسعود بن حجاج خود را به کربلا رسانید و در روز عاشورا بعد از حمله نخست به فیض شهادت نایل گشت.

### بکر بن مصعب مزنی

از نامبرده جریان شهادت «عبدالله بن یقطر» و جریان منزل «زباله» را بواسطه «ابو علی انصاری» روایت می کند. این دو از نظر رجال شناسان ناشناخته اند.

### بکیر بن حر بن یزید ریاحی

پسر حرّ بن یزید ریاحی و از لشکریان ابن زیاد بود. از شجاعان و رزم آورانی بود که همراه پدرش حرّ بن یزید ریاحی در کربلا به امام حسین (علیه السلام) ملحق شدند و پس از جنگی سخت با لشکر ابن زیاد به شهادت رسید.



### بکیر بن حمران احمری

وی قاتل حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود. وی کسی بود که در کوچه های کوفه با مسلم بن عقیل نبرد تن به تن کرد و ضربت تیغ مسلم او را مجروح ساخت. هم او بود که به دستور ابن زیاد، مسلم را بالای دارالاماره برد و سراز بدنش جداکرد و بدن او را به زمین انداخت.

### بلال بن اسید خضرمی

پسر اسید خضرمی، مادرش «طوعه» بانویی بالیمان و از محبین اهل بیت بود. وقتی بلال از حضور مسلم در منزل خویش آگاه شد، به نیروهای ابن زیاد خبر داد که مادرش مسلم بن عقیل را در منزل جای داده. و بدینگونه سبب دستگیری جناب مسلم بن عقیل (علیه السلام) گردید.

### بنت سلیل

ایشان همسر امام حسن مجتبی (علیه السلام) و مادر عبدالله بن حسن (علیهما السلام) می باشد که فرزند بزرگوارش در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گردید.

### بنی جده

نام یکی از قبایل کوفه است که به امام حسین (علیه السلام) دعوت نامه نوشتند.

### بنی هاشم

فرزندان هاشم بن عبدمناف، جدّ اعلای رسول خدا، و اهل بیت پیامبر، به همین جهت «بنی هاشم» گفته می شود. هاشم و اجدادش در میان عرب، مشهور به نجابت و مورد احترام بودند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از این دودمان بود. امام حسین (علیه السلام) نیز در یکی از رجزهای خویش در روز عاشورا، به این نسب شریف اشاره کرده و به آن افتخار می کند:

انا ابن علی الخیر، من آل هاشم \*\*\* کفانی بهذا مفخراً حین افخر  
بنی امیه، از آغاز با بنی هاشم مخالفت و دشمنی داشتند و این بغض و عداوت در دوران ائمه نیز ادامه داشت. یزید، چون حسین (علیه السلام) را به شهادت رسانید و اهل بیت او را به اسارت گرفت، در مجلس جشن، با چوب خیزران بر لبهای حسین (علیه السلام) می زد و این اشعار را می خواند :

**لعبت هاشم بالملك فلا \*\*\* خبر جاء ولا حی نزل**

«بنی هاشم با ملك و سلطنت بازی کردند، نه خبری آمد و نه وحیی نازل شده».

وقتی امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، در جمع بنی هاشمکاغذی خواست، فوراً آوردند، امام بر آن کاغذ چنین نگاشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه از حسین بن علی بن ابی طالب برای بنی هاشم نوشته می شود، همانا هر کس از شما در این راه به من ملحق شود کشته خواهد شد، و هر کس با من نباشد به پیروزی خواهد رسید».

### بهلول

از زایران و محبین حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) بود. هنگامی که زید مجنون پیاده از مصر به قصد زیارت امام حسین (علیه السلام) حرکت نمود، در کوفه خود را به بهلول رسانید و به اتفاق به زیارت قبر مطهر ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) رفتند.

**بیدرو تکسیر** این سیّاح معروف پرتغالی در سال ۱۶۰۴ م از کربلا دیدن نمود. او از کربلا به عنوان مشهد حسین نام برده و چنین تعریف کرده که: «شهر کربلا از چهار هزار خانواده تشکیل یافته که اکثر آنها محقر است و ساکنین آن شهر از عرب و ایرانیها و ترک متشکل گردیده».



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement

## حرف پ

### پرچمدار

از القاب حضرت عباس بن علی (علیهما السلام) است. گر چه برای حضرت عباس (علیه السلام) هفده منصب نوشته اند که یکی از آنها پرچمداری است، ولی این منصب به قدری بر آن حضرت اطلاق شده که گویی تنها لقب آن حضرت، همین لقب پرچمداری بوده است.

### پرچم و پرچمداری در تاریخ:

به پارچه ای که بر سر چوب کنند و علامت يك کشور، یا بخشی از ارتش، و یا يك دسته ای باشد، پرچم و بیرق و درفش و لوا و علم و رایت می گویند. پرچم و بیرق از قدیم الایام بین ملل و جوامع گوناگون نشان امتیاز و افتخار بوده است. درفش کاویانی همان چرم پاره ای بود که کاوه آهنگر در وقت خروج بر ضحاک بر سر چوبی نصب کرده بود و پس از آن فریدون آن چرم را به جواهر و یاقوت و زمرد گرانها مرصع نموده و به درفش کاویانی موسوم ساخت و هر يك از سلاطین کیانی که بر سر سلطنت می نشست چیزی بر آن می افزود. در وقت غلبه لشکر اسلام بر ارتش ساسانی، از جمله غنایم یکی همان علم بود که عرض آن ۸ ذراع و طولش ۱۲ ذراع بوده است و جواهراتش در میان رزمندگان مسلمان تقسیم شد. بعضی نوشته اند اولین پرچم، رایت حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است.

در دوران جاهلیت پرچمهایی رایج بوده است که از آن میان، می توان از پرچم سیاهی به نام «رایة العقاب» نام برد. برخی از آنها نیز به رنگ سفید بوده است. اما در دوره اسلامی رایات مربوط به پیامبر و اصحاب وی در جنگها و غزوات به رنگهای مختلف به اهتزاز درمی آمده، مثلاً در غزوه بدر پرچم حمزه سیدالشهداء سرخ و پرچم امیرالمؤمنین (علیه السلام) زرد و در جنگ خیبر سفید و

در عین الورد، ابلق (مایل به سیاه و سفید) و بعد از حمزه پرچمی را که علی بن ابی طالب (علیه السلام) به دوش می کشید سبز بوده است.

پرچمهای بنی امیه سرخ؛ و پرچم داعیان و شورشگران علوی سفید رنگ بود و پیروان بنی عباس نیز پرچم سیاه را انتخاب کرده بودند (مگر در زمان مأمون العزیز بالله، خلیفه فاطمی مصر)، در هنگام تسخیر شام پانصد پرچم به همراه داشت، و بالاخره امرا و ارتشبدان و رؤسا اهتمام زیادی به پرچم می دادند و پرچمهای گوناگونی به نامهای مختلف از قبیل ظل و سحاب و لواء الحمد داشتند و مسلمانان به جای عقاب که نقش پرچم بت پرستان بود کلمه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را روی پرچم زر دوزی نموده بودند. لوای توانیین و منتقمین از قتله سیدالشهداء (علیه السلام) نیز، که قدرت آنان در دوران حکومت مختار و پیروان او به اوج خود رسید، سه رنگ بود.

همچنانکه دنیای امروز هم این اشعار را محترم شمرده و مایه تشخص و تمایز ملل و اقوام از یکدیگر می شناسد.

پرچمداری؛ میراث از پدر:

چون مرکز فرماندهی سپاه به عهده شخص پرچمدار است و تا زمانی که پرچم در اهتزاز قرار دارد، انبوه لشکر دلگرم و بدون هراس و ترس به سر می برند؛ لذا پرچمدار باید فردی رشید، دلاور، فداکار، جسور و قدرتمند باشد و از شوکت و حمله دشمن نهراسد. چه اینکه سقوط و سرنگون شدن پرچمدار مایه شکست لشکر است، لذا پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جنگ بدر پرچم را به دست شجاعترین فرزندان اسلام، حمزه سیدالشهداء سلام الله علیه، داد و بعد از شهادت آن بزرگوار نیز به دست توانای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)، که واجد تمام شرایط بود، سپرد. در جنگ خیبر ابتدا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پرچم را به دست دو نفر که صلاحیت نداشتند سپرد تا ماهیتشان در کوره آزمون سخت نبرد بر مسلمین معلوم گردد؛ و چون مغلوب و گله خورده از میدان جنگ برگشتند، آنگاه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست می دارند، و چون بر دشمن حمله برآورد فرار نکند و بدون فتح و پیروزی باز نگردد و خداوند فتح خیبر را به دست توانای او قرار داده است.

مهاجرین و انصار در آن شب آرزو می کردند که آن پرچم فردا در دست آنان قرار گیرد. اما چون بامداد فرا رسید پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: پسر عمم، علی (علیه السلام)، کجاست؟! گفتند: درد چشم چنان او را از پا درآورده است که قدرت حرکت ندارد! فرمان داد آن حضرت را حاضر کنند، و چون مولا آمد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آب دهان مبارک بر چشمهای آن بزرگوار مالید و بلافاصله شفا یافت. آنگاه پرچم را بدو عنایت کرد و او چونان شیری

غضبناك خود را به قلب سپاه دشمن زد. در آن میان، چون در برابر مرحب، که با هزار دلاور برابر بود، قرار گرفت این رجز را خواند:

أنا الذي سمتني امي حيدرة \*\*\* ضرغام أجام و ليث قسورة

و سپس چنان ضربتی بر سر او زد که دندانهایش را شکافت و در نتیجه مرحب نقش بر زمین شد و بعد شجاعان دیگر را به خاك هلاکت کشاند و ربیع و عنتر خیبری و صواب را چنان با ضربتی حیدری از پا درآورد که بینندگان را متحیر ساخت.

فرزند برومند و دلاور رشید امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)، حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)، این سمت را از پدر بزرگوارش به ارث برده و در قیام عاشورا مقام پرچمداری از طرف سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام)، به او محول شده بود. از معصومین (علیهم السلام) که بگذریم، در تاریخ پرچمداری فداکارتر و شجاعتر و دلیرتر از او سراغ نداریم.

پرچمدار کربلا، چنان ضرب دستی به دشمن نشان داد که تا دامنه قیامت نامش زنده و پابرجاست. او پرچم حسینی را تا آخرین لحظه حیات حفظ کرد و در این مدت آن را چنان پابرجا و استوار نگه داشت که دشمن را نیز به حیرت و تحسین افکند؛ و این پرچمها و نشانه ها که در اوّل محرّم هر سال، برافراشته می شود و زینت بخش تکایا و حسینیه ها و خیابانها و رهگذرها و بالاخره اجتماعات جهان اسلام است، همه و همه، یادآور همان علمی است که قریب ۱۴۰۰ سال پیش در روز عاشورا حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) در اردوی حسینی (علیه السلام) برافراشت و در راه حفظ آن، دو دست خویش را فدا کرد. براستی تنها او بود که در نهضت مقدّس عاشورا و انقلاب خونین کربلا به سمت فرماندهی لشکر و پرچمداری انتخاب شد و چه خوب هم از عهده این امر برآمده و نام خویش را تا دنیا دنیاست زنده و پاینده نمود.

### پژمان بختیاری

این ماه، ماه ماتم سبط پیمبر است \*\*\* یا ماه سربلندی فرزند حیدر است؟

شیر اوژنی که بر تن و فرق مبارکش \*\*\* از زخم تیر جوشن و از تیغ، مغفر است

در ظاهر ار شکسته شد آن شیردل، منال \*\*\* کز آن شکست، باده فتحش به ساغر است

سرلوح فتح نامه او شد، شکست او \*\*\* مرد حق ار شکسته شود هم، مظفر است

امروز عید فتح حسین است و آل او \*\*\* زاری مکن که خسته شمشیر و خنجر است

او کشته گشت و ملت اسلام زنده شد \*\*\* این کشته از هزار جهان زنده، برتر است

او کشته نیست، زنده اعصار و قرنهایست \*\*\* کش نام نیک تا به ابد زیب دفتر است

مرگ از برای ماست نه در خورد او که ما \*\*\* ترسان ز محشریم و وی آن سوی محشر است

خواری و سر شکستگی آرد قبول ظلم \*\*\* او تا جهان به جاست عزیز است و سرور است  
 آن آهنین جگر که ز تصویر تیغ او \*\*\* تب لرزه، مر سپاه عدو را به پیکر است  
 مظلوم نیست، خانه بر انداز ظالم است \*\*\* لب تشنه نیست، ساقی تسنیم و کوثر است  
 مظلوم نی، که رایت پیروزمند او \*\*\* پیوسته بر بساط زمین سایه گستر است  
 آن کس که بی سپاه زند بر سپاه خصم \*\*\* دریای لشکر است، نه محتاج لشکر است  
 دیندار باش و عدل گزین باش و مرد باش \*\*\* کاین مکتب گزیده سبط پیمبر است  
 در راه دوست تکیه به شمشیر تیز کن \*\*\* کاری که کرد شاه شهیدان، تو نیز کن

### پنجمین امام نور

نوه گرامی و بزرگوار امام حسین(علیه السلام). از آن حضرت شهادت كودك شیر خوار حسین(علیه السلام) بوسیله «عقبه بن بشیر اسدی» روایت شده است.

پیتر چلکوفسکی شرق شناس، پژوهشگر تاریخ اسلام و ایران و تعزیه شناس معاصر لهستانی که هم اکنون در نیویورک زندگی می کند. وی دانش آموخته مطالعات شرقی و آفریقایی لندن است و سالهاست که تأثر و تأثرشناسی و ادبیات اسلامی را در دانشگاه نیویورک تدریس می کند. چلکوفسکی با آنکه سالها در زمینه تعزیه و فرهنگ شرق به مطالعه و پژوهش پرداخته و دارای نوشته های فراوان در این باره است، فردی بی ادعا و فروتن می نماید. وی خود را شاگردی بیش در شرق شناسی و تعزیه پژوهی نمی داند. وی در سال ۱۹۶۲ از طرف مؤسسه خیریّه آمریکایی در قزوین به فعالیتهای پژوهشی خود پرداخته و به کسب اطلاعات در زمینه تعزیه پرداخته است. چلکوفسکی در تعزیه های مختلفی نیز به ایفای نقش پرداخته است. از جمله نقشهایی که بازی کرده، نقش مرد خارجی دربار یزید را داشته است.



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



تحريك الترجمة  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement

## حرف ت

### تأثیر تبریزی

میرزا محسن تأثیر تبریزی، متخلص به «تأثیر»، در حدود سال ۱۰۶۰ هـ. ق. در اصفهان متولد شد ولی خاندان او تبریزی الاصل بودند. او از طرف حکومت صفویّه شغل‌های دیوانی داشته و چندی هم وزیر یزد بوده است. تأثیر به سال ۱۱۲۹ هـ. ق. در اصفهان درگذشته و همانجا دفن شده است. دیوان او شامل قصاید، قطعات، غزلیات، ترکیب بندها، مثنویها و رباعیها می باشد. در بین شعرهای او اشعاری در رثای سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) به چشم می خورد که در اینجا نمونه ای از آن می آید:

\* \* \*

جز غم نبود مایده خوان کربلا \*\*\* جز خون نبود نعمت الوان کربلا  
افلاکیان هنوز به سر خاک می کنند \*\*\* زان گردها که خاست ز میدان کربلا  
پای فرات آبله دار از حباب شد \*\*\* در جستجوی سوخته جانان کربلا  
شد شمع وار ریشه کن از سوز تشنگی \*\*\* نخلی که سرکشید زبستان کربلا  
در قید رشته همچو اسیران فتاده است \*\*\* عقد گهر به یاد یتیمان کربلا  
دارد پیام از دل صد چاک مصطفی \*\*\* هر گل که سر زند زگلستان کربلا  
از غم دگر نکرد کمر چرخ پیر راست \*\*\* زان دم که دید داغ جوانان کربلا  
زان دم که دید تشنه لب آن نامور بماند \*\*\* آب گهر گره به گلوی گهر بماند

### تفتازانی

از محققین و بزرگان اهل سنت است، وی در شرح عقاید نسفیّه گوید: «حق این است که رضایت یزید و اظهار خوشحالی او به کشته شدن امام حسین (علیه السلام) را اهانت او به اهل بیت پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از متواترات است - و ان کان تفصیله آحاداً - سپس می گوید : ما راجع به یزید و بی ایمانی او تردید نداریم، آنگاه می افزاید که : لعنت خدا بر او و بر یاران و کمک کاران او، آمین. سپس گوید : اگر سؤال شود پس چرا برخی از علمای مذهب، لعن یزید را جایز نمی دانند با اینکه می دانند یزید مستحق لعن و بیشتر از آن است، جواب گوییم : اهل سنت متفقند در باطن بر اینکه یزید مستحق لعن است، اما در ظاهر بخاطر اینکه دفاع کنند از خلفای سابقین و اینکه مبادا مانند شیعیان، لعن از یزید به ما قبل او سرایت کند، علما صلاح دیدند که جلوی این راه را به طور کلی ببندند تا مردم گمراه نشوند!»

### توماس کارلایل

فیلسوف و مورخ شهیر انگلیسی، توماس کارلایل نویسنده ای است مسیحی و اسکاتلندی - وی استاد دانشگاه کمبریج بود که به تدریس زبان عربی اشتغال داشت. تولد : ۱۷۹۵ - فوت : ۱۸۸۱ م. وی درباره عاشورا می گوید : «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق و باطل روبرو می شود اهمیّت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است».

### توفیق ابو علم

از متفکران معروف اهل سنت در تحلیل عاشورا، ابتدا به اختلاف معاویه و یزید در عرصه عمل و نظر پرداخته است و اشاره می کند که «معاویه، هر چند در عصر جاهلیت رشد کرد ولی از آنجا که به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ایمان آورده بود و با اصحاب آن حضرت و نیکان نشست و برخاست داشت و از آنان ادب آموخته بود، همه اینها در او اثر شگرفی بر جای گذاشت... ولی یزید در شام و در کمال اشرافیت رشد یافت و اخلاقش آنچنان که باید و شاید شکوفا نشد و روش سیاستمداری را نیاموخت، بلکه همه مساعی خود را صرف عیاشی و خوشگذرانی کرد. علاوه بر این بین یاران معاویه و یاران یزید نیز اختلاف فاحشی وجود داشت. از بدترین آنان به افراد ذیل می توان اشاره کرد: شمر بن ذی الجوشن، مسلم بن عقبه و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و البته بدترین آنان شمر، آدمی زشت رو بود».

ابو علم در پایان نظریات خود نتیجه می گیرد که امام حسین(علیه السلام)، قصد کربلا کرد تا از يك سو دست به قیام بزند و از سوی دیگر از بیعت با یزید خودداری کند، هر چند که برای او روشن بود که این قیام و امتناع منجر به قتل او خواهد شد، زیرا اگر او با یزید بیعت می کرد، یزید درصدد به وجود آوردن تغییرات اساسی در دین اسلام برمی آمد و بدعت های زیادی را بنا می نهاد. به همین

دلیل است که گفته اند: حسین خود، خانواده و فرزندان را فدای جدش کرد و ارکان حکومت بنی امیه هم جز با قتل او متزلزل نمی شد.

پس، از دیدگاه ابوعلم امام حسین (علیه السلام) برای جلوگیری از تغییر و تحریف دین و فرار از بیعت (که در صورت تسلیم به امر بیعت، مهر تأییدی بر اعمال ناشایست یزید زده می شد) و اجرای احکام اصلی و اصیل دین قیام کرد. توفیق ابوعلم در این زمینه می نویسد: «حسین برای طلب دنیا و مقام و خلافت به سوی کوفه حرکت نکرد بلکه می خواست احکام خدا را به اجرا درآورد و همین عوامل باعث شد تا دست به قیام بزند».



ترجمت حرکت  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement

## حرف ث

### ثابت بن هبیره

نامبرده جریان شهادت «عمر بن قرظہ انصاری» و برادر او «علی بن قرظہ» را روایت کرده است.

این راوی، تنها همین يك خبر را در حادثه جانشوز عاشورا دارد.  
گزارش او اینگونه است: قال «ابومخنف» عن «ثابت بن هبیره»: فقتل عمرو بن قرظة بن كعب...

و عمرو ... نیز در پیکار قهرمانانه یاران حسین حضور داشت و به شهادت رسید.  
روشن است که ظاهر روایت نشانگر حضور نامبرده در کربلا و روایت بدون واسطه است.

ترجمه  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement

ج





ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

## حرف ج

### جابر بن حارث سلمانی

از شهدای گرانقدر کربلاست. نام او را «جناده»، «حباب»، «حیان» و «حسان» هم گفته اند. وی از شخصیت‌های کوفه بود که با مسلم بن عقیل (علیه السلام) همکاری داشت که پس از شهادت جناب مسلم، همراه گروهی از شیعیان به امام حسین (علیه السلام) ملحق شد. هرچند لشکر حرّ می خواستند مانع پیوستن او به حسین (علیه السلام) شوند، ولی نتوانستند. وی در روز عاشورا به شهادت رسید. سلمانی: قبیله ای از «مراد» و از تیره مذحج (یمن، عرب جنوب)

### جابر بن حجاج بن عبدالله تمیمی

از قبیله بنی تمیم الله ثعلبه. از شجاعان و پاکان کوفه که با مسلم بن عقیل بیعت نمود و بعد به کربلا آمد و پس از نبردی دلاورانه با دشمن، جنگید و به شهادت رسید.

### جابر بن حجاج تمیمی

از شهدای عاشورا در حمله نخست است. وی از سوارکاران شجاع کوفه بود که در کربلا از سپاه عمر سعد به سپاه امام حسین (علیه السلام) پیوست. او نیز از بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل بود.

### جابر بن عبدالله انصاری

از صحابه بافضیلت رسول خدا بود. جابر و عطیه، که هر دو از بزرگان شیعه بودند، پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) در اولین اربعین به زیارت کربلا آمدند. جابر بن عبدالله، پانزده سال پیش از هجرت در مدینه به دنیا آمد. از طایفه خزرجیان بود. او و پدرش عبدالله بن حرام از پیشتازان اسلام بودند. پدرش در جنگ احد به شهادت رسید. جابر از مسلمانان پیش از هجرت و از اصحاب

بافضیلت رسول خدا بود که در ۱۹ غزوه، از جمله جنگ بدر در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حضور داشت و در جنگ صفین نیز در رکاب علی (علیه السلام) جنگید. این محدث بزرگ شیعه در اواخر عمر نابینا شده بود و با همان حال، همراه عطیه عوفی به زیارت کربلا آمد، در فرات غسل کرد و خود را معطر ساخت و به طرف قبر سیدالشهدا (علیه السلام) رفت و آنجا را زیارت نمود. جابر بن عبدالله در بازگشت به عطیه گفت :

«احب محب آل محمد ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد ما ابغضهم و ان كانوا صواماً قواماً...»

**دوستدار آل محمد را دوست بدار و دشمن آل محمد را دشمن بدار تا وقتی که با آل محمد دشمنی می کنند، هر چند اهل روزه و نماز باشند.** وی در کوچه های مدینه به دنبال امام محمد باقر (علیه السلام) می گشت. وقتی خدمت آن حضرت رسید، سلام رسول خدا را به او رساند. وی آخرین فرد از حاضران پیمان عقبه بود که تا آن هنگام زنده مانده بود.

بدن او را به جرم دوستی اهل بیت (علیهم السلام)، در زمان حجاج بن یوسف داغ نهادند. جابر در سال ۷۸ هجری، در ایام عبدالملک مروان، در سن نود و چند سالگی از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

#### جابر بن عروه غفاری

مرحوم محدث قمی و مرحوم دکتر آیتی و ابی مخنف او را از شهدای کربلا دانسته اند. جابر هنگام شهادت پیرمرد بوده و از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و از مجاهدین جنگهای بدر و حنین محسوب می شده است. او در روز عاشورا عمامه اش را از سر برداشت و محکم به کمر بست و ابروهایش که روی چشمانش افتاده بود با دستمالی به پیشانی بسته و در آن وقت امام حسین (علیه السلام) به او نگاه کرده و فرمود: «شکر الله سعيك يا شيخ»؛ «خداوند به مجاهدتهای تو ای شیخ پاداش دهد».

او هنگام مبارزه این رجز را قرائت می کرد :

قد علمت حقاً بنو غفار \*\*\* و خندف ثم بنو نزار

بنصرنا لا حمد المختار \*\*\* یا قوم حاموا عن بنی الاطهار

الطيبین السادة الاخيار \*\*\* صل علیهم خالق الابرار.

«بنی غفار و طایفه خندف و بنی فزار یاری ما را به احمد (صلی الله علیه و آله وسلم) که

برگزیده خداست، به راستی می دانند.

ای مردم حمایت کنید از فرزندان پاکان و پاکیزه و سرور خوبان که خالق خوبان به آنها درود

فرستاد».

آنگاه جمعی از دشمن را به هلاکت رسانیده و خود نیز به شهادت رسید.

### جبله بن عبدالله

او یکی از دوستان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا است. او در صحرای کربلا در رکاب امام حسین (علیه السلام) شجاعانه جنگیده و به فیض شهادت نایل آمد. نامش در زیارت رجبیه نیز آمده است.

### جبله بن عبدالله خثعمی

وی به همراه «حصین بن نمیر»، «شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری»، «ادهم بن محرز باهلی» و «ربیع بن مخارق غنوی» که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بودند، تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقه «عین الورد» با نیروهای «توایین» مواجه شده و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

### جبله بن علی شیبانی

از شهدای کربلاست. شیبانی : وابسته به «شیبان» و تیره ای از عرب عدنان می باشد. (عرب شمال)

وی از شجاعان کوفه بود که در روز عاشورا و در حمله اول به شهادت رسید. وی در صفین، در رکاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) حضور داشت و در قیام مسلم بن عقیل در کوفه همراه او بود. پس از شهادت مسلم، نزد قبیله خود پنهان شد و آنگاه که امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد خود را به آن حضرت رساند و در رکابش جنگید تا به شهادت رسید. نام او در ضمن نامه‌ایی است که در زیارت ناحیه مقدسه آمده است :

«السَّلامُ عَلٰی جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيِّ»

### جبیش بن دلجه قینی

وی از فرماندهان و هواداران تحت امر مروان بن حکم بود. مروان پس از مرگ یزید و کناره گیری فرزند یزید از خلافت، خود را به عنوان خلیفه مسلمین مطرح نمود و سران شام با او بیعت کردند. او پس از تثبیت موقعیت خود در شامات، تصمیم گرفت به حساب قدرتهای مخالف حکومت اموی برسد. بنابراین لشکری را به سرکردگی «جبیش» به سوی حجاز گسیل داشت تا قیام «ابن زبیر» را سرکوب نماید.

### جرج جرداق

«جرج سجعان جرداق» مشهور به جرج جرداق نویسنده ای مسیحی و لبنانی است.

جرج جرداق می گوید : «فرق علی و معاویه این است که اصحاب معاویه فریفته جاه و زر و زور و مقام و منصب بودند ولی اصحاب علی فریفته اخلاق و فضیلت و کرامت او شدند و نمونه آن در اصحاب فرزندان ایشان پدیدار بود که وقتی یزید مردم را تشویق به قتل حسین و مأمور به خونریزی می کرد آنها می گفتند : چقدر و چه مبلغی می دهی تا او را بکشیم؟ اما یاران حسین (علیه السلام) می گفتند: ما با تو هستیم اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم».

#### جعفر بن حذیفه طایی

او گزارش نامه سفیر شجاع حضرت حسین، «مسلم» را به سوی پیشوای خویش پیش از شهادتش در مورد بیعت مردم کوفه، و نیز نامه «محمد بن اشعث» و «ایاس طایی» به امام حسین (علیه السلام) را که بیانگر اسارت «مسلم» و شهادت او بود گزارش می کند.

«ذهبی» در «میزان الاعتدال» نام او را آورده و می گوید:

*او از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت می کرد و «ابو مخنف» از او و در صفین به همراه امیرمؤمنان بود. و «ابن حبان» او را در میان روایت کنندگان قابل اعتماد شمرده است، و آنگاه در مورد او می گوید: او را بخوبی نمی شناسد.*

در تاریخ طبری پنج روایت از او آمده است: دو گزارش از صفین، دو خبر در مورد گروه خوارج و دیگر همین روایتی که آمد.

#### جعفر بن عقیل طائی

ابو عبدالله جعفر بن عقیل طائی، معاصر با امام صادق (علیه السلام) بود. وی که از شعرای کوفه بود روزی مرثیه اش را در حضور امام صادق (علیه السلام) خواند. امام (علیه السلام) سخت گریست و فرمود: ای جعفر، اینک خدا بهشت را بر تو واجب ساخت. او به حدود سال ۱۵۰ هـ. ق. وفات یافت.

لیبک علی الإسلام من کان باکیا \*\*\* فقد ضیعت احکامه و استحلّت

ألا بل محوا انوارهم بأکفهم \*\*\* فلا سلّمت تلك الا کفّ و شلّت

*بگذار هر گریه کننده ای بر اسلام بگیرد. زیرا احکام و قوانین آن تباه شده و آن را مباح شمرده اند.*

*با دستهای خود به خاموش کردن نور آنها پرداختند. امیدوارم آن دستها سالم نماند و فلج شود.*

#### جعفر بن عقیل (علیه السلام)

مادرش ام ثغر دختر عامر از قبیله بنی کلاب می باشد ولی طبری مادر جعفر را ام البنین دختر شقر می نویسد. نام جعفر در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه آمده است.  
از آن جایی که قول اول از ابوالفرج اصفهانی بوده و ایشان اعرف به انساب عرب بوده است، قول ایشان درست تر به نظر می رسد.

جعفر اولین نفر از فرزندان عقیل است که عازم میدان گشت، وی بعد از کسب اجازه از امام(علیه السلام) و جنگ مردانه، تعداد پانزده یا دو نفر از دشمن را به هلاکت رسانید و به دست عروة بن عبدالله خنمی یا بشر بن سوط حمدانی به شهادت رسید. و هنگام نبرد رجز ذیل را می خوانده :

انا الغلام الابطحي الطالبي \*\*\* من معشر فی هاشم و غالب  
و نحن حقاً سادة الذوائب \*\*\* هذا حسين اطيّب الاطایب  
من عترة البر التقى العاقب

«منم جوان ابطحی (مکی) که از نسل ابوطالب می باشم - از گروهی در قبیله هاشم و غالب.  
ما هستیم سروران و بزرگان به حق - این حسین است که پاکیزه ترین پاکان است. از عترت  
نیکوکار و پرهیزکار پیامبر عاقب».

جعفر بن علی بن ابیطالب(علیه السلام)

فرزند امیرالمؤمنین(علیه السلام) و کوچکترین برادر حضرت ابوالفضل(علیه السلام) و کنیه اش «ابی عبدالله» بود! که در کربلا به شهادت رسید. هنگام شهادت ۱۹ سال داشت. قاتلش، هانی بن ثابت حضرمی، یا خولی بن یزید بود.

مادر او امّ البنین(علیها السلام) بود. و همچون برادرش فرزندی از خود برجای نگذاشت.  
«درالنظیم» می نویسد : امیرالمؤمنین(علیه السلام) نام این پسر را به پاس دوستی و علاقه ای که به برادرش جعفر طیار داشت جعفر نامید. جعفر بن علی ابیطالب(علیهما السلام) پس از عبدالله اجازه نبرد گرفت و به میدان رفت. با آنکه ۱۹ سال بیش نداشت ابراز شجاعت کرد و پس از تلفات بسیاری که بر دشمن وارد ساخت، شهید شد. بر اساس حدیثی که «نصر بن مزاحم» از امام باقر(علیه السلام) نقل کرده، قتل او به دست خولی اصبحی - لعنة الله علیه - صورت گرفته است. رجز آن بزرگوار در روز عاشورا چنین است :

اَئی انا جعفر ذوالمعالی \*\*\* ابن علی الخیر ذی النوال

حسبی بعمی شرفاً و خالی

در زیارت ناحیه مقدسه از آن بزرگوار بدین گونه یاد شده است:

«السّلام علی جعفر بن امیرالمؤمنین الصّابر بنفسه محتسباً و النّائی عن الاوطان مغتر  
بالمستسلم المنزل المشکور بالرجال لعن الله قاتله هانی بن ثابت الحضرمی».

## جعفر بن محمد (علیهما السلام)

جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام)، ششمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) ششمین پیشوای شیعیان اسلام و از نوادگان امام حسین (علیه السلام) می باشند.

پدر بزرگوار امام صادق (علیه السلام) حضرت باقر (علیه السلام) بود و مادر گرامیشان بانوی ارجمند، به نام فاطمه که به «امّ فروه» شهرت داشت. امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. قاسم با امام سجاد (علیه السلام) پسر خاله بودند و از فقهای برجسته شیعه و از اصحاب مورد اطمینان آن حضرت به شمار می آمد. سیره نویسان اهل تسنّن او را به عنوان یکی از سادات تابعین و یکی از فقهای هفتگانه در عصر امام سجاد (علیه السلام) دانسته اند که در سال ۱۰۱ یا ۱۰۲ یا ۱۰۸ و یا ۱۱۲ هجری در مدینه و در سن ۷۲ سالگی درگذشت.

محدث خبیر، مسعودی در مروج الذهب روایت می کند که «امّ فروه از همه بانوان عصرش باتقواتر بوده است». او علاوه بر تقوا، به قدری دارای مقام ارجمند بوده که پسرش امام صادق (علیه السلام) را با عنوان «ابن المکرّمه» (پسر مادر ارجمند) یاد می کردند.

امام صادق (علیه السلام) قبل از امامت در همان دوران نوجوانی و جوانی، شباهت کامل به پدرش حضرت باقر العلوم (علیه السلام) داشت، او آینه تمام نمای پدر بود، چهره ای همچون چهره رعنا پدر، و خلق و خویی همچون خلق و خوی زیبای او را داشت، و سیمایش در همان وقت نمایانگر آن بود که جانشین پدر خواهد شد، و چون پدر شایسته مقام امامت است.

امام سجاد (علیه السلام) روایت می کند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «هنگامی که پسرم جعفر بن محمد... متولد شد، نام او را «صادق» بگذارید چرا که بزودی از نوه های او شخصی به نام جعفر، ظهور می کند و به دروغ ادعای امامت می کند، از این رو نام او جعفر کذاب (از فرزندان امام هادی (علیه السلام)) است. بنابراین از آنجا که امام صادق (علیه السلام) همنام فرزند ناخلف امام هادی (علیه السلام) جعفر است، برای اینکه بین این دو نفر بر اثر تشابه اسمی، اشتباهی رخ ندهد، امام ششم به عنوان جعفر صادق، نامیده شد و این نام را رسول خدا (علیه السلام) برای او انتخاب کرد و این انتخاب پیام آور آن است که امام صادق (علیه السلام) در گفتار و رفتار و همه شیوه های زندگی راستگو و درستکار است.

گرچه امام باقر (علیه السلام) فرزندان متعددی داشت، ولی هیچکدام در فضایل و کمالات همچون امام صادق (علیه السلام) نبودند، او دست راست پدر بود و همواره به عنوان یار راستین در کنار پدر دیده می شد و در فراز و نشیبها به ویژه تربیت شاگرد و نهضت فرهنگی و مبارزه با طاغوتیان، دستیار و پشتیبان محکم و استواری برای پدر بود، و بسیاری از کارهای پدر را بر عهده داشت.

نظر به اینکه امام صادق(علیه السلام) در سال ۱۱۴ هجری قمری به امامت رسید، و در سال ۱۴۸ به شهادت نایل شد، در این مدت (۳۴ سال) با پنج طاغوت اموی و دو طاغوت عباسی روبرو بود، به این ترتیب:

۱. هشام بن عبدالملك، دهمین خلیفه اموی (۱۱ سال)
  ۲. ولید بن یزید بن عبدالملك (حدود یکسال)
  ۳. یزید بن ولید بن عبدالملك (پنج ماه و دو شب)
  ۴. ابراهیم بن ولید بن عبدالملك (۷۰ روز از سال ۱۲۶)
  ۵. مروان بن محمد، مشهور به مروان حمار (حدود شش سال)
  ۶. عبدالله بن محمد، معروف به سقّاح، نخستین خلیفه عباسی (حدود پنج سال)
  ۷. منصور دوانیقی (حدود ۱۱ سال)
- سرانجام امام صادق(علیه السلام) در عصر سلطنت منصور دوانیقی (در سال ۱۴۸) به شهادت رسیدند و منصور در سال ۱۵۸ مرد.
- امام صادق(علیه السلام) در برابر این طاغوتها نه تنها هرگز تسلیم نشد و روی خوش به آنها نشان نداد، بلکه با موضع گیری قاطع در برابر آنها قرارگرفت و آنها را طاغوت خواند، و با افشاگریهای خود، مردم را از پیروی آنها برحذر داشت.
- در عصر امامت امام صادق(علیه السلام) و قبل از آن، قیامها و نهضتهایی بر ضدّ طاغوتیان وقت روی داد، امام صادق(علیه السلام) به عللی به طور مستقیم وارد آن نشد، ولی آن قیامهایی را که بر اساس صحیح اسلامی رخ می داد تأیید می کرد، با توجه به اینکه تأیید امام، نقش مهمی در پیشرفت و به ثمر رسیدن معنوی آن قیامها داشت، در اینجا نظر شما را به نمونه های زیر جلب می کنیم:
۱. عبدالله بن حسن مثنی (نوه امام حسن مجتبی) که به عبدالله محض معروف است، با جمعی با پسر عبدالله به نام محمد (معروف به نفس زکیّه) بیعت کردند، تا برضد طاغوت وقت (بنی امیه) قیام کنند، و بعضی محمد بن عبدالله را همان مهدی موعود می خواندند.
  ۲. زید بن علی(علیهما السلام) عموی امام صادق(علیه السلام) را انقلابیون بزرگ قرن دوم هجری بود که با یاران خود بر ضدّ سلطنت هشام بن عبدالملك (دهمین طاغوت اموی) به خونخواهی امام حسین(علیه السلام) قیام کرد و جنگید و سرانجام در روز جمعه سوم ماه صفر سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ هجری قمری به شهادت رسید. قیام و شهادت او در عصر امامت امام صادق(علیه السلام) رخ داد، هنگامی که آن حضرت از شهادت زید با خبر شد فرمود: «خداوند عمویم زید را رحمت کند، او مردم را (در قیام خود) به سوی خشنودی آل محمد دعوت می کرد، اگر پیروز می شد قطعاً به این دعوت، وفا می نمود».

در اینجا این سؤال مطرح می شود که چرا خود امام صادق (علیه السلام) اقدام به قیام برضد حکومت وقت نکرد؟

سدیر صیرفی یکی از شاگردان آن حضرت می گوید: به محضر امام صادق (علیه السلام) رفتم و گفتم: به خدا خانه نشینی برای شما روا نیست.

فرمود: «چرا ای سدیر؟»

گفتم: به خاطر یاران و دوستان بسیاری که داری، سوگند به خدا اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن همه یار و یاور داشت نمی گذاشت طایفه تیم و عدی به مقام او طمع کنند و حق او را بگیرند. فرمود: «ای سدیر به نظر تو من چه اندازه یار و یاور دارم؟» گفتم: صد هزار! فرمود: «صد هزار؟» گفتم: بلکه دویست هزار، فرمود: «دویست هزار؟!» گفتم: بلکه نصف دنیا، حضرت پس از اندکی سکوت، به من فرمود: «اگر مایل باشی و برایت سخت نباشد همراه من به «یینع» (مزرعه ای در نزدیکی مدینه) برویم. گفتم: آماده ام. امام دستور فرمود الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفتم و بر الاغ سوار شدم، تا احترام کرده باشم و آن حضرت سوار بر استر گردد. فرمود: «اگر بخواهی الاغ را در اختیار من بگذار» گفتم: استر برای شما مناسبتر و زیباتر است. فرمود: «الاغ برای من راهوارتر است». من از الاغ پیاده شدم و بر استر سوار شدم و آن حضرت بر الاغ سوار شد و با هم حرکت کردیم تا وقت نماز رسید، فرمود: «پیاده شویم تا نماز بخوانیم» سپس فرمود: «اینجا زمین شوره زار است و نماز در اینجا روا نیست (و مکروه است)» از آنجا رفتیم و به زمین خاک سرخی رسیدیم و آماده نماز شدیم، در آنجا جوانی بزغاله می چرانید، حضرت به او و بزغاله ها نگریست و فرمود: «سوگند به خدا ای سدیر اگر شیعیان من به اندازه تعداد این بزغاله ها بودند، خانه نشینی برای من روا نبود» (و قیام می کردم).

سپس پیاده شدیم و نماز خواندیم، پس از نماز کنار بزغاله ها رفتم و شمردم که هفده عدد بودند. نظیر این مطلب در مورد ملاقات «سهل خراسانی» با امام صادق (علیه السلام) در تاریخ آمده که سهل به امام صادق (علیه السلام) گفت: چرا نشسته ای با اینکه صد هزار شمشیرزن یار و یاور داری؟! امام دستور داد در تنور خانه، آتش افروختند، آنگاه به سهل فرمود: «به درون آتش تنور برو و در آن بنشین». سهل عرض کرد: ای آقای من! مرا در آتش نسوزان، مرا رها کن تا من نیز حرفم را پس بگیرم.» امام فرمود: «تو را رها ساختم». در همین هنگام هارون مکی که یکی از یاران راستین امام صادق (علیه السلام) بود وارد شد، امام به او فرمود: «برو در درون آتش تنور بنشین». او بیدرنگ رفت و در درون آتش نشست، امام صادق (علیه السلام) درباره اوضاع خراسان با سهل به گفتگو پرداخت به گونه ای که گویا در خراسان بوده و همه اوضاع آنجا را از نزدیک دیده است، سپس به سهل خراسانی فرمود: «برخیز و ببین چه کسی در میان تنور نشسته است؟» او برخاست و

کنار تنور آمد، دید هارون مگی چهارزانو در میان آتش نشسته است، امام به سهل فرمود: «در خراسان چند نفر مانند این شخص (هارون) هست؟».

سهل گفت: به خدا سوگند حتی يك نفر مثل این شخص نیست.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «من خروج و قیام نمی کنم در زمانی که (حتی) پنج نفر یار راستین برای ما پیدا نشود، ما به وقت قیام آگاهتر هستیم.»

دو نمونه فوق بیانگر آن است که امام صادق(علیه السلام) اصل قیام را روا می دانست، ولی یاران راستینی که در خط فکری امامان خاندان رسالت حرکت کنند و قیام را به بیراهه نکشانند نداشت، از این رو قیام و نهضت فکری و انقلاب فرهنگی را بر قیام و انقلاب نظامی و مسلحانه ترجیح می داد.

از آن بزرگوار روایات و اخبار متعددی در باب عاشورا روایت شده است که چند نمونه از آنها در اینجا ذکر می شود:

بنابر نقل «ابن قولویه» از امام صادق(علیه السلام) و همچنین بنا به نقل محدثان و مورخان دیگر، حسین بن علی(علیه السلام) به مناسبت خوابی که در منزل بطن عقبه دیده بود خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود: «من درباره خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز اینکه به قتل خواهم رسید؛ زیرا در عالم رؤیا دیدم که سگهای چندی به من حمله نمودند و بدترین و شدیدترین آنها سگی بود سیاه و سفید».

ابوطاهر محمد حسین برسی در کتاب «معالم الدین» از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده است: «وقتی که کار حسین(علیه السلام)(در کربلا) تمام شد، فرشتگان صدا به گریه بلند کردند و گفتند: ای پروردگار ما! این حسین برگزیده تو، و فرزند برگزیده است، و فرزند دختر پیامبر تو است. خداوند سایه حضرت قائم(عج) را نمایاند و فرمود: توسط این مرد، انتقام خواهم گرفت».

امام صادق(علیه السلام) در مورد شدت جراحات سیدالشهدا در کربلا فرمود: «در پیکر حسین(علیه السلام) جای سی و سه نیزه و سی و چهار زخم شمشیر بود!»

### جعفر بن محمد بن عقیل(علیهم السلام)

از شهدای بنی هاشم در کربلاست. جعفر از نوادگان عقیل بن ابیطالب برادر حضرت علی(علیه السلام) است. خوارزمی جعفر را از شهدای کربلا به حساب آورده، اعیان الشیعه و مناقب جعفر را از شهدای کربلا شمرده اند - اما شهادت او مورد تردید می باشد.

### جعفر حلی

سید جعفر کمال الدین حلی نجفی، به سال ۱۲۷۷ هـ . ق. در قریه ای در نزدیکی حله به نام قریه «ساده» متولد شد و در سال ۱۳۱۵ هـ . ق. وفات یافته و در وادی السلام نجف دفن شد.

و تعطل الفلك المذار كأثما \*\*\* هو قطبه و عليه كان يدور  
فكأثما بيض الحدود بواسمًا \*\*\* بيض الخدود لها ابتسمن ثغور  
متقلدين صوارمًا مندية \*\*\* من عزمهم طبعث فليس تكهم  
ان ابرقت رعدت فرائص كل ذي \*\*\* بأس و أمطر من جوانبها الدم  
عبست وجوه القوم خوف الموت و \*\*\* العباس فيهم ضاحك متبسّم  
قلب اليمين على الشمال و غاص في \*\*\* الأوساط يحصد بالرؤس و يحطم  
و ثنى ابو الفضل الفوارس نغصا \*\*\* فرأوا أشدّ ثباتهم أن يهزموا  
ماكرّ ذو بأس له متقدّمًا \*\*\* إلا و فرّ و رأسه المتقدّم  
فلك از گردش باز ایستاد، گویی که او (امام حسین (علیه السلام)) مرکز فلك بود و فلك به دور او می چرخید.

گویی شمشیرها به او تبسم می کردند و زخم روی گونه سفید او نیز به شمشیرها لبخند می زد.  
آنان (یاران امام حسین (علیه السلام)) شمشیرهای هندی را حمایل کرده و شمشیرهایشان از اراده آنها الهام گرفته بود زیرا این شمشیرها مانند خود آنان خستگی نمی پذیرفت.  
هنگامی که شمشیرهایشان برق می زد، قهرمانان نیرومند دشمن فریاد می زدند و می گریختند و پهلوهایشان دریده می شد.

دشمن از بیم مرگ چهره اش دژم بود و عباس (علیه السلام) در میان میدان تبسم بر لب داشت.  
از چپ و راست و قلب سپاه، نظم لشکر گسیخته شد و عباس (علیه السلام) آنان را درو می کرد و می کوبید.

او (عباس (علیه السلام)) سواران را در هم کوبید و آنان را به عقب راند و آنها بالاترین استواری و پایداری خود را در فرار دیدند.  
هیچ قهرمانی با او روبرو نشد مگر اینکه گریخت و هنگام گریز، سرش از تنش جلوتر می دوید.

### جعفر خطی

شیخ ابوالبحر شرف الدین جعفر بن محمد بن حسن بن خطی بحرانی، در اوایل مدّاح امرای بحرین و بزرگان آن دیار بود. او در سفری که به ایران داشته با شیخ بهایی در اصفهان ملاقات کرده و به سال ۱۰۲۸ هـ . ق. در فارس درگذشته است.

و لكن هلم الخطبة في رزء سيد \*\*\* قضى ظمأ والماء جار و راكد  
كأئى به في ثلة من رجاله \*\*\* كما حف بالليث الاسود الحوارد  
اذا اعتلقوا سمر الرماح و جردوا \*\*\* سيوفا اعارتها البطون الاسود  
فليس لها الا الصدور مراكز \*\*\* و ليس لها الا النحور مغامد  
يلاقون شدات الكماة بأنفس \*\*\* اذا غضبت هانت عليها الشدائد  
الى أن ثووا في الترب صرعى كأئهم \*\*\* نخل ألماتهن أيد عواضد  
درباره مصیبت آقای صحت کن که با تشنگی شهید شد، در حالیکه آب جاری و راكد در آنجا  
وجود داشت.

او در میان افرادش چون شیرى بزرگ بود که گروه شیران خشمگین او را احاطه کرده بودند.  
وقتی نیزه به دست گرفتند و شمشیر برکشیدند، قلبهای سیاه (دشمنان) را به آنها بخشید.  
برای نیزه ها غیر از سینه های آنها قرارگاهی وجود نداشت و شمشیرها غیر از گردنهای آنها  
غلافی نداشتند.  
با جانهای خود که در هنگام خشم همه چیز را آسان می شمرد به قهرمانان سهمگین حمله  
می بردند،  
هنگامی که به خاک افتادند، گویی درختان نخل هستند که دستهای قوی و نیرومندی آنها را خم  
کرده است.

جعفر شمس الدین حائری  
دومین کلیددار قبر مطهر امام حسین (علیه السلام).  
از سال ۹۹۰ تا ۱۰۲۵ کلیدداری و تولیت حرم حسینی با او بود.

جلال الدین همایی  
استاد جلال الدین همایی متخلص به «سنا» فرزند طرب شیرازی به سال ۱۳۱۷ هـ . ق. در  
اصفهان به دنیا آمد. تحصیل را از کودکی نزد پدر و مادر خود آغاز کرد و بعد در مدارس «حقایق»  
و «قدسیه» ادامه داد. صرف و نحو و ریاضیات را در آن مدارس خواند و از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۸  
هـ . ق. در مدرسه علمیه «نیم آورد»، در حجره ای که به او داده بودند با جدیت به کسب علم  
پرداخت. وی در آن مدت از محضر استادان بزرگی چون آیت الله سید محمد باقر درچه ای، آقا شیخ  
علی یزدی، حاج سید محمد کاظم کروندی اصفهانی و آقا شیخ محمد خراسانی معروف به «حکیم» و  
نیز آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی بهره برد و در ادبیات، حکمت و فقه و هیأت تبحر  
و استادی یافت و به تدریس ادبیات عرب در آن حوزه پرداخت.

در سال ۱۳۴۸ ه. ق. (۱۳۰۷ ه. ش.) به تهران منتقل شد و رسماً در خدمت وزارت معارف به تدریس در مدارس متوسطه پرداخت. بعد از آن در دانشکده های حقوق و ادبیات تدریس را آغاز کرد و تا ۱۳۴۵ که به درخواست خود از خدمت رسمی بازنشسته شد، در آن سمت دانشجویان بسیاری را از دانش خود بهره مند ساخت. پس از آن مرتبه استادی ممتاز به او داده شد. و نیز چند دوره به تدریس تاریخ علوم و معارف اسلامی در دوره فوق لیسانس اشتغال داشت.

استاد همایی در تیرماه ۱۳۵۹ در تهران درگذشت.

برخی از آثار وی عبارتند از : تاریخ ادبیات ایران (دو جلد)، نصیحة الملوك (تصحیح)، مصباح الهدایة (تصحیح)، التفهیم ابوریحان بیرونی (تصحیح)، دستور زبان فارسی، صناعات ادبی، غزالی نامه، خیامی نامه، و مولوی نامه.

مرحوم همایی درباره نهضت عاشورا می نویسد: «اگر به چشم حقیقت بین و عرفانی، معنوی، به واقعه کربلا... آن بنگریم، این حقیقت بزرگ کشف می شود که حادثه کربلا، قربانی عظمت اسلام و فدیة بقا و احیای اسلام بود که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی (علیه السلام) داده شد.»

«باری، هدف اصلی امام (علیه السلام) این بود که دین اسلام را از انحرافی که به سبب حکومت معاویه و یزید و مداخلات بنی امیه و بنی مروان عارض آن شده بود نجات بدهد. او می خواست دستگاه کفر و ظلم یزید و اتباع و اشیاع او را بر عموم جهانیان و علی الخصوص فریب خوردگان شام و مصر و عراق، نشان بدهد و به طوری آن را رسوا کند که بر عامه مسلمانان اتمام حجت شده باشد. خود شما امروز وقتی که یکی مظلوم واقع شود، می گوئید خوب است واقعه مظلومیت او را در دنیا اعلام کنیم، چرا؟ برای اینکه می خواهید بر همه دنیا اتمام حجت شده باشد.»

«قصد حسین بن علی (علیه السلام) ایجاد دستگاه ریاست و سلطنت نبود، وگرنه خوب می دانست که این امر در خود مکوه مدینه و از آنجا که بگذرد در حدود یمن و [جاهایی] که از دسترس یزید حکام او، دورتر و امن تر است و خیلی سهل الوصول تر تا در بیابان کربلا و مرکز قدرت اتباع یزید و در محلی که مردمش به غدر و نفاق و سست پیوندی ضرب المثل بودند و معامله ای که با پدر و برادر او کرده بودند بهترین سرمشق عبرت و اعتبار او بود.»

جلال الدین همایی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سید الشهداء (علیه السلام) از او به جای مانده است. همایی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است :

باز این چه نغمه است که دستان سرای عشق \*\*\* آهنگ ساز کرده به شور و نوای عشق

آن کاروان کجاست که بانگ درای او \*\*\* افکنده است غلغله در نینوای عشق

شور حسینی است مگر کز ره حجاز \*\*\* ساز عراق کرده به برگ و نوای عشق

مانا عزیز فاطمه فرزند مصطفی ست \*\*\* کوچ از مدینه کرده سوی کربلا عشق  
سوداگر خداست که نقد روان به کف \*\*\* بگرفته در معامله خونبهای عشق  
از سر به راه دوست دویده ست یار صدق \*\*\* در نی نوای وصل دمیده ست نای عشق  
با بانگ هو هوالحق و آواز دوست دوست \*\*\* خوانده به گوش عالمیان ماجرای عشق  
از جان و دل نهاده قدم در ره بلا  
یعنی منم شهید بیابان کربلا

و نیز :

زان ماجرا که رفت به میدان کربلا \*\*\* عقل است مات و واله و حیران کربلا  
دریای عشق حق به تلاطم چو اوفتاد \*\*\* جوشید موج خون ز بیابان کربلا  
یارب چه شد که کشتی نوح نجی فتاد \*\*\* در لجه هلاک، به طوفان کربلا  
از بازی سپهر، سر سروران دین \*\*\* افتاد همچو گوی به میدان کربلا  
زان عشق و آن شهادت و آن صبر و آن یقین \*\*\* عقل است محو و سر به گریبان کربلا  
در منزلت فرونتر و در رتبه برتر است \*\*\* از بام عرش پایه ایوان کربلا  
فخر حسین و ننگ یزید است تا ابد \*\*\* سرلوحه جریده دیوان کربلا

\* \* \*

در کاروان آل نبی قحط آب شد \*\*\* از سوز تشنگی دل طفلان کباب شد  
در چشم تشنگان حرم، دشت ماریه \*\*\* اندر خیال، آب چو موج سیراب شد  
میدان جنگ و سوز عطش، تاب آفتاب \*\*\* یارب که از شنیدن آن زهره آب شد  
در راه حق که شاه شهیدان به پیش داشت \*\*\* آن منع آب و تاب عطش، فتح باب شد  
گر نیک بنگریم همان آب و تاب بود \*\*\* کز وی بنای دولت مروان خراب شد  
از ملت نبی به نبی زادگان رسید \*\*\* جوری که روح کافر از آن در عذاب شد  
سر پنجه عروس جفا کار روزگار \*\*\* از خون پاک آل پیمبر خضاب شد  
یک نره گرز شرم و ادب داشت آفتاب  
می کرد تا به حشر نهان روی در حجاب

جمانه

دختر «مسیب بن نجبه فزاری» بود. به قولی او مادر جناب «عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب (علیهم السلام)» است.

### جمیل بن مرثد غنوی

او از «طرماع بن عدی» جریان دیدارش با حضرت حسین (علیه السلام) را آورده است.

### جنادة بن حارث

از شهدای روز عاشورا است. وی همان «جابر بن حارث سلمانی» است.

### جنادة بن حارث انصاری

از شهدای کربلاست. انصاری : منسوب به انصار (یمن، عرب جنوب). وی همان «عمر بن جناده» فرزند «جنادة بن کعب انصاری» است. این پدر و پسر هر دو در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمدند.

### جنادة بن حارث حمدانی

از شهدای کربلاست. او همان «عمر بن جناده» فرزند جناب «جنادة بن کعب انصاری» است. این پدر و پسر در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمدند.

### جنادة بن حرث

نام وی جنادة بن الحرث المذحجی المرادی السلمانی الکوفی می باشد. سلمان تیره ای از مراد، و مراد تیره ای از قبیله مذحج است. جناده اهل کوفه، و هنگام شهادت گویا سن زیادی داشته است. از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و حضرت علی (علیه السلام) و از مجاهدین جنگ صفین و از مشاهیر شیعه و از یاران مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود. بعد از شهادت مسلم (علیه السلام) او در میان قبیله اش مخفی شده و هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به سوی کربلا در حرکت بود، جنادة به همراه گروهی از شیعیان از جمله مجمّع، عائذ، عمرو و غیره به اردوی امام (علیه السلام) ملحق و با امام (علیه السلام) وارد کربلا شده و در روز عاشورا به شهادت رسید.

این گروه در روز عاشورا هنگام مبارزه، توسط دشمن محاصره شدند تا این که حضرت عباس (علیه السلام) محاصره را شکسته و نجاتشان داد.

لکن ابا داشتند که از میدان سالم برگردند و لذا دوباره حمله نموده و بعد از جنگی سخت جملگی در يك مكان به شهادت رسیدند.

مناقب، ایشان را از شهدای اولین حمله نوشته است.

نامش در زیارت ناحیه و رجبیه آمده است. قابل ذکر است که نام جناده بن حرث بر اثر اشتباه در استنساخ، در تاریخ طبری و مناقب: جابر بن حارث سلمانی، در رجال طوسی: جناده بن حرث، در زیارت ناحیه مقدسه:

حباب بن حارث سلمانی، در اقبال: حسان بن حارث، وارد شده است. شاید نقل طبری اصح اقوال باشد.

### جناده بن کعب انصاری

او از طایفه خزرج و از انصار مدینه بود.

جناده به همراه پسرش عمرو (عمر) و همسرش از مکه تا کربلا ملازم حضرت امام حسین (علیه السلام) بودند. همسر جناده، بحرّیه بنت مسعود خزرجی نام داشت. جناده از شیعیان مخلص در ولایت اهل البیت (علیهم السلام) و در اولین حمله به شهادت رسید و بنا به نقل قول مناقب شانزده نفر از دشمن را به هلاکت رسانده و هنگام جهاد این رجز را قرائت می کرده:

انا جناد وانا ابن الحارث \*\*\* لست بخوار و لا بناکث  
عن بیعتی حتی یرثنی وارثی \*\*\* الیوم ثاری فی الصعید ماکنی  
«من جناده فرزند حارثم، و از بیعتم ناتوان و پیمان شکن نیستم، تا اینکه ادامه دهد وارثم راهم  
را، امروز خونم در زمین ریخته و جایگزین می شود.»

### جندب بن حجیر کندی

جندب بن حجیر الخولانی اهل کوفه، از قبیله کنده، دارای اصالت یمنی بوده، و خولان تیره ای از کهلان و اعراب قحطانی می باشد. جندب از شیعیان معروف و از اصحاب حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و از مجاهدین جنگ صفین و فرمانده نیروهای قبیله کنده و ازد در صفین بود که در بین راه به سپاه امام حسین (علیه السلام) ملحق شده و با آن حضرت وارد کربلا، و در اوایل جنگ در روز عاشورا به شهادت رسید.

جندب فرزندی به نام حجیر داشت که با پدرش در کربلا حضور یافته و به شهادت رسید.  
نام جندب در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است: السلام علی جندب بن حجر الخولانی.

### جندب بن حجر

از شهدای کربلاست. وی همان «جندب بن حجیر خولانی» است. در زیارت ناحیه مقدسه نام او «جندب بن حجر خولانی» آمده است.

### جندبن حجیر کندی

او امیر دو قبیله بنی کنده و ازد و از بزرگان شیعه، نامش در زیارت ناحیه و رجبیه بدین صورت ذکر شده است: «السَّلام علی جندبن حجیر الکندی». از شهدای کربلا و عاشورای حسینی که پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

### جواد بن سید کاظم بن نصرالله بن یونس

هفتمین کلیددار بارگاه ملکوتی امام حسین (علیه السلام).

سید جواد از سال ۱۲۱۷ تولیت حرم حسینی را عهده دار بود و پس از هفده ماه معزول گشت. وی در سال ۱۲۲۲ زندگی را بدرود گفت.

### جواد شبر

صاحب کتاب «ادب الطف». ادب الطف نام کتابی است در ده جلد به زبان عربی، گردآوری «جواد شبر» که به معرفی شاعرانی که درباره امام حسین (علیه السلام) و واقعه کربلا و شهدای عاشورا شعر و مرثیه سروده اند پرداخته است.

### جواد عاملی

سید محمد جواد بن سید محمد بن محمد عاملی شقرايي نجفی، در حدود سال ۱۱۶۰ هـ. ق. در شقراء یکی از قرای جبل عامل متولد شد و در سال ۱۲۲۶ هـ. ق. در نجف وفات یافته و در همانجا دفن شد.

هذا الحسين ابن النبی و سبطه \*\*\* أُمسی طریحاً فی الطُفوف معفراً

فلتلبس الدنیا ثياب حدادها \*\*\* فالنور نور الله عُیّب فی الثری

این حسین (علیه السلام) پسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نواده اوست که در سرزمین طف به زمین افتاده و به خاک آغشته شده است.

دنیا باید برای او لباس حزن بپوشد. این نور، نور خداست که در زیر خاک مخفی شده است.

### جواد غفورزاده

مدینه کاروانی سوی تو با شیون آوردم \*\*\* ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم

مدینه در به رویم و امکن چون یک جهان ماتم \*\*\* نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم

مدینه یک گلستان گل، اگر در کربلا بر دم \*\*\* ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم

اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم \*\*\* که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم  
 اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم \*\*\* که پیروزی به کف در رزم با اهریمن آوردم  
 مدینه این اسارتها نشد سدّ رهم، بنگر \*\*\* چها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم  
 مدینه خواهی از آثار زنجیر ستم بینی \*\*\* امام عاشقان را بسته غل بر گردن آوردم  
 مدینه یوسف آل علی را بردم و اکنون \*\*\* اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم  
 مدینه از بنی هاشم نگردد باخبر يك تن \*\*\* که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم  
 مدینه گر به سویت زنده برگشتم مکن عییم \*\*\* که من این نیمه جان را هم به صدجان کندن آوردم

### جون اشیر

«جون اشیر» که مستشرق و عضو هیئت جغرافیایی انگلستان بود در سال ۱۲۸۴ هـ . ۱۸۶۴ م وارد عراق گردید آنگاه بیک مخصوصی به نزد قائم مقام کربلا فرستاد که دروازه ها را باز کنند و در نتیجه قائم مقام دروازه ها را باز نمود و برای استقبال آماده شد. جون اشیر بعد از غروب آفتاب وارد شهر شد و فانوس کشفای زیادی را سر راه خود مشاهده نمود، با روشنی آنها وارد خانه قائم مقام گردید و در يك اتاقی که به نظر وی مخروبه بوده سکونت کرد. او شهر کربلا را اینگونه توصیف می کند: «شهری بود پرهیجان و پرتجارت که اصلاً تعطیلی نداشت. همه وقت بازارها پر از زوّار بود و در شهر يك وجب زمین خالی دیده نمی شد. یا ساختمان بود یا مشغول ساختمان سازی بودند. اغلب ساکنین شهر از مسلمانان هند، ایرانی و عرب بودند. سکونت غیرمسلمانان در شهر کربلا ممنوع بود از شهرهای دور جنازه مرده ها را به شهر کربلا منتقل می کردند، اول آنها را به دور قبر حسین((علیه السلام)) طواف می دادند بعد به خاک می سپردند. حکومت ترك نیز چیز مختصری بابت هر جنازه می گرفت. گاه سیل جنازه به سوی شهر سرازیر می گردید و مسئولین دروازه ها از ورود آنها ناراحت می شدند، زیرا ترافیک عمومی شهر به هم می خورد و بیش از هر چیز احتمال شیوع مرض دولت را به وحشت می انداخت. (از نکات جالب سفرنامه ها این است که هیچ يك از جهانگردان به بوی تعفن جنازه ها در آن هوای گرم و مسیرهای طولانی اشاره ای نکرده اند که این خود بیانگر عظمت روح و خلوص نیت مؤمنینی بوده که پس از فوت به کربلا حمل داده می شدند).

گاهی اوقات از کشور ایران هزار جنازه در يك زمان می رسید و با هر جنازه حداقل يك یا دو نفر از نزدیکان متوفی همراه می آمدند.

حرم و صحن عباس بن علی(علیه السلام) را از پشت بامهای مجاور مشاهده نمودم زیرا از ورود غیرمسلمانان به آنجا ممانعت می کردند.

### جون بن حوی

«جون بن حوی بن قتاده بن الاعور بن ساعدة بن عوف بن کعب بن حوی.»

جون غلام ابوذر بوده و با توجه به سوابقش هنگام شهادت در سنین بالایی بوده است. سیاه پوست و مملوک فضل بن عباس بن عبدالمطلب بوده. حضرت علی(علیه السلام) از فضل به صد و پنجاه دینار خریده و به ابوذر بخشید. جون تا وفات ابوذر در سال سی و دو هجری در تبعیدگاه ربذه در خدمت او بوده و بعد به خدمت حضرت علی(علیه السلام) برگشت، پس از آن در خدمت حضرت امام حسن(علیه السلام) و حضرت امام حسین(علیه السلام) بود که در خانه امام سجاد(علیه السلام) زندگی می کرده و به همراه آن حضرت وارد کربلا شد.

از اینکه جون عبد سیاهی بوده معلوم می شود عرب نبوده و غیر اعراب اهتنامی بر حفظ نسب خویش نداشته اند و لذا مرحوم امین معتقد است سلسله نسب فوق الذکر برای جون بن قتاده تمیمی بوده که به اشتباه برای جون غلام ابوذر نوشته اند.

وقتی که جون در روز عاشورا از امام حسین(علیه السلام) اجازه جهاد خواست، آن حضرت فرمود: «تو متابعت ما کردی در طلب عافیت، پس خویشتن را بطریق ما مبتلا مکن از جانب من مختاری که طریق سلامت خویش جویی.»

جون عرض کرد: «یابن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) من در ایام راحت و وسعت کاسه لیس خوان شما بوده ام و امروز که روز سختی و شدت شماست دست از شما بردارم؟!»

به خدا قسم که بوی من متعفن و حسب من پست و رنگ من سیاه است، پس بهشت را از من دریغ مفرما، تا بوی من نیکو شود، و جسم من شریف، و رویم سفید گردد. نه به خدا سوگند هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خون طیب شما مخلوط سازم.»

او هنگام مبارزه این رجز را می خواند:

کیف یری الکفار ضرب الاسود \*\*\* بالسيف ضرباً عن بنی محمد  
اذب عنهم باللسان و الید \*\*\* ارجوبه الجنة یوم المورّد

«چگونه می نگرند کفار به ضربت غلام سیاهی که با ضربت شمشیر از فرزندان حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع می کند همچنین با دست و زبانم از آنان دفاع کرده و در آخرت بدینوسیله آرزوی بهشت را دارم.»

او بیست و پنج نفر از کفار را به هلاکت رسانده آنگاه به شهادت رسید و حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) به بالای سر جنازه او آمده و دعا کرد: «اللهم بیض وجهه و طیب ریحہ و احشره مع الابرار و عرق بینه و بین محمد و آل محمد؛ بار خدایا روی جون را سفید گردان و بوی او را نیکو کن و او را با ابرار محشور گردان و او را با محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) و آل محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) محشور، و میانشان دوستی برقرار فرما.»

حضرت امام باقر(علیه السلام) از حضرت امام سجاد(علیه السلام) روایت کرده :

بنی اسد وقتی که برای دفن شهدا حاضر شدند جسد جون را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک می داد.

جون به اسلحه سازی و اسلحه آشنا بوده و در شب عاشورا مشغول اصلاح سلاحها بود.  
نامش در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه آمده است: «السلام علی جون بن حوی مولی ابی نر الغفاری»

### جون بیترز

جون بیترز، رئیس نظارت بر آثار باستانی در سال (۱۳۱۵ هـ . ۱۸۹۰ م) از راه «سماوه» وارد نجف و از آنجا به کربلا آمد و در مسیر خود از نجف به کربلا را شبانه طی کرد. وی در مورد شهر کربلا و بارگاه حسینی چنین گفته است: «بارگاه حسین(علیه السلام) از بارگاه علی(علیه السلام) بزرگتر و مجلل تر بود و سه مناره داشته که یکی از آنها را يك نفر غلام درست کرده (منظورش منارة العبد بوده). درجه حرارت این شهر به ۱۱۰ - ۱۲۰ درجه رسید (آنقدر هوا گرم بوده که اغراق آمیز گفته است) و کسی قادر به حرکت نشد... اهل کربلا از ترکهای عثمانی که حکومت عراق بدست آنها بود دل پردردی داشتند و از هر دولت مقتدری که می توانست ترکها را بیرون کند استقبال می کردند، ولو کافر باشد.» جای تعجب است! با آنکه این مرد رئیس آثار باستانی بود، اشتباهات تاریخی بسیاری از او سرزده که نابخشودنی است. وی هنوز نفهمیده که حضرت عباس برادر حسین(علیه السلام) است، زیرا می گوید: «او شیخی بود از شیوخ عرب و مرد غضبناکی بود.» همچنین در تألیفات خود گفته است: «حسین(علیه السلام) به وسیله سپاه معاویه که در مورد خلافت نزاعی داشتند کشته شد.» و باز می گوید: «در وسط حرم حسین(علیه السلام) يك ضریح دیگر وجود دارد که مخصوص برادرش حسن بن علی(علیه السلام) است.» این اشتباهات او در نتیجه اعتماد به قول خادم ارمنی خود «نوریان» رخ داده است.

### جون غفاری

به قولی او همان «جون بن حوی» غلام ابوذر غفاری و از شهدای کربلاست.

### جوهری

ابوالحسن علی بن احمد جرجانی معروف به جوهری، به سال ۳۸۰ هـ . ق. درگذشته است. او از ندیمان و شعرای بارگاه صاحب بن عبّاد بوده و قصاید فاخری درباره اهل بیت(علیه السلام) دارد.

یا اهل عاشور یا لهفی علی الدّین \*\*\* خذوا حدادکم یا آل یاسین  
الیوم شقّ جیب الدّین و انتهبت \*\*\* بنات أحمد نهب الرّوم والصّین

اليوم نال بنو حرب طوائهم \*\*\* ممّا صلوه ببدر ثمّ صقّين  
يا أمة ولى الشّيطان رايتها \*\*\* و مكن الغيّ منها كلّ تمكين  
مالمرتضى و بنوه و من معوية \*\*\* و لا الفواطم من هند و ميسون  
ای اهل عاشورا، وای بر دین. ای آل یاسین ماتم را شروع کنید.  
امروز گریبان دین دریده شد و دختران احمد (صلی الله علیه وآله) چون اسیران روم و چین  
گرفتار شدند.  
امروز فرزندان حرب (بنو امیه) به آرزوی خود رسیدند و انتقام شکست خود در بدر و صقین را  
گرفتند.

ای امتی که زیر پرچم شیطان در آمدید و کاملاً زیر سلطه ظلم و ستم قرار گرفتید،  
علی و فرزندان کجا و معاویه کجا؟ فاطمه و دخترانش کجا و هند و ميسون کجا؟ چه نسبتی  
بین آنهاست؟

جویر بن مالک ضبعی  
از شهدای کربلاست. به قولی وی همان «جوین بن مالک ضبعی» است. نام او در زیارت رجبیه  
آمده است.

جوین ابی مالک  
ابن شهر آشوب او را غلام و از شهدای کربلا دانسته است. به قولی او همان «جون بن حوی»  
است که در کربلا به شهادت رسید.

جوین بن مالک تمیمی  
او را از اصحاب امام حسین (علیه السلام) و از شهدای روز عاشورا دانسته اند.

جوین بن مالک تیمی  
جوین بن مالک بن قیس بن ثعلبه تیمی بوده و احتمالاً اهل کوفه باشد.  
مرحوم مامقانی وی را از بنی تمیم دانسته و بعضی ها جوین بن مالک ضبعی یا جویر بن مالک و  
یا حوی بن مالک ضبعی ضبط کرده اند که منظور همگی جوین بن مالک می باشد.  
ضبعی منسوب به ضبع بن وبره می باشد که قبیله ای از اعراب قحطانی است.  
جوین از شیعیانی بوده که در جنگها و غزوات جایگاه خاصی داشته، او نیز احتمالاً به صورت  
تاکتیکی ابتدا در کوفه وارد سپاه ابن سعد شده و خود را به کربلا رسانید.

وقتی که ابن زیاد اجازه بازگشت به امام حسین (علیه السلام) را نداد، فرصت را مناسب دید و شبانه همراه عده ای از مجاهدین بنی تیم به سپاه حضرت سیدالشهداء پیوسته و در روز عاشورا در حمله نخست به فیض شهادت نایل گشت.

نام جویین بن مالک در دو زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه وارد شده است.

### جویین بن مالک ضبعی

از شهدای کربلاست. ضبعی : منسوب به «ضبع بن وبره» می باشد که قبیله ای است از عرب (قحطان) (یمن، عرب جنوب).

نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است. گفته اند او ابتدا در سپاه عمر سعد بود، سپس به حسین بن علی (علیه السلام) پیوست و در رکاب او جنگید و در حمله اول به شهادت رسید. برخی او را «جون» غلام ابوذر دانسته اند.

### جویین مالک بن قیس تمیمی

او در ابتدا از لشکریان عمر سعد بود، اما در روز عاشورا از انقلاب کربلا منقلب گردید و به امام حسین (علیه السلام) ملحق شد. سپس با لشکر ابن سعد به مقاتله پرداخت تا به شهادت رسید.

### جیحون یزدی

آقا محمد یزدی مشهور به تاج الشعرا متخلص به جیحون، از شاعران اوایل قرن سیزدهم هجری است. وی دارای دیوان شعری است که يك بار در ۱۳۱۶ هـ. ق. در بمبئی و دوبار به سالهای ۱۳۳۶ هـ. ش. و ۱۳۶۳ هـ. ش. در تهران به چاپ رسیده است. او به سال ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ هـ. ق. در کرمان وفات یافت. مجموعه ای به نام نمکدان نیز از او باقی است که در سال ۱۳۱۶ هـ. ق. در بمبئی چاپ شده است.

\* \* \*

انتخاب از مخمس مرثیه:

ای حرم کعبه ات ز حلقه به گوشان \*\*\* وی دل دانای تو زبان خموشان  
با تو که گفت از حسین چشم بیوشان؟ \*\*\* خاصه در آن دم که اهل بیت خروشان  
نزدش با اصغر آمدند معجل  
گفتند کاین طفل، کو چو بحر بجوشد \*\*\* نیست چو ما کز عطش به صبر بکوشد  
اشک بپاشد چنانکه خاک بپوشد \*\*\* رخ بخرشد چنانکه جان بخروشد  
جز به کفی آب، عقده اش نشود حل

هی به فغان خود زگهاواره پراند \*\*\* مادر او هم زبان طفل نداند

نه بودش شیر تا به لب برساند \*\*\* نه بودش آب تا به رخ بفشانند

مانده به تسکین قلب اوست معطل

گاهی ناخن زند به سینه مادر \*\*\* گاهی پیچان شود به دامن خواهر

باری از ما گذشته چاره اصغر \*\*\* یا بنشانش شرار آه چو آنر

یا ببرش مهرهت به جانب مقتل

شه ز حرمخانه اش ربود و روان شد \*\*\* پیر خرد همغان بخت جوان شد

زان پدر و زان پسر به لرزه جهان شد \*\*\* آمد و آورد، هر طرف نگران شد

تا به که سازد حقوق خویش مدلل

گفت که ای قوم، روح پیکرم است این \*\*\* ثانی حیدر، علی اصغر است این

آن همه اصغر بدند، اکبرم است این \*\*\* حجت کبرای روز محشرم است این

رحمی، کش حال بر فناست محول

او که بدین کودکی گناه ندارد \*\*\* یا که سر رزم این سپاه ندارد

بلکه بس افسرده است و آه ندارد \*\*\* جای دهید آنکه را پناه ندارد

پیش کز ایزد برید کیفر اکمل

ناگه از آن قوم از سعادت محروم \*\*\* حرمله اش راند تیر کینه به حلقوم

حلق ورا خست و جست بر شه مظلوم \*\*\* وز شه مظلوم آن سه شعبه مسموم

ردشد و سرزد زقلب احمد مرسل

طفلی کز تشنگی به غم شده مدغم \*\*\* جست و بر آورد دست و خست رخ از غم

گردن و سر، گاه راست کرد و گهی خم \*\*\* شه ز گلویش کشید تیر و همان دم

ملك جهان بر جنان نمود مبطل

\* \* \*

باز ای مه محرم پرشور، سر زدی \*\*\* و اندر دلم شراره عاشور بر زدی

آن سر که چرخ روی به پایش همی نهاد \*\*\* بر نوک نی نموده به هر رهگذر زدی

دستی که آستین ورا بوسه داد چرخ \*\*\* در قطع آن تو دامن کین بر کمر زدی

تو خود همان مهی که به پیشانی حسین \*\*\* با سنگ جور، نقشه شق القمر زدی

بر پیکر امام امم با زبان تیغ \*\*\* زخمی دهان نبسته که زخمی دگر زدی

شاهی که خاک مقدم او روح کیمیاست \*\*\* بر نیزه سنان، سرش از بهر زر زدی

از کام خشک و چشم تر عترت رسول \*\*\* تا حشر شعله در دل هر خشک و تر زدی

از روبه‌بان چند، برانگیختی سپه \*\*\* وانگه به حيله پنجه، با شیر نر زدی

زینب کہ در سیر ز علی بود یادگار \*\*\* اورا بہ تازیانہ ہر بد سیر زدی



ترجمتہ تحریک  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



مُحَرِّفَاتُ الْقُرْآنِ  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement

## حرف چ

### چارلز دیکنز

نویسنده شهیر انگلیسی. «چارلز جون هافام دیکنس» مشهور به «چارلز دیکنز» نویسنده و روزنامه نگاری انگلیسی بود. تولد ۷ فوریه ۱۸۱۲ م. فوت: ۱۸۷۰ م  
وی درباره عاشورا می گوید: «اگر منظور امام حسین (علیه السلام) جنگ در راه خواسته های دنیایی بود، من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می نماید که او فقط به خاطر اسلام، فداکاری خویش را انجام داد.»



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

۲





ترجمة حركة  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement

## حرف ح

### حاتم بن نعمان باهلی

از هواداران قیام مختار بن ابوعبید ثقفی علیه نیروهای ابن زیاد بود. پس از آنکه ابن زیاد شکست خورد و به هلاکت رسید، ابراهیم بن اشتر (فرمانده سپاه مختار)، بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلط یافت و موصل را مقرّ استانداری خویش قرار داد و او آنجا ماند. زیرا مختار، وی را به این پست نصب کرده بود. سپس فرمانداران خود را به شهرهای «جزیره» اعزام نمود.

«حاتم بن نعمان باهلی» نیز فرماندار «هران»، «رها» و «سمیساط» شد.

### حارث

قاتل طفلان مسلم بن عقیل (علیه السلام) است. وقتی دو فرزند حضرت مسلم به نامهای محمد و ابراهیم به کمک مشکور زندانبان از زندان ابن زیاد گریختند، شب را به خانه زنی پناه آوردند. شوهر آن زن حارث بود و برای پیدا کردن دو کودک، بسیار گشته و خسته شده بود. شب که به خانه آمد و فهمید دو کودک فراری در خانه اویند، صبح آن دو را شهید کرد و بدنشان را به فرات افکند و سرشان را پیش ابن زیاد برد تا جایزه بگیرد. ابن زیاد هم دستور داد گردن خود او را در همان محلی که طفلان مسلم را کشته بود، از سر جدا کنند.

### حارث

ابن نبهان. غلام حمزة بن عبدالمطلب و از شهدای گرانقدر روز عاشورا است. مورخین گویند نبهان مردی شجاع بود و دو سال پس از شهادت حمزه وفات یافت و پسرش حارث به علی (علیه السلام) پیوست و پس از وی با حسن و آنگاه با حسین (علیه السلام) بود و از مدینه با حسین (علیه السلام) به مکه و کربلا رفت و در عاشورا به فیض شهادت نایل شد.

### حارث بن امری القیس کندی

از شهدای کربلاست. وی از شجاعان و عابدان بود. همراه سپاه ابن سعد به کربلا آمد. چون سیدالشهدا را در محاصره سپاه کوفه یافت، به کاروان حسین (علیه السلام) پیوست و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

### حارث بن امرء القیس

از شجاعان عرب بود. ابتدا او جزو لشکریان عمر سعد بود که در روز عاشورا به امام حسین (علیه السلام) ملحق شد. وقتی دید عمر سعد نظرات امام را نپذیرفت با چند تن از قبیله کنده به امام پیوست. و پس از جنگی سخت به فیض شهادت نایل گشت.

### حارث بن حصیره ازدی

او برخی رویدادها را از «عبدالله بن شریک» و او نیز از امام چهارم روایت می کند. «حارث» را در ردیف یاران دو امام نور، حضرت سجاد و امام باقر (علیهما السلام) شمرده اند. «ذهبی» نام او را آورده و به نقل از «ابو احمد زبیری» می گوید: **او رجعت را باور داشت.** «یحیی بن معین» او را فردی مورد اعتماد شمرده و «ابن عدی» او را از شیعیان پرشور نامیده است... «ذهبی» در بیوگرافی «نفع بن حارث» ضمن نقل روایتی از او می گوید: **نامبرده راستگو اما پیرو مذهب اهل بیت بود.**

روایت مورد اشاره این است که «نفع» به نقل از نامبرده و او از «عمران بن حصین» آورده است که: **من در محضر پیشوای گرانقدر توحید بودم و امیرمؤمنان نیز در کنارش بود که آن حضرت این آیه شریفه را خواند: «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكَ خَلْفَاءَ الْأَرْضِ» و علی (علیه السلام) از شنیدن آن برخورد لرزید. پیامبر بر شانه او زد و فرمود: «وَلَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَ لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»**

از او در تاریخ طبری ده گزارش موجود است که همه را از «ابو مخنف» و وی نیز از نامبرده روایت کرده است.

«شیخ طوسی» او را از یاران امیرمؤمنان شمرده است.

### حارث بن عبدالله بن ربیعہ

وی مدتی از سوی عبدالله بن زبیر فرمانروایی بصره را به عهده داشت. عبدالله بن زیاد پس از دریافت خبر مرگ یزید، از فرصت استفاده کرد و کوشید به نام امویان برای خود از مردم بیعت بگیرد ولی کوشش وی دچار شکست شد. بصره پس از این، با یکی از شخصیتهای معروف هاشمی به

نام «عبدالله بن حارث بن نوفل» بیعت کرد. ولی نتوانست در کار خود، موّفق باشد زیرا شهر یکپارچه آشوب شده بود و این بحران ناشی از درگیریهای قبیله ای و شدّت یافتن فشار خوارج بود. مردم بصره ناچار به این زبیر نامه نوشتند و ضمن آن، با او بیعت نمودند و تقاضا کردند تا فرمانروایی بر ایشان بگمارد، تا خطر خوارج را دفع کند. بحران اوضاع بصره به اوج خود رسیده بود و این خود سبب گردید که ساکنان آن، به اتفاق بر حکومت خلیفه حجاز گردن نهند، ابن زبیر ابتدا حارث بن عبدالله ربیعہ را به سوی آنان فرستاد، او در برقراری آرامش منطقه کوشید تا این که مصعب بن زبیر به بصره آمد و به عنوان استاندار جدید رسماً قدرت را به دست گرفت.

### حارث بن کعب

نامبرده روایات خویش را از «عقبه بن سمعان» و او نیز از چهارمین امام نور، و آن حضرت هم از فاطمه دخت آزاده سالار شایستگان، روایت می کند. او از یاران «مختار» بود امّا پس از وی به امامت چهارمین امام نور ایمان آورده و آنگاه اخبار رویدادها را از حضرت روایت نمود. بنظر می رسد که او پس از «مختار» به مدینه رفت و آنجا بود که آن اخبار را از حضرت سیدالسادین و خواهر آن حضرت فاطمه شنید. برخی از علما او را از یاران امام سجاد بر شمرده اند، امّا به جای نام او که «حارث» می باشد، «حرّ» آمده است و آنگاه محقق در حاشیه نسخه دیگری آن را حارث گفته، که این درست است.

### حارث بن کعب والبی

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. بعضی از وقایع قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

### حارث بن نبهان

نبهان پدر حارث فردی شجاع و پهلوان و غلام حضرت حمزه (علیه السلام) بود. دو سال بعد از شهادت حمزه نبهان از دنیا رفت. و پسرش حارث در خدمت حضرت علی (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) بود، تا این که به همراه امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه و کربلا مهاجرت کرده و در روز عاشورا در اولین حمله به شهادت رسید.

### حارث بن یزید

هنگامی که برای آزادی مختار بن ابوعبید ثقفی از زندان کفیل و ضامن خواستند، جمع زیادی از سران کوفه حاضر شدند ضمانت کنند، اما حارث بن یزید به عبدالله بن یزید که نماینده ابن زبیر در

کوفه بود گفت : ضمانت اینها را می خواهی چه کنی؟ ده نفر از بزرگان قوم را ضامن او کن و از بقیه صرف نظر نما. عبدالله قبول کرد و ده نفری ضامن مختار شدند.

#### حامل اللّوا

از القاب مشهور حضرت عباس بن علی(علیه السلام) است. آن بزرگوار پرچم سرور آزادگان، امام حسین(علیه السلام) را در دست داشت. حضرت امام حسین(علیه السلام) از میان اصحاب و یاران شجاع خویش، پرچم را تنها به ایشان سپردند.

#### حامی الضعیفة

از القاب مشهور حضرت عباس بن علی(علیه السلام) است. حامی الضعیفة به معنی حامی بانوان است. به دلیل وظیفه حسّاسی که حضرت عباس در حمایت از بانوان حرم و اهل بیت نبوت بر عهده داشت، این لقب به ایشان داده شده است.

#### حباب

حباب ابن عامر بن کعب تیمی. از یاران و دوستداران خاندان عصمت و طهارت و از شهیدان روز عاشورا است. از تیم اللات و از شیعه کوفه بود و با مسلم بن عقیل بیعت کرد و چون مسلم گرفتار شد او نزد قوم خود پنهان گردید، و چون حسین بن علی(علیه السلام) به کربلا آمد، حباب پنهانی به سوی او شتافت و در راه به او پیوست و در واقعه کربلا به فیض شهادت نایل گشت.

#### حباب بن حارث

از شهدای روز عاشورا است. وی همان «جابر بن حارث سلمانی» است.

#### حباب بن عامر بن کعب تیمی کوفی

در کوفه با مسلم بیعت کرد. بالاخره به امام حسین(علیه السلام) در کربلا ملحق گردید و پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

#### حباب بن عامر تیمی

حباب بن عامر بن کعب بن تیم اللّاه بن ثعلبه تیمی، او شیعه اهل کوفه و از بیعت کنندگان با حضرت مسلم(علیه السلام) بوده است. بعد از شهادت مسلم(علیه السلام) حباب در میان قبیله اش مخفی شد، تا اینکه حرکت حضرت امام حسین(علیه السلام) به سوی کوفه را شنیده و مخفیانه در بین راه به اصحاب امام پیوسته و همراه آن حضرت وارد کربلا شد. و در روز عاشورا در حمله نخست

به شهادت رسید. و در بعضی از منابع نام او حباب بن حارث وارد شده است که شاید منظور همان حباب بن عامر باشد.

#### **حباب بن عام شعبی**

یکی از اصحاب و یاران امام حسین (علیه السلام) است که در واقعه عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.

#### **حبر الامة**

جوهر اَمّت. لقب عبدالله بن عباس. پسر عم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است. در منتهی الارب او حبر نامیده شده است. به لحاظ مقام علمی ای که داشت به او «حبر الامة» می گفتند.

#### **حبشة بن قیس نهمی**

حبشة بن قیس بن سلمة بن طریف بن ابان بن سلمة بن حارثة الحمدانی النهمی. از قبیله بنی نهم. جدّش سلمة از صحابه حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و پدرش قیس نیز آن حضرت را درك کرده بود.

او چند روز قبل از عاشورا در کربلا به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) رسید و در روز عاشورا وقتی که جنگ شدت گرفت در راه حق جهاد کرده و به شهادت رسید. به نقل از ابن حجر در الاصابة فی احوال الصحابه که در بیان احوال طریف بن ابان بن سلمه، از حبشة بن قیس به عنوان یکی از شهدای کربلا نام می برد. حبشه نیز پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

#### **حبشی بن القیس نهمی**

یکی از اصحاب و یاران امام حسین (علیه السلام) است که در واقعه عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.

#### **حبیب بن بدیل**

وی از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا است. بعضی از وقایع مربوط به قیام مختار، از وی نقل شده است.

#### **حبیب بن عبدالله نهشلی**

از یاران وفادار حضرت سیدالشهداء در کربلا و از شهدای قیام عاشورا است.

بنا به قولی او همان شیبب بن عبدالله نهشلی یکی از دوستداران خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) می باشد.

نهشلی : منسوب به «بنی نهشل بن دارم» تیره ای از قبیله بنی تمیم که از عدنان هستند. (عدنان، عرب شمال)

### حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر بن رئاب بن الاشتر بن جخوان بن فقعه بن طریف بن عمرو بن قیس بن الحرث بن ثعلبة بن دودان بن اسد ابوالقاسم الاسدی الفقعسی.

او ساکن کوفه و از بزرگان آنجا محسوب می شده و منسوب به قبیله بنی اسد می باشد، همان قبیله ای که افتخار کفن و دفن شهدای کربلا نصیب آنها شد. کنیه حبیب، ابوالقاسم، و هنگام شهادت هفتاد و پنج سال داشت و پسرش قاسم در آن هنگام خردسال بود، بعدها بزرگ شده و قاتل پدرش را که از لشگریان مصعب بن زبیر بود، قصاص کرده و کشت.

در مورد فضایل ایشان شاید بتوان گفت که افضل شهدای غیر بنی هاشم، و از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، و حضرت امام علی (علیه السلام) و حافظ قرآن، و از حامیلین علوم علوی، و از مجاهدین تمامی جنگهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از اصحاب خاص آن حضرت بوده است.

حبیب بن مظاهر، میثم تمار، و رشید حجری از جمله افرادی بودند که از محضر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسرار و علوم فراوانی فراگرفته و هر سه نفر از زمان، مکان و کیفیت و شهادت خودشان خبر داده بودند.

حبیب قبل از روز عاشورا به قبیله بنی اسد رفته، ضمن تبلیغ و تلاشی که نمود، موفق به جمع آوری و همراهی حدود نود نفر از بنی اسد شد آنها در حالیکه به سوی کربلا در حرکت بودند مردی از قبیله بنی اسد به عمر بن سعد خبر داده و او چهارصد نفر سرباز را برای جلوگیری از حرکت آنها مأمور می کند و دو دسته به جان هم افتاده و پس از جنگ سختی که پیش آمد مردان بنی اسد شبانه از خوف شیخون ابن سعد کوچ کرده و به قبیله خود بازگشتند. حبیب جریان امر را به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد و امام (علیه السلام) فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله».

حبیب در روز عاشورا فرمانده جناح چپ بود و آنگاه که مسلم بن عوسجه روی خاک افتاد، او نزد مسلم آمده و گفت ای مسلم شهادت تو بر من بسی گران است بشارت باد تو را به بهشت. مسلم با ضعف و ناتوانی گفت:

خدا تو را به نیکی بشارت دهد، پس گفت: چون تو خویش و برادر دینی من هستی شایسته آن بود و دوست داشتیم که وصیت های تو را بشنوم و آنها را به شایستگی انجام دهم ولی من هم به همین زودی به شهادت می رسم.

مسلم گفت: وصیت من همه آن است که در راه این مرد (و با دست اشاره به حضرت امام حسین(علیه السلام) کرد) جان دهی. حبیب گفت: به پروردگار کعبه قسم که به گفته ات عمل خواهم کرد، و آنگاه مسلم به شهادت رسید.

حبیب قبل از اینکه عازم میدان جهاد شود، به همراهی زهیر بن قین، کوفیان را چنین موعظه کرد: «اما و الله لبئس القوم عندالله غدا قوم يقدمون عليه قد قتلوا ذرية نبيه عليه السلام و عترته و اهل بيته صلى الله عليه و آله و سلم و عباد اهل هذا المصر المجتهدين بالاسحار و الذاکرين الله كثيراً»؛ «هان ای مردم به خدا قسم در روز حساب نزد خدا، بد قومی خواهند بود آنان که فرزندان پیامبر خود و خویشان و اهل بیت او و مردان خداپرست این شهر را که در سحرها به عبادت بر خواسته و بسیار به یاد خدا بوده اند، به شهادت برسانند».

نزدیک ظهر روز عاشورا بود که ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صائدی به امام حسین(علیه السلام) عرض کرد: «جانم به فدایت یا اباعبدالله(علیه السلام) وقت نماز ظهر است و من دوست دارم این نماز را به امامت شما بخوانم و بعد خدایم را ملاقات کنم».

امام(علیه السلام) فرمودند :

نماز را یادآور شدی و خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد، بلی الآن اول وقت نماز است، از کوفیان بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز گذاریم.

چون حصین بن تمیم این سخن را بشنید گفت: نماز شما قبول نیست.

حبیب جواب داد: «ای حمار، خیال می کنی نماز از آل رسول(صلی الله علیه و آله وسلم) قبول نیست و از تو قبول هست».

سپس حصین حمله کرده و حبیب بعد از اذن از امام(علیه السلام) به مقابله با او برخاسته و رجزهای ذیل را خواند :

انا حبیب و ابی مظاهر \*\*\* فارس هیجاء و حرب تسعر

و انتم عندالعديد اکثر \*\*\* و نحن اعلی حجة و اظهر

وانتم عندالوفاء اغدر \*\*\* و نحن اوفی منکم و اصبر

حقاً و انمی منکم و اعذر

«منم حبیب بن مظاهر، سواری جنگی در وقتی که جنگ شعله می کشد. شما در عدد زیادت

هستید ولی حق عالی مظاهر با ماست - شما در وفای به پیمان حيله گر و غدار هستید ولی ما باوفا و

برداریم.

**حق با ما بوده و تواناتر از شما هستیم و دلیل ما موجّه است».**

سپس حبیب همچنان به جهاد خود ادامه داده و این اشعار را می خواند :

اقسم لو کنا لکم اعدادا \*\*\* او شطركم و لیتم اکتادا

یا شر قوم حسبا و آدا

**«سوگند می خورم اگر ما به اندازه اسباب و عدد شما یا نصف آن بودیم. شما پشت به جنگ**

**کرده و متواری می شدید، ای بدترین قوم از جهت حسب و اصل».**

آنگاه حبیب بر حصین حمله نموده شمشیر او بینی اسب حصین را قطع کرد، اسب جهیده و حصین را بر زمین انداخت.

پس حبیب خواست سرش را جدا کند ولی کوفیان او را از دستش ربودند. بنا به نقل محمد بن ابیطالب، حبیب شصت و دو نفر از دشمن را به هلاکت رسانید. آنگاه مردی از بنی تمیم بر او با شمشیر حمله کرده که بر سر حبیب اصابت نموده و مردی دیگر از بنی تمیم نیزه ای زد که حبیب افتاد، وقتی که خواست برخیزد، حصین بن تمیم شمشیری بر سرش فرود آورده و بر زمین انداخت و آن تمیمی دیگر سر از بدن حبیب جدا کرده و به شهادت رسید.

قاتلان حبیب عبارتند از: حصین بن تمیم یا (نمیر) و بدیل بن صریم.

بنا به نقل طبری بین قاتلان حبیب نزاع بود، به طوریکه حصین می گفت من کشتم و بدیل می گفت من. تا اینکه مصالحه کردند به اینکه حصین چند دقیقه ای سر حبیب را به گردن اسبش انداخته و در میان لشگر جولانی بدهد تا این افتخار به نام او ثبت شود! بعد بدیل سر حبیب را به گردن اسبش انداخته و به کوفه آورد تا جایزه را از ابن زیاد دریافت نماید.

وقتی که سر حبیب به گردن اسب بدیل آویز بود و در کوچه های کوفه حرکت می داد، پسر حبیب که قاسم نام داشت و نوجوانی بیش نبود، دنبال سر، حرکت می کرد تا اینکه بدیل پرسید ای پسر چرا این قدر مرا تعقیب می کنی؟!

قاسم گفت: آن سر پدرم هست می خواهم دفنش کنم. بدیل گفت: نمی شود، چون ابن زیاد اجازه نمی دهد و من باید جایزه ام را بگیرم. قاسم گفت: خدا به تو بدترین ثواب را بدهد که بهتر از خودت را کشتی.

قاسم گریه کرده و دست از تعقیب برداشت و رفت تا اینکه چندین سال بعد روزی که قاتل پدرش در سپاه مصعب بن زبیر بود به هنگام ظهر وارد خیمه وی شده و او را به هلاکت رسانید. خوارزمی نقل می کند که قاسم قاتل پدرش، بدیل را که سر حبیب را به گردن اسبش آویخته بود، به قتل رسانید و سر پدرش را از دست او گرفت.

ولی قول طبری اصح است، چون بلاذری هم موافق طبری بوده و هر دو از مورخین قرن سوم و قدما می باشند ولی خوارزمی متأخر و از قرن ششم می باشد.

بنا به نقل طبری بعد از شهادت حبیب، انکساری در چهره امام(علیه السلام) پیدا شده و بعد از استرجاع فرمودند: «احتسب نفسی و حماة اصحابی». «او نفس من و حامی اصحابم بود» ولی خوارزمی نقل می کند:

«عندالله احتسب نفسي و حماة اصحابی و قال لله درك يا حبیب لقد كنت فاضلا تختم القرآن في ليلة واحدة» «بذل جانم و کشته شدن و حمایت اصحابم در پیشگاه خدا و به حساب و فرمان اوست، یا بذل جان خودم و یارانم را نزد خدای تعالی احتساب خواهم کرد. خدا تو را برکت دهد ای حبیب چه صاحب فضلی بودی که قرآن را در يك شب ختم می کردی!»

حبیب در سایه یقینی که داشت قبل از شهادتش در شب عاشورا مزاح و سرور می کرد، چرا که برای ورود به بهشت لحظه شماری می کرد و نامش در زیارت ناحیه و رجبیه وارد شده است: «السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی».

#### حبیب بن مظهر

از شهدای کربلاست. به قولی وی همان «حبیب بن مظاهر اسدی» است.

#### حبیب بن منقذ ثوری حمدانی

مختار، ابراهیم اشتر را به نزد خود خواند و به او فرمان داد تا به اذن خدا با نیروهای مسلح به سوی ابن زیاد حرکت کند. مختار تعدادی از سران شیعه و فرماندهان لایق و کاردان را انتخاب کرد و تیپ و گردان های لشکر را به آنان سپرد و همگی را تحت فرماندهی کل ابراهیم قرار داد. بدین ترتیب :

۱ - تیپ «مدنی ها» به فرماندهی قیس بن طهفه نهدی؛ وی از جنگاوران بنام و مردی مخلص و طرفدار اهل بیت و شجاع و دلیر بود.

۲ - تیپ طایفه «منحج» و اسد به فرماندهی عبدالله بن حیه اسدی؛ این مرد نیز در جنگ تجربیات خوبی داشت و مردی لایق و مدبر بود.

۳ - تیپ طایفه «کنده» و ربیعه به فرماندهی اسود بن جراد کندی که از چهره های سرشناس و شجاع و باتدبیر عراق بود.

۴ - تیپ طایفه حمدان و تمیم به فرماندهی حبیب بن منقذ ثوری حمدانی.

ارتش انقلاب با استعداد چهار تیپ مهم، به فرماندهی دلیر مرد کارزار، ابراهیم اشتر نخعی آماده حرکت شد.

وی از سوی مختار بن ابو عبید ثقفی، فرماندار منطقه «بهقباد سفلی» شد.

#### حبیب چایچیان (حسان)

شکسته سرو و گل افتاده، باغبان خاموش \*\*\* چه شد مگر که شد این باغ و گلستان خاموش؟

امیر و قافله سالار کاروان خفته \*\*\* سکوت مرگ و زمین مات و آسمان خاموش

نه بانگ گریه طفلی، نه ناله جرسی \*\*\* نه بانگ چاوش و افتاده رهروان خاموش

چو گلشنی که خزان گشته جمله گلهايش \*\*\* شکسته سرو و گل افسرده، بلبان خاموش

کنار آب فراتند و من عجب دارم \*\*\* ز تشنگی شده مرغان نغمه خوان خاموش

فتاده اند غریبانه هر يك از طرفی \*\*\* هزار گفته به لب مانده و زبان خاموش

حجاج بن بدر تمیمی

به قوی او همان «حجاج بن زید تمیمی» از شهدای روز عاشورا است.

حجاج بن بدر سعدی

از شهدای کربلاست. به قوی او همان «حجاج بن زید سعدی» از شهدای کربلاست.

حجاج بن زید

به قوی او همان «حجاج بن زید سعدی» از شهدای کربلاست.

حجاج بن زید تمیمی

از قبیله بنی سعد بن تمیم، که تیره ای از عدنان اهل بصره بوده است. او به عنوان فرستاده امام حسین (علیه السلام) نامه هایی از آن حضرت برای مسعود بن عمرو ازدی و دیگر بزرگان بصره برده و آنان را برای یاری امام (علیه السلام) دعوت کرد. آنگاه جواب مسعود بن عمرو را برای آن حضرت آورده و همچنان در خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) بود تا این که در روز عاشورا به شهادت رسید. حجاج به همراهی قعنب بن عمرو خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدند. حضرت امام حسین (علیه السلام) نامه هایی را توسط حجاج بن زید و قعنب بن عمرو برای بزرگان بصره از جمله به منذر بن جارود عبدی، یزید بن مسعود نهشلی، احنف بن قیس و مسعود بن عمرو فرستاد. احنف در جواب امام (علیه السلام) نوشت که صبر کرده و روی او حساب کند هر چند او در جنگ جمل موضع مناسبی نداشت.

و منذر که پدر زن ابن زیاد هم بود، جواب مناسبی نداد.

و مسعود بن عمرو بهترین جواب را توسط حجاج فرستاد و با مسئله حرکت آن حضرت برخورد

مناسبی داشته ولی موفق به حضور در کربلا نشد.

احتمالاً منظور از حجاج بن زید سعدی در زیارت ناحیه و حجاج بن یزید در زیارت رجبیه همان حجاج بن بدر باشد.

بنا به قولی در بعداز ظهر عاشورا و بنا به قولی در حمله نخست به شهادت رسید.

#### حجاج بن زید سعدی

از شهدای کربلاست. وی اهل بصره بود. در پاسخ نامه امام حسین (علیه السلام) که خطاب به او و سران بصره نوشته و آنان را به یاری خویش فراخوانده بود، نامه ای از سوی مسعود بن عمرو ازدی برای حسین بن علی (علیه السلام) برد. نامش در زیارت ناحیه مقدسه نیز آمده است. سعدی : از قبیله بنی سعد تمیم بوده که تیره ای است از «عدنان» و اهل بصره بود.

#### حجاج بن علی بارقی

نامبرده از راویان واقعه عاشورا است که همه اخبار خود را از «محمد بن بشر حمدانی» روایت می کند و در تاریخ طبری چیزی جز از طریق او اطلاعی ندارد. در «لسان المیزان» نام او آمده و در موردش می گوید: «شیخ روی عنه ابومخنف». او کسی است که «ابو مخنف» از او روایت نموده است.

#### حجاج بن مالک

از صالحان و از عاشوراییان حسینی بود. در روز عاشورا او پس از مقاتله با دشمن به شهادت رسید.

#### حضرت ترجمه

#### حجاج بن مرزوق

از اصحاب کربلا و عاشورای ابی عبدالله و از صالحان است. او در روز عاشورا پس از نبردی سخت به فیض شهادت نایل آمد.

طوسی او را در زمره رجال شیعه برشمرده است.

به قولی او همان «حجاج بن مسروق جعفی» است.

#### حجاج بن مسروق

حجاج بن مسروق بن جعفر بن سعد العشیره المذحجی الجعفی. اصالتاً یمنی ولی مقیم کوفه و منسوب به جعفی که تیره ای از قبیله مذحج بود. بلاذری نام او را به صورت حجاج بن مسروق بن مالک بن کثیف بن عتبة بن الجعفی، آورده است.

اهمّ سوابق و فضایل حجاج :

از شیعیان مخلص و از اصحاب بزرگوار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مؤذن حضرت امام حسین (علیه السلام) هنگام نمازهای پنجگانه بوده و هنگامی که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از مدینه وارد مکه شدند حجاج هم از کوفه به سوی مکه جهت زیارت امام (علیه السلام) مهاجرت کرده و در خدمت آن حضرت به کربلا آمده و در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گشت.

کاروان حسین (علیه السلام) که به منزل قصر بنی مقاتل رسید، خیمه ای را در مکان مرتفعی مشاهده کردند که عیدالله حرّ جعفری در آن نشسته بود.

امام (علیه السلام) حجاج بن مسروق و یزید بن مغفل را برای دعوت عیدالله به سوی او فرستاد و او قبول نکرد که به نصرت امام (علیه السلام) بشتابد.

عیدالله حرّ از شاگردان حضرت علی (علیه السلام) بود ولی از آنجایی که با بعضی از بنی امیه رفاقت داشت، سرانجام نه تنها آن تربیت علوی را از دست داد، بلکه در جنگ صفین جزو لشگریان معاویه بود.

او با ترك امام حسین (علیه السلام) تا آخر عمر بنا به اعتراف خودش در عذاب وجدان، و حسرت افسوس بسر برد و عاقبت به خیر هم نشد.

وقتی که اردوی امام (علیه السلام) در قادسیه برای اولین بار با حرّ ریاحی برخورد کردند و او مانع حرکت شد، هنگام نماز ظهر بود، امام (علیه السلام) به حجاج بن مسروق فرمود، اذان بگویند آنگاه نماز جماعت به امامت امام (علیه السلام) برقرار شده و حرّ هم به آن حضرت اقتدا کرد.

حجاج در روز عاشورا از امام (علیه السلام) اجازه جهاد گرفته و روانه میدان شد، و بعد از ساعتی جنگ با کوفیان، در حالی که آغشته به خون بود، خدمت آن حضرت رسیده و اشعار زیر را قرائت کرد :

فدتك نفسی هادیا مهدیا \*\*\* اليوم القی جذك النبیا (صلی الله علیه وآله وسلم)

ثم اباك ذالندی علیاً (علیه السلام) \*\*\* ذاك الذی نعرفه وصیاً

«جانم به قربانت ای حسینی که هدایت شده و هدایت کننده ای - امروز جدت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و پدرت علی (علیه السلام) صاحب سخاوت و بخشش را ملاقات می کنم. علی (علیه السلام) همان کسی است که من او را وصی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانم.» امام (علیه السلام) به حجاج فرمودند: من هم بعد از تو، جدم و پدرم را ملاقات می کنم. آنگاه حجاج دوباره به میدان بازگشت و بعد از ساعتی جهاد به شهادت رسید.

نام او در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است :

«السلام علی الحجاج بن مسروق الجعفری».

جعفی : منسوب به جعفی بن سعد، عشیره ای از «مذحج» و از عرب قحطان. (یمن و عرب جنوب)

نام وی در تاریخ طبری، زیارت ناحیه و بحارالانوار آمده است. خوارزمی نیز از او نام برده است.

### حجّار بن ابجر

وی از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه در کربلا بود که چند هزار نیرو را رهبری می کرد. حجّار بن ابجر به همراه شمر بن ذی الجوشن، شبث بن ربعی و قعقاع بن شمر از طرف ابن زیاد مأموریت یافتند تا مسلم بن عقیل و یاران او را سرکوب کنند.

### حجیر بن جندب کندی خولانی

از غلامان و شیعیان و از جوانمردان دلاور که با پدر خود جندب در کاروان کربلا حضور داشت. مورخین برآنند که پدر و پسر هر دو قبل از ورود امام به کربلا به ابی عبدالله ملحق شدند و پس از نبرد با دشمن به شهادت رسیدند.

### حرب بن ابی اسود دثلی

از پاکان و صالحان و از جمله اصحاب ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) در کربلای حسینی است. پدر حرب «ابوالاسود دثلی» از اصحاب خاص امیرالمؤمنان است و حضرت امیر کلیات علم نحو را به او تعلیم فرمود و دستور داد که بر این قیاس بقیه قواعد را تنظیم دهید تا مردمی که عرب زبان نیستند با یادگرفتن قواعد زبان، قرآن را غلط نخوانند. ابوالاسود نیز چنین کرد و بعد از او بوسیله شاگردان ابی الاسود قواعد نحو بیشتر تکمیل شد. در روز عاشورا حرب بن ابی الاسود نیز پس از مقاتله با دشمن به شهادت رسید.

### حرّ بن یزید ریاحی

حرّ بن یزید بن ناجیه بن قعنّب بن عتاب بن هرمی بن ریاح بن یربوع بن حنظله بن مالک بن زید مناة بن تمیم بوده و اهل کوفه می باشد.

ریاحی تیره ای از یربوع از شعبه های قبیله تمیم و از اعراب عدنانی شمالی محسوب می شود و هنگام شهادت ظاهراً میانسال بوده است.

حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمود: «و الله ما اخطاك امك حيث سمتك حرّاً و الله انك حر في الدنيا والاخرة»: «سوگند به خدا اشتباه نکرد مادرت به اینکه تو را حر نامید به خدا قسم تو در دنیا و آخرت حرّ و آزادی».

حضرت امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

**نعم الحرّ انّ واسا حسیناً \*\*\* و فاز بالهدایة و الفلاح**

«آفرین بر حرّ که حسین (علیه السلام) را یاری کرد و به هدایت و رستگاری نایل شد».

او از شخصیت‌های ممتاز، از سران کوفه، بزرگ قبیله اش بوده، و به سبب همین موقعیت ممتاز حرّ بود که عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر در لشکر ابن سعد نصب کرده و بعد از عمر بن سعد مهمترین شخصیت سپاه کوفه محسوب می شد.

اخص، صحابی و شاعر معروف که نامش زید بن عمرو بن قیس بن عتاب بوده، پسر عموی حرّ می باشد.

ملحق شدن حرّ به امام حسین (علیه السلام) یکی از وقایع برجسته انقلاب کربلاست. او با این حرکتش قانون «المأمور معذور» را باطل کرد. حرّ از مصادیق بارز حدیث: **تفکر یک لحظه افضل از عبادت هزار سال است** می باشد. آری او قهرمان انتخاب بر سه راهی (پوچی، پلیدی، پاکی) بوده که سرانجام پاکی را برگزید. حرّ قهرمان اختیار بهترینهاست.

هرچند فاصله ای را که حرّ از سپاه ظلمت ابن سعد به سوی سپاه نور حسین (علیه السلام) پیمود، ظاهراً خیلی کم بوده ولی در معنا فاصله ای بود به درازای ابدیت، و از شیطان تا به خدا.

قبل از واقعه عاشورا حرّ به ابن سعد گفت: نمی توانی این کار را به مسالمت ختم کنی؟ او جواب می دهد: ابن زیاد جز به جنگ رضا نداد.

حرّ گفت: پس با این مرد می جنگی؟!

عمر جواب داد: «آری، جنگی که سرها پران و دستها قلم شود».

این آخرین اختیار و انتخاب عمر بن سعد بن وقاص، و محل افتراق این دو همسنگر بود.

عمر بن سعد از یک خانواده بسیار مشهور و فرزند سعد وقاص فاتح ایران بوده که بدترین انتخاب را کرد. این شهرت و انتساب یکی از دلایل انتخاب شدن عمر به فرماندهی سپاه کوفه بوده است.

عمر بن سعد احتمال می داد که ملاقات حرّ با حضرت امام حسین (علیه السلام) در منطقه نوحسم، سبب تحول روحی او شده باشد و لذا او را که یکی از سران سپاه اموی در کربلا بود و یک چهارم نیروهای قبایل تمیم و حمدان را رهبری می کرد و همچنین فرماندهی هزار سواره که ابن زیاد رهبری آنان را به وی سپرده که مانع ورود امام (علیه السلام) به کوفه باشد، همه این مناصب را ابن سعد روز هشتم محرم از حرّ گرفته و دیگری را جای او نصب کرد.

حرّ نزد ابو عمران عبدالله بن عامر قرآن کریم را فراگرفته بود. ابن عامر یکی از مردان سرشناس جهان اسلام و یکی از قرّای سبعة (یکی از خوانندگان هفتگانه قرآن) بود، در آن زمان در دنیای اسلام قرآن به روش یکی از هفت نفر تلاوت می شد.

ابن عامر قرآن را از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آموخته و خود دانشمند و در زمان حیات حضرت علی (علیه السلام) مدتی نزد آن حضرت درس می خواند و دو کتاب راجع به قرآن نوشته: **مقطوع القرآن و موصوله، اختلاف مصاحف الشام و الحجاز و العراق.**

حرّ نمی خواست با یزید بیعت کند ولی پدرش گفت اگر بیعت نکنی نه فقط هستی خود را بر باد خواهی داد بلکه مرا هم نابود خواهی کرد. حرّ نه از ترس ابن زیاد، بلکه به خاطر ملاحظه پدرش، با یزید بن معاویه بیعت کرد چون ابن زیاد اسامی افراد سرشناس را که با یزید بن معاویه بیعت می کردند برای یزید می فرستاد. از جمله حرّ و پدرش را برای یزید فرستاد.

حرّ از آن به بعد، روز اوّل رجب سال ۵۶ هجری را فراموش نمی کرد.

چون برای اولین بار در آن روز مجبور شد کاری بکند که قلبش به آن راضی نبود. آنگاه پدرش فوت کرده و چهار سال بعد از آن معاویه، در اوّل رجب سال ۶۰ به هلاکت رسید. و یزید بی چون و چرا به حکومت رسید و پاداش وفاداری سرشناسان را داده و حرّ دارای منصبی شد ولی در دل خود حس می کرد از این منصب راضی نیست چون اجباراً با یزید بیعت کرده بود و از سوی دیگر وقتی که مأمور مقابله با امام حسین (علیه السلام) شده بود و به امام (علیه السلام) رسید، او و همراهانش تشنه بودند و آن حضرت همه را سیراب کرد. در صورتی که حرّ می دانست امام (علیه السلام) می داند وی دشمن اوست. این جوانمردی امام (علیه السلام) در حرّ مؤثر شد و لذا با آن حضرت مدارا می کرد. بعد حرّ از همراهان امام (علیه السلام) شنید که آن حضرت کریم است و از بذل مال به دیگران مضایقه نمی کند.

و کاملاً یقین پیدا کرد که امام (علیه السلام) بی گناه می باشد و حرفش حق است و حرکت او خروج بر خلیفه زمان نیست چون به نظر حرّ، یزید بن معاویه خلیفه بر حق نبود. و لذا تصمیم نهایی را گرفته و به سپاه نور حسینی (علیه السلام) ملحق شد. حرکت شجاعانه حرّ در تاریخ دنیا از وقایع استثنایی است.

چون که افراد سپاه کوفه برای نیل به مال و مقام به جنگ وصیّ و فرزند پیامبرشان آمده بودند، در حالی که حرّ قبل از کربلا دارای مال و مقام و زنان و فرزندان متعددی بود. و از دنیایی که در فرهنگ قرآنی متاع قلیل است، دست برداشته و به آخرتی که به قول قرآن و ما عند الله خیر و ابقى و بالاتر از آن والله خیر و ابقى است رو آورد.

بنا به قولی حرّ به اتفاق پسرش علی، برادرش مصعب و غلامش عروة به سپاه امام (علیه السلام) ملحق شده و همگی به شهادت رسیدند. او به بهانه آب دادن اسب، از سپاه ابن سعد دور شد پس حرّ کم کم به سپاه امام حسین (علیه السلام) نزدیک شد. مهاجر بن اوس به حرّ گفت چه اراده ای داری؟ آیا هدفی داری؟ آیا قصد داری بر لشکر حسین حمله کنی؟ پس حرّ را لرزه به اندام افتاد.

مهاجر به او گفت کار تو مرا به شك انداخت. قسم به خدا در هیچ مکانی تو را به این حالت ندیدم و اگر از من از شجاع ترین اهل کوفه سؤال می کردند، هر آینه از تو تجاوز نمی کردم. پس این چه حالتی است که از تو مشاهده می کنم؟

حرّ به او گفت : قسم به خدا که من خود را مخیر در میان دوزخ و بهشت می بینم به خدا سوگند اختیار نمی کنم بر بهشت چیزی را، اگر چه پاره و سوزانده شوم. بنا به روایت لهوف : حرّ تازیانه ای بر اسب خود زد در حالتی که قصد سپاه امام حسین (علیه السلام) را کرده بود، يك دست خود را بر سر خود گذاشته (چنانکه طریقه گناهکاران عرب در آن زمان بود) و می گفت : خداوندا به سوی تو بازگشت کردم، پس توبه مرا بپذیر که دل دوستان تو را به درد آوردم و اولاد پیامبر تو را ترساندم. آنگاه خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید در حالی که سر به زیر بود، آن حضرت فرمود سر خود را بلند کن.

بنابه روایت ارشاد : حرّ گفت : فدای تو شوم ای پسر پیغمبر منم آن کسی که نگذاشتم برگردی! و به همراه تو آمدم و در این مکان تو را حبس کردم و گمان نداشتم که این قوم کار تو را به اینجا می رسانند. اگر می دانستم، مرتکب نمی شدم آنچه را که مرتکب شدم و من توبه کننده ام به سوی خدا از آنچه کردم. پس آیا برای این کار توبه ای از برای من می بینی؟

امام (علیه السلام) فرمود : بلی، خدا توبه تو را قبول می کند پس از اسب پایین بیا. حرّ عرض کرد : بر اسب باشم بهتر است از پیاده شدم، ساعتی در روی اسب با ایشان مقاتله می کنم و آخر کار از اسب پیاده خواهم شد!

حرّ خطاب به سپاهیان ابن سعد گفت :

ای اهل کوفه مادران به عزایتان بنشینید و بجای اشك، خون از دیدگان بریزید. مگر شما نبودید که این بنده شایسته خدا را به شهر کوفه دعوت کردید؟

اکنون که به سوی شما آمده و درخواست شما را پذیرفته، شما در برابر او می ایستید و به مبارزه با او مشغول می شوید؟ بر او می تازید؟ آب را بر او و فرزندان او می بندید؟ در حالی که در نخستین روز او به ما آب داد. هزار بر يك به جنگ او ایستاده اید تا آنها را و خاندان حسین (علیه السلام) را سر ببرید و بدنشان را قطعه قطعه کنید و زنان و اطفال او را زیر شلاق قرار دهید؟!

من اینها را که دستور محرمانه ابن زیاد است می دانم و از او و از همه شما ننگ دارم و بیزارم من به سوی حسین می روم و در راه او با شما می جنگم.

حرّ بعد از آنکه توبه اش قبول شد با اجازه امام (علیه السلام) بر اصحاب ابن سعد چون شیر غضبناك حمله کرده و شعر «عنتره» را خواند :

ما زلت ارمیهم بثغرة نحره \*\*\* و لبانه حتی تسربل بالدم

«پیوسته تیر زدم بگودی گلو و سینه او تا حدی که خون مثل پیراهن بر بدنش احاطه کرد و پیراهن خود نمود.»

و این رجز را هم خواند :

انی انا الحر و ماوی الضیف \*\*\* اضرب فی اعناقکم بالسیف  
عن خیر من حل بارض الخیف \*\*\* اضربکم و لا اری من حیف  
«منم حر پناهگاه برای دفاع از بهترین شخصی که به زمین مکه وارد شد، گردن شما را می زنم  
و ستمی در این کارم نمی بینم.»

راوی گفت : دیدم اسب حرّ را که ضربت بر گوش و ابرویش وارد شده بود و خون از او جاری بود. حصین بن تمیم رو کرد به یزید بن سفیان و گفت ای یزید این همان حرّ است که تو آرزوی کشتن او را داشتی، اینک به مبارزه با او بشتاب.

گفت : بلی، و به سوی حرّ شتافت و گفت ای حرّ میل به مبارزه داری؟  
حرّ گفت بلی پس با هم نبرد کردند. حصین بن تمیم گفت به خدا قسم مثل آنکه جان یزید در دست حر بود او را فرصت نداد و به قتل رسانید.

حرّ پیوسته جهاد می کرد تا اینکه عمر سعد به حصین امر کرد که با پانصد کماندار، اصحاب امام(علیه السلام) را تیر باران کنند و در نتیجه زمانی طول نکشید که اسبهای ایشان هلاک شدند و سواران پیاده گشتند. پس حرّ از روی اسب مانند شیر جست و شمشیر بران در دستش بود و می گفت :  
ان تعقروا بی فانا ابن الحر \*\*\* اشجع من ذی لبد هزبر

«اگر پی کنید اسبم را پس من حرّ، زاده حرّ هستم - از شیر دلاور دلیرترم»

راوی گوید : ندیدم احدی را هرگز مانند حرّ سر از تن جدا کند و لشگر را هلاک نماید.  
او همچنان مبارزه می کرد و رجز می خواند :

آلیت لا اقتل حتی اقتلا \*\*\* اضربکم بالسیف ضرباً معضلاً  
لا ناقلنا عنهم و لا معللاً \*\*\* لا حاجزاً عنهم و لا مبدلاً

احمی الحسین المجد المؤمنا

«سوگند یاد نمودم تا نکشم کشته نشوم، ضربات سختی با شمشیر بر شما می زنم، نه برمی گردم و نه سرگرم چیزی می شوم، نه از آنها دفاع می کنم و نه جای خود را به دیگری می دهم. حسین(علیه السلام) بزرگواری را که امید جهانیان به اوست یاری می کنم.»  
از جمله افرادی که در جنگ تن به تن به دست حرّ به هلاکت رسیدند. عبارتند از:

صفوان بن حنظله که به شهادت معروف بود و سه برادرش، حرّ چنان عرصه را بر لشگر کوفه تنگ کرده بود که ابن سعد به کمانداران دستور داد تا تیر بارانش کردند، حرّ اندکی پیاده جنگید سپس به شهادت رسید. ایوب بن مسرح از جمله قاتلین حرّ بود.

بعضی گفته اند که امام حسین (علیه السلام) به پیش او آمد و هنوز خون از او می ریخت. امام (علیه السلام) دستمالی به سر حرّ بست تا خون بند آمد (هنوز آن دستمال سالم می باشد و داستان شاه اسماعیل در مورد این دستمال معروف است که می خواست دستمال را بردارد که خون فوران کرده و دوباره بر جایش بست). پس فرمود :

به به حرّ تو حرّی همچنانکه نام گذاشته شدی به آن. حرّی در دنیا و آخرت، پس اشعار زیر را خواند :

لنعم الحر حر بنی ریح \*\*\* و نعم الحر عندالمختلف الرماح

و نعم الحر اذ نادى حسیناً \*\*\* فجاد بنفسه عند الصیاح

«چه مرد نیکی بود حرّ از دودمان ریح - چه مرد نیکی بود حرّ هنگام به هم ریختن نیزه ها. چه مرد نیکی بود که حسین را خواند (به او پیوست) و جان خودش را در طبق اخلاص گذاشت هنگام خواستن».

آری حرّ مرد نیکی بود! و چه استعداد خوبی در حق پذیری داشت! چرا که امام حسین (علیه السلام) در طول ۱۷۵ روز از مدینه تا کربلا بارها با گفتار و کردار خود مردم را به قرآن و اسلام و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت کرده بود. و معلوم است که کلام امام (علیه السلام) مثل باران بهاری در نهایت لطافت می باشد، منتهی هرکس به اندازه قابلیت و استعدادش بهره مند می شود. و این است فرق بین حرّ ریاحی و عبیدالله حرّ جعفی.

آری سخنان امام (علیه السلام) در منزل «عذیب الهجانات» و غیره سیراب کردن امام (علیه السلام) حرّ و سپاهش را قبل از رسیدن به کربلا مانند برقی که در وجود آدمی بیافتد روح و روان حرّ را تکان داده و انقلابی در او به وجود آورد و احساس خواری و گناهکاری در مقابل وجود نورانی امام (علیه السلام) کرد.

بنا به روایت ابن نما : حرّ به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد : چون ابن زیاد مرا به سوی تو روانه ساخت، از قصر بیرون آمدم پس ندایی از پشت سرم شنیدم که می گفت :

«یا حرّ ابشر بالجنة» «ای حرّ مژده باد تو را به بهشت»، برگشتم نگاه کردم کسی را ندیدم. پس گفتم قسم به خدا که این مژده نیست، حال اینکه من به جنگ حسین می روم.

امام (علیه السلام) به او فرمود : «هر آینه به اجر و خیر رسیدی. مرحوم مامقانی از ابن جوزی روایت می کند که امام به حرّ فرمود : آن بشارت دهنده حضرت خضر (علیه السلام) بوده است».

در حدیث معتبر هست که بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می رسد. و لذا شهدای کربلا در همین دنیا جایگاه خود را در بهشت ملاحظه کردند و قابل ذکر است که نام حرّ دو مرتبه در زیارت رجبیه و يك مرتبه در زیارت ناحیه مقدسه به فیض سلام حضرت امام زمان (علیه السلام) نایل گشته است :

## «السلام علی الحر بن یزید الریاحی».

### حرث بن امرء القیس کندی

او ابتدا از کوفه با سپاه ابن سعد عازم کربلا شد، وقتی که شرایط مطرح شده از سوی امام حسین (علیه السلام) را رد کردند به سپاه آن حضرت پیوست. حرث مردی شجاع و صاحب نام در جنگها بوده و در روز عاشورا در کربلا در حمله نخست به شهادت رسید.

### حرمله بن کاهل اسدی

قاتل حضرت علی اصغر (علیه السلام) و حضرت عبدالله بن حسن بن علی (علیه السلام) بود. در حالی که عبدالله بن حسن در حالت بیهوشی بود، آن بزرگوار را نشانه گرفت و با پرتاب تیر آن کودک یازده ساله را در آغوش امام حسین (علیه السلام) به شهادت رساند.

منهال گوید: پس از زیارت از مدینه عازم کوفه شدم، هنگامی که به کوفه رسیدم، مختار مشغول قلع و قمع قتلۀ کربلا بود و من قبلاً با او رفاقت قدیمی داشتم؛ چند روزی در خانه برای دید و بازدید مردم نشستم و پس از آن به قصد دیدار با مختار سوار بر مرکبم شدم و به سوی او شتافتم. او را در خارج از خانه اش با گروهی دیدار نمودم گویا به مأموریتی می رفتند. تا چشم مختار به من افتاد گفت: ها، منهال چطور تا حال به دیدن ما نیامدی؟ و برای تبریک و تهنیت به خاطر پیروزی و حکومت ما سری به ما نزدی؟ و ما را در قیامان همراهی نکردی؟!

منهال گوید: به او گفتم: امیر! من به سفر حج رفته بودم و حال خدمت رسیدم. آن گاه همراه او به راه افتادم و از اوضاع صحبت می کردیم تا به محله کناسه رسیدیم مختار در آن جا ایستاد و گویی منتظر است و به نقطه ای می نگریست. به او خبر داده بودند که این جا مخفیگاه حرمله است، سپس تعدادی از افرادش را به جستجوی حرمله، گسیل داشت و خود همچنان آن جا ماند. دیری نپایید که مأموران با تاخت برگشتند و با خوشحالی فریاد زدند، بشارت باد ای امیر بشارت، حرمله دستگیر شد. و عده ای فردی را کشان کشان به نزد مختار آوردند. آری خودش بود، حرمله قاتل دل سنگ علی اصغر و جانی حادثۀ کربلا.

تا چشم مختار به قیافه وحشتزده حرمله افتاد، به او نگاه تند کرد و گفت: «الحمد لله الذی مکنی منك» خدای را شکر که به چنگم افتادی! و بلافاصله فریاد زد: «جلاد! جلاد! جلاد که آمد و حاضر بود گفت: بفرمایید قربان.

مختار دستور داد: اول دو دستش را بزن.

جلاد بلافاصله با ضربتی سخت دو دست نحس او را افکند (آری این همان دو دستی که با یکی کمان را می گرفت و با دیگری تیر را و یکبار گلولی طفل بی گناه امام حسین(علیه السلام) و يك بار، چشم اباالفضل و يك بار قلب امام حسین(علیه السلام) را هدف قرار داده بود. آری این دو دست پلید باید قطع می شد.) سپس فریاد زد : دو پایش را نیز قطع کن! و جلاد فرمان را اجرا کرد. جسد بی دست و پای حرمه در خون کثیفش غوطه می خورد که باز مختار صدا زد : آتش، آتش. و بلافاصله چوب های نازکی را روی جسد انداختند و آتش زدند و جسد آن جنایتکار همچنان می سوخت. منهل گوید :

من همچنان با چشمان حیرت زده، در کنار مختار ایستاده و منظره را تماشا می کردم، هنگامی که بدن حرمه می سوخت با صدا گفتم : «سبحان الله» مختار ناگهان روبه من کرد و گفت : ها! منهل! تسبیح خدا گفתי، خوب اما علّتش چه بود؟! ای امیر! گوش کن تا برایت بگویم، در همین سفر که از مکه برمی گشتم به خدمت علی بن الحسین امام سجاد(علیه السلام) رسیدم، او از من حال حرمه را پرسید، من جواب گفتم : که هنوز زنده است. دیدم، امام(علیه السلام) دستها را به سوی آسمان بلند کرد و دوباره فرمود : «خدایا سوزش شمشیر را بر او بچشان و خدایا سوزش آتش را بر وی بچشان.»

مختار، با حالت تعجب پرسید : راستی تو خودت از امام این را شنیدی؟! گفتم : آری به خدا سوگند از خودش شنیدم.

منهل، می گوید : دیدم مختار از اسبش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده اش را طولانی کرد سپس برخاست و سوار شد و آن وقت جسد «حرمه» به زغال تبدیل شده بود، باهم به راه افتادیم تا به محله خودمان نزدیک خانه ام رسیدیم، من در اینجا تعارف کردم و گفتم : ای امیر! اگر لطف کنید سرافرازم فرمایید و برای رفع خستگی چند لحظه ای به منزل من تشریف بیاورید و تغییر ذائقه ای بدهید و چیزی میل بفرمایید.

مختار نگاهی کرد و گفت : منهل! تو چهار دعای امام سجاد را برایم گفתי و خداوند دعای حضرتش را به دست من به اجابت رساند، آنگاه مرا به غذا دعوت می کنی؟ خیر، امروز وقت روزه شکر است و به این توفیقی که خدا نصیبم کرد نیت روزه کردم. و حرمه اوست که سربریده حسین(علیه السلام) را حمل کرد.

### حزین لاهیجی

محمد علی حزین لاهیجی سخنور و دانشمند عصر صفویه در سال ۱۱۰۳ هـ. ق. در اصفهان متولد شد. تحصیلات را از کودکی آغاز کرد و نزد دانشمندان آن شهر و از جمله پدرش به کسب دانش

پرداخت و در علوم مختلف به ویژه حکمت، عرفان و ادبیات تبحر یافت و در آنها به تألیف و تدریس اشتغال ورزید.

وی سالهای بسیاری از عمر خود را در سفر گذراند و سرانجام در هندوستان مقیم گردید. او پس از چندین سال سکونت در دهلی به شهر «بنارس» رفت و تا آخر عمر (سال ۱۱۸۰ هجری) در آنجا ماند.

حزین در شاعری پیرو سبک هندی است و در عین حال شعر او حاوی مضمونهای بلند عاشقانه است. دیوان او نسخ متعددی داشته که بخشهای بر جای مانده آنها به دفعات چاپ شده است.

تعداد تألیفات او به بیش از پنجاه جلد می رسد که از جمله آنهاست : شرح تجرید؛ حواشی بر شرح کلمة الاشراق؛ حاشیه بر الهیات شفا؛ رساله در شرح هیاکل النور؛ تذکرة المعاصرین؛ اخبار ابي الطیب المنبى؛ اخبار خواجه نصیر الدین طوسی؛ مدة العمر؛ تاریخ حزین؛ واقعات ایران و هند.

حزین لاهیجی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهدا (علیه السلام) از او به جای مانده است. حزین در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است :

طوفان خون ز چشم جهان جوش می زند \*\*\* بر چرخ نخل ماتمیان دوش می زند

یارب شب مصیبت آرام سوز کیست \*\*\* امشب که برق آه، ره هوش می زند

روشن نشد که روز سیاه عزای کیست \*\*\* صبحی که دم ز شام سیه پوش می زند

آیا غم که تنگ کشیده ست در کنار \*\*\* چاک دلم که خنده آغوش می زند

بیهوش داروی دل غم‌دیگان بود \*\*\* آبی که اشک بر رخ مدهوش می زند

ساکن نمی شود نفس ناتوان من \*\*\* زین دشنه ها که بربل خاموش می زند

گویا به یاد تشنه لب کربلا حسین \*\*\* طوفان شیونی ز لبم جوش می زند

تنها نه من که بر لب جبریل نوحه هاست

گویا عزای شاه شهیدان کربلاست

\* \* \*

شاهی که نور دیده خیرالانام بود \*\*\* ماهی که بر سپهر معالی تمام بود

شد روزگار در نظرش تیره از غبار \*\*\* باد مخالف از همه سو بس که عام بود

آب از حسین بریده و خنجر به شمر داد \*\*\* انصاف روزگار ندانم کدام بود

آن خضر اهل بیت به صحرای کربلا \*\*\* نوشید آب تیغ زبس تشنه کام بود

\* \* \*

ای مرگ، زندگانی ازین پس وپال شد \*\*\* جایی که خون آل پیمبر حلال شد

شاخ گلی زباغ ولایت به خاک ریخت \*\*\* زین غم زبان بلبل گوینده لال شد  
افتاده بین به خاک امامت ز تشنگی \*\*\* سروی که ز آب دیده زهرا نهال شد  
تن زد درین شکنج بلا تا قفس شکست \*\*\* بر اوج عرش طایر فرخنده بال شد  
شبم به باغ نیست که از شرم تشنگان \*\*\* آبی که خورد گل، عرق انفعال شد  
از خون اهل بیت که شادند کوفیان \*\*\* دلهای قدسیان هه عرق ملال شد  
\* \* \*

خونین لوائی معرکه کارزار کو؟ \*\*\* میدان پر از غبار بود، شهسوار کو؟  
واحسرتا که از نفس سرد روزگار \*\*\* افسرده شد ریاض امامت، بهار کو؟  
زان موجها که خون شهیدان به خاک زد \*\*\* طوفان غم گرفته جهان را، غبار کو؟  
تا کی خراش دیده و دل خار و خس کند \*\*\* آخر زبانه غضب کردگار کو؟  
کو مصطفی که پرسد ازین امت عنود \*\*\* کای خائن، ودیعه پروردگار کو؟  
کو مرتضی که پرسد ازین صرصر ستم \*\*\* بود آن گلی که از چمنم یادگار کو؟

#### حسان بن بکر

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر عمر سعد بود. در روز عاشورا و در اوایل جنگ فرصتی به حسان بن بکر دست داد تا منجیح بن سهم را به شهادت برساند.

#### حسان بن حارث

از شهدای روز عاشورا است. وی همان «جابر بن حارث سلمانی» است.

#### حسان بن فائد بن بکیر عیسی

از «حسان بن فائد بن بکیر عیسی»، نامه «ابن سعد» به «ابن زیاد» و پاسخ آن نامه را به نقل از «نصر بن صالح بن حبیب بن زهیر عیسی» روایت می کند. و متن سخن او این است که:  
من در مجلس «ابن زیاد» بودم که نامه «عمر بن سعد» به او رسید و چنین نوشته بود...  
او از کسانی است که به همراه «راشد بن ایاس» رئیس پلیس، «عبدالله بن مطیع» که از سوی «ابن زبیر» به استانداری کوفه نصب شده بود، بر ضد «مختار» کارزار کرد و با او در درون کاخ استانداری کوفه بود و سرانجام به همراه طرفداران استاندار در سال ۶۴ هـ. ق کشته شد. «تهذیب التهذیب» در مورد او می گوید: ابن حبان او را از افراد مورد اعتماد شمرده است...

#### حسان بن فائد عیسی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر عبدالله بن مطیع بود. پس از آنکه «راشد بن ایاس» به دست ابراهیم بن اشتر به هلاکت رسید، ابن مطیع از محاصره کوفه به شدت مرعوب شده، از این رو «حسن بن فایده» را با دو هزار نیروی تازه نفس به طرف نیروهای مختار گسیل داشت تا این گروه بین ابراهیم و نیروهایش، فاصله بیندازد.

«حسن» یکی از سران منافق کوفه بود.

حسن بن حسین (علیه السلام)

فرزند امام حسین (علیه السلام) که در روز عاشورا به اسارت درآمد.

حسن بن راشد حلّی

از شرح حال او اینقدر اطلاع داریم که او در سال ۸۳۰ هـ. ق. در حیات بوده است.

لله وقعة عاشوراء انّ لها \*\*\* في جبهة الدهر جرحاً غير مندمل

ابدوا خفايا حقود كان يسترها \*\*\* من قبل خوف غرار الصّارم الصّقل

فقاتلوه ببدر انّ ذا عجب \*\*\* اذ يطلبون رسول الله بالدّحل

من كلّ مكتهل في عزم مقتبل \*\*\* و كلّ مقتبل في حزم مكتهل

قرم إذا الموت أبدى عن نواجذه \*\*\* تثنّى له عطف مسرور به جدل

خواض ملحمة فيّاض مكرمة \*\*\* فضااض معظمة خال من الخل

ان طال أوصال في يومى عطا وسطا \*\*\* فالغيث في خجل والليث في وجل

قوم إذا الليل أرخى ستره انتصبوا \*\*\* في طاعة الله من داع و مبتهل

حتى إذا استعرت نار الوغى قذفوا \*\*\* نفوسهم في مهاوى تلكم الشّعل

خدای را، که واقعه عاشورا چون زخمی التیام ناپذیر بر پیشانی روزگار باقی مانده است.

آنها کینه هایی را که از ترس شمشیرها پنهان داشته بودند، آشکار کردند.

به خاطر خونخواهی جنگ بدر با آنان مبارزه کردند و این شگفت است که به انتقام گرفتن از

رسول خدا برخاستند.

پیران آنها عزم و اراده ای چون جوانان داشتند و جوانان آنها دوراندیشی و حزم پیران را.

هر يك از آنان قهرمانی بود که چون مرگ به او دندان نشان می داد، او با خوشحالی به مرگ

لبخند می زد.

هر کدام از آنان يك حماسه ساز بودند و کرامات از او می جوشید و مشکلات بزرگ را حل

می کرد و از هر نقصی مبرا بود.

ابر از عطا و بخشش آنها شرمنده و شیر ژیان از سطوت و حمله آنان به هراس می فتاد.

آنها همیشه در طول شب به دعا و مناجات قیام می کردند.

و زمانی که آتش جنگ شعلهور شد، آنان خود را در دل آن شعله ها افکندند.

حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

برادر ارشد و گرامی امام حسین (علیه السلام).

ایشان در روز سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان سال دوم هجری دنیا را به نور جمالش منور کرد و در دامن پاک و مطهر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) متولد شد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اسمش را حسن و کنیه اش را «ابامحمد» گذاشت.

حضرت مجتبی (علیه السلام) را در حالی که لباس سفیدی به او پوشانده بودند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در آغوش کشید و اذان به گوش راست و اقامه به گوش چپش گفتند و زبان در دهانش گذاشتند و او زبان آن حضرت را مکید.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) او را به همسر عباس بن عبدالمطلب که «امّ الفضل» نام داشت سپردند تا او را شیر دهد. زیرا قبلاً امّ الفضل در خواب دیده بود که عضوی از اعضای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار اوست. پیغمبر اکرم خوابش را تعبیر فرموده بودند که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) پسری می آورد که تو خدمتگزار او خواهی بود.

حضرت مجتبی (علیه السلام) بسیار زیبا بودند، پوست صورتشان سفید و کمی گلگون، چشמהای مبارکشان سیاه و درشت بود، گونه هایشان نرم و محاسنششان پرپشت بود، موی سرشان مجعد، گردنشان نقره ای، شانه هایشان پهن و اندامشان مناسب و در ملاحظت و جدابیت و زیبایی کسی مانند آن حضرت نبود وقتی به در خانه می نشستند عابری از رفتن باز می ماندند و می ایستادند و کوچی از جمعیت پرمی شد، همه مبهوت جمال مبارکشان بودند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که : «جز خدا هیچ نبود، پس خداوند پنج نور را از جلال و عظمت خود آفرید و برای هر یک از آن انوار، اسمی از اسمای الهی بود. خدا «حمید» است و این در محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ظهور یافت. و برای خدا «اعلی» است که در امیرالمومنین علی (علیه السلام) ظهور یافت. و برای خدا «اسمای حسنی» وجود دارد که نام حسن و حسین (علیهما السلام) از آن اسماء مشتق است و از اسم «فاطر» او، نام زهرا ی اطهر، فاطمه اشتقاق پیدا کرد. پس وقتی که آن انوار را آفرید، اینها را در میثاق قرار داد، پس در طرف راست عرش جا گرفتند. و خدا فرشتگان را از نور آفرید پس وقتی که فرشتگان به این انوار نظر کردند، امر و شأن اینها را بزرگ شمردند و تسبیح را (از آنها) فراگرفتند و این مطابق با گفته فرشتگان است که در قرآن آمده است : به حقیقت ما (در انتظار اوامر الهی در تدبیر عالم) صف کشیده ایم. و به راستی ما تسبیح کننده ایم، و آن هنگام که آدم (علیه السلام) را آفرید آدم به سوی این انوار از طرف راست عرش با دقت نظر نموده عرض کرد : ای صاحب اختیار من! آنان کیستند؟ خدای متعال در پاسخ

فرمود : ای آدم! آنها برگزیدگان من و خواص من هستند، اینها را از نور عظمت و بزرگی ام آفریده ام و از اسمهای خودم اسمی را برای اینها برگزفتم، پس عرض کرد : ای پروردگارم! به حق که تو بر اینها داری اسمهای اینها را به من بیاموز، پس خدای متعال فرمود : ای آدم! این اسمها نزد تو امانت باشد (که) سرّ و رازی از راز من است. غیر تو نباید بر آن آگاه شود جز به اذن من. عرض کرد : پروردگارم قبول کردم. خداوند پس از گرفتن این پیمان، اسمهای آنان را به آدم (علیه السلام) تعلیم داد. و به فرشتگان عرضه کرد، هیچ کدام به آنها عالم نبودند، پس در پاسخ قول خدای متعال که فرمود : مرا از نامهای اینها خبر دهید اگر راست می گوئید، عرض کردند: منزّهی تو! برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموخته ای. همانا تو عالم و دارای حکمتی. (آنگاه خداوند) فرمود : ای آدم! فرشتگان را به اسمهای آن انوار خبر ده، پس وقتی که اینها را به اسماء خبر داد، فرشتگان دانستند که این مطلب (در نزد آدم) به امانت گذاشته شده و آدم به سبب آگاهی از آن، فضیلت و برتری یافته است. سپس امر به سجده آدم (علیه السلام) شدند؛ زیرا که سجده ملائکه، فضیلتی برای آدم و عبادت برای خدای متعال بود. چون که سجده ملائکه، سزاوار آدم بود.»

حضرت امام مجتبی (علیه السلام) دارای صفات نیکویی بود که خدای تعالی او را برای مردم جهان الگو قرار داده بود. او در دوران عمرش همیشه طرفدار حق بود و نمی خواست و نمی گذاشت کسی به کسی ظلم کند. او بیشتر از همه خدا را در کارها منظور می فرمود و از خشیت و خوف خدا می لرزید و شبها مشغول عبادت و بندگی خدا بود و همه اعمالش مرضی پروردگار متعال بود. او وقتی از قرآن جمله یا ایّها الذین امنوا را تلاوت می کرد می گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و به خدای تعالی اینگونه پاسخ می داد و ابراز محبّت می نمود. او بیست و پنج مرتبه پیاده از مدینه به مکه مسافرت فرمود و خانه خدا را زیارت نمود. او در بعضی اوقات ایثار می نمود یعنی همه اموالش را در مواقع خاص به بعضی از فقرا می بخشید.

او وقتی وضو می گرفت و می خواست با خدای تعالی هم صحبت شود و به نماز بایستد رنگش می پرید و از خوف خدای تعالی اعضای وجودش می لرزید.

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: در میان فامیل و اهل منزل چه کسی از همه نزد شما محبوب تر است؟ فرمود: «حسنم، حسینم، آنها را خیلی دوست دارم و هر که آنها را دوست داشته باشد من هم آنها را دوست دارم و بدانید هر که را من دوست داشته باشم خدا هم او را دوست دارد و روز قیامت او را به بهشت می برد و هر کس با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده و کسی که با من دشمنی کند با خدای تعالی دشمنی نموده و هر کس دشمن خدا باشد و خدا او را دشمن بدارد وارد جهنّم می شود.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مکرّر می فرمود: «حسنم و حسینم دو سیّد و دو آقای جوانان بهشت اند.»

علی(علیه السلام) فرمود: «از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود : محبت حسن و حسین آن چنان مرا شیفته کرده که محبت دیگران را فراموش کرده ام و خدایم به من امر کرده که من آنها را و کسانی که آنها را دوست داشته باشند دوست داشته باشم.

امام باقر(علیه السلام) فرمود: «حضرت امام حسین(علیه السلام) در مقابل حضرت امام حسن(علیه السلام) به خاطر احترامی که برای آن حضرت قایل بود حرف نمی زد.

امام حسن(علیه السلام) بسیار مقید بودند که فرزندان را خوب تربیت کنند. لذا فرزند ارشدشان حضرت زیدبن الحسبه قدری جلیل القدر و باعظمت بود که او را متولی موقوفات و صدقات پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) قرار داده بودند. بنی امیه دائماً با او خصومت و دشمنی می کردند لذا وقتی سلیمان بن عبدالملك بر سر کار آمد به نماینده خود در مدینه نوشت به مجرد آنکه نامه من به دستت رسید زیدبن الحسن را از تولیت صدقات پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) معزول کن و به فلانی (که یکی از بنی امیه و از اقوامش بود) بسیار. ولی وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید نامه ای به والی مدینه نوشت که زیدبن الحسن مرد بزرگ و شریفی است و در میان بنی هاشم از همه مسن تر و بزرگتر است به مجرد آنکه نامه من به دستت رسید تولیت صدقات و موقوفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را به او برمی گردانی و به او کمک می کنی.

نمونه دیگر از فرزندان تربیت شده حضرت مجتبی(علیه السلام) حسن بن الحسن مثنی است. او مرد دانشمندی بود که مردم از علومش استفاده می کردند. او مرد باتقوایی بود که مردم به او اعتماد می نمودند. او داماد امام حسین(علیه السلام) عموی گرامیش به شمار می آمد. فاطمه دخت گرامی امام حسین(علیه السلام) همسر حسن مثنی بود. حسن مثنی در کربلا در محضر سیدالشهدا بود و مجروح و اسیر گردید ولی اسماء بنت خراجه از عرسعد درخواست کرد که او را با خود به قبیله اش ببرد و از او پرستاری کند.

حضرت قاسم بن الحسن یکی دیگر از نمونه های تربیت شده حضرت امام مجتبی(علیه السلام) است که در کربلا شهید شد که نحوه جنگیدن و به شهادت رسیدن این نوجوان پاك در ذیل نام ایشان آمده است.

حضرت عبدالله بن حسن فرزند دیگر حضرت امام مجتبی(علیه السلام) است که آنچنان به عموی گرامی خود حضرت سیدالشهدا علاقه مند بود که در کربلا جان خود را فدای آن حضرت کرد و تا آخرین قطره خون خود یار و یاور ایشان بود.

یکی دیگر از فرزندان خوب امام مجتبی(علیه السلام) حضرت عمرو بن الحسن است که در کربلا از خود رشادتهایی نشان داد تا آنکه به گفته بعضی شهید شد. او با آنکه بیش از یازده سال از سنش نمی گذشت به گفته بیشتر مورّخین اسیر شد و به قدری در آن سنّ شجاع بود که وقتی یزید به او

گفت: حاضری با فرزندم خالد زور آزمایی کنی؟ عمرو بن الحسن گفت: نه، ولی اگر يك كارد به دست او بدهی و يك كارد هم به دست من با هم جنگ می کنیم و می بینی که کدام يك از ما دو نفر موفقیم. یزید گفت: از چنین پدری جز این چنین فرزندی متولد نمی شود.

حضرت امام مجتبی(علیه السلام) به قدری با هیبت و جلالت بودند که معاویه می گفت: هیچگاه نشد که من حسن بن علی(علیه السلام) را ببینم و از او و از جلالت مقامش مرعوب نشوم و همیشه از او می ترسیدم که به من عیب و ایرادی بگیرد.

روزی در کوچه های مدینه در حالی که لباسهای فاخری پوشیده و بر اسب قیمتی سوار شده و عده ای از غلامان در خدمتش در حرکت بودند عبور می کردند. يك مرد یهودی مفلوکی هم در کنار مردم مسلمان سر راه آن حضرت ایستاده و جلالت و عظمت آن حضرت را نگاه می کرد اما طاقت نیاورد و چند قدم جلو آمد و گفت: از شما سوالی دارم. امام مجتبی(علیه السلام) فرمودند: بپرس. یهودی گفت: جدّ شما فرموده که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و حال آنکه شما که مؤمنید و در دنیا که زندان شما است! با این راحتی زندگی می کنید و من که کافر و در دنیا در بهشت هستم با این فلاکت زندگی می کنم؟! آیا این سخن چه معنی دارد؟!

امام مجتبی(علیه السلام) فرمودند: «تو اگر مقام و نعمتهایی که در قیامت، خدا برای مؤمنین در نظر گرفته می دیدی و آن نعمتهای بهشتی را مشاهده می کردی متوجه می شدی که من با همه این نعمتها بالنسبه به آن الطافی که خدای تعالی در قیامت به من خواهد داشت در زندان هستم و همچنین اگر آن عذابهایی را که خدا به کفار وعده کرده می دیدی می فهمیدی که زندگی دنیا با همه فقر و پستی که دارد برای تو بهشت است.»

از آنجا که هنوز این تلقی در برخی از اذهان وجود دارد که صلی که امام حسن(علیه السلام) با معاویه کرد متناسب با خلق و خوی ایشان بوده است و به همین خاطر گفته می شود که امام حسن(علیه السلام) رفتار و اخلاق ملایمتری نسبت به امام حسین(علیه السلام) داشته اند و امام حسین(علیه السلام) همانند حضرت علی(علیه السلام) در امور جامعه سخت گیرتر بوده است. اما باید خاطرنشان کرد که این يك عقیده و نظر بی پایه و سطحی بیش نیست زیرا امامان معصوم به لحاظ جوهر وجودی هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و تمام این بزرگواران دارای يك هدف واحد هستند. امامان معصوم ما انواری هستند که از يك سرچشمه الهی نشأت گرفته اند و تفاوت عملکرد آنها در ظاهر هیچ ارتباطی به این امر ندارد بلکه علت اصلی آن گوناگونی شرایط زمانی و اقتضائات جامعه است. به همین لحاظ اگر هر يك از معصومین(علیهم السلام) در موقعیت زمانی و شرایط اجتماعی امام حسن(علیه السلام) قرار می گرفتند همان کاری را انجام می دادند که آن بزرگوار انجام داد. و از طرف دیگر اگر امام حسن(علیه السلام) در شرایط و موقعیت سیدالشهدا(علیه السلام) قرار

می گرفت همان عملکرد امام را پیاده می کرد. برای اینکه قضیه صلح امام حسن (علیه السلام) بهتر شناخته شود در اینجا چگونگی این موضوع را به تفصیل بیان می کنیم.

بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) معاویه جاسوسانی را با پول و وعده اعطای قدرت از منافقین که در ظاهر از اصحاب امیرالمؤمنین و امام مجتبی (علیه السلام) بودند می خرید و آنها را به جاسوسی در کوفه و سایر ممالک اسلامی وادار می کرد. مثلاً مرد ناشناسی از قبیله حمیر از طرف معاویه در کوفه جاسوسی می کرد که امام مجتبی (علیه السلام) او را دستگیر فرمودند و گردن زدند. در بصره نیز فرد دیگری به جاسوسی پرداخته بود که به دستور کتبی امام (علیه السلام) بوسیله والی آن حضرت دستگیر و کشته شد. بعضی از طرفداران آن حضرت در اوایل زیر بار معاویه نمی رفتند ولی بعدها بخاطر تبلیغات معاویه علیه آن حضرت قیام کردند.

حضرت مجتبی (علیه السلام) بعد از شهادت علی بن ابیطالب (علیه السلام) دو ماه در کوفه بودند و مردم مسلمان فکر می کردند که آن حضرت به فکر جمع آوری لشکر و حرکت به طرف شام برای سرکوبی معاویه است ولی مردم از طولانی شدن این تصمیم و اظهار نظر نفرویدن آن حضرت دل‌تنگ شدند. لذا عبدالله بن عباس نامه ای به حضرت مجتبی (علیه السلام) نوشت که خلاصه اش این است:

مردم مسلمان شما را به عنوان خلیفه و ولی امر خود بعد از علی بن ابیطالب پذیرفته اند و اطاعت را کرده اند پس مهیای جنگ باشید و جهاد با دشمن را تصمیم بگیرید. و اصحاب خود را جمع کنید و بزرگان اصحابتان را احترام کنید زیرا جمعی از مردم نفوذ حق را در صورتی که موجب عدل و اقتصاد باشد مایل نیستند و به چیزی محبت دارند که مایه ظلم و ستم و ذلت مؤمنین و مایه عزت کفار و فاجرین است، از پیشوایان عدل پیروی کنید زیرا دروغ روا نباشد مگر در جنگ یا در اصلاح بین مردم جنگ خود خدعه ای است و شما در این مسأله در وسعتید تا زمانی که جنگ کنید و حق را باطل نکنید و بدانید که علی بن ابیطالب (علیه السلام) پدرتان غنیمت را در بین مردم اعم از شخصیتها و مردم عادی مساوی تقسیم می فرمود و از همین جهت مردم از او روگردانند و به طرف معاویه رفتند. و بدانید با کسی که جنگ می کنید از ابتدای ظهور اسلام با خدا و رسولش جنگ می کرد تا امر الهی ظاهر شد و اسلام و دین عزت و قوت گرفت و اینها بعد از آنکه به ظاهر ایمان آوردند آیات قرآن را با تمسخر می خواندند و با بی توجهی و کسالت نماز می خواندند و با اکراه واجبات را انجام می دادند ولی زمانی که متوجه شدند که جز اهل تقوا در اسلام کس دیگری عزت ندارد خود را به سیمای صالحین درآوردند ...

وقتی نامه ابن عباس به حضرت مجتبی (علیه السلام) رسید و دانستند که مردم درخواست جنگ با معاویه را دارند تصمیم گرفتند که به طرف شام بروند ولی جاسوسان معاویه که بیشتر در کوفه و بصره بودند و اخبار جنگ را به معاویه می رساندند مرتب گزارش کارهای حضرت مجتبی (علیه

السلام) را به معاویه می دادند و کارشکنی می کردند و لذا حضرت مجتبی(علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشتند که خلاصه اش این است:

«تو جاسوسانت را به طرف من می فرستی تا مکر و حيله کنند و به من ضرر برسانند مثل اینکه مایلی با من وارد جنگ شوی من هم ان شاء الله مطابق توقع تو عمل می کنم و به من خبر داده اند که تو حرف نامربوط پشت سر من می زنی و مرا شمتات به چیزی می کنی که هیچ عاقلی چنین کاری را نمی کند. والسلام.

وقتی نامه امام مجتبی(علیه السلام) به دست معاویه رسید در جواب آن حضرت نوشت: نامه شما را خواندم از مضمونش نه خوشحال شدم و نه محزون گردیدم من هیچگاه شما را شمتات نکرده و پشت سر شما حرف بدی نگفته ام و اما پدر شما علی بن ابیطالب(علیه السلام) در عظمت و بزرگواری همان گونه است که اعی (از بنی قیس بن ثعلبه) در اشعارش گفته و آن حضرت را مدح می کند.

حضرت مجتبی(علیه السلام) نامه دوم را به معاویه می نویسند که در آن نسبت به او ملایمت و مسالمتی اظهار می دارند و در آن نامه متذکر می شوند که:

«بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بر سر زمامداری و خلافت در اسلام نزاع شد و اهل بیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را کنار گذاشتند و ما خود را در نزاع آنها کنار کشیدیم و ما در تعجب بودیم که چگونه آنها حق ما را تصاحب کردند و خلافت را غصب نمودند.

و ای معاویه امروز تعجب ما بیشتر است که تو عهده دار کاری شده ای که اهل آن نیستی نه فضیلتی داری و نه اثری در اسلام و پیشرفت آن گذاشته ای، تو پسر لشکر احزاب و دشمن رسول خدایی. به هرحال حضرت علی بن ابیطالب(علیه السلام) از دنیا رفت (خدا رحمتش را بر او نازل کند) و مردم مسلمان با من بعد آن حضرت بیعت کردند و من این نامه را که برای تو می نویسم برای اتمام حجت است و می خواهم نزد خدای تعالی عذری داشته باشم و بگویم که وظیفه ام را انجام داده ام اگر بپذیری فایده زیادی برده ای و خون مردم مسلمان را به هدر نداده ای. ای معاویه به موضوع خاتمه بده و تو هم مثل سایر مسلمانان با من بیعت کن و از گمراهی بیرون بیا، تو می دانی که من در نزد خدا و خلق در خلافت بر تو مقدمم. و از آن روزی که خدا را ملاقات خواهی کرد بترس و نگذار خون مردم مسلمان به گردنت بیفتد و اگر در عین حال لجابت کنی و نصیحت مرا نپذیری و در گمراهی خود بمانی بدان که به زودی با لشکر بزرگی به طرف تو خواهم آمد تا ببینم خدای تعالی بین ما چگونه حکم می کند.»

حضرت مجتبی(علیه السلام) این نامه را به جندب ازدی و حارث تمیمی دادند تا به معاویه برسانند. معاویه وقتی نامه را مطالعه کرد با کمال بی حیایی جواب نامه آن حضرت را طوری داد که می خواست بگوید: اولا شما به ابوبکر و عمر و اصحاب رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و

مردان خوب مهاجر و انصار تهمت زده اید و من نمی خواستم که شما این چنین کنید. ثانیاً با آنکه فضایل شما خاندان پیغمبر و سابقه شما در دین بر هیچ کس پوشیده نیست، ولی چون مردم بر سر خلافت با هم نزاع می کردند لازم بود که بزرگان امت پیغمبر مردی را که قبل از همه ایمان آورده و با پیامبر اکرم قرابت داشته و خدا را بهتر می شناخته برای خلافت انتخاب کنند لذا ابوبکر را انتخاب کردند. ثالثاً شما مرا به بیعت با خود دعوت کرده ای این جریان هم مثل همان مسأله خلافت ابی بکر است اگر من تو را در نظم امور مسلمین و اصلاح کار آنها و سیاست مملکت داری و جمع آوری بودجه مملکتی و دفع دشمن از خودم بهتر می دانستم بیعت تو را قبول می کردم ولی خودت می دانی که من بیشتر از تو بر مردم حکومت کرده و تجربه ام بیشتر و سنم از تو زیادتیر است. بنابراین من از تو می خواهم که با من بیعت کنی و...

حضرت مجتبی(علیه السلام) نامه معاویه را مطالعه فرمودند و با کمال حلم و بردباری در جواب نامه او مطالبی در فضایل اهل بیت پیغمبر نوشتند و باز هم متذکر شدند که:

«علاوه بر آنکه خدا و رسول و علی بن ابیطالب مرا به عنوان خلیفه تعیین کرده اند مسلمانان هم مرا به عنوان ولیّ امر مسلمین انتخاب نموده اند. پس ای معاویه از خدا بترس و باعث ریختن خون مردم مسلمان مشو و بوسیله تسلیم شدنت مایه اصلاح امور مردم مسلمان باش.»

معاویه باز هم با کمال وقاحت در جواب نامه حضرت مجتبی(علیه السلام) همان مسایل قبلی را تکرار کرد.

حضرت مجتبی(علیه السلام) وقتی نامه معاویه را دیدند در نامه ای به او نوشتند:

«من دیگر جواب نامه ات را بخاطر سرکشی تو نمی دهم. ای معاویه تابع حق و حقیقت باش و بدان که من هر چه می گویم و می کنم حق است و من اهل حقم و اگر دروغ بگویم گناهش به گردن خودم خواهد بود. والسلام»

در اینجا معاویه متوجه می شود که امام مجتبی(علیه السلام) بنای جنگ با او را دارد و لذا با مکر و حيله به تمام سران و والیان ممالك و بخصوص عمال خودش نامه ای به عنوان بخشنامه می نویسد و در آن اظهار می کند که: از بنده خدا معاویه امیرالمؤمنین به ... عامل من و همه مسلمانانی که این نامه به دست آنها می رسد،

شکر می کنم خدایی را که کشندگان خلیفه شما «عثمان» را نابود کرد و خداوند به کرم خود مردی از بندگان را وادار کرد که با حيله علی بن ابیطالب(علیه السلام) را بکشد و اصحابش را متفرق کند ولی بزرگان اصحاب او نامه هایی برای ما نوشته اند و التماس می کنند که ما به آنها و قبیله شان امان و پناه بدهیم و من از شما می خواهم به مجرد رسیدن این نامه به دستتان بکوشید فوراً با تمام لشکر و افرادتان نزد من بیایید شکر خدا را که خون عثمان را طلب نموده و به آرزویتان رسیده و خدای تعالی متجاوزین و دشمنان را هلاک کرده است، والسلام.

وقتی استانداران و فرماندهان معاویه در شهرهای تحت نفوذ او نامه اش را دیدند همه با لشکریانشان به سوی شام حرکت کردند و معاویه به خارج از شهر دمشق رفت و در آنجا اردو زد و ضحاک بن قیس فهری را در شام بجای خود گذاشت و به تدریج شصت هزار نفر از لشکریان معاویه در آن سرزمین جمع شدند. وقتی این خبر به امام مجتبی (علیه السلام) رسید آن حضرت فرمان دادند که مردم در مسجد جمع شوند و به حجر بن عدی دستور فرمودند که مردم را مهیا کند تا آن حضرت برای آنها سخنرانی نمایند. سعید بن قیس حمدانی به حضرت مجتبی (علیه السلام) خبر داد که مردم مهیا شده اند و منتظر سخنان شماوند آن حضرت به منبر تشریف بردند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند:

«خدای تعالی بر خلقش جهاد را نوشته و به اهل جهاد از مردمان بالیمان فرموده در مقابل فشارهای جنگ و جهاد بردبار باشید زیرا خدای تعالی با صابرين است و شما ای مردم به هیچ وجه به آنچه دوست دارید، نخواهید رسید مگر با تحمل آنچه کراهت دارید، ضمناً به من خبر داده اند که به معاویه خبر رسیده که ما قصد جنگ با او را داریم و به سوی او حرکت کرده ایم او هم لشکرش را مهیا کرده است. بنابراین همه حرکت کنید و در خارج شهر در محل نخيله جمع شوید تا ببینیم چه باید بکنیم.»

وقتی سخنان آن حضرت به پایان رسید مردم حرفی نزدند و همه نشستند و این علامت بی توجهی آنها به خطر وجود معاویه و اعمال زشت او بود. در اینجا عدی بن حاتم از جا برخاست و فریاد زد که من پسر حاتم طایی هستم. سبحان الله این چه وضعی است که شما با امام زمانتان و پسر دختر پیامبرتان دارید؟! چرا به او جواب نمی دهید؟! کجایند آنهایی که خوب حرف می زدند و زبان گویا و طبع گوینده ای داشتند و وقتی روز جنگ و سختی می رسید مانند روباه حيله می کنند؟! آیا از خدا و عذاب او و از ننگ و عار اعمالتان نمی ترسید؟! سپس رو به امام مجتبی (علیه السلام) کرد و گفت: خدا سایه شما را بر سر ما مستدام بدارد. همه سخنان شما بجا و صحیح است و خدای تعالی شما را از آفات و ناراحتیها حفظ کند و شما را موفق بدارد زیرا دستورات و اعمال شما همه اش پسندیده و صحیح است ما فرمایشات شما را شنیدیم و به دستوراتتان دقیق شدیم و گوش به فرمانتان هستیم و اطاعت شما را می کنیم. من به طرف لشکرگاه نخیله می روم هر که می خواهد با من بیاید. سپس عدی بن حاتم حرکت کرد و از مسجد بیرون رفت و بر اسبش سوار شد و به طرف نخیله حرکت کرد و به غلامش دستور داد که وسایل سفرش را مهیا کند تا منتظر امر امام زمانش باشد که اگر دستور دهد به طرف شام برود آمادگی داشته باشد و او اوّل کسی بود که به لشکرگاه نخیله رسید بعد از او جمعی از سران اصحاب امام مجتبی (علیه السلام) به پیروی از عدی بن حاتم برخاستند و سخنانی گفتند و در مقابل آن حضرت ابراز اطاعت نمودند که منجمله جناب قیس بن سعد بن عبادہ انصاری و معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن صعصعه تمیمی بودند. حضرت مجتبی (علیه السلام) وقتی اظهار توجه آنها را

شنیده و دیدند که آنها ابراز محبت می کنند به آنان فرمودند: «راست می گوئید خدا شما را رحمت کند من همیشه شما را به وفاداری و حسن نیت و فرمانبرداری می شناخته ام. خدا شما را جزای خیر دهد.»

سپس از منبر پایین آمدند و به طرف لشکرگاه رفتند و مردم از عقب آن حضرت دسته دسته به طرف لشکرگاه نخيله حرکت می کردند و حضرت مجتبی (علیه السلام) نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را در کوفه به جای خود گذاشتند و به او دستور دادند که مردم را به جنگ تحریص کند و آنها را به طرف نخيله بفرستد و سپس حضرت مجتبی (علیه السلام) مردم را از آنجا حرکت دادند تا به دیر عبدالرحمن رسیدند و در آنجا سه روز ماندند تا همه سپاه آن حضرت جمع شدند که در آن وقت تعداد لشکریان امام به چهل هزار نفر رسیده بود. در آنجا امام ابن عباس را به حضور خواستند و به او گفتند: «پسر عمو تو را با دوازده هزار نفر از مردان شجاع به طرف معاویه قبل از همه می فرستم و از تو می خواهم از لشکریان مواظبت کنی با آنها به ملایمت رفتار کنی. زیرا اینها از افرادی هستند که مورد وثوق پدرم بوده اند وقتی به شط فرات رسیدید و لشکر معاویه را دیدید در مقابل آنها مانند سد آهنین باشید نگذارید يك قدم جلو بیایند و مانع حرکت آنها بشوید و با معاویه وارد جنگ نشوید تا من برسم و من پشت سر شما خواهم آمد و روز به روز گزارش کارهای خودت را بنویس و...»

ابن عباس با آن لشکر عظیم به سوی شام حرکت کرد. از اراضی «شینور» گذشت و در سرزمین «مسکن» سر راه معاویه اردو زد و در اطراف، دیده بانها را گذاشت که از آمدن لشکر معاویه او را مطلع کنند و منتظر ماند. و از طرف دیگر امام مجتبی (علیه السلام) مردی از قبیله کنده که نامش «حکم» بود با چهار هزار نفر به طرف شهر «انبار» فرستادند و به او فرمودند که در آن شهر باید بمانی تا وقتی که دستورم به تو برسد. «حکم» طبق دستور آن حضرت به طرف شهر انبار رفت و در آنجا فرود آمد و منتظر دستور حضرت مجتبی (علیه السلام) مانده بود ولی معاویه وقتی شنید که «حکم کندی» در شهر انبار با لشکرش اردو زده نامه ای به او نوشت که مضمونش این بود: اگر نزد من بیایی من تو را در شهرهای اطراف شام و جزیره حکومت می دهم و پانصد هزار درهم طلا برای او با این نامه فرستاد. «حکم کندی» پول را گرفت و با دویست نفر از خواص و دوستانش به نزد معاویه رفت و به او ملحق شد. وقتی این خبر به حضرت مجتبی (علیه السلام) رسید آن حضرت در میان مردم ایستاد و فرمود: «این مرد کندی ما را فریب داده و مکر و حيله به من و شما کرده و به طرف معاویه رفته است و من مکرر به شما گفته ام که شما وفا ندارید شما بنده دنیا هستید و من فرد دیگری را به جای او می فرستم ولی می دانم که او نیز همان کاری را که او کرد این هم انجام می دهد. و...»

سپس امام مجتبی (علیه السلام) فردی را از قبیله بنی مراد طلبیدند و فرمودند: با چهار هزار نفر به شهر انبار می روی و در آنجا می مانی تا من دستورات لازم را برای شما بفرستم و در حضور

مردم از او تعهد گرفت و او قسم یادکرد که اگر کوهها تکان بخورند من در این راه تکان نخواهم خورد. ولی حضرت مجتبی(علیه السلام) فرمودند: این هم با ما مکر و حيله خواهد کرد. و لذا وقتی او وارد شهر انبار شد و خبر به معاویه رسید برای او نیز دعوتنامه ای با پانصد هزار درهم فرستاد و به او هم وعده کرد که در اراضی شامحکومتی به او بدهد. مرد بنی مرادی با عجله خود را از انبار به شام رساند و به معاویه خود را معرفی کرد.

ابن عباس که با دوازده هزار نفر در «مسکن» اردو زده بود و این خبر به معاویه رسیده بود. معاویه با لشکر زیادی خود را به سرزمین «مسکن» رساند. ابن عباس لشکر خود را در مقابل معاویه در حال آماده باش قرار داد. روز بعد معاویه به لشکر ابن عباس حمله کرد لذا آنها مجبور شدند که با معاویه بجنگند جمعی از دو طرف مجروح و جمعی کشته شدند و در نتیجه لشکر اسلام، لشکر معاویه را شکست دادند و ابن عباس با لشکر خود به اردوگاهشان برگشتند. ولی در همان شب معاویه به فکر حيله ای افتاد لذا کسی را به نزد ابن عباس فرستاد و نامه ای نوشت که در آن گفته بود: حسن بن علی(علیه السلام) برای من نامه ای نوشته و با من صلح کرده و خلافت را به من واگذار نموده اگر همین امشب به نزد من بیایی و از من اطاعت کنی هر چه خواهی برایت انجام می دهم و اگر نیایی باز هم قلاده فرمانبرداری مرا به گردن می گذاری. و پیرو من خواهی بود ولی الان اگر دستور مرا اجابت کنی يك میلیون درهم طلا به تو اعطا می کنم نصف آن را الان به تو می دهم و نصف دیگرش را وقتی وارد کوفه شدیم به تو خواهم داد.

ابن عباس وقتی این جمله را شنید بدون آنکه به کسی بگوید به نزد معاویه رفت و آن پول را که معاویه وعده کرده بود گرفت صبح روز بعد وقتی مردم عراق برخاستند و منتظر بودند که عبدالله بن عباس فرمانده آنها بیاید و به نماز بایستد او را پیدا نکردند. لذا قیس بن سعد بن عبادہ با آنها نماز خواند و بعد از نماز سخنانی در منبر برای مردم بیان کرد و عمل ابن عباس را تقبیح نمود و لشکر را به صبر در جهاد و جنگ با دشمن وصیت فرمود. مردم او را بهتر فرمانبرداری کردند و گفتند باید به طرف دشمن، به نام خدا حرکت کنیم و همه قیس بن سعد را تشویق کردند و خود را مطیع و فرمانبردار او معرفی نمودند. قیس از منبر پایین آمد و دستور جنگ با دشمن را داد و لشکر خود را صف آرایی کرد. معاویه بسرین ارمات را دستور داد که فریاد بزند و بگوید ای لشکر عراق این چه کاری است که انجام می دهید فرمانده شما، ابن عباس در لشکر ما حاضر است و امام زمان شما حسن بن علی با ما صلح کرده شما می خواهید با ما جنگ کنید و خود را در مقابل شمشیر و نیزه قرار دهید. قیس بن سعد به لشکرش گفت که شما از دو کار یکی را باید انتخاب کنید یا با این گمراهان بیعت کنید و دینتان را به دنیائیان بفروشید و یا با دشمنان دین خدا جنگ کنید. لشکر متفقاً گفتند: ما پیرو این گمراهان نخواهیم بود و تا جان در تن داریم با آنها جنگ می کنیم و لذا حمله کردند و جنگ سختی در میان آنها درگرفت و لشکر شام را شکست دادند و به اردوگاه خود برگشتند. این کار قیس بن سعد برای

معاویه بسیار سنگین تمام شد و يك نفر را به نزد قیس بن سعد فرستاد که شاید او را به پول فریب دهد ولی قیس قبول نکرد و برای معاویه این کلمات را نوشت: «به خدا قسم هرگز با من روبرو نخواهی شد مگر بین من و تو نیزه و شمشیر باشد».

وقتی معاویه از فریب دادن قیس مأیوس شد این نامه را به او نوشت: تو یهودی پسر یهودی هستی خود را به زحمت می اندازی و خود را به کشتن می دهی در آنچه که فایده ای برای تو ندارد. اگر لشکرت غلبه کنند تو را ذلیل خواهند کرد و تو را کنار می گذارند و اگر دشمنانت غلبه کنند تو را به بیچارگی و بدبختی خواهند کشاند، پدرت سعد بن عبادہ را قومش کشتند و در سرزمین شام تنها و غریب مرد.

قیس بن سعد بن عبادہ وقتی نامه معاویه را مطالعه کرد به او نوشت: تو بت پرست پسر بت پرست هستی که اجباراً وارد اسلام شده ای و از ترس مسلمان شده ای و اجباراً از اسلام بیرون خواهی رفت و از اسلام نصیبی به تو نرسیده است. سر سوزنی اسلام در تو وجود ندارد و مردم از نفاق تو اطلاعی ندارند و همیشه با خدا و رسول خدا جنگ کرده ای و از دسته مشرکین بوده ای. و تو پدر مرا به بدی یاد می کنی قسم به جان خودم پدرم همیشه طرفدار حق بود و تیر و شمشیرش به سوی دشمنان اسلام بود و کسی نمی تواند کارهای خوب او را ببیند و به او در مقام و عظمت برسد. تو مرا یهودی و پسر یهودی می خوانی، همه مردم می دانند که من و پدرم از دین قبلی خود بیرون آمده و دین مقدس اسلام را یاری کرده ایم و راه و رسم اسلام را انتخاب نموده ایم.

چون این نامه به معاویه رسید، بسیار غضبناک شد و می خواست نامه ای دیگر به او بنویسد که عمرو بن عاص به او گفت: دیگر به او نامه ننویس زیرا او این دفعه تندتر و بدتر به تو جواب خواهد داد. و بگذار وقتی که کار به نفع تو تمام شد او خودش از تو متابعت خواهد کرد.

بالاخره فرماندهان و سرداران لشکر امام مجتبی(علیه السلام) بوسیله نامه هایی که معاویه پشت سر هم به آنها می نوشت و پولهایی که برای آنها می فرستاد فریب می خوردند و يك به طرف معاویه می رفتند. و آن چنان امام مجتبی(علیه السلام) را غضبناک کرده بودند که وقتی جمعی از سران لشکر اظهار اطاعت نسبت به او می کردند می فرمود:

«به خدا قسم دروغ می گوئید شما وفادار به کسی که بهتر از من بود نبودید (یعنی علی بن ابیطالب) چگونه می توانید به من وفادار باشید و من چگونه به شما می توانم اعتماد کنم و وثوق داشته باشم. اگر راست می گوئید وعده من و شما در لشکرگاه مداین باشد، آنجا همدیگر را می بینیم.»

لذا حضرت مجتبی(علیه السلام) به طرف مداین حرکت کردند و جمعی هم پشت سر آن حضرت به مداین رفتند ولی جمعی از لشکریان آن حضرت در کوفه ماندند و پیروی از امام زمانشان نکردند و عهد خود را شکستند لذا امام مجتبی(علیه السلام) در میان آن عده از اصحابشان که در مداین جمع شده بودند ایستادند و فرمودند:

«شما علی بن ابیطالب (علیه السلام) را که قبل از من خلیفه بر شما بود گول زدید آنچنانکه مرا گول می زنید شما بعد از من با رهبری چه امامی می خواهید با دشمن بجنگید آیا شما امامی را که کافر و ظالم است و حتی يك لحظه به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ایمان نیاورده و با زور و شمشیر او و بنی امیه اظهار اسلام کرده اند می خواهید به امامت قبول کنید و فرمان او را ببرید. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «اگر از بنی امیه جز پیرزنی باقی نماند همان پیر سالخورده دین خدا را از محور اصلیش خارج می نماید.»

سپس حضرت مجتبی (علیه السلام) لشکر را از مداین به قریه «ساباط» حرکت دادند و آن حضرت می خواست در آنجا لشکرش را امتحان کند و بداند تا چه حد آنها فرمانبردار او هستند و دوست و دشمن خود را بشناسد و از طرفی به آن حضرت اطلاع داده بودند که معاویه «دویست هزار درهم طلا و فرماندهی لشکر و ازدواج با یکی از دخترانش را» برای کسی که آن حضرت را بکشد تعیین کرده است. لذا حضرت مجتبی (علیه السلام) دائماً زیر لباسهایشان زره می پوشیدند و حتی يك مرتبه به طرف ایشان تیراندازی شد ولی بخاطر زرهی که داشتند کارگر نبود. بالاخره حضرت مجتبی (علیه السلام) در «ساباط» افراد لشکر را جمع کردند و به منبر رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود به خاتم انبیا فرمودند:

«به خدا قسم من امید دارم صبح که از جا برمی خیزم خدای تعالی را ستایش کنم و نعمتهای او را سپاسگزاری کنم و مخلوق خدا را به رعایت کردن مخلوق خدا سفارش و نصیحت نمایم و دوست نمی دارم که وقتی صبح برمی خیزم بر مسلمانی کینه خود و بدی را تحمیل کنم و برای مسلمانان غائله ایجاد نمایم. ای مردم بدانید هر چه وسیله اجتماع و اتحاد مسلمانان باشد (اگر چه شما آن را نپسندید) بهتر از آن چیزی است که سبب تفرقه و دودستگی بین مسلمانان باشد (اگرچه آن را شما دوست داشته باشید) آگاه باشید که نظر من درباره صلاح و خیر شما بهتر از نظر خودتان می باشد پس در دستوراتم با من مخالفت نکنید و نظر و رأی مرا رد نکنید خدا ما و شما را بیامرزد و خدا من و شما را به آنچه دوست دارد و مرضی اوست راهنمایی و ارشاد فرماید.»

وقتی حضرت مجتبی (علیه السلام) این خطبه را خواندند و از منبر پایین آمدند اصحابشان به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: او منظورش از این سخنان چه بود جمعی از آنها گفتند: به خدا قسم او می خواهد با معاویه صلح کند و خلافت را به او تسلیم نماید. جمع دیگری گفتند: به خدا قسم او کافر شده است.

با آنکه حضرت مجتبی (علیه السلام) اولاً می خواست آنها را امتحان کند و ثانیاً منظورش این بود که اصحابش از تفرقه و نفاق دوری کنند و تحت تأثیر نیرنگهای معاویه قرار نگیرند. ولی آنها چون امام شناس نبودند و ولایت را درست قبول نکرده بودند و جمعی از منافقین و خوارج با آنها مخلوط شده بودند و آنها را تحت تأثیر خود قرار داده بودند و از همه مهمتر با قضاوت بی جایی که

کرده بودند دست به کار شدند و به خیمه آن حضرت حمله کردند و رهبری آنها را آشوبگرانی که به دنبال فرصت می گشتند به عهده داشتند. لذا آنها را تحریک کردند و سجاده از زیر پای مبارك امام مجتبی (علیه السلام) کشیدند. عبدالرحمن از دی که مرد منافق و پستی بود بر آن حضرت حمله کرد و ردای آن حضرت را برداشت و آن حضرت در خیمه، بی ردا در حالی که تکیه به شمشیرشان داده بودند نشستند چند نفر از دوستان و اقوامشان که دور آن حضرت بودند مردم را از حمله به آن حضرت مانع می شدند امام مجتبی (علیه السلام) از آنجا حرکت کردند و وقتی می خواستند از محل تاریکی در قریه «ساباط» عبور کنند مردی به نام «جراح بن سنان» لجام اسب آن حضرت را گرفت در حالی که تکبیر می گفت صدا زد ای حسن تو مشرک شده ای آن چنان که پدرت قبل از تو مشرک شده بود و بعد با حربه ای که در دست داشت آن چنان به ران آن حضرت زد که به استخوان پای مبارکشان رسید امام مجتبی (علیه السلام) نیز با شمشیر او را زخمی کرد سپس چند نفر از دوستان آن حضرت با او گلاویز شده و بالاخره او را به هلاکت رساندند. در این بین یکی از مأمورین مخفی معاویه که در بین اصحاب آن حضرت بود فریاد زد که لشکر عراق که در اراضی «مسکن» بودند شکست خوردند و «قیس بن سعد» کشته شد و لشکر شام نزدیک است به ما برسند.

مردم حضرت مجتبی (علیه السلام) را روی سریری گذاشتند و آن حضرت برای معالجه به مداین به خانه «سعد بن مسعود ثقی» که والی مداین از طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود بردند و امام مجتبی (علیه السلام) را مداوا کردند.

پس از ملحق شدن ابن عباس به معاویه سران ارتش امام مجتبی (علیه السلام) یکی پس از دیگری به معاویه نامه می نوشتند و خود را تسلیم معاویه می کردند در این بین نامه ای از «قیس بن سعد بن عباد» از جبهه «مسکن» به امام مجتبی (علیه السلام) رسید و گزارش فرار ابن عباس را به آن حضرت داده بود. پس از این نامه که اولین نامه واصله از «مسکن» بود نامه هایی از طرف «قیس» به مداین می رسید که در آن خبر فرار سران لشکرش را به امام مجتبی (علیه السلام) می داد. شیخ مفید در کتاب ارشاد می نویسد: در همان ایام که امام مجتبی (علیه السلام) مشغول مداوای جراحات خود بود جمعی از رؤسای سپاه امام مجتبی (علیه السلام) پنهانی نامه ای دسته جمعی به معاویه نوشتند و در آن اظهار کرده بودند که ما گوش به فرمان تویم و از تو می خواهیم هرچه زودتر به کوفه بیا و ما متعهد می شویم که امام مجتبی (علیه السلام) را دست بسته به تو تحویل دهیم و یا اگر اجازه بدهی او را می کشیم.

حضرت امام مجتبی (علیه السلام) به تمام معنا پاك بود و معاویه به تمام معنا ناپاك و پلید بود و مردم بدون استقامت و سرتا پا هوای نفس و رذالت بودند لذا کار به آنجا کشید که معاویه با مکر و حیله نامه ای با ملاطفت و محبت به این مضمون به امام مجتبی (علیه السلام) نوشت: ای پسر عمو نسبتی

که بین من و تو است قطع مکن مردم به تو خیانت و خدعه کردند آن چنان که قبل از تو اینها با پدرت همین کار را نمودند.

معاویه این نامه را با نامه های زیادی که اصحاب امام به معاویه نوشته بودند و به او خود را تسلیم کرده بودند و یا اجازه کشتن امام و یا دست بسته تسلیم کردن او را به معاویه خواسته بودند بوسیله يك هیئت سه نفره (مغیره بن شعبه، عبدالله بن عامر، عبدالرحمن بن حکم) به خدمت امام مجتبی(علیه السلام) فرستاد. و این نامه مقدمه صلح امام مجتبی(علیه السلام) بود.

بالاخره وقتی امام مجتبی(علیه السلام) نامه معاویه را خواندند و نامه های اصحابشان را که به معاویه نوشته بودند بررسی کردند قبل از آنکه جواب نامه معاویه را بدهند اصحابشان را جمع کردند و به آنها فرمودند: «ای مردم وای بر شما! معاویه به عهدش حتی با یکی از شما در مقابل کشته شدن من وفا نخواهد کرد و من مطمئنم که اگر دستم را در دستش بگذارم و تسلیم او شوم مرا بحال خود نمی گذارد که بتوانم در راه و روش جدّم در میان مردم باشم ولی می توانم تنها در گوشه ای بنشینم و عبادت پروردگارم را بکنم ولی مثل اینکه می بینم فرزندان شما که بر در خانه فرزندان آنها ایستاده اند. آب و غذایی که حقشان هست از آنها می خواهند و آنها آب و غذا را به آنها نمی دهند پس پست و نکبت بر آنچه شما آن را بوجود آورده اید و زود باشد که ظالمین به نتایج کردار بدشان برسند و بدانند که به کجا برمی گردند.

حضرت مجتبی(علیه السلام) در ضمن آنکه در این خطبه کوتاه به آنها فهماند که از اعمال زشتشان و ارتباطشان با معاویه کاملاً مطلع است به آنها فرمود که اگر دین ندارید و برای آب و نان به این بیابان آمده اید بدانید که اگر با معاویه جنگ نکنید حتی به همان آب و نان هم دست نخواهید یافت.

سخنان امام مجتبی(علیه السلام) بر دل مرده مردم اثری نگذاشت و لذا آن حضرت موضوع صلحی را که معاویه پیشنهاد کرده بود مطرح نمودند و فرمودند:

«معاویه ما را به موضوعی خوانده است که در آن نه عزّت و جوانمردی است و نه عدل و انصاف است و آن صلح با اوست حالا شما اگر آماده فداکاری و شهادت هستید پیشنهاد صلح او را رد می کنیم و او را با شمشیر به جهنّم می فرستیم و اگر زندگی دنیا را طالبید هرچه می خواهید بکنید. ولی مردم او را تنها گذاشتند و او مجبور شد که با معاویه صلح کند. لذا در جواب نامه معاویه که بوسیله هیئت سه نفره برای آن حضرت فرستاده بود، نوشت:

«اما بعد، هدف من احیای حق و از بین بردن باطل است اما حوادثی که پیش آمد امید من به یأس کشیده شد ولی کار تو برای مقصودت با موفقیت روبرو شد. من می خواستم با بدعت گذاران و مفسدین بجنگم و احکام اسلام و سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و کتاب خدا را زنده نگه دارم و تفرقه را از بین مردم ببرم ولی مردم کوفه فریب تو را خوردند و مرا تنها گذاشتند و دین خود را به دنیای تو فروختند لذا من ضمن شرایطی خود را از مقام خلافت کنار می کشم و حکومت را به

تو وای گذارم. اما این کناره گیری من و رسیدن تو به آرزویت برای تو زیان خواهد داشت که تلخی آن را پس از مرگ خواهی چشید. بنابراین از این پیروزی ظاهری که نصیبت شده خیلی خوشحال نباش زیرا بالاخره يك روز پشیمان خواهی شد و این پشیمانی برای تو سودی نخواهد داشت، والسلام.»

وقتی نامه امام مجتبی(علیه السلام) بوسیله آن سه نفر به دست معاویه رسید او خیلی خوشحال شد و فوراً يك كاغذ سفید برداشت و پایین آن را مهر و امضا کرد و برای آن حضرت فرستاد و گفت: شما هر شرطی را که می خواهید بالای این كاغذ بنویسید.

امام مجتبی(علیه السلام) قرارداد را پرکردند و امضا نموده و برای معاویه فرستادند. حالا حضرت در این قرارداد چه نوشته بودند بین مورّخین اختلاف است. در اینجا مطالبی که صاحب کتاب «صلح حسن» نوشته و حضرت آیت الله خامنه ای در کتاب صلح امام حسن ترجمه فرموده اند ذکر می شود. قرارداد صلح در پنج ماده تنظیم شده که اکثر مورّخین آن را تأیید کرده اند:

ماده اوّل: حکومت به معاویه واگذار می شود به شرطی که به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره خلفای شایسته عمل کند.

ماده دوّم: پیش از معاویه حکومت متعلّق به «حسن» است و اگر برای او حادثه ای پیش آید متعلّق به حسین. و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سوّم: معاویه باید ناسزاگفتن به امیرالمؤمنین(علیه السلام) و لعنت بر او را در نمازها ترك کند و علی(علیه السلام) را جز به نیکی یاد ننماید.

ماده چهارم: بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است مستثنی است و تسلیم خلافت به معاویه شامل تسلیم این مبلغ به او نمی شود و معاویه باید هر سال دو میلیون درهم برای «حسین» بفرستد و بنی هاشم را در بخششها و هدیه ها بر بنی امیه امتیاز دهد و يك میلیون درهم نیز در میان بازماندگان شهدایی که در رکاب امیرالمؤمنین در جنگهای جمل و صفین کشته شده اند تقسیم کند و اینها همه باید از خراج دار ابجد (شهر داراب در فارس) تأدیه شود.

ماده پنجم: مردم در هر گوشه ای از زمین خدا (شام یا عراق یا یمن یا حجاز) باید در امن و امان باشند و سیاه پوست و سرخ پوست از امنیّت برخوردار باشند و معاویه باید لغزشهای آنان را نادیده بگیرد و مردم عراق را به کینه های گذشته نگیرد اصحاب علی(علیه السلام) در هر نقطه ای که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان آن حضرت نباید مورد آزار واقع شود و نباید یاران علی بر جان و مال و ناموس و فرزندانیشان بیمناک باشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه ای بر آنان وارد نسازد و حقّ هر حق داری به او برسد و هر آنچه در دست اصحاب علی(علیه السلام) است از آنان بازگرفته نشود به قصد جان حسن بن علی و برادرش حسین و هیچ يك از اهل بیت

رسول خدا توطئه ای در نهان و آشکار چیده نشود و در هیچ يك از آفاق عالم اسلام ارعاب و تهدیدی نسبت به آنان انجام نگیرد.

اکثر مورّخین نوشته اند که معاویه در زیر قرارداد چنین نوشت: به عهد و میثاق خدایی و به هرچه خداوند مردم را بر وفای به آن مجبور ساخته بر ذمه معاویه بن ابی سفیان است که به مواد این قرارداد عمل کند.

این صلح نامه در تاریخ ۲۵ ربیع الاول سال ۴۱ هجری قمری مصادف با دهم مرداد ۴۰ هجری شمسی و مطابق با ۲۹ ژوئیه ۶۶۱ میلادی امضا شد و عده ای از شخصیت‌های دو طرف به عنوان شهود زیر آن را امضا نمودند.

از ابوجعفر محمد بن بابویه قمی در کتاب «امالی» نقل می کنند، از مفضل بن عمرو و او از امام صادق (علیه السلام) و امام از پدرش و پدر، از جدّش نقل کرده است:

«روزی حسین بن علی (علیهما السلام) به منزل امام حسن (علیه السلام) رفت، و چون به او نظر کرد گریست! امام حسین پرسید: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: گریه ام به خاطر رفتاری است که با تو می شود.

امام حسن (علیه السلام) فرمود: «پیشامد و ظلمی که بر من وارد می شود، زهری است که در کام من می ریزند و مرا به قتل می رسانند، ولی ای اباعبدالله هیچ روزی مانند روز (شهادت) تو نیست. «لایوم کیومک یا اباعبدالله» در آن روز سی هزار نفر که همگی ادّعا می کنند از امت جدمان محمد (صلی الله علیه وآله) و مسلمان هستند، تو را محاصره می نمایند و برای کشتن و ریختن خون تو و هتک احترامت و اسیری فرزندان و زنان تو و تاراج اموال تو همدست می شوند! در چنین وقتی، خداوند متعال بنی امیه را لعنت می کند، آسمان باران خون و خاکستر فروریزد و همه چیز حتی حیوانات وحشی بیابان و ماهیهای دریا به حال تو گریان شوند.»

#### حسن بن علی زبیر

ابومحمد حسن بن علی بن ابراهیم بن زبیر ملقب به قاضی مهدّب، از ندمای صالح بن رزیک وزیر مصر بود. در سال ۵۶۱ هـ. ق. در مصر وفات یافت. او و برادرش رشید هر دو شاعر بوده اند.

و هجرت قوماً ما استجاز سواهم \*\*\* قدماً قری الضیفان بالدیفان  
إلا الأولى نزل الحسین بدارهم \*\*\* و اختار أرضهم علی البلدان  
و سقوه اذ منعوا الشریعة بعدما \*\*\* رفضوا الشریعة ماء کلّ یمان  
حتی لقد ورد الحمام علی الظما \*\*\* أکرم به من وارد ظمآن  
تأله ما نقضوا هناك بقتله \*\*\* الإیمان بل نقضوا عری الإیمان  
نزلوا علی حکم السیوف و قد أبوا \*\*\* فی الله حکم بنی أبی سفیان

و تخیروا عزّالممات و فارقوا \*\*\* فیه حیاة مذلة و هوان  
و أنیح فی تلك القفار حمامهم \*\*\* فأتیح لحم اللیث للسرّحان  
عجباً لهم نقلوا رؤسهم و قد \*\*\* نقلوا فضائلهم عن القرآن  
فالمشركون أخفّ جرماً منهم \*\*\* و أشفّ يوم الحشر فی المیزان  
از گروهی دور شدم که برای غذای مهمانان، سم مهلك تهیه کردند و قبل از آنان کسی این چنین  
نکرده بود.

مگر کسانی که حسین (علیه السلام) به منزل آنان فرود آمد و از بین تمام سرزمینها، سرزمین  
آنها را اختیار کرد.

آنها بعد از رها کردن دین و جلوگیری او از رسیدن به آب، از آب شمشیرها سیرابش کردند.  
تا اینکه او تشنه کام به طرف مرگ رفت. چه بزرگوار است کسی که تشنه به شهادت وارد  
می شود.

به خدا سوگند که با کشتن حسین (علیه السلام) نه تنها ایمان خود بلکه اساس ایمان را درهم  
شکستند.

حسین (علیه السلام) و یارانش در راه خدا به فرمان شمشیر گردن نهادند و زیر بار فرزندان  
ابوسفیان نرفتند.

آنان مرگ با عزّت و افتخار را برگزیدند و از زندگی توأم با ذلت و خواری دست کشیدند.  
مرگ آنان در این بیابان منزل کرده بود. به همین دلیل خوردن گوشت شیران برای گرگها آسان  
شده بود.

چه شگفت است که سر آنها را (بالای نیزه) جابجا می کنند در حالیکه از فضایل آنان که در قرآن  
آمده حرف می زنند.  
بنابراین در میزان روز قیامت گناه مشرکان از آنها سبکتر است.

حسن بن محمد کمونه

چهاردهمین کلیددار قبر منور امام حسین (علیه السلام).

میرزا حسن بن محمد کمونه به سال ۱۲۷۲ پس از وفات برادر خود حاج مهدی، به مقام تولیت  
حرم حسینی نایل آمد و به سال ۱۲۹۳ درگذشت.

حسن دجیلی

شیخ حسن بن شیخ محسن دجیلی، به سال ۱۳۱۰ در نجف متولد شد. او عالمی بزرگ بود و بر  
کتاب کفایة الاصول شرحی نوشته است.

و قامت عليهم بعد ما غاب أحمد \*\*\* عصابات غي أظهرت كامن الحقد  
و قد نقضت عهد النبي بآله \*\*\* الهداة و قلّ الثابتون على العهد  
غداة ابن هند أظهر الكفر طالباً \*\*\* بثارات قتلاه ببدر و في احد  
ورام بأن يقضى على دين أحمد \*\*\* و يرجع دين الجاهلية والو أد  
بعد از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، گروههایی گمراه علیه آنها قیام کردند و کینه های  
پنهان خود را آشکار کردند.  
و عهد خود را با خانواده پیامبر (صلی الله علیه وآله) که راهنمایان آنها بودند شکستند و  
تعدادی اندک بر آن عهد استوار ماندند.  
روزی که فرزند هند، کفر خود را آشکار کرد و به خونخواهی کشته شدگان بدر و احد برخاست.  
می خواست دین احمد (صلی الله علیه وآله) را نابود کرده و دین جاهلی و زنده به گور کردن  
دختران را تجدید کند.

### حسن قفطان

شیخ حسن بن علی بن عبدالحسین سعدی، به سال ۱۱۱۹ هـ. ق. در نجف متولد شده و در سال  
۱۲۷۹ هـ. ق. در همانجا درگذشت و در ایوان بزرگ صحن مرتضوی مدفون گردید. او از جمله  
شاعران عرب است که درباره کربلا و قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) شعر سروده است و بدین  
وسیله ارادت خود نسبت به ائمه معصومین (علیهم السلام) را ابراز داشته است.

یتسلقون مطهما یستصحبون \*\*\* متقفا یتقلدون مذکرا  
نصروا ابن بنت نبیهم فتسّموا \*\*\* عزّا لهم فی النّشأتین و مفخرا  
حتی أبیدوا و الرّیاح تکفّلت \*\*\* بجهازهم کفنا حنوطا أقبرا  
یا کربلا طلت السّماء مراتبا \*\*\* شرفا تمثّت بعضه أمّ القرى  
نفسی الفداء لسیّد \*\*\* خانت موافقه الرّعیه  
رامت امیّة ذلّة \*\*\* بالسّلم لا عزّت امیّة  
فأبی اباء الاسد \*\*\* مختاراً علی الدّل المنیّة  
فهناک صالت دونه \*\*\* آساد غیل هاشمیّة  
سلبت محاسنه القنا \*\*\* الا مکارمه السّنیّة

(آنان) در حالیکه شمشیرهای برنده را حمایل کرده بودند، بر اسبهای نیرومند سوار شده و،  
به یاری فرزند دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) شتافتند و افتخار دو جهان را به دست آوردند.  
تا اینکه به شهادت رسیدند و بادهای کفن پوشاندن و حنوط و دفن آنها را عهده دار شدند.  
ای کربلا، شرف تو از آسمان فراتر رفت. چنانکه امّ القرى (مگه) تنها مقداری از چنین شرافت  
را دریافته است.

جانم فدای آقایی که مردم در عهد خود نسبت به او خیانت ورزیدند.  
بنی امیه می خواستند با مسالمت و در حال صلح، او را ذلیل کنند. خدا هیچگاه آنها را عزیز نگرداناد.

او مانند شیرینی به اختیار خود مرگ را بر ذلت ترجیح داد و از ذلت دوری گزید.  
در آن صحنه، شجاعان بنی هاشم مانند شیرهای بیشه از او دفاع کردند.  
نیزه، سیمای نیکوی او را گرفت، لکن نتوانست فضایل والای او را از وی بگیرد.

#### حسن مثنی ابن الحسن (علیه السلام)

که او را حسن مثنی گویند. او مردی جلیل و ربیب و صاحب فضل و ورع بوده و در زمان خود متولی صدقات جدّ خویش امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. حجاج گاهی که از جانب عبدالملك مروان امیر مدینه بود خواست تا عمر بن علی (علیه السلام) را در صدقات پدر با حسن شریک سازد حسن قبول نفرمود و گفت: این خلاف وقف است. حجاج گفت: خواه قبول کنی یا نکنی من او را در تولیت صدقات با تو شریک می کنم حسن ناچار ساکت شد و در وقتی که حجاج از او غفلت داشت بدون اطلاع او از مدینه به جانب شام کوچ کرد و عبدالملك مقدم او را مبارك شمرد و او را ترحیب کرد و بعد از سؤالات مجلسی، سبب قدوم او را پرسید حسن حکایت حجاج را به شرح بازگفت عبدالملك گفت: این حکومت از برای حجاج نیست و او را تصرف در این کار نرسیده و من کاغذی برای او می نویسم که از شرط وقف تجاوز نکند. پس کاغذی در این باب برای حجاج نوشت و حسن را صله ای نیکو داد و رخصت مراجعت داد و حسن با عطای فراوان و اکرام زیاد از نزد او بیرون شد. در کتاب مقاتل الطالبین آمده است: حسن فرزند امام حسن (علیه السلام) برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین (علیه السلام) خدمت ایشان رسید، امام حسین (علیه السلام) فرمودند: فرزندم یکی از آنها را که مایل هستی انتخاب کن، حسن خجالت کشیده و پاسخی نداد. امام حسین (علیه السلام) فرمودند: من فاطمه دخترم را برای تو انتخاب نمودم زیرا شباهت زیادی به مادرم فاطمه دخت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دارد.

حسن همانند دیگر افراد بنی هاشم و علویان و فرزندان حضرت فاطمه زهرا، از مدینه منوره به همراه عمویش امام حسین (علیه السلام) به سوی کربلا رهسپار گردید و در حماسه عاشورا مشارکت کرد و امتحان خوبی را پس داد، و روز واقعه بر اثر جراحات وارده به زمین افکنده شد. حسن المثنی در آن سوی صحنه جنگ، دچار خونریزی شده و از شدت جراحات وارده ناله می کرد. زمانی که ارتش یزید برای بریدن سرهای فرزندان رسول خدا در میدان کارزار پراکنده گردیدند و به نزدیک قتلگاه حسن المثنی رسیدند، وی هنوز در بدن رمق زندگی داشت.

یکی از دشمنان خواست تا وی را به قتل برساند ولی پسر داییهایش در صحنه حاضر بودند و از فرمانده خود خواستند تا حسن المثنی را مداوا کنند و این چنین اسیر گردید و به مدینه منوره بازگردانده شد و همسرش فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) به وی ملحق گردید.

حسن المثنی این چنین در واقعه کربلا شرکت نمود و امتحان بسیار نیکویی را پس داد. وی شاهد تمامی صحنه های کارزار بود، و تمامی ارزشهای قهرمانی، شهامت و شهادت در قلب و جانش رسوخ کرد و شخصیت مکتبی وی شکل گرفت.

در مورد سرانجام حسن بن مثنی نقل دیگری وجود دارد که می گوید:

چون حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شد و اهل بیت آن حضرت را اسیر کردند حسن نیز دستگیر شد. اسماء بن خارجه فزاری که خویش مادری حسن بود او را از میان اسیران اهل بیت بیرون آورد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که به فرزند خوله بدی و سختی برسد، عمر سعد نیز امر کرد که حسن فرزند خواهر ابی حسان را به او واگذارید و این سخن را بهر آن گفت که مادر حسن مثنی خوله از قبیله فزاره بود چنانچه ابوحسان که اسماء بن خارجه است نیز فزاری و از قبیله خوله بود.

و موافق بعضی اقوال حسن جراحت بسیار نیز در بدن داشت اسماء او را در کوفه با خود داشت و زخمهای او را مداوا کرد تا صحت یافت و از آنجا روانه مدینه شد.

#### حسن محمود امین

سید حسن بن سید محمود بن سید علی، به سال ۱۲۹۹ هـ. ق. در قریه عیثرون در لبنان به دنیا آمد و به سال ۱۳۶۸ هـ. ق. در بیروت بدرود حیات گفت و نعش او را به قریه ای در بلاد جبل عامل بردند که اواخر عمر در آنجا می زیست. وی عالمی فاضل و فقیهی دانشمند و تیز فهم بوده و شعرش مقام والایی دارد. در میان اشعار او شعرهایی راجع به قیام عاشورا و در مدح امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش به چشم می خورد که گوشه ای از آن اشعار ذکر می شود:

وردوا علی الهیجاء ورود الهیم \*\*\* وراوا عظیم الخطب غیر عظیم

و تنازعوا کأس المنیة بینهم \*\*\* فی غیر ما لغو و لا تأثم

یتسابقون الی الهجوم كأنهم \*\*\* خلقوا لیوم تسابق و هجوم

یستعجلون البذل قبل أوانه \*\*\* و یسارعون لدعوة المظلوم

وجدوا الحیات مع الهوان ذمیمة \*\*\* والموت فی العلیاء غیر ذمیم

و تقدّموا للموت قبل إمامهم \*\*\* و لقد یجوز تقدّم المأموم

آنها مانند شتران تشنه که به سوی آب می تازند، به میدان نبرد تاختند و بلای بزرگ را ناچیز

دیدند.

بدون سر و صدا و ناسزا گویی، برای گرفتن جام مرگ با یکدیگر درگیر شدند.  
در حمله به دشمن بر یکدیگر پیشی می گرفتند. گویی خداوند آنها را برای روز مسابقه و حمله  
آفریده است.

برای دادن جانشان قبل از رسیدن اجل، شتاب داشتند و هر گاه مظلومی آنها را می خواند، زود  
به کمک او می شتافتند.

زندگی همراه با خواری و ذلت به نظر آنها ناپسند بود تا سرانجام مرگ با سربلندی را پسندیدند.  
برای رسیدن به مرگ، جلوتر از امام خود قرار گرفتند، زیرا گاهی تقدّم مأموم بر امام جایز  
است.

### حسّون عبدالله

شیخ حسّون (حسین) بن عبدالله بن حاج مهدی حلی، در سال ۱۲۵۰ هـ. ق. در شهر حله متولد  
شد. او از خطبا و شعرای مشهور عصر خود بود. به سال ۱۳۰۵ هـ. ق. در حله وفات یافته و او را  
در نجف دفن کردند. او در رثای سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش  
اشعاری سروده است که نمونه ای از آن در اینجا ذکر می شود:

ظلمت أبتّ الوجد حتّى کأنتی \*\*\* لشجوى علمت الحمام بکائیا  
عبّاس هذى جیوش الکفر قد زحفت \*\*\* نحوى بثرات یوم الذّار تطلبنی  
نصبت نفسك دونی للقنا غرضا \*\*\* حتّى مضیت نقیّ الثوب من درن  
کسرت ظهری و قلت حیلتی و بما \*\*\* قاسیت سرّ ذوو الأحقاد والظّغن  
حزن و اندوهم را پیوسته منتشر کرده ام تا آنجا که گریه کردن را به کبوترها یاد دادم.  
ای عبّاس، لشکریان کفر برای گرفتن خونبهای قتل عثمان در «یوم الذّار» به سوی من آمده اند.  
تو در پیش من هدف نیزه قرار گرفتی تا اینکه پاکدامن از دنیا گذشتی.  
پشت مرا شکستی و (بعد از تو) چاره ام از دست رفت. با این پیشامد، کسانی که کینه مرا دارند  
خوشحال شدند.

حسین اسرافیلی بر در خیمه ایستاده سوار \*\*\* به اشارت که گاه پیکار است

می نماید نگاه باز پسین \*\*\* که دگر نوبت علمدار است

\* \* \*

در نگاهش نشسته حرمت عشق \*\*\* تا چه فرمایدش دوباره امام

شوق پیکار می زند فریاد \*\*\* مرد را تا حضور سرخ قیام

\* \* \*

کرد بی خوف عرصه پیکار \*\*\* زی خطر تا لگام باره گرفت

کودکان مانع سوار شدند \*\*\* خیمه را شیونی دوباره گرفت

\* \* \*

دهنه اسب را گرفته به دست \*\*\* می فشارد دو مشت را از خشم

کیست آیا علم به دوش کشد \*\*\* نه هراسد دگر، نه بندد چشم؟

\* \* \*

دشت را جز سکوت مانع نیست \*\*\* باره می خواندش به سوی سفر

دشت استاده همچنان خاموش \*\*\* مرد اما در التهاب خطر

\* \* \*

ابروانی به هم گره خورده \*\*\* سایبان دو چشم همت او

آفتاب ایستاده شاهد رزم \*\*\* حالیا گاه گاه غیرت او

\* \* \*

مشك از انتظار لبریز است \*\*\* دوخته دیده را به راه فرات

پشت سر چشم تشنگانی چند \*\*\* غرق در گریه، چون نگاه فرات

\* \* \*

کیست این کز غبار می آید؟ \*\*\* گرد میدان نشسته بر رویش

تیغ با شیوه پدر بسته \*\*\* غیرت مرتضی به بازویش

\* \* \*

اشتیاقش کشیده سوی خطر \*\*\* سینه بر تیر و دشنه می ساید

آفتابا تو نیز شاهد باش \*\*\* کز لب آب، تشنه می آید

\* \* \*

می خروشد چنان که رعد به شب \*\*\* دشت می لرزد از هیاهویش

بانگ الله اکبرش جاری ست \*\*\* از لب تشنه «بلی» گویش

\* \* \*

آن که دیروز دعوتش می کرد \*\*\* اینك استاده تیغ کین در دست

دستهایی که قصد بیعت داشت \*\*\* حال با تیغ و دشنه پیوسته ست

\* \* \*

دیده ها دوخته به راه سوار \*\*\* تا که باز آید از دل پیکار

تا نمازی دوباره بگزارند \*\*\* خیمه ها با حضور آن سردار

\* \* \*

دیده خیمه ها هراسان است \*\*\* تا چه بازی کند قضا این بار

با سلامت سوار برگردد \*\*\* یا که اسبش رسد بدون سوار

\* \* \*

لاشخواران به کینه می نگرند \*\*\* گویا تکسوار افتاده ست

شیر این بیشه در میان انگار \*\*\* با تن زخم‌دار افتاده ست

\* \* \*

گویا تشنه کام عشق شده ست \*\*\* از لب تیغ و دشنه ها سیراب

بانگی از قتلگاه می آید \*\*\* «هان برادر، برادرت در یاب»

### حسین بن عبدالله برسمی حمدانی

وی یکی از سربازان و نزدیکان «عبدالله بن مطیع» استاندار کوفه بود. استاندار کوفه دو نفر از نزدیکان خود به نامهای «زائده بن قدامه» و حسین بن عبدالله برسمی را به دنبال مختار بن ابوعبید ثقفی فرستاد، که از او دعوت کنند به استانداری بیاید (تا با توطئه او را دستگیر کند) هنگامی که مختار با دو مأمور استاندار عازم استانداری بود، زائده بن قدامه که از عموزادگان مختار بود (آیه ۳) از سوره انفال را برای مختار خواند و او را از خطر توطئه آگاه ساخت. مختار نیز به منزل برگشت و خود را به مریضی زد سپس رو به مأمور استاندار کرد و گفت: «شما بروید نزد ابن مطیع و وضع کسالت مرا به او بازگویید.»

دو مأمور به استانداری با دست خالی برگشتند. حسین بن عبدالله گوید:

«در بین راه، به رفیقم زائده بن قدامه گفتم: وقتی که آیه را برای مختار خواندی، منظورت را فهمیدم که می خواستی او را متوجه مطلب کنی، و از شعری که مختار خواند، فهمیدم که او منظور تو را فهمیده و پیش استاندار نخواهد آمد. اما زائده انکار کرد. گفتم: خاطرت راحت باشد من گزارش بدی از تو و مختار به امیر نخواهم داد.»

### حسین بن عقبه

از راویان واقعه عاشورا است. او جریان یورش «عمرو بن حجاج» را، از «زبیدی» روایت می کند.

### حسین بن علی ابن ابیطالب (علیه السلام)

در مصباح التهجذ از توقیع صاحب الامر سلام الله علیه به قاسم ابن العلاء الحمدانی مکتشوف می افتد که میلاد حسین (علیه السلام) در روز پنجشنبه سوم ماه شعبان بود. و دیگر ابن عیاش از

حسین بن علی بن سفیان آورده که گفت مرا روز سیم ماه شعبان جعفر صادق (علیه السلام) طلب کرد و فرمود امروز روز میلاد حسین است و دعای روز سیم شعبان را قرائت فرمود.

مشهور آن است که ولادت آن حضرت در مدینه در سیم ماه شعبان بوده. شیخ طوسی روایت کرده که بیرون آمد توقیع شریف به سوی قاسم ابن علاء حمدانی وکیل امام حسن عسکری (علیه السلام) که مولا حضرت حسین (علیه السلام) در روز پنجشنبه سیم شعبان متولد شده پس آن روز روزه دارد و این دعا را بخوان: **اللهم این اسئلك بحق مولود فی هذا الیوم ...**

و شیخ مفید در مقنعه و شهید در دروس آخر ماه ربیع الاول ذکر فرموده اند و به این قول درست می شود روایت کافی از حضرت صادق (علیه السلام) که مابین حسین و حسن (علیه السلام) طهری فاصله شده و مابین میلاد آن دو بزرگوار شش ماه و ده روز واقع شده است.

نام مبارك : حسین (علیه السلام)

کنیه شریف : ابا عبدالله

لقب همایون : سیدالشهدا

نام پدر : علی بن ابیطالب (علیه السلام)

نام مادر : حضرت فاطمه الزهرا (علیها السلام)

محل تولد : مدینه طیبه

تاریخ تولد : سوم شعبان المعظم سال چهارم هجری

محل شهادت : کربلای معلا (گودال قتلگاه)

تاریخ شهادت : دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری

علت شهادت : بیعت نکردن با یزید بن معاویه بن ابوسفیان

نام قاتل : شمر بن ذی الجوشن

مدت امامت : ۱۱ سال و ۱۱ ماه

مدت عمر : ۵۷ سال و ۷ روز

محل دفن : کربلای معلا

در یکی از نسخ لهوف آمده است: «وقتی حسین (علیه السلام) متولد شد، جبرئیل همراه هزار فرشته ولادتش را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) تبریک گفتند. فاطمه (علیها السلام) او را به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آورد، حضرت با دیدن نوزاد خوشحال شد و نام او را حسین گذاشت».

کیفیت ولادت آن حضرت را اسماء بنت عمیس اینطور شرح می دهد:

وقتی حسین به دنیا آمد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) به من امر فرمود فرزندانم را بیاور. اسماء می گوید حسین (علیه السلام) را در جامه ای سفید پیچیده به خدمت پیامبر آوردم. حضرت او را گرفت و در دامنش گذاشت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس جبرئیل

نازل شد و عرض نمود چون علی نسبت به تو، به منزله هارون است نسبت به موسی پس او را به اسم پسر کوچک هارون نام گذاری کن (حسین معرب شیبیر که اسمی عبری است، می باشد) پس آن حضرت حسین(علیه السلام) را بوسید و فرمود مصیبتی عظیم در پیش داری خدا لعنت کند کشنده تو را و سپس به من فرمود این خبر را به فاطمه نگو.

اسماء می گوید: چون روز هفتم شد پیامبر(صلی الله علیه وآله) گوسفند سیاه و سفیدی را برای حسین(علیه السلام) عقیقه کرد و يك رانش را به قابله داده سپس سر حسین را تراشید و هموزن سرش را صدقه داد و خلوق (معجونی که در اثر مخلوط شدن با زعفران معطر تهیه می شود) بر سرش مالید.

پس از آن او را بر دامن خود نهاده و فرمود: ای حسین! چه بسیار گران است بر من که کشته شوی و بسیار گریست.

پس حسین را در دامن آن حضرت به حال خود گذاردم و بلند شدم تا آب بیاورم. وقتی بازگشتم دیدم که پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گرید! عرض کردم: ای رسول خدا! برای چه گریه می کنید؟! فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که امت من این فرزندم را خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا در روز قیامت نصیب آنها نفرماید».

راویان حدیث گفته اند: وقتی که يك سال کامل از ولادت امام حسین(علیه السلام) سپری شد، دوازده فرشته بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شدند: یکی از ایشان به صورت شیر، دومی به صورت پلنگ، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت آدمیزاد و هشت فرشته دیگر به صورتهای گوناگون بودند که جملگی با چهره های سرخ و گلگون و چشمان گریان و بالهای گسترده، عرض کردند: ای محمد(صلی الله علیه وآله) بزودی برای فرزندت حسین پسر فاطمه، همان پیش آید که برای هابیل از ناحیه قابیل پیش آمد، و بزودی مانند اجر «هابیل» به او داده خواهد شد و بر قاتلش مانند گناه «قابیل» بار خواهد گردید.

و در آسمانها فرشته ای باقی نماند جز اینکه بر پیامبر نازل شد و همگی سلام داده و در مصیبت حسین(علیه السلام) به او تسلیت گفتند، و او را به ثوابی که خدا به وی عطا می کند خبر داده و تربت او را به حضرتش عرضه کردند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: خدایا! خوارکننده حسین را خوار کن، و قاتل او را بکش، و او را به مطلوب خودشان مرسان.

راوی گوید: چون دو سال از ولادت حسین(علیه السلام) گذشت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سفری که برایش پیش آمده بود رفت، در يك جایی بین راه ایستاد و فرمود: «انالله و انا الیه راجعون» و گریست.

وقتی علت گریه را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: «این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در کنار شط فرات خبر می دهد، به آنجا «کربلا» گفته می شود، که در آن سرزمین، فرزندم حسین پسر

فاطمه کشته می شود». کسی پرسید: ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)! چه کسی او را به شهادت می رساند؟ فرمود: «مردی به نام یزید؛ و گویی به قتلگاه و مرقش می نگریم».

بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله) با حالتی غمناک از سفر برگشت، بالای منبر رفت و در حالی که حسن و حسین در مقابل حضرت بودند، خطبه خواند و وعظ و اندرز نمود. وقتی سخنرانی تمام شد، دست راست خود را به روی سر حسن و دست چپ را بر سر حسین گذاشت، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا! همانا محمد بنده و فرستاده تو است، و این دو پسر، پاکترین فرد خاندان من و برگزیده فرزندان و خانواده من هستند، و بعد از خود ایشان را در میان امت به جانشینی می گمارم. همانا جبرئیل به من خبر داد که این پسر (یعنی حسین علیه السلام) کشته و خوار خواهد شد! پروردگارا! جانبازی او را مبارک فرما، و وی را از سروران شهیدان قرار بده، و بر قاتل و خوارکننده اش برکت عطا مفرما».

صدای گریه مردم در مسجد بلند شد و ناله و فریاد سردادند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا بر حسین گریه می کنید و او را یاری نمی کنید؟ سپس با رنگی افروخته و چهره ای گلگون برگشت، خطبه کوتاه دیگری خواند، و در حالی که از دیدگانش به شدت اشک می ریخت فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز وزین و گرانبها می گذارم: کتاب خدا و عترتم. یعنی خاندان و نسل من، و آنان که با آب و گل من آمیخته شده و میوه دل من هستند. این دو از هم جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض کوثر درآیند. بدانید و آگاه باشید که من از شما چیزی نمی خواهم به جز آنچه را پروردگارم به من دستور داده تا از شما بخواهم، و آن دوستی نزدیکان من است. مراقب باشید و بترسید از اینکه فردای قیامت مرا در کنار حوض ببینید و خاندان مرا دشمن داشته یا ستم کرده و یا ایشان را کشته باشید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) همواره امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را اکرام می کرد و دوستی آن دو بزرگوار را به مردم گوشزد می کرد و می فرمود: این دو سرور جوانان اهل بهشت هستند. و در مواردی راجع به امام حسین (علیه السلام) می فرمود: «حسین منی و انا من حسین حسین از من است و من از حسینم». این کلمات و گفتارهای دیگر حضرت حاکی از شأن و منزلت والای سالار شهیدان می باشد.

از ابوجعفر محمد بن بابویه قمی در کتاب «امالی» نقل می کنند، از فضل بن عمرو و او از امام صادق (علیه السلام) و امام از پدرش و پدر، از جدش نقل کرده است:

«روزی حسین بن علی (علیهما السلام) به منزل امام حسن (علیه السلام) رفت، و چون به او نظر کرد گریست! امام حسین پرسید: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: گریه ام به خاطر رفتاری است که با تو می شود».

امام حسن (علیه السلام) فرمود: «پیش آمد و ظلمی که بر من وارد می شود، زهری است که در کام من می ریزند و مرا به قتل می رسانند، ولی ای اباعبدالله هیچ روزی مانند روز (شهادت) تو نیست، «لا یوم کیومک یا اباعبدالله». در آن روز سی هزار نفر که همگی ادعا می کنند از امت جدّمان محمد (صلی الله علیه وآله) و مسلمان هستند، تو را محاصره می نمایند و برای کشتن و ریختن خون تو و هتک احترامت و اسیری فرزندان و زنان تو و تاراج اموال تو همدست می شوند! در چنین وقتی، خداوند متعال بنی امیه را لعنت می کند، آسمان باران خون و خاکستر فروریزد و همه چیز حتی حیوانات وحشی بیابان و ماهیهای دریا به حال تو گریان شوند.»

بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) شیعیان عراق به حرکت درآمدند و نامه ها خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) نگاشتند که معاویه را از خلافت خلع و با شما بیعت خواهیم نمود. این مطلب را اهل کوفه تعقیب می نمودند و حضرت آنها را امر به صبر می نمود.

زندگانی امام حسین (علیه السلام) با همه اقداماتی که امویان در جهت انتقام گیری از اسلام و دشمنی با اصول و مبادی عادلانه انسانی آن آغاز کردند همزمان بود. او از هنگامی که به دنیا آمد و بزرگ شد و با پدر و برادرش و اصحاب برگزیده آنها بسر می برد با این اقدامات هم عصر، و پس از آن نیز شاهد اعمال امویان در زمان برادرش، و رفتار آنها با باقیمانده اصحاب آن بزرگوار بود، و اینک پس از شهادت برادرش به وسیله سپاه عسل که معاویه آن را برای هر کسی که درباره دولت و حکومت خود از او بیم داشت آماده کرده بود، در برابر معاویه و دستگاههای حکومت تروریستی او تنها مانده بود. او پیوسته به چشم خود می دید آن عده از شیعیان برگزیده پدر و برادرش که از تیغ ستم جان بدر برده اند، گروه گروه در «مرج عذرا» و کاخ «خضراء» به دست دژخیمان و جلادان سپرده می شوند و معاویه و اطرافیانش که با تکیه به او امت اسلام را بدین سرنوشت تیره گرفتار ساخته بودند چگونه دهها و صدها تن از مردمان را در حالی که ستم و تجاوز به مقدّسات و شرف انسانی را محکوم می کنند، مورد پیگرد و آزار و شکنجه قرار می دهند.

آن حضرت همه این انحرافها و ستمگریها را می دید، و نگرانی سرتاسر وجود او را فرامی گرفت و درد و اندوه برای سرنوشت رسالت و انسانیت که نتیجه این دگرگونی مهم و خطرناک بود، او را بی تاب می کرد؛ همان تحوّل پرخطری که امویها می کوشیدند آن را هرچه عمیقتر سازند و تشخّص و هویت اسلامی امت را ریشه کن کنند تا مطمئن شوند که اعمال خودسرانه آنها نفرت و انزجار توده های مردم را بر نمی انگیزد، و احساس و تشخیص گناه که فرد مسلمان را به قیام بر ضدّ ستم و ستمگر وامی دارد از وجدان و ضمیر توده ها رخت بر بسته است.

امویان در راه ریشه کن ساختن روح و هویت اسلامی علاوه بر صرف مال و به کارگیری همه وسایل تهدید و ارباب، مکاتب راویان و محدثان و افسانه سرایان را نیز برای این منظور به خدمت خود گرفتند. ابوهریره، سمرة بن جندب کعب الاحبار و دیگران در رأس مکاتبی قرار داشتند که

معاویه آنها را برای جعل احادیث تأسیس کرده بود. مکاتب مذکور احادیث گوناگونی را ساخته و پرداخته کرده به پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نسبت دادند که عمده ترین آنها به قدح و عیب جویی نسبت به امیرمؤمنان(علیه السلام) و خاندان او مربوط می شد.

دلایل و انگیزه های قیام بر ضدّ حکومت اموی در دوران معاویه و امام حسین(علیه السلام) بسیار بود. آن حضرت آنها را درك می کرد و می شناخت و در مجالس و اجتماعات و در همه مناسبتها و فرصتها بیان می داشت. و در نامه هایی که گهگاه به سوی معاویه می فرستاد صریح و روشن آنها را ذکر می کرد. در یکی از این نامه ها آمده است:

هیئات هیئات ای معاویه! هر آینه روشنی صبح سیاهی شب را رسواساخته و تابش خورشید بر روشنایی چراغها غلبه یافته است. سخن گفتمی تا آن حدّ که زیاده روی کردی، و به خود اختصاص دادی تا آن اندازه که ستم رواداشتی، و دست بازداشتی تا بخل ورزیدی، و ستم کردی تا از حدّ گذشتی، و به هیچ دارنده حقّی از حقّش بهره ای ندادی تا آنگاه که شیطان بیشترین بهره و بزرگترین نصیب خود را از تو گرفت.

در نامه دیگری که در پاسخ نامه معاویه مرقوم داشته، آمده است:

نامه ات به من رسید. در آن بیان کرده ای اموری از من گوشزد تو شده است که از شنیدن آنها روگردان بوده ای و من در نزد تو به اموری غیر از آنها سزاوارم. همانا تنها خداوند سبحان است که انسان را به کارهای نیک هدایت و ارشاد می کند، و این که ذکر کرده ای از من به تو رسیده است جز این نیست که اینها را چابلوسان سخن چین تفرقه انداز به تو رسانیده اند، و بی شك گمراهان دروغ گفته اند، و بدان من خواهان جنگ و مخالفت با تو نیستم، و در ترك اینها و داشتن عذری در این مورد نسبت به تو و دوستان ستمکار ملحد تو که حزب ستمگران و دوستان شیطانند از خداوند بیمناکم. آیا تو کشنده حجر بن عدی کندی و یاران نمازگزار و پارسای او نیستی، همانهایی که ستمگری را محکوم می کردند و بدعتها را زشت می شمردند، و امر به معروف و نهی از منکر می کردند، و در راه حق از سرزنش هیچ نکوهشگری بیم نداشتند؟ با این همه تو پس از دادن اطمینان و سوگندهای سخت و میثاقهای مؤگد که آنان را به سبب آنچه میان تو و آنها گذشته است مؤاخذه نکنی، از روی ستم و عدوان کشتی و بر خدا گستاخ شدی و عهد و احکام او را سبک شمردی. ای معاویه آیا تو کشنده عمرو بن حمق بنده شایسته و یار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیستی؟ او را کشتی پس از آن که به او امان داده بودی....

به جانم سوگند تو به هیچ شرطی وفانکردی و با کشتن گروههایی که آنها را پس از آشتی و سوگند و عهد و میثاق عهدشکنی کردی و این جنایات را تنها بدین سبب انجام دادی که آنان فضایل ما را ذکر می کردند و حقّ ما را بزرگ می شمردند، و خداوند فراموشکار نیست که تو مردم را به بهتان

مؤاخذه کردی و دوستانش را به تهمت کشتی، و گروهی از آنها را در دیار غربت آواره و در شهرها تبعید و در غارها و بی‌شمار زارها تعقیب و آواره ساختی.

این نامه ها و موضع‌گیریهای دیگر امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه نمایانگر این است که آن حضرت وی را از پسرش یزید بدتر و خطرش را برای اسلام و مسلمانان بزرگتر می‌دید.

با مرگ معاویه در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری یزید پسر وی به خلافت رسید و بلافاصله طی نامه‌هایی که به استانداران و فرمانداران در نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را که از دوران پدرش پیش بینی و از مردم برای او بیعت گرفته شده بود، به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هر يك از آنان در پست خویش دستور گرفتن بیعت مجدد از مردم را به آنها صادر نمود و نامه‌ای نیز به ولید بن عتبّه که از طرف معاویه مقام استانداری مدینه را در اختیار داشت به همان مضمون نوشت، ولی در نامه كوچك دیگری نیز که به همراه همان نامه به وی ارسال داشت در بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید نشده بودند، تأکید نمود که: «در بیعت گرفتن از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر شدت عمل به خرج بده و در این رابطه هیچ رخصت و فرصتی به آنان مده».

ولید بن عتبّه با رسیدن نامه در اول شب، مروان بن حکم استاندار سابق معاویه را خواست و با وی درباره نامه و فرمان یزید مشاوره نمود و او پیشنهاد کرد که هرچه زودتر این چند نفر را به مجلس خود دعوت کن و تا خبر مرگ معاویه در شهر منتشر نشده است از آنان برای یزید بیعت بگیر. ولید در همین ساعت مأمور فرستاد تا این عده را برای طرح يك موضوع مهم و حساس به پیش خود دعوت نماید.

کسانی که سخنان امام حسین (علیه السلام) با ولید بن عتبّه را نقل کرده اند، گفته اند: صبح فردای آن شب که روز سوم شعبان سال ۶۰ بود امام حسین (علیه السلام) به قصد مکه حرکت کرد، و بقیه ماه شعبان و نیز ماههای رمضان و شوال و ذی القعدة را در آنجا ماند. اما طبق نقل منابع تاریخی امام قبل از شروع این حرکت بارها به زیارت جد بزرگوارش نایل گردیده است. بنا به نقل خطیب خوارزمی همان شب که امام از مجلس ولید خارج گردید به حرم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وارد شد و در کنار قبر آن حضرت قرار گرفت و با این جملات به زیارت آن حضرت پرداخت: «درود بر تو ای رسول خدا! من حسین فرزند تو و فرزند زاده تو هستم. و من سبط و (فرزند شایسته تو هستم) که برای هدایت و رهبری امت، مرا جانشین خود قرار داده‌ای، ای پیامبر خدا! اینك آنها مرا تضعیف نموده و آن مقام معنوی مرا حفظ ننمودند و این است شکایت من به پیشگاه تو تا به ملاقات تو بشتابم».

امام پس از تصمیم گیری به حرکت، شب دوم و برای دومین بار به زیارت قبر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) رفت. بنا به نقل خوارزمی، امام آن شب را تا صبح در کنار قبر پیامبر مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود.

پس از آنکه جریان مخالفت امام در موضوع بیعت و تصمیم وی به مبارزه و حرکت از مدینه در میان افراد معروف و مخصوصاً در میان خاندان و قوم خویش آن حضرت معلوم گردید، چند تن از آنانکه از وظیفه مقام امامت و رهبری بی اطلاع بودند و در اثر علاقه ای که به حفظ وجود امام داشتند به حضور حضرت رسیدند و سازش با یزید را به امام پیشنهاد نمودند!

یکی از این افراد «عمر اطرف» فرزند امیرمؤمنان(علیه السلام) می باشد. وی موضوع را با برادرش اینگونه مطرح نمود:

برادر! برادرم حسن مجتبی از پدرم امیرمؤمنان(علیه السلام) بر من چنین نقل نموده است که تو را به قتل خواهند رسانید و من فکر می کنم مخالفت تو با یزید بن معاویه منجر به کشته شدن تو گردد و آن خبر تحقق پذیرد ولی اگر با یزید بیعت کنی این خطر برطرف خواهد گردید و شما از کشته شدن مصون خواهید ماند!

امام در پاسخ وی فرمود: «پدرم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خبر کشته شدن خویش و همچنین کشته شدن مرا برای من هم نقل نمود و پدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضافه نمود که قبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت، آیا گمان می کنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچگاه به زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا از ایذا و اذیتی که فرزندان از امت جدش دیده اند به جدّ خویش شکایت خواهد برد و کسی که با اذیت فرزندان فاطمه زهرا(علیها السلام) موجب رنجش و اذیت وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید.

از جمله کسانی که در مورد تصمیم امام اظهار ترس و وحشت می نمود محمد حنفیه یکی دیگر از فرزندان امیرمؤمنان(علیه السلام) بود که بنا به نقل طبری و مورخان دیگر به خدمت حسین بن علی(علیه السلام) رسید و چنین گفت:

برادر! تو محبوبترین و عزیزترین مردم هستی و من آنچه را که خیر و صلاح تشخیص می دهم موظفم که برای تو بگویم و من فکر می کنم شما فعلاً تا آنجا که امکان پذیر است در شهر معینی اقامت نکنید و خود و فرزندان در نقطه ای دوردست از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیرید و از آنجا نمایندگانی به سوی مردم گسیل داری و حمایت آنان را به سوی خود جلب کنی که اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می گزاری و اگر دست بیعت به دیگران دادند باز هم لطمه ای به تو وارد نگردیده است ولی اگر به یکی از این شهرها وارد گردی می ترسم در میان مردم اختلاف به وجود بیاید، گروهی از تو پشتیبانی کرده، گروه دیگر علیه تو قیام کنند و کار به قتل و خونریزی منجر گردد

و در این میان، تو نیز هدف تیر بلا گردی آن وقت است که خون بهترین افراد این امت ضایع و خانواده ات به ذلت نشانده شود.

امام فرمود: مثلاً به عقیده تو به کدام ناحیه بروم؟ محمد حنفیه گفت: فکر می کنم وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نبود از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تا وضع مردم و آینده آنها را در نظر بگیری. امیدوارم با درك عمیق و نظر صائبی که در تو سراغ دارم همیشه راه صحیح در پیش پایت قرار بگیرد و مشکلات را با جزم و احتیاط یکی پس از دیگری برطرف سازی .

امام(علیه السلام) در پاسخ محمد حنفیه چنین فرمود: «أَخِي لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مُلْجَأً وَ لَأَمَؤَى....»; برادر (تو که برای امتناع از بیعت یزید حرکت از شهری به شهر دیگر را پیشنهاد می کنی این را بدان که) اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی نباشد باز هم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

در این هنگام که اشك محمد حنفیه به صورتش روان بود، امام(علیه السلام) به گفتار خویش چنین ادامه داد:

«برادر! خدا به تو جزای خیر دهد که وظیفه خیرخواهی و صلاحدید خود را انجام دادی و اما من (وظیفه خود را بهتر از تو می دانم) و تصمیم گرفته ام که به مکه حرکت کنم و من و برادرانم و فرزندان برادرانم و گروهی از شیعیانم مهیا و آماده این سفر هستیم؛ زیرا این عده با من هم عقیده بوده و هدف و خواسته آنان همان هدف و خواسته من است. و اما وظیفه ای که بر تو محول است این است که در مدینه بمانی و در غیاب من آمد و رفت و حرکت مرموز دستیاران بنی امیه را در نظر بگیری و در این زمینه اطلاعات لازم را در اختیار من قرار بدهی».

امام پس از گفتگو با محمد حنفیه و برای چندمین بار به طرف مسجد و حرم پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) حرکت نمود و در طول راه این دو بیت یزید بن مفرغ را - که در مقام حفظ شخصیت خویش سروده ولو با هر خطر جدی مواجه باشد - می خواند:

«لَا دُعْرَتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ...»

«من از چوپانان به هنگام صبح و با شبیخون زدن خویش ترسی ندارم و نباید مرا یزید بن مفرغ بخواند».

آنگاه که از ترس مرگ دست ذلت بدهم و خود را از خطراتی که مرا هدف قرار داده اند کنار بکشم».

ابو سعید مقبری گوید که من چون این دو بیت را از امام(علیه السلام) در مسیر خویش به مسجد پیامبر شنیدم از مضمون آن پی بردم که آن حضرت يك هدف عالی و يك برنامه مهم و عظیمی را تعقیب می نماید.

امام(علیه السلام) هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه این وصیتنامه را نوشت و با مهر خویش ممهور ساخته به برادرش محمد حنفیه تحویل داد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه؛ حسین گواهی می دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) بنده و فرستاده اوست و آیین حق (اسلام) را از سوی خدا (برای جهانیان) آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شك به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود».

امام در وصیتنامه اش پس از بیان عقیده خویش درباره توحید و نبوت و معاد، هدف خود را از این سفر این چنین بیان نمود:

«و من از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و برای فساد و ستمگری از مدینه خارج نمی گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و خواسته ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امت و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب(علیه السلام) است. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته و هر کس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و استقامت (راه خود را) در پیش خواهم گرفت تا خداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است. و برادر! این است وصیت من بر تو و توفیق از طرف خداست، بر او توکل می کنم و برگشتم به سوی اوست».

برخلاف حسین بن علی(علیه السلام) که پس از ابلاغ ولید با وی ملاقات و موضع خویش را صریحاً مشخص و اعلام نمود، عبدالله بن زبیر حاضر به ملاقات نگردیده و شبانه و مخفیانه از مدینه خارج و از بیراهه به سوی مکه حرکت نمود.

و اما حسین بن علی(علیه السلام) روز یکشنبه دو روز به آخر ماه رجب مانده به همراه فرزندان و افراد خانواده اش به سوی مکه حرکت کرد، آنگاه که شهر مدینه را پشت سر می گذاشت، این آیه شریفه را که در رابطه با حرکت موسی بن عمران از مصر و آمادگی وی برای مبارزه با فرعونیان نازل گردیده است، قرائت نمود «فُخْرِجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ...»

«موسی از مصر با حال ترس و انتظار و نگرانی خارج گردید و چنین می گفت: پروردگارا از این مردم ظالم و ستمگر نجاتم بخش».

حسین بن علی(علیه السلام) در حرکت خویش برخلاف عبدالله بن زبیر همان راه عمومی و معمولی را که همه مسافرها و کاروانها از آن استفاده می کنند انتخاب نمود. یکی از یاران آن حضرت چنین پیشنهاد کرد که بهتر است شما نیز مانند عبدالله بن زبیر یکی از راههای فرعی و کوهستانی را

انتخاب کنید تا اگر افرادی از طرف کارگزاران یزید در تعقیب شما باشند و هدف ضربه زدن به شما را داشته باشند، نتوانند به هدف خود دست یابند.

امام(علیه السلام) در پاسخ این پیشنهاد چنین فرمودند: «لا والله لا أفارقة...» نه به خدا سوگند! مسیر معمولی خود و جاده عمومی را ادامه خواهم داد و به کوه و دشت و کوره راهها منحرف نخواهم گردید تا به آن مرحله ای برسم که خواسته خداست».

پیش از آنکه امام(علیه السلام) به مکه وارد شود، عبدالله بن عمر برای عمره مستحب و انجام کارهای شخصی در مکه به سر می برد و در همان روزهای اول ورود حسین بن علی(علیه السلام) که تصمیم گرفت به مدینه مراجعت کند، به حضور امام(علیه السلام) رسید و به آن حضرت پیشنهاد صلح و سازش و بیعت با یزید نموده و امام(علیه السلام) را از عواقب خطرناک مخالفت با طاغوت و اقدام به جنگ برحذر داشت و - بنا به قول خوارزمی - چنین گفت: یا ابا عبدالله! چون مردم با این مرد بیعت کرده اند و درهم و دینار در دست اوست قهراً به او روی خواهند آورد و با سابقه دشمنی که این خاندان با شما دارد، می ترسم در صورت مخالفت با وی کشته شوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی این راه شوند و من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری و نصرت وی بردارند، به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید» و پیشنهاد من بر شما این است که مانند همه مردم، راه بیعت و صلح را در پیش بگیری و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی!

امام(علیه السلام) که در گفتگوهایش با افراد مختلف به هر يك از آنان سخنی متناسب و پاسخی در حدود درك و بینش و طرز تفکر طرف خطاب ایراد می فرمود، در مقابل پیشنهاد عبدالله بن عمر این چنین پاسخ داد:

«ای ابو عبدالرحمان! مگر نمی دانی که دنیا آنچنان حقیر و پست است که سر بریده (انسانی برگزیده و پیامبری عظیم الشأن مانند) یحیی بن زکریا به عنوان هدیه و ارمغان به فرد ناپاک و زناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود. مگر نمی دانی که بنی اسرائیل (با خدای بزرگ آنچنان به مقام مخالفت بر آمدند که) در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل می رساندند سپس به خرید و فروش و کارهای روزانه خویش مشغول می شدند که گویا کوچکترین جنایتی مرتکب نگردیده اند و خداوند به آنان مهلتی داد ولی بالاخره به سزای اعمالشان رسانید و انتقام خدای قادر منتقم، آنها را به شدیدترین وجهی فراگرفت؟»

امام(علیه السلام) سپس چنین فرمود: «یا ابو عبدالرحمان! از خداوند بترس و دست از نصرت و یاری ما بردار!»

ابن قولویه در کامل الزیارات نقل می کند که: حسین بن علی(علیه السلام) از مکه به سوی برادرش محمد بن حنفیه و سایر افراد بنی هاشم این نامه را نوشت:

«يَسْمُ الله الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ: از حسين بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر خاندان هاشم که در نزد وی هستند. اما بعد: هر يك از شما که در این سفر به من ملحق شود به شهادت نایل خواهد گردید و هر يك از شما که از همراهی با من خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت والسلام».

گرچه سید بن طاووس (ره) از کلینی (رض) نقل می کند که این نامه از ناحیه حسین بن علی (علیه السلام) پس از آن که آن حضرت از مکه حرکت نموده صادر گردیده است، ولی ابن عساکر و ذهبی همان نظریه ابن قولویه را تأیید نموده و اضافه می کنند که پس از رسیدن این نامه به مدینه عده ای از فرزندان عبدالمطلبه سوی آن حضرت حرکت نمودند و محمد بن حنفیه نیز در مکه به آنان ملحق گردید.

بنا به نقل طبری، امام (علیه السلام) پس از ورود به مکه نامه ای که متن آن از نظر گذشت، به سران قبایل شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو، منذر بن جارود و ... مرقوم داشت که ترجمه آن چنین است:

«اما بعد: خداوند محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را از میان مردم برگزید و با نبوتش بر وی کرامت بخشید و به رسالتش انتخاب فرمود سپس در حالی که او وظیفه پیامبری را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی نمود به سوی خویش فراخواند (و قبض روحش نمود) و ما خاندان، اولیا، اوصیا و وارثان وی و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم، ولی گروهی این حق را از ما گرفتند و مانیز با علم و آگاهی بر تفوق و شایستگی خویش نسبت به این افراد، برای جلوگیری از هر فتنه و اختلاف و تشتت و نفاق در میان مسلمانان و جلوگیری از چیره شدن دشمنان بر آنچه پیش آمده بود، رضا و رغبت نشان داده و آرامش مسلمانان را برحق خویش مقدم داشتیم. و اما اینك پيك خود را به سوی شما می فرستم، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کنم؛ زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که دیگر سنت پیامبر (یکسره) از میان رفته و جای آن را بدعت فراگرفته است، اگر سخن (دعوت) من را بشنوید به راه سعادت و خوشبختی هدایتان خواهم کرد، درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد!»

امام (علیه السلام) این نامه را به وسیله یکی از دوستانش به نام «سلیمان» به بصره فرستاد و سلیمان در بصره پس از انجام مأموریت خویش و رسانیدن نامه آن حضرت، دستگیر گردید و ابن زیاد يك شب پیش از حرکت به سوی کوفه دستور داد او را به دار آویختند.

چون مردم کوفه از مخالفت حسین بن علی (علیه السلام) با مسأله بیعت و از آمادگی آن حضرت برای مبارزه با فساد و از ورود آن حضرت به شهر مکه مطلع گردیدند پیکها و نامه های انفرادی و طومارهای فراوانی به آن حضرت فرستادند که مضمون همه آن نامه ها و سفارشات این بود:

اینك که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شرّ وی آسوده شده اند ما خود را نیازمند امام و رهبری می دانیم که ما را از حیرت و سرگردانی برهاند و کشتی شکسته ما را به سوی ساحل نجات،

هدایت و رهبری نماید و اینک ما مردم کوفه با نعمان بن بشیر فرماندار یزید در این شهر در مقام مخالفت برآمده و هر نوع همکاری را با او قطع نموده ایم و حتی در نماز وی شرکت نمی کنیم و منتظر تشریف فرمایی شما هستیم که آنچه در توان داریم در پیشبرد اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم نمود.

حسین بن علی(علیه السلام) در پاسخ این نامه ها که بنا به نقل بعضی از مورخان تعداد آنها به دوازده هزار بالغ می گردید چنین مرقوم داشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از سوی حسین بن علی به بزرگان و سران اهل ایمان شهر کوفه. اما بعد: آخرین نامه شما به وسیله هانی و سعید به دست من رسید و من به آنچه شما در نامه های خود تذکر و توضیح داده اید پی برده ام و درخواست شما در بیشتر این نامه ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو، ما را به سوی حق هدایت کند.

و اینک، من برادر و پسر عموی خویش (مسلم بن عقیل) و کسی را که در میان خانواده ام مورد اعتماد من است به سوی شما گسیل داشتیم و به او دستور دادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شده و نتیجه را به اطلاع من برساند که اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه همان بود که در نامه های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضوراً بازگو نموده اند، من نیز ان شاءالله سریع به سوی شما حرکت خواهم نمود. به جان خودم سوگند! پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه قسط و عدل را پیشه خود سازد و از حق پیروی کرده وجود خویش را وقف و فدای فرمان خدا کند، والسلام».

بنا به نقل طبری و دینوری، امام(علیه السلام) نامه را به وسیله هانی و سعید، دو پیک مردم کوفه به آنها ارسال داشت، ولی به نقل خوارزمی، امام(علیه السلام) نامه را به مسلم بن عقیل داد تا به همراه خود به کوفه ببرد. و به وی چنین فرمود: من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و خدا تو را به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست موفق بدارد، حرکت کن خدا پشت و پناهت امیدوارم من و تو، به مقام شهدا نایل گردیم: «و انا ارجو ان اکون انا و انت فی درجة الشهداء».

«مسلم بن عقیل» در نیمه ماه مبارک رمضان طبق فرمان حسین بن علی(علیه السلام) به قصد کوفه از مکه حرکت نمود و در مسیر خود وارد مدینه گردید و در ضمن توقف کوتاهی و زیارت قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) و تجدید عهد با اقوام و عشیره اش به همراه دو نفر راهنما از قبیله قیس به سوی کوفه روان گردید، این مسافران پس از آنکه مقداری از مدینه فاصله گرفتند راه را گم کرده و در بیابانهای وسیع و شنزار حجاز حیران و سرگردان شدند.

پس از تلاش فراوان هنگامی راه را پیدا نمودند که همراهان مسلم در اثر گرمای شدید و تشنگی، جان خود را از دست داده و بدرود حیات گفتند، ولی مسلم بن عقیل توانست خود را به محلی به نام «مضیق» که محل سکونت یک قبیله بیابان گرد بود برساند و از مهلکه نجات یابد.

مسلم بن عقیل ضمن نامه ای به امام حسین (علیه السلام) خبر این پیشامد را به حضرتش رساند و به راه خود ادامه داد.

با نزدیک شدن موسم حج که مسلمانان و حجاج، گروه گروه وارد مکه می گردیدند در اوایل ماه ذیحجه امام مطلع گردید که به دستور یزیدبن معاویه، عمروبن سعدبن عاص به ظاهر به عنوان امیر حاجیان ولی در واقع به منظور انجام مأموریت خطرناکی وارد مکه گردیده است و از سوی یزید مأموریت دارد در هر کجا و در هر نقطه ای از مکه که امکان داشته باشد، امام را ترور کند، لذا آن حضرت تصمیم گرفت به خاطر مصون ماندن احترام مکه، بدون شرکت در مراسم حج و با تبدیل اعمال حج به عمره مفرده در روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کند. امام قبل از حرکت این خطابه را در میان افراد خاندان بنی هاشم و گروهی از شیعیان خویش که در مدت اقامت آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند، ایراد فرمود:

«سپاس برای خداست، آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی حکمفرما نیست مگر به اراده خداوند و درود خداوند بر فرستاده خویش.

مرگ بر انسانها لازم افتاده همانند گردن بند که لازمه گردن دختران است و من به دیدار نیاکانم آنچنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نوامیس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیر و انبانیهای خالی خود را پر می کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره و مفری نیست، بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خشنودیم. در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می‌ورزیم و اجر صبرکنندگان را بر ما عنایت خواهد نمود. در میان پیامبر و پاره های تن وی (فرزندانش) هیچگاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود؛ زیرا آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز (استقرار حکومت الله) به وسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت.

آگاه باشید که هر يك از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد ان شاء الله [تعالی]».

آنگاه که حسین بن علی (علیه السلام) حرکت خویش را به سوی عراق اعلان نمود، عده ای با این حرکت اظهار مخالفت کرده، به آن حضرت پیشنهاد نمودند که از تعقیب این راه خودداری ورزد. دلیل همه این خیرخواهان و دوراندیشان در این پیشنهاد، روح پیمان شکنی و بی‌وفایی حاکم بر مردم کوفه بود و همه به يك صدا معتقد بودند که کوفیان خوش استقبال و بد بدرقه هستند و همه این افراد چنین پیش بینی می نمودند که این سفر به کشته شدن امام و به اسارت خاندان وی منجر خواهد گردید.

یکی از افرادی که پس از اعلان حرکت از سوی حسین بن علی (علیه السلام) به خدمت آن حضرت رسید و پیشنهاد خودداری از این سفر را بر وی نمود عبدالله بن عباس بود. او گفتارش را با این جمله آغاز کرد:

«پسر عمو! من در مفارقت تو هرچه تظاهر به صبر می کنم ولی نمی توانم واقعاً صبر و تحمل نمایم؛ زیرا ترس آن را دارم که تو در این سفری که در پیش گرفته ای کشته شوی و فرزندانت به اسارت دشمن در آیند چون مردم عراق مردمانی پیمان شکن هستند و نباید به آنان اطمینان نمود».

ابن عباس سپس چنین گفت: چون تو سید و سرور حجاز و مورد احترام مردم مکه و مدینه هستی به عقیده من بهتر است در همین مکه اقامت گزینی و اگر مردم عراق همان گونه که اظهار می دارند واقعاً خواستار تو هستند و مخالف حکومت یزید، بهتر است اول استاندار یزید و دشمن خویش را از شهر خود برانند سپس تو به سوی آنان حرکت کنی.

ابن عباس ادامه داد: و اگر در خارج شدن از مکه اصرار داری بهتر است به سوی یمن حرکت کنی؛ زیرا گذشته از این که در آن منطقه پدرت شیعیان زیادی دارد نقطه ای است وسیع و دارای دژهای محکم و کوه های مرتفع و دوردست و می توانی دور از قدرت حکومت به فعالیت خود ادامه دهی و به وسیله نامه ها و بیکها مردم را به سوی خویش دعوت کنی و امیدوارم از این رهگذر، بدون ناراحتی به هدف خویش نایل گردی.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: پسر عمو؛ به خدا سوگند می دانم که این پیشنهاد تو از راه خیرخواهی و شفقت و مهربانی است ولی من تصمیم گرفته ام که به سوی عراق حرکت کنم».

ابن عباس با شنیدن این پاسخ، دریافت که امام تصمیم قطعی گرفته و درباره خود آن حضرت هر پیشنهادی بی اثر است و لذا در این باره مسأله را تعقیب ننمود و چنین گفت: حالا که تصمیم به این سفر گرفته ای زنان و اطفال را به همراه خود نبر؛ زیرا می ترسم تو را در برابر چشم آنان به قتل برسانند.

امام در پاسخ این پیشنهاد ابن عباس هم، چنین فرمود: «به خدا سوگند؛ اینها دست از من برنمی دارند مگر اینکه خون مرا بریزند و چون به این جنایت بزرگ دست یازیدند خداوند کسی را بر آنان مسلط می کند که آنها را آنچنان به ذلت و زبونی بکشاند که پست تر و ذلیل تر از کهنه پاره زنان گردند».

یکی دیگر از کسانی که انصراف از سفر عراق را به حسین بن علی (علیه السلام) پیشنهاد نمود عبدالله بن زبیر بود.

بنا به نقل طبری و ابن اثیر از امام سجاد (علیه السلام) چهارمین کسی که به حسین بن علی (علیه السلام) پیشنهاد می نمود که از سفر عراق منصرف گردد و در این مورد اصرار می ورزید عبدالله

بن جعفر بود که پس از حرکت امام(علیه السلام) از مکه طی نامه ای که بوسیله دو فرزندش عون و محمد به حضور امام ارسال داشت، چنین نگاشت:

اما بعد: به خدا سوگندت می دهم که با رسیدن این نامه از سفری که در پیش گرفته ای منصرف و به شهر مکه مراجعت کنی: زیرا می ترسم که تو در این سفر کشته شوی و فرزندان مستأصل و با کشته شدن تو که پرچم هدایت و امید مؤمنان هستی نور خدا خاموش گردد. در حرکت خود تعجیل نکن که من نیز متعاقباً خود را به تو می رسانم.

عبدالله بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمرو بن سعید - که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید استاندار معزول مدینه به استانداری منصوب و به ظاهر به عنوان امیر حاج ولی در واقع برای انجام مأموریت ترور امام(علیه السلام) آن روزها در مکه به سر می برد - ملاقات و از وی درخواست نمود که امان نامه ای به امام(علیه السلام) بنویسد که شاید در مراجعت آن حضرت مؤثر افتد و برای تأکید موضوع و اطمینان بیشتر رضایت عمرو بن سعید را جلب نمود که برادرش یحیی بن سعید را در رساندن امان نامه به همراه عبدالله به خدمت امام(علیه السلام) اعزام نماید.

چون عبدالله با همراهی یحیی در بیرون مکه به قافله امام(علیه السلام) رسید در ضمن تسلیم امان نامه تقاضای خود و یحیی بن سعید را حضوراً مطرح و انصراف امام را از تصمیم مسافرت عراق درخواست نمود.

آن حضرت در پاسخ عبدالله و یحیی بن سعید فرمود: «من رسول خدا را در خواب دیدم در این خواب به دستور وی به امر مهمی مأموریت یافته ام که باید آن را تعقیب نمایم خواه به نفع من تمام بشود یا به ضرر من».

عبدالله درباره این خواب و مأموریتی که امام به آن اشاره نمود توضیح بیشتری خواست که آن حضرت چنین پاسخ داد: «من این خواب را به کسی نگفته ام و تا زنده هستم با کسی در میان نخواهم گذاشت».

و نامه ذیل را نیز در پاسخ امان نامه عمرو بن سعید نگاشت: «اما بعد: راه مخالفت با خدا و پیامبر نپیموده است کسی که به سوی خدا و رسولش دعوت نموده و عمل صالح انجام دهد و تسلیم اوامر حق گردد. امان نامه ای فرستاده ای و در ضمن آن وعده ارتباط صمیمی و صلح و سازش نسبت به ما داده ای ولی بهترین امانها، امان خداوند است و کسی که در دین، ترس از خدا نداشته باشد در آخرت از امان او برخوردار خواهد بود از پیشگاه خداوند در خواست توفیق خوف و خشیت در این دنیا داریم تا در آخرت مشمول امانش گردیم و اگر منظور تو از این امان نامه واقعاً خیر و صلح و صفا باشد در دنیا و آخرت مأجور خواهی بود والسلام».

بنا به نقل بلاذری و طبری و ابن اثیر چون جعفر بن عبدالله و یحیی بن سعید از پیشنهاد خود مأیوس گردیدند و امام را در تصمیم و اراده خویش قاطع و جدی دیدند به مکه برگشتند و عمرو بن

سعیدنیز چون از راه صلح آمیز مایوس گردید دوباره به برادرش مأموریت داد که با گروهی مأمور مسلح، خود را به حسین بن علی برسانند و او را وادار و مجبور به مراجعت کنند این عده چون به قافله امام رسیدند در میانشان بگومگو شد و با تازیانه به همدیگر حمله کردند یحیی و یارانش تاب مقاومت نیاورده و به مکه برگشتند.

پنجمین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به حسین بن علی (علیه السلام) به وسیله فرزندق شاعر معروف عرب انجام گرفته است آنگاه که حسین بن علی (علیه السلام) عازم حرکت از مکه به سوی عراق بود و فرزندق نیز برای انجام عمل حج به طرف مکه می آمد، در خارج از شهر به خدمت آن حضرت رسید و در زمینه حرکت وی سؤال نمود. امام (علیه السلام) در پاسخ فرزندق سخنانی ایراد کرد.

فرزندق می گوید: من در سال شصت با مادرم عازم مکه و انجام مراسم حج بودم به هنگامی که داخل محدوده حرم شدم و افسار شتر مادرم را به دست گرفته و می کشیدم به قافله حسین بن علی (علیه السلام) که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردیم و به حضورش شتافتم و پس از سلام و تعارفات عرضه داشتم: یا بن رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو «ما اعجلك عن الحج؟» انگیزه تو در این عجله و خارج شدن از مکه قبل از انجام مراسم حج چیست؟» امام فرمود: «اگر تعجیل نمی کردم دستگیرم می ساختند».

فرزندق می گوید امام از من پرسید تو کیستی؟ عرض کردم مردی از ملت عرب.  
فرزندق: اضافه می کند که به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این مورد چیز دیگری سؤال ننمود.

سپس پرسید نظر مردم (عراق) نسبت به اوضاع چگونه است. گفتم خبر را از خبره اش می خواهی که دلهای مردم با شما و شمشیرهایشان علیه شما و مقدرات در دست خداست که هر طور بخواهد انجام دهد.

امام در پاسخ من چنین فرمود: فرزندق درست گفتی! مقدرات در دست خداست و او هر روز فرمان تازه ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم و هموست مددکار در سپاس و شکرگزاری برای او. و اگر حوادث و پیشامدها در میان ما و خواسته هایمان حایل گردید و کارها طبق مرام به پیش نرفت باز هم آن کس که نیتش حق باشد، و تقوا بر دلش حکومت می کند از مسیر صحیح خارج نگردیده است.

فرزندق می گوید وقتی سخن امام بدینجا رسید، گفتم بلی گفتار شما درست است، خیر پیش!  
آنگاه مسابلی چند درباره حج و غیر آن سؤال کردم و امام پس از پاسخ این سؤالاها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی نموده و از همدیگر جدا شدیم.

حسین بن علی (علیه السلام) در خارج از مکه در محلی به نام «تنعیم» به قافله ای برخورد نمود که در میان آن، عده ای شتردار از سوی بحیر بن یسار حمیری، استاندار یمن بارهایی از حله یمنی و اجناس قیمتی به سوی شام و یزید بن معاویه حمل می کردند، آن حضرت این اجناس را از شترداران گرفته و به تصرف خویش درآورد و خطاب به آنان فرمود: «هر يك از شما که مایل باشد به همراه ما به عراق بیاید کرایه تا عراق را بدو می پردازیم و او در طول این سفر از مصاحبت نيك ما نیز برخوردار خواهد گردید و هرکس بخواهد از همین جا به وطن خود برگردد کرایه یمن تا این نقطه را بدو می دهیم».

وقتی حسین بن علی (علیه السلام) در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام «حاجز» وارد گردید این نامه را خطاب به مردم کوفه و در پاسخ نامه مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیله قیس بن مسهر صیداوی به آنان ارسال داشت:

«اما بعد: نامه مسلم بن عقیل را که مشعر به اجتماع و هماهنگی شما در راه نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود دریافت نمودم. از خداوند مسئلت دارم که آینده همه ما را به خیر و شما را موفق و در این اتحاد و اتفاق بر شما ثواب و اجر عظیم عنایت فرماید. من هم روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی شما حرکت نموده ام، با رسیدن پيك من، شماها به کارهای خویش به سرعت سروسامان بخشید که خود من نیز در این چند روزه وارد خواهم گردید».

ابن کثیر دمشقی و ابن نما از مزی از اهل کوفه نقل نموده اند که من پس از آنکه اعمال حج را انجام دادم به سرعت به کوفه مراجعت نمودم و در مسیر خود به چند خیمه برخورددم و از صاحب آن خیمه ها پرسیدم، گفتند این خیمه ها متعلق به حسین بن علی است. با شنیدن این جمله و به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر حرکت نموده به سراغ خیمه اختصاصی آن حضرت رفتم. او را در قیافه مردی که دوران پیری را شروع کرده باشد، دریافتم و دیدم مشغول قرائت قرآن است و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است. عرضه داشتم پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند دختر پیامبر! چه انگیزه ای تو را به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟

امام در پاسخ چنین فرمود: «از طرفی این بنی امیه مرا تهدید نمودند و (از طرف دیگر) اینها دعوتنامه های مردم کوفه است که به سوی من فرستاده اند و همین مردم کوفه هستند که مرابه قتل خواهند رسانید و چون دست به این جنایت زدند و احترام دستورات و اوامر خدا را درهم شکستند خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنها را به قتل برساند و آنچنان خوار و ذلیلشان کند که ذلیلتر از کهنه پاره زنان گردند».

قافله حسین بن علی (علیه السلام) پس از «خزیمه» و «زرو» به منزل ثعلبیه وارد گردید و در این منزل، سه گفتار از امام (علیه السلام) نقل گردیده است که یکی به مناسبت شهادت حضرت

مسلم و دو سخن دیگر در پاسخ دو نفر سؤال کننده می باشد که به ترتیب این سه سخن را در اینجا می آوریم:

سخن اول در رابطه با شهادت مسلم بن عقیل است که این جریان را طبری و مورخان دیگر از عبدالله بن مسلم به طور مشروح و مفصل نقل نموده اند و خلاصه آن این است: ابن سلیم که از مردم کوفه است می گوید: «من و همراهم «مذری» پس از انجام مراسم حج، همت خود را به کار بستیم که هر چه زودتر به کاروان حسین بن علی (علیه السلام) برسیم و سرانجام کار او را بدانیم، در منزل «زرو» بود که به قافله آن حضرت رسیدیم و در همین محل به مسافری به نام «بکیر» که از کوفه می آمد برخوردیم و خبر شهر خود را از وی جویا شدیم. او گفت به خدا سوگند! من از کوفه خارج نشدم مگر اینکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به قتل رسانده بودند و با چشم خود دیدم که بدنهای آن دو شهید را در بازار کوفه بر زمین می کشاندند».

عبدالله می گوید پس از گرفتن این خبر، ما به قافله حسین بن علی (علیه السلام) ملحق گشته تا به هنگام غروب به منزل «ثعلبیه» وارد شدیم و در این منزل از نزدیک با امام (علیه السلام) ملاقات نموده و خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع وی رسانیدیم.

ابن سلیم می گوید امام با شنیدن این خبر گفت: «اَنَا لله و اَنَا اليه راجعون» آنگاه اشک به صورتش جاری گردید. همراهان امام (علیه السلام) و بنی هاشم نیز گریه کردند و صدای شیون زنها نیز به گوش می رسید. پس از آرامش مجلس، عبدالله و همراهش به امام (علیه السلام) عرضه داشتند یابن رسول الله! جریان کشته شدن مسلم و هانی نشان داد که شما در کوفه طرفدار و هواخواه ندارید و بهتر این است که از همین جا مراجعت کنید.

و از طرف دیگر فرزندان عقیل گفتند نه، به خدا سوگند که ما از پای نمی نشینیم مگر اینکه خون مسلم را از کشندگان وی بگیریم یا همانند او به خون خود بغلتیم.

گفتگو و بحث در میان عبدالله و همراهش از يك طرف و فرزندان عقیل از طرف دیگر به درازا کشید و هریک از آنان برای نظریه خویش دلایلی می آوردند و تأییداتی ذکر می نمودند و در عین حال همه آنان انتظار آن را داشتند که امام در این باره اظهارنظر و تصمیم خود را بیان کند و آن حضرت در این رابطه چنین فرمود:

«لا خير في العيش بعد هؤلاء» پس از اینها (پس از مسلم و هانی و پس از مردان و جوانانی مانند فرزندان عقیل) دیگر در زندگی، خیر و سودی نیست».

امام (علیه السلام) که با نزدیک شدن به محیط عراق هر روز با افراد مختلف از مردم کوفه و عراق مصادف می گردید پس از پشت سر گذاشتن منزل «ثعلبیه» و با ورود به منزل دیگری به نام «شقوق» با مردی که از سوی کوفه می آمد مواجه و از وی چگونگی اوضاع کوفه و افکار مردم آنجا را پرسید.

آن مرد عرضه داشت یابن رسول الله! مردم عراق در مخالفت شما متحد و هماهنگ گردیده و بر جنگ با شما هم پیمان شده اند.

امام(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «ان الامر لله يفعل ما يشاء...».

«پیشامدها از سوی پروردگار است و آنچه خود صلاح بداند انجام می دهد و خدای بزرگ هر روز (به مقتضای زمان) اراده خاصی دارد».

قافله حسین بن علی(علیه السلام) پس از حرکت از منزل «زباله» به منزل دیگری به نام «بطن عقبه» وارد گردید و بنابر نقل «ابن قولویه» از امام صادق(علیه السلام) و همچنین بنا به نقل محدثان و مورخان دیگر، حسین بن علی(علیه السلام) به مناسبت خوابی که در این منزل دیده بود خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود: «من درباره خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز اینکه به قتل خواهم رسید؛ زیرا در عالم رؤیا دیدم که سگهای چندی به من حمله نمودند و بدترین و شدیدترین آنها سگی بود سیاه و سفید».

بنا به نقل مرحوم مفید در ارشاد در این هنگام پیرمردی از قبیله «عکرمه» به نام عمرو بن لوزان که در همین منزل به قافله امام(علیه السلام) برخورد بود خطاب به آن حضرت عرضه داشت: مقصد شما کجاست؟ امام فرمود: طرف کوفه.

عمرو بن لوزان گفت: به خدا سوگندت می دهم که از همین جا برگردی؛ زیرا من فکر می کنم در این سفر به جز نیزه و شمشیر با چیز دیگری مواجه نخواهی شد و اینها که از تو دعوت کرده اند اگر جلوی جنگ و آشوب را بگیرند و از هر جهت آمادگی پیدا کنند سپس به طرف آنها حرکت کنی، عیبی ندارد ولی با این وضعی که خودت هم پیش بینی می کنی، من رفتن شما را به هیچ وجه صلاح نمی دانم!

امام در پاسخ وی چنین فرمود: «این مطلبی که تو درك می کنی برای من نیز واضح و روشن است ولی برنامه خدا تغییرپذیر نیست».

امام(علیه السلام) سپس فرمود: اینها دست از من برنمی دارند مگر خون مرا بریزند ولی پس از این عمل ننگین، خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که طعم تلخ ذلت را به شدیدترین وجه به آنان بچشاند و از همه ملتها دلیل ترشان بگرداند».

قافله نور و کاروان حسینی پس از پشت سر گذاشتن «بطن عقبه» وارد منزل دیگری به نام «شراف» گردید که پس از ورود آن حضرت، حربن یزید ریاحی نیز با هزار مرد جنگجو - که تحت فرماندهی وی مأموریت جلوگیری از حرکت امام(علیه السلام) را به عهده داشتند - بدین منزل وارد شد. و در این منزل بود که امام(علیه السلام) در طی دو سخنرانی کوتاه موقعیت خویش و موقعیت خاندان بنی امیه و انگیزه سفرش را به لشکریان حرّ، بیان نمود.

امام پس از ورود به منزل «شراف» دستور داد جوانان پیش از طلوع صبح به سوی فرات رفته و بیش از حد معمول و موردنیاز، آب برای خیمه ها حمل نمایند. قبل از ظهر همین روز و در میان گرمای شدید، حربن یزید ریاحی در رأس هزار نفر مسلح وارد این سرزمین گردید. چون حسین بن علی(علیه السلام) شدت عطش و تشنگی توأم با خستگی و سنگینی سلاح و گرد و غبار راه را در سپاهیان حرّ مشاهده نمود، به یاران خویش دستور داد که آنها و اسبهایشان را سیراب نمایند. و طبق معمول بر آن مرکبهای از راه رسیده آب بپاشند. یاران آن حضرت نیز طبق دستور وی عمل نموده و به جلوی اسبها آب می گذاشتند و از طرف دیگر به یال و کاکل و پاهای آنها آب می پاشیدند.

یکی از سپاهیان «حر» به نام «علی بن طعان محاربی» می گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید پس از همه سربازان و پشت سر سپاهیان توانستم به منطقه «شراف» و محل اردوی سپاه وارد گردم. در آن هنگام چون همه یاران حسین سرگرم سیراب نمودن لشکریان بودند کسی به من توجه ننمود، در این موقع مرد خوش خو و خوش قیافه ای که از کنار خیمه ها متوجه من گردیده بود و سپس معلوم شد که خود حسین بن علی(علیه السلام) است به یاریم شتافت و در حالی که مشك آبی با خود حمل می کرد خود را به من رسانید و گفت «انخ الراویة؛ شترت را بخوابان».

«ابن طعام» می گوید من در اثر عدم آشنایی با لغت حجاز چون منظور او را نفهمیدم فرمود: «انخ الجمل؛ شتر را بخوابان» مرکب را خواباندم و مشغول خوردن آب گردیدم ولی در اثر تشنگی شدید و دست پاچگی، آب به سرو صورتم می ریخت و نمی توانستم به راحتی استفاده کنم، امام فرمود: «اخنث السقاء؛ مشك را فشار بده» من باز هم منظور او را درك ننمودم امام، که مشك را به دست گرفته بود با دست دیگرش دهانه آن را گرفت تا توانست بدون زحمت و به راحتی سیراب گردم. پس از شروع این محبت و پذیرایی و استراحت مختصر، موقع ظهر و وقت نماز فرارسید، امام به حجاج بن مسروق مؤذن مخصوصش فرمود: «اِثْنِ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ وَاَقِمِ لِلصَّلَاةِ نَصْلِي؛ خدا رحمتت کند اذان و اقامه بگو تا نمازمان را بخوانیم».

حجاج مشغول اذان گردید، امام به «حر» فرمود تو نیز با ما نماز می خوانی یا مستقل و با سپاهیان می خوانی؟ عرضه داشت نه، ما هم با شما و در يك صف به نماز می ایستیم. امام در جلو و یارانش و «حر» و سپاهیان در پشت سر آن حضرت ایستادند و نماز ظهر را با آن حضرت به جای آوردند.

پس از تمام شدن نماز، حسین بن علی(علیه السلام) در حالی که به شمشیرش تکیه کرده و در پایش نعلین بود و لباسش را پیراهین ساده و عبایی عربی تشکیل می داد، رو به طرف مردم ایستاد و خطاب به آنان چنین فرمود:

«مردم! سخنان من اتمام حجت است بر شماها و انجام وظیفه و رفع مسؤولیت در پیشگاه خدا، من به سوی شما حرکت ننمودم مگر آنگاه که دعوتنامه ها و پیکهای شما به سوی من سرازیر گردید

که ما امام و پیشوا نداریم، دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را هدایت و رهبری نماید. اگر بدین دعوتها وفادار و پایبند هستید اینک که من به سوی شما آمده ام باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی هستید حاضرم به محلی که از آن جا آمده ام مراجعه نمایم».

سپاهیان حر در مقابل گفتار امام(علیه السلام) سکوت اختیار کردند و جواب مثبت یا منفی از سوی آنان ابراز نکردید.

بعد از اتمام نماز ظهر و سخنرانی امام(علیه السلام) نماز عصر را نیز هر دو سپاه به امامت حسین بن علی انجام دادند، آنگاه امام سخنرانی دوم خود را بعد از نماز عصر خطاب به سپاهیان «حر» چنین ایراد فرمود:

«مردم! اگر از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل حق باشد موجب خشنودی خداوند خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته تر و سزاوارتر از اینها (بنی امیه) می باشیم که به ناحق مدعی این مقام بوده و همیشه راه ظلم و فساد و دشمنی با خدا را در پیش گرفته اند. و اگر در این راهی که در پیش گرفته اید پافشاری کنید و از ما روی بگردانید و حق ما را نشناسید و فعلا خواسته شما غیر از آن باشد که در دعوتنامه های شما منعکس بود، من از همین جا مراجعت می کنم».

چون سخن امام(علیه السلام) به پایان رسید، «حر» اظهار داشت که ما از این دعوتنامه ها خبری نداریم.

امام به «عقبه بن سمعان» دستور داد دو خورجین که مملو از نامه های مردم کوفه بود حاضر نمود ولی «حر» باز هم از این نامه ها اظهار بی اطلاعی کرد و گفتگویی در میان وی و امام واقع گردید.

چون حر دید امام(علیه السلام) در تصمیم خود قاطع است و به هیچوجه حاضر نیست در مقابل مأموریت وی انعطاف و نرمش نشان بدهد، چنین گفت: حال که شما تصمیم به حرکت گرفته اید بهتر است مسیری را برای خود انتخاب کنید که نه به کوفه وارد شوید و نه به مدینه بازگردید تا من از فرصت استفاده کنم و نامه ای صلح آمیز به ابن زیاد بنویسم شاید خداوند مرا از درگیری با تو نجات بخشد.

حر این جمله را نیز اضافه نمود: «إِنِّي أَذْكُرُكَ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَأَتَى شَهِيدَ لَنْ قَاتَلْتَ لَتَقْتُلَنَّ» این نکته را نیز یادآوری می کنم و هشداری می دهم که اگر دست به شمشیر ببری و جنگی آغاز کنی، صددرصد کشته خواهی شد».

و چون گفتار حر بدینجا رسید و امام این هشدار توأم با تهدید را از حر شنید، در پاسخ وی چنین فرمود: «إِنَّمَا مَوْتُ تَخَوُّفَنِي وَهَلْ يَعْدُوبَكُمْ الْخُطْبُ أَنْ تَقْتُلُونِي...» آیا مرا با مرگ می ترسانی و آیا بیش

از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است. من در پاسخ تو همان چند بیت را می خوانم که برادر مؤمن «اوسی» آنگاه که می خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند به پسر عمویش که مخالف حرکت وی بود انشاد نمود و چنین گفت:

«من به سوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست آنگاه که او معتقد به اسلام و هدفش حق باشد...»

حر با شنیدن این پاسخ قطعی با خشم و ناراحتی، خود را کنار کشید و از آن حضرت جدا گردید. پس از حرکت از منزل «شراف» هردو قافله به موازات و در نزدیکی همدیگر در حرکت بودند در منازل و در محلهایی که امکان آب و استراحت بیشتر بود هردو قافله باهم فرود می آمدند و یکی از این منازل بیضه بود که در آنجا فرصتی به امام دست داد تا باز هم با سپاهیان «حر» سخن بگوید و حقایق را با آنان در میان بگذارد و علت قیام و حرکت و انگیزه مبارزه خویش را تشریح کند. امام حسین (علیه السلام) سخنان خود را اینگونه آغاز کرد:

«مردم! پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را درهم می شکند و با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل یا با گفتار، اظهار مخالفت ننماید بر خداوند است که این فرد (ساکت) را به محل همان طغیانگر، در آتش جهنم داخل کند.

مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترك و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده، فیء را (که مختص به خاندان پیامبر است) به خود اختصاص داده اند. حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم.

گذشته از این حقایق، مضمون دعوتنامه هایی که از شما به دست من رسیده و پیکهایی که از سوی شما به نزد من آمده اند این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من برندارید، اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید، زیرا من حسین فرزند دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته و فرزندان و خانواده شما به حکم فرزندان و خانواده خود من هستند (در میان من و مسلمانان جدایی نیست) که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید.

و اگر با من پیمان شکنی نمودید و بر بیعت خود باقی نماندید به خدا سوگند این عمل شما نیز بی سابقه نیست و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم نیز این چنین رفتار نمودید و با آنان از در غدر و پیمان شکنی درآمدید، پس آن کس گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود. شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب اسلامی خود راه خطا

پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید و هرکس پیمان شکنی کند به ضرر خودش تمام خواهد گردید و امید است خداوند مرا از شما بی نیاز سازد».

در ادامه راه و در منزلگاه «رهیمه» مردی از مردم کوفه به نام «ابوهرم» به خدمت حسین بن علی(علیه السلام) رسید و عرضه داشت: چه انگیزه ای تو را واداشت که از حرم جدت بیرون بیایی؟».

امام(علیه السلام) در پاسخ وی چنین فرمود: «ای اباهر! بنی امیه با فحاشی و ناسزاگویی احترام مرا درهم شکستند، من راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفتم. و ثروتم را از دستم ربودند، باز هم شکیبایی کردم ولی چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم و به خدا سوگند اینان (بنی امیه) مرا خواهند کشت و خداوند آنها را به ذلت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا کرده و کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که به ذلت و زبونیشان بکشانند و به قتلشان برساند و ذلیل تر از قوم سبأ گرداند که يك نفر زن به دلخواه خود بر مال و جانشان حکومت و فرمانروایی نمود».

طبری می گوید: چهار تن به نام عمرو بن خالد، سعد، مجمع و نافع بن هلال به همراهی طرماع بن عدی از کوفه حرکت کرده بودند که در منزل «عذیب الهجانات» با حسین بن علی(علیه السلام) مواجه گردیدند و در ضمن گفتگو با آن حضرت عرضه داشتند: یابن رسول الله! «طرماع» در طول راه این اشعار را زیاد تکرار می کرد و به جای «هدی» برای شتران آن ها را می خواند: «شتر من! از زجر و فشار ناراحت نباش و پیش از صبح و هرچه زودتر مرا حرکت بده. بهترین سوارت را بهترین مسافرت را، تا به مردی برسانی که آقایی و کرامت در سرشت و نژاد اوست».

آقاست و آزادمرد است و دارای سعه صدر که خداوند او را برای انجام بهترین امور به اینجا رسانده است. خدایش تا آخر دنیا نگهدارش باد».

چون اشعار طرماع که حاکی از اشتیاق فراوان او به درك حضور امام(علیه السلام) بود در حضور آن حضرت خوانده شد، امام(علیه السلام) در پاسخ آنان چنین فرمود: «به خدا سوگند! امیدوارم اراده و خواست خدا درباره ما خیر باشد خواه کشته شویم یا پیروز گردیم».

آنگاه امام(علیه السلام) از این مسافران عقیده و طرز تفکر مردم کوفه را سؤال نمود، عرضه داشتند یابن رسول الله! اما بزرگان و سران قبایل کوفه به عالی ترین و سنگین ترین رشوه از سوی ابن زیاد نایل گردیده اند و اما افراد دیگر، قلبشان با شما و شمشیرشان علیه شماست. سپس جریان کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی (بیک امام) را به آن حضرت اطلاع دادند. امام با شنیدن این خبر تأسف بار، این آیه را خواند: «فمنهم من قضی نحبه...» گروهی از مؤمنان به پیمان خود (شهادت در

راه خدا) وفا نمودند و گروه دیگر در انتظار به سر می‌برند و عهد و پیمان خویش را تغییر نداده‌اند». آنگاه امام(علیه السلام) چنین دعا نمود: خدایا! بهشت را برای ما و آنان قرار بده و ما و آنان را در پایگاه رحمتت به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده ات نایل بگردان».

سپس «طرماح» سخن آغاز نمود و چنین گفت:

یابن رسول الله! من به هنگام خروج از کوفه در کنار این شهر، گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده بودند چون انگیزه این اجتماع را سؤال کردم گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی و جنگ با او آماده می‌شوند، یابن رسول الله! تو را به خدا سوگند که از این سفر برگرد؛ زیرا من مطمئن نیستم حتی يك نفر از مردم کوفه به کمک و یاری شما بشتابد و اگر تنها این گروه را که من دیدم در جنگ با تو شرکت کنند، در شکست تو کافی است در صورتی که هر روز و هر ساعت که می‌گذرد بر نیروی انسانی و تسلیحات جنگی آنان افزوده می‌شود.

طرماح، چنین پیشنهاد کرد: یابن رسول الله! من فکر می‌کنم که شما و من نیز در رکاب شما به سوی «احباب» که منطقه سکونت قبیله ما «طی» و دامنه کوههای سر به فلک کشیده است حرکت کنیم؛ زیرا این منطقه آنچنان از امنیت برخوردار و از تعرض دشمن به دور است که در طول تاریخ، قبیله ما در مقابل سلاطین «عسان» و همه سفید و سیاه مقاومت نموده و به جهت وضع جغرافیایی ویژه‌ای که دارد هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است؛ گذشته از موقعیت جغرافیایی، اگر شما ده روز در این نقطه توقف کنید، تمام افراد قبیله «طی»، سواره و با پای پیاده به یاری شما خواهند شتافت و من خودم تعهد می‌کنم که بیست هزار نفر شمشیر به دست و شجاع از قبیله ام را به یاری تو برانگیزم که در پیشاپیش شما با دشمن بجنگند تا هدف و برنامه شما روشن گردد.

امام در پاسخ و پیشنهاد طرماح فرمود: خدا به تو و به افراد قبیله ات جزای خیر بدهد.

سپس چنین فرمود: «در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست تا ببینم عاقبت کار به کجا بینجامد». چون طرماح تصمیم قاطع امام را دید، اجازه خواست تا از حضور آن حضرت مرخص شود و آذوقه‌ای که برای فرزنداناش تهیه کرده است در کوفه به آنان برساند و هرچه سریعتر برای یاری امام به او، ملحق گردد. امام نیز به او اجازه داد.

طرماح با عجله به خانواده اش سرزد و در مراجعت قبل از رسیدن به کربلا از شهادت امام(علیه السلام) و یارانش مطلع گردید.

در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که «عبیدالله بن حرّ جعفی» نیز در این منزل اقامت گزیده است، امام(علیه السلام) نخست حجاج بن مسروق را به نزد وی فرستاد، حجاج گفت: ای فرزند حر! هدیه گرانبها و ارمغان پرارجی برای تو آورده‌ام اگر بپذیری، اینک حسین بن علی(علیه السلام) به

اینجا آمده است و تو را به یاری می طلبد، به او بپیوند تا به ثواب و سعادت بزرگی نایل گردی که اگر در رکاب او بجنگی به ثواب بی حدی رسیده ای و اگر کشته شوی به شهادت نایل شده ای.

عبیدالله بن حر گفت: به خدا سوگند! من از شهر کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه اکثر مردم این شهر، خود را به جنگ او و سرکوبی شیعیانش آماده می کردند و برای من مسلم است که در این جنگ کشته خواهد شد و من توانایی یاری و کمک او را ندارم و اصلاً دوست ندارم که او مرا ببیند و من او را.

حجاج به نزد امام (علیه السلام) بازگشت و پاسخ «ابن حر» را به عرض وی رسانید. خود امام با چند تن از اصحابش به نزد عبیدالله آمد و او از امام استقبال نمود و خوش آمد گفت.

خود عبیدالله جریان این ملاقات را چنین توصیف می کند که: چون چشمم به آن حضرت افتاد، دیدم من در دوران عمرم زیباتر و چشم پر کن تر از او ندیده ام ولی در عین حال به هیچکس مانند او دلم نسوخته است و هیچگاه نمی توانم آن منظره را فراموش کنم که وقتی آن حضرت حرکت می کرد چند کودک نیز دور او را گرفته بودند.

«ابن حر» می گوید: چون به قیافه امام تماشا کردم، دیدم رنگ محاسنش شدیداً مشکی است پرسیدم که رنگ طبیعی است یا از خضاب استفاده کرده اید؟ امام پاسخ داد: ای ابن حر! پیری من زودرس بود. و از این گفتار امام فهمیدم که رنگ خضاب است.

به هر حال، پس از تعارفات و سخنان معمولی که در میان عبیدالله و آن حضرت رد و بدل شد امام خطاب به وی چنین فرمود: «یا ابن الحر ان اهل مصر کم؛ پسر حر! مردم شهر شما (کوفه) به من نامه نوشته اند که همه آنان بر نصرت و یاری من اتحاد نموده و پیمان بسته اند و از من درخواست کرده اند که به شهرشان بیایم ولی حقیقت امر برخلاف آن است که آنان به من نگاشته اند و تو در دوران عمرت گناهان زیادی را مرتکب شده و خطاهای فراوانی از تو سرزده است آیا می خواهی توبه کنی و از آن خطاها و گناهها پاک گردی؟».

عبیدالله گفت: مثلاً چگونه توبه کنم؟ امام فرمود: «تنصر ابن بنت نبیک و تقاتل معه؛ فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و در رکاب وی با دشمنان او بجنگی».

عبیدالله گفت: به خدا سوگند! من می دانم که هر کس از فرمان تو پیروی کند، به سعادت و خوشبختی ابدی نایل شده است ولی من احتمال نمی دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد؛ زیرا در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری و پشتیبانی شما باشد و به خدا سوگندت می دهم که از این امر معاف بداری؛ زیرا من از مرگ سخت گریزانم ولی اینک اسب معروف خود «ملحقه» را به حضورت تقدیم می کنم، اسبی که تا حال به وسیله آن دشمنی را تعقیب نکرده ام جز اینکه به او رسیده ام و هیچ دشمنی با داشتن این اسب مرا تعقیب ننموده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته ام.

امام(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود:

«حالا که در راه ما از نثار جان امتناع می‌ورزی ما نیز نه به تو نیاز داریم و نه به اسب تو؛ زیرا من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی‌گیرم».

آنگاه امام این جمله را نیز اضافه نمود:

«همانگونه که تو بر من نصیحت نمودی من نیز نصیحتی به تو می‌کنم که تا می‌توانی خود را به جای دوردستی برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی؛ زیرا به خدا سوگند! اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد».

عبداللہ از این سخنان پندآمیز امام پند نگرفت و به سپاه وی نپیوست ولی تا آخر عمر از این جریان اظهار ندامت و پشیمانی می‌نمود و برای از دست دادن چنین سعادت ابراز تأسف و تأثر می‌کرد.

باز در همان منزل «بنی مقاتل» بود که عمرو بن قیس مشرقی به همراه پسرعمویش به حضور حسین بن علی(علیه السلام) شرفیاب گردید. آن حضرت پرسید: آیا برای نصرت و یاری من آمده‌اید؟ عرضه داشتند نه؛ زیرا از طرفی ما دارای فرزندان زیادی هستیم و از سوی دیگر مال التجاره مردم در نزد ماست و نمی‌دانیم سرنوشت شما به کجا خواهد انجامید و صلاح نیست که مال مردم در دست ما تلف و ضایع گردد.

در اینجا امام(علیه السلام) خطاب به آن دو چنین فرمود: «از این منطقه دور باشید تا صدای استغاثه من به گوش شما نرسد و اثری از من نبینید؛ زیرا هرکس صدای استغاثه ما را بشنود یا اثری از ما ببیند ولی به استغاثه ما جواب مثبت ندهد و به فریاد ما نرسد خداوند او را با ذلت تمام در جهنم سرنگون خواهد نمود».

در منزل «قصر بنی قاتل» و در اواخر شب، امام دستور داد جوانان مشکها را پراز آب کردند و به سوی منزل بعدی حرکت نمودند، به هنگامی که قافله در حرکت بود صدای امام به گوش رسید که کلمه استرجاع را مکرر بر زبان می‌راند: «اَنَا لله وَ اَنَا اليه راجعون وَ الحمد لله ربّ العالمين».

حضرت علی اکبر فرزند دلیر و شجاع آن حضرت از انگیزه این استرجاع سؤال نمود.

امام اینچنین پاسخ داد: «من سرم را به زین اسب گذاشته بودم که خواب خفیفی بر چشم مسلط شد، در این موقع صدای هاتفی به گوشم رسید که می‌گفت: این جمعیت در این هنگام شب در حرکتند و مرگ نیز در تعقیب آنهاست و برای من معلوم گردید که این، خبر مرگ ماست».

حضرت علی اکبر عرضه داشت: «لا اراك الله بسوء ألسنا على الحق؟» خدا حادثه بدی پیش نیاورد مگر ما برحق نیستیم؟».

امام فرمود: «بلی به خدا سوگند که ما بجز در راه حق قدم بر نمی‌داریم».

علی اکبر عرضه داشت: «اذا لانبالی ان نموت محقین؛ اگر بناست در راه حق بمیریم ترسی از مرگ نداریم».

امام در این هنگام او را دعا نمود و چنین فرمود: «خداوند برای تو بهترین پاداش فرزندی را عنایت کند».

قافله امام(علیه السلام) و به موازات آن سپاهیان حر، به حرکت خود ادامه دادند تا به «نینوا» رسیدند و در اینجا با مردی مسلح که سوار بر اسب تندرو بود مواجه گردیدند و او پیک ابن زیاد و حامل نامه ای از سوی وی به «حر» بود. متن نامه چنین است: «با رسیدن این نامه بر حسین بن علی فشار وارد بیاور و در بیابانی بی آب و علف و بی دژ فرودش آر».

«حر» نیز متن نامه را برای امام(علیه السلام) خواند و آن حضرت را در جریان مأموریت خویش قرار داد.

امام فرمود: پس بگذار ما در بیابان نینوا و یا غاضریات یا شفیة فرود آییم.

حر گفت: من نمی توانم با این پیشنهاد شما موافقت کنم؛ زیرا من دیگر در تصمیم گیری خود آزاد نیستم چون همین نامه رسان، جاسوس ابن زیاد نیز می باشد و جزییات اقدامات مرا زیر نظر دارد.

در این هنگام «زهیر بن قین» به امام(علیه السلام) چنین پیشنهاد نمود که برای ما جنگ کردن با این گروه کم، آسانتر است از جنگ کردن با افراد زیادی که در پشت سر آنهاست و به خدا سوگند! طولی نخواهد کشید که لشکریان زیادی به پشتیبانی اینها برسند و آن وقت دیگر ما تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهیم داشت.

امام در پاسخ پیشنهاد زهیر چنین فرمود: «ما کنت لأبدأهم بالقتال؛ من هرگز شروع کننده جنگ نخواهم بود».

آنگاه امام(علیه السلام) خطاب به حرّ فرمود: بهتر است يك قدر دیگر حرکت کنیم و محل مناسبتری برای اقامت خود برگزینیم. حرّ موافقت نمود و به حرکت خود ادامه دادند تا به سرزمین کربلا رسیدند در اینجا حرّ و یارانش به عنوان اینکه این محل به فرات نزدیک و محل مناسبی است از پیشروی امام جلوگیری نمودند.

وقتی حسین بن علی(علیه السلام) تصمیم گرفت در آن سرزمین فرود آید، از نام آنجا سؤال کرد، پاسخ دادند که: اینجا را «طف» می گویند.

امام پرسید نام دیگری نیز دارد؟ عرضه داشتند: «کربلا» هم نامیده می شود.

امام با شنیدن اسم «کربلا» گفت: «اللهم اعدوْذک من الكرب والبلاء؛ خدایا! از اندوه بلا به تو پناه می آورم». سپس فرمود: «اینجاست محل فرود آمدن ما و به خدا سوگند! همین جاست محل قبرهای ما و به خدا سوگند از اینجاست که در قیامت محشور و منشور خواهیم گردید و این وعده ای است از جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و در وعده او خلائی نیست».

حسین بن علی(علیه السلام) در دوّم محرم الحرام سال ۶۱ هجری وارد کربلا گردید و پس از توقف کوتاه در میان یاران و فرزندان و افراد خاندان خویش قرار گرفت و این خطبه را ایراد نمود:

«اما بعد، پیشامد ما همین است که می بینید؛ جداً اوضاع زمان دگرگون گردیده، زشتیها آشکار و نیکیها و فضیلتها از محیط ما رخت بر بسته است، از فضایل انسانی باقی نمانده است مگر اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب. مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می برند که نه به حق عمل و نه از باطل روگردانی می شود، شایسته است که در چنین محیط ننگین، شخص با ایمان و با فضیلت، فداکاری و جانبازی کند و به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد، من در چنین محیط ذلت باری مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم».

امام به سخنانش چنین ادامه داد: «این مردم برده های دنیا هستند و دین لقلقه زبانیشان می باشد، حمایت و پشتیبانیشان از دین تا آنجاست که زندگیشان در رفاه است و آنگاه که در بوته امتحان قرار گیرند، دینداران، کم خواهند بود».

این قولویه در کامل الزیارات از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که حسین بن علی(علیه السلام) پس از ورود به کربلا نامه ای خطاب به محمد حنفیه و افراد قبیله بنی هاشم که با امام(علیه السلام) همسفر نشده بودند نگاشت، متن نامه چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم: از سوی حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی هاشم که نزد وی می باشند، اما بعد: گویا دنیایی وجود نداشته (و ما هم در این جهان نبوده ایم) همان گونه که آخرت همیشگی است (و ما از بین نخواهیم رفت) والسلام»

«حرّ بن یزید» طی نامه ای ورود حسین بن علی(علیه السلام) را به ابن زیاد اطلاع داد و او این نامه را به امام(علیه السلام) نوشت:

اما بعد، من از ورود شما به سرزمین کربلا مطلع گردیدم و امیرمؤمنان یزید بن معاویه به من دستور داده است که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا تو را به قتل برسانم یا اینکه به فرمان من و به حکومت یزید گردن بگذاری، والسلام.

امام(علیه السلام) چون نامه ابن زیاد را خواند، آن را بر زمین انداخت و چنین فرمود: «رستگار نباد مردمی که خشنودی خلق را بر غضب خدا مقدم داشتند».

نامه رسان درخواست پاسخ نامه را نمود، امام در جواب او این جمله را فرمود: «نامه ابن زیاد در پیش ما پاسخی ندارد، زیرا عذاب خدا بر وی ثابت گردیده است».

بنا به نقل خطیب خوارزمی، حسین بن علی(علیه السلام) به وسیله یکی از یارانش به نام «عمرو بن قرظه انصاری» به عمر بن سعد پیام فرستاد تا با همدیگر ملاقات و گفتگو نمایند. عمر سعد با این پیشنهاد موافقت نمود و آن حضرت شبانه با بیست تن از یاران خویش به سوی خیمه ای که در وسط دو لشکر برپاشده بود، حرکت نمود و دستود داد یارانش بجز برادرش ابوالفضل و فرزندش علی اکبر

وارد خیمه نشوند. عمرسعد هم به یارانش که تعداد آنها نیز بیست تن بود همین دستور را داد و تنها فرزندش حفص و غلام مخصوصش به همراه او وارد خیمه شدند.

امام در این مجلس خطاب به عمرسعد چنین گفت: «فرزند سعد! آیا می خواهی با من جنگ کنی در حالی که مرا می شناسی و می دانی پدر من چه کسی است و آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟ آیا نمی خواهی با من باشی و دست از اینها (بنی امیه) برداری که این عمل به خدا نزدیکتر و مورد توجه اوست».

عمرسعد در پاسخ امام عرضه داشت می ترسم در این صورت خانه مرا در کوفه ویران کنند.

امام فرمود: من به هزینه خودم برای تو خانه ای می سازم.

عمرسعد گفت: می ترسم باغ و نخلستانم را مصادره کنند.

امام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغها را که در کوفه داری به تو می دهم.

عمرسعد گفت: زن و فرزندم در کوفه است و می ترسم آنها را به قتل برسانند.

امام(علیه السلام) چون بهانه های او را دید و از توبه و بازگشت وی مأیوس گردید در حالی که این جمله را می گفت، از جای خود برخاست:

«چرا اینقدر در اطاعت شیطان پافشاری می کنی! خدایت هرچه زودتر در میان رختخوابت بکشد و در روز قیامت از گناهت درنگزد، به خدا سوگند! امیدوارم که از گندم عراق نصیبت نگردد مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد)».

عمرسعد نیز از روی استهزا گفت: جوی عراق برای من بس است.

بنا به نقل طبری عصر پنجشنبه نهم محرم، عمرسعد فرمان حمله داد و لشکر به حرکت درآمد.

امام(علیه السلام) در آن ساعت در بیرون خیمه به شمشیرش تکیه نموده خواب خفیفی بر چشمانش مستولی شد.

و چون زینب کبری(علیها السلام) سر و صدای لشکر عمرسعد را شنید و جنب و جوش آنها را دید به نزد امام آمد و عرضه داشت: برادر! اینک دشمن به خیمه ها نزدیک شده است.

امام(علیه السلام) سربرداشت و اوّل این جمله را گفت: «اینک جدم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: فرزندم به زودی به نزد ما خواهی آمد».

سپس برادرش ابوالفضل(علیه السلام) را خطاب کرد و چنین گفت: جانم به قربانت! سوار شو و با اینها ملاقات کن و انگیزه و هدف آنان را بپرس.

طبق فرمان امام(علیه السلام) حضرت ابوالفضل با بیست تن که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز در میان آنان دیده می شد به سوی دشمن حرکت نموده و در مقابل آنان قرار گرفت و انگیزه حرکتشان را سؤال نمود.

لشکریان عمرسعد در جواب او گفتند: اینك از سوی امیر (ابن زیاد) حکم تازه ای رسیده است که باید شما بیعت کنید والا همین الان وارد جنگ خواهیم گردید.

حضرت ابوالفضل به سوی امام برگشت و پیشنهاد آنان را به عرض آن حضرت رسانید. امام در پاسخ وی چنین فرمود: «به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول کن تا ما امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان بپردازیم؛ زیرا خدا می داند که من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات با خدا علاقه شدید دارم».

ابوالفضل (علیه السلام) برگشت و تقاضای مهلت يك شبه نمود. عمرسعد چون در قبول این پیشنهاد تردد بود موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح و نظر آنان را جویا گردید.

یکی از فرماندهان به نام «عمرو بن حجاج» گفت: سبحان الله! اگر اینها از ترك و دیلم بودند و چنین مهلتی از تو درخواست می کردند بایستی به آنان جواب مثبت می دادی «در صورتی که اینها فرزندان پیامبر هستند».

«قیس بن اشعث» یکی دیگر از فرماندهان گفت: به عقیده من هم باید به این درخواست حسین جواب مثبت داد؛ زیرا این درخواست وی نه برای عقب نشینی آنها از جبهه و نه برای تجدید نظر است بلکه به خدا سوگند! فردا اینها پیش از تو به جنگ شروع خواهند نمود.

عمرسعد گفت: اگر چنین است پس چرا شب را به آنان مهلت بدهیم؟

به هر حال، پس از گفتگوی زیاد، پاسخ عمرسعد به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) این بود: ما امشب را به شما مهلت می دهیم اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید به نزد او می بریم و اگر امتناع کردید ما هم شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود.

و بدینگونه با درخواست امام (علیه السلام) موافقت گردید و شب عاشورا به وی مهلت داده شد. حسین بن علی (علیه السلام) نزدیک غروب تاسوعا و پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (و یا پس از نماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفته این خطابه را ایراد نمود:

«خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شاداید و آسایش و رنج و رفاه، مقابل نعمتهایش سپاسگزارم. خدایا! تو را می ستایم که بر ما خاندان، با نبوت، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشناساختی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده ای و از گروه مشرك و خدانشناس قرار ندادی.

اما بعد: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند به همه شما جزای خیر دهد.»

آنگاه فرمود: جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خبر داده بود که من به عراق فراخوانده می شوم و در محلی به نام «عمورا» و یا «کربلا» فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است. به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هر يك از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نيك عنایت کند».

اولین کسی که پس از سخنرانی امام(علیه السلام) لب به سخن گشود برادرش عباس بن علی(علیه السلام) بود. او چنین گفت: «لَا ارانا لله ذلک ابدًا؛ خدا چنین روزی را نیاورد که ما تو را بگذاریم و به سوی شهر خود برگردیم».

و اصحاب آن حضرت در تعقیب گفتار حضرت ابوالفضل و در همین زمینه سخنانی گفتند که امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و چنین گفت: «حسبکم من القتل بمسلم اذهبوا قد اذنت لکم؛ کشته شدن مسلم برای شما بس است، من به شما اجازه دادم بروید».

آنان در پاسخ امام چنین گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا و پیشوای خود برداشتید چه بگوییم؟ نه، به خدا سوگند! هیچگاه چنین کاری را انجام نخواهیم داد بلکه ثروت و جان فرزندانمان را فدای راه تو کرده و تا آخرین مرحله در رکاب تو جنگ خواهیم کرد.

آنگاه که حسین بن علی(علیه السلام) این عکس العمل متقابل را از افراد بنی هاشم و صحابه و یارانش دید و آن کلمات و جملاتی که دلیل بر آگاهی و احساس مسئولیت و وفاداری آنان نسبت به مقام امامت است به سمع آن حضرت رسید، در ضمن اینکه آنها را با این جمله دعا می نمود: «جزاکم الله خیراً» خدا به همه شما پاداش نيك عنایت کند.

به طور قاطعانه و صریح چنین فرمود: «أئی غداً اقتل وکلکم تقتلون...؛ من فردا کشته خواهم شد و همه شما و حتی قاسم و عبدالله شیرخوار نیز با من کشته خواهند شد».

همه یاران آن حضرت با شنیدن این بیان یکصدا چنین گفتند: ما نیز به خدای بزرگ سپاسگزاریم که به وسیله یاری تو به ما کرامت و با کشته شدن در رکاب تو بر ما عزت و شرافت بخشید، ای فرزند پیامبر! آیا ما نباید خشنود باشیم از اینکه در بهشت با تو هستیم؟

و طبق نقل خرائج راوندی امام پرده را از جلوی چشم آنان کنار زد و یکایک آنان محل خود و نعمتهایی که در بهشت برایشان مهیا شده است مشاهده نمودند.

مرحوم مقرر نقل می کند که امام(علیه السلام) در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه ها دور شد. نافع بن هلال که یکی از یاران آن حضرت بود خود را به امام(علیه السلام) رسانید و انگیزه

بیرون شدن از محیط خیمه ها را سؤال کرد و اضافه نمود: یابن رسول الله! آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران و متوحش ساخت.

امام(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «آمده ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفیگاهی باشد و از آنجا برای حمله خود و یا دفع حمله شما استفاده کند».

آنگاه امام(علیه السلام) در حالی که دست نافع در دستش بود چنین فرمود: «هی و الله وعد لا **خلف فیه**؛ امشب همان شب موعود است، وعده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد».

سپس امام(علیه السلام) رشته کوههایی را که در مهتاب شب از دور دیده می شد به نافع نشان داد و فرمود: نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوهها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟».

«نافع بن هلال» خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت مادرم به عزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را هم به هزار درهم خریداری نموده ام، سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر، کند و این اسب خسته شود.

«مقرم» از نافع بن هلال چنین نقل می کند که: امام(علیه السلام) پس از بررسی بیابانهای اطراف، به سوی خیمه ها برگشت و به خیمه زینب کبری(علیها السلام) وارد گردید و من در بیرون خیمه کشیک می دادم، زینب کبری(علیها السلام) عرضه داشت: برادر! آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و استقامت آنان پی برده ای؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنها بگذارند.

امام(علیه السلام) در پاسخ وی چنین فرمود: «آری، به خدا سوگند! آنها را آزمودم و نیافتم مگر دلاور و غرّنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار)، آنان به کشته شدن در رکاب من آنچنان مشتاق هستند مانند اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادرش».

نافع می گوید: من چون این سؤال و جواب را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم بدو بازگو نمودم.

حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند! اگر منتظر فرمان امام(علیه السلام) نبودیم همین امشب به دشمن حمله می کردیم. گفتم حبیب! اینک امام در خیمه خواهرش می باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آنجا باشند و بهتر است تو با گروهی از یاران به کنار خیمه آنان رفته و مجدداً اظهار وفاداری بنمایید تا هر چه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد.

حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه ها بودند دعوت کرد و همه آنان، خود را از خیمه ها بیرون انداختند. حبیب اول به افراد بنی هاشم گفت: از شما درخواست می کنم که به درون

خیمه های خود برگردید و به عبادت و استراحت خویش بپردازید سپس گفتار نافع را برای بقیه صحابه نقل نمود.

همه آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نایل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم، حبیب دلت آرام و چشمت روشن باد.

حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیايید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.

چون به کنار این خیمه رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا! اینان جوانان فداکار شما و اینها شمشیرهای برآقشان است که همه سوگند یاد نموده اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شماست که هم قسم شده اند آنها را فرو نبرند مگر در سینه دشمنان شما.

در این هنگام یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد: «**أَيُّهَا الطَّيِّبُونَ حَامُوا عَنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ حُرَّائِ امِيرِ الْمُأْمَنِينَ**؛ ای پاک مردان! از دختران پیامبر و زنان خاندان امیرمؤمنان دفاع کنید».

چون سخن این بانو به گوش این افراد رسید، با صدای بلند گریه کرده و هریک به سوی خیمه خویش بازگشتند.

از امام سجاد(علیه السلام) نقل شده است که در شب عاشورا پدرم در میان خیمه با چندتن از یارانش نشسته بود و «جون» غلام ابونر مشغول اصلاح شمشیر امام(علیه السلام) بود، آن حضرت به این اشعار مترنم و متمثل گردید:

«ای دنیا! اف بر دوستی تو که صبحگاهان و عصرگاهان چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی به عوض قناعت نورزی و همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالک این راه».

امام سجاد(علیه السلام) می گوید: من از این اشعار به هدف امام(علیه السلام) که خبر مرگ و اعلان شهادت بود پی بردم و چشمانم پر از اشک گردید ولی از گریه خودداری کردم، اما عمه ام زینب که در کنار بستر من نشسته بود با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام، خود را به خیمه آن حضرت رسانید و گفت: وای بر من! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم، ای یادگار گذشتگانم و ای پناهگاه بازماندگانم گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده ام که این پیشامد، مصیبت پدرم علی و مادرم زهرا و برادرم حسن(علیه السلام) را زنده نمود.

امام(علیه السلام) به زینب کبری تسلی داده و به صبر و شکیبایی توصیه نمود و چنین گفت: «خواهر! راه صبر و شکیبایی را در پیش بگیر و بدانکه همه مردم دنیا می میرند و آنانکه در آسمانها هستند زنده نمی مانند، همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت

خویش آفریده است و همه مردم را مبعوث و زنده خواهد نمود و اوست خدای یکتا. پدر و مادرم و برادرم حسن بهتر از من بودند که همه به جهان دیگر شتافتند و من و آنان و همه مسلمانان باید از رسول خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان بقا شتافت».

سپس فرمود: «خواهرم ام کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من گریبان چاک نکنید و صورت خود را نخرائید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان نرانید».

صاحب «نفس المهموم» از مرحوم صدوق (قدس سره) نقل می کند که در ساعتهای آخر شب عاشورا خواب سبکی چشم امام (علیه السلام) را فراگرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش فرمود: «من در خواب دیدم که چندین سگ شدیداً بر من حمله می کنند و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و این خواب نشانگر آن است از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلاست قاتل من خواهد بود».

امام (علیه السلام) سپس فرمود: و پس از این خواب، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود: «تو شهید این امت هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین، آمدن تو را به همدیگر مژده و بشارت می دهند، تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود، عجله کن و تأخیر روا مدار و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبزرنگی جمع آوری کند».

بنا به نقل ابن قولویه و مسعودی، حسین بن علی (علیه السلام) آنگاه که نماز صبح را بجای آورد، رو به سوی نمازگزاران نموده پس از حمد و سپاس خداوند به آنان چنین فرمود: خداوند به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داده است و بر شماست که صبر و شکیبایی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید».

مرحوم شیخ صدوق از امام سجاد (علیه السلام) مطلبی بدین مضمون نقل می کند که: در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت و کار بر حسین بن علی (علیه السلام) سخت شد بعضی از یاران آن حضرت متوجه گردیدند که تعدادی از اصحاب و یاران امام (علیه السلام) در اثر شدت جنگ و با مشاهده بدنهای قطعه قطعه شده دوستانشان و رسیدن نوبت شهادتشان رنگشان متغیر و لرزه بر اندامشان مستولی گردیده است ولی خود حسین بن علی (علیه السلام) و تعدادی از خواص یارانش برخلاف گروه اول هرچه فشار بیشتر و فاصله آنان با شهادت نزدیکتر می شود رنگشان گلناری گشته و از آرامش و سکون خاطر بیشتری برخوردار می گردند که از این منظره جالب و شهادت فوق العاده متعجب شده در حالی که به قیافه روحانی و سیمای گلناری حسین بن علی (علیه السلام) اشاره می نمودند به یاران خود چنین گفتند:

«به حسین بن علی (علیه السلام) نگاه کنید که از مرگ و شهادت کوچکترین ترسی به خود راه نمی دهد».

آن حضرت چون این جمله را از آنان شنید یاران خویش را این چنین مورد خطاب قرار داد:

«ای بزرگ زادگان صبر و شکیبایی به خرج دهید که مرگ چیزی جز يك پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای همیشگی آن می رساند، چه کسی است که نخواهد از يك زندان به قصری انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که از کاخی به زندان و شکنجه گاه منتقل گردند. پدرم از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بر من نقل نمود که می فرمود: «دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است که این گروه مؤمن را به بهشتشان می رساند و آن گروه کافر را به جهنمشان. آری، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم».

آن حضرت پس از این بیان، صفوف لشکر خویش را که بنا به مشهور از ۷۲ تن تشکیل می یافت منظم نمود، میمنه سپاه را به زهیر بن قین و میسره را به حبیب بن مظاهر و پرچم را به برادرش عباس بن علی(علیه السلام) سپرد و خود و افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفتند.

در این هنگام عمر بن سعد نیز به آرایش و تنظیم صفوف لشکر خویش مشغول بود و چون چشم امام(علیه السلام) به انبوه جمعیت لشکر دشمن افتاد و در مقابل خویش سیلی عظیم و موجی خروشان از دشمن را دید دستها را به سوی آسمان بلند کرد و این دعا را خواند: «خدایا! تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر پیشامد ناگوار مایه امید من هستی و در هر حادثه ای سلاح و ملجأ من. چه بسیار غمهای کمرشکن که دلها در برابرش آب و راه هرچاره در مقابلش مسدود می گردد، غمهای جانکاهی که با دیدن آنها دوستان، دوری جسته و دشمنان زبان به شتمانت می گشودند، در چنین مواقعی تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده ام و تو بودی که به داد من رسیده و این کوههای غم را برطرف کرده ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده ای. خدایا! تویی صاحب هر نعمت و تویی آخرین مقصد و مقصود من».

امام(علیه السلام) پس از تنظیم صفوف لشکر خویش، سوار بر اسب گردید و از خیمه ها قدری فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا خطاب به لشکر افراد عمر سعد چنین فرمود: «مردم! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا من وظیفه خود را که نصیحت و موعظه شماست، انجام بدهم و انگیزه سفر خود را به این منطقه توضیح بدهم. اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من از راه انصاف درآمدید راه سعادت را دریافته و دلیلی برای جنگ با من ندارید و اگر دلیل مرا نپذیرفتید و از راه انصاف نیامدید همه شما دست به دست هم بدهید و هر تصمیم و اندیشه باطل که دارید درباره من به اجرا بگذارید و مهلتم ندهید ولی به هر حال امر بر شما پوشیده نماند، یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فروفرستاد و اوست یار و یاور نیکان».

بنا به نقل کتب تاریخ، چون سخن امام(علیه السلام) به آخرین فراز این بخش رسید، صدای گریه از سوی بعضی از زنان و دختران که به سخنان آن حضرت گوش فرامی دادند، بلند شد و لذا امام(علیه السلام) سخن و خطابه خویش را قطع کرده و به برادرش عباس و فرزندش علی اکبر

مأموریت داد تا آنها را به سکوت و آرامش دعوت نمایند و این جمله را نیز اضافه نمود که آنان گریه های زیادی در پیش دارند.

چون بانوان و اطفال آرام شدند، امام دومرتبه شروع به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند خطبه دیگری ایراد نمود.

«بندگان خدا! از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به يك نفر داده شود و يا يك فرد برای همیشه در دنیا بماند پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود ولی هرگز! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه هایش کهنه و نعمتهایش زایل و سرور و شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید، دون منزلی است و موقت خانه ای. پس برای آخرت خود توشه ای بگیرید و بهترین توشه آخرت تقوا و ترس از خداست. مردم! خداوند دنیا را محل فنا و زوال قرارداد که اهل خویش را تغییر داده و وضعشان را دگرگون می سازد، مغرور و گول خورده کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که مفتون آن گردد.

مردم! دنیا شما را گول نزند که هرکس بدو تکیه کند ناامیدش سازد و هرکس بر وی طمع کند به یأس و ناامیدیش کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرستاده است. چه نیکوست خدای ما و چه بد بندگانی هستید شماها که به فرمان خدا گردن نهاده و به پیامبرش ایمان آوردید و سپس برای کشتن اهل بیت و فرزنداناش هجوم کردید. شیطان بر شما مسلط گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. ننگ بر شما و ننگ بر ایده و هدف شما. ما برای خدا خلق شده ایم و برگشتمان به سوی اوست. (سپس فرمود): اینان پس از ایمان، به کفر گراییده اند، این قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد».

و در بخش سوم خطبه، از راه معرفی خویش، به موعظه و نصیحت آنان ادامه می دهد و چنین می فرماید:

«مردم! بگوئید من چه کسی هستم سپس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و درهم شکستن حریم من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و پیش از همه رسالت پیامبر را تصدیق نمود؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده اید که فرمود: این دو، سروران جوانان بهشت هستند؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق کنید اینها حقایقی است که کوچکترین خلائی در آن نیست؛ زیرا از روز اول دروغ نگفته ام؛ چون دریافته ام که خداوند به اهل دروغ غضب کرده و ضرر دروغ را به گوینده آن برمی گرداند. و اگر مرا تکذیب می کنید، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر کسانی هستند که می توانید از آنها سؤال کنید: از جابر بن عبدالله انصاری،

ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید که همه آنان گفتار پیامبر را درباره من و برادرم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده اند و همین يك جمله می تواند مانع شما گردد از ریختن خون من».

در اینجا شمر بن ذی الجوشن که یکی از فرماندهان و سران لشکر کوفه بود، متوجه گردید که ممکن است سخنان امام در سپاهیان مؤثر واقع شود و آنان را از جنگ منصرف سازد و لذا خواست سخن امام را قطع کند و با صدای بلند داد زد: «او در ضلالت است و نمی فهمد چه می گوید».

حبیب بن مظاهر هم از سوی لشکر آن حضرت بدو پاسخ داد: «تویی که در ضلالت و گمراهی سخت می باشی و راست می گویی که سخن او را نمی فهمی؛ زیرا خدا قلب تو را مهر و موم کرده است».

«اگر در گفتار پیامبر درباره من و برادرم تردید دارید آیا در این واقعیت نیز شك می کنید که من پسر دختر پیامبر شما هستم و در همه دنیا و در میان شما و دیگران پیامبر خدا فرزندی جز من ندارد؟ وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته ام که در مقابل خون وی مرا به قتل می رسانید! یا مال کسی را گرفته ام و یا جراحاتی بر شما وارد ساخته ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟».

گفتار حسین بن علی (علیه السلام) که بدینجا رسید، سکوت کامل بر سپاه کوفه حکمفرما بود و هیچ عکس العمل و پاسخی از طرف آنان مشاهده نمی گردید که امام چند تن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده و در میان لشکر ابن سعد حضور داشتند، خطاب کرد و چنین فرمود:

«ای شبت بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که میوه هایمان رسیده و درختانمان سرسبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم، در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو است».

این افراد در مقابل گفتار امام پاسخی نداشتند جز انکار و گفتند ما چنین نامه ای به تو ننوشته ایم.

در اینجا قیس بن اشعث با صدای بلند گفت: یا حسین! چرا با پسرعمویت بیعت نمی کنی (تا راحت شوی)؟ که در این صورت با تو به دلخواهت رفتار خواهند کرد و کوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد گردید.

امام در پاسخ وی فرمود: «به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابر دشمن فرار می کنم».

سپس آیه ای را که گفتار حضرت موسی را در مقابل عناد و لجابت فرعونیان نقل می کند، قرائت نمود: من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم که گفتار مرا دور می افکنید. پناه می برم به پروردگار خویش و پروردگار شما از هر شخص متکبری که ایمان به روز جزا ندارد».

خوارزمی می گوید: دومین سخنرانی امام(علیه السلام) در روز عاشورا و در سرزمین کربلا بدین صورت بود: پس از آنکه هردو سپاه کاملاً آماده گردید و پرچمهای عمرسعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و سپاه دشمن از هر طرف دور خیمه های حسین بن علی را فراگرفته و مانند حلقه انگشتی در میان خویش گرفتند، حسین بن علی(علیه السلام) از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرادهند ولی آنها همچنان سروصدا و هلهله می نمودند که حسین بن علی(علیه السلام) با این جملات به آرامش و سکوتشان دعوت نمود: «وای بر شما! چرا گوش فرامی دهید تا گفتارم را - که شما را به رشد و سعادت فرامی خوانم - بشنوید هر کس از من پیروی کند خوشبخت و سعادتمند است و هرکس عصیان و مخالفت ورزد از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نموده و با دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرامی دهید. آری، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام و لقمه های غیرمشروعی که شکمهای شما از آن انباشته شده، خدا این چنین بر دلهای شما مهر زده است، وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟».

چون سخن امام(علیه السلام) بدینجا رسید لشکریان عمرسعد همدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی کنند و همدیگر را وادار به استماع سخنان آن حضرت نمودند. چون سکوت بر صفوف دشمن حاکم گردید امام(علیه السلام) در ادامه سخنانش چنین فرمود: «ای مردم! ننگ و ذلت و حزن و حسرت بر شما باد که با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آنگاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سرعت به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی را که از خود ما بود علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، علیه ما شعلهور ساختید، به حمایت و پشتیبانی دشمنانتان و علیه پیشوایان بپاخواستید، بدون اینکه این دشمنان قدم عدل و دادی به نفع شما بردارند و یا امید خیری در آنان داشته باشید مگر طعمه حرامی از دنیا که به شما رسانیده اند و مختصر عیش و زندگی ذلت باری که چشم طمع به آن دوخته اید.

قدری آرام! وای بر شما! که روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید بدون اینکه خطایی از ما سرزده باشد و یا رأی و عقیده نادرستی از ما مشاهده کنید آنگاه که تیغها در غلاف و دلهای آرام و رأبها استوار بود، مانند ملخ از هر طرف به سوی ما روی آوردید و چون پروانه از هرسو فروریختید، رویتان سیاه که شما از سرکشان امت و از ته ماندگان احزاب فاسد هستید که قرآن را پشت سر انداخته اید، از دماغ شیطان در افتاده اید، از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنن می باشید که فرزندان پیامبران را می کشید و نسل اوصیا را از بین می برید. شما از لاحق کنندگان زنزادگان به نسب و اذیت کنندگان مؤمنان و فریادرس پیشوای استهزاکنندگان می باشید که قرآن را مورد استهزا و مسخره خویش قرار می دهند...».

بعد از این سخنان، امام حسین(علیه السلام) موارد دیگری را به سپاهیان عمرسعد گوشزد کردند.

طبق نقل مورخان، در روز عاشورا و پس از سخنرانیها و هدایت‌های امام(علیه السلام) سه نفر شخصاً با آن حضرت مواجه گردیدند و در لجابت و انکار حقیقت کار را به آخرین مرحله رسانیدند که امام(علیه السلام) این سه نفر را نفرین نموده بلافاصله نفرین آن حضرت درباره آنان مستجاب شد که دو تن از آنان در همان ساعت و سومی به فاصله کمی پس از عاشورا به سزای عمل ننگین خود رسیدند.

امام(علیه السلام) پس از سخنرانی دوم، عمرسعد را خواست و او با اینکه از این ملاقات اکراه داشت و نمی خواست با آن حضرت مواجه گردد بالاخره به جلو آمد و حسین بن علی(علیه السلام) برای آخرین بار با وی اتمام حجت نمود و خطر و عواقب وخیم اقدام و تصمیم او را درباره جنگ با آن حضرت بدو تذکر داد و چنین فرمود:

«تو خیال می کنی با کشتن من و به وسیله ریختن خون من به يك جایزه بزرگ و ارزنده! و به استانداری ری و گرگان نایل خواهی گردید؟ نه، به خدا سوگند! چنین ریاستی به تو گوارا نخواهد شد و این، پیمانی است محکم و پیش بینی شده، اینك آنچه از دستت بیاید انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوش و راحتی خواهی دید و در هر دو جهان معذب و مورد خشم خدا و خلق خدا خواهی گردید و چندان دور نیست آن روزی که سر بریده تو را در همین شهر کوفه بر بالای نی بزنند و کودکان این شهر سر تو را اسباب بازی قرار دهند و سنگبارانش کنند».

عمرسعد با شنیدن سخنان امام بدون اینکه جوابی داده باشد، از آن حضرت روی برگرداند و با قیافه خشمگین، خود را به صف سپاهیان رسانید.

پس از خطابه و سخنرانی عمومی امام(علیه السلام) و گفتگوی آن حضرت با عمر بن سعد و برگشت او به سوی لشکریانش، عمرسعد مجدداً از میان صفوف لشکریانش بیرون آمده و تیری به سوی خیمه های حسین بن علی رها کرد و خطاب به سپاهیاناش چنین گفت: «اشهدو الی عند الامیر اثی اول من رمی؛ در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی تیراندازی نمودم».

مردم کوفه با دیدن این صحنه تیرها را به سوی خیمه ها رها کردند و چوبه های تیر از سوی دشمن مانند قطرات باران به خیمه ها سرازیر گردید که می گویند در این لحظه از یاران امام(علیه السلام) کمتر کسی باقی ماند که از رسیدن تیر به بدنش مصون بماند.

در اینجا بود که امام(علیه السلام) به یاران خویش چنین فرمود: برخیزید ای کرام! ای بزرگ منشا برخیزید به سوی مرگ که چاره ای از آن نیست که این تیرها پیکهای مرگ است از طرف این مردم به سوی شما».

سپس فرمود: «و به خدا سوگند! در میان این مردم با بهشت و دوزخ فاصله ای نیست مگر همین مرگ که پل ارتباطی است، شما را به بهشت می رساند و دشمنانتان را به دوزخ».

و بنا به نقل لهوف، در این هنگام یاران امام(علیه السلام) يك حمله دسته جمعی آغاز نمودند و جنگ شدیدی در میان سپاه حق و باطل به وقوع پیوست و آنگاه که این حمله خاتمه یافت و گرد و خاک فرونشست پنجاه تن از یاران امام(علیه السلام) به شهادت رسیده بودند.

پس از جنگ مغلوبه و کشته شدن گروهی از یاران حسین بن علی(علیه السلام) آن حضرت محاسن شریفش را به دست گرفت و فرمود: خشم خدا بر یهودیان آنگاه سخت گردید که برای او فرزندی قایل شدند و خشم خدا بر مسیحیان آنگاه شدید شد که به خدایان سه گانه قایل گردیدند و غضب خداوند بر آتش پرستان وقتی بیشتر شد که به جای خدا آفتاب و ماه را پرستیدند و غضب الهی بر قوم دیگری آنگاه شدیدتر شد که بر کشتن پسر و دختر پیامبرشان متحد و هماهنگ گردیدند».

حسین بن علی(علیه السلام) سخنانش را با این جمله به پایان رسانید: «آگاه باشید! به خدا سوگند! من به هیچ يك از خواسته های اینها جواب مثبت نخواهم داد تا در حالی که به خون خویش خضاب شده ام به لقای خدایم نایل گردم».

سپس با صدای بلند فرمود: «آیا فریادری نیست که به فریاد ما برسد، آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟» چون صدای امام(علیه السلام) به گوش زنان و دختران آن حضرت رسید، صدای گریه آنان بلند شد. و بنابر نقلی از لشکریان کوفه دو برادر به نام سعد و ابوالحتوف با شنیدن استغاثه امام تغییر عقیده دادند و به جای جنگ با حسین بن علی(علیه السلام) به صف لشکریان او پیوستند و به شهادت نایل شدند.

حسین بن علی(علیه السلام) در آخرین ساعتهای زندگی یارانش آنها را در راه شهادت و جانبازی که انتخاب کرده بودند تشویق و ترغیب می نمود و در مناسبتهای مختلف به هنگام وداع آنها و یا موقعی که در قتلگاه و در بالینشان و در کنار جسد خون آلود و نیمه جانیشان حاضر می گردید با جملاتی دلنشین و یا با عکس العملی مهرآمیز که نشانگر کمال محبت و عاطفه امام(علیه السلام) نسبت به آنان بود، به دلجویی و تسلی خاطر آنان می پرداخت.

عمر بن کعب معروف به ابو ثمامه صائدی یکی از یاران حسین بن علی(علیه السلام) چون متوجه گردید که اول ظهر است، به آن حضرت عرضه داشت: جانم به فدایت! اگرچه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می دهند ولی به خدا سوگند! تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست بیاوند، من دوست دارم آنگاه به لقای پروردگار نایل گردم که این يك نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم.

امام(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «نماز را به یاد ما انداختی خدا تو را از نمازگزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد، آری اینك وقت نماز فرارسیده است از دشمن بخواهید که موقتاً دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای بیاوریم».

و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین یکی از سران لشکر باطل گفت: «**اِنَّهَا لَا تَقْبَلُ**; نمازی که شما می خوانید مورد قبول پروردگار نیست».

حبیب بن مظاهر به او پاسخ گفت و در این رابطه باز جنگ شدیدی درگرفت که منجر به کشته شدن وی گردید.

و در نتیجه حسین بن علی(علیه السلام) با چند تن از یارانش در مقابل تیرها که مانند قطرات باران به سوی خیمه ها سرازیر بود نماز ظهر را به جای آورد و چند تن از یارانش به هنگام نماز به خاك و خون غلتیدند.

پس از آنکه پیشنهاد آتش بس موقت از سوی امام برای ادای فریضه ظهر مورد پذیرش اهل کوفه قرار نگرفت، آن حضرت بدون توجه به تیرباران دشمن به نماز ایستاد و چند تن از یاران آن حضرت از جمله سعید بن عبدالله و عمرو بن قرظه کعبی در پیش روی امام ایستادند و سینه خود را سپر کردند که پس از تمام شدن نماز در اثر تیرهایی که به بدنشان رسیده بود به شهادت رسیدند.

یزید بن زیاد، معروف به ابوشعساء کندی یکی از تیراندازان معروف کوفه و از لشکریان عمر سعد بود که پس از سخنرانی امام(علیه السلام) و نبودن جواب مثبت به پیشنهادهای آن حضرت، قبل از حُر، خود را به خیمه های امام رسانیده و جزو فداکاران آن حضرت گردید.

ابوشعساء اول سواره به میدان رفت و پس از آنکه اسبش پی گردید به سوی خیمه ها بازگشت و در مقابل خیمه ها زانو بر زمین گذاشت و یکصد تیر که به همراه داشت همه را به سوی لشکر کوفه انداخت.

امام(علیه السلام) چون توبه و شهادت او را دید، چنین دعا کرد: «**اللّٰهُمَّ سَدِّ رَمِيْتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ**; خدایا! او را در تیراندازی محکم و قوی بگردان و اجر و مزدش را بهشت برین قرار بده».

بنا به نقل ابن اثیر، حرّ پس از آنکه خود را از سپاه عمر سعد، به کنار کشید و به عنوان توبه به خدمت امام(علیه السلام) رسید، عرضه داشت: من فکر نمی کردم که این مردم کار را بدینجا خواهند کشید که جداً با تو بجنگند و الا هیچگاه با آنان همراهی نمی کردم. اینك به عنوان توبه از آنچه از من نسبت به شما سرزده است و مانع از حرکت شما بوده ام به حضورتان آمده ام و تصمیم دارم تا پای مرگ از شما حمایت کنم و در پیش رویت کشته شوم، آیا توبه من پذیرفته است؟

امام(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: «آری، خدا توبه تو را می پذیرد و گناهانت را می بخشد».

بنا به نقل طبری و ابن کثیر، «حر» پس از کشته شدن حبیب و قبل از نماز ظهر به همراه زهیر به دشمن حمله نمود که هر يك از آنان در محاصره دشمن قرار می گرفت، دیگری حلقه محاصره را می شکست و از دشمن نجاتش می داد تا بالاخره اسب حر را پی نمودند، او پیاده به جنگ ادامه داد و پس از آنکه بالغ بر چهل تن از دشمن را کشت يك گروه پیاده از دشمن بر وی حمله نموده و او را از

پای در آورد. در این موقع چند تن از یاران حسین بن علی (علیه السلام) نیز به آنان حمله کردند و بدن نیمه جان حرّ را از میان قتلگاه به طرف خیمه ها حمل نموده در کنار خیمه اجساد شهدا قرار دادند. امام (علیه السلام) نیز در همین جا و در کنار پیکر نیمه جان حرّ که هنوز رمقی از حیات در وی بود، قرار گرفت و با دیدن جسد خون آلود این جمله را مکرر بر زبان جاری کرد و می فرمود:

«... قَتْلَةُ مِثْلِ قَتْلَةِ النَّبِيِّينَ وَ آلِ النَّبِيِّينَ؛ این مردم کوفه قاتلان و کشتندگانی هستند همانند قاتلان پیامبران و فرزندان پیامبران».

سپس در بالای سر حرّ نشست و در حالی که خاک و خون از سر و صورتش پاك می کرد، چنین فرمود: «تو حر و آزاد مردی، همان گونه که مادرت تو را حُر نامیده است. و تو آزاد مردی در این جهان فانی و در آن جهان پایدار و ابدی».

پس از آنکه یاران و اصحاب حسین بن علی (علیه السلام) شربت شهادت نوشیدند و نوبت به افراد خاندان آن حضرت رسید، اول کسی که قدم به میدان گذاشت و در راه اسلام و قرآن تیرها و نیزه و شمشیرها را به جان خرید «علی اکبر» فرزند رشید حسین بن علی (علیه السلام) بود. خوارزمی می گوید: علی بن الحسین (علیه السلام) که در سن هیجده سالگی بود، در روز عاشورا پیش از همه افراد خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عازم میدان شهادت گردید و آنگاه که می خواست با پدرش وداع کند و از خیمه ها حرکت کند حسین بن علی (علیه السلام) نظر محبت آمیزی به قیافه زیبا و قامت رسای وی افکند و صورت و محاسنش را به سوی آسمان نمود و چنین گفت:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ...؛ خدایا! تو خود علیه این مردم گواه باش که به سوی آنان جوانی حرکت می کند که از نظر خلقت و خلق و خو و نطق و سخن گفتن شبیه ترین مردم است به پیامبر تو و ما هروقت مشتاق لقای سیمای پیامبر بودیم به صورت وی تماشا می کردیم. خدایا! این مردم ستمگر را از برکات زمین محروم و به تفرقه و پراکندگی مبتلایشان بگردان! صلح و سازش را از میان آنان و فرمانروایشان بردار که ما را با وعده یاری و نصرت دعوت نمودند و سپس به جنگ ما برخاستند».

امام (علیه السلام) سپس این آیه را خواند: «خدا آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را بر عالمیان برگزید نسلهایی که از یکدیگرند و خداوند شنوا و داناست».

و آنگاه که حضرت علی اکبر خواست از خیمه ها جدا شود حسین بن علی (علیه السلام) عمر سعد را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود: «مَالِكُ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي...؛ چه شده است بر تو؟ خدا نسل تو را قطع کند همانگونه که تو شاخه مرا بریدی، و رابطه قوم و خویشی مرا با پیامبر نادیده گرفتی و خدا کسی را بر تو مسلط کند که در میان رختخواب تو را ذبح کند».

علی اکبر آنگاه که در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت این اشعار را می خواند:

«منم علی، پسر حسین بن علی و سوگند به کعبه که ما اولی به پیامبر هستیم!

و به خدا قسم! نباید این فرزند فرومایه بر ما حکومت کند این نیزه را آنچنان بر شما فرود می آورم که خم شود.

و این شمشیر را آنچنان بر شما می زنم تا درهم بیچید مانند شمشیر زدن جوان هاشمی علوی»، سپس وارد جنگ شد.

خوارزمی می گوید: با اینکه تشنگی بر وی اثر عمیق گذاشته بود اما آنچنان جنگ نمود و حملات شکننده بر صفوف دشمن وارد ساخت و از افراد دشمن کشت که داد آنها بلند شد و تعداد کشته شدگان به وسیله او به ۱۲۰ نفر بالغ گردید و به سوی خیمه ها برگشت. و برای دومین بار حمله نمود و چون به روی خاک افتاد با صدای بلند عرضه داشت پدرجان! اینک جدم رسول خدا با جام بهشتی سیرابم کرد که پس از آن تشنگی نیست...

حسین بن علی(علیه السلام) چون در بالای سر وی قرار گرفت فرمود: «خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند. فرزندم اینها چقدر بر خدا و به هتک حرمت رسول الله جری شده اند، پس از تو اف بر این دنیا!».

پس از شهادت حضرت علی اکبر، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل که جوانی کم سن و سال و مادرش رقیه دختر امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود به دشمن حمله برد.

از سوی دشمن مردی به نام یزید بن رقاد، تیری به سوی وی رها کرد، عبدالله برای جلوگیری از خطر، دست به پیشانی خویش گذاشت ولی تیر به دست وی اصابت و دستش را به پیشانیش دوخت و به روی خاکها افتاد و مردی از سوی دشمن به وی حمله نمود و او را به شهادت رسانید و خود یزید بن رقاد تیر را از پیشانی عبدالله درآورد ولی پیکان همچنان در پیشانیش باقی ماند.

در این هنگام چند تن از نوجوانان هاشمی و آل ابوطالب مانند محمد و عون، فرزندان عبدالله جعفر و محمد بن مسلم دسته جمعی به سوی دشمن حمله کردند و چون امام(علیه السلام) این گروه را دید که عقابوار به سوی دشمن در حرکت هستند خطاب به آنان فرمود: «عموزادگان من! و خاندان من! در مقابل مرگ، صبر و استقامت به خرج بدهید که به خدا سوگند! پس از امروز، روی ذلت و خواری نخواهید دید».

پس از شهادت گروهی از جوانان اهل بیت، قاسم فرزند امام مجتبی(علیه السلام) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود تصمیم به جنگ گرفته، عزم شهادت کرد. او در حالی که صورتش مانند پاره ای از ماه و بر تنش پیراهنی عربی و در پایش نعلین و در دستش شمشیر بود به سوی دشمن حرکت کرد و پس از مقداری جنگیدن مردی به نام عمرو بن سعد بر وی حمله نمود و به روی زمین انداخت، قاسم بن حسن عموی خویش را به یاری خواست. امام(علیه السلام) که وضع را به دقت در نظر داشت سریعاً به بالین وی آمد و چون چشمش به قیافه خون آلود و بدن پاره پاره وی افتاد چنین گفت: «دور

باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند، جدت رسول خدا و علی امیرمؤمنان در روز رستاخیز دشمن شان باد».

سپس گفت: «به خدا قسم بر عمومی تو سخت است که او را به یاری بخوانی و نتواند به تو جواب بدهد و یا آنگاه جواب بدهد که سودی به حالت نبخشد. به خدا سوگند! استمداد تو صدای استمداد کسی است که کشته شدگان از اقوام وی زیاد و یار و ناصرش کم باشد».

طبری می گوید: امام(علیه السلام) جنازه قاسم بن حسن(علیه السلام) را به سوی خیمه ها حرکت داده و در میان خیمه شهدا و در کنار جنازه فرزندش علی اکبر قرار داد سپس مردم کوفه را این چنین نفرین نمود:

«خدایا! همه آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان و کسی از آنان را نگذار و هیچگاه آنان را مشمول مغفرت خویش قرار مده».

پس از کشته شدن یاران حسین بن علی(علیه السلام) که بجز زنان و اطفال و بجز امام سجاد کسی در میان خیمه های او باقی نماند، استغاثه آن حضرت بلند شد:

«آیا کسی هست که از حرم پیامبر خدا دفاع کند، آیا خداترسی هست درباره ما خاندان از خدا بترسد، آیا یاری کننده ای هست به امید خدا بر ما یاری دهد، آیا معین و کمکی هست به یاری ما بشتابد...؟».

خوارزمی می گوید: با شنیدن صدای استغاثه امام(علیه السلام) صدای گریه و ناله زنان و اطفال از خیمه ها بلند شد، امام(علیه السلام) به سوی خیمه ها برگشت و فرمود: فرزندم علی را بیاورید تا با وی نیز وداع بکنم و آن طفل صغیر در بغل پدرش بود که حرمله با تیر او را به شهادت رسانید. امام خون گلوی او را گرفت و به سوی آسمان پاشید.

در لهوف می گوید: امام(علیه السلام) پس از آنکه خون گلوی فرزندش را به آسمان پاشید این جمله را نیز گفت: «هُوَ عَلِيٌّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنُ اللَّهِ؛ این مصیبت نیز بر من آسان است زیرا که خدا می بیند».

حضرت ابوالفضل(علیه السلام) در روز عاشورا مکرر به خدمت حسین بن علی(علیه السلام) شرفیاب گردیده اجازه میدان می خواست. ولی به مناسبت شهادت و شجاعت و به علت اینکه پرچم افتخار سپاه حق در دست وی به اهتزاز بود امام(علیه السلام) به او اجازه میدان نمی داد و هر بار از تصمیمش منصرف می ساخت و می فرمود:

«تو پرچمدار من هستی و شهادت تو دلیل هزیمت و شکست جندالله و علامت پیروزی جند شیطان است».

و بالاخره چون تمام یاران آن حضرت به شهادت رسیدند و برای چندمین بار که حضرت ابوالفضل اجازه خواست امام(علیه السلام) با درخواست وی موافقت فرمود. آن حضرت آنگاه که پس

از تشنگی شدید به آب دسترسی پیدا نمود و هنگامی که در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت و دستش به وسیله دشمن قطع گردید اشعار حماسه ای را که بیانگر ایمان و عقیده و دورنمایی از ایده و هدف وی می باشد می خواند:

در «ابصارالعین» می گوید: عباس بن علی(علیه السلام) پس از مراجعه مکرر چون از برادرش جواب منفی شنید، چنین گفت: «دیگر سینه ام تنگ شده و از زندگی سیر گشته ام». امام(علیه السلام) فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته ای مقداری آب تهیه کن. عباس حرکت نمود و پس از درهم ریختن صفوف دشمن، وارد فرات گردید و چون مشك را پرکرد، خواست خود نیز آب بخورد، مشك پر از آب را به نزدیک لبهای خشك شده اش رسانید ولی بلافاصله آب را به فرات ریخت و خود را اینچنین مورد خطاب قرار داد:

يا نفس من بعد الحسين هونی \*\*\* و بعده لا كنت ان تكونی

هذا الحسين و ارد المنون \*\*\* و تشر بین بارد المعین

تالله ما هذا فعال دینی

«ای نفس پس از حسین ذلت و خواری بر تو باد و پس از وی زنده نباشی گرچه زندگی را خواهانی.

اینك حسین وارد میدان جنگ شده است و تو آب سرد و گوارا می نوشی.

به خدا سوگند آیین من چنین اجازه ای را نمی دهد».

او که با عشق فراوان و علاقه شدید به رسانیدن آب به سوی خیمه ها روان بود مردی از دشمن به نام زید بن رقاد از پشت درخت خرمایی کمینش کرد و توانست با يك روش ناجوانمردانه بر وی حمله نموده و دست راستش را قطع کند. فرزند حیدر کرار(علیه السلام) چون از دست مأیوس گردید باز هم برنامه و هدف خود را در قالب دو بیت حماسی چنین بیان نمود:

والله ان قطعتم یمینی \*\*\* ائی احامی أبداً عن دینی

وعن امام صادق الیقین \*\*\* نجل النبی الطاهر الأمین

«به خدا سوگند! اگر چه دست راست مرا قطع نمودید ولی من تا آنجا که زنده هستم از آیین خود دفاع خواهم نمود و از امام و پیشوایم که در ایمان خود صادق است و فرزند پیامبر پاك و منزّه و امین است».

آری، او به قطع شدن دستش اعتنا ننموده و به مسیر خود ادامه می داد که شخص دیگری به نام «حکیم بن طفیل» با همان روش غیرانسانی «زید بن رقاد» از کمین برجست و دست چپ آن حضرت را قطع نمود. و در این هنگام تیرها مانند قطرات باران از طرف دشمن به سوی آن حضرت سرازیر گردید که تیری به مشك و تیری دیگر به سینه اش اصابت نمود و از حرکت بازماند. در اینجا بود که یکی از افراد دشمن توانست از نزدیک بر وی حمله کند و جمجمه آن حضرت را با عمودی بشکافت و

آنگاه که در روی زمین قرار گرفت عرضه داشت: «**عليك مئی السلام یا ابا عبد الله**» امام(علیه السلام) با شنیدن صدای برادر، خود را به بالین وی رسانیده و در رثای او خطاب به مردم کوفه این چهار بیت را انشاء نمود:

«شما ای بدترین مردم! از راه دشمنی و ستم تجاوز کردید و درباره ما خاندان با فرمان پیامبر مخالفت نمودید.

آیا پیامبر، آن بهترین موجودات، ما را به شما توصیه ننموده بود؟ آیا جدّ من احمد، منتخب شده و رسول خدا نبود؟ آیا فاطمه زهرا مادر من نبود و علی آن برادر نیکوترین مردم و برادر پیامبر خدا پدر من نبود؟

شما مردم در اثر جنایتی که مرتکب شدید مورد لعنت و ذلت قرار گرفتید و به زودی به سوی آتش که حرارتش شدید است، کشانده خواهید شد».

آخرین وداع حسین بن علی(علیه السلام) از سخت ترین لحظات و از شدیدترین دقایق در روز عاشورا برای آن حضرت و برای بانوان حرم و همچنین برای امام سجاد(علیه السلام) بوده است. زیرا از يك سو دختران پیامبر می بینند که اینك پس از شهادت همه مردان و جوانانشان تنها ملجأ و مأوايشان و امام و پیشوايشان نیز وداع و اعلان جدایی می کند؛ جداشدنی که دیگر بازگشتی در آن نیست.

امام حسین(علیه السلام) هنگامی که خواهر خود را محزون و بی قرار دید این اشعار را قرائت فرمود:

لا تحرقی قلبی بدمعك حسرتاً \*\*\* مادام مئی الروح فی جثمانی

فاذا قتلت فانت اولی \*\*\* بالباک یا خیرة النّسوان

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی \*\*\* منك البکاء إذا الحمام دهان

تا جان در بدن دارم دلم را از اشك حسرت خویش مسوزان;

ای بهترین زنان، هنگامی که من کشته گردم تو برای گریستن بر من سزاوارترین هستی;

به زودی بر مصیبت مرگ من گریه های طولانی در پیش داری.

امام حسین(علیه السلام) برای دومین بار با اهل و عیالش وداع کرد و آنان را به صبر و شکیبایی دعوت و به پوشیدن لباسها (ی چابک و جمع جور) توصیه نمود. آنگاه فرمود برای روزهای سخت و غمبار آماده باشید و بدانید که خداوند پشتیبان و حافظ شماست و در آینده نزدیک شما را از شرّ دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما را مبدل به خیر و دشمن شما را به عذابهای گوناگون مبتلا خواهد نمود. و در عوض این سختی و مصیبت، انواع نعمتها و کرامتها را در اختیار شما قرار خواهد داد. پس گله و شکوه نکنید و آنچه ارزش شما را کم کند بر زبان نیاورید.

امام - طبق معمول - پس از وداع با بانوان حرم برای وداع با امام سجاد(علیه السلام) به سوی خیمه او حرکت نمود وداع حسین بن علی با فرزندش و جانشین بعد از خودش چگونه بوده و در آن لحظه حساس میان آن پدر عزیز و فرزند دلبنده چه گذشته است برای ما روشن نیست.

البته مسعودی مطلبی نقل می کند که ظاهراً مضمون روایات و خلاصه اش این است که حسین بن علی(علیه السلام) به هنگام وداع با امام سجاد(علیه السلام) وصایای خاص مربوط به امامت را بر وی عرضه نموده و دستور داد که میراث مخصوص امامت از قبیل صحف و سلاح و غیره را که در نزد ام سلمه است پس از مراجعه به مدینه از وی تحویل بگیرد.

خوارزمی می گوید: حسین بن علی(علیه السلام) که حملات پی در پی و جنگ سختی می نمود و در هر حمله گروهی از دشمن را به خاک و خون می کشید یکباره دشمن تصمیم گرفت که با وارد ساختن ضربه روحی، آن حضرت را از کار بیندازد و لذا در میان او و خیمه ها حایل گردید و حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمود.

در اینجا بود که امام(علیه السلام) با صدای بلند فریاد نمود: «ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید، لااقل در زندگی آزادمرد باشید و اگر خود را عرب می پندارید به نیاکان خود ببیندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید».

آن حضرت(علیه السلام) ادامه داد: «إِنَّا الَّذِي أَقَاتَلَكُمْ...؛ من با شما می جنگم و شما با من می جنگید و این زنان گناهی ندارند، تا من زنده هستم به اهل بیت من تعرض نکنید و از تعرض این یایغان جلوگیری نمایید».

شمر گفت: «لَكَ ذَلِكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ؛ فرزند فاطمه این حق را به تو می دهیم».

سپس سپاهیان را صدا کرد: «دست از حرم وی بردارید و حمله را متوجه خود او سازید به جانم سوگند او هموارد شریفی است...».

بنا به نقل شیخ الطائفه، شیخ طوسی در مصباح المتهجد و مرحوم سید بن طاووس در اقبال، حسین بن علی(علیه السلام) در آخرین دقائق زندگیش چشمها را بازکرد و به سوی آسمان متوجه گردید و برای آخرین بار با پروردگار خویش، پروردگار عالمیان چنین مناجات و راز و نیاز نمود:

«ای خدایی که مقامت بس بلند، غضبت شدید، نیرویت بالاتر از هر نیرو، تو که از مخلوقات خویش مستغنی هستی و در کبریا و عظمت فراگیر، به آنچه بخواهی توانا، رحمتت به بندگان نزدیک، وعده ات صادق، نعمتت شامل، امتحانت زیبا، به بندگان که تو را بخوانند نزدیک هستی و بر آنچه آفریده ای احاطه داری و هرکس که از در توبه درآید پذیرایی، آنچه را که اراده کنی توانایی، آنچه را که بخواهی درک توانی کرد، کسی را که شکرگزار تو باشد شکرگزاری، یادکننده ات را یادآوری، من تو را خوانم که نیازمند تو هستم و به سوی تو روی آرم که درمانده توأم، ترسان به پیشگاهت فرع می کنم، غمگین در برابرت می گریم، از تو مدد می طلبم که ناتوانم، خود را به تو وامی گذارم که

بسندہ ای، خدایا! در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان از راه مکر و حیلہ وارد شدند و دست از یاری ما برداشتند و ما را کہ فرزندان پیامبر و حبیب تو محمد(صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) هستیم بہ قتل رسانیدند، پیامبری کہ بہ رسالت خویش انتخاب نمودہ و امین وحیش قرار دادہ ای، ای خدا! ای مہربانترین! در حوادث، بر ما گشایش و در پیشامدها، بر ما خلاصی عنایت کن».

امام(علیہ السلام) مناجات خویش را با این جملات بہ پایان رسانید:

«در مقابل قضا و قدر تو شکیا هستم ای پروردگاری کہ بجز تو خدایی نیست. ای فریادرس دادخواهان کہ مرا جز تو پروردگاری و معبودی نیست. بر حکم و تقدیر تو صابر و شکیا هستم. ای فریادرس آنکہ فریادرسی ندارد، ای ہمیشہ زندہ ای کہ پایان ندارد. ای زندہ کننده مردگان. ای خدایی کہ ہرکسی را با اعمالش می سنجی، در میان من و این مردم حکم کن کہ تو بہترین حکم کنندگانی».

راوی گوید: هنگامی کہ امام حسین(علیہ السلام) بر اثر جراحات واردہ از پای درآمد، و بدنش از زیادی تیر مانند خارپشت شد، صالح بن وہب مزنی ملعون، چنان نیزہ ای بر گلوئی حضرت زد کہ آن بزرگوار از روی اسب با گونه راست بہ زمین افتاد، بعد از زمین برخاست.

حضرت زینب(علیہا السلام) از خیمہ بیرون دوید و فریاد می زد: «وای برادرم! وای آقایم! وای خانوادہ ام! ای کاش آسمان بر زمین فرود می آمد، و ای کاش کوهها بر بیابانها می پاشید».

شمر بہ لشکریانش گفت: منتظر چہ هستید، این مرد را بکشید! لذا از ہر طرف بر حضرت هجوم آوردند.

زرعة بن شريك ملعون ضربہ ای بر شانہ چپ حضرت زد، اما امام حسین(علیہ السلام) ضربہ ای بر زرعة زد و او را بہ زمین انداخت. دیگری آنچنان ضربہ ای بر دوش مقدس حضرت زد کہ بہ صورت روی زین افتاد. امام دیگر خستہ شدہ بود؛ لذا بلند می شد اما بہ زمین می خورد.

سنان بن انس نخعی ملعون نیزہ ای در گلوئی حضرت فرو کرد، سپس نیزہ را بیرون کشید و بر استخوانهای سینہ امام زد! بعد از آن سنان تیری رها کرد کہ در گلوئی حضرت نشست. آن جناب بہ زمین افتاد، سپس برخاست و روی زمین نشست، و تیر را از گلوئی خود بیرون کشید، دو دست خویش را زیر خون گرفت و چون از خون پر شدند، سر و محاسن صورت خود را خضاب کرد و فرمود: «اینگونه کہ آغشته بہ خونم و حقّ را غصب کردہ اند خداوند را ملاقات می کنم».

و آنگاہ کہ صورت بہ خاک می گذاشت، گفت: «بسم اللہ و باللہ وفی سبیل اللہ و علی ملّة رسول اللہ».

صاحب لہوف می نویسد: «بعد عمر بن سعد بہ مردی کہ طرف راست او بود گفت: وای بر تو! پیادہ شو و او را بہ قتل برسان. خولی بن یزید خواست سر امام را جداسازد، اما ترسید. سنان بن انس پیادہ شد و با شمشیر بر گلوئی شریف آن حضرت زد در حالی کہ می گفت: بہ خدا سوگند کہ من سر

تو را جدا می‌کنم و می‌دانم تو پسر رسول خدا هستی و پدر و مادرت بهترین مردم است! سپس سر مقدس آن بزرگوار را از بدن جدا کرد.

ابوطاهر محمد حسین برسی در کتاب «معالم الدین» از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: «وقتی که کار حسین (علیه السلام) تمام شد، فرشتگان صدا به گریه بلند کردند و گفتند: ای پروردگار ما! این حسین برگزیده تو، و فرزند برگزیده است، و فرزند دختر پیامبر تو است. خداوند سایه حضرت قائم (عج) را نمایاند و فرمود: توسط این مرد، انتقام خواهم گرفت».

راوی گوید: در آن وقت غبار شدیدی توأم با تاریکی و توفان سرخ که امکان دیدن به هیچ چشمی نمی‌داد، آسمان را فراگرفت، به طوری که آن گروه گمان کردند عذاب آنها نازل گردیده و این وضع ساعتها ادامه داشت.

هلال بن نافع گوید: من همراه یاران عمر بن سعد ایستاده بودم که فردی فریاد کشید: ای امیر بشارت! این شمر است که حسین را کشت.

من از صف لشکریان خارج شدم و مقابل حسین ایستادم، او را در حال جان دادن دیدم. به خدا سوگند که هرگز کشته به خون آغشته ای را ندیدم که زیباتر و نورانی‌تر از او باشد! و من چنان محو چهره نورانی و زیبای او شده بودم که نفهمیدم او را چگونه کشتند! در آن حال جرعه آبی خواست، اما شنیدم که مردی به حسین می‌گفت: به خدا هرگز آب ننوشی تا این که وارد جهنم شوی و از آب گرم بنوشی!!!

امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: «نه بلکه خدمت جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در بهشت خواهم رسید و در منزل او در جایگاه صدق و پیشگاه سلطان مقتدر ساکن شوم، و از آن شرابی که هرگز تغییر نمی‌پذیرد خواهم نوشید، و شکایت رفتار و کردار شما را نسبت به خودم به حضرتش خواهم کرد».

همه لشکریان یکباره بر آن حضرت شوریدند، به گونه ای که گویی خداوند ذره ای رحمت در دل هیچ يك از آنها قرار نداده است، پس سر مطهرش را جدا کردند در حالی که با ایشان سخن می‌گفت! من از بی رحمی آنها تعجب کرده و گفتم: قسم به خدا که در هیچ کاری با شما شرکت نخواهم کرد.

گویند: آن نابکاران دست به غارت لباس های حسین (علیه السلام) زدند. اسحاق بن حویه حضرمی لباس حضرت را برد، وقتی پوشید گرفتار بیماری برص شد و تمام موهای بدنش ریخت. روایت شده که در پیراهن حضرت صد و ده و اندی جای تیر و شمشیر و نیزه پیدا شد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: در پیکر حسین (علیه السلام) جای سی و سه نیزه و سی و چهار زخم شمشیر بود!

بحر بن کعب تیمی ازار حضرت را برد. و روایت شده که وی زمین گیر شد و هر دو پایش از حرکت بازماند.

عمامه حضرت را آخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی به غارت برد - و گفته شده است که عمامه را شخصی به نام جابر بن یزید اودی برد - وقتی عمامه را بر سر گذاشت دیوانه شد.  
نعلین حضرت را اسود بن خالد برد.  
و انگشتر را بجدل بن سلیم کلبی برداشت، وی انگشت امام (علیه السلام) را همراه انگشتر قطع کرد.

حضرت قطیفه ای داشت که از جنس «خز» بود و آن را قیس بن اشعث غارت نمود.  
زره بترا را (که برای پیامبر بود) عمر بن سعد برداشت و چون عمر کشته شد، مختار آن زره را به قاتل عمر «ابی عمره» بخشید.  
جمع بن خلق اودی شمشیر حضرت را برد. و گفته شده است که آن شخص، مردی از بنی تمیم به نام اسود بن حنظله بوده است.

در روایت ابن سعد است که شمشیر آن حضرت را فلافس نهشلی برد. و محمد بن زکریا اضافه کرده است: آن شمشیر بعد از او به دختر حبیب بن بدیل رسید.  
راوی می گوید: مردم برای غارت خیمه های فرزندان پیامبر و نورچشمان زهرای اطهر از هم سبقت می گرفتند! حتی چادری که زن به کمرش بسته بود را کشیده و می بردند. در این حال دختران و زنان خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از خیمه ها بیرون شدند و همگی می گریستند و در فراق بزرگان و عزیزان خویش نوحه سرایی می نمودند.  
سپس سپاهیان عمر بن سعد زنان را از خیمه ها بیرون نمودند و آنها را به آتش کشیدند، و زنان را با خواری و ذلت اسیر کرده و می بردند!

زینب (علیها السلام) با دلی سوزان و جگری آتشین و صدایی اندوهگین بر حسین (علیه السلام) می گریست و صدا می زد: «ای محمد، ای کسی که آفریننده و اختیاردار آسمان بر تو درود می فرستد، این است حسین که پیکر برهنه اش به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است. اینها دختران اسیر تو هستند که شکایت خود را به درگاه الهی می نمایند و استغاثه آنها به محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) و علی مرتضی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) و حمزه سیدالشهداء بلند است.

ای محمد! این است حسین که با بدن برهنه به روی ریگهای گرم کربلا افتاده و کشته زنازادگان بی پرواست. ای آه و ای افسوس و اندوه بر تو ای ابو عبدالله. ای اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)! اینان فرزندان مصطفی هستند که اسیرشان نموده و می برند.»  
بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) عمر بن سعد به یارانش ندا داد: کیست که داوطلب شود و بر بدن حسین اسب بتازد!

ده نفر از آن مردم ظالم داوطلب شدند که عبارت بودند از: ۱. اسحاق بن حویه ۲. اخنس بن مرثد ۳. حکیم بن طفیل سبّعی ۴. عمر بن صبیح صیداوی ۵. رجاء بن منقذ عبدی ۶. سالم بن خیمه جعفی ۷. صالح بن وهب جعفی ۸. واحظ بن ناعم ۹. هانی بن ثابت حضرمی ۱۰. اسید بن مالک. لعنهم الله. اینان کسانی بودند که با سم اسبان پیکر مطهر حسین (علیه السلام) را پایمال نمودند به گونه ای که استخوان سینه و پشت و پهلوی حضرت را درهم شکستند!

این ده نفر به نزد ابن زیاد ملعون رسیدند و اسید بن مالک که یکی از آن ده نفر بود گفت: «ما بودیم که با اسبان قوی هیکل سینه حسین را شکسته و پشت او را درهم کوبیدیم».

ابن زیاد گفت: شما کیستید؟

گفتند: ما کسانی هستیم که با اسبان خود بر بدن حسین تاختیم و پشتش را خرد نمودیم و مانند سنگ آسیاب استخوانهای سینه اش را نرم کردیم. ابن زیاد دستور داد جایزه ناچیزی به آنها داده شود! ابو عمر زاهد گوید: ما در احوال این ده نفر دقت کردیم، دیدیم همه آنها زنازاده بودند! از طایفه بنی اسد نیز روایت شده که گفتند وقتی بدن مطهر امام حسین (علیه السلام) را دفن می کردیم دیدیم پشت آن حضرت پینه های بسیار دارد از امام زین العابدین سؤال نمودیم که این پینه ها در اثر چیست؟

فرمود: اینها اثر کیسه هایی است که شبها پدرم با آنها طعام و غذا برای فقرا و یتیمان برده است. «السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك».

**حسین بن علی بیهقی**

وی همان «ملاحسین واعظ کاشفی» صاحب کتاب «روضۃ الشهداء» است.

**حسین حسینی**

**سکوت**

**سنگین و پرهیا هو**

**صف می آراست**

**گلوی شورشی تو**

**در خط مقدم فریاد**

**بر یال نوالجناح باد**

**دستی دوباره می کشید**

**و زیر تابش خورشید**

**آه از نهاد علقمه برخاست**

\* \* \*

سکوت

سنگین و پرهیاهو

در هم می شکست

گلوی شورش تو

بر یال ذوالجناح باد

شتک می زد

علقمه سرخ و سیراب

در زیر زانوان تو می غلتید

و خورشید

بر کوهان کوههای برهنه

به اسارت می رفت

حسین حمود

در سال ۱۳۰۵ هـ. ق. در نجف متولد شد. خانواده او اهل حله بودند. پدر او، شیخ علی بن حسین حمود که عالم و فقیه عالی قدری بود که به نجف کوچ کرد. شیخ حسن در سال ۱۳۳۷ هـ. ق. در نجف وفات یافته و در صحن حیدری دفن شد. این شاعر عرب در رثا و مدح امام حسین (علیه السلام) و یاران گرانقدرش اشعاری سروده است که در پیش می آید:

نأى عنها الحسين فهدّ منها \*\*\* بناء البيت ذى العمدة الطوال

سرى ينحو العراق بأسد غاب \*\*\* تعدّ الموت عيداً فى النّزال

تعادى للكفاح على جیاد \*\*\* ضوامر أنعلتها بالهلال

عجبت لضمرّ تعدو سراعاً \*\*\* و فوق متونها شمّ الجبال

تسابق ظلّها فنتشر نقعاً \*\*\* به سلك القطا سبل الضلال

حسین (علیه السلام) از کعبه دور شد و با رفتن او ستونهای بلند کعبه فرو ریخت.

او به همراه شیران بیشه در شب به سوی عراق حرکت کرد. مرگ در جنگ را شادمانی خود

می دید.

آنها سوار بر اسبهای میان باریکی که نعلشان از هلال ماه بود، برای جهاد با سرعت پیش

می رفتند.

در شگفتم که این اسبهای لاغر چگونه با سرعت می دویدند، در حالی که بر پشت آنان کوههای

بلند قرار گرفته بود.

اسبها با سایه های خود به مسابقه می پرداختند و از شدت غباری که بر می انگیختند پرنده شباهنگ گمراه می شد.

### حسین علی اعظمی

حسین بن علی بن حبشی العبیدی الاعظمی، به سال ۱۳۲۵ هـ. ق. در اعظمیه بغداد متولد شد. او تألیفات فراوانی دارد. به سال ۱۳۷۵ هـ. ق. وفات یافت و در اعظمیه دفن شد. وی ارادت خود را نسبت به ائمه اطهار، شخص امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا اینگونه بیان می کند:

الدّم یَنطِقُ والعیون تترجم \*\*\* عَمّا یضَمّ الیوم هذا المَأتَم  
الیوم قد ذبح الحسین و آله \*\*\* ظلماً و فاض الدّم و انفجر الدّم  
از آنچه که امروز در این ماتم می گذرد، اشک صحبت می کند و چشمها به ترجمه آن سخنان می پردازند.

امروز حسین و خانواده اش به ستم کشته شدند. بدین سبب اشکها با خون فرومی ریزد.

### حسینعلی رکن منظر

هر آنچه بیشترش خون ز تن به در می شد \*\*\* گل بهشت جمالش شکفته تر می شد  
به پیش آن اثری کش به سینه بود ز عشق \*\*\* خدنگ و نیزه و شمشیر، بی اثر می شد  
سرم فدای قدوم شهید زنده دلی \*\*\* که از نگون شدن از زین، زعرش برمی شد  
ز کشته پشته همی ساخت بر فراز زمین \*\*\* ز هر طرف که هژبرانه حمله ور می شد  
چنان صلابت مردانه داشت در میدان \*\*\* که از مشاهده اش، شیر برحذر می شد  
به راه عشق و ارادت دمی درنگ نکرد \*\*\* گهی به پای همی رفت و گه به سر می شد  
قسم به دوست که جای کلیم خالی بود \*\*\* دمی که نور سرش جاری از شجر می شد  
نه این درخت که خود سدره آرزو می کرد \*\*\* که میوه دل صدیقه اش ثمر می شد

### حسین کریم النّفس

چهارمین کلیددار قبر مطهر امام حسین (علیه السلام).

از نواده های سید موسی از نسل محمد یوسف است که از ذریّه ابراهیم اصغر پسر موسی بن جعفر (علیه السلام) می باشد. او به سال ۱۱۳۱ تولیت حرم حسینی را به عهده داشته. در شأن او گفته شده که مردی بلندهمت و جلیل القدر بوده.

### حسین مسرور

نکو تر بتاب امشب ای روی ماه \*\*\* که روشن کنی روی این بزمگاه  
بسا شمع رخسنده تابناک \*\*\* زیاد حوادث فرو مرده پاك  
حریفان به یکدیگر آمیخته \*\*\* صراحی شکسته، قدح ریخته  
به یکسوی ساقی برفته ز دست \*\*\* ز سوی دگر مطرب افتاده مست  
بتاب امشب ای مه که افلاکیان \*\*\* ببینند جانبازی خاکیان  
مگر نوح بیند کزین موج خون \*\*\* جه سان کشتی آورد باید برون  
ببیند خلیل خداوندگار \*\*\* ز قربانی خود شود شرمسار  
کند جامه موسی به تن چاک چاک \*\*\* عصا بشکند بر سر آب و خاک  
مسیحا ببیند گر این رستخیز \*\*\* صلیب و سلب را کند ریز ریز  
محمد سر از غرقه آرد برون \*\*\* ببیند جگر گوشه را غرق خون

### حسین نقیب الاشرف

یازدهمین کلیددار بارگاه منور امام حسین (علیه السلام). سید حسین که از «آل زحیک» بود پس از سید محمدعلی تولیت حرم حسینی را عهده دار گشت. او به سال ۱۲۴۷ در اثر طاعون درگذشت.

### حصین بن نمیر تمیمی

از فرماندهان یزید بود. وی با فرماندهی لشکریان یزید به مکه و مسجدالحرام حمله‌ور شد و پس از کشتار بسیار خانه کعبه را به آتش کشیده و آن را با منجنیق ویران نمود.  
«حصین بن نمیر» به همراه «شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری» «ادهم بن محرز باهلی»، «ربیع بن مخارق غنوی» و «جبله بن عبدالله خثعمی» که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بودند تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقه «عین الورد» با نیروهای توأبین مواجه شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

وی یکی از سران امویان از قبیله کنده بود که همواره با آل علی دشمنی داشت. در جنگ صفین در سپاه معاویه بود. در ایام یزید هم بر عده ای از سپاه، فرماندهی داشت. در دوران قیام مسلم بن عقیل (علیه السلام) در کوفه، رییس پلیس ابن زیاد بود و مأموریت داشت برای یافتن و دستگیری مسلم خانه های کوفیان را تفتیش کند. هم او بود که قیس بن مسهر فرستاده حسین (علیه السلام) را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد و قیس به شهادت رسید. او بود که هنگامی که عبدالله زبیر در مکه بر ضد یزید سر به مخالفت برداشته بود، بر کوه ابوقیس منجنیق نهاد و کعبه را هدف قرار داد. با سلیمان بن صرد جنگید. در دوران یزید، به دستور او در حمله و محاصره مدینه شرکت داشت. از

مخالفان سرسخت شیعه بود و در سرکوبی نهضت توابین حضور داشت و سه سال بعد (در سال ۶۷ هجری) به دست ابراهیم بن اشتر کشته شد. در حادثه عاشورا، از فرماندهان گروه تیرانداز بود که به سپاه حسین (علیه السلام) حمله کردند. او پس از شهادت حبیب بن مظاهر، سر مقدس او را در کوفه بر گردن اسب خویش آویخته بود تا به آن افتخار کند.

حصین بن نمیر، نامه رسان امام حسین (علیه السلام) - عبدالله بن یقطر - را دستگیر نمود و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد و موجبات کشته شدنش را فراهم آورد. هم او بود که با مسلم بن عقیل وارد جنگ شد و او را دستگیر نموده نزد عبیدالله بن زیاد برد.

### حصین بن نمیر سکونی

در زمان قیام مختار بن ابوعبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد، حصین بن نمیر سکونی که در کربلا نیز از فرماندهان لشکر شام و از قاتلان امام حسین (علیه السلام) بود فرماندهی میمنه لشکر ابن زیاد را به عهده داشت.

یکی از فرماندهان عالی رتبه ارتش شام، که ابن زیاد، فرماندهی جناح راست لشکر را به او سپرده و از چهره های معروف آنان بود «حصین بن نمیر سکونی» است.

این مرد خبیث، از عاملان و یاوران وفادار یزید بن معاویه بود و بارها از طرف یزید، به پست های حساس گماشته شد. وی در کربلا نقش مهمی در رهبری لشکر شام، علیه امام حسین (علیه السلام) داشت. وی در ماجرای شهادت مسلم، فرمانده پلیس ابن زیاد، و مأمور بود که راهها را بر یاوران مسلم ببندد تا کسی به یاری او نرود.

وی کسی است که از طرف ابن زیاد مأمور شد با لشکری به قادسیه برود و مانع ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا شود. وی حرّ بن یزید را با هزار سوار جلوی امام حسین (علیه السلام) فرستاد.

روز عاشورا، وی با پانصد تیرانداز، امام حسین (علیه السلام) و یارانش را تیرباران کردند.

وی قاتل بعضی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) است.

او در روز عاشورا، تیری به سوی امام حسین (علیه السلام) پرتاب کرد که به دهان امام حسین (علیه السلام) اصابت کرد و امام حسین (علیه السلام) او را نفرین کرد.

پس از واقعه عاشورا، حصین بن نمیر، از یاران نزدیک یزید به شمار می رفت. و او بود که به دستور یزید در سال ۶۳ هـ. ق. در واقعه حره، در کشتار مردم مدینه دست داشت. و در سال ۶۴ هـ. ق. در حمله به مکه و به آتش کشیدن خانه کعبه، فرماندهی را به عهده داشت وی در تثبیت حکومت آل مروان، پس از مرگ یزید نقش مهمی داشت.

«حصین بن نمیر» در جنگ «توابین» در کنار ابن زیاد بود و فرماندهی داشت، وی دستش به خون توابین نیز آغشته است.

این خلاصه و فهرستی بود از پرونده کثیف حصین بن نمیر سکونی که می توان ادعا کرد، در میان سران شام، بعد از یزید و ابن زیاد مردی کثیف تر و خبیث تر و بدسابقه تر از او یافت نمی شود.

### حضرة بن عبدالله

وی یکی از راویان تاریخ عاشورا است که بعضی اخبار در رابطه با قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

### حفرة علی و فاطمة

مرکز هستی علی و فاطمه (علیهما السلام). از القاب شریفه حضرت زینب سلام الله علیهاست.

### حفص بن عمر بن سعد

وی پسر عمر بن سعد بود که در واقعه عاشورا پایه پای پدر منحوش جنایات زیادی را مرتکب شد. هم او بود که پدرش را به قتل امام حسین (علیه السلام) و فرزندانش تشویق می نمود. وقتی که عبدالله بن کامل، سربریده عمرسعد را به نزد مختار آورد، حفص در کنار مختار ایستاده بود و به سر پدرش نگاه می کرد که مختار دستور داد سر حفص را نیز گردن زدند. هنگامی که دو سر بریده را در مقابل مختار نهادند، مختار چنین گفت: این به جای حسین (علیه السلام) و آن هم به جای علی اکبر فرزند حسین، پس از این سخن مختار با خود گفت: ولی این چه مقایسه ای است؟ این يك محاسبه غیر عادلانه است.

### حضرت طایفه

### حکیم بن طفیل سبیعی

بنا به نقل بعضی از راویان وی همان حکیم بن طفیل طائی یکی از ده نفری بود که بر بدن مطهر امام حسین (علیه السلام) اسب تاخت.

### حکیم بن طفیل طائی

جزء ده نفری بود که بر بدن مطهر سیدالشهدا (علیه السلام) اسب تاختند. ابو عمرو زاهد می گوید

:

به این ده نفر نگاه کردیم همه زنازاده بودند.

از نیروهای عمرسعد در کربلا بود. این ملعون، روز عاشورا در کمین حضرت ابوالفضل (علیه السلام) ماند و سپس در فرصتی، دست چپ آن بزرگوار را از تن جدا نمود.

مختار، این گروه را دستگیر کرده و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایی با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

شاید در مقاتل، نام حکیم بن طفیل طائی را شنیده باشید. او از سران اشراف کوفه و از منافقان و حامیان سرسخت حکومت یزید بود و در کربلا در قتل و غارت و جنایات دیگری دست داشت. و حکیم بن طفیل کسی است که به سوی امام حسین (علیه السلام) تیراندازی کرده بود. و هنگامی که از او سؤال کردند چرا به سوی فرزند زهراء تیرانداختی با گستاخی گفت: تیر من بر بدن او اصابت نکرد، فقط به لباس حسین (علیه السلام) خورد و آسیبی به او نرساند!!، و معلوم است این عذر از او پذیرفته نخواهد شد.

عبدالله کامل، معاون مختار، با افرادش به سوی خانه حکیم بن طفیل رفت. و او را بازداشت کرد و سپس او را به طرف دارالاماره حرکت دادند.

بستگان حکیم فوراً خود را به عدی فرزند حاتم طائی رساندند، عدی از سران شیعه عراق و از مریدان و حامیان سرسخت امیرمؤمنان (علیه السلام) بود و در جنگ صفین، خود و بستگان و فرزندان در کنار علی (علیه السلام) با معاویه و لشکر شام جنگیده و سه فرزند وی به نام های: «طرفه» و «طریف» و «طارف» در صفین به شهادت رسیدند.

مختار برای عدی احترام فوق العاده ای قایل بود و سخنان و توصیه های او را می پذیرفت. بستگان حکیم بن طفیل که از طایفه عدی بودند از عدی خواستند پیش مختار بروند و از او برای حکیم بن طفیل طلب عفو کند و طوری به عدی وانمود کردند که گزارشات دروغ نسبت به حکیم داده اند؛ عدی گفت:

از من کاری ساخته نیست. ولی در عین حال به نزد مختار می روم. شیعیان و مأموران ابن کامل دیدند که عدی به سرعت به طرف دارالاماره می رود و قصد او توصیه برای نجات حکیم است. آنان ناراحت بودند که مبادا مختار شفاعت عدی را قبول کند و او را رها سازد. ناگفته نماند که مختار قبلاً چند نفر از طایفه طی، که در شورش میدان سبیع شرکت داشتند و دستگیر شده بودند، به شفاعت عدی آزادشان کرده بود. شیعیان و یاران ابن کامل به او گفتند:

«می ترسیم امیر وساطت عدی بن حاتم را درباره این خبیث، که گناه او مشخص و معلوم است بپذیرد، بگذار خودمان کارش را یکسره کنیم.»

ابن کامل خود نیز نگران ابن مطلب بود، بنابراین در جواب افرادش به آنان گفت: او تحویل شما و در اختیار شماست.

شیعیان و یاران ابن کامل، خوشحال شدند و فهمیدند که ابن کامل نیز قلباً مایل نیست حکیم بن طفیل جان سالم بدر برد. از این روی حکیم را دست بسته به محل «عنزیان» بردند و او را در کنار

دیواری نگاه داشتند و به او گفتند : خوب، تو لباس ابوالفضل العباس را پس از شهادت ربودی و بدن او را برهنه کردی حال ما نیز لباس را از تنت بیرون می آوریم و قبل از کشته شدن مزه انتقام را به تو می چشانیم!... مأموران ابن کامل او را لخت کردند و دست بسته در کنار دیوار نگاه داشتند. آنگاه به او گفتند : خوب، تو در روز عاشورا حسین(علیه السلام) را هدف تیر قرار دادی و مدعی هستی که تیر تو به بدن او اصابت نکرد فقط به لباسش خورد. اکنون آماده دریافت جزای خود باش و همه تیرو کمان را به طرف حکیم هدف گرفتند. فرمان تیر صادر شد و مأموران تیرها را رها کردند و گفتند : بگیر، آنقدر تیر بر او زدند تا جسد بی جاننش نقش بر زمین شد.

مردی به نام ابوجارود که شاهد صحنه تیرباران حکیم بن طفیل بود گفت: «آنقدر تیر به بدن حکیم اصابت کرده بود که به شکل خار پشت درآمده بود.»

### حکیم سنایی

ابوالمجد مجدودبن آدم، شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم است. او پس از رشد در شاعری به دربار غزنویان راه جست و مسعود بن ابراهیم و بهرام شاه بن مسعود را مدح کرد. پس از آن به دامن عرفان دست زد و از جهان و جهانیان دست شست. چنان که بهرامشاه خواست خواهر بدو دهد، او نپذیرفت. او چند سال از دوره جوانی خود را در شهرهای بلخ و سرخس و هرات و نیشابور گذرانید و گویا در همان ایام که در بلخ بود راه کعبه پیش گرفت، سپس باز مدتی در بلخ بود و از آنجا به سرخس و مرو و نیشابور رفت و در سال ۵۱۸ به غزنین بازگشت. او را شاگرد و پیرو ابویوسف یعقوب همدانی دانسته اند. سنایی تا پایان عمر در غزنین به عزلت گذرانید و آرامگاه او نیز در این شهر است. او در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن مؤثر بوده است. از آثار اوست: **حديقة الحقيقة، طريق التحقيق، سیرالعباد، کارنامه بلخ و ...** وفات او را بین سالهای ۵۲۵ تا ۵۴۵ هـ. ق. نوشته اند.

این شاعر گرانقدر ایرانی با توجه به ارداتی که به خاندان عصمت و طهارت(علیهم السلام) داشت، در مورد شهدای کربلا و واقعه عاشورا و حضرت امام حسین(علیه السلام) اشعاری سروده است که گوشه ای از آن ذکر می شود:

\* \* \*

**حبذا کربلا و آن تعظیم \*\*\* کز بهشت آورد به خلق نسیم**

**وان تن سربریده در گل و خاک \*\*\* وان عزیزان به تیغ، دلها چاک**

**وان گزین همه جهان، کشته \*\*\* در گل و خون، تنش بیا غشته**

**و آنچنان ظالمان بدکردار \*\*\* کرده بر ظلم خویشتن اصرار**

**حرمت دین و خاندان رسول \*\*\* جمله برداشته ز جهل و فضول**

تیغها لعل گون ز خون حسین \*\*\* چه بود در جهان بتر زین شین؟  
 زخم شمشیر و نیزه و پیکان \*\*\* بر سر نیزه، سر به جای سنان  
 کرده آل زیاد و شمر لعین \*\*\* ابتدای چنین تبه در دین  
 مصطفی جامه جمله بدریده \*\*\* علی از دیده خون بیاریده  
 فاطمه روی را خراشیده \*\*\* خون بیاریده بی حد از دیده  
 حسن از زخم کرده سینه کبود \*\*\* زینب از دیده ها برانده دو رود  
 عالمی بر جفا دلیر شده \*\*\* رو به مرده، شرزه شیر شده  
 کافرانی در اول پیکار \*\*\* شده از زخم ذوالفقار، فگار  
 کین دل باز خواسته ز حسین \*\*\* شده قانع بدین شماتت و شین  
 هر که بدگوی آن سگان باشد \*\*\* دان که او شاه آن جهان باشد  
 هر که راضی شود به کرده زشت \*\*\* نزد آن کس، چه دوزخ و چه بهشت  
 دین به دنیا به خیره بفروشد \*\*\* نکند نیک و در بدی کوشد  
 خیره، راضی شود به خون حسین \*\*\* که فرون بود وقش از ثقلین  
 آنکه را این خبیث، خال بود \*\*\* مؤمنان را کی این خال بود؟  
 من ازین ابن خال بیزارم \*\*\* کز پدر نیز هم در آزارم  
 پس تو گویی: یزید میر من است \*\*\* عمر عاص پلید، پیر من است  
 آنکه را عمر عاص باشد پیر \*\*\* یا یزید پلید باشد میر  
 مستحق عذاب و نفرین است \*\*\* بد ره و بد فعال و بد دین است  
 لعنت دادگر بر آن کس باد \*\*\* که مر او را کند به نیکی یاد  
 من نیم دوستدار شمر و یزید \*\*\* زان قبیله منم به عهد، بعید  
 هر که راضی شود به بدکردن \*\*\* لعنتش، طوق گشت در گردن

\* \* \*

داستان پسر هند مگر نشنیدی \*\*\* که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید  
 پدر او در دندان پیمبر بشکست \*\*\* مادر او جگر عم پیمبر بمکید  
 او به ناحق، حق داماد پیمبر بستد \*\*\* پسر او سر فرزند پیمبر ببرید  
 بر چنین قوم، تو لعنت نکنی؟ شرمت باد \*\*\* لعن الله یزیداً و علی آل یزید

حکیم شفایی

شرف الدین حسن طبیب، مشهور به حکیم شفایی، طبیب خاص و ندیم شاه عباس اول بود. علاوه بر غزلیات و هجویات، يك مثنوی موسوم به «نمکدان حقیقت» به تقلید از «حدیقه الحقیقه» سنایی، از او باقی مانده است. حکیم شفایی به سال ۱۰۳۸ هـ. ق. وفات یافت.

این شاعر فرهیخته راجع به شهیدان کربلا مرثیه هایی سروده است که نمونه ای از آنها در پیش می آید:

\* \* \*

ماه محرم آمد و دل نوحه برگرفت \*\*\* گردون پیر شیوه ماتم ز سر گرفت  
ای عیش، همتی که دگر لشکر ملال \*\*\* از نیم حمله کشور دل سر به سر گرفت  
ای صبر، الوداع که غم از میان خلق \*\*\* رسم شکیب و شیوه آرام برگرفت  
روح الامین به یاد لب تشنه حسین \*\*\* آهی کشید و خرمن افلاک در گرفت  
چندین گریست عقل نخستین که آفتاب \*\*\* صد لجه آب از نم مژگان تر گرفت  
ارواح انبیا هم ازین غم معاف نیست \*\*\* دست ملال دامن خیرالبشر گرفت

\* \* \*

سرو زیبا فتاده باغ جنان حسین \*\*\* شاخ گل شکفته زباد خزان حسین  
پژمرده گلبنی که لب غنچه تر نکرد \*\*\* از جویبار حسرت آخر زمان حسین  
آن لاله غریب که بر جان خسته داشت \*\*\* چون گل هزار چاک ز تیغ و سنان حسین  
سوداگر بلا که به بازار کربلا \*\*\* بالای هم نهاد متاع زیان حسین  
آن مالک بهشت که اقطاع مرحمت \*\*\* زیر نگین اوست جهان در جهان حسین

\* \* \*

آه از دمی که فتنه حرب آشکار شد \*\*\* شرم از میان بی ادبان برکنار شد  
آه از دمی که شاه شهیدان ز قحط آب \*\*\* محتاج رشحه مژه اشکبار شد  
آه از دمی که خلق شهیدان ز تشنگی \*\*\* راضی به خنجر ستم آبدار شد  
آه از دمی که غرقه به خون اسب ذوالجناح \*\*\* تنها به سوی خیمه آن شهسوار شد  
از ضربتی که خصم براو بی دریغ زد \*\*\* ارواح قدسیان به فلك دلفگار شد

\* \* \*

آب بقا که در ظلمات است جای او \*\*\* باشد سیاهپوش هنوز از برای او  
لب تشنه جان سپرد به خاک آنکه تا ابد \*\*\* در چشم آب سرمه کشد خاک پای او  
اندیشه، سر به جیب تفکر فرو برد \*\*\* هر جا که بگذرد سخن از خونبهای او  
این ماتم کسی ست که خورشید می کند \*\*\* شیون به سان مویه کنان در سرای او  
این ماتم کسی ست که فردا نمی دهند \*\*\* جامی به دست تشنه لبان بی رضای او

این ماتم کسی ست که هر لحظه می کنند \*\*\* خیل فرشته، هستی خود را فدای او

\* \* \*

ایام درهم است ازین ماجرا هنوز \*\*\* دارد به یاد، واقعه کربلا هنوز

دارد ازین معامله روح نبی ملال \*\*\* در ماتمند سلسله انبیا هنوز

چون گل نشد شکفته لب لعل مصطفی \*\*\* چون غنچه درهم است دل مرتضا هنوز

چرخ کبود، جامه نیلش دربر است \*\*\* بیرون نیامده ست فلک زین عزرا هنوز

در ماتم حسین و شهیدان کربلاست \*\*\* خاکی که می کند به سر خود صبا هنوز

ابری که مرتفع شده از خون اهل بیت \*\*\* بارد سر بریده به خاک، از هوا هنوز

در ظلمت است معتکف از شرم روی او \*\*\* بنگر سیاهپوشی آب بقا هنوز

#### حلاس بن عمرو راسبی

منسوب به تیره راسب بن مالک ازدی بوده و اهل کوفه می باشد.

او از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و از فرماندهان لشگر آن حضرت در کوفه محسوب می شد. گفته اند در زمان حضرت علی (علیه السلام) رئیس شهربانی کوفه بود. در واقعه عاشورا حلاس و برادرش نعمان خود را با سپاه ابن سعد به کربلا رسانده و سپس به سپاه حضرت امام حسین (علیه السلام) پیوسته و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیدند. نام او در زیارت رجبیه وارد شده است.

راسبی : منسوب به راسب بن مالک که تیره ای است که شنوده از شعبه های قبیله ازد از اعراب قحطانی اهل کوفه بوده اند. (یمن، عرب جنوبی)

#### حلاس بن عمرو هجری

مورخین و تاریخ نگارها او را از شهدای کربلا به حساب آورده اند.

#### حماد بن حماد خزاعی مرادی

از شمار شهدای کربلاست نامش در زیارت رجبیه نیز آمده است.

#### حمزة الاکبر بن حسن بن عبیدالله بن عباس (علیه السلام)

از نوادگان حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) او مکنی به ابی القاسم و شبیه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. او از بزرگان و محترمین زمان خویش به حساب می آمد.

### حمل بن مالك محاربي

از نیروهای عمرسعد در روز عاشورا که مرتکب جنایات زیادی گردید.  
مالك بن اعيس جهنی گوید : عبدالله دباس، همان کسی که محمد فرزند عمار یاسر را کشته بود،  
تنی چند از قاتلان حسین را به مختار معرفی کرد از جمله : ۱- عبدالله بن اسید جهنی ۲- مالك بن بشیر  
بدی ۳- حمل بن مالك محاربي.

مختار یکی از افسران شجاع خود به نام ابونمر (مالك بن عمرو نهدی) را به تعقیب آنان فرستاد و  
آنان که در منطقه «قادیسیه» بودند، دستگیرشان نمود شب هنگام بود که به کوفه بازگشت و آنان را به  
نزد مختار آورد. مختار تا چشمش به آن جانپان افتاد، فریاد زد : ای دشمنان خدا و ای دشمنان کتاب  
خدا و ای دشمنان رسول خدا و ای دشمنان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حسین بن  
علی (علیه السلام) چه شد؟! حسین (علیه السلام) را به من تحویل دهید، ای پست فطرتان، کسی را  
کشتید که شما را بر اقامه نماز امر می کرد.... آنان با وحشت گفتند : ای امیر، رحمت خدا بر تو باد.  
ما خودمان داوطلبانه به جنگ حسین (علیه السلام) نرفتیم ما را بردند، مجبور بودیم. منت بر ما بنه و  
ما را نکش!

مختار که به شدت ناراحت بود به آنان گفت : منت بر شما گذاریم؟ آیا شما منت بر حسین فرزند  
دختر پیامبرتان گذاشتید و او را رها کردید و به او آب دادید؟!  
آنگاه خطاب به یکی از آن سه نفر به نام مالك بدی کرد و گفت : تو در کربلا کلاه امام  
حسین (علیه السلام) را ربوده بودی؟!

در این جا عبدالله کامل، از یاران مختار، بین سخنان مختار دوید و گفت : بله قربان خودش  
هست.

مختار گفت : دو دست و دو پایش را قطع کنید و او را بیندازید تا آنقدر غلط بزند تا بمیرد. مالك  
جهنی که شاهد صحنه بود گوید : دستها و پاها را قطع کردند و همینطور در خون خود دست و  
پا زد تا مرد. سپس مختار دستور داد، آن دو نفر دیگر را پیش آوردند و سحرین ابی سحر، حمل بن  
مالك را اعدام کرد و عبدالله بن کامل، آن مرد جهنی را کشت.

### حمید بن حرث

از افسران مختار بن ابوعبید ثقفی بود که در قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود. او در حمله به  
نیروهای ابن زیاد نیز شرکت داشت.

«ابراهیم اشتر» ارتش خود را در منطقه ای مناسب فرود آورد و شیپور آماده باش نواخته شد،  
زیرا دشمن در نزدیکی آنان از دور پیدا بود. ابراهیم، جناحهای لشکر را مشخص کرد. فرماندهی تیپ  
سواره را به طفیل بن لقیط از طایفه «نخع» سپرد. طفیل مردی شجاع و کاردان و سخت کوش بود.

ابراهیم این تیپ را به عنوان پیش قراول سپاه خود، به خط مقدم دشمن فرستاد، و هنگامی که تیپ پیش قراول به نزدیکی دشمن رسیدند، گردانی به فرماندهی حمید بن حریث را به کمک آنان فرستاد. تیپ طفیل جلو رفت تا در کنار روستا روبروی دشمن مستقر شد. و ابراهیم با جدّیت تمام، ارتش خود را سازماندهی کرد و نیروها اعم از سواره و پیاده را در يك محور اصلی مستقر ساخت.

### حمید بن مسلم ازدی

وی از گزارشگران واقعه کربلاست. از نامبرده خبرهای ذیل گزارش شده است:

الف - نامه ابن زیاد به عمر بن سعد و دستور ظالمانه بستن آب بر روی حسین(علیه السلام) و یاران آن حضرت و رفتن سردار سپاه شهیدان «عبّاس» از پی تهیّه آب در شب هفتم محرم.

ب - گسیل شدن جلاّد خون آشام اموی «شمر» به کربلا.

ج - آغاز پیکار تجاوزکارانه سپاه شوم اموی بر ضدّ سالار شهیدان.

د - سخنان آن حضرت به «شمر» به هنگام یورش بر خیمه های نور، پیش از شهادت آن بزرگوار که فرمود: یا شیعة آل ابی سفیان...

و نیز گزارش نماز ظهر عاشورا و شهادت «حبیب اسدی».

هـ - سخنان سالار شایستگان در کنار پیکر به خون خفته فرزند گرانمایه اش «علی اکبر» و آمدن بانوی بانوان زینب به میدان کربلا به هنگام شهادت علی اکبر(علیه السلام) و نیز به هنگام شهادت «قاسم» و «عبدالله»، دو یادگار حضرت مجتبی(علیه السلام)... و نیز وضعیّت سالار خوبان پس از شهادت یاران تا لحظات شهادت خویش.

و - جریان اختلاف نظر سپاه شوم اموی پس از شهادت حسین(علیه السلام) در مورد سرنوشت فرزند ارجمندش حضرت سجّاد که او را به شهادت برسانند، یا به اسارت برند؟

و نیز خبر دستگیری و رهایی «عقبه بن سمعان» که از غلامان خاندان حسین(علیه السلام) بود و نیز تاختن اسب بر پیکر مطهر سالار شایستگان... و بردن سر مقدّس حسین(علیه السلام) به بارگاه شوم عبیدالله، بوسیله دو عنصر پلید به نامهای «حمید» و «خولی».

ز - گسیل «خولی» از سوی «عمر بن سعد» بسوی خانواده اش تا خبر سلامتی و بازگشت او را بدهد.

و نیز جریان مجلس شوم «ابن زیاد» و به چوب بستن لب و دندان حسین(علیه السلام) و اعتراض شجاعانه «زید بن ارقم».

ورود دخت قهرمان امیرمؤمنان به مجلس عبید و سخنان دیکتاتور خودکامه اموی و پاسخ شایسته و شجاعانه زینب به او و واماندگی عبید و باز چوب زدن بر لبهای حسین(علیه السلام).

و نیز سخنان ابن زیاد با حضرت سجّاد و پاسخ دلیرانه و حکیمانه آن قهرمان فضیلتها و تلاش ابلهانه آن عنصر پلید برای به شهادت رسانیدن تنها یادگار حضرت حسین و ایستادگی و دفاع قهرمانانه عمه گرانقدرش از جان گرامی او.

و نیز خطبه سرایا دروغ و بی اساس عبید در مسجد کوفه و پاسخ شجاعانه عبدالله بن عقیف به او و شهادتش به جرم حق‌گویی و حق‌پویی و افشای ماهیت پلید رژیم اموی و عملکرد تبه‌کارانه آن. واسطه این اخبار و رویدادها «سلیمان بن ابی راشد» است و اوست که این اخبار را، از حمید ابن مسلم به «ابو مخنف» گزارش نموده است. و برای هر پژوهشگری روشن می‌شود که «ابومخنف» این اخبار را به مناسبت‌های گوناگون تقطیع می‌کند و نیز آشکار است که روایات «سلیمان» از گسیل شدن «شمر» به کربلا، آغاز می‌گردد و ضمن ترسیم مجلس عبید و شهادت «عبدالله بن عقیف» خاتمه پیدا می‌کند.

نکته دیگری که در این مورد دریافت می‌گردد این است که «راوی» این اخبار به همراه سپاه شمر بوده است. این نکته را، هم چگونگی نقل اخبار و هم نگرش بر گفتگوهای مکرر او با شمر و هم نگوشت کارهای ضدانسانی «شمر» بوسیله او، و نیز حضور او در اردوگاه نور و خیمه‌های سالار شهیدان پس از شهادت آن حضرت، آشکار است؛ چرا که می‌دانیم جز شمر و رجّاله‌های او کسی به خیمه‌های امام حسین پس از شهادتش یورش نبرد.

پس از این تاریخ، «سلیمان بن ابی راشد» را در قیام توّابین و به همراه آنان می‌نگریم. او «مختار» را در زندان دیدار می‌کند امّا «سلیمان بن صرد» او را از یاری رسانی به مختار بر حذر می‌دارد و به او خبر می‌دهد که «مختار» مردم را از یاری او باز می‌دارد و سلیمان هم با روی گردانی از او، با گروه‌هایی از توّابین، شکست خورده باز می‌گردد. او دوست ابراهیم، فرزند «اشتر نخعی» بود. به سوی او رفت و آمد داشت و هر شامگاه به همراه او پس از جریان توّابین به سوی «مختار» می‌رفت و تا سپیده دم و فروشدن ستارگان، کار آنان را تدبیر می‌نمود و آنگاه بازمی‌گشت.

او در شب سه‌شنبه که شب قیام «مختار» در کوفه بود، پس از تاریک شدن هوا به همراه دوست خویش «ابراهیم» در میان يك گروه صد نفری از رزم‌آوران و طرفداران خویش از خانه اش به سوی خانه «مختار» حرکت کرد. او و یارانش در حالی که شمشیرهای آخته را برای پیکار آماده ساخته و زیر لباسهای خویش زره پوشیده بودند، برای یاری رسانی به مختار وارد خانه او شدند. امّا وقتی دریافت که «مختار» تصمیم گرفته است که کشندگان پیشوای شهیدان و یاران باوفای او را نابود سازد به همراه «عبد الرحمن بن مخنف ازدی» بر ضد مختار قیام کرد...

حمید بن مسلم یکی از سربازان عمر سعد بود که به نقل بعضی وقایع روز عاشورا پرداخته است.

عمر بن سعد در همان روز که روز عاشورا بود سر مقدس حسین(علیه السلام) را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم از دی به سوی عیبدالله بن زیاد فرستاد.

در کتاب ارشاد، شیخ مفید می گوید: حمید بن مسلم روز عاشورا پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) با شمر، بر سر آتش زدن خیمه ها مجادله داشت. از جمله گروهی بود که سر حسین(علیه السلام) را به کوفه بردند. در لشکر توأبین هم حضور داشته است. بیشتر وقایع کربلا در «تاریخ طبری» و برخی منابع دیگر از قول او نقل شده است.

حمید بن مسلم، در زمان قیام مختار متواری شد. مختار نیز خانه او را ویران نمود و اموال او را مصادره کرد.

«حمید بن مسلم» کوفی، از جمله کسانی بود که در جریان نهضت امام حسین(علیه السلام) از اول تا آخر حضور داشت. وی در جریان کربلا، تقریباً عنوان وقایع نگار را داشته و بسیاری از تاریخ حوادث کربلا، از قبل و بعد آن را نقل کرده است. حمید بن مسلم گوید: «سائب بن مالك» اشعری را با گروهی مسلح به سراغ ما فرستاد. من خارج کوفه به طایفه عبدالقیس پناه بردم و عبدالله و عبدالرحمان فرزندان اصلخب نیز به دنبال من به آن جا آمده و مخفی شدیم. نیروهای سائب، آن دو نفر را تعقیب کردند و من از فرصت استفاده نمودم و موفق شدم فرار کنم و نجات پیدا کردم اما آن دو نفر دستگیر شدند و در مسیر خود، فرد دیگری از عاملان کربلا به نام عبدالله بن وهب از طایفه حمدان نیز دستگیر شد. و همه را دسته جمعی به نزد مختار بردند، مختار که خوب به جرم آنان آگاه بود بلافاصله دستور داد در مقابل بازار آنان را اعدام کردند.

و حمید بن مسلم گوید: این شعر را درباره نجات خود از چنگ مختار سرودم:

**دیدم که چگونه از آن وحشت، نجات یافتم در حالی که من خود امیدم به نجات نداشتم.**

**حنظله بن اسعد شبامی** حنظله بن اسعد بن شبنام بن عبدالله بن اسعد بن حاشد بن حمدان الحمدانی

الشبامی بوده و بنی شبنام تیره ای از حمدان می باشند.

حنظله اهل کوفه بوده است.

و در بعضی از منابع به اشتباه شبامی را شامی استتساخ کرده اند و به تصور این که دو حنظله در تاریخ هست یکی حمدانی و دیگری شامی، و این اشتباه است. و حنظله فرزندی به نام علی داشته که در کتب تاریخ از جمله طبری در نقل حوادث بر او استناد می کنند.

حنظله خدمات و فضایل قابل توجهی داشته:

او از رجال سرشناس شیعه، سخنوری فصیح، شجاع و قاری قرآن بوده است.

قبل از عاشورا و تاسوعا در کربلا به خدمت امام حسین(علیه السلام) رسید و با توجه به لیاقتهایی که داشت، امام(علیه السلام) او را برای احتجاج پیش ابن سعد فرستاد.

وقتی که اصحاب همگی شهید شدند و جز چند نفر باقی نمانده بود و دشمن مرتب تیرباران می کرد. حنظله خود را همچون سپری در مقابل حضرت امام حسین (علیه السلام) قرار داد و تیرها و نیزه ها و شمشیرهایی را که امام (علیه السلام) را هدف قرار می دادند به جان می خرید. حنظله در این حال، سخنرانی و موعظه هایی را در مقابل لشکر قساوت پیشه ایراد نمود که قسمتی از آن به شرح ذیل می باشد :

«یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب، مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ماالله یرید ظملاً للعباد، و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد، یوم تولون مدبرین، مالکم من الله من عاصم و من یضلل الله فماله من هاد. یا قوم تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب (و قد خاب من افتری)». «ای قوم، من بر شما از روزی همانند روز عذاب اقوام و احزاب پیشین بیمناکم، مثل سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد ایشان بودند برحذر می دارم، خداوند بر بندگان ظلم نمی کند، ای قوم من بر شما از روزی بیمناکم که یکدیگر را صدا می زنند (و کمک می طلبند ولی صدایتان جایی نمی رسد). همان روزی که، روی می گردانید و فرار می کنید، اما هیچ پناهمگاهی در برابر عذاب خداوند ندارید و هرکس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد هدایت کننده ای برای او نیست.

ای قوم، حسین (علیه السلام) را می کشید و بدانید که عذاب الهی شما را فرا می گیرد و هرکس بر خدا دروغ ببندد، نومید و شکست می خورد».

آنگاه امام حسین (علیه السلام) فرمود: ای حنظله ابن اسعد رحمت خدا بر تو باد، کوفیان وقتی مستوجب عذاب شدند که دعوت حق تو را رد کردند و ناسزا بر تو و دوستان گفتند (یا آماده قتل تو و دوستان شدند) الآن که برادران صالحت را به شهادت رسانیده اند بطریق اولی مستحق و مستوجب عذاب هستند.

حنظله بن اسعد عرض کرد: درست فرمودی فدایت شوم تو داناتر هستی، آیا اجازه می دهی به میدان روم به سوی آخرت شتافته و به برادرانم ملحق شوم؟

امام (علیه السلام) فرمود: برو به سوی خیری که بهتر از دنیا و آنچه در دنیاست، به سوی سرزمینی که کهنه نمی شود.

آنگاه حنظله عرض کرد: «السلام علیک یا ابا عبدالله صلی الله علیک و علی اهل بیتک و جمع الله بیننا و بینک فی جنته فقال (علیه السلام): آمین آمین»؛ سپس جهاد کرده و به شهادت رسید.

«سلام بر تو ای ابا عبدالله (علیه السلام) درود خدا بر تو و اهل بیت تو، خداوند ما را با شما در بهشت جمع گرداند، امام (علیه السلام): آمین آمین».

نام حنظله با مختصر تغییری در زیارت ناحیه و رجبیه وارد شده است.

«السلام علی حنظلة بن سعد الشبامی»

شبابی : منسوب به شبام تیره ای است که از قبیله حمدان منشعب شده و از اعراب قحطان به شمار می روند. (یمن، عرب جنوب).

### حنظلة بن سعد شبامی

به قولی او همان حنظلة بن اسعد شبامی از شهدای عاشورا است.

### حنظلة بن عمرو شیبانی

از شهدای کربلاست که در حمله اول (و به قولی در نبرد تن به تن) به شهادت رسید.  
شیبانی : منسوب به شیبان تیره ای از اعراب «عدنان» (عدنان، عرب شمالی)

### حنظلة بن قیس

او را یکی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) و از شهدای روز عاشورا دانسته اند.

### حنيفة الاعور

«قباع» نماینده ابن زبیر، نیرویی به فرماندهی عباد بن حصین و قیس بن هیثم برای مقابله با سپاه مثنی بن مخزبه بن عبدی که از هم پیمانان مختار و خونخواهان حسین بن علی (علیه السلام) بود گسیل داشت. عمّال ابن زبیر از راه کوفه، حرکت کردند و از منطقه «شوره زار» گذشتند و نزدیک نیروهای مثنی مستقر شدند، مردم درهای خانه خود را به روی آنان بستند و هیچ کس به یاری عباد نیامد، و حتی کسی که از او سؤالی بکند در آن حوالی نبود، عباد فریاد زد : کسی از بنی تمیم اینجا نیست؟!

مردی به نام حنیفه الاعور گفت : امیر! آن جا خانه «ورّاد» از طایفه عبدشمس است. بدین گونه حنیفه الاعور منزل ورّاد، یکی از دوستان عباد بن حصین را به او نشان داد.

### حواریون

یاران وفادار حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را گویند. منتخب التواریخ بیست و شش فضیلت برای آنان شمرده است، از جمله : رضایت از خدا، باوفاترین اصحاب، ثبت بودن نامشان در لوح محفوظ، برتر بودن مقامشان از همه شهدا، همّت والا، توفیق بازگشت به دنیا در عصر رجعت، معروف بودنشان در آسمانها، شوق شهادت در رکاب امام حسین (علیه السلام)، یاران واقعی دین خدا، وارستگی، زهد، عبادت، دفن در سرزمین کربلا... و در آخرت مورد غبطه جهانیانند.

هر امامی، تعدادی یاران ویژه داشته است که به «حواریون» تعبیر شده است. روز قیامت ندا می شود و برمی خیزند. طبق حدیث امام کاظم (علیه السلام) همه شهدای کربلا حواریون حسین اند که در قیامت بر می خیزند : «ثم ینادی مناد : این حواری الحسین (علیه السلام)؟»  
«فیقوم کل من استشهد معه و لم یتخلف عنه».

**حوشب برسمی** از افسران تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود. در زمان قیام مختار، حوشب با نیروهای تحت فرمان خود به تعقیب و دستگیری قتلہ اباعبدالله (علیه السلام) می پرداخت و آنها را به قتل می رساند.

#### حوی

به قولی او همان «جوین بن مالک ضبعی» از شهدای کربلاست.

#### حوی بن مالک ضبعی

به قولی او همان «جوین بن مالک ضبعی» از شهدای کربلاست.

#### حوی (مولی)

به قولی او همان «جون بن حوی» غلام ابوذر غفاری است که روز عاشورا به شهادت رسید. طبری در تاریخ خویش نام او را با عنوان (حوی) آورده است.

#### حیان بن حارث

از شهدای روز عاشورا است. وی همان «جابر بن حارث سلمانی» است.

#### حیان بن حارث اسدی

از صالحان و پاکان و از شهدای کربلا است. نام او در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است : «السَّلامُ عَلٰی حِیَّانِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَسَدِيِّ...». او نیز پس از نبردی سخت با دشمن به شهادت رسید.

#### حیان بن حارث سلمانی ازدی

برخی از مورخین و محققین او را جزو شهدای کربلا به شمار آورده اند.

#### حیدر حلی

سید حیدر به سال ۱۲۴۶ هـ . ق. در شهر حله متولد شد. نسب او به امام حسین (علیه السلام) می رسد. او در کودکی یتیم شد و تحت سرپرستی عمویش قرار گرفت. به سال ۱۳۰۴ هـ . ق. در حله وفات یافت و او را در نجف اشرف و در صحن مرتضوی دفن کردند. این نواده خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) در رثای اجداد گرانقدرش و شهیدان صحرای طف اشعار پر سوز و گدازی دارد که گوشه ای از آن در اینجا ذکر می شود:

تعثر حتی مات فی الهام حدّه \*\*\* و قائمه فی کفه ما تعثرّا  
کأنّ اخاه السیف أعطی صبره \*\*\* فلم ییرح الهیجاء حتی تکسرا  
له الله مفطور من الصبر قلبه \*\*\* و لو کان من صمّ الصفا لتفطرا  
و منعطفاً اهوی لتقبیل طفله \*\*\* فقبل منه قبله السهم منحرا  
لقد ولدا فی ساعة هو والرّدى \*\*\* و من قبله فی نحره السهم کبرا  
مالی أسالم قوماً عندهم ترتی \*\*\* لا سالمتهی ید الأیام إن سلموا  
الخیل عندک ملتها مرابطها \*\*\* والبیض منها عری أعمادها السأم  
اعیز سیفک أن تصدی حدیدته \*\*\* و لم تکن فیه تجلی هذه الغمم  
و لا غضاضة یوم الطف أن قتلوا \*\*\* صبراً بهیجاء لم تثبت لها قدم  
فالحرب تعلم إن ماتوا بها فلقد \*\*\* ماتت بها منهم الاسیاف لا الهمم  
کفانی ضناً أن ترى فی الحسین \*\*\* شفت آل مروان أضغانها  
غریباً أری یا غریب الطّفوف \*\*\* توسّد خدک کثبانها  
و قتلك صبراً أبوک \*\*\* ثناها و کسر أوثانها  
یلقی الکتیبة مفردا \*\*\* فتفرّ دمیّة الجراح  
و بهامها اعتصمت مخا \*\*\* فة بأسه بیض الصّفاح  
و تسترت منه حیا \*\*\* ء فی الحشا سمر الرّماح  
مازال یورد رمحه \*\*\* فی القلب منها والجنّاح  
و حسامه فی الله یس \*\*\* فح من دماء بنی السفاح  
حتی دعاه الیه أن \*\*\* یغدو قلبی بالرواح  
غفیراً متی عاینته الکماة \*\*\* یختطف الرّعب ألوانها  
فما أجلت الحرب عن مثله \*\*\* قتیلاً یجبن شجاعانها

شمشیرش آنقدر بر سرها فرود آمد تا کند شد، اما قبضه شمشیر همچنان در دست توانای او

استوار ماند.

گوی شمشیر، برادر وفادار او بود که تا قطعه قطعه نشد از یاری او در جنگ دست نکشید.

خدای من، گویی دل او یکپارچه شکیبایی بود که اگر سنگ هم در برابر این مصائب قرار می‌گرفت، می‌ترکید.

برای بوسیدن طفلش خم شد اما قبل از او تیر گردن طفل را بوسید.  
آن طفل و مرگ همزادند. قبل از اینکه پدر در گوشش اذان بگوید، تیر در گوش او تکبیر گفت.  
چگونه است که وقتی با گروهی مسالمت می‌کنم، آنها با من کینه می‌ورزند؟ اگر من آنها را سلامت بگذارم، دست روزگار مرا امان نمی‌دهد.

اسبها از ماندن در اصطبل خود بیزار و غلاف شمشیرها از پوشاندن آنها خسته شده‌اند.  
پناه به خدا می‌برم که شمشیر تو زنگ بگیرد و هم و غم را با آن از بین نبری.  
برای آنها ننگ نبود که در جنگ با شکیبایی کشته شوند و تا آخر باقی نمانند.  
این جنگ خود نیز می‌داند که اگر آنها کشته شدند، همت‌هایشان پا بر جا مانده است.  
همین درد برای من کافی است که با قتل امام حسین (علیه السلام) دلهای پر کینه آل مروان شفا یافته است.

ای غریب طف، چه شگفت است که می‌بینم گونه تو بر روی شن‌ها قرار گرفته، و کشته شدن  
صبورانه تو به خاطر مجاهدات پدرت بود که کمر آنها را خم کرد و بتهای آنها را شکست.  
به تنهایی با يك لشکر مبارزه می‌کرد و همه آن لشکر مجروح می‌شدند و می‌گریختند.  
و شمشیرها از ترس او خود را در داخل سرها مخفی می‌کردند.  
و نیزه‌ها از شرم او در داخل شکم‌ها مخفی می‌شدند.  
نیزه او پیوسته در دل و پهلوهایی آنها فرو می‌رفت.  
و شمشیر او در راه خدا خون زنان‌دگان را می‌ریخت.  
تا زمانی که خدا او را خواند و او اجابت کرد و به سوی خدا رفت.  
هنگامی که قهرمانان، این کشته را بر روی زمین به خاک آلوده دیدند، از ترس رنگ از  
چهره‌شان پرید.

هیچ گاه در پایان جنگ دیده نشده که کسی که کشته شد، شجاعان را بترساند.

#### حیدر علی خان شیرازی

پس از آنکه وهابیه‌ها به کربلای معلای لشکرکشی نموده و به قتل و غارت حرم حسینی پرداختند،  
فتح‌علی شاه قاجاریکی از معتمدین خود را که حاجی حیدر علی خان شیرازی نام داشت به سفارت  
مصر اعزام و منصوب نمود. در این سفر شاه ایران نامه‌ای محبت‌آمیز به ضمیمه يك قبضه شمشیر  
گوهر نشان خراسانی به محمدعلی پاشا که در آن روزگار فرمانروای مصر بود فرستاد و از او

درخواست نمود که وهابیها را گوشمالی دهد وگرنه خود از دو نیروی دریایی و خشکی برای سرکوبی وهابیها اقدام خواهد کرد.

چون سفیر ایران به مصر وارد شد و فرمانروای مصر نامه دربار ایران را خواند، بلادرنگ ابراهیم پاشا را به سرکوبی وهابیان مأمور کرد. سپاهیان پاشا ابتدا شهر «درعیّه» را ویران کردند و سپس عبدالله بن مسعود امیر وهابی را زیر زنجیر کشیده به استامبول، پایتخت دولت عثمانی فرستادند. پادشاه عثمانی نیز دستور قتل او را صادر نمود و سفیر ایران از راه شام وارد شهر تبریز شد و آنگاه گزارشات خود را به عرض عباس میرزا نایب السلطنه رسانید.





ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

## حرف خ

### خارجی

عنوان (ناپسند)ی است که از سوی یزید و ابن زیاد به امام حسین (علیه السلام) داده شد. اصل معنای آن شورشی و یاغی است؛ اتباع کشورهای بیگانه. این اصطلاح به زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) برمی گردد. از زمانی که در جنگ صفین عده ای به عنوان سرپیچی و تمرد از فرمان علی (علیه السلام) شورش کردند «خوارج» نام گرفتند. این عنوان، به ویژه در عراق مفهومی ناپسند یافت. یزید برای مشروعیت بخشیدن به کار خویش در کشتن حسین (علیه السلام) این عنوان را مستمسک قرار می داد و خود را سرکوب کننده يك شورش بر ضد خلیفه اسلامی معرفی کرد. از این رو سیدالشهدا (علیه السلام) را به عنوان شخصی که بر ضد حکومت اسلامی خروج کرد. خارجی معرفی می کرد.

### خاکی شیرازی

ملا محمد ابراهیم قاری، مردی باصلاح و تقوی و مطلع از علم قرائت و جفر و غیرهما بوده و مراثنی بسیار گفته است. از جمله در رثای شهیدان کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) اشعار پر سوز و گدازی دارد. در سال ۱۲۸۶ هـ. ق. رحلت کرده و جنازه اش را در وادی السلام نجف اشرف دفن کردند.

\* \* \*

**شنیده اید حسینی به ظلم گشت شهید \*\*\* ندیده اید که چشم سپهر خون بارید**

**شنیده اید که کردند تیربارانش \*\*\* ندیده اید به یاران و عترتش چه رسید**

**شنیده اید که از خون سر نمود وضو \*\*\* ندیده اید که چون در سجود سر بخشید**

\* \* \*

چون شهسوار عرصه میدان کربلا \*\*\* شد غوطه ور به لجه عمان کربلا  
بارید آسمان به زمین بس که سیل خون \*\*\* شد مهر و ماه غرقه طوفان کربلا  
شیر خدا به راحت و آلوده گرگ چرخ \*\*\* دندان به خون یوسف کنعان کربلا  
مسجد به دیر و سبجه به زُتار شد بدل \*\*\* چون شد فسرده شمع شبستان کربلا  
از تندباد حادثه، دوران به باد داد \*\*\* بشکفت هر گلی ز گلستان کربلا  
در جوی خون لاله عذاران سرو قد \*\*\* گردیده لاله زار بیابان کربلا  
غیر از سرشک حسرت و آب دل کیاب \*\*\* آبی که زد بر آتش مهمان کربلا؟  
آل زنا غنوده بر اورنگ زرنگار \*\*\* و اندر خرابه پرده نشینان کربلا  
ای زاده زیاد، کجا می رود زیاد \*\*\* ظمی که از تو رفت به سلطان کربلا؟  
تا روز حشر لعنت حق بر یزید باد \*\*\* هل من مزید نار بر او بر مزید باد

#### خالد بن طلحه

وی در روز عاشورا از هواداران و نیروهای تحت امر عمر بن سعد بود. هنگامی که عون بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) پا به عرصه میدان نهاد، خالد بن طلحه در کمین عون نشست و در فرصتی مناسب عون را به شهادت رسانید.

#### خالد بن عمرو بن خالد ازدی

به اتفاق پدرش عمرو مصاحب و همراه ابی عبدالله (علیه السلام) بودند. پدر و پسر هر دو از رزم آوران و صالحان و شیعیان بودند. وقتی پدرش شهید شد خالد به لشکر ابن سعد حمله سختی نمود، تا سرانجام شهید گردید!  
این شهر آشوب، خوارزمی و بحار الانوار نام وی را آورده اند.  
ازدی: منسوب به ازد، از ناحیه «شبان» ناحیه ای است در لبنان.

#### خالد محمد خالد

نویسنده معاصر سنی مذهب است. خالد محمد خالد از جمله کسانی که در زمینه عاشورا مسأله فداکاری و میل و رغبت به آن از سوی امام حسین (علیه السلام) را مطرح کرده اند که انگیزه اصلی امام حسین (علیه السلام) در اقدام به قیام خونین کربلا را شرافت و فداکاری می داند.  
در دیدگاه خالد محمد خالد، امام حسین (علیه السلام) برای حفظ دین دست به فداکاری زد.  
خالد محمد خالد در این زمینه می نویسد: «موضوع [در قیام عاشورا]، موضوع دین بود. اگر اول [حسین (علیه السلام)] از مبارزه دست برمی داشت درست مثل این بود که از دین دست کشیده

است. پس امام(علیه السلام) برای انجام دادن امور عاطفی و یا حتی کمک به دیگران فداکاری نکرد، بلکه هدف اصلی او فداکاری برای حفظ دین خدا بود.

### خامس آل عبا

از لقبهای سیدالشهدا(علیه السلام) است که پنجمین نفر از «اصحاب کساء» است. حدیث کساء نیز در مقام و فضیلت این پنج تن وارد شده است: «اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهر هم تطهیراً».

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده است که: «جز خدا هیچ نبود، پس خداوند پنج نور را از جلال و عظمت خود آفرید و برای هر يك از آن انوار، اسمی از اسمای الهی بود. خدا «حمید» است و این اسم در محمد(صلی الله علیه وآله) ظهور یافت. خدا «اعلی» است که در امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) ظهور یافت. و برای خدا «اسمای حسنی» وجود دارد که نام حسن و حسین(علیهما السلام) از آن اسماء مشتق است. و از اسم «فاطر» او، نام زهرای اطهر، فاطمه اشتقاق پیدا کرد پس وقتی که آن انوار را آفرید، اینها را در میثاق قرار داد، پس در طرف راست عرش جا گرفتند. و خدا فرشتگان را از نور آفرید پس وقتی که فرشتگان به این انوار نظر کردند، امر و شأن اینها را بزرگ شمردند و تسبیح را (از آنها) فراگرفتند و این مطابق با گفته فرشتگان است که در قرآن آمده است: به حقیقت ما (در انتظار اوامر الهی در تدبیر عالم) صف کشیده ایم. و برآستی ما تسبیح کننده ایم، و آن هنگام که آدم(علیه السلام) را آفرید آدم به سوی این انوار از طرف راست عرش با دقت نظر نموده عرض کرد: ای صاحب اختیار من! آنان کیستند؟ خدای متعال فرمود: ای آدم! آنها برگزیدگان من و خواص من هستند، اینها را از نور عظمت و بزرگی ام آفریده ام و از اسمهای خودم اسمی را برای اینها برگرفتم، پس عرض کرد: ای پروردگارم! به حق که تو بر اینها داری اسمهای اینها را به من بیاموز، پس خدای متعال فرمود: ای آدم! این اسمها نزد تو امانت باشد (که سرّ و رازی از راز من است. غیر تو نباید بر آن آگاه شود جز به اذن من. عرض کرد: پروردگارم قبول کردم. خداوند پس از گرفتن این پیمان، اسمهای آنها را به آدم(علیه السلام) تعلیم داد. و به فرشتگان عرضه کرد، هیچ کدام به آنها عالم نبودند، پس در پاسخ قول خدای متعال که فرمود: مرا از نامهای اینها خبر دهید اگر راست می گوئید، عرض کردند: منزهی تو! برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموخته ای. همانا تو عالم و دارای حکمتی. (آنگاه خداوند) فرمود: ای آدم! فرشتگان را به اسمهای آن انوار خبر ده، پس وقتی که اینها را به اسماء خبر داد، فرشتگان دانستند که این مطلب (در نزد آدم) به امانت گذاشته شده و آدم به سبب آگاهی از آن، فضیلت و برتری یافته است. سپس امر به سجده آدم(علیه السلام) شدند؛ زیرا که سجده ملائکه، فضیلتی برای آدم و عبادت برای خدای متعال بود. چون که سجده ملائکه سزاوار آدم بود».

### خزیمه بن نصر

وی یکی از هواداران و طرفداران قیام مختار بن ابوعبید ثقفی بود. خزیمه که از شیعیان مخلص و از افسران لایق تحت امر ابراهیم بن اشتر بود، نقش مهمی را در به ثمر رساندن قیام مختار ایفا نمود.

### خشبیه

یکی از القابی که مورّخین به مختار و یاران او دادند لقب «خشبیه» است. و خشب یعنی چوب و خشبیه یعنی چوبداران. و علت این که این لقب را به یاران مختار داده اند این است که : مختار، خوش نداشت که نیروهای او با شمشیر و سلاح وارد مسجد الحرام شوند و به احترام خانه کعبه دستور داد از سلاحهای جنگی استفاده نکنند. و این حاکی از احترامی بود که مختار برای مسجدالحرام و خانه خدا قایل بود. تصّرف مسجدالحرام بدان جهت که نیروهای ابن زبیر (محمّد و یاران او را در تونل زمزم زندانی کرده بودند) از این رو نیروهای مختار آنجا را تصرف نمودند و محمّد بن حنیفه و یاران او را آزاد کردند.

### خضر(علیه السلام)

در مجمع البحرين، موسی(علیه السلام) با خضر سلام الله علیه ملاقات نمود، آنگاه از آل محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) و مصائب و شداید ایشان صحبت کردند تا اینکه به قضیه شهادت حسین(علیه السلام) رسیدند و صدای آن دو به ناله و گریه بلند شد.

### خطیب

کسی که خطبه می خواند. در حضور اسرای اهل بیت، خطیب دربار به دستور یزید شروع به سخنرانی کرد و به مدح یزید و ناسزا گفتن به علی(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) پرداخت. حضرت زین العابدین(علیه السلام) بر سر او فریاد کشید که : وای بر تو ای خطیب! خشم خدا را به قیمت خشنودی مخلوق می خری؟ جایگاهت در آتش است : «وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ.»

### خلید

وی یکی از نیروها و طرفداران قیام مختار بود. خلید که برده ای آزاد شده بود، در جریان درگیری با نیروهای عبدالله بن مطیع به اسارت درآمد. تا چشم شبث بن ربیع به او افتاد، بر او فریاد

زد که : از ماهی فروشی در بازار دست کشیدی و انقلابی شدی؟ این سزای ارباب توست که تو را آزاد کرد، حال به رویش شمشیر بکشید و فوراً او را گردن بزنید. و سرانجام خلید را بدین گونه به قتل رساندند.

### خلیل مغنیه

شیخ خلیل حسین بن علی مغنیه، به سال ۱۳۱۸ هـ . ق. در قریه «طیردبا» از قرای شهر صور در لبنان متولد شد و به سال ۱۳۷۸ هـ . ق. در صیدا وفات یافت. او را در زادگاهش دفن کردند. شیخ خلیل علوم ابتدایی را نزد پدرش شیخ حسین و دیگر علما و مدرّسین شهر خود فراگرفت و حدود پانزده سال در نجف اشرف به تحصیل پرداخت تا اجازه اجتهاد گرفت و سپس به قریه خود بازگشته و به هدایت مردم و تعلیم و قضاوت پرداخت.

این عالم ربانی در رثای شهیدان نینوا و در تجلیل از مقام شامخ امام حسین(علیه السلام) اشعار پر سوز و گدازی دارد که نمونه ای از آن در پیش می آید:

سل کربلا عمّا لقوا من کربة \*\*\* فیها و من خطب قطیع مفع

عمیت قلوب امیّة فتجمّعت \*\*\* لقتال آل الله ایّ تجمّع

هاجت بها احقادها فتذرّعت \*\*\* للأخذ بالثارات ایّ تذرّع

ثارات أصنام لها قد نگست \*\*\* فهوت محطمة لأسفل موضع

الله کیف الأرض لم تخسف بهم \*\*\* غضباً و کیف الکون لم یتضعضع

از کربلا پیرس که آنها چه رنج و مصیبت بزرگ و حزن انگیزی در آنجا یافتند.

دل‌های بنی امیه کور شد و برای کشتن خانواده پیامبر(صلی الله علیه وآله) گرد آمدند. چه

تجمعی بود!

کینه های درونی آنها سر بر آورد و برای خونخواهی به دنبال بهانه بودند و چه بهانه ای

داشتند!

خونخواهی به خاطر اینکه بتهای آنها شکسته شد و به پستی گرایید.

خدایا چگونه است که زمین آنها را فرو نبرده و آسمان به خاطر وجود آنها نلرزیده است؟

خواجوی کرمانی ابوالعطا کمال الدّین محمود بن علی بن محمود متخلص به خواجو المرشدی

الکرمانی، به سال ۶۸۹ هـ . ق. در کرمان متولد شد. چون بعدها به شیخ مرشد ابواسحق کازرونی مرید

شد، لقب المرشدی گرفت. او معاصر سلطان ابوسعید بهادر بود. وفاتش را حدود سال ۷۵۳ هـ . ق.

نوشته اند. خواجه در اکثر علوم استاد بود. این شاعر شهیر ایرانی در مدح و رثای شهیدان صحرای طفاشعار ارزنده ای دارد که نمونه ای از آن در اینجا ذکر می شود:

\* \* \*

آن گوشوار عرش که گردون جوهری \*\*\* با دامنی پر از گهرش، بود مشتری  
درویش ملك بخش جهاندار خرقه پوش \*\*\* خسرو نشان صوفی و سلطان حیدری  
در صورتش معین و در سیرتش مبین \*\*\* آیات ایزدی و صفات پیمبری  
در بحر شرع، لولوی شهوار و همچو بحر \*\*\* در خویش غرقه گشته زپاکیزه گوهری  
اقرار کرده حرّیزیدش به بندگی \*\*\* خط باز داده روح امینش به چاکری  
لب خشك و دیده تر، شده از تشنگی هلاك \*\*\* وانگه طفیل خاك درش خشکی و تری  
از کربلا بدو همه کرب و بلا رسید \*\*\* آری همین نتیجه دهد ملك پروری  
گلگون هنوز چنگ پلنگان کوهسار \*\*\* از خون حمزه، شاه شهیدان روزگار

\* \* \*

دیشب از آهم حمایل در بر جوزا بسوخت \*\*\* وز نفیر سوزناکم، کله خضرا بسوخت  
چون نسوزم کز غم سبطین سلطان رسل \*\*\* جان منظوران این نه منظر مینا بسوخت  
آتش بیداد آن سنگین دلان چون شعله زد \*\*\* ماهی اندر بحر و مه بر غرقه بالا بسوخت  
چون چراغ دیده زهرا بکشتندش به زهر \*\*\* زهره را دل بر چراغ دیده زهرا بسوخت  
چون روان کردند خون از قرّة العین نبی \*\*\* چشم عیسی خون ببارید و دل ترسابسوخت  
دیده تر دامن، آن روزش بیفکندم ز چشم \*\*\* کان نهال باغ، پیغمبر ز استسقا بسوخت  
بس که دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان \*\*\* گوهر سیراب را جان بر دل دریا بسوخت  
دیو طبعان بین که قصد خاتم جم کرده اند  
بغض اولاد علی را نقش خاتم کرده اند

#### خصوصا

دختر «خوصة بن ثقیف» از قبیله «بکر بن وائل» می باشد. به قولی او مادر جناب محمد بن عبدالله بن جعفر - از شهدای عاشورا - است.

#### خوله بنت قیس

او همسر جناب حمزه سیدالشهداء(علیه السلام) بود. پس از به شهادت رسیدن حمزه(علیه السلام) خوله به همسری نعیم بن عجلان انصاری درآمد. نعیم بن عجلان جزو اولین شهدای روز عاشورا است.

## خولة

همسر امام حسن (علیه السلام) و مادر حسن مثنی بن الحسن و از قبیله فزاره بود.

### خولی بن یزید اصبحی

خولی بن یزید اصبحی از دژخیمان کوفه و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بود. پس از آنکه امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا در قتلگاه بر زمین افتاد، جلو آمد تا سر مطهر حضرت را جدا کند. وی به اتفاق حمید بن مسلم ازدی، سر امام حسین را نزد ابن زیاد برد؛ اما چون دیر شده و در قصر بسته بود، خولی سر مطهر را شب به منزل برد و در تنور خانه پنهان کرد. وی همان ملعونی بود که با پرتاب تیر به سوی «عثمان بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)» آن بزرگوار را مجروح نمود و عثمان بر زمین افتاد.

وی یکی از قاتلین جناب جعفر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود.

خولی بن یزید اصبحی، از چهره های بسیار کثیف و از عمال سرسپرده حکومت بنی امیه بود، وی در جریان کربلا نقش فعال داشت که به طور فهرستوار اشاره ای برجانیات و پرونده سیاه این عنصر خبیث می نماییم :

۱ - شرکت فعال در حادثه عاشورا.

۲ - هدف قرار دادن «عثمان بن علی» برادر امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا که سبب شهادت او شد.

۳ - خولی و «حمید بن مسلم» مأمور آوردن سر بریده امام حسین (علیه السلام) از کربلا به کوفه نزد ابن زیاد بودند.

خولی، شب هنگام به کوفه رسید و درب قصر بسته بود، ناچار به خانه خود رفت و داخل رختخواب شد و به زنش گفت : «جنتك بغنی الدهر : چیزی آورده ام که برای همیشه غنی خواهی شد.» همسرش پرسید : چه آورده ای؟ زن خولی که شیعه و از علاقمندان به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و نامش «نوار» بود تا این جمله را از شوهر جنایتکارش شنید، از رختخواب بلند شد و فریاد زد : وای بر تو، مردم طلا و نقره آورده اند و تو سر فرزند پیامبر را؟

و لباسش را پوشید و از خانه بیرون رفت و می گفت : «و الله لایجمع رأسی و راسك فی بیت ابداء» به خدا قسم دیگر با تو زیر يك سقف زندگی نخواهم کرد.

«نوار» گوید : به خدا قسم دیدم، در مطبخ آشپزخانه نوری به آسمان ساطع است و پرندگانی سفید رنگ در اطراف آن نور در پرواز بودند و صبح، آن سر مقدس را به نزد ابن زیاد بردند.

آری! خولی بن یزید این عنصر خبیث، از جمله کسانی بود که مختار به شدت به دنبال او بود. بنابراین مختار به رییس پلیس خود، ابو عمره، (که او را بازشکاری می گفتند) و معاذ بن هانی کندی چند مأمور مسلح را مأمور دستگیری خولی کرد. آنان حرکت نمودند و خانه خولی را در محاصره

خود درآوردند. خولی که غافلگیر شده بود و راه کمترین نجات و فراری را برای خود نمی دید، خود را گم کرد و به مستراح خانه اش پناه برد و در چشمه چاه مستراح، خود را مخفی کرد و سببی چوبی را روی دهانه مستراح، گذاشت تا او را نبیند. مأموران مختار به خانه ریختند و زن خولی جلوی آنان آمد و گفت : چه خبر است؟ گفتند شوهرت کجاست؟ این زن که عنادی خاص نسبت به شوهر خبیثش داشت و علقمند به خاندان پیامبر بود دید اکنون بهترین فرصت است که آن خبیث را به سزای اعمالش برساند. وی با صدای بلند خطاب به مأموران کرد و گفت : «من نمی دانم شوهرم کجاست! ولی با دستش اشاره به طرف مستراح کرد. آنان وارد محل شدند و آن سبد چوبی را برداشتند و خولی را از گودال با وضع بدی بیرون کشیدند و او را بسته و به سوی مختار حرکت دادند.»

اتفاقاً مختار با گروهی از یارانش از قصر خارج و به دنبال قاتلان حسین (علیه السلام) می گشت که در بین راه، خبر دستگیری خولی را به او دادند. مختار راه خود را کج کرد و به طرف محل خانه خولی حرکت کرد و ابن کامل هم همراه مختار بود. مختار و همراهان آمدند و مأموران، خولی را با آن وضع به نزد مختار آوردند، مختار فرمان داد: که در مقابل خانه اش به حساب وی برسید و او را بکشید و جسدش را نیز بسوزانید. او آنقدر سوخت تا خاکستر شد.

#### خیرة النسوان

برگزیده زنان. لقب حضرت سکینه (علیها السلام) دختر گرامی امام حسین (علیه السلام) است. این را از آنجا گفته اند که امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا به او لقب «خیرة النسوان» داده است : فاذا قتلت فأنت اولى باللذی \*\*\* تأتینه یا خیرة النسوان



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement

### داوود بن طرماح

از ارداتمندان و یاران باوفای اهل بیت (علیهم السلام) و از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا است. نام شریفش در شمار شهدای عاشورای حسینی قرار گرفته است. در زیارت ناحیه و رجبیه نام او چنین آمده است: «السَّلامُ عَلٰی دَاوُدَ بْنِ الطَّرْمَاحِ...». امام حسین (علیه السلام) وقتی اصحابش جملگی شهید شدند با سلام و سپاس نام بزرگان آنها را می برد، از جمله نام داود بن الطرماح را ذکر فرمود. او نیز پس از مقاتله سخت با دشمن به شهادت رسید.

### داوود حلّی

سید داوود بن داوود حسینی حلّی، عموی سید حیدر، شاعر و ادیب مشهوری بوده است. این ادیب گرانمایه در رثای امام حسین (علیه السلام) و اصحاب باوفایش اشعاری دارد که گوشه ای از آن در اینجا ذکر می شود:

یا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ \*\*\* فِی الْأَلِّ لَمْ یَرْعُوا ذِمَامَهُ  
قَتَلُوا الْحُسَیْنَ بِكَرْبَلَا \*\*\* ء و لَمْ تَخَالَطْهُمْ ذِمَامَهُ  
و رَضِیْعَهُ قَبْلَ الْفِطَامِ \*\*\* رَأَى بِسَهْمِهِمْ فِطَامَهُ  
قَدْ أَضْرَمُوا فَتْنَةً \*\*\* عَمِیًّا إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ  
ای مردم، حقّ محمد (صلی الله علیه وآله) و خانواده او را مراعات نکردند.  
حسین (علیه السلام) را در کربلا شهید کردند و از این کار پشیمان نشدند.  
فرزند شیرخوارش را قبل از اینکه از شیر گرفته شود با تیر از شیر گرفتند.  
آتش فتنه ای را افروختند که تا قیامت خاموش نمی شود.

محمد متخلص به داوری، سومین پسر وصال از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی مدتی در تهران بسر برده و به سال ۱۲۸۲ هـ. ق. در شیراز به بیماری دق درگذشت و در بقعه شاهچراغ شیراز مدفون گردید.

او در رثای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و یاران گرانمایه اش اشعار پر سوز و گداز بسیاری سروده است که نمونه ای از آنها در پیش می آید:

\* \* \*

بگرفت سر پسر به سینه \*\*\* دستی به سر، آن دگر به سینه  
گفت ای گل تازه بر دمیده \*\*\* بیخ گلت از جگر دمیده  
بر برگ گلت چرا غبار است؟ \*\*\* چاک تبت از کدام خار است؟  
از سنگ که شد پرت شکسته؟ \*\*\* با تیغ که شد سرت شکسته  
از دست که جرعه نوش گشتی؟ \*\*\* کز خود شدی و خموش گشتی  
ای سرو روان به پای برخیز \*\*\* بنشسته پدر، ز جای برخیز  
در پیش پدر چرا غنودی؟ \*\*\* ای باب، تو بی ادب نبودی  
بگشای لبی، بکن خطابی \*\*\* بشنو سخنی، بگو جوابی  
بر چهره شاه چشم بر دوخت \*\*\* گفתי دل شاه بر جگر دوخت

\* \* \*

از حدیث شهدا مختصری می شنوی \*\*\* از غم روز قیامت خبری می شنوی  
تو چه دانی که چه آمد به سر شاه شهید؟ \*\*\* بر سر نیزه بیداد سری می شنوی  
چاک پیشانی اش از دامن ابرو بگذشت \*\*\* تو همین معجز شق القمری می شنوی  
از جگر سوختگان لب آبت چه خبر؟ \*\*\* این قدر هست که بوی جگری می شنوی  
غافل وقت جدایی چه قیامت برخاست \*\*\* تو وداع پسری با پدری می شنوی  
خبرت نیست ز حال دل بیمار حسین \*\*\* در ره شام همین در به دری می شنوی  
تاب خورشید و تن خسته و پا در زنجیر \*\*\* حال رنجور چه دانی؟ سفری می شنوی  
گریه سیلی شد و بنیاد صبوری برکند \*\*\* تو همین زینبی و چشم تری می شنوی  
داوری راست دم غصه فزایی، ورنه \*\*\* این همان قصه بود کز دگری می شنوی

\* \* \*

چون دور روزگار، ستم را ز سر گرفت \*\*\* رسم و ره جفا به طریقی دگر گرفت  
در دودمان احمد مرسل شراره ای \*\*\* از آتش یزید در افتاد و در گرفت  
بر شاه دین زمانه چنان تنگ شد که او \*\*\* هم مهر از برادر و هم از پسر گرفت  
رو در حرم نهاد و ز دشمن امان نیافت \*\*\* ناچار راه مشهد پاک پدر گرفت

دردا که راه بادیه گم کرد خسروی \*\*\* کش عقل رهنمای به ره راهبر گرفت  
بس نامه ها ز کوفه نوشتند و هر کسی \*\*\* روز و شبان ز مقدم پاکش خبر گرفت  
خواندند سوی خویش و به یاریش کس نرفت \*\*\* جز تبر چارپر که شتابید و پرگرفت  
چون دید خلق را سر نامهربانی است \*\*\* بر مرگ دل نهاد و دل از خلق برگرفت  
آمد به دشت ماریه، گفت این زمین کجاست؟

آسوده گشت چون که بگفتند نینواست

چون دید بر خلاف مراد است کارها \*\*\* فرمود کز شتر بفکندند بارها  
افراشتند خیمه و بر رفیع کینه خصم \*\*\* بر گرد خیمه گاه نشانند خارها  
چون اهل کوفه ز آمدن شه خبر شدند \*\*\* دشمن دو اسبه سوی شه آمد هزارها  
گرد ملک دو رویه گرفتند فوج فوج \*\*\* از پا برهنگان عرب وز سوارها  
بگذشت لشکر و عمر سعد شوم بخت \*\*\* سردار لشکر و سر خنجر گذارها  
بر گرد شیر بچه حق، بیشه ساختند \*\*\* از نیزه های شیرفکن نیزه دارها  
شه در میان بادیه محصور دشمنان \*\*\* وز تیغهای تیز به گردش حصارها  
بر روی شاه، آب ببستند و ای دریغ \*\*\* از هر کنار موج زنان جویبارها  
افراشتند آتش کین از سنان و تیغ \*\*\* بر روزن سپهر برآمد شرارها  
بر گرد شه چو لشکر دشمن هجوم کرد \*\*\* یکباره زو کناره گرفتند یارها  
روز نهم ز ماه محرم چو شد تمام  
خورشید بخت آل علی کرد رو به شام

چون نوبت قتال به سلطان دین فتاد \*\*\* تب لرزه بر قوایم عرش برین فتاد  
گرد ملال بر رخ کزوبیان نشست \*\*\* زنگ هراس بر دل روح الامین فتاد  
از بیم رفت خنجر مریخ در نیام \*\*\* وز دست مهر، تیغ به روی زمین فتاد  
چون شیر بچه کشته بیاورد رو به خصم \*\*\* وز بیم لرزه بر دل شیر عرین فتاد  
بر هر سری که تیغ شه آورد سرفرو \*\*\* دوپاره پیکرش ز بیسار و یمین فتاد  
گفتی که تیغ شاه شهابی بود کزو \*\*\* هر سو به خاک معرکه دیوی لعین فتاد  
دشت نبرد چون فلک پر ستاره شد \*\*\* از بس که قبه از سپر آهنین فتاد  
بس مغز پر زباد که از باد تیغ شاه \*\*\* از زین بلند نا شده کز پشت زین فتاد  
بس دست زورمند که با تیغ آهنین \*\*\* از آستین برون شد و بی آستین فتاد  
یکباره بسته شد ره آمد شد سوار \*\*\* از بس به خاک پیکر مردان کین فتاد  
آمد ندا ز حق که به هیجا چه می کنی؟

بردی زیاد و عده ما را چه می کنی؟

\* \* \*

چون قوم بنی اسد رسیدند \*\*\* يك دشت تمام كشته دیدند  
شه كشته، همه سپاه كشته \*\*\* يك طایفه بی گناه كشته  
صحرا همه لاله زار كشته \*\*\* يك كشته، دو صد هزار كشته  
باغی گل و سرو بار داده \*\*\* گل ریخته، سروها فتاده  
گلها همه خون ناب خورده \*\*\* افسرده و آفتاب خورده  
هر گوشه تنی هزار پاره \*\*\* صد پاره یکی هزار پاره  
هر سوی كه شد کسی خرامان \*\*\* خون شهدا گرفت دامن  
سرها ز بدن جدا فتاده \*\*\* سرگشته به پیش پا فتاده  
گفتند كه یارب این چه حال است؟ \*\*\* این واقعه خواب یا خیال است؟  
اینان كه ز سر گذشتگانند \*\*\* آدم نه، مگر فرشتگانند  
گر آدمی، از چه سر ندارند؟ \*\*\* و خود ملك، از چه پر ندارند؟  
بی دست نبوده این بدنها \*\*\* یا این همه چاك پیرهنها  
این پا كه ز تن جدا فتاده ست \*\*\* یارب بدنش كجا فتاده ست؟  
این جسم بریده سر کدام است؟ \*\*\* تا کیست پدر، پسر کدام است؟  
شه كو، به كجاست شاهزاده؟ \*\*\* وان تازه خطان ماهزاده؟  
زین چاك تنی و بی لباسی \*\*\* كند است نظر ز حق شناسی  
ماندند به كار خویش حیران \*\*\* يك چاك بدن، یکی به دامن  
کز دور بلند گشت گردی \*\*\* آمد ز میان گرد، مردی  
دیدند به ره شتر سواری \*\*\* خورشید وشی، نقابداري  
ماتمزده سیاه جامه \*\*\* آشفته، به سر یکی عمامه  
پیش آمد و زار زار بگریست \*\*\* چون ابر به نوبهار بگریست  
گفت ای عربان میهمان دوست \*\*\* مهمان نشناختن نه نیکوست  
این تشنه لبان پیرهن چاك \*\*\* نشناخته چون نهید در خاك؟  
اکنون كه به خاك می سپارید \*\*\* می دانمشان بر من آرید  
گفتند چنین كه ره نمودی \*\*\* وین عقده كار ما گشودی  
ایزد به تورهنمای بادا \*\*\* ای مزد تو با خدای بادا  
هرگز نشوی چو این عزیزان \*\*\* در داغ عزیز، اشك ریزان  
خویشان تو این بلا نبینند \*\*\* این قصه كربلا نبینند  
رفتند و ز هر طرف دویدند \*\*\* هر يك بدنی به بر کشیدند

بردند تنی به پیش رویش \*\*\* جسمی شده چاک چارسویش  
خونش به دل فگار بسته \*\*\* وز خون به کفش نگار بسته  
تن کوفته، سینه چاک گشته \*\*\* نارفته به خاک، خاک گشته  
سرکوفته، پا به گل نشسته \*\*\* تا فرق به خون دل نشسته  
گفتند که این شکسته تن کیست؟ \*\*\* این نوگل چاک پیرهن کیست؟  
گفت این تن قاسم فگار است \*\*\* پورحسن است و تاجدار است  
کش دیده ز چرخ آبوسی \*\*\* یک روز چه مرگ و چه عروسی  
دیدند تنی چو نونهالی \*\*\* بر خاک فتاده پایمالی  
باریک میان، ستبر بازو \*\*\* پا شیر سپهر هم ترازو  
تیر آرده پای تا به دوشش \*\*\* گلگون تن ارغوان فروشش  
پیکان به برش به سر نشسته \*\*\* تیر آمده تا به پر نشسته  
شمشیر نموده در دلش راه \*\*\* از سینه دریده تا تهیگاه  
دل بسته برون که جای من نیست \*\*\* این خانه دگر سرای من نیست  
گفتند که این جوان کدام است؟ \*\*\* کآب از پس مرگ او حرام است  
صدپاره تنش کبابمان کرد \*\*\* ز آب مژه غرق آبمان کرد  
مادرش مباد با چنین سوز \*\*\* تا کشته ببیندش بدین روز  
چون چشم سوار بر وی افتاد \*\*\* آتش بگرفت و از پی افتاد  
می گفت و ز دیده اشک می ریخت \*\*\* وز دیده به رخ دو مشک می ریخت  
کاین پاره پسر که ریزریز است \*\*\* در پیش پدر بسی عزیز است  
این نوگل گلشن امام است \*\*\* فرزند حسین تشنه کام است  
از نسل مهین پیمبر است این \*\*\* ناکام علی اکبر است این  
جمعی دگر آمدند جوشان \*\*\* رخساره پرآب و دل خروشان  
گفتند تنی به پای آب است \*\*\* کآب از لب خشک او کباب است  
دست از سر دوشها گسسته \*\*\* بس دست ز خون خویش شسته  
چون دیده به دام پای بستش \*\*\* مرگ آمده و گرفته دستش  
قد سرو، تنی چو سرو صد چاک \*\*\* چون سایه سرو، خفته بر خاک  
از زخم سنان و خنجر و تیر \*\*\* صدپاره تنش شده ز مینگیر  
بگسسته میان و یال و کتفش \*\*\* از جای نمی توان گرفتش  
گفت این تن میر نامدار است \*\*\* عباس دلیر نامدار است  
می گفت ز هر تنی نشانی \*\*\* گردش عربان به نوحه خوانی

هر گوشه نشان شاه می جست \*\*\* در خیل ستاره، ماه می جست  
تا بر تن شه گذارش افتاد \*\*\* رفت از خود و در کنارش افتاد  
گفت ای تن بی سر، این چه حال است؟ \*\*\* ای کشته خنجر، این چه حال است؟  
ای پیکر پاک، این چه روز است؟ \*\*\* ای خفته به خاک، این چه سوز است؟  
ای کشته، سرت کجا افتاده ست؟ \*\*\* بی سر بدنت کجا افتاده ست؟  
برتن ز چه پیرهن نداری؟ \*\*\* پیراهن چه، که تن نداری؟  
نه دست و نه آستین، نه جامه \*\*\* سر داده به خصم با عمامه

#### داوود دمشقی

در زمان قیام مختار بن ابوعبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد از هواداران ابن زیاد بود. وی فرد قدرتمندی بود که کسی را یارای مقابله با او نبود. سرانجام وی به دست یکی از افراد شجاع سپاه مختار به هلاکت رسید. جریان به هلاکت رسیدن وی چنین بود :

در میان ارتش شام مردی شجاع به نام «ابن ضبعان کلبی» بود، او وسط میدان آمد و فریاد زد :  
«یا شیعه المختار کذاب یا شیعة ابن الاشر المرتاب» ای پیروان مختار کذاب و ای پیروان فرزند  
اشر گمراه جلو بیایید. و آن مرد در حالی که در میدان گرد و خاکی به وجود آورده بود این رجز را  
می خواند :

انا ضبعان الکريم المفضل \*\*\* من عصبة يبرون من دين على  
كذلك كانوا في الزمان الاول

من فرزند ضبعان بزرگ و بزرگوایم از خانواده ای که از دین علی بیزارند و از قدیم بر این  
عقیده استوار بوده اند.

در این جا مردی از یلان لشکر ابراهیم، جلو آمد و در مقابل آن مرد خبیث شامی ایستاد، این مرد  
«احوص بن شداد» از طایفه حمدان و از شیعیان مخلص و شجاع عراق بود. وی با فریادی بلند در  
جواب آن مرد هتاک شامی این رجز را خواند :

انا بن شداد علی دین علی \*\*\* لست لعثمان بن اروی بولی  
لاصلين القوم فيمن يصطلى \*\*\* بحر نارالحرب حتى تنجلي

من فرزند شدادم که بر دین علی می باشد و از عثمان فرزند «اروی» بیزارم  
امروز، چنان بر گروهی که جلوی من بیایند ضربت خواهم زد تا آن وقتی که آتش جنگ زبانه  
می کشد.

ابن شداد، سپس خطاب به آن مرد شامی گفت : «خودت را معرفی کن»  
مرد شامی با غرور و نخوت گفت : نام من «منازل الابطال» یعنی کوبنده پهلوانان است.

احوص در جواب او گفت : خوب نام من نیز «مقرب الاجال» یعنی نزدیک کننده مرگ است و چنان حمله ای به آن مرد شامی کرد و ضربتی بر او فرود آورد که وی را نقش بر زمین ساخت و او را به درك واصل نمود.

سپس فریادش به «هل من مبارز» : آیا مبارزی هست که با من روبرو شود بلند شد که یکی از سران شام به نام «داوود دمشقی» در مقابل او آمد و این رجز را خواند :

انا بن قاتل فی الصفینا \*\*\* قتال قرن لم یکن غیباً

بل کل فیها بطلا جرونا \*\*\* مجرباً لدی الوغی کمیناً

**من فرزند کسی هستم که در جنگ صفین جنگیده است، جنگ جنگاوری پیروز بلکه با هر قهرمانی درگیر شده ام که در هنگامه نبرد دارای تجربه بوده است.**

احوص پاسخ رجز آن مرد را چنین داد :

یابن الذی قاتل فی الصفینا \*\*\* و لم یکن فی دینه غیبنا

کذبت قد کان بها مغبوناً \*\*\* مذبذباً فی امره مفتونا

لا یعرف الحق و لا الیقینا \*\*\* بوس له لقد مضی ملعونا

**ای فرزند کسی که در جنگ صفین جنگیده است و مدعی است که در دین و عقیده خودش ضعیف نبوده است**

**دروغ گفتی، بلکه ضعیف بوده و پابرجا نبوده و در کارش فریب خورده است که نه حق رامی شناسد و نه بر یقین است بدا بر او که ملعون رفت.**

سپس این دو به یکدیگر حمله ور شدند و این بار نیز احوص با ضربتی جانانه این مرد شامی را به قتل رساند و با پیروزی به لشکرگاه خود بازگشت.

**درید**

نام پرچمدار سپاه عمر سعد در روز عاشورا بود.

**دعبل خزاعی**

ابو علی دعبل بن علی بن رزین از خاندان طاهر ذوالیمینین بود. او به سال ۱۴۸ هـ. ق. در کوفه متولد شده و در بغداد سکونت گزید و به سال ۲۴۶ هـ. ق. در شهر طیب که بین واسط و خوزستان قرار دارد وفات یافت.

ابوعلی، دعبل بن علی بن رزین خزاعی کوفی، سراینده قصیده معروف «مدارس آیات» در سوگ مظلومیت امامان شیعه است. وی که از مرثیه سرایان بزرگ عاشورا به حساب می آمد، بیشتر عمرش را در بغداد زیست. شعرهایش بیشتر در نکوهش خلفای جور و حمایت از اهل بیت(علیهم

السلام) بود. این چهره نابغه شعر شیعی که از شیفتگان جان باخته راه ائمه و ولایت بود، به دسیسه حاکم دمشق، در سن ۹۸ سالگی به شهادت رسید. قبرش در «زویل» نزدیک مرز سودان است. دعبل به خاطر قصیده «مدارس آیات» پیراهنی از امام رضا (علیه السلام) خلعت گرفت. او نه تنها يك شاعر برجسته، بلکه در علم حدیث و کلام و تاریخ و لغت نیز چهره ارزشمندی بود و از علمای شیعه به حساب می آمد و سروده هایش در زمان خود او منتشر و دهان به دهان نقل شده است.

فکیف و من أنى يطالب زلفة \*\*\* الى الله بعد الصوم والصلوات  
و هند و ما أدت سميّة و ابنها \*\*\* اولوا الكفر فى الاسلام والفجرات  
تراث بلا قربى و ملك بلا هدى \*\*\* و حکم بلا شورى بغير هداة  
فکیف یحبّون النّبی و رهطه \*\*\* و هم ترکوا أحشاءهم و غرات  
أفاطم لو خلت الحسین مجدّلا \*\*\* و قد مات عطشاناً بشطّ فرات  
إذا للطمّت الخدّ فاطم عنده \*\*\* و أجريت دمع العين فى الوجنات  
یا آل أحمد مالقیتم بعده؟ \*\*\* من عصبه هم فى القیاس مجوس  
صبراً موالینا فسوف ندیکم \*\*\* يوماً على آل اللّعين عبوس  
یا امة السّوء ما جازیت أحمد فى \*\*\* حسن البلاء على التّنزیل والسّور  
لم یبق حیّ من الأحياء نعلمه \*\*\* من ذی یمان و لا بکر و لا مضر  
الا و هم شرکاء فى دمائهم \*\*\* کما تشارك أیسار على جزر  
قتلا و أسراً و تخویفاً و منهبة \*\*\* فعل الغزاة بأهل الرّوم والخزر  
أرى أُمیّة معذورین أن قتلوا \*\*\* و لا أرى لبنی العباس من عذر  
قبران فى طوس، خیر النّاس کلّهم \*\*\* و قبر شرّهم، هذا من العبر  
ما ینفع الرّجس من قرب الزّکیّ و ما \*\*\* على الزّکیّ بقرب من الرّجس ضرر  
چگونه و به چه وسیله ای (جز توسّل به اهل بیت) بعد از نماز و روزه طالب نزدیکی به خدا

هستی؟

در حالیکه هند و سميّه و فرزندانِش ریشه کفر هستند و در اسلام فساد کرده اند.  
ارث آنان بدون نسب و سلطنت آنان بدون ارشاد به آنها رسیده و حکومتشان استبدادی و بدون مشورت است.

پس چگونه پیامبر و بستگان او را دوست دارند در صورتی که پهلوهایی خاندان او را شکافتند؟  
ای فاطمه، اگر می دانستی که حسین (علیه السلام) با کام تشنه در کنار فرات سر به خاک شهادت نهاده،

جز لطمه بر صورت نمی زدی و غیر از اشک بر گونه نمی ریختی.

ای خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، پس از او از قومی که در مقایسه مانند گبران هستند،  
بر شما چه گذشت؟

آقایان من شکبیا باشید، به زودی روزی فرا می رسد که بر آن دودمان لعنتی بسیار سخت باشد.  
ای مردم بد، پاداش شما برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر امتحان خوبی که داد و  
قرآن را برایتان آورد، چه بود؟

تمام قبایل عرب، از نذی یمن و بکر و مضر و کسانی که ما می شناختیم هیچ يك باقی نمانده اند،  
مگر اینکه همانگونه که در تقسیم نذرهای زمان جاهلی شرکت می کردند، در ریختن خون  
شهدای نینوا هم شرکت داشته اند.

همانطور که غزاة به اهل روم و خزر حمله بردند، آنها هم در قتل و اسارت و ترساندن و یغمای  
مردم دخالت داشته اند.

برای بنی امیه در قتل و کشتن (آل علی(علیه السلام)) بهانه و دستاویزی می بینم ولی هیچ  
عذری برای بنی عباس نمی یابم.

دو قبر در توس هست که یکی قبر بهترین مردم دنیاست و دیگری قبر بدترین مردم، آری این يك  
عبرت است.

اگر ناپاکی و پلیدی در نزدیکی پاکی و طهارت واقع شود هیچ سودی برایش ندارد و این نزدیکی  
به پاکی هم هیچ ضرری نمی رساند.

#### دلهم بن عمرو

همسر گرامی جناب «زهیر بن قین» بود که در راه کربلا به کاروان امام حسین(علیه  
السلام) پیوستند.

این بانوی آگاه و با ایمان دختر «عمرو» و همسر «زهیر»، آن شهید بلند آوازه عاشورا است. و  
اوست که داستان پیوستن مرد قهرمانش به پیشوای شهیدان را روایت می کند و روایت رسیده اینگونه  
است که ابو مخنف می گوید: بانو «دلهم» به من اینگونه روایت کرد.

#### دومة الحسنة

نام مادر مختار، «دومه» از زنان باشخصیت تاریخ اسلام است و درباره او گفته اند: «من ربات  
الفصاحة و البلاغة و الرأي و العقل» وی از زنان سخنور و با تدبیر و عاقله بود.

«ابوعبید» پدرمختار، قبل از ازدواجش بسیار مشکل پسند و در پی همسری ایده آل بود. او  
همسری می خواست که از نظر اصالت، نجابت، جاهت، حسب و نسب؛ شایسته باشد و هرکسی که  
به او پیشنهاد می شد نمی پذیرفت. شبی در خواب می بیند که يك نفر به او می گوید: برو «دومه

زیبا» را بگیر که پشیمانی ندارد. و او همان است که می خواهی! «دومه» دختر وهب بن عمر بن معیب بود و به خاطر جاهت و دیگر محسناتش او را دومه الحسنه لقب داده بودند. بدین ترتیب ابوعبید با آن دختر ازدواج کرد. دومه می گوید : هنگامی که حامله بودم شبی در خواب دیدم که گوینده ای در عالم رؤیا این سرود را برایم خواند :

ابشری بالولد \*\*\* اشبهه شیء بالامة

اذا الرجال فی کبد \*\*\* تقاولوا علی لبد

کان له حظّ الاسد

**یعنی : مژده به يك پسر، پسری مثل شیر در گرما گرم نبرد، او بهره کاملی از شجاعت دارد. و**

پس از چندی خداوند نوزادی پسر به ابوعبید عطا فرمود و او نامش را مختار نهاد.

در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی، هنگامی که مختار و تعدادی از یارانش در قصر دارالحکومه کوفه محاصره شده بودند.

از جمله کسانی که از خاندان مختار در دارالاماره محاصره شد، مادر مختار «دومه الحسنه» بود. وی در آن هنگام پیرزنی سالخورده بود.

مردی به نام ابوعجین گوید : «در آن روزی که تعدادی از یاران و نزدیکان مختار در محاصره قصر کشته شدند و مردم هزیمت گشتند، من به مادر مختار پیشنهاد کردم که : بیا تا تو را بر دوش بگیرم و از معرکه نجات دهم، وی با شجاعت تمام رد کرد و گفت : به خدا قسم اگر دستگیر شوم و اسیرم کنند، برایم بهتر است که مرا به دوش سوار کنی و نجاتم دهی.»

### دونالدسون

دکتر دونالدسون انگلیسی در سال ۱۳۴۶ هـ . ۱۹۲۸م از کربلا دیدن نمود و منظورش از این سفر، تکمیل کتابی با موضوع عقاید شیعه بود. او پاره ای درباره زیارت امام حسین (علیه السلام) نوشته که خالی از اشتباه نیست.

### دیزج یهودی

مردی یهودی که مأمور خراب کردن قبر سیدالشهدا (علیه السلام) بود. به امر متوکل عباسی هفده بار قبر حسین (علیه السلام) را خراب کردند. در یکی از این نوبتها دیزج یهودی را مأمور تغییر و تبدیل و تخریب قبر مطهر کرد. او نیز با غلامان خویش سراغ قبر رفت و حتی قبر را شکافت و به حصیری که پیکر امام در آن بود برخورد کرد که از آن بوی مشک می آمد. دوباره خاک روی آن ریختند و آب بستند و می خواستند آن زمین را با گاو شخم بزنند که گاوها پیشروی نمی کردند این عمل در سال ۲۳۶ هجری اتفاق افتاد.





ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement

## حرف ن

### ذبیح الله خسروی

رخشنده گوهری که به شوق وصال یار \*\*\* تاب و قرار در دل تنگ صدف نداشت  
یعقوب بانگ و اسفا بر فلک رساند \*\*\* او لیک در فراق پسر و اسف نداشت  
گرگان کوفه را همه می دید روبه رو \*\*\* قاصد برای شیر خدا تا نجف نداشت  
می باخت نقد جان و ز سرمایه کم نکرد \*\*\* سودی نذیره کرد ولیکن به کف نداشت

\* \* \*

بار دگر به سوی حرم شهسوار دین \*\*\* آمد پی تسلی اطفال نازنین  
سر زد چو مهر عارضش از مشرق حرم \*\*\* هر ماهرو ستاره فرو ریخت بر جبین  
بر چهره ها زدین او گرد غم نشست \*\*\* برخاست زان شکسته دلان ضجه و انین  
از روی مرحمت ز سر و چشمشان سترد \*\*\* گرد ملال و اشک دمامم به آستین  
پوشید کهنه پیرهنی بر تن شریف \*\*\* شد عازم جهاد چو ضرغام خشمگین



ترجمة حركة  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

ر



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement

## حرف ر

### راشد بن ایاس بن مضارب

وی فرزند «ایاس بن مضارب» بود. دو روز قبل از تعیین تاریخ قیام از جانب مختار بن ابوعبید ثقفی و ابراهیم بن مالک اشتر، یعنی روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال ۶۶ هـ. ق. شهر کوفه حکومت نظامی شد. و شهر، چهره ای دیگر به خود گرفت. ایاس بن مضارب نیروهای خود را در شهر بسیج و به فرمان ابن مطیع، اعلام حکومت نظامی کردند. ایاس، رئیس شهربانی و جمعی از شرطه ها و پلیس، در مرکز شهر مستقر شدند و ایاس و فرزندش راشد را به فرماندهی جمعی دیگر از نیروهای پلیس به طرف «کناسه» فرستاد و تعدادی را به طرف بازار، و خلاصه گزارش کار خود را به استاندار ارائه داد و پیشنهاد کرد که: هر يك از مراکز مهم و میدانهای حساس شهر را با نیروهای مسلح خود، تحت فرماندهی سران محلی و وابسته خود، به کنترل درآورد. پس از کشته شدن ایاس بن مضارب به فرمان «ابراهیم بن اشتر»، ابن مطیع که اوضاع کوفه را جدی و خطرناک دید، بلافاصله ایاس، رئیس پلیس مقتول را به جای پدرش نصب کرد و پست راشد را که نگهبانی از بازار بود، تحویل شخص دیگری داد.

### رافع

غلام «عمرو بن الحمق» و از شهدای روز عاشورا است.

### رافع بن عبدالله

غلام جناب مسلم بن کثیر الازدی. از صالحان و رزم آوران و از شیعیان کوفه که پس از شنیدن خبر ورود امام به کربلا خود را به امام رسانید و آن حضرت را در روز عاشورا یاری نمود و بعد از اقامه نماز ظهر در روز عاشورا پس از مسلم بن کثیر به شهادت رسید.

### راهب قریش

او همان «ابوبکر مخزومی» یکی از فقهای هفتگانه و از کسانی بود که از روی خیرخواهی و نصیحت، از امام حسین (علیه السلام) خواست که به سوی عراق نرود.

### راهب مسیحی

نگهدارنده سر مطهر سیدالشهدا (علیه السلام) بود. در یکی از منزلگاههای راه شام، کاروان اسرای اهل بیت به محلی رسیدند که «قنسرین» نام داشت. در آن منزل دیری بود که راهبی در آن به عبادت مشغول بود. نگاه راهب از صومعه به سر مطهر امام حسین (علیه السلام) افتاد که نور از آن به آسمان می رفت. با دیدن این صحنه، ده هزار درهم به نگهبانان سرداد و آن سر را آن شب نزد خود در صومعه نگهداشت. شب هنگام، راهب از آن سر مقدس، شگفتیها و کراماتی دید و به برکت آنها مسلمان شد. به گفته نیر تبریزی :

*دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی \*\*\* وای اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زیور*

این دیر هم اکنون در منطقه راه سوریه به لبنان موجود است و بر يك بلندی مشرف به جاده قرار دارد.

### رباب بنت امرؤ القیس بن عدی

همسر گرامی امام حسین (علیه السلام). ایشان مادر علی اصغر و سکینه (علیهما السلام) بودند. گفته شده که رباب بر قبر حسین (علیه السلام) يك سال اقامت و عزاداری نمود و چون به مدینه برگشت از شدت ماتم درگذشت. رباب همسر حسین (علیه السلام) - دختر امرؤ القیس و مادر سکینه - در واقعه کربلا همراه بود، و او را با اسرای دیگر به شام روانه کرده بودند و چون وارد شهر مدینه شد اشراف قریش یکی بعد از دیگری از او خواستگاری کردند. او گفت : من بعد از امام حسین (علیه السلام) کسی را شوهر نمی دانم و اختیار نمی کنم. او مدت یکسال زیر آسمان زیست و حاضر نشد در خانه سرپوشیده و زیر سقف زندگانی کند و از فرط حزن و اندوه جان سپرد.

رباب (علیها السلام) در سال ۶۲ هجری از دنیا رحلت نمود. حسین بن علی (علیه السلام) به این همسر بافضیلت و ادب و دخترش سکینه محبت داشت و می فرمود :

*لعمرك اننی لأحبّ داراً \*\*\* تحلّ بها سکینه و الرّباب*

*احبّهما و ابذلّ جلّ مالی \*\*\* و لیس لعاتب عندی عتاب*

او از افضل زنان بود و بعد از شهادت آن حضرت مدّت يك سال زنده بود و در این مدّت هرگز به زیر سقف نرفت و همواره گریست. بعد از حضرت حسین (علیه السلام)، اشراف از او

خواستگاری کردند لکن وی نپذیرفت. سکینه بنت الحسین از همین بانو است. اشعاری در رثای سالار شهیدان از او نقل شده که این ابیات از آن جمله است :

انّ الذی کان نوراً یستضاء به \*\*\* بکربلاء قتیل غیر مدفون  
من للیتامی و من للسائلین و من \*\*\* یغنی و یاوی الیه کلّ مسکین  
همانا نوری که به همه جا پرتو می افکند در کربلا شهید شد و بی دفن بر زمین ماند.  
کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر در مانده ای به او پناه می برد.

#### رَبَّةُ خَدْرِ الْقَدَسِ

نگهدارنده پرده قداست. از القاب شریفه حضرت زینب (علیها السلام).

#### رَبِيعِ بْنِ تَمِيمٍ

او شهادت «عابس شاکری» را گزارش می کند و از کسانی است که در روز عاشورا شاهد آن رویدادهای جانسوز بود.

#### رَبِيعَةُ الْفَضْلِ

دختر فضل و کمال. از القاب شریفه حضرت زینب (علیها السلام).

#### رَبِيعَةُ بْنُ خُوَظِ بْنِ رِئَابٍ

ربیعیه از شعرای مخضرمین است. در تاریخ ابن عساکر آمده که ربیعیه درك مصاحبت رسول خدا را نموده و در الاصابه ابن حجر او را از اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) در روز «ذی قار» می شمرد. او نیز که از بزرگان و از دلیر مردان است از کوفه به یاری ابی عبدالله شتافت و در روز عاشورای حسینی پس از نبرد با دشمن به فیض شهادت نایل گشت.

#### رَبِيعَةُ بْنُ مَخَارِقِ غَنَوَى

وی به همراه حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری، ادهم بن محرز باهلی و جبلة بن عبدالله خثعمی که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بودند، تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقه عین الوردۀ با نیروهای توأبیین مواجه شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند.  
ربیعیه در یکی از جنگها (علیه مختار بن ابوعبید ثقفی) که فرماندهی لشکر شام را به عهده داشت، به هلاکت رسید.

موسی بن عامر گوید : «نیروهای شام پراکنده شده بودند و من به «ربیعة بن مخارق» فرمانده خودمان رسیدم که افراد پراکنده بودند و این فرمانده، پیاده شده بود و فریاد می زد : ای پیروان حق! و ای اهل اطاعت و شنوایی! به سوی من بیایید من «ابن المخارقم».

موسی گوید : «من که در آن هنگام جوانی کم سن و سال بودم، از ترس فرمانده ایستادم که ناگهان دو نفر از «شیعیان» به نامهای عبدالله بن ورقاء اسدی و عبدالله بن ضمیره عذری، بر فرمانده شام تاختند و او را به قتل رساندند».

رجاء بن منقذ عبدی یکی از ده نفری بود که پس از شهادت حسین (علیه السلام) اسب بر بدن مطهرش تاختند. ابو عمرو زاهد می گوید : به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند. مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسب ها با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

#### رزین بن عبد سلول

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. در آخرین جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی در منطقه «حمام اعین» رزین بن عبد سلول فرماندهی نیروهای پیاده را به عهده داشت.

#### رستم

وی غلام شمر بن ذی الجوشن بود. رستم به دستور شمر، با گرزى که در دست داشت بر سر همسر جناب عبدالله بن عمیر کلبی (که کنار شوهرش نشسته بود و گرد و خاک از چهره او می زدود) زد و آن بانوی داغدار را به شهادت رساند.

#### رسول الله (علیه السلام)

فرستاده خدا. جد بزرگوار حضرت سیدالشهدا (علیه السلام). یکی از مشهورترین القاب حضرت محمد بن مصطفی است. چون آن حضرت رساننده و ابلاغ کننده اوامر و دستورات الهی به مردم بود، ایشان را با این نام می خواندند.

رشید ترکی غلام ابن زیاد و قاتل جناب هانی بن عروة مرادی بود. رشید در بازار گوسفند فروشان سر آن بزرگوار را از بدنش جدا کرد.

## رضا قلی خان هدایت

رضا قلی خان هدایت، فرزند آقا محمد طاهر طبرستانی به سال ۱۲۱۵ هـ. ق. در تهران به دنیا آمد. چند سال بعد از فوت پدرش، تحصیل علوم متداول را در شیراز آغاز کرد.

هدایت از ابتدای جوانی شعر می سرود و چاکر تخلص می کرد ولی بعد، تخلص «هدایت» را انتخاب کرد. وی از طرف فتحعلی شاه قاجار لقب «خان» و امیرالشعرا یافت و در زمان محمد شاه قاجار به دستور او تربیت عباس میرزا را برعهده گرفت و از آنجا به «الله باشی» نیز معروف گردید. پس از کناره گیری و چندی عزلت، در عهد ناصرالدین شاه به سفارت خوارزم ترکستان مأمور شد و همزمان با عزل امیرکبیر به تهران بازگشت و به معاونت وزیر علوم و معارف و ریاست دارالفنون گمارده شد و پانزده سال در این سمت باقی بود. در همین مدت به دستور شاه، مأموریت تکمیل تاریخ روضة الصفاء را یافت و سه جلد بر هفت جلد اصلی آن افزود.

مهمترین آثار او عبارتند از : مجمع الفصحا، تذکره ریاض العارفین، مدارج البلاغة در علم بدیع روضة الصفاء ناصری، أجمل التواریخ یا فهرست التواریخ، دیوان اشعار، مثنویهای انوار الولاية، أنیس العاشقین، بحر الحقایق، هدایت نامه، و منهج الهدایة.

رضا قلی خان هدایت از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهداء (علیه السلام) از او به جای مانده است. رضا قلی خان هدایت در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است :

دیگر چه شد که زد شه این نیلگون طبق \*\*\* در خم نیل جامه و شد طشت خون شفق

رخهاست پر ز ژاله سرهاست پر ز خاک \*\*\* جانهاست پر ز ناله و دلهاست پر قلق

گیسو گشاده شام و گریبان دریده صبح \*\*\* دیدی به حال لیل و نظر کن سوی فلق

گویی ز بس به فرق فشاندند خلق خاک \*\*\* پوشیده ماند چهره خورشید در غسق

تا عرش کردگار، خروش ملایک است \*\*\* یارب، عزای کیست که صاحب عزاست حق؟

در خدمت عزای وی از بهر افتخار \*\*\* جویند قدسیان همه بر یکدیگر سبق

باشد بلی عزای اماسی که قتل او \*\*\* بر باد داده دفتر دین را ورق ورق

نوباوه ریاض نبی فخر عالمین

لب تشنه شهید سر از تن جدا حسین

## رضا هندی

سید رضا بن سید هاشم نقوی رضوی موسوی هندی لکهنوی، به سال ۱۲۹۰ هـ. ق. در نجف متولد شده و در سال ۱۲۹۸ هـ. ق. همراه پدر به سامرا رفت. او بعد از سیزده سال به نجف برگشته

و بقیه عمر را در آنجا در طلب علم گذرانید. به سال ۱۳۶۲ ه.ق. در قریه ای نزدیک نجف وفات یافت و او را در نجف دفن کردند.

و بقعة ترهب الأيام سطوتها \*\*\* و ليس تهرب من ذؤبانها النّقد  
و روضة انجم الزّهراء قد حسدت \*\*\* حصباءها و عليها يحمد الحسد  
و ارض قدس من الأملاك طاف بها \*\*\* طوائف كلما مروا بها سجدوا  
فانهض فدتك بقايا انفس ظفرت \*\*\* بها اللّوائب لما خانها الجلد  
هب إن جندك معدود فجذّك قد \*\*\* لا قى بسبعين جيشا ماله عدد  
غداة جاهد من اعدائه نفرا \*\*\* جدّوا باطفاء نور الله واجتهدوا  
و عصبة جحدوا حقّ الحسين كما \*\*\* من قبل حقّ ابيه المرتضى جحدوا  
تجمّعت عدة منهم يضيق بها \*\*\* صدر الفضا و لها امثالها مدد  
فشدّ فيهم بأبطال إذا برقت \*\*\* سيوفهم مطروا حتقا و ما رعدوا  
صالوا و جالوا وادّوا حقّ سيّدهم \*\*\* فى موقف فيه عقّ الوالد الولد  
در آنجا (کربلا)، آرامگاهی است که روزگار از سطوت آن در هراس است و گرگها در آنجا  
جرأت حمله به گوسفندان را ندارند.

بوستانی است که ستاره های درخشان به سنگریزه های آن حسادت می ورزند و به این دلیل در  
اینجا حسد صفتی ممدوح شده است.  
سرزمین مقدّسی است که فرشتگانی که به دور آن می گردند، هر گاه به مقابل آن می رسند  
سجده می کنند.

به پا خیز، نفوسی که مصائب بر آنها وارد شده به حدّی که دیگر قدرت مقابله با مصائب را  
ندارند، همگی به فدای تو باد.  
اگر تعداد لشکریان تو کم است، جدّ تو امام حسین (علیه السلام) با هفتاد نفر به رویارویی  
لشکری بی شمار رفت.

در روزی که با گروهی که سعی در خاموش کردن نور خدا داشتند مبارزه و مجاهده کرد.  
گروهی که حقّ حسین (علیه السلام) را انکار کردند، قبل از آن هم حقّ پدرش مرتضی را منکر  
شده بودند.

گروهی از آنان گرد آمدند و همه جا را اشغال کردند. آنها به همین تعداد نیز پشتیبان دارند.  
او به همراه قهرمانانی به دشمن حمله برد که هر گاه شمشیرهای آنان برق می زد، باران مرگ  
می بارید ولی صدای رعد بلند نمی شد.

از چپ و راست میدان جنگ حمله کردند و حقّ آقای خود را ادا کردند. آن هم در موقعیتی که  
پدر، فرزند را رها می کند.

## رضیع

شیرخوار. منظور، طفل ششماهه امام حسین (علیه السلام) است که مظلومانه به شهادت رسید.

## رضیعة الوحی

شیرخوار پستان وحی. از القاب شریفه حضرت زینب (علیها السلام).

## رضیعة ثدی الولاية

شیرخورده پستان ولایت. از القاب شریفه حضرت زینب (علیها السلام).

## رفاعة بن شداد بجلي

«رفاعة بن شداد بجلي»، «سليمان بن صرد خزاعي» و «عبدالله بن وال تمیمی» و «عبدالله بن سعد ازدي» و «مسيب بن نجبه فزاري» به رهبری این پنج نفر در کوفه نهضت «توآیین» به وقوع پیوست. این نهضت به خونخواهی امام حسین (علیه السلام) به پاخاست.

نیروهای توآیین که حدود ۴ هزار نفر نیرو بودند در منطقه ای به نام «عين الورد» با لشکریان ابن زیاد که افزون بر سی هزار نیرو بودند به نبرد پرداختند. شعار توآیین : «يا لثارات الحسين» ای خونخواهان حسین» بود. در این نبرد که به جنگ «عين الورد» شهرت یافت، به جز «رفاعة بن شداد بجلي» چهارتن دیگر از رهبران نهضت کشته شدند.

رفاعة بن شداد از بازماندگان نهضت توآیین بود که بعداً به قیام مختار بن ابوعبید ثقفی پیوست و از معتمدین مختار بود.

رفاعة بن شداد فتیابی یکی از پنج نفر افراد مطمئن و صادقی بود که به عنوان رابط پیامها و نقشه ها و برنامه های مختار بن ابوعبید ثقفی را به افراد مورد اعتماد می رساند و برای قیام به رهبری مختار، از مردم به طور کاملاً پنهانی بیعت می گرفت. او از سران شیعه و فرماندهان نهضت توآیین بود. این پنج نفر عبارت بودند از : «احمر بن شمیط احمسی»، «سایب بن مالک اشعری»، «یزید بن انسی»، «عبدالله بن شداد بجلي»، «رفاعة بن شداد فتیابی» افراد مزبور به طور جدی کار مقدمات قیام را مخصوصاً از نظر جذب نیرو بشدت پیگیری می کردند.

## رفعت سمنانی

محمد صادق سمنانی متخلص به رفعت، از شاعران دوران مشروطیت است که با عارف قزوینی ارتباط نزدیکی داشته. او به زبان عربی مسلط و در علوم هیأت و جفر و رمل و فلسفه و حکمت نیز

وارد بوده است. جوانی خود را در سمنان گذرانده و سپس به سفر حج رفته و بقیه عمر خود را در سلك درویشان و بسیار بی تکلف زیسته است. او تا آخر عمر مجرد باقی ماند و سالهای آخر عمر را در تهران به سر برد. رفعت به سال ۱۳۵۰ هـ. ق. (۱۳۱۰ ش.) وفات یافته است.

این شاعر ایرانی اشعاری را در رثای شهیدان کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) سروده است که نمونه ای از آن را در پیش می آوریم:

\* \* \*

ای شاه شاهدان جهان، ماه مه رخان \*\*\* ای زینت جمال تو را زیور آفتاب  
نی مادر تو خاک نشین است از غمت \*\*\* اندر فلک نشسته به خاکستر آفتاب  
انن جهاد خواستی آن دم که از حسین \*\*\* مه تیره فام آمد و شد اصفر آفتاب  
از بحر غیب شاه شهیدان سوی شهود \*\*\* برگشت و دید آمدش اندر بر آفتاب  
در بر گرفت و بوسه زدت بر رخ چو ماه \*\*\* گفتی چو ماه آمد دو پیکر آفتاب  
رخصت چو یافتی زیدر تاختی برون \*\*\* شهوار ماه مات شد و مضطر آفتاب  
از حلقه های زلف، زره ساختی به بر \*\*\* شد آسمان فرق تو را مغفر آفتاب  
از سوز آه لیلا چون خواستی سنان \*\*\* بارید از آسمان به زمین اخگر آفتاب  
ناوگ ز مژده ساختی، از ابروان کمان \*\*\* از صولت گریخت سوی خاور آفتاب  
بستی چو نوالفقار، علی وار بر کمر \*\*\* بهر عدویت آمد چون خنجر آفتاب  
بر پشت زین نشستی و آواز آفرین \*\*\* بشنید ز آسمان و زمین بی مر آفتاب  
مه «ان یکاد» خواند زبهر گزند خصم \*\*\* زد آب در ره تو به چشم تر آفتاب  
ای ماه برج احمد و مهر دل بتول \*\*\* ای روشنت ز نور رخ حیدر آفتاب  
گر از مصیبت تو زخم حلقه را به در \*\*\* ترسم ز ند ز چرخ و فلک بر در آفتاب  
آری غم تو آتشی افروخت در فلک \*\*\* سوزد همیشه با دل غم پرور آفتاب

\* \* \*

شه ز بحر غیب آمد در شهود \*\*\* دید اکبر گشته لاهوتی وجود  
چهره از انوار عشق افروخته \*\*\* ماسوا را ز آتش دل سوخته  
شاه دین از عزم او بارید خون \*\*\* دامنش شد ز اشك خونین لاله گون  
گفت ای شمع شبستان حرم \*\*\* يك جهان جان را میفکن در الم

رقاء بن عازب اسدی

وی یکی از فرماندهان و هواداران تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. «رقاء» در به ثمر رساندن قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود.

## رقیه

دختر سه ساله حضرت سیدالشهدا (علیهما السلام) بود که پس از اسارت به شهادت رسید. حضرت رقیه (علیها السلام) در سفر کربلا همراه اسرای اهل بیت بوده و در شام، شبی پدر را به خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی تابی کرد و پدر را خواست. خبر به یزید رسید. به دستور او سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را نزد او بردند و او از این منظره بیشتر ناراحت و رنجور شد و همان روزها در خرابه شام (که محل اقامت موقت اهل بیت بود) جان داد. البته درباره این دختر و شهادتش، میان مورخین نظر واحدی وجود ندارد. خردسالی این دختر و عواطفی که نام و یادش و کیفیت جان باختنش و مدفن او بر می انگیزد شگفت است و شیعیان به او علاقه خاصی دارند. محل دفن او در کنار يك بازارچه قدیمی و با فاصله ای از مسجد اموی در دمشق قرار دارد و چندین بار تعمیر شده است. آخرین تعمیر و توسعه در سال ۱۳۶۴ از سوی ایران آغاز شد و پس از چند سال به پایان رسید. اینك حرمی بزرگ و باشکوه برای آن دختر خردسال بزرگوار وجود دارد که زیارتگاه دوستداران اهل بیت است.

## رقیه

دختر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام). او مادر بزرگوار جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل (از شهدای کربلاست) و همسر گرامی حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود.

## رمیث بن عمرو

از اصحاب ابی عبدالله در نهضت عاشورای حسینی و از شهدای کربلا می باشد. نام شریفش در زیارت رجبیه چنین آمده است : «السَّلامُ عَلٰی رَمِیثِ بْنِ عَمْرٍو...».

## روح الله موسوی خمینی

| امام                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                | خمینی | (ره) | درتاریخ | بیستم |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------|------|---------|-------|
| جمادی الثانی يك هزار و سیصد و بیست و نهم، مصادف با ولادت بانوی بزرگ اسلام، حضرت فاطمه (علیها السلام)، دیده به جهان گشود. پدر ایشان آیت الله سید مصطفی موسوی بود که در ذیحجه سال ۱۳۲۰ هـ. ق. در حالی که تنها ۴۷ سال داشت، در راه خمین - اراک مورد سوءقصد اشرار قرار گرفت و به شهادت رسید و در نجف اشرف مدفون شد. مادر امام (ره) بانو هاجر فرزند یکی از علمای بنام بود. با شهادت پدر امام (ره) خواهر گرامی پدر امام (= عمه اش) سرپرستی کودکان وی را عهده دار می شود. بدین ترتیب امام (ره) زندگی را با سختی های فراوانی آغاز می کند. بانو صاحبه (عمه امام) و نیز مادر امام در سال ۱۳۳۶ هـ. ق. دار فانی را وداع می گویند و امام (ره) با |       |      |         |       |

این مشکلات دست و پنجه نرم می کند ولی هرگز به ستوه نمی آید و پیش از پایان ۱۵ سالگی دروس فارسی را پشت سر می گذارد و از آن پس به تحصیل در علوم اسلامی می پردازد. نخستین استاد امام (ره) در این دروس، حضرت آیت الله پسندیده است که تا سال ۱۳۳۸ هـ. ق. امام نزد او تحصیل می کند و پس از آن برای ادامه تحصیل به حوزه اصفهان رهسپار می شود. در سال ۱۳۳۹ هـ. ق. به سبب اشتها آیت الله حائری یزدی به اراک عزیمت می کند و از آنجا به همراه ایشان به قم مشرف می شود و در مدرسه دارالشفاء، مسکن می گیرند. کوشش های شبانه روزی امام (ره) باعث می شود که آن حضرت تا سال ۱۳۴۵ ق سطوح عالی به پایان برد و به درجه اجتهاد نایل شود. در سال ۱۳۵۵ هـ. ق. به دنبال رحلت آیت الله حائری، امام نیز به عنوان یکی از مجتهدین میرز شهرت می یابد. امام در رشته های مختلف علمی از جمله هیأت، عرفان، فلسفه، فقه و اصول تخصص کامل می یابد. امام در کنار تحصیلات هرگز از خودسازی معنوی و طی مراحل سلوک و عرفان چشم پوشی نمی کند و در این زمینه علاوه بر طی مراحل عملی که از آیت الله شاه آبادی بهره های فراوان می گیرد، در مبانی عرفان نظری نیز کوششهای فراوان می کند و در نهایت نظریات جدیدی ارائه می کند که در نوع خود از اوج و منزلت بالایی برخوردارند. امام (ره) در کنار علوم یاد شده به تدریس و گسترش علوم عقلی و فلسفی نیز اهتمام ورزید و موجب رونق گرفتن آنها در عصری شد که پرداختن به آنها به شدت از سوی برخی از علمای طراز اول حوزه ها طرد می شد. واقعیت آن است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی که امام از سال ۱۳۴۱ مقدمات آن را فراهم کرده بود، عامل اصلی اقبال محافل علمی به علوم فلسفی - عقلی حضرت امام بود والا غیر از ایشان که قدرت سیاسی را در اختیار داشت هیچ کس دیگر نمی توانست تا این حد در توسعه این علوم اقدام کند. امام (ره) از ۲۷ سالگی، تدریس فلسفه را آغاز کرد و شاگردان برجسته ای هم تربیت کرد و به جامعه تحویل داد. علاوه بر اینها امام طبع شعری خوبی هم داشت و دیوان آن حضرت شاهد گویایی بر این مدعاست. در عرصه سیاست نیز امام خمینی (ره) نظریات بدیع و محکمی ارائه کرد که مهمترین آنها نظریه ولایت فقیه و لزوم دخالت عموم مسلمانان و به ویژه مذهبیین و بالخصوص روحانیون در سیاست است. او با رهبری انقلاب عظیم اسلامی پیوند مستحکمی بین دین و سیاست برقرار کرد و همگان را بدان دعوت کرد. امام برای انقلاب زحمت بسیار طاقت فرسایی را متحمل شد و با توجه به معرفت خالصی که نسبت به خدا داشت به استحضار و پشتگرمی او این انقلاب را هدایت و به پیروزی رسانید. حضرت امام فلسفه اصلی نبوت و امامت و شهادت را تشکیل حکومت اسلامی می دانست و در طول دوران مبارزات و استقرار حکومت اسلامی برای تبیین آن تلاش فراوانی کرد. حضرت امام سرانجام در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ هـ. ش. به ملکوت اعلی پیوست و همگان را در عزای خود سوگواری کرد. از ایشان آثار قلمی بسیار زیادی باقی مانده است که به برخی از مهمترین آنها اشاره می کنیم: البیع، ولایت

فقیه، تهذیب الاصول، چهل حدیث، دیوان اشعار، حاشیه بر فصوص الحکم، صحیفه نور، کشف الاسرار، شرح دعای سحر و...

امام خمینی(ره) همواره انقلاب اسلامی ایران را نشأت گرفته از قیام امام حسین(علیه السلام) معرفی می کردند. و در مواقع مختلف و پیشامدهای ناگواری که برای مردم ایران رخ می داد، با یادآوری قیام حسینی از مشکلاتی که پیش روی ملت ایران بوجود می آمد آنها را نسبت به موضع خود آگاه می نمودند. امام خمینی می فرمود: «ناراحت و نگران نشوید، مضطرب نگردید، ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و استقامت کردند. که آنچه ما امروز می بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگ ما حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته اند و در راه دین خدا يك چنان مصائبی را تحمل کرده اند.»

«انقلاب اسلامی ایران پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی است. ملت بزرگ ما باید خاطره عاشورا را با موازین اسلامی هر چه شکوهمندتر حفظ نمایند و به برکت آن و ارزش بی حساب ثارالله با حضور در صحنه انقلاب عظیم خود را هرچه پایدارتر نگه دارد.»

«آن چیزی که ما را دلخوش می کند این است که (این قیام) برای خدا بوده است. چیزی که برای خداست آسان می شود... خوب کربلا هم همین مسایل بود اما برای خدا بود. چون برای خدا بود آسان بود (انقلاب) شما هم ان شاء الله برای خداست و همانطوری که خواندید که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا این يك عبارت آموزنده است. نه معنایش این است که هر روز کربلاست هرروز بنشینید گریه بکنید. ببینید چه کرده کربلا چه صحنه ای بوده. هرروز این صحنه باید باشد. مقابله اسلام و کفر، مقابله عدل با ظلم، مقابله عدد کم با ایمان زیاد. در مقابل عدد زیاد با بی ایمانی.

در جایی دیگر ایشان در باره اهمیت عاشورا و نقش انسان ساز آن در کل تاریخ بشر اینگونه می فرمایند: «اگر عاشورا و فداکاری خاندان پیامبر نبود، بعثت و زحمات جانفرسای نبی اکرم را طاغوتیان آن زمان به نابودی کشانده بودند و اگر عاشورا نبود منطق جاهلیت ابوسفیان که می خواستند قلم سرخ بر وحی و کتاب بکشند و یزید یادگار عصر تاریك بت پرستی که به گمان خود با کشتن و به شهادت کشیدن فرزندان وحی امید داشت اساس اسلام را برچیند و با صراحت و اعلام «لاخبر جاء ولا وحی نزل» بنیاد حکومت الهی را برکنند. نمی دانستیم بر سر قرآن کریم و اسلام عزیز چه می آمد. لکن اراده خداوند متعال برآن بوده و هست که اسلام رهایی بخش و قرآن هدایت افروز را جلوی نگره دارد و با خون شهیدانی چون فرزندان وحی احیاء و پشتیبانی فرماید و از آسیب دهر نگره دارد و حسین بن علی آن عصاره نبوت و یادگار ولایت را برانگیزد. تا جان خود و عزیزانش را فدای عقیدت خویش و امت معظم پیامبر اکرم نماید. تا در امتداد تاریخ خون پاك او بجوشد و دین خدا را آبیاری فرماید و از وحی و ره آوردهای آن پاسداری نماید.»

امام خمینی درباره روشن کردن ماهیت قیام حسینی نقل می کنند که: «حضرت سیدالشهدا با يك عدد کمی حرکت کردند و مقابل یزید که خوب يك حکومت قلدری بود. يك حکومت مقتدری بود و اظهار اسلام هم می کرد و از قوم و خویشهای خود اینها هم بود. در عین حالی که اظهار اسلام می کرد و حکومتش به خیال خودش حکومت اسلامی بوده. خلیفه رسول الله به خیال خودش بود لکن اشکال این بود که يك آدم ظالمی است که بر مقدرات يك مملکت بدون حق تسلط پیدا کرده است اینکه حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) نهضت کرد و قیام کرد با عدد کم در مقابل این. برای اینکه گفتند تکلیف من اینست که استنکار کنم نهی از منکر کنم. اگر يك حاکم ظالمی بر مردم مسلط شد علما، ملت، دانشمندان ملت باید استنکار کنند. باید نهی از منکر کنند در حالیکه می دانست. یعنی به حسب قواعد هم معلوم بود. و حسب قواعد هم يك عده کمی که آن وقتی که همراه ایشان همه با هم بودند. می گویند چهار هزار نفر بودند لکن شب هم آنها رفتند. يك عدد بسیار کم هفتاد، هشتاد نفری، هفتاد و دوفری ماندند. در عین حال او تکلیف می دید برای خودش که او باید با این قدرت مقاومت کند و کشته بشود تا بهم بخورد این اوضاع، تا رسوا بکند این قدرت را با فداکاری خودش و این عده ای که همراه خودش بود. او دید که يك حکومت جائری است که بر مقدرات مملکت او سلطه پیدا کرده است. تکلیف خودش را تکلیف الهی خودش را تشخیص داد که باید نهضت کند و راه بیفتد برود مخالفت بکند و اظهار مخالفت و استنکار بکند. هرچه خواهد شد. در عین حالی که به حسب قواعد معلوم بود که يك عدد اینقدری نمی تواند با آن عده ای که آنها دارند مقابله کند لکن تکلیف بود این يك سرمشقی است که از برای شما و ما که اگر عدلمان هم کم بود باید باز استنکار کنیم. برای اینکه يك کسی آمده است و سلطنت اسلامی ایران را گرفته است جائیکه باید امیرالمومنین بنشینند این نشسته. جایی که باید امام حسین (علیه السلام) بنشینند این نشسته. سلطنت دارد می کند به خیال خودش و اظهار اسلام هم می کند. یزید هم می کرد. معاویه هم می کرد. آنوقت [امویان] جماعت هم می خواندند. امام جماعت هم بودند.»

ایشان درباره علل و انگیزه اصلی قیام حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) می فرماید:

«سیدالشهدا که آن قیام را کردند برای اینکه معاویه و پسرش اسلام را وارونه کرده بودند. هم امام جماعت بود و هم امام جمعه بود و هم خطیب بود و هم شارب الخمر و هم همه چیز، مکتب داشت از بین می رفت.»

و در جای دیگر انگیزه دشمنان ائمه اطهار و یزیدیان را اینگونه بیان می کنند:

«الان عصر عاشورا است... گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می گذرانم این سؤال برایم پیش می آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین سرچنگ داشتند آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا با زنهای بی پناه و اطفال بی گناه مرتکب شدند؟ بچه های خردسال چه تقصیری داشتند؟ زنها چه تقصیری داشتند؟ بر نظرم می گذرد که آنها با اساس سرو کار

داشتند. بنی هاشم را نمی خواستند. بنی امیه با بنی هاشم مخالفت داشتند نمی خواستند شجره طیبه باشند.»

امام خمینی که انقلاب اسلامی ایران را منبعث از قیام امام حسین (علیه السلام) می دانستند در رهنمودهای خود به ملت ایران برای پاسداری و محافظت از اسلام سفارش می کردند که با برپایی ماه محرم و زنده نگه داشتن عاشورا آن چیزی را که امام حسین (علیه السلام) بخاطر آن جان خود و عزیزانش را فدا نمود زنده نگه دارند و در این راه از هیچ کوششی باز نایستند:

«ماه محرم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومت‌های شیطانی زد. ماهی که به نسل‌ها در طول تاریخ راه پیروزی بر سرنیزه را آموخت ماهی که شکست ابرقدرت‌ها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت. ماهی که باید مشت گره کرده آزادیخواهان و استقلال طلبان و حق‌گویان بر تانک‌ها و مسلسل‌ها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جابرانه می‌کند در مقابل او اگرچه قوای شما ناهماهنگ باشد بپاخیزید و استتکار کنید. اگر کیان اسلام را در خطر دیدید فداکاری کنید و خون نثار نمایید.»

«ماه محرم برای مذهب تشیع ماهی است که پیروزی در متن فداکاری و خون به دست آمده است. در صدر اسلام پس از رحلت پیغمبر ختمی (مرتبت) پایه‌گذار عدالت و آزادی می‌رفت که با کجرویهای بنی امیه اسلام در حلقوم ستمکاران فرو رود و عدالت در زیرپای تبهکاران نابود شود که سیدالشهدا (علیه السلام) نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود و با فداکاری و خون خود و عزیزان خود اسلام را نجات داد و دستگاه بنی امیه را محکوم و پایه‌های آن را فرو ریخت.»

«باید ماه محرم و صفر را زنده نگه داریم به ذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) که با ذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) زنده مانده است این مذهب تا حالا با همان وضع سنتی با همان وضع مرثیه سرایی و روضه خوانی... ماه محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است... فداکاری سیدالشهدا است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است. زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون از طرف خطبا با همان وضع سابقش و از طرف توده‌های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم. دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می‌افتاد. باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند باید این سنت‌ها را حفظ کنید.»

«روضه سیدالشهدا برای حفظ مکتب سیدالشهدا است. آن کسانی که می‌گویند روضه سیدالشهدا را نخوانید اصلاً نمی‌فهمند مکتب سیدالشهدا چه بوده و نمی‌دانند یعنی چه. نمی‌دانند این گریه‌ها و این روضه‌ها حفظ کرده این مکتب را. الان هزار و چهارصد سال است که با این منبرها و با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه‌زنی‌ها ما را حفظ کرده‌اند تا حالا آورده‌اند اسلام را.

این عده از جوانهایی که اینطور نیست که سوء نیت داشته باشند. خیال می کنند ما حالا باید حرف روز بزنیم. حرف سیدالشهدا حرف روز است همیشه حرف روز است. اصلاً حرف روز را سیدالشهدا آورده است دست ماها داده و سیدالشهدا را این گریه ها حفظ کرده است مکتبش را.

«... مجالس عزا باید باشد و اهل منبر باید این شهادت امام حسین(علیه السلام) را زنده نگه دارند و ملت باید با هم قدرت این شعائر اسلامی را خصوصاً این را زنده نگه دارند. با زنده نگه داشتن او اسلام زنده می شود. «انا من حسین» که روایت شده است که پیغمبر فرموده است. این معنایش معنا این است که حسین مال من است و من هم از او زنده می شوم. از او شده است. اینهمه برکات از شهادت ایشان است. با اینکه دشمن می خواست آثار را از بین ببرد. آنها درصدد بودند که اصل بنی هاشمی در کار نباشد. آنها می خواستند اصل اسلام را از بین ببرند.»

در بیانات مختلفی امام خمینی همواره بر نقش عاشورا و ماه محرم در جاوید ساختن اسلام در تمام دنیا تأکید می کردند و اعلام می کردند که تا موقعی که یاد و نام شهدای کربلا و حضرت امام حسین(علیه السلام) بر سر زبانها باشد چراغ هدایت گز اسلام نیز رو به افول نخواهد رفت.

«اسلام را تا حالایی که شما می بینید. اینجا ما نشسته ایم سیدالشهدا زنده نگه داشته است. سیدالشهدا(علیه السلام) تمام این چیز خودشان را. همه جوانان خودش را. همه مال و منال. هرچه بود هر چه داشت (مال و منال که نداشت) هر چه داشت. اصحاب داشت در راه خدا داد و برای تقویت اسلام. مخالفت با ظلم قیام کرد. مخالف با امپراطوری آن روز که از امپراطوریهای اینجا زیادتر بود. قیام کرد در مقابل او با يك عده قلیل و با این عده قلیل در عین حالی که شهید شد غلبه کرد. غلبه کرد بر این دستگاه ظلم و شکست آنها را. ما که دنبال او هستیم و مجالس عزا از آن وقت به امر حضرت صادق(علیه السلام) و به سفارش ائمه هدی ما بپا می کنیم این مجالس عزا را. ما همان مسأله را داریم می گوئیم. مقابل ظلم است. مقابل ظلم ستمکاران. ما زنده نگه داشتیم. خطبای ما زنده نگه داشتند قضیه کربلا را و زنده نگه داشتند قضیه مقابله يك دسته (يك دسته كوچك اما با ایمان بزرگ) در مقابل يك رژیم طاغوتی بزرگ. گریه کردن بر شهید. زنده نگه داشتن. زنده نگه داشتن نهضت است. اینکه در روایت هست که کسی که گریه بکند یا بگریاند یا بصورت گریه دار خودش را بکند. این جزایش بهشت است. این برای این است که حتی آنی که با صورت گریه دار خودش را درمی آورد صورتش را يك حال حزن به خودش می دهد و صورت گریه دار به خودش می دهد. این نهضت را را دارد حفظ می کند. این نهضت امام حسین(علیه السلام) را حفظ می کند. ملت ما را این مجالس حفظ کرده. بیخود نبود که رضاخان، مأمورین ساواک رضاخان تمام مجالس عزا را قدغن کردند. این همین طوری نبود. رضاخان همچو نبود که (در) اصل مخالف با این مسایل بشود. رضاخان مأمور بود. مأمور بود به اینکه آنهایی که کارشناس بودند آنهایی که ملتفت بودند مسایل را، دشمن های ما که مطالعه کرده بودند در حال ملت ها و مطالعه کرده بودند در حال ملت شیعه، می دیدند آنها که تا این

مجالس هست و تا این نوحه سراییهای بر مظلوم هست و تا آن افشاگری ظالم هست نمی توانند برسند به مقاصد خودشان... اینها ماهیت این عزاداری را نمی دانند چیست. نمی دانند که این نهضت امام حسین آمده تا اینجا. تا این نهضت را درست کرده. این تابع. این يك شعاعی است از آن نهضت. نمی دانند که گریه کردن بر عزای امام حسین زنده نگه داشتن همین معنا که يك جمعیت کمی در مقابل يك امپراطوری بزرگ ایستاد. دستور است این. دستور عمل امام حسین(علیه السلام). دستور است برای همه «کل يوم عاشورا و کل ارض كربلا» دستور است به اینکه هر روز و در هر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید. همان برنامه را. امام حسین با عده کم همه چیزش را فدای اسلام کرد. مقابل يك امپراطوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت. هر روز باید در هر جا این «نه» محفوظ بماند و این مجالسی که هست. مجالسی است که دنبال همین است که این «نه» را محفوظ بدارد.»

اولی الامر به معنای سرپرست و ولیّ است. رهبر کبیر و فرزانه انقلاب در پاسخ به افراد بی اراده و سست ایمانی که زور و قدرت مادی آنها را وادار به تسلیم در برابر زورگویان عصر کرده بود، اینگونه با شجاعت کامل می فرماید که:

«در بین ما اشخاصی هستند که می گویند اولی الامر هر چه. هر زهرماری می خواهد باشد باید از او اطاعت کنیم. اولی الامر است! اولی الامر یعنی زورگو. با زورگو نباید حرف زد خوب پس چرا

امام حسن مخالفت کرد. چرا امام حسین مخالفت کرد با اولی الامر. آن وقت که اولی الامر عبارت از یزید بود. توطئه کرد... اما این تکلیف قرآن است. مگر فرعون را کس دیگر ملك به او داده بود. آن هم خدا به او داده بود. پس چرا موسی رفت و با او مخالفت کرد؟ مگر نمرود را کسی دیگر به او اعطای ملك کرده بود. آن هم از طرف خدا بود. پس چرا ابراهیم می رود با او مخالفت می کند؟ چرا پیغمبر مخالف است. چرا حضرت امیر با معاویه. خوب معاویه هم در اینجا يك اولی الامر است برای خودش. خوب بعد از آن چرا امام حسن با او مخالفت کرد. امام حسن پدر معاویه را درآورد. امام حسین چرا پا شد با چند نفر عیالاتش رفت با پنجاه شصت نفر راه افتاد رفت آن جا مخالفت با اولی الامر کرد. این حرفها حرفهای نامربوط است.»

«شهادت امیرالمؤمنین و نیز حسین(علیه السلام) و حبس و شکنجه و تبعید و مسمومیت های ائمه(علیهم السلام) همه در جهت مبارزات سیاسی شیعیان علیه ستمگریها بوده است و در يك کلمه مبارزه و فعالیت های سیاسی بخش مهمی از مسؤولیتهای مذهبی است.»

«ما شکست نداریم. شکست برای ما نیست برای اینکه از دو حال خارج نیست یا پیش می بریم که پیروز هم شدیم یا پیش نمی بریم که پیش خدا آبرومندیم. اولیای خدا هم شکست می خوردند. حضرت امیر در جنگ معاویه شکست خورد. اینکه حرفی ندارد. شکست خورد. امام حسین(علیه السلام) هم

در جنگ با یزید شکست خورد و کشته شد. اما بر حسب واقع پیروز شدند آنها. شکست ظاهری و پیروزی واقعی بود.»

امام خمینی (ره) علاوه بر موارد یادشده یکی دیگر از عوامل اساسی قیام حضرت سیدالشهدا را تکلیف به آنچه که اسلام امر کرده است می دانستند:

«همانطوری که سیدالشهدا تکلیف شرعی الهی می خواست عمل بکنند. غلبه بکند تکلیف شرعی را عمل کرده. مغلوب هم بشود تکلیف شرعی را عمل کرده. قضیه تکلیف است.»

#### ریحانه

کنیز متوکل عباسی بود. ریحانه کنیزی زناراده و حبشی بود. پس از آنکه این کنیز مرد، از آن جایی که متوکل به او علاقه زیادی داشت، دستور داد تا او را در مقبره ای دفن کنند. پس از این دستور، او را دفن کردند و در مقبره وی فرش انداختند و عطرها پاشیدند و قبه ای عالی بر فراز آن برپا کردند! و این در زمانی بود که متوکل علیه العنة دستور داده بود تا قبر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را با گاوآهن شخم بزنند و آب نهر علقمه را بر روی آن جاری سازند و بر روی آن زراعت کنند تا دیگر اثری از آن بجای نماند. یکی از شیعیان که ناظر این واقعه دردناک بوده شعری بدین مضمون سروده است :

ایحرت بالطف قبرالحسین \*\*\* و یعمر قبر بنی الزانیة؟!

آیا سزاوار است که قبر حسین بن علی (علیه السلام) را شخم بزنند در حالی که قبر زنارادگان

را تعمیر و مرمت می کنند؟!

ترجمه  
Translation



ترجمة حركة  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement

ز



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement

### زائده بن قدامه ثقفی

این شخص در جریان رویدادهای کوفه بوده و از او: قیام ظالمانه «محمد بن اشعث» برای پیکار تجاوزکارانه با «مسلم»، اسارت آن قهرمان پایداریها، پس از تلاش و فداکاری تحسین برانگیز، آب خواستن او بر آستانه کاخ شوم اموی و آب دادن به او روایت شده است.

«طبری» او را «قدامة بن سعید بن زائدة بن قدامة ثقفی» یاد می کند در حالی که چنین نیست بلکه «زائده بن قدامه» نیای «قدامة بن سعید» بود، و او کسی است که در جریان رویدادهای کوفه قرار داشته، اما فرزندان او «قدامة بن سعید» را، مرحوم شیخ طوسی در میان یاران حضرت صادق برشمرده که بنظر ما این دیدگاه درست است.

آری نیای «قدامة بن سعید» که «زائده بن قدامة ثقفی» باشد، در سال ۵۸ هـ. ق همزمان با فرمانداری «عبد الرحمن» از سوی معاویه در کوفه، ریاست شرطه آنجا را داشته است.

او پس از برافراشته شدن پرچم امان «ابن زیاد» برای پراکنده ساختن مردم از گرد «مسلم» با «عمر بن حریث» پرچمدار «ابن زیاد» بوده و شفاعت عموزاده اش «مختار» را نموده است. وی همان است که نامه مختار را از زندان ابن زیاد در کوفه به شوهرخواهر او «عبدالله بن عمر» می برد تا او از یزید آزادی برادر زن خود را بخواهد.

پس از آن هنگامی که «مختار» از زندان آزاد شد و کوشید تا انتقام خویش را از رییس پلیس وقت، «ابن قدامة» بگیرد، او گریخت تا سرانجام برایش امان گرفتند.

او از کسانی است که به همراه بیعت کنندگان کوفه با فرماندار عبدالله بن زبیر که «عبدالله بن مطیع» نام داشت بیعت کرد و فرماندار او را به سوی «مختار» گسیل داشت تا او را دعوت کند و گزارش آورد، اما او به دعوت فرماندار روی خوش نشان نداده و حضور نمی یابد.

وی همان کسی است که بوستان و مزرعه اش در «سبخه» کوفه، قرارگاه مخفی «مختار» بود و او از همانجا قیام کرد. آنگاه همین مرد را با انبوهی از یارانش گسیل داشت تا فرماندار کوفه را که برگزیده «ابن زبیر» بود بر کنار سازد و او نیز با تطمیع و تهدید کار خود را به انجام رسانید. پس از مدتی به «عبدالمک بن مروان» پیوست و با «مصعب بن زبیر» به پیکار برخاست و او را به انتقام کشتن «مختار» در دیر «جاثلیق» از پا درآورد.

سرانجام حجاج او را به فرماندهی هزار تن به پیکار با «حرب بن شیبب خارجی» به رودبار گسیل داشت و آنجا پس از پیکاری سخت در حالی که یارانش بر گردش حلقه زده بودند، کشته شد. بهر حال آنچه در این مورد آمد، بدان دلیل بود تا روشن شود که «قدامه بن سعید» که «ابو مخنف» از او روایت می کند از یاران امام صادق بوده و دست اندر کار رویدادهای کوفه نبوده است و بنظر می رسد که «قدامه بن سعید» از نیای خویش «زائده بن قدامه» این رویدادها را روایت می کند.

وی یکی از بستگان مختار بن ابوعبید ثقفی بود. زائده بن قدامه ثقفی در جریان دستگیری مختار توسط عمرو بن حریث به عمرو گفت: من به يك شرط حاضرم مختار را به نزد شما بیاورم و آن، این که او در امان باشد و جان وی تضمین شود و اگر احیاناً گزارش بر ضد او به امیر عبیدالله بن زیاد رسیده باشد، شخص شما از مختار دفاع کنید و مانع رسیدن هرگونه آسیبی به او بشوید. «زائده بن قدامه ثقفی» که از عموزادگان مختار بود به همراه اسما بن خارجه به ملاقات مختار در زندان می رفتند و پیامها و اخبار مختار را بیرون از زندان منعکس می کردند. حدود پنج سال بعد از شهادت مختار، عبدالمک مروان برای تصرف عراق با مصعب بن زبیر وارد نبرد گردید و در این میان، زائده بن قدامه توانست ابن زبیر را به قتل برساند.

«ایاس بن مضارب» رئیس پلیس ابن مطیع (استاندار ابن زبیر در کوفه) به نزد استاندار رفت و گفت: من از سایب بن مالک که از سران اصحاب و طرفداران مختار است نگرانم، و از خود مختار هم اطمینانی ندارم، تا دیر نشده اجازه بفرمایید مختار و سایب را دستگیر و زندانی کنیم، می توانید او را به دارالاماره دعوت کنید و با يك نقشه از پیش تعیین شده وی را بازداشت نمایید و جاسوسان من به من گزارش داده اند که: مختار آماده قیام است. استاندار گفت: بسیار خوب و ده نفر از نزدیکان خود به نامهای «زائده بن قدامه» و حسین بن عبدالله برسمی را به دنبال مختار فرستاد که از او دعوت کنند که به استانداری بیاید. مأمورین ابن مطیع، به نزد مختار آمدند و پیام استاندار را تسلیم او کردند، مختار نیز بلافاصله با این ملاقات موافقت کرد و گفت: لباس مرا بیاورید و اسبم را زین کنید. و برای رفتن آماده شد. هنگامی که مختار با دو مأمور استاندار عازم به طرف استانداری بود قبل از اینکه از منزلش خارج شود، زائده که به اصطلاح مأمور استاندار بود این آیه را برای مختار خواند: «و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله و الله خیر الماکرین»

هنگامی که کافران درباره تو توطئه کردند و نقشه شان این است که تو را بازداشت کنند و یا به قتل برسانند و یا تبعیدت کنند و آنان مکر و حيله می کنند و خدا هم مکر و حيله دارد و خدا بهترین مکرکنندگان است» مختار تا آخر مطلب را فهمید و متوجه توطئه شد.

#### زائده بن مهاجر

از شهدای کربلاست. نامش در زیارت رجبیه آمده است. احتمال داده شده که او همان «یزید بن زیاد بن مهاجر» باشد.

#### زاده لیلا

منظور، حضرت علی بن الحسین - علی اکبر (علیه السلام) - است.

#### زاهد

به قولی او همان «زاهر»، غلام عمرو بن حمق خزاعی از شهدای کربلاست.

#### زاهر

از شهدای عاشورا است. وی را از شخصیت‌های کوفه و مردی سالخورده از قبیله کنده دانسته اند. غلام عمرو بن حمق خزاعی و از یاران ویژه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و در حرکتهای انقلابی عمرو بن حمق (که به دست معاویه شهید شد) همدوش و همراه او و تحت تعقیب معاویه بود. در سال ۶۰ هجری به مکه آمد و به امام حسین (علیه السلام) پیوست و در حمله نخست روز عاشورا به شهادت رسید. نامش در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه آمده است. «ظاهراً» شخصی بسیار مخلص و پیرو، از اهالی و شخصیت‌های کوفه بوده و نیز از موالی «کنده» است.

#### زاهر بن عمرو اسلمی کندی

مکنی به «ابومجراة» از دلاوران و محبان عترت طاهرين و از اصحاب رسول الله در حدیبیه و بیعة الرضوان، که به استقبال امام حسین (علیه السلام) رفت و تا عاشورا ملازم آن حضرت بود. و در زیارت رجبیه از او بدین گونه یاد شده است: «السَّلامُ علی زاهر بن عمرو الاسلمی ... زاهر». نیز با جمع اصحاب امام پس از قتال با دشمن به شهادت رسید.

#### زاهر بن عمرو کندی

به قولی او همان «زاهر غلام عمرو بن حمق خزاعی» از شهدای کربلاست.

## زاهر کندی

از موالی قبیله کنده، اهل کوفه، و هنگام شهادت در سنین بالایی بود.  
او غلام و همسنگر مجاهد بزرگ «عمرو بن حمق خزاعی»، و در تمامی صحنه ها هماهنگ با عمرو عمل می کرد، و پهلوانی شجاع و از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) بوده است.  
عمرو بن حمق بعد از «حدیبیه» به خدمت حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیده و مسلمان شد و مدتی در محضر آن حضرت بوده و حدیث حفظ می کرد.

بعد ساکن شام و کوفه شد و از شیعیان مخلص حضرت امام علی (علیه السلام) بوده و در تمامی جنگهای آن حضرت شرکت داشت. بعد از شهادت آن حضرت عمرو بن حمق به همراه حجر بن عدی در منع ناسزاگویی بنی امیه به علی (علیه السلام) سعی تمام می نموده و در به خلافت رسیدن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از عثمان نقش زیادی داشت.

وقتی که معاویه به زیاد دستور دستگیری حجر بن عدی را داد، عمرو بن حمق به همراه زاهر به موصل گریخته و در غاری پنهان شدند. آنگاه ماری عمرو را گزیده و بدنش ورم کرد. عمرو به زاهر گفت: حبیبم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من خبر داده که شرکت می کند در خون من جن و انس و ناچار من کشته خواهم شد، در این وقت اسب سوارانی که در جستجوی او بودند ظاهر شدند، عمرو به زاهر گفت: تو خود را پنهان کن این جماعت به جستجوی من می آیند و مرا می یابند و می کشند و سرم را با خود می برند. و چون رفتند تو خود را ظاهر کن و بدنم را دفن و کفن نما.  
زاهر گفت: تا من تیر در ترکش دارم با ایشان می جنگم تا با تو کشته شوم.

عمرو گفت:

آنچه من می گویم بکن که در امر من، خدا تو را نفع می دهد، زاهر چنان کرد که عمرو فرموده بود. و زنده ماند تا در کربلا شهید شد. شهادت عمرو سال ۵۱ هجری به دست عبدالرحمان عثمانی ثقفی در موصل بوده است. و اولین سری که در اسلام به نیزه کردند سر عمرو می باشد.

به قول بعضی ها، زاهر جد محمد بن سنان از اصحاب حضرت امام کاظم (علیه السلام) و حضرت امام رضا (علیه السلام) می باشد و از حضرت رضا (علیه السلام) روایت می کرده. محمد بن سنان در سال ۲۲۰ فوت کرد.

مرحوم سید علی خان شیرازی در «الدرجات الرفیعه» به نقل از «وقعه صفین» آورده است که، عمرو در جنگ صفین به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد:

ارادت و بیعت من با تو به پنج دلیل می باشد:

پسر عموی حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و وصی او و پدر ذریه او، و اولین انسانی هستی که به آن حضرت ایمان آورده ای و بیشترین سهم را در جهاد داری.

ولی در نسخه موجود چاپ قاهره، عبارت (و وصیه) وجود ندارد. با توجه به اینکه مرحوم سید علی خان از نسخ قدیمی و دست نخورده استفاده کرده، این نکته قابل توجه و جای تأسف می باشد.

زاهر سال ۶۰ هجری عازم حج شده و همانجا به محضر حضرت امام حسین (علیه السلام) رسید و همچنان در خدمت آن حضرت بود تا اینکه در روز عاشورا و در حمله نخست به شهادت رسید. و نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است. بعضی او را از اصحاب و از راویان حدیث از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و از اصحاب الشجره دانسته و در صلح حدیبیه و جنگ خیبر حضور داشته و همچنین از اصحاب حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

### زبیدی

وی از راویان واقعه عاشورا است. او از «یمن» بود و به پندار خویش، افتخارات فرمانده خود را که رئیس عشیره او نیز بوده است، روایت می کند.

### زبیر تمیمی

وی یکی از هواداران و عمال عبیدالله بن زیاد بود. پس از آنکه به فرمان ابن زیاد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به شهادت رسیدند، ابن زیاد به وسیله «زبیر تمیمی» و «هانی وادعی» سرهای مبارك ایشان را به نزد یزید بن معاویه فرستاد.

### زجر بن قیس

وی یکی از لشکریان و فرماندهان تحت امر سپاه عمر سعد در کربلا بود. پس از جنایات عظیم و هولناک کوفیان در صحرای کربلا زجر بن قیس که از لشکریان عمر سعد بود فریاد کرد: برخیزید و حرکت کنید. امیر عمر سعد فرمان حرکت داده است، وقت کم است، توقف روانیست. سکینه فرمود: تو را به خدا و رسولش قسم می دهم شما می خواهید بروید؟ گفت: آری می رویم و نمی مانیم. سکینه گفت: شما بروید و مرا در همین بیابان بگذارید تا نزد پدرم بمانم... زجر گفت: از فرمان سرپیچی نتوان کرد، برخیز و راه بیفت. سکینه خود را روی بدن پدر انداخت و دست در گردنش درآورد. آن نابکار سخت دست آن مظلومه را کشید و با فشار از بدن پدر جدا کرد و به قافله اسیران ملحق ساخت.

### زحر بن قیس

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مصعب بن زبیر بود. در آخرین نبرد ابن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی (زحر بن قیس) مأموریت یافت که عناصر مخالف مختار را در شهر کوفه شناسایی و آنان را به لشکر مصعب ملحق نماید.

## زربی

غلام مختار ابو عبید ثقفی بود. هنگام قیام مختار در کوفه، شمر توانست از معرکه کوفه، جان سالمی بدر برد و از شهر کوفه خارج شود. مختار غلامی داشت به نام «زربی» این شخص که ظاهراً ایرانی الاصل و از هواداران اهل بیت (علیهم السلام) و از شیعیان به شمار می رفت، جوانی زیرک و باهوش بود. مختار، زربی را همراه گروهی که حدود ده نفر می شدند، مأمور پیدا کردن شمر نمود. «مسلم بن عبدالله ضبابی» گوید: «من نیز جزء فراریان، همراه شمر، از کوفه متواری شدم. و زربی همچنان به دنبال ما بود که از کوفه خارج شدیم و اسبهای ما لاغر و ناتوان بودند ولی اسب زربی چابک و زیرک. بالاخره خود را به ما رساند، هنگامی که او نزدیک ما شد، شمر به او گفت: «شما از من دور شوید شاید منظور این غلام کسی جز من نباشد.» ما اسبهایمان را تاختیم و دور شدیم و زربی به قصد جان شمر به سوی او تاخت، شمر با تاکتیکی خاص، او را به دنبال خود کشاند تا او از یارانش جدا شد. شمر، هنگامی که زربی را تنها یافت به او حمله برد و ضربتی بر پشتش وارد کرد که پشتش شکست و زربی به شهادت رسید. و بدین سان، شمر از مهلکه جان سالم بدر برد. هنگامی که خبر ناکام ماندن مأموریت زربی به مختار رسید، مختار با ناراحتی گفت: اگر زربی با من مشورت کرده بود، به او توصیه می کردم که تنها به دنبال «ابو السابغة» (شمر) نرود.

## زربیا

وی غلام مختار بن ابو عبید ثقفی بود که دستورات و پیامهای مختار را از زندان به بیرون منعکس می کرد. نام او را زربیی نیز ذکر کرده اند.

## زکریا (علیه السلام)

نسب حضرت زکریا در قرآن معلوم نیست و در تورات هم دیده نشده. کتابی در میان نصارا باقی مانده است که در آن می نویسد زکریا بن برخیا معاصر داریوش بود.

حضرت زکریا از پیغمبران بزرگ بنی اسرائیل بود که نسبتش به حضرت داوود می رسد و او زکریای سوم است که در میان بنی اسرائیل پیغمبری یافته. زکریا رئیس خدمه بیت المقدس و احبار بود و بنی اسرائیل را به شریعت حضرت موسی دعوت می کرد.

از حضرت ولی عصر روحی له الفداء مروی است که: زکریا (علیه السلام) از حضرت باری تعالی درخواست نمود که اسماء خمس طاهره را به او تعلیم نماید، پس جبرئیل بر او نازل گردید و او را تعلیم نمود، هرگاه زکریا اسم محمد، علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) را ذکر می کرد غم و اندوهش برطرف می شد، اما همان که اسم حسین (علیه السلام) را ذکر می کرد گریه در گلویش گیر

می کرد و دلش به طپش می آمد، پس عرض کرد : پروردگارا، چه می شود وقتی که نام آن چهار بزرگوار را ذکر می نمایم از غم و اندوه رها شوم و چون حسین (علیه السلام) را یاد می کنم اشکم می ریزد و دلم می سوزد؟ آنگاه خداوند کیفیت شهادت امام حسین (علیه السلام) را برای زکریا بازگو نمود. چون زکریا (علیه السلام) این واقعه را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد و از مردم دوری نمود و پیوسته گریه و ناله می کرد، پس عرض کرد : خداوند، فرزندی به من عنایت نما که چشم من به او روشن گردد و محبت او را در دلم زیاد گردان، آنگاه مرا به مصیبت او مبتلا گردان (تا مصیبت من موافق مصیبت خاتم انبیا باشد).

### زهیر بن بشر خثعمی کوفی

از شهدای حمله نخست در روز عاشورا بود. منسوب به خثعم تیره ای از قبیله قحطان و یمنی الاصل. زهیر بن بشر (بشیر) از مؤسسان و بانیان شهر کوفه با کوفه الجیش یعنی مرکز تجمع لشکر، که يك شهرک نظامی در آغاز بود، و از شرکت کنندگان در جنگ قادسیه و از اشراف کوفه است. در زیارت ناحیه مقدسه نام گرامیش چنین ذکر شده است: «السلام علی زهیر بن بشر الخثعمی». و در زیارت رجبیه است .... زهیر بن البشیر... به هر صورت از انصار ابی عبدالله در قیام و از شهدای عاشورای حسینی کربلا است. خثعمی : منسوب به «خثعم بن أنمار بن ارأش»، قبیله ای از قحطان (یمن و عرب جنوب).

### زهیر بن بشیر

به قولی او همان «زهیر بن بشر خثعمی» از شهدای کربلاست.

### زهیر بن سائب

از شهدای کربلاست. نامش در زیارت رجبیه هم آمده است.

### زهیر بن سلمانوی همان «زهیر بن سلیمان» از شهدای کربلاست.

### زهیر بن سلیم ازدی

زهیر بن سلیم بن عمرو ازدی شب عاشورا وارد کربلا شده وقتی که از قصد کوفیان مبنی بر کشتن امام حسین (علیه السلام) آگاه شد، به لشکر امام (علیه السلام) پیوسته، و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید. و در زیارت ناحیه نامش وارد شده است. ظاهراً پسرش عبدالله بن زهیر بن سلیم ازدی از فرماندهان لشکر ابن سعد بوده است.

گویند : او شب عاشورا به کربلا آمد و چون تصمیم قطعی سپاه کوفه را بر جنگ با سیدالشهدا دید، از عمر سعد جدا شد و به کاروان حسینی پیوست و او در رکاب امام(علیه السلام) شهید شد. به نقل از «مناقب» ابن شهر آشوب روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید. وی و خاندانش از یاران علی(علیه السلام) بودند و در میدانهای جهاد، رشادتها نشان دادند.

#### زهیر بن سلیمان

از اصحاب و یاران حضرت امام حسین(علیه السلام) و از شهدای کربلا شمرده شده است. نام او در زیارت رجبیه وارد شده است.

#### زهیر بن سیار

از جمله شهدای کربلا و عاشوراییان حسینی است. چنانکه در زیارت رجبیه از او این گونه یاد شده است : «السلام علی زهیر بن سیار ...». وی همان «زهیر بن سائب» از شهدای کربلاست.

#### زهیر بن عبدالرحمن

وی از راویان واقعه عاشورا است. او داستان شهادت «سوید بن عمر» را گزارش می کند. ابو مخنف از او می آورد که:  
حدثنی...قال: کان...

از او تنها همین يك خبر رسیده است و در مورد بیوگرافی او چیزی نیافتیم.

#### زهیر بن قیس جعفی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر عبدالله بن مطیع بود. در آغاز قیام مختار، علیه ابن مطیع، ابراهیم بن اشتر با آنها وارد درگیری شد و توانست زهیر بن قیس و نیروهایش را هزیمت نماید.

#### زهیر بن قین بجلی

زهیر بن قین بن قیس انصاری بجلی انماری. انماری منسوب به انمار بن ارش بن کهلان قحطانی یمنی می باشند، و زهیر اهل کوفه، و ظاهراً هنگام شهادت سنش زیادت از امام(علیه السلام) بوده است.

زهیر مردی شریف، شجاع، با شخصیت، بزرگوار و در میان قبیله اش و مردم کوفه، و در جنگها مشهور و دارای موقعیت بوده است. زهیر تا قبل از ملاقات با حضرت امام حسین(علیه

السلام) بین راه مکه به کوفه، از طرفداران عثمان محسوب می‌شده، ولی بعد از ملاقات، توفیق معرفت و تبعیت از اهل بیت (علیهم السلام) را پیدا کرد.

همسرش دلهم دختر عمرو، مشوق او در این رستگاری بوده است. چرا که زهیر در تمام مسیر مکه تا کوفه سعی می‌کرد با امام قدری فاصله داشته باشد تا این که به ناچار با امام (علیه السلام) در يك منزل فرود می‌آید. یکی از همراهان زهیر می‌گوید: ما در کناری خیمه زدیم و امام (علیه السلام) در کناری، و غذا می‌خوردیم که ناگهان فرستاده آن حضرت رسید و سلام کرد و گفت: ای زهیر بن قین، اباعبدالله حسین بن علی (علیه السلام) تو را می‌خواند. شنیدن این پیام چنان بر ما ناگوار آمد که لقمه از دست فرو نهادیم و همگی در حیرت فرو رفتیم. اما همسر زهیر یعنی دلهم دختر عمرو به زهیر گفت: فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کس بدنبال تو می‌فرستد و تو را می‌طلبد و تو از رفتن نزد وی دریغ می‌داری؟ سبحان الله چه مانعی دارد که نزد وی شرفیاب شوی و سخن او را بشنوی و بازایی.

زهیر تحت تأثیر سخنان همسرش قرار گرفته و خدمت امام (علیه السلام) شرفیاب شد از آن جایی که استعداد و قابلیت حق‌پذیری را داشته، اندکی بعد با چهره‌ای که آثار شادمانی و روشنی دل از آن هویدا بود بازگشت و دستور داد خیمه او را به خیمه گاه امام (علیه السلام) ملحق کنند و به همراهانش گفت هرکس مایل است می‌تواند با من بیاید و سپس به همسرش هم گفت تو آزادی و به خویشان خود ملحق شو و نمی‌خواهم از من به تو جز خیر برسد.

آنگاه زهیر همراه امام (علیه السلام) رفته و در روز عاشورا به شهادت رسید و همسر او نزد کسان و خویشان خود بازگشت.

آری به تشویق دلهم، نام زهیر در ردیف بزرگترین شهدای اسلام قرار گرفت. و غیر از او بانوان دیگری از غیر بنی هاشم در کربلا بودند که حرکتهای افتخار آفرین داشتند از جمله: امّ وهب زن عبدالله بن عمیر کلبی که مشوق همسرش در این حرکت مقدس بود.

همچنین زنی از قبیله بکر بن وائل که همراه شوهرش در سپاه ابن سعد بود. هنگامی که دید سپاهیان ابن سعد به خیمه گاه امام (علیه السلام) هجوم آورده و حتی جامه بانوان را به غارت می‌برند شمشیری برداشت و روی به خیمه گاه امام (علیه السلام) نهاده و فریاد زد ای آل بکر بن وائل شما زنده اید و اینان خیمه‌های دختران رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را غارت می‌کنند.

وقتی که حرّ در منطقه «عذیب الهجانات» مانع حرکت امام (علیه السلام) شد، آن حضرت خطبه‌ای ایراد کرده و فرمود:

«مرگ را در چنین حالی يك نوع خوشبختی می‌دانم و زندگی با ستمگران را جز خواری و خفت نمی‌دانم».

آنگاه زهیر بن قین برخاست و خطاب به اصحاب چنین گفت:

شما می گویید یا من بگویم؟

همه دسته جمعی گفتند : تو بگو، تو بگو ای زهیر.

زهیر گفت : «نخست خدا را ستایش می کنم و درود بر پیامبر او می فرستم. پس از آن به تو ای حسین(علیه السلام)، ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با کمال صراحت می گویم که ما سخنان تو را شنیدیم، کلمات تو چنان تأثیری در روح ما گذاشت که اگر دنیا برای همیشه باقی بماند و ما در آن برای همیشه زیست می کردیم، یقین بدان پس از این گفتار مؤثر تو پشت پا بدان می زدیم و کشته شدن با تو را بر ماندن در این دنیا ترجیح می دادیم. ما با دشمنان تو تا آخرین قطره خون خود می جنگیم و به دوستان تو یاری می رسانیم.

ای حسین بن علی(علیه السلام) به امید خدا به میدان نبرد برو که ما از صمیم قلب به دنبال تو می آییم تا روزی که به دیدار خدا و دیدار جدت نایل شویم. ای حسین تو اجازه بده که هم اکنون دست به سلاح بریم و با همین عده بی جان و بی روح و افراد مزدوری که حر با خود آورده به پیکار دست بزنیم. و جنگ این ساعت ما با آنها بهتر از جنگی است که فردا با دنبال آنها بکنیم.»

حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام) روز عاشورا سوار بر اسب اطراف خيام می گشت و نگرهبانی می کرد و مراقب بود تا دشمن جلو نیاید. در این هنگام زهیر بن قین نزد ابوالفضل العباس(علیه السلام) آمد و عرض کرد : در این وقت آمده ام تا تو را به یاد سخن پدرت، علی(علیه السلام) بیندازم. حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام) که می دید خيام اهل بیت(علیهم السلام) در خطر تهدید دشمن است، از اسب پیاده نشد و فرمود : مجال سخن نیست، ولی چون نام پدرم را بردی، نمی توانم از گفتارش بگذرم، بگو که من سواره می شوم.

زهیر گفت : پدرت هنگامی که می خواست با مادرت ام البنین(علیها السلام) ازدواج کند، به برادرش عقیل فرمود : زن شجاعی از خاندان شجاع برایم پیداکن، زیرا می خواهم فرزند شجاعی از او به دنیا بیاید و حامی و ایثارگر و فداکار برادرش حسین(علیه السلام) باشد. بنابراین، ای عباس، پدرت تو را برای چنین روزی (عاشورا) خواسته است، مبادا کوتاهی کنی!!

غیرت حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام) با شنیدن این سخن به جوش آمد و چنان پا در رکاب زد که تسمه رکاب قطع گردید و فرمود : ای زهیر! آیا با این گفتار می خواهی به من جرأت بدهی؟! سوگند به خدا، هرگز دست از یاری برادرم برنداشته و در حمایت از حریم او کوتاهی نخواهم نمود:

«والله لارتیک شئاً مارأیته قط».

از آن جا که زهیر مردی خطیب و سخنوری نافذ بود، خطبه ای را به کوفیان ایفاد نمود که به شرح ذیل می باشد :

«ای اهل کوفه! من شما را از عذاب خدا بیم می‌دهم، بر مسلمان واجب است تا برادر مسلمان خود را از روی خیرخواهی پند دهد، ما و شما اکنون برادریم و يك دين داریم تا وقتی که شمشیر بین ما و شما کشیده نشده است.

آنگاه که شمشیر در میان آمد پیوند برادری اسلامی برداشته می‌شود. و ما امتی جدا از شما و شما امتی جدا از ما می‌شوید.

خدای تعالی ما و شما را به وسیله ذریّه پیامبرش حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) امتحان می‌کند تا ببیند چه می‌کنیم. اینك شما را به یاری فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) و رها کردن این سرکش فرزند سرکش یعنی عبیدالله بن زیاد دعوت می‌کنیم. چرا که شما جز بدی از ابن زیاد و پدرش ندیده اید. آنها چشمهای شما را در آوردند، دست و پای شما را بریدند، شما را مثله کردند، و بر شاخه های خرما آویختند، بزرگان و قرّای شما را مانند حجر بن عدی و اصحاب او و هانی بن عروه و امثال او را کشتند».

چون سخن زهیر به اینجا رسید، اصحاب ابن سعد زهیر را دشنام دادند و ابن زیاد را دعا کردند! و خطاب به زهیر گفتند: به خدا قسم! ما دست بر نداریم مگر این که امام تو و اصحابش را بکشیم و یا زنده تسلیم ابن زیاد دهیم.

زهیر گفت: «ای بندگان خدا! فرزندان حضرت فاطمه (سیده النساء العالمین) به دوستی و یاری شایسته تر از پسر سمیه می‌باشند و اگر یاری نمی‌کنید پناه بر خدا او را نکشید و بگذارید خودشان با یزید صحبت کنند».

در این حال شمر تیری به جانب زهیر انداخت و گفت: خاموش باش! خدا تو را بکشد ما را با سخنان خود خسته کردی!

زهیر به شمر گفت: «ای فرزند کسی که مثل شتر به عقب بول می‌کرد! من با تو سخن نمی‌گویم چون تو يك حیوانی. والله گمان ندارم دو آیه از قرآن را بدانی، تو را به رسوایی و عذاب دردناك قیامت بشارت باد!»

شمر گفت: خدا اکنون تو و امام تو را می‌کشد.

زهیر گفت: «مرا از مرگ می‌ترسانی والله مرگ از زندگی جاوید با شماها، بهتر است». سپس زهیر خطاب به مردم گفت: «بندگان خدا! نگذارید این مرد احمق و خشن، شما را از دینتان باز دارد و امر را بر شما مشتبه سازد. به خدا قسم شفاعت حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) به مردمی که فرزندان و اهل بیت او را شهید کنند و خون یاران آنها را بریزند نخواهد رسید». آنگاه حضرت امام(علیه السلام) به زهیر امر فرمود که به خیمه گاه برگردد.

از آن جایی که زهیر فردی مدیر و شجاع بوده، در قیام عاشورا نقش برجسته ای داشت و جناح راست سپاه امام حسین(علیه السلام) را فرماندهی می‌کرد. و مردی سخنور و خطیب بود.

لذا در قیام کربلا خطابه های عمیق و گرم، و رجزهای پرشوری از خود به یادگار گذاشته است.  
امام حسین(علیه السلام) شب عاشورا بعد از نماز مغرب به اصحاب فرمودند : «همه شما آزاد هستید. از همان راهی که آمدید بازگردید و در این شب تاریک از این جا دور شوید زیرا این قوم در پی من و در صدد کشتن من هستند».

زهیر عرض کرد : «ای حسین(علیه السلام) سوگند به خدای تعالی که من آرزومندم در این میدان جنگ کشته شده پس از آن زنده شوم و باز جنگ کنم و کشته شوم و باز هم تا هزار مرتبه کشته و زنده شوم و همچنان در راه تو بجنگم تا فرزندان و اهل بیت تو را در مقابل حملات دشمن حفظ کنم».

زهیر قبل از ظهر عاشورا از امام(علیه السلام) اجازه جهاد گرفته و عازم میدان شد و رجز زیر را خواند :

انا زهیر و انا ابن القین \*\*\* اذودکم بالسيف عن حسین  
ان حسیناً احد السبطین \*\*\* من عترة البرّ التقی الزین  
«من زهیر بن قین هستم و با شمشیرم از حسین(علیه السلام) دفاع می کنم. او یکی از دو سبط پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) از عترت نیکان، پرهیزکاران و خوبان است.»  
سپس او جنگ شدیدی کرده و حدود بیست نفر از دشمن را کشت. آنگاه خدمت امام(علیه السلام) رسیده عرض کرد:

«ای آقای من ترسیدم که مرا این نماز با تو فوت شود پس با ما نماز بگذار».  
به امر حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) زهیر و سعید حنفی جلوی روی آن حضرت ایستادند تا نماز ظهر به صورت نماز خوف با نصف اصحاب گذارده شد، سعید آن قدر تیر را به جان خرید که بر زمین افتاد.

بعد از نماز، امام(علیه السلام) اصحابش را برای جهاد با کفار تشویق نموده و زهیر برای بار دوم عازم جهاد شده و به آن حضرت عرض کرد :

فدتك نفسی هادیا مهدیا \*\*\* الیوم القی جذك النبیّ(صلی الله علیه و آله وسلم)  
و حسناً و المرتضی علیاً \*\*\* و ذو الجناحین الفتی الکمیا  
و اسدالله الشهید الحیا

«جانم به قربانت ای حسین هدایت کننده و هدایت شده - امروز ملاقات می کنم جدت حضرت نبی اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) برادرت امام حسن(علیه السلام) و پدرت حضرت علی المرتضی(علیه السلام) و عموهایت جعفر طیار و حضرت حمزه را.»

امام حسین(علیه السلام) در جواب زهیر، فرمودند :

«و انا القاهم علی اترك، لا یبعدنك الله یا زهیر و لعن قاتلیك لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر»

«من نیز بعد تو با آنان ملاقات خواهم نمود، ای زهیر خدا تو را از رحمتش دور نگرداند و بر قاتلانت لعنت کند، همچون لعن آنان که مسخ گردیده و به صورت میمون و خوک درآمدند.»

زهیر بعد از ساعتی جنگیدن، عده زیادی از دشمن را به هلاکت رسانده و سپس به دست کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی - لعنة الله علیهما - به شهادت رسید.

در زیارت ناحیه مقدسه توجه خاصی به زهیر شده است :

«السلام علی زهیر بن القین البجلی القائل للحسین (علیه السلام) و قد اذن له فی الانصراف؛ لا والله لا یكون ذلك ابدًا، اترك ابن رسول الله اسیراً فی ید الاعداء وانجو؟ لارانی الله ذلك الیوم.»

«سلام بر زهیر بن قین بجلی که به امام (علیه السلام)، وقتی که اجازه ترک کربلا را به او داد، عرض کرد: نه به خدا قسم، هیچ وقت تو را ترک نخواهم کرد، فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را ترک کنم در حالی که او در دست دشمن هست؟! این نجات است؟! خداوند آن روز را برای من نیلورد.»

بجلی : منسوب به «بجلیّه» که فرزندان «انمار بن ارش بن کهلان» هستند، و از اعراب قحطان می باشند.

زیاد بن ابیه

در سال پنجاه و سوم هجری زیاد بن ابیه شربت هلاکت نوشید، و او مکنی به ابوالمغیره بود، و مادر زیاد سمیه نام داشت و او کنیزك حارث ابن کلدۀ بن عمرو بن علاج الثقفی بود، و حارث بن کلدۀ طبیب عرب است؛ اما سمیه زنی زانیه بود چندانکه صاحب رایت گشت و دست به دست همی رفت، در پایان کار به حباله نکاح عبید بن اسید که عبدی رومی بود درآمد و او در طایف شبان گوسفند بود، ابوسفیان چون سفر طائف نمود با سمیه زنا کرد، از این جاست که معاویه زیاد را برادر خویش خواند، شرح حال زیاد در مجلدات ناسخ التواریخ به تفاریق نوشته شده است، بالجمله زیاد را چون پدری شناخته نبود، او را زیاد بن ابیه می گفتند، و گاهی او را منسوب به مادر می داشتند و زیاد بن سمیه می نامیدند، و چون در فراش عبید متولد شده بود، زیاد بن عبید می نامیدند، و بعد از استلحاق به حکم معاویه او را زیاد بن ابوسفیان خطاب می کردند در زمان ابوبکر مسلمانی گرفت. چون امر خلافت بر عمر بن الخطاب تقریر یافت او را از برای اصلاح امری به یمن فرستاد، چون مراجعت نمود در برابر عمر به قرائت خطبه پرداخت که کس کمتر شنیده بود، این وقت علی (علیه السلام) و ابوسفیان و عمرو بن العاص حاضر بودند، عمر گفت : اگر پدر این غلام قرشی بود عرب را به یک چوب همی راند، ابوسفیان گفت : سوگند به خدای که او قرشی است و در نزد من معروف است، علی (علیه السلام) فرمود آن کیست؟ گفت : من او را در رحم مادر وضع کردم، و این شعر را قرائت نمود :

أما والله لولا خوف شخص \*\*\* یرانی یا علی من الاعدادی

لاظهر أمره صخر بن حرب \*\*\* ولم يخف المقالة في زياد

و قد طالت مجاملتي ثقيفاً \*\*\* و تركي فيهم ثمر الفؤاد

و از این کلمه که گوید «لولا خوف شخص» روی سخن با عمر بن الخطاب دارد بالجمله سمیه را سه پسر بود، یکی نفع، که مکنی بود بابوکره و از عرب بود، و دیگر نافع، و نسب او از موالی بود، و دیگر زیاد، و او را منسوب به ابوسفیان خواندند و قرشی گفتند، چنانکه یزید بن مفرغ گوید :

ان زیاداً و نافعاً و أبا \*\*\* بكرة عندي من أعجب العجب

ان رجالاً ثلاثه خلقوا \*\*\* في رحم انثى مخالفى النسب

ذا قرشي فما يقول وذا \*\*\* مولى و هذا بزعمه عربي

ذکر احوال و اخلاق زیاد و دشمنی او با امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) و فرزندان و شیعیان آن حضرت در کتب مختلف بیان شده است، در سالی که زیاد اجلش فرا می رسد به سوی معاویه نامه ای می نویسد که : «انی قد ضببط العراق به شمال، و به یمنی فارقة، یعنی فولنی الحجاز أشغل یمینی به» مفاد این کلمات این است، می گوید : من ضبط عراق و حکومت ایران و خراسان تا سرحد هندوستان را به دست چپ کفایت می کنم؛ و دست راست من در تقدیم خدمت عاطل است، فرمانگذاری حجاز و یثرب را نیز با من گذار، و این مکتوب را به هیشم بن الاسود النخعی داد و به معاویه فرستاد، معاویه آرزوی او را پذیرفت، و منشور حکومت حجاز و یثرب را به صحبت هیشم به او فرستاد، طبری گوید: شش ماه در مکه و مدینه او را خطبه کردند، عبوس منصوری در تاریخ بنی امیه می نویسد : چون این خبر به عبدالله بن عمر رسید دست برداشت و مردم را گفت دست بردارید : «فقال : اللهم اكفنا یمین زیاد.» ای پرودگار! ما را کفایت فرما از شر دست راست زیاد، همگان آمین گفتند، پس دست راست او را مرض طاعون افتاد و نیز در کتب دیگر مسطور است که يك روز در خاطر نهاد که تمام مردم کوفه را حاضر کند، و به سب و لعن امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمان دهد، تا هر که سربپیچد سرش را بگیرد؛ این وقت اثر طاعون در دستش پدیدار گشت، اطبا از بهر مداوا حاضر ساخت، گفتند : دست او را قطع باید کرد، باشد که جان به سلامت برد کس به طلب شریح قاضی فرستاد چون برسد گفت : با تو سخن به مشورت خواهم کرد، در قطع ید چه فرمایی؟

«فقال له : لك رزق معلوم و أجل مقسوم، و انی أكره این كانت لك مدة أن تعيش في الدنيا بلا

یمین، و ان كان قد دنی أجلك أن تلقى ربك مقطوع الید؛ فاذا سألك لم قطعها قلت بغضاً في لقاءك» گفت: مدت عمر تو در این جهان معین و معلوم است، دوست نمی دارم اگر زنده بمانی، تو را دست راست نباشد، و اگر بمیری خدای را مقطوع الید ملاقات کنی و چون خداوند از تو پرسش کند چرا دست خود را قطع کردی، گویی خواستم زنده بمانم زیرا که ملاقات تو را دوست نمی داشتم، بالجمله

زیاد هم در آن روز به درك واصل شد، شریح گفت : اگر دست راست او را قطع کردند زنده بماندی، و تو زندگانی او را نخواستی.

«فقال : انما استشارنی؛ و المستشار مؤتمن و لو لا الامانة فی المشورة لوددت أنه قطع یده یوماً، و رجله یوماً، و سائر جسده یوماً» گفت : از من طلب مشورت کرد و در مشورت خیانت روا نیست و اگر نه دوست داشتم که دستش را روزی و پایش را روزی و سایر جدش را روزی قطع کنند.

بالجمله زیاد در ماه رمضان در سال پنجاه و سوم هجری جان داد، و عبدالله بن خالد بن اسد بر وی نماز گذاشت، و او را در «ثویه» که در نزدیک کوفه موضعی است به خاک سپردند. گویند از وی هزاران دینار سرخ، و دو قمیص و دو ازار به جای ماند و او را عمار و دار نبود، و می گفت : «مادام ملکنا قائماً فالدنیا لنا، و ان زال عنا فالذی یجزینا من الدنيا أقلها» مادام که سلطنت ما استقرار دارد دنیا خاص و خالصه ماست، و آن روز که سلطنت پشت به ما کند آن چه به دست کرده باشیم هم از دست برود، مدت عمرش پنجاه و پنج سال بود و پنج سال حکومت عراق داشت. چون خبر مرگش به معاویه رسید، این شعر را قرائت کرد :

و أفردت سهماً فی الکنانة واحداً \*\*\* سیرمی به أو یکسر السهم کاسره

#### زیاد بن سمیه

وی همان زیاد بن ابیه پدر ملعون عبیدالله بن زیاد بود. چون زیاد حرامزاده بود و پدرش مشخص نبود او را «زیاد بن سمیه» می نامیدند.

#### زیاد بن عبید

وی همان «زیاد بن ابیه» پدر ملعون عبیدالله بن زیاد بود. چون «زیاد» حرامزاده بود و پدرش مشخص نبود او را «زیاد بن عبید» می گفتند، زیرا سمیه مادر زناکار زیاد در منزل «عبید بن اسید» وضع حمل نمود. قابل ذکر است که عبید بن اسید از جمله کسانی بود که با سمیه روابط نامشروع داشت.

#### زیاد بن عریب حنظلی حمدانی

زیاد بن عریب بن حنظله بن دارم بن عبدالله بن کعب الصائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن چشم بن حاشد بن چشم بن حیزون بن عوف بن حمدان، ابوعمرة الحمدانی الصائدی بوده و بنی صائد تیره ای از قبیله حمدان می باشد که در اصل یمنی و قحطانی بوده و بسیاری از این قبایل بعد از کوچ از یمن، ساکن کوفه شدند.

در استیعاب و الاصابه پدرش را از اصحاب رسول خدا شمرده اند. در رجال، مامقانی او را از عباد و زهاد و از اصحاب سیدالشهداء می‌شمرد. عریب از صحابه حضرت پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) بود. و در هنگام شهادت در سن بالایی بوده است.

او مردی شجاع، عابد ناسک و متهجد بوده و در کربلا بر گروهی حمله نمی‌کرد مگر اینکه آنها را پراکنده می‌ساخت تا این که بدست مردی از بنی تمیم به نام عامر بن نهشل به شهادت رسید. زیاد بعد از ساعتی مبارزه به محضر حضرت امام حسین(علیه السلام) رسیده و این شعر را خواند:

ابشر هدیت الرشید یا بن احمد \*\*\* فی جنة الفردوس تعلو صعداً  
«بشارت باد که به راه راست هدایت یافته ام و در بهشت فردوس جایگاه بالایی داری.»

زیاد بن عریب صاندی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته اند.

زیاد بن عمرو ازدی

وی از هواداران و فرماندهان مصعب بن زبیر بود. در جنگ مصعب علیه مختار بن ابوعبید ثقفی، مصعب ارتش خود را مهبای حرکت به سوی کوفه کرد. وی در این جنگ «زیاد بن عمرو ازدی» را به فرماندهی طایفه «ازد» گماشت.

زیاد بن عمرو عتکی

وی یکی از هواداران و همفکران «مثنی بن مخربه بن عبدی» هم پیمان مختار بن ابوعبید ثقفی، بود. زیاد بن عمرو عتکی با شنیدن خبر درگیری نیروهای طرفدار ابن زبیر به فرمان «قباع» که در مدینه الرزق به وقوع پیوسته بود با شتاب، سوار بر اسب شد و وارد مسجد بصره گردید. قباع بالای منبر نشسته بود. زیاد فریاد زد: ای قباع نیروهایت را از مقابل برادران، برگردان و در غیر این صورت با آنان خواهیم جنگید. سرانجام با وساطت بزرگان شهر مشاجرات پایان گرفت.

زیاد بن مالک

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. وی از جمله کسانی است که پیراهن خونین امام حسین(علیه السلام) را غارت کرده بود.

ابوسعید صیقل گوید: «مختار به مخفیگاه چهار تن از عاملین حادثه کربلا اطلاع پیدا کرد و گزارش دهنده، سعر بن ابی سعر مخفی، از یاران نزدیک مختار بود. مختار، عبدالله بن کامل را با

گروهی مأمور، به دنبال آنان فرستاد. ابوسعید که خود، جزء افراد عبدالله کامل بود، گوید: ما به دنبال این مأموریت حرکت کردیم، تا به طایفه «بنی ضبیعه» رسیدیم و يك نفر از آن افرادی که تحت تعقیب بود به نام «زیاد بن مالک» را دستگیر کردیم. و سپس این کامل مرا با گروهی به مأموریت دیگری فرستاد. و ما به خانه ای در منطقه «حمراء» آمدیم و در آن جا دو نفر از فراریان مورد نظر را به نامهای «عبدالرحمان بن قیس خشکاره بجلي» (این شخص قاتل مسلم بن عوسجه است) و عبدالله بن قیس خولانی را دستگیر کردیم و همه دستگیرشدگان را دسته جمعی به نزد مختار آوردیم.

مختار تا چشمش به آن جانیان افتاد، بر سر آنان فریاد زد و گفت: «يا قتلة سيد شباب اهل الجنة...» ای قاتلین سرور جوانان بهشت! دیدید چگونه خداوند شما را به دست انتقام سپرد!! دیدید آن پیراهن سرخ چه نحوستی را برای شما پیش آورد (و این چند نفر از کسانی بودند که پیراهن سرخ امام حسین(علیه السلام) را غارت کرده بودند). سپس مختار فریاد زد:

بی درنگ آنان را در مقابل بازار و در ملاء عام، گردن بزنید. و این حکم بلافاصله به مرحله اجرا درآمد.

#### زید بن ارقم

از صحابه پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که در زمان آن حضرت نوجوان بود و در تعدادی از جنگها در رکاب پیامبر حضور داشت. وی در سن پیری پس از حادثه عاشورا، وقتی اسیران اهل بیت را به کوفه آوردند و وارد قصر ابن زیاد کردند، در آنجا حضور داشت. وقتی سر مطهر سیدالشهدا را در مقابل ابن زیاد قرار دادند و او با چوب به دندانهای آن سر بریده می زد، زید بن ارقم اعتراض کرد که: چوب خود را از این لبها بردار، به خدای یگانه قسم، من بارها دیدم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با لبهای مبارکش این لبها را می بوسید، سپس به عنوان اعتراض، مجلس را ترك گفت. هم او نقل کرده که وقتی سر امام حسین(علیه السلام) را در کوچه ها می گرداندند من در غرفه خود بودم. جلوی من که رسید، شنیدم آیه «ام حسبك ان اصحاب الكهف و الرقيم...» را می خواند. وی در سال ۶۸ هجری در کوفه درگذشت.

#### زید بن الحسن المجتبی(علیه السلام)

فرزند امام حسن مجتبی(علیه السلام) که در روز عاشورا به اسارت درآمد.

#### زید بن حارث

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر ابن زیاد بود. بعد از مدتی که از قیام مختار گذشته بود او به اتفاق «عمر بن سعد»، «شمر بن ذی الجوشن» و «شبت بن ربیع» به نزد فرماندار ابن

زبیر که فرمانده کوفه بود رفتند و به او گفتند : همانا خطر مختار برای شما بیشتر است، اعتماد او را جلب کنید و با نیرنگ او را زندانی کنید.

### زید بن خزیمه

وی یکی از فرماندهان و نیروهای تحت امر ابن زیاد بود که در نبرد علیه نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی حضور فعال داشت.

### زید بن رقاد تغلبی

از جنایتکاران کربلا. وی به اتفاق ملعون دیگری به نام «عروة بن بطن ثعلبی» روز عاشورا یکی از یاران حسین بن علی (علیه السلام) را با نام «سوید بن مطاع» به شهادت رساندند.

موسی بن عامر می گوید: مختار، عبدالله شاکری را که یکی از یارانش بود، با گروهی مسلح به سراغ زید بن رقاد فرستاد، وی از طایفه جنب بود و در کربلا از تیراندازان لشکر عمر سعد بود. او در روز عاشورا، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل را هدف تیر قرار داد و به شهادت رساند. زید می گفت من تیری به یکی از فرزندان حسین (علیه السلام) انداختم در حالی که بچه ای خردسال بود و دستش را روی پیشانی اش گذاشته بود من پیشانی او را هدف گرفتم و چنان دقیق تیر را رها کردم که دست آن نوجوان به پیشانی اش دوخته شد و نتوانست دستش را از پیشانی اش جدا کند.

ابوعبدالله علی زبیدی گوید : آن نوجوان که روز عاشورا، هدف تیر زید بن رقاد قرار گرفت، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل خواهرزاده امام حسین (علیه السلام) بود. و وقتی دست او به پیشانی اش دوخته شد، چنین نفرین کرد : «خدایا اینان ما را اندک دیدند و ما را خوار کردند خدایا چنانکه ما را کشتند آنها را بکش و همانطور که ما را خوار کردند آنان را ذلیل کن.»

این مرد زبیدی گوید : آن مرد خبیث (زید بن رقاد) تیر دومی را به سوی آن پسر بچه رها کرد و همان تیر دوم او را به شهادت رساند.

زید، خود تعریف می کند : به بالین آن نوجوان رسیدم، دیدم مرده است تیر را از شکم او بیرون کشیدم. اما تیری که به پیشانی اش زده بودم و دستش را به پیشانی اش دوخته بودم، هرکار کردم نتوانستم آن تیر را بیرون بکشم و با همان وضع او را رها کردم.»

در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر زید بن رقاد آمده است و حال آنکه زید بن رقاد نیز نقل شده است

...

زید بن رقاد در حین دستگیری در مقابل مأموران مختار به فرماندهی ابن کامل مقاومت می کرد، عبدالله کامل به افرادش دستور داد، او را با شمشیر و نیزه زنید لیکن با تیر و سنگ او را تیر باران

کنید، آنان دستور را انجام دادند تا نقش بر زمین شد، آنگاه ابن کامل، دستور داد، او را زنده زنده، در آتش افکندند.»

زید بن رقاد تیرانداز عمر سعد بود، وی قاتل عبدالله بود و در قتل حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) شرکت فعال داشت.

#### زید بن سهل موصلی نحوی

او به مرزگه معروف بود و به سال ۴۵۰ هـ. ق. درگذشت.  
فلولا بکاء المزن حزناً لفقده \*\*\* لما جاءنا بعد الحسين غمام  
و لو لم يشقّ الليل جلبابه اسی \*\*\* لما انجاب من بعد الحسين ظلام  
اگر گریه ابرها برای شهادت حسین (علیه السلام) نبود، بعد از او ابری در آسمان پیدا نمی شد.  
(ابرها برای آن پیدا شده اند که بر او بگریند).  
اگر برای این نبود که شب در مصیبت حسین (علیه السلام) از ناراحتی جامه بر تن بدرد،  
هیچ گاه شب بوجود نمی آمد.

#### زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)

امام سجاد (علیه السلام) از همسرش ام عبدالله فاطمه دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) دو پسر داشت یکی امام محمدباقر (علیه السلام) و دیگری عبدالله باهر بود سومین پسر امام سجاد (علیه السلام) زید بود که مادرش کنیزی به نام «حوراء» بود و او را مختار بن ابی عبیده ثقفی به امام زین العابدین (علیه السلام) هدیه کرده بود. «زید در سال ۷۶ هـ. ق به دنیا آمد و ۴۶ سال مدت عمرش بود و در سال ۱۲۲ هـ. ق به شهادت رسید.»  
جناب زید در مذهب فرقه ای که امامت را به قیام با شمشیر مشروط می دانند امام پنجم است و زیدیه ایشان را جانشین پدرش می دانند. گفته می شود زید خودش این عنوان را دوست نمی داشت و برادرش حضرت محمد باقر (علیه السلام) را امام خود می دانست.

وی به اتفاق همه مورّخین فردی شریف، پارسا و دانشمند بود و در مدینه بخاطر انس همیشگی ایشان با قرآن او را حلیف القرآن می خواندند و از بس در مسجد نماز می خواند به او ستون مسجد می گفتند.

ابوحزمه ثمالی می گوید: پس از انجام حجّ و زیارت خانه خدا به زیارت حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) مشرف شدم، حضرتش فرمود: خوابی دیدم که در بهشت جای دارم و بر اریکه خویش قرار گرفته ام، و شنیدم کسی می گوید: یا علی بن الحسین تهنیت باد تو را بر زید، تهنیت باد تو را بر زید.

سال دیگر پس از حج به حضور مقدس ایشان شرفیاب شدم و دیدم کودکی در دست مبارکش می باشد و فرمود: این است زید تأویل خواب من که خدا به راستی مقرون گردانید.

و از پیامبر اسلام مطالبی راجع به زید نقل شده از جمله اینکه آن حضرت به سیدالشهدا فرمودند: از صلب تو مردی بیرون می آید که زید نامیده می شود او و یارانش در روز قیامت با چهره های روشن و افتخار تمام پا بر گردنهای مردم می گذارند و بدون پرسش وارد بهشت می شوند.

و به زیدبن حارثه فرمود: کشته راه خدا و به دار آویخته شده در امت من و ستمدیده خاندان من همنام این است سپس فرمود: ای زید نزدیک من بیا تا نام تو دوستی تو را در دلم بیفزاید که تو همنام محبوب من از خاندانم هستی.

در اعیان الشیعه راجع به شخصیت جناب زید آمده که حضرت محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: زید زبان گویای من است.

در اوایل قرن دوم هجرت که هشام بن عبدالملك مروان به جای پدر سلطنت می کرد خالدبن عبدالملك بن حارث حاکم و فرماندار مدینه بود. بر سر موقوفات امیرالمؤمنین (علیه السلام) میان زیدبن علی بن الحسین (علیهما السلام) و عبدالله بن حسن بن حسن (علیه السلام) اختلافی بوجود آمده بود. خالد از این اختلاف سخت خوشنود بود و بسیار لذت می برد، اما زید به این حقیقت پی برد و عوض آنکه با پسر عموی خود در بیفتد روی سخن خود را به فرماندار برگردانید و به بهانه این که از دست خالد فرماندار مدینه شکایت کند رو به سمت شام گذاشت و از دربار هشام تقاضای ملاقات کرد. هشام که مردی زشتروی و زشتخوی بود تا می توانست او را به حضور نپذیرفت تا اینکه زید مطالب خود را در کاغذی نوشت و برای هشام فرستاد.

هشام در جواب نوشت که به وطن خود مدینه برگرد، زید پیغام داد به خدا قسم به سوی حاکم تو در مدینه بر نمی گردم تا این که آخر الامر روزی هشام به او اجازه ورود داد چون وارد مجلس گردید جایی به او ندادند که آن جناب بنشینند لذا پایین مجلس در صف نعال (پایین ترین موقعیت نشستن در قدیم بیرون آستانه در صف نعال: جایی که کفشها را در آنجا می گذارند) نشست و رو کرد به هشام و فرمود: کسی بدون تقوی نمی تواند بزرگ شود و هرکس بزرگ شد تقوی او را بزرگ نمود پس ای هشام تو را وصیت می کنم به تقوی.

هشام از روی بی اعتنائی به زید گفت: به من خبر رسیده که هوای خلافت بر سر داری، کنیززاده را به مقام خلافت چه کار است؟!

زید فرمود: مقام خلافت از مقام نبوت بالاتر نیست و خداوند اسماعیل را که کنیززاده بود به مقام پیغمبری انتخاب نمود و از نسل او جدّ ما که خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) است بوجود آمد. هشام در غضب شد و امر کرد زید را از مجلس بیرون برند و از حدود شام خارج کنند، چون خواستند زید را از مجلس خارج کنند رو کرد به هشام و فرمود:

لم یکره قوم خط حرّالسیوف الا ذلّوا یعنی هیچ قومی تیزی شمشیرها را ناخوش نداشت مگر آن که ذلیل و خوار شدند.

هشام گفت: مردم گمان می کنند که این خاندان تمام می شوند به خدا قسم قومی که مثل زید در بین آنها باشد هرگز تمام و ذلیل نخواهند گردید پس به امر هشام زید را از نواحی شام خارج نمودند و زید به کوفه رفت و حرکت علیه خلیفه را شروع کرد.

از مردم زودآشنا و سست عهد کوفه چهل هزار نفر مرد مسلح با او بیعت کردند و قسم خوردند روز غره ماه صفر در رکاب زید بر ضدّ یوسف بن عمر والی کوفه برخیزند.

زید آن شب را در خانه معاویه بن اسحق بن زیدبن حارثه انصاری به روز رسانید و دستور داد که به هنگام سحر بر بام خانه آتشی بیروزند و بدین علامت بیعت کنندگان به مرگ از اقدام زید خبردار شوند شعله آتش از بام خانه معاویه بن اسحاق زبانه کشید و زیدبن علی تا تیغ آفتاب در انتظار بیعت کنندگان سرپا ماند اما از چهل هزار نفر بیش از پانصد نفر حضور نیافتند ولی از آن طرف یوسف بن عمر با ارتش عظیم به عزم دستگیری زید به خانه معاویه بن اسحق حمله کرد و از چهار طرف آن را محاصره نمود.

زید با یاران اندک خویش تا آخرین نفر جنگید و سرانجام با ضربت تیری که بر پیشانی مقدسش نشست از پای درآمد اما مردم نگذاشتند که پیکر نیمه جانش به دست والی کوفه بیفتد بیدرنگ برداشتند و به خانه یکی از دوستانش رساندند.

زید در آنجا بدرود حیات گفت و جنازه اش را محرمانه در مجرای يك نهر به خاک سپردند. والی کوفه که سخت در جستجوی زید تلاش می کرد بالاخره قبر مکتوم زید را پیدا و نبش قبر کرد و زید را بیرون آورد و سرش را برید و به شام فرستاد و تن بی سر آن شهید بزرگ را در کناسه کوفه به دار کشید و سالها جنازه بر بالای دار بود تا به دستور ولیدبن یزیدبن یوسف بن عمر آن را سوزانده و خاکسترش را بر باد دادند.

آنچه از مراجعه به متون معتبر بدست می آید این است که جناب زید مردی بزرگ متعهد و پیرو امامت بود و مدّعی امامت نبود بلکه آن عبد صالح خدا و شیعه شجاع فدایی اصلاحات شد. روحش شاد و راه خونین و مقدس دفاع از حریم ولایت او پر رهرو باد.

### زید بن مجنون

از زائرین مرقد حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) و از شیعیان بزرگوار عصر متوکل بود. فضاحت اعمال متوکل، خلیفه مشهور و سفاک عباسی نسبت به قبور کربلا در همه بلاد پخش گردید تا به آفریقا رسید. زید مجنون، که فردی عالم و فاضل و ادیب بود و در مصر اقامت داشت، شنید که متوکل با کمال وقاحت دستور داده است قبر امام حسین(علیه السلام) را خراب کرده و در آن

زراعت نمایند و آثار قبر را از بین ببرند و از نهر علقمه آب بر آن جاری سازند و مردم را از زیارت بازدارند. از این خبر ناگوار بسیار ناراحت شد و حزن شدیدی به وی دست داد، به طوری که حادثه کربلا را برای وی تازه کرد. لذا با پای پیاده مصر را به قصد زیارت امام حسین (علیه السلام) ترک گفت و بیابانها، کوهها و دره ها را پیمود تا به کوفه رسید و با بهلول عالم ملاقات کرد. سپس به سال ۲۳۷ به قصد زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) به اتفاق هم از کوفه خارج شدند تا به نینوا رسیدند. در آنجا دیدند آبی را که به قبر می بندند، با فاصله ای گرداگرد قبر می ایستد و قطره ای از آن به طرف قبر نمی آید و گاوهایی هم که زمین را شیار می زنند به قبر نزدیک نمی شوند!

زید به بهلول نگاه کرد و این آیه را تلاوت نمود: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَبِىءُ اللَّهُ أَن يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

**یعنی: آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند!**

سپس اشعار بسامی را زمزمه کرد:

تالله اذا كانت بنو امية قدانت \*\*\* قتل ابن بنت نبیها مظلوما

مردی که سالها در آنجا مأمور کشت و زراعت بود، پیش زید آمد و گفت: تو از کجا آمده ای؟ زید جواب داد: از مصر. کشاورز گفت: برای چه آمده ای؟ من بسیار می ترسم که تو را بکشند. زید سخت گریست و گفت: شنیدم که قبر فرزند پیغمبر را خراب کردند. و در آن کشت و زرع می کنند! در این هنگام مرد کشاورز خود را بر قدمهای زید انداخت و در حالی که آنها را می بوسید، گفت: پدر و مادرم به قربانت، از لحظه ای که تو را دیده ام قلب من نورانی شده است. خدا را شاهد می گیرم که من سالهاست در این سرزمین زراعت می کنم و در این مدت هرگاه آب بر قبر امام حسین (علیه السلام) می بستم آب می ایستاد و بالای هم چین می زد و حیران می ماند و دور می زد و قطره ای از آن به قبر مطهر نزدیک نمی گردید، و من گویا تا حال مست بودم و اینک به برکت قدمهای تو بیدار شدم!

زید و مرد کشاورز لختی با هم گریستند و سپس کشاورز گفت: من الان به شهر سامرا پیش متوکل می روم و حقایق را به وی می گویم، چه مرا بکشد و چه رها سازد.

آن کشاورز از ماجرای شگفت پرده برداشت. متوکل از شنیدن حرفهای وی چنان در خشم رفت تا اینکه دستور داد مرد زارع را کشتند و آنگاه طناب به پاهایش بسته در کوچه و بازار کشیدند و سپس به دار آویختند.

زید مجنون روزها به انتظار نشست تا مرد کشاورز را از دار پایین آورند. و به مزبله انداختند. آنگاه آمد جنازه او را در برگرفت به دجله برد و غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز خواند و به خاک سپرد و سپس نیز سه روز کنار قبر وی نشست و قرآن تلاوت کرد.

در این هنگام چشمش به جنازه ای افتاد که مردم بر وی نوحه سرایی می کردند و او را با اضطراب و ناراحتی شدید تشییع می نمودند. پرسید که این مرده کیست که این قدر پرچم سیاه به دست مردم است و دسته جات زیاد او را تشییع می کنند؟!

گفتند : وی کنیز حبشی متوکل است که نام وی ریحانه بوده و بسیار مورد علاقه متوکل قرار داشته است! سپس او را دفن کردند و در مقبره وی فرش انداختند و عطر پاشیدند و قبه ای عالی بر فراز آن برپا کردند!

زید مجنون که این صحنه را دید خاك بر سر خود ریخت و ناله از دل برآورد و گفت :  
قبر پسر پیغمبر را ویران می کنند، ولی برای يك كنیز زنزاده قبه و بارگاه بنا می کنند!  
و آن قدر گریست که مردم به حال او رقت آوردند. روزی اشعار زیر را سرود و سپس به دست یکی از درباریان داد :

أبحرث بالطف قبر الحسين \*\*\* و يعمر قبر بنی الزانیه؟!

همین که اشعار وی در حضور متوکل خوانده شد، سخت در غضب شد و زید را احضار کرد. زید با سخنانی که در توبیخ و وعظ متوکل گفت او را بیش از پیش ناراحت کرد، به طوری که دستور به قتل او داد. نیز در همین لحظه در باب حضرت علی(علیه السلام) از وی پرسید و از این سؤال، منظوری غیر از تحقیر نداشت. زید گفت : به خدا قسم، تو مقام علی و حسب و نسب او را نمی شناسی. به خدایم سوگند، فضل او را انکار نمی کند مگر کافر شكاك و با علی دشمن نمی شود مگر منافق و دروغگو. و آن قدر از فضایل علی(علیه السلام) سخن گفت که متوکل فرمان داد او را به زندان بردند.

وقتی که شب تاریکی خود را گسترانید، مردی که دیده نمی شد پیش متوکل آمد و با پای خود او را زد و گفت : زید را آزاد کن والا هلاکت می کنم!  
متوکل، وحشت زده، برخاست و خود به زندان آمد و زید را آزاد ساخت و به وی خلعت بخشید و گفت : هرچه می خواهی از من بخواه، که از دادن آن دریغ نخواهد شد.

زید گفت : من از تو فقط تعمیر قبر امام حسین(علیه السلام) و عدم تعرض به زوار او را می خواهم. متوکل قبول کرد و زید، شاد و مسرور، از نزد او بیرون آمد. او يكايك شهرها را می گشت و اعلان می کرد هرکس اراده زیارت امام حسین(علیه السلام) را دارد بدون وحشت به کربلا برود. و بعد از این جریان، مدت ده سال قبر امام حسین(علیه السلام) از اعمال شنیع متوکل بدکار محفوظ ماند و مردم بدون هراس برای زیارت به کربلا می رفتند.

**زید بن معقل جعفی**

اصالتش یمنی و از تیره جعفی قبیله مذحج و احتمالا ساکن کوفه بوده است.

او از اصحاب امام حسین(علیه السلام) و گویا مجهول الحال بوده و در بعضی از نسخ بدر بن معقل منذر بن مفضل هم نامیده اند که همگی يك نفر هستند.

و در زیارت ناحیه و رجبیه جزو شهدای کربلا محسوب شده: «السلام علی زید بن معقل الجعفی».

جعفی : منسوب به «جعف» تیره ای از قبیله مذحج. قبیله ای از عرب قحطان.

#### زید بن ورقاء

وی همان ملعونی بود که در کربلا با ضربه ای، دست راست حضرت ابوالفضل(علیه السلام) را از بدن مبارکش جدا ساخت.

#### زید شهید

او از راویان واقعه عاشورا است. از نامبرده و «داوود بن عبیدالله»، سخنان پرشور فرزندان عقیل، بوسيله «عمرو بن خالد» روایت شده است.

«نجاشی» در کتاب خویش ضمن آوردن نام «عمرو بن خالد» می گوید: او کتاب بزرگی داشت که «منقری» و دیگران آن کتاب را از او روایت کرده اند.

برخی از رجال شناسان او را از یاران امام باقر(علیه السلام) شمرده اند.

#### زین العابدین(علیه السلام)

یکی از القاب حضرت علی بن الحسین، امام سجاد(علیه السلام) است. پیشوای چهارم شیعیان، حضرت سجاد امام علی بن الحسین، زین العابدین(علیه السلام) فرزند سیدالشهدا(علیه السلام) در واقعه کربلا حضور داشت و به علت بیماری در خیمه بستری بود و همراه با اهل بیت، پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) به اسیری رفت و با حالتی دشوار و غمبار، که غل و زنجیر به دست و گردن آن حضرت بسته بودند، به کوفه و از آنجا به شام برده شد. در کاخ یزید هم خطبه بسیار غزایی ایراد کرد که چهره یزید افشا شد و مردم شام نسبت به ماهیت حادثه کربلا آگاه شدند. امام سجاد(علیه السلام) در سال ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد، در حادثه کربلا حدود ۲۴ سال داشت، پس از شهادت پدر نیز مدت ۳۵ سال امامت کرد. فرزند خردسال آن حضرت (امام باقر(علیه السلام)) نیز در کربلا بود.

#### زین العابدین گلپایگانی

(وحیدالشعراء)

بیك خمیده قامتی آمد به دیده ماه \*\*\* چون قاصدی که باخبر بد رسد ز راه  
چون رایتی فتاده نگون در میان خون \*\*\* نه شاه در میان، نه علمدار و نه سپاه  
یا خنجر بی به کشتن یوسف کشیده اند \*\*\* برجای مانده از پس افکندش به چاه  
تیغی کنار طشت پر از خون نهاده اند \*\*\* گویی بریده شد سر یحیای بی گناه  
دهقان چرخ ساخته داسی ز ماه نو \*\*\* تا بدو ز گلشن ایمان، گل و گیاه  
ماه ستاره افسر گلگون قبا حسین  
شاه گلو بریده راه خدا حسین

ای جد پاک، زیور دامن کیست این؟ \*\*\* پامال گشته دسته ریحان کیست این؟  
ما را ببین به حال پریشان و باز پرس \*\*\* تا اهل بیت بی سرو سامان کیست این؟  
از صرصر ستیزه مروانیان به خاک \*\*\* افتاده سرو باغ و خیابان کیست این؟  
آخر نه این فتاده به خون نور عین توست؟  
گلگون سوار روز قیامت حسین توست؟

\* \* \*

عجب گلی فلک از دست بوترا ب گرفت \*\*\* که تا به حشر ز چشم جهان گلاب گرفت  
فسرد باغ نبی باغبان دهر چرا؟ \*\*\* ز چشم ما نه مگر دجله دجله آب گرفت؟  
\* \* \*

از کربلا به شام چو پیمود مرحله \*\*\* آن کاروان بی کس و بی زاد و راحله  
طفلان پابرنه، زنان گشاده مو \*\*\* از بخت در شکایت و با چرخ در گله  
نیلی رخی زسلی و گلگون رخی ز خون \*\*\* پایی ز قید خسته و پایی ز آبله  
زان ناکسان هر آنچه به آن بی کسان رسید \*\*\* با هیچ کافری نکنند این معامله

زینب(علیها السلام)

دختر گرامی حضرت امیرالمؤمنین و خواهر بزرگوار حضرت سیدالشهدا(علیه السلام).  
حضرت زینب کبری(علیها السلام) فرزند سوم حضرت فاطمه سلام الله علیهاست و ولادت آن  
بانوی محترمه را پنجم ماه جمادی الاولی سال پنجم یا ششم هجری نقل کرده اند.  
بعد از آنکه حضرت زینب تولد یافت مادرش حضرت زهرا او را نزد جناب امیرالمؤمنین  
علی(علیه السلام) برد و گفت: این مولوده را نام گذاری کن فرمود: در نامگذاری او بر رسول  
خدا(صلی الله علیه و آله وسلم)سبقت نمی جویم.

چون حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) در سفر بود پس از مراجعت، علی(علیه السلام) در رابطه با اسم آن مولود با حضرت صحبت کرد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: من در نامگذاری این فرزند بر خدای خودم سبقت نمی گیرم.

در این حال جبرئیل امین نازل شد و سلام خداوند جلیل را به نبی بزرگوار رساند و گفت: این مولوده را زینب نام بگذارید زیرا خدا این نام را برای وی انتخاب فرموده است، سپس از مصائب آینده زینب(علیها السلام) خبر داد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با شنیدن چنین خبری گریه کرد و فرمود: هرکس بر مصائب این دختر گریه کند مثل کسی است که بر برادرانش حسن و حسین گریه بنماید. شایان ذکر است که بعضی از مؤلفین ولادت حضرت زینب(علیها السلام) را ماه مبارک رمضان و بعضی دیگر در دهه آخر ماه ربیع الثانی و عده ای هم اوایل ماه شعبان و همچنین ماه محرم، دو سال بعد از ولادت حضرت امام حسین(علیه السلام) سال پنجم و ششم هجری نوشته اند. به همان نحوی که امروز افراد را با نام و نام خانوادگی می شناسند در قدیم لقب و کنیه به جای نام خانوادگی استفاده می شد لذا حضرت زینب(علیها السلام) بیش از چهل لقب داشت که تمام آنها را در این جا می آوریم:

- ۱ - عالمة غیر معلمة؛ دانای بی آموزگار
- ۲ - فهیمة غیر مفهمة؛ فهمیده بدون تفهیم کننده
- ۳ - کعبة الرزایا؛ نشانه اندوه ها
- ۴ - نائبة الزهراء؛ جانشین حضرت زهراء
- ۵ - نائبة الحسین؛ جانشین حضرت حسین(علیه السلام)
- ۶ - ملیكة النساء؛ اختیار دار دنیا
- ۷ - عقيلة النساء؛ خردمندترین زن در میان زنان
- ۸ - عدیلة الخامس من اهل الکساء؛ هم پایه پنجمین اهل کساء (حسین(علیه السلام))
- ۹ - شریكة الشهید؛ سهیم و شریک در شهادت شهداء
- ۱۰ - کفيلة السجاد؛ پذیرایی کننده امام سجاد(علیه السلام)
- ۱۱ - ناموس رواق العظمة؛ شرف آسمان عظمت و بزرگی
- ۱۲ - سيدة العقائل؛ بزرگ بانوی بانوان
- ۱۳ - سرّ أبیها؛ راز (هستی) پدر خود
- ۱۴ - سلالة الولاية؛ خلاصه ولایة
- ۱۵ - ولیدة الفصاحة؛ فرزند فصاحت
- ۱۶ - شفيقة الحسن؛ همتای حضرت حسن(علیه السلام)
- ۱۷ - عقيلة خدر الرسالة؛ بانوی حریم رسالت

۱۸ - رضیعة ثدى الولاية; شیرخوردہ پستان ولایت

۱۹ - البلیغة; صاحب بلاغت در سخن

۲۰ - الفصیحة; دارای فصاحت در سخن

۲۱ - الصدیقة الصغری; زهراء كوچك

۲۲ - الموثقة; مورد اطمینان

۲۳ - عقيلة الطالبین; بانوی بزرگ خاندان ابوطالب

۲۴ - الفاضلة; با فضل و فضیلت

۲۵ - الكاملة; صاحب کمال

۲۶ - عابدة آل علی; عابده خاندان علی(علیه السلام)

۲۷ - عقيلة الوحی; بانوی خاندان وحی و رسالت

۲۸ - شمسة قلادة الجلالة; دُرّ درخشان گردنبد جلالت

۲۹ - نجمة سماء النبالة; ستاره درخشان آسمان بزرگی

۳۰ - المعصومة الصغری; معصومه كوچك (زهراى ثانى)

۳۱ - قرينة النوائب; همدم و همراه با مصیبتها

۳۲ - محبوبة المصطفى; مورد علاقه رسول خدا

۳۳ - قرة عين المرتضى; نورچشم حضرت مرتضی علی

۳۴ - صابرة محتسبة; نگهبان صبر و شکیبایی

۳۵ - عقيلة النبوة; بانوی خانواده رسالت

۳۶ - ربة خدر القدس; نگهدارنده پرده قداست

۳۷ - قبلة البرایا; پیشوای ابرار

۳۸ - رضیعة الوحی; شیرخوار پستان وحی

۳۹ - باب حطة الخطايا; درب پناهگاه خطاکاران

۴۰ - حفرة علی و فاطمه; مرکز هستی علی و فاطمه

۴۱ - ربیبة الفضل; دختر فضل و کمال

۴۲ - بطة كربلا; قهرمان كربلا

۴۳ - عطية بلواها; نشانه پایداری در سختیها

۴۴ - عقيلة القریش; بزرگتر بانوی قریش

۴۵ - الباکیة; گریان

۴۶ - سلیلة الزهراء; فرزند برومند زهراء

۴۷ - امينة الله; امین خدا

۴۸ - آية من آیات الله; نشانه ای از نشانه های خدا

۴۹ - مظلومة وحيدة; ستمدیده تنها

حضرت زینب سلام الله علیها دارای پنج فرزند به نامهای زیر بود :

۱ - محمد

۲ - علی

۳ - عباس

۴ - ام کلثوم ۵ - عون اکبر

عون اکبر در کربلا در رکاب حضرت امام حسین(علیه السلام) شهید شد.

عموهای حضرت زینب (س):

۱ - طالب

۲ - عقیل

۳ - جعفر

بنا به نوشته مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) بین طالب و عقیل ده سال فاصله بود و بین عقیل و جعفر نیز ده سال و بین جعفر و حضرت علی(علیه السلام) هم ده سال فاصله بوده است.

عمه های حضرت زینب (س):

۱ - ام هانی ۲ - جمانه و همچنین مرحوم فاضل دربندی در رابطه با علم لدنی حضرت زینب(علیها السلام) استشهاد می کند به بیان امام زین العابدین(علیه السلام) که به حضرت زینب می فرماید : ای عمه شما به حمدالله عالمه ای هستی که معلم ندیدی و دانا و فهمیده ای هستی که بدون کمک دیگران آن را دریافتی.

این سخن حضرت بهترین دلیل است براینکه زینب دختر امیر المؤمنین(علیه السلام) حدیث به وی الهام می شده و علم وی از علوم لدنی و آثار باطنیه بود.

سید عبدالحسین شرف الدین که علمای بزرگ شیعه و از مفاخر اسلام محسوب می شود بیاناتی در رابطه با فضایل حضرت زینب علیهاسلام الله دارد که قسمتی از آن را می خوانید :

چه سعادت بزرگی است که شخصی توفیق درك محضر چند معصوم را پیدا کند آن هم درك به همراهی کسب فیض.

حضرت زینب یکی از افتخارات زندگیش این بود که چنین موقعیتی نصیبش گردید.

۱ - محضر حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه که زینب اوقات بسیاری را در جوار و کنار جدش گذرانید و پیوسته مورد لطف خاص آن حضرت قرار می گرفت.

۲ - محضر مادرش حضرت فاطمه (علیها السلام) که زینب (علیها السلام) از چنین مادر معصومه اش شیر نوشید و پیوسته تحت نظارت و مراقبت حضرتش بود و اخلاق و رفتار و کردار و گفتارش مکتب پرفیضی بود اما خیلی زود گذر.

۳ - محضر پدر بزرگوار خود حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) که حدود ۳۵ سال طول کشید، ناگفته پیداست که در این مدت مدید و طولانی حضرت زینب بهترین بهره برداری را از پدر داشته علاوه بر آنکه بیشترین پرستاری و پذیرایی حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) بر عهده زینب بود.

۴ - محضر برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی علیه آلاف التحية و الثناء که این درك فیض نیز طولانی بوده است.

۵ - درك محضر حضرت سیدالشهدا امام حسین (علیه السلام) که همراه با يك علاقه خاص طرفینی بود، و این درك گرچه طولانی بود ولی سرانجام با غم و غصه و اندوه فراوانی پایان یافت.

۶ - درك محضر امام چهارم حضرت زین العابدین (علیه السلام) که در سفر آمیخته با بلای کربلا با حضرت همراه بود و در اسارت شام گاهی او تسلیت گوی حضرت زینب بود و گاهی حضرت زینب امام زمان خود را دلدار می داد.

۷ - درك محضر امام محمد باقر (علیه السلام) که هنوز به منصب امامت نرسیده حضرت زینب دار فانی را وداع گفت و در حلقه خاص اولیاء خدا قرار گرفت.

زینب (علیها السلام) بخش مکمل حرکت امام حسین (علیه السلام) بوده است. اگر واقعه طف از مقدرات الهی بوده است، این هم تقدیر خدای حکیم است که بخش دوم و مهم آن حرکت به دست کسی باشد که شخصیتش تماماً - نه فقط از جوانب مادی، که در تمامی ابعاد - همسنگ شخصیت برادرش حسین باشد.

اگر خداوند در کنار آدم همسرش را و در کنار موسی خواهرش را و در جوار عیسی مادرش را و در کنار محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) دخترش را قرار داد، در کنار حسین نیز خواهرش صدیقه صغرا را نهاد که هر دو از يك اصل بودند. فاصله سنی قدری بود و با گذشت زمان کمرنگ می شد، هر دو در دامن پیامبر و در آغوش فاطمه دخت محمد در زیر سایه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پرورش یافته بودند. زینب (علیها السلام)، بعد از حسن و حسین (علیهما السلام) بزرگترین نوه بود و شمایل مادرش را با همه جلال و جمالش باز می نمود و در همه پروا پیشگی و فرهیختگی به پدرش مانند بود و با شخصیت برادرش حسن متناسب بود و بسی نزدیک بود که با شخصیت برادرش حسین نیز مطابق شود.

اگر تربیت یا وراثت در پی ریزی شخصیت فرد مؤثر باشند، یا اگر رخدادها سازنده شخصیت انسان باشند یا اگر رسالت اصلی فرد که برایش رقم خورده در بنای شخصیتش مؤثر باشد زینب صدیقه در تمام اینها با برادرش امام حسین (علیه السلام) شریک است.

در آن روزگار اهل بیت رسالت و گزیدگان اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیکر صدیقه زهرا (علیها السلام) را در نهایت خفا تشییع کردند، در حالی که سینه زینب و خواهرش ام کلثوم، و همچنان سینه سبطین و سینه امام علی (علیه السلام) سرشار از آتش حسرت بود.

زینب و دیگر فرزندان فاطمه (علیها السلام) را لازم بود که بدانند چرا مادرشان در عفوان شباب چشم از دنیا فرو بست و چرا شبانه و در پرتو شمعهای کم سو پیکرش را غسل دادند و چرا باید بانگ شیون و زاری خود را برنیاورند؛ و ناگزیر دانستند که اینها همه را در راه خدا و در راه برکشیدن کلمه حق تحمل می کنند و باید اجر مصیبت های خویش را از خداوند بزرگ بخواهند.

اگر این مصیبت بر کوه ها باریده بود، آنها را خرد می کرد، اما تا زمانی که در راه خدا بود، آن خانواده شایسته به خود هموارش می کردند.

زینب و پیش از وی، حسنین این درس را نیک آموخته و صبر و شکیبایی را به خوبی تمرین کرده بودند و زینب صبر خویش را برای روزی دیگر ذخیره می کرد، روزی که برایش مقدر شده بود، روز عاشورا؛ روزی که شاهد فاجعه باشد و، پس از برادرش یکتا چهره برجسته آن حماسه شود. زینب صدیقه صبری بزرگ داشت؛ شاهد و پرچمدار پیشگام هر مصیبتی بود. او بود که پدرش را در شب نوزدهم ماه رمضان، شبی که فرق مبارکش در محراب کوفه از هم شکافت، میهمان گرفته بود.

باز، هم او در کنار برادرش امام حسن (علیه السلام) بود، آنگاه که معاویه به دست جعهده مسمومش کرده بود و پاره های خون بالا می آورد. معاویه، جعهده دختر اشعث، همسر امام حسن (علیه السلام) را به وعده های مال و منال و ازدواج با یزید فریفت و واداشت تا او را مسموم کند.

بی شک فاطمه سرور بانوان جهان است ولی زینب مقتدایی برای زنان دوران خویش و سرور آنها است. او نوه رسول خدا است و پرورده امیرمؤمنان و فاطمه زهرا، و همان است که امام زین العابدین (علیه السلام) درباره اش پس از آنکه خطبه شکوهمندش را در انبوه کوفیان، پس از واقعه طف، ایراد کرد، فرمود:

«عمه! خاموش باش که در آنچه در گذشته باقی است عبرت است و تو - خدای را سپاس - دانشمندی بی آنکه دانش آموخته باشی و فهمی بی آنکه تفهیم شده باشی.

زینب فقیه و مفسری است که زنان در مدینه و کوفه به محضر درسش می شتافتند.

او را عقیده بنی هاشم لقب داده بودند، چون در دانش و پرهیزگاری و خردمندی از دیگر زنان هاشمی پرمایه تر بود، زنان هاشمی که در برخورداری از صفات بالا زبانزد بودند.

فرزندان خاندان بزرگ «بنی هاشم» در میان خود سخن از عمویی می گویند که در راه خدا به سفری جهادی رفت و دیگر بازنگشت. فرمانروای دست نشانده رومیان که بر شام و اطرافش حکم می راند مردی سبک مغز بود که پس از شنیدن خبر پیغمبری تهدیدش کرد و به او اعلان جنگ کرد؛ پیامبر سپاهی سه هزار نفری سوی ایشان فرستاد و زید بن حارثه را فرمانده سپاه کرد و پسر عمیش جعفر بن ابیطالب را به کمکش گماشت و گفت :

اگر زید را زدند، جعفر فرمانده شما است.

و پسر عمیش جعفر پس از هدایت اولین گروه مهاجرین به حبشه با سرافرازی بازگشته بود، چون دو گروه به هم رسیدند. مسلمانان سه هزار کس بودند و سپاه کفر از صد هزار فزون، کار بر مسلمانان تنگ شد و جعفر که اسبش را کشته بودند و پیاده بود شجاعانه جنگید؛ دست راستش را - که با آن پرچم را نگاه داشته بود - بریدند، پرچم را به دست چپ گرفت؛ چون چپ را نیز بریدند، با مانده دست هایش پرچم را در میان گرفت و جنگید و در دفاع از دین خود جانفشانی کرد تا شهادت یافت. هشتاد و چند تیغ و شمشیر و تیر در پیکرش یافتند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آنگاه که فرمود : «به او به جای دستهایش دو بال داده شد که با آنها در بهشت پرواز کند.» و لقب «طیار» را به او عطا کرد.

زن جعفر از زنان بافضیلت بود، از همان زنان که پیامبر «خواهران مؤمن» نامیده بودند، خواهرش میمونه هم ام المؤمنین بود و خواهر دیگرش سلمی همسر حمزه سیدالشهدا بود و خواهر دیگرش لبابه همسر عباس ابن عبدالمطلب بود.

همسر جعفر برایش چهار فرزند زاد، و عبدالله در هجرت، در خاك حبشه، به دنیا آمد، و پس از جعفر، ابوبکر به همسری گرفتاش و از او پسری آورد محمد نام، که علی(علیه السلام) درباره اش فرمود: «فرزند من است از صلب ابوبکر».

و بعد از ابوبکر، علی(علیه السلام) با او ازدواج کرد و از او دو پسر آورد یحیی و محمد اصغر، یا - به قولی - یحیی و عون. و چنین شد که فرزندان جعفر در سایه پر مهر و با کرامت عموشان علی(علیه السلام) بزرگ شدند.

پیامبر پس از شهادت جعفر به دیدار خانواده اش آمد و چون دیدشان این سخن را درباره آنها فرمود : «من در دنیا و آخرت سرپرست ایشانم.»

و چنین شد که امام علی(علیه السلام) پس از او این کفالت را بر عهده گرفت.

از میان فرزندان جعفر، عبدالله مبارك غیر از دیگران بود، چندان که پیامبر هنگام شهادت پدرش درباره او فرمود : «عبدالله در سیرت و صورت چون من است.» و باز فرمود : «خدایا جانشین جعفر را در خاندان خودش قرار بده، و برای عبدالله در کسبش برکت ارزانی کن» و این را سه بار فرمود.

چون رسول الله دعایش کرد و گفت خدا در کسبش برکت ارزانی فرماید، در توانگری زبانزد همگان بود و به بیشترین حد گشاده دست بود و در کرم مثالش می زدند و مسافران داستان کرمش، به هر سو می بردند. چندان که دشمنانش - از بنی امیه - راهی برای طعنه زدن به او نیافتند جز این که او را به سبب بسیاری کرمش و گشاده دستیش به اسراف متهم کنند.

شاعری درباره اش گفته :

و لو لم یکن فی وجهه غیر روحه \*\*\* لجاد بها فلیتق الله سالکه  
دیگری گفته :

و ما کنت الا کالاجر ابن جعفر \*\*\* رأی المال لایبقی فابغی له ذکرا

حال که زینب کبری، دختر گرانقدر عمویش - امام علی(علیه السلام) - به سن بلوغ رسید، عبدالله برای خواستگاری زینب پاپیش گذاشت و امام علی(علیه السلام) در قبولش هیچ تردید نکرد خاصه که از رسول الله روایت می کردند که يك بار به اولاد بنی هاشم نگریست و فرمود : «دختران ما برای پسرانمان و پسران ما برای دخترانمان.» و اینک روزی بود که آرزوی پیامبر را تحقق می بخشیدند و حالا امام خود دخترش را به عقد پسر عمویش درآورد، تاریخ درباره جزییات این ازدواج چیزی نگفته است، و از ازدواج زهرا بیشتر نبوده زیرا که او بهترین نمونه برای ازدواج تمامی فرزندان عزیزش بوده است.

با اینکه عبدالله بخاطر عواملی که بر ماناشناخته است، شخصاً در معرکه کربلا حضور نداشت، دو پسر رشید خود را با امام حسین(علیه السلام) همراه کرد که هر دو به فیض شهادت همراه با داییشان و سرورشان حسین(علیه السلام) نایل آمدند و عبدالله به شهادت آن دو در رکاب سبط شهید مباحات می کرد.

تاریخ درباره زندگی زینب صدیقه(علیها السلام) قبل از حادثه عاشورا چیزی ثبت نکرده جز اینکه وی چهار پسر به نامهای علی و محمد و عون و اکبر و عباس و دو دختر به دنیا آورد. و اینکه زنان پیش او رفت و آمد می کردند و از وی تعالیم دینی می آموختند. و اینکه وی با پدر و همسرش به کوفه مهاجرت کرد و عبدالله در جنگهای امیرالمؤمنین با سرکشان شرکت می جست و در آن جنگها یکی از فرماندهان سپاه اسلام بود.

یزید و راه او نابود شدند و حسین و شیوه او پاینده ماندند. و سخن حکیمانه زینب صدیقه در جواب ابن زیاد به حقیقت پیوست. بعد آنکه ابن زیاد از او پرسید : «دیدی خدا بر سر برادر و خویشانت چه آورد؟» زینب پاسخ داد : «جز زیبایی هیچ ندیدم. آنان کسانی بودند که خداوند به خون تپیدن را برایشان مقدر فرموده بود و آنها هم به سوی قتلگاه خویش شتافتند و زود است که خداوند تو را با آنها در محضر خویش گرد آورد و آنگاه تو به دلیل تراشی و مخاصمه خواهی پرداخت و آنجا خواهی دید که پیروزی با کیست، ای ابن مرجانه که مادرت به عزایت نشیند!»

زینب شاهد نهضت سبط شهید بود، چون او رسالت این نهضت را به آفاق می برد و اساساً هدف از این نهضت ایجاد طوفانی بزرگ در وجدانها بود.

اگر نقش زینب، به عنوان شاهی بزرگ، و دیگر شاهدان همراه او در این ماجرا نبود خون شهدا هرگز به بار نمی نشست.

با این حکمت کار حسین(علیه السلام) که خانواده اش را در این نبرد با خود همراه برده بود. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در رؤیای صادقانه امام حسین اندکی پیش از عزیمت وی از مدینه به او فرموده بود :

«خداوند خواسته است که خویشان و فرزندان تو را اسیر ببیند».

بنی امیه گمان کرده بودند گرداندن اسیران اهل بیت در شهرها و همراه سرسبط شهید(علیه السلام) و سران اصحاب آن حضرت(علیه السلام) در دل مخالفان ترس و وحشت می اندازد و باعث تحکیم فرمانروایی آنها می شود، حال آنکه نفهمیدند آن کسی که نقشه چنین نهضتی را پی افکنده، خود می خواهد نهضتی بوجود آید که در آن خون بر شمشیر پیروز شود و وجدان بر درهم و دینار فایق آید. سرهای بریده بزرگترین گواه برای اثبات مظلومیت اهل بیت(علیهم السلام) و بریدنشان از غیر خدا و فداکاری بزرگشان در راه دین بود و سخنان شماتت آمیز و جسورانه آنها علیه اهل بیت(علیهم السلام) در خطبه هایشان و طعنه ها و ریشخندهایشان و ستمگران اموی و حکومت آنان در واقع بزرگترین انقلاب فرهنگی در امت بود.

به همین دلیل است که از امام زین العابدین(علیه السلام) می شنویم که در پاسخ به ابراهیم بن طلحه که پس از شهادت حسین(علیه السلام) از او می پرسد : «چه کسی پیروز شد؟» می گوید : «اگر می خواهی بدانی که چه کسی پیروز شد، اذان بده و آن را به پایان بر.» (درست در همان زمان وقت نماز داخل شده بود.)

آری... در واقع بقای نماز و بقای یاد پیامبر در اذان و اقامه دلیل پیروزی اسلام بر نفاق، به برکت شهادت امام حسین(علیه السلام) است.

در حقیقت تقدیر، زینب را بر ایفای این نقش آماده کرد. زینب در خلال عمر کوتاه خود پس از واقعه کربلا، در هر نقطه از جهان اسلام بذر نهضت حسینی را کاشت و چشمه هایی خروشان از عواطف پاک را در قبال اهل بیت پدید آورد؛ تا آنجا که عبارت «یا لثارات الحسین» طنین خاصی در دل مسلمانان ایجاد می کرد و تا این عبارت بر زبان می آمد مردم همه برای نهضت و شهادت خود را آماده می کردند... و شهادت در راه خدا و مبارزه با طاغوتیان به صورت خصلتی مشروع در پاکان امت درآمد درست مثل جهاد در راه خدا علیه کافران.

تمام اینها به برکت شهادت حسین(علیه السلام) و سخنان زینب و دیگر اسیران واقعه کربلا حاصل شد.

غروب روز عاشورا زینب به زمین طفنگریست، پیکرهای پاك را بر روی هم انباشته دید در پهنه آن دشت بزرگ چنان قربانی پراکنده بودند؛ سرها جدا شده بود و تنها لخت و عریان. در طرف دیگر چشمش به آنچه از خیمه های سوخته مانده بود می افتاد و به دسته ای اطفال هراسیده و زنان داغ دیده که بی هدف این سو و آن سو می دویدند یا بر کشتگانشان فریاد گریه بلند می کردند، یا با آوازی بلند فریاد العطش سر می دادند...

دشت را سپاهی انبوه احاطه کرده بود که از پیروزی سرمست بودند و روح وحشی خود را سیراب می کردند.

تنها تصور این صحنه فجیع می تواند طاقت شکیباترین مردم را نیز طاق کند، اما زینب علیها السلام مقاومت کرد. او بچه ها را نوازش کرد و زنان را تسلیت داد و به صبر و شکیبایی خواند و سپس برخاست و به آفریدگارش نماز کرد شاید او در نماز خویش با تضرع از پروردگار می خواست که به وی صبر و استقامت ارزانی دارد و از آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) این قربانی را بپذیرد.

در واقع بارزترین صفت زینب باور او بود بدانچه در قرآن آمده و پیامبر تبیین فرموده بود. به این ترتیب او توانست آن مصائب عظیم را تحمل کند و مزد و پاداش آنها را از خدا چشم داشته باشد... سپس به آنجا که قبلا خیمه گاه بود بازگشت، چون شب به نیمه رسید، شروع به خواندن نماز شب کرد. امام زین العابدین علی بن حسین (علیه السلام) که به او چشم دوخته بود پرسید: «عمه! چرا نشسته نماز می خوانی؟».

زینب فرمود: «ای پسر برادر! چون پاهایم مرا نمی کشند.»

چند روز پیش، وقتی کاروان حسین به سرزمین طف رسید، امام حسین (علیه السلام) روبروی چادرش نشسته بود و به شمشیر خود می پرداخت و در عین حال زبانش مترنم به اشعاری بود که معمولا اعراب در مواجهه با خطری بزرگ می خوانند:

یا دهر اف لك من خليل \*\*\* کم لك بالاشراق و الاصيل

من صاحب و طالب قتيل \*\*\* و الدهر لا یقنع بالبدیل

چون خواهرش زینب صدیقه این اشعار را از زبان امام شنید، فریاد برآورد:

«وای بر من! کاش مرگ زندگی مرا خاتمه بخشد.»

سپس مصائبش را که در طول زندگی دیده و چشیده بود به یاد آورد و گفت: «امروز مادرم و پدرم علی و برادرم حسن مردند. ای خلیفه گذشتگان و بازمانده زندگان.»

حسین به او نگریست و فرمود: «خواهر! مبادا شیطان شکیبایی تو را ببرد.»

آنگاه چشم امام پر از اشک شد و فرمود: «اگر گریه را وانهند می خواند.»

زینب گفت : «وای از این مصیبت! آیا چنین از ما می‌گریزی؟ این دل مرا بیشتر مجروح می‌دارد و بر من گرانتر می‌آید.»

سپس به صورت خود کوفت و گریبان درید و از هوش رفت. پس از آنکه زینب به هوش آمد، حسین (علیه السلام) به او فرمود : «خواهرم! تقوای خدا پیشه کن و به سکینت الهی خود را آرام بخش و بدان که زمینیان و آسمانیان همه می‌میرند و کسی زنده نمی‌ماند، همه رفتنی‌اند و تنها ذات خدای تعالی است که پاینده است، خدایی که به قدرت خویش خلق را آفرید و باز آنها را زنده می‌کند و همه به سوی آن یکتای یگانه بر می‌گردند.»

و باز به او فرمود : «ای خواهرم! هان که من تو را سوگند می‌دهم که در مرگم گریبان نداری و بر صورتت سیلی نزن و فریاد و اوایل بلند نکنی؟!»

از همان لحظه که زینب به نیکی دریافت که مسئولیتش بردباری را بر او ایجاب می‌کند، شکیبایی آورد و خدای را در صبر خویش منظور داشت.

تاریخ زنی صبورتر از زینب (علیها السلام) به خود ندیده است. پسرانش، عون و محمد، و به قولی عبدالله، در برابر دیدگان او سر بریده شدند و او شیون نکرد؛ سپس شاهد بود که در چند ساعت پیشوایش حسین و برادران و پسرانش به شهادت رسیدند و باز بردباری پیشه کرد. در واقع، زینب سمبل زنی شجاع، مدیر و لایق رهبری در اوضاع و شرایط سخت بود. او اسیر و چه بسا بسته به زنجیر بود. مصیبت‌ها و ناملایمات روحی و بدنی او را فسرده کردند، اما او در همان لحظه چنان اسرا را رهبری می‌کرد و چنان صبر سترگی داشت که برای هیچ کدام از افراد بشر رسیدن به این حد صبر و حسن توکل بر خدا ممکن نیست مگر با فضل خدا.

در شب عاشورا، هنگامی که بنی‌امیه خیمه‌های اهل بیت (علیه السلام) را به آتش کشیدند، زینب نزد امام زین العابدین (علیه السلام) که به سختی در بستر بیماری افتاده بود، آمد و از این روی که او پس از حسین (علیه السلام) امام واجب‌الاطاعه بود از آن حضرت درباره تکلیف خود سؤال کرد. امام به او و سایر زنان امر کرد که بگریزند.

وقتی بازماندگان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در اطراف بیابان کربلا پراکنده شدند، زینب بار دیگر به خیمه امام (علیه السلام) برگشت و آن حضرت را از میان شعله‌های آتش نجات داد و از سلامت وی مطمئن شد. سپس همراه با خواهرش ام کلثوم، به جستجوی زنان و کودکان سرگردان در بیابان پرداختند و آنها را زیر یک چادر نیمه سوخته جمع کرد.

چنین کار بزرگی از زنی که جگرش به دهها داغ بزرگ گداخته سرنمی‌زند، جز آنکه در اوج صبر باشد و چنین صبری نیز جز از خدای بزرگ نرسد.

وقتی بانگ رحیل از وادی کربلا سرداده شد و برای شکنجه اسرا آنها را بر اجساد کسانشان گذراندند، امام زین العابدین (علیه السلام) نگاه بدروود دردناکی بر پیکر قطعه قطعه شده پدرش انداخت

و حزن بر او چیره شد؛ زینب بدقت نگریست و احساس کرد که حجت خدا و امام زمانش در خطر است و بیم آن می رود که اندوه زندگیش را پایان بخشد، فرصت از کف نداد و روی به سوی او کرد و گفت :

- ای بازمانده جد و پدر و برادرانم! از چیست که می بینم داری جان خود می دهی؟

امام زین العابدین(علیه السلام) فرمود : «چگونه بیتابی نکنم و اندوه نداشته باشم در حالی که پدر و برادرانم و عموها و عموزادگان و خاندانم را می بینم که در خون خویش روی ریگها تپیده اند، با جسدهایی عریان؛ و کسی نیست که آنها را کفن و دفن کند. هیچ کس به سراغ آنها نمی آید؛ انگار که اینان اهل خانه ای در دیلمان و خزر بوده اند.

زینب گفت : «آنچه می بینی تو را غمین نکند، به خدا سوگند که این حادثه از زمان رسول خدا تا جد و پدر و عمویت نیز اتفاق افتاده بود. حال آنکه خداوند عهدی از گروهی از این امت ستانده که فراعنه خاک آنها را نمی شناسند ولی نزد اهل آسمان آشنایند؛ که این اعضای پاره پاره و تکه تکه و این اجساد به خون تپیده را جمع و دفن کنند و در این بیابان پرچمی برای مزار پدرت سرور شهیدان، نصب می کنند که هیچگاه نشان قبرش ناپدید نشده و در اثر گذشت زمان منش او گم نشود. سران کفر و گمراهان بر نابودی مزار او بکوشند و هیچ اثر نکند جز این که اثر او ظاهرتر و کار او نمایان تر می شود.

به این ترتیب بانو زینب، آرام جان را به قلب امام سجاد(علیه السلام) بازآورد.

وقتی اسرای اهل بیت را به مجلس ابن زیاد، آن درشتخوی زنازاده (فرزند زنی فاجر و مردی به نام زیاد که او هم پدرش نامعلوم بود و به همین خاطر او را زیاد پسر مرجانه (مادرش) یا زیاد پسر پدرش می خواندند) وارد کردند، زینب روی پوشیده در حالی که لباس خود به سرکشیده بود وارد مجلس شد.

ابن زیاد به او نگاهی انداخت و پرسید : «این زن روی پوشیده کیست؟».

گفتندش : «او زینب دختر علی است.»

ابن زیاد به قصد انتقام از زینب گفت: «خدا را شکر که شما را رسوا کرد و دروغ بودن افسانه هاتان را آشکار ساخت.

زینب(علیها السلام) گفت : «بدان که فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که دروغش بر ملا می گردد و اینها ما نیستیم.»

ابن زیاد پرسید : «چطور دیدی کاری را که خدا با برادرت و خانواده ات کرد؟».

زینب گفت : «جز از زیبا ندیدم. آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آنها نوشته بود و آنها به سوی قتلگاههای خویش شتافتند و زود است که خداوند تو و آنها را گردآورد و بر تو حجت

آرند و دشمنی ورزند، پس بنگر که در آن روز پیروزی از آن کیست، مادرت به عزایت نشیند ای پسر مرجانه!»

ابن زیاد خشمگین شد و خواست به زینب حمله کند که عمرو بن حریث به او گفت : «او زنی بیش نیست و زن را به خاطر آنچه گفته مؤاخذه نکنند.»

ابن زیاد به زینب گفت : «خداوند دل مرا از طاغیان و عاصیان مرتد خاندانت خنك کرد.»  
زینب پاسخ داد : «به خدا سوگند که تو سرور مرا کشتی و شاخه ام را شکستی و ریشه ام را (از زمین) گسستی، اگر دل تو از اینها خنك می شود پس حتما خنك شده است.»  
ابن زیاد گفت : «این سجع پردازی است و بجان خودم سوگند که پدرت هم سجع پردازی شاعر بود.»

زینب گفت : «ابن زیاد! زن را با سجع پردازی چه کار؟!»  
و افزود : «من به جای سجع پردازی کار دیگری دارم، من از این در شگفتم که چگونه کسی از کشتن امامان خود خشنود می شود، در حالی که می داند آنها از وی در آخرت انتقام می گیرند.»  
زینب(علیها السلام) احساس می کرد که اول مسؤول حفظ جان امام علی بن الحسین(علیه السلام) و بعد مسؤول حفظ جان سایر اسیران خاندان پیغمبر است و به خوبی هم از پس این مسؤولیت برآمد.

در مجلس یزید سرکش، آنگاه که یکی از فرماندهان، فاطمه دختر علی(علیه السلام) را که زیبارو بود از وی درخواست کرد و گفت : «ای یزید! این دخترک را به من ببخش.» آن دختر به دامان خواهرش زینب درآویخت و زینب از او دفاع کرد و به آن شامی رو نمود و گفت : «به خدا سوگند دروغ گفתי و لعنت بر تو باد، او نه از توست و نه از یزید.»  
در این هنگام یزید خشمگین شد و گفت: «تو دروغ گفتی، به خدا اگر بخواهم این کار را می کنم.»

زینب به او پاسخ داد : «نه به خدا، خداوند این دختر را از آن تو نمی کند مگر آنکه از دین ما خارج شوی و پیرو آیینی دیگر گردی.»  
یزید غضبناک شده و به او گفت : «آینده من چنین می بینی؟ این پدر و برادر تو بودند که از دین خارج شدند.»

زینب گفت : «با دین خدا و دین پدر و برادر و جدم بود که تو و جد و پدرت راه یافتید.»  
یزید گفت : «دروغ گفتی دشمن خدا!»

زینب باز جواب داد : «امیر به ستم دشنام دهد و در قدرتمندی خویش خشم گیرد.»

یزید ملعون، انگار که خجالت کشیده باشد، خاموش شد. دوباره آن شامی لعین به سر سخن بازگشته گفت: «ای امیرمؤمنان، این دخترک را به من ببخش.» یزید به او گفت: «گم شو که خدا مرگ محتوم را نصیبت کند.»

اینها نمونه هایی از صبر و شجاعت زینب صدیقه(علیها السلام) بود. نمودهایی که ژرفای آن در قلب مؤید به نور ایمان به خوبی منعکس می شود.

وقتی خطابه های او را می خوانیم در می یابیم که این سخنان نمی تواند جز از قلبی مطمئن از آرامش ایمان و واثق به یآوری الهی به درستی روشش و راستی راهش برآمده باشد.

دانش گسترده، حکمت وافر، سخن درست، شجاعت ربانی، بیانی نافذ و زبان فصیح ... تمام آن چیزهایی است که عناصر بلاغت زینب صدیقه را تشکیل می دهند.

او دختری سه ساله بود وقتی همراه مادرش تا مسجد پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) رفته بود مادرش زهرا(علیها السلام) آن سخنرانی مهم را که در آن، تمام اصول و ارزشهای رسالت گرد آمده بود، ایراد کرد و سپس این زینب بود که آن سخنرانی بزرگ را برای ما روایت کرد.

روایت شده است که روزی پدرش درباره مسأله ای سؤال کرد که آیا می داند و زینب با اطمینان کامل گفت: «بلی! مادرم این مسأله را به من یاد داد.»

در خداشناسی به آنجا رسیده بود که علی(علیه السلام) او و برادرش عباس را که هر دو طفل بودند، برکنار خود نشانده بود، به عباس گفت: «بگو يك» عباس گفت: فرمود: «بگو دو» عباس گفت: خجالت می کشم با زبانی که گفته ام يك، بگویم دو. علی(علیه السلام) چشمهای عباس را بوسید و سپس متوجه زینب شد، زینب سمت چپ و عباس سمت راست آن حضرت بود. زینب به آن حضرت گفت:

«پدر جان! آیا ما را دوست داری؟»

علی(علیه السلام) فرمود: «آری عزیزم! فرزندان ما جگر گوشه های ما هستند.»

پس زینب گفت: «پدر! دو عشق در يك دل جا نمی شوند؛ عشق خدا و عشق فرزندان. و اگر هم چیزی باشد باید گفت شفقت از آن ماست و عشق محض خداست.»

با شنیدن این جواب مهر آن دو بیشتر در دل علی نشست.

عرفان و مراتب خداشناسی زینب، جدا از عرفان جدش و پدر و مادر و دو برادرش نبود. او نیز در خانه وحی پرورش یافته بود و از رهگذر همان عرفان در دین بصیرت پیدا کرده بود، آنجا که امام سجاد(علیه السلام) درباره اش گفت: «انت بحمدالله عالمة غیر معلمة و فهیمة غیر مفهومة؛ خدای را سپاس که دانای ناآموخته ای و فهیمی هستی که تفهیم نشده ای.»

امام حسین(علیه السلام) به زینب وصیت کرد. زیرا او تحمل ادای این مسئولیت را دارا بود. حسین(علیه السلام) به او وصیت کرد که در آن شرایط سخت و دشوار نایب امام زین العابدین(علیه السلام) باشد.

درباره حکمت او همین بس که رهبری مخالفان در آن شرایط حساس و بعد از آن فاجعه عظمی بر عهده او بود.

حزیم اسدی درباره خطبه او در کوفه می گوید : «بخدا هیچ مخدیره ای سخنورتر از او ندیدم، او چنان سخن می گفت و خطابه ایراد می کرد که انگار از زبان علی(علیه السلام) برمی خواست.» زینب از همان آغاز قیام حسینی، در تمهید آن شریک بود؛ مثلاً برخی روایت می کنند که در شب عاشورا زمانی که عباس(علیه السلام) وظیفه محافظت از خیمه ها را به برادر دلاورش عباس(علیه السلام) سپرد و عباس نیز با هوشیاری و احتیاط تمام به پاسداری از خیمه ها مشغول بود؛ ناگهان شبی میان خیمه ها می بیند؛ می گوید : «کیستی؟» زینب بود.

عباس گفت : چه شده که در این شب تاریک بیرون آمده ای؟

گفت : آمدم تا با تو چیزی بگویم.

عباس گفت : بگو.

سپس زینب برای عباس حکایت کرد که چگونه پدرش پس از وفات مادرش فاطمه(علیها السلام) از برادرش عقیل خواست که زنی را به او معرفی کند که دلاورزاده عرب باشد. و چون عقیل از او پرسید که چنین زنی می خواهد چه کند، پاسخ داد تا شیر بچه ای برایم بزاید که پسرم حسین را یاری کند.

سپس افزود : برادر! این حرم، حرم توست.

در این هنگام رگ هاشمی میان دو چشم عباس برجسته شد و گفت : «خواهرم به من قوت قلب دادی، خدا چشمت را روشن کند.»

همینطور مطابق برخی روایات دیگر، زینب بریر را تشویق می کرد. بدین ترتیب می بینیم که زینب صدیقه در لحظه آن حماسه بزرگ در کنار برادرش امام حسین(علیه السلام) حضور داشت. پس از فاجعه کربلا، زمانی که زینب و اهل بیت رسالت در خانه ای نزدیک به دارالاماره در کوفه اسکان گزیدند، دستور داد که هیچ کس پیش او نیاید مگر زنی که قبلاً اسیر شده ، چرا که او هم تلخی اسارت را مثل او چشیده بود. در آنجا نیز به نوبه خود به نشر نهضت پرداخت، شاید علت این انتخاب آن بود که چنین زنانی دعوت او را براحتی می پذیرفتند و می توانستند آن حوادث جانگداز را به توده های محروم انتقال دهند. در شام و مدینه نیز چنین کرد.

پس از بازگشت زینب به حرم جدش، والی یزید بر مدینه منوره، نامه ای به شرح زیر برای یزید نگاشت :

«همانا که وجود او، در میان مردم مدینه اذهان را می آشوبد و او زنی است سخنور و عاقل و خردمند و عزم کرده تا با هوادارانش انتقام خون حسین را بگیرد».

یزید در پاسخ او نوشت : «او را از هوادارانش جدا کن.»

زینب چگونه توانست مردم مدینه را تحریک کند؟

او با نوحه گری چنین کرد، و با برپایی مجالس سوگواری، مجالسی که تا امروزه هم به عنوان يك نهاد تبلیغاتی در کشورهای اسلامی سرشار از عاطفه اند و در کنار تزکیه و تربیت به امر افزایش بینش دینی مشغولند.

حضرت زینب(علیها السلام) در راه شام هنگامی سر مبارك حضرت سیدالشهداء را از مقابل ایشان عبور دادند سر مبارك را به پیشین محمل کوبید و این اشعار را با خود زمزمه می کرد:

یا هلالا لما استتم کمالا \*\*\* غاله خسفہ فابدا غروباً

ما تو همت یا شقیق فؤادی \*\*\* کان هذا مقداراً مكتوباً

حذیم بن شریک الاسدی چنین روایت می کند : چون علی بن الحسین زین العابدین(علیه السلام) همراه با زنان از کربلا رسید در حالی که بیمار بود، چون زنان کوفی شروع به گریه و زاری کردند و گریبانهای خویش دریده بودند و مردان همراه زنان گریستند، زین العابدین(علیه السلام) با صدایی نزار و در حالیکه بیماری او را فرسوده کرده بود گفت : «اینان گریه می کنند! چه کسی جز اینان دست به خون ما آلود؟»

سپس زینب دختر علی بن ابی طالب به مردم اشاره کرد که ساکت شوند. حذیم اسدی گوید : به خدا سوگند هیچ زن را سخنورتر از او ندیده ام، چنان که انگار او سخن می گفت، ولی کلمات از زبان امیرمؤمنان بیرون می آمد. او به مردم اشاره کرد که ساکت باشند. نفسها در سینه حبس شد و زنگها از صدا افتاد سپس زینب پس از ستایش خدای تعالی و درود بر پیامبرش سخن گفت...

زینب(علیها السلام) به نیکویی به حمد و ثنای پروردگار پرداخت و چون به نام مبارك پیغمبر رسید بر او به نیکویی درود فرستاد و این آغاز شکوهمند خطبه او بود که با صدایی گیرا توجه همگان را به خود جلب کرد. همه ها فرو نشست و نفس در سینه ها حبس شد.

سپس تازیانه شماتت و ملامت را مثل تندی غرّان به دست گرفت و به یادشان آورد که آنها رشته خود را پنبه کردند و عهد خود را شکستند و آنچه را که ساخته بودند هم، به دست خویشان نابود کردند و اشارت کرد که آنها پس از کشتن حسین(علیه السلام) برده و بنده شامیان شدند در حالی که پیش از آن مدتهای مدید با شامیان در ستیز بودند. زینب(علیها السلام) گفت :

«اما بعد، ای کوفیان! ای اهل نیرنگ و فریب و ستم، هان اشکهای شما هیچگاه خشک نشود و بند نیاید. مثل شما مثل آن زنی است که رشته خود را پس از آنکه چیزیکی شد پنبه کرد، سوگندشکنانی هستید که سوگندتان را اعتبار می نهد...»

سپس کوفیان را رسوا کرد و صفات زشت آنها را که موجب این شکست خفت بار شد برایشان شمرد که آنها را آلت دست دشمنانشان کرد و در نهایت امامشان را به دست خود کشتند و بعد گفت :

«شما را جز لاف و فریب و دشمنی نیست. همچون کنیزکان شیرین زبانید و چون دشمنان سخن چین بسان چراگاه خرمی هستید که روی لجن زار دامن سبز گسترده است. و مثل نقره ای هستید که قبر را بدان اندوده اند (ظاهری زیبا و باطنی زشت دارید). راستی که بد توشه ای برای خود پیش فرستاده اید که خشم خدا بر شما باد و در عذاب الهی جاودان مانید.

آنگاه برای آنکه باطن آنها را بیدار کند همچنان در همشان کوفت و با اشاره به گریه های دور از مسؤولیتشان فرمود :

«بر برادرم می گریید؟ آری بگریید که به خدا سوگند بیشتر سزاوار گریه هستید بر شما باد که بسیار بگریید و کم بخندید.»

آری آنها باید بر خود می گریستند نه بر امام حسین(علیه السلام) که خود دامنشان به ننگ این فاجعه آلوده بود. زینب باز ادامه داد : «ننگ این جنایت بر دامن شما نشست، و بال زشت آن بر گردن شما افتاد و هرگز این لکه ننگ را از دامن خود نتوانید زدود، و چگونه خواهید شست ننگ کشتن فرزند خاتم پیغمبران و معدن رسالت و مهتر جوانان بهشتی را؟!»

سپس زیناهایی را که از قتل سبط پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) به ایشان می رسید برشمرد پیامبری که رهبرشان در جنگ بود و پیشوایشان در جامعه و پناهگاهشان در صلح و مرهمشان به وقت خستگی و فریادرسشان به هنگام حوادث سخت و مرجعشان در زمان اختلاف و پشتیبانشان به وقت دلیل آوری و نشانه راهشان به هنگام گوناگونی راهها. و گفت : «در جنگ سنگر شما بود و پناه حزب و دسته شما! و در صلح آرام دلهاشان بود و داروی زخمهاشان و فریادرس شما در بلاها، مرجع شما بود در اختلافایان، سخنگوی شما بود، و در تیرگیها چراغ روشنی افروزان بود.»

سپس آنها را از عذاب خدا بیم داد و گفت:

«آوخ! که بد توشه ای برای خویش گرد آوردید و چه بد باری را برای روز رستاخیزتان بر دوش خویش نهادید، حسرت و سرنگونی بر شما باد! تلاشتان به نومییدی گرایید و دستهاشان بریده شد سوداگریتان به زیان انجامید و به خشم خدا گرفتار آمدید و مهر خواری و بیچارگی بر پیشانی تان زده شد.»

سپس تمام مسؤولیت حوادثی را که رخ داده بود بر دوش آنها افکند تا بر گردن سران و فرماندهان و امثال آنان نیفکنند و از سهل انگاری شان در دنیا و آخرت ترسانندشان. که در دنیا ننگی بود که هیچگاه از دامنشان زدوده نمی شد و در آخرت غضب الهی بود.

سپس حضرت صدیقه به بیان عظمت فاجعه پرداخت و میزان ارتباط این امر با پیامبر اسلام محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) را بازگو کرد و گفت :

«وای بر شما! هیچ می دانید چه پاره ای از تن محمد جدا کرده اید؟ و چه پیمانی زیر پا نهادید؟ و چه مخدره هایی از پرده برون ساختید؟ و چه حرمتی را از او شکستید؟ و چه خونی را از او ریختید؟ دست به کاری چنان زشت آلوده کردید که دور نیست آسمان از زشتی آن از هم بشکافد و زمین پاره پاره شود و کوهها از هم گسیخته شوند. مصیبتی بس بزرگ و دشوار و عظمت آن به وسعت آسمان و زمین است. راستی! تعجب می کنید که آسمان از هول این فاجعه خون ببارد؟ و بدانید که عذاب آخرت بسیار خوارکننده تر است و شما را یار و یآوری نخواهد بود.

مبادا که تأخیر در کیفر شما عمل رسوایتان را پیش چشمانتان حقیر جلوه دهد، چرا که خدا در گرفتن انتقام شتاب نمی کند و ترسی از فوت انتقام ندارد.»  
حاشا! که خدای در کمین ما و ایشان نشسته.

سپس این اشعار را قرائت فرمود :

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم \*\*\* ماذا صنعتم و انتم آخر الامم

باهل بیتی و اولادی و مکرمتی \*\*\* منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

ما کان ذاك جزائی اذ نصحت لكم \*\*\* ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

انی لاخلشی علیکم ان یحل بکم \*\*\* مثل العذاب الذی اودی علی ارم

«چه پاسخ خواهید داد به پیغمبرتان زمانی که به شما بگوید : این چه کاری بود که کردید؟ حال آنکه شما آخرین امتها بودید. با خاندان و فرزندان و عزیزان من که یا به اسیری گرفتیدشان و یا در خونشان غلتانید. پاداش من که خیرخواه شما بودم چنین نبود که با خویشانم این گونه رفتار کنید بعد از این من واقعاً بیم دارم که همان عذابی که بر قوم ارم فرود آمد و نابودشان کرد بر شما نیز فرود آید.»

سپس به آنها پشت کرد.

حزیم راوی این ماجرا را می گوید : مردم را دیدم که حیران دستهای خود را به دهانشان برده بودند. به پیرمردی که کنارم ایستاده بود نگریستم، ریشهایش از اشک تر شده بود و دستانش را رو به آسمان بالا برده بود و می گفت : «پدرم و مادرم فدایشان باد! سالخوردهگان نشان بهترین سالخوردهگان و جوانانشان بهترین جوانان و نسلشان تباری کریم و فضلشان فضلی است عظیم.»

زینب با مردم چنین صریح بود. او حتی نیم واژه ای غیر حق نگفت تا دل مردم را به دست آورد. شاید به این خاطر بود که آنها (کوفیان) حق را می شناختند ولی از یاری کردنش دست باز داشته بودند. همانند همان انصار و مهاجرانی که فاطمه صدیقه با آن صدای پرطنین و صاعقهوار خویش مورد خطابشان قرار داد و نیز همین گونه بود آهنگ صدای امام علی(علیه السلام) در آخرین سخنرانیهایش برای مردم کوفه.

زنی اسیر و مصیبت دیده که داغ هیجده تن را برجگر دارد که روی زمین نظیرشان نیست، بی هیچ پای افزار و پوششی او را بر محمل ها نشانده اند و مورد ضرب و اهانتش قرار داده اند و آزارش داده اند به این که چهره اش را پیش غیر نمایان کند، و او یکی از بزرگترین بانوان در نزد آن رجاله ها و ... و ... بوده است.

او را امروز نزد سلطان پیروز و دشمن کینه توز و طاغوت ظفرمند و خونریز جنایتکار می برند او و برادرزاده بیمارش و خواهرش و دیگر اسرای توان فرسوده از این سفر طاقت سوز را به زنجیر کشیده، به بارگاه آن جبار وارد می کنند.

دیار شام انگار عیدی بزرگ گرفته باشد خود را آراسته بود و نوید پیروزی بزرگ یزید را می داد آن طاغوت مستکبر در کاخ خود جشنی برپا داشته بود و بزرگان قوم و خویش را به این جشن فراخوانده بود تا از این عده اندک از بازماندگان نیز از پس بزرگترین فاجعه تاریخ زهر چشم بگیرد.

آیا چیز خوارکننده و تحقیرکننده دیگری هم بود که از آن فروگذار کرده بودند؟! هرگز! بلکه همه عوامل مادی را که گمان می کردند ظلم و ستم یزید را تقویت می کند فراهم آورده بودند.

زن اسیر ایستاد و به آن تخت پوشالی نگاهی پرتمسخر انداخت و به سر مبارک سیدالشهدا در آن طشت زرین، با افتخار و اعزاز نگریست. یزید، لعنت خدای بر او، با نی پاره ای که در دستش بود، به دندانهای اباعبدالله (علیه السلام) می زد و اشعار ابن الجوزی را خواند و خود نیز ابیاتی بدان افزود و گفت :

لیت اشیای بیدر شهدوا \*\*\* جزع الخرج عن وقع الاسل

لاهلوا و استهلوا فرحاً \*\*\* و لقالوا یا یزیدی لاتشل

قد قتلنا القرم من ساداتهم \*\*\* فعدلناه بیدر فاعتدل

لست من خندق ان لم انتقم \*\*\* من بنی احمد ما کان فعل

**کاش مهتران قبیله من که در نبرد بدر به خون تپیدند اینک زنده بودند و زاری قبیله خرج را از چکاک شمشیرها و نیزه ها نظاره می کردند. حتماً آنها در این هنگام غریو شادی سر می دادند و می گفتند : یزید! دستت درد نکند. ما مهتران ایشان را کشتیم به تلافی آنهایی که در جنگ بدر از ما کشتند و مساوی شدیم. من از دودمان جنگجویان خندق نیستم اگر از نسل محمد انتقام کارهایی را که کردند نگیرم.**

در این هنگام زینب به پا خاست و گفت : «ستایش پروردگار جهانیان را و درود بر جدّم سرور پیامبران. قول خدا راست درآمد که فرمود :

«ثم كان عاقبة الذين اساؤوا السوء ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزون.» سپس با تمسخر سلطنت و قدرت دروغین آن افعی، سرش را به سنگ کوفت و با بیان قدرت نامتناهی الهی، قدرت مادی یزید را تحقیر نمود و فرمود:

«یزید! راستی تو بر این باوری که اکنون که عرصه آسمان و زمین را بر ما تنگ کرده ای و ما را به عنوان اسیر این سو و آن سو می گردانی و بر ما چیره شده ای، ما نزد خدا هم اینگونه خوار و بی مقدار هستیم؟ و خیال می کنی چون تو پیروز شدی نظر کرده خدایی و ما که مغلوب، خوار درگاه او؟ به همین خاطر باد در دماغ خود انداخته ای و با غرور به اطراف خود می نگری و شادمان مشتی بر سینه خویش می کوبی و خرسندی که مدار دنیا بر وفق مراد تو می گردد و کارها مطابق خواست تو نظام می گیرد و حکومتی که سزاوار ما بوده، بر تو هموار گشته است؟

اما لختی آهسته تر! چنین از روی نادانی سرود پیروزی مخوان. آیا فراموش کرده ای که خداوند

می فرماید: «ولا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم، انهم نملى لهم ليزدادوا اثما.»

آغاز این خطبه به شکل هجومهایی پی در پی است، هیچ ملاحظه ای در آن طاغوت دیده نمی شود تحقیر سلطنت اوست و ریشخند جبروت او، یادآوری عظمت خداست و اینکه محك نزدیکی به خدا به هیچ وجه رسیدن به حطام دنیا و چیزی از متاع فرسوده آن نیست.

سپس زینب(علیها السلام) گناه بزرگ او را به یادش می آورد که نمی تواند از آن بگریزد، گناه گرداندن دختران حرم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و به او سرکوفت می زند که تو از «طلاق» (آزادشدگان) هستی و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پدران تو را پس از فتح مکه زمانی که بر آنها چیرگی آورده بود، مورد بخشش قرار داده بود و به آنها فرموده بود: اذهبوا فانتم الطلقاء (بروید که شما آزاد هستید) و آیا این عدالت است که دختران پیامبر بزرگوار(صلی الله علیه وآله وسلم) از دهها کوی و برزن عبور داده شوند در حالی که حجاب از ایشان برگرفته بودند و هیچ حامی و پشتیبانی نداشتند.

«ای پسر آزادشدگان! آیا این داد است که تو کنیزکان خویش پوشیده داری و آنگاه دختران پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را بگردانی، در حالی که حجاب ایشان را دریده باشی و صورتشان را گشوده باشی، و دشمنان آنها را از شهری به شهری ببرند و بددهانان آنان را ببینند و هرکسی در چهره آنها بنگرد خویش و بیگانه و غایب و حاضر و بزرگ و پست و زیردست و زبردست روی در روی آنها آرند؟ در حالی که از مردانشان نه سرپرستی با آنها بود و نه کسی از آنها پشتیبانی می کرد؟ به خاطر گردنکشی تو در مقابل خدا، و مخالفت با پیامبرش و انکار دینی که او از جانب خداوند آورد.»

به این ترتیب زینب، پس از آنکه حجاب قدرت گذرایی را که جلوی چشم یزید را گرفته بود و او هم بدان می نازید از مقابل چشمش برکند، او را سخت کوفت و آنگاه در برابر دیدگان فرماندهان و

کارگزارانش رسوا کرد و نشان داد که یزید با اسلامی که به نامش بر تخت حکومت تکیه زده، هیچ ارتباطی ندارد.

سپس فرمود :

«اینها نتیجه این است که سینه شهیدان جنگ بدر را دریدند و جگرشان را خوردند (اشاره به کار ننگین هند جگر خواره)؛ چگونه در دشمنی با ما اهل بیت درنگ ورزد آنکه همواره با چشم کین و نفرت به ما نگریسته است و کفرش را به پیامبرش چنین بی شرمانه آشکار می دارد و گستاخانه بر زبان می آورد و در خرسندی از کشتن فرزند پیغمبر و اسارت خاندانش، بی محابا و بدون اینکه احساس گناه کند می گوید **لاهلوا و استهلوا فرحا و لقالوا یا یزید لاتشل؟** و وقتی این اشعار را می خواند با چوب بر دندانهای ابی عبدالله که بوسه گاه پیغمبر بود می زند؟!»

یزید با نام اسلام حکومت می کرد و اینك این زینب صدیقه است که رسوایش می کند و به همه نشان می دهد که او مسلمان نیست، چرا که هنوز کینه پیروزی اسلام بر کفر در روز بدر را در دل دارد. بنابراین بوسه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر دندانهای اباعبدالله (علیه السلام) کجا و شکستن همان دندانها با چوب، به دست آن قاتل گمراه کجا؟!

سپس بانو زینب (علیها السلام) در بیان عظمت این فاجعه گفت : «به جان خودم سوگند که تو ریختن خون مهتر جوانان بهشتی و فرزند یعسوب عرب و خورشید رخشان خاندان عبدالمطلب، زخم دل را از نو سرگشودی و ریشه را سوزاندی. اینکه مهتران قوم خود را آواز می دهی و با ریختن خون حسین (علیه السلام) به نیاکان کفر پیشه ات تقرب می ورزی، و صدایت را بلند می کنی. به جان خودم که آنها را خواندی کاش آنها هم تو را نظاره گر بودند، و البته دور نیست که تو هم به آنها ببیودی تو آنها را ببینی و آنها هم تو را ببینند آن وقت آرزو می کردی که کاش دست راست همان که برایش بی دردی می خواستی از آرنج خشك شده بود و دوست می داشتی که مادرت هیچ وقت تو را در رحم نمی گرفت و پدرت نطفه تو را نمی بست که اینگونه در چنگ خشم خدا اسیر شوی و به مخاصمه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پردازی.»

بانو زینب اینچنین او را بر فرجام هشدار می دهد و اساس تعصب جاهلیتی را که منادی آن است درهم می شکند و می فهماند که عصبیت در دوزخ است چرا که ریشه های چنین عصبیتی در آن ارواح خبیث دویده و آن بزرگی فروافکنده هم اکنون در آتش می سوزند و بزودی خداوند هر آن کس را که از نو علم این گردنفرازیها را برافرازد به آنها ملحق می کند. سپس زینب (علیها السلام) با دلی شکسته دست به دعا بلند می کند و با تضرعی بی نظیر می گوید :

«خدایا! حق ما را بستان، و داد ما از ظالمان بگیر، و شرار خشم و غضب خود را بر کسانی که خون ما را ریختند و پیمان ما را شکستند و یاران ما را کشتند و حرمت ما را دریدند، فرو ببار.»

آنگاه پس از این دعای کوتاه و مؤثر، از نو رو سوی یزید می کند و او را بخاطر کردار پلیدش مورد نکوهش قرار می دهد بی آنکه از شوکت و هیبت او بهراسد.

«سرانجام کاری را که خواستی کردی، اما بدان که تو در حقیقت تن خود را دریدی و گوشت تن خویش را بریدی، و به زودی بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شوی با باری سنگین از کشتار خاندان او و هتك حرمتش و ریختن خون عترت و جگرپاره های او. روزی که خداوند پیامبر و خاندانش را دور هم گردآورد و پراکندگیشان را برطرف فرماید و از کسانی که به آنها ستم داشته اند کین بستاند و حقشان را از دشمنانشان بازپس گیرد.»

با این عبارات، زینب(علیها السلام) مقام سیدالشهدا را در خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نشان می دهد و آشکار می کند که کشتن حسین(علیه السلام) به منزله نابود کردن تمام عترت است. چه، حسین رهبر و پناهگاه و پشتیبان آنها بود.

سپس با کوبنده ترین کلمات رو در رویش می شود و می گوید :

«از کشتن او، چنین خرسند مباش که خداوند فرموده است **و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون، فرحين بما آتاهم الله من فضله** و تو را همین بس که خدا ولی و حاکم است و رسول خدا خصم توست، و جبرئیل پشتیبان ما، و کسانی که راه حکومت را برای تو هموار ساختند و تو را بر گردن مسلمانان سوار کردند بزودی درخواهند یافت که ستمگران چه بد جانشینانی هستند و برآستی که جایگاه شما بدتر است و شما گمراه ترید.»

و این گونه بانو زینب(علیها السلام)مسئولیت رهبران چهره های برجسته جامعه را (که اتفاقاً در این مجلس عده زیادی از آنها حاضر بودند و به سخنانش گوش می دادند) متذکر می شود و به آنها هشدار می دهد که مبدا کسی همچون یزید بر آنها حاکمیت یابد، که او پیک شومی است و بدترین جایگزین.

زینب زاده پیغمبر و شیربچه علی پاکیزه خوی و دختر فاطمه صدیقه است و یزید فاجر است و زناکار و کسی که همچون زینب نمی تواند هم صحبت کسی همانند یزید باشد. لیکن او عذر خود را در این همسخنی نشان می دهد و می گوید :

«ای یزید! اگر گردش روزگار تو را برابر من قرار داد و مرا طرف صحبت تو ساخت، مبدا گمان کنی که تو بزرگی و صاحب شایستگی و قابلیت، هرگز! که چه پست است قدر تو و چه توانم کرد که چشمها گریان است و سینه ها در فرقت یاران سوزان.

در برابر آنها دلپایی است سنگین و جانمایی است و پیکرهایی آکنده از خشم خدا و نفرین رسول که شیطان آنها را آشیان خویش گرفته و در آن بچه گذاشته و از همین روست که امیدی به صلاح و بهبودی شما نیست.

شگفتا و شگفتا از اینکه پرهیزکاران و پیغمبرزادگان و فرزندان امامان به دست طلقای ناپاک و تبار فاجران و ناپاک دامنان به خون می غلتند و دستهایشان به خون ما آغشته می شود و گوشتهای ما را می بلعند و آن بدنهای پاک افتاده در بیابان تفتیده کربلا را طعمه گرگها و خوراک کفتارها می کنند. این گونه بانو زینب (علیها السلام) جوانب فاجعه شهادت حسین (علیه السلام) را در موجزترین و رساترین کلمات پدیدار می کند و سپس می گوید :

«یزید! اگر تو امروز کشتن و اسارت ما را غنیمتی می پنداری زود است که بدانی تاوانی بس گزاف در پی این غنیمت در انتظار توست، آن هم در زمانی که چیزی جز کردارهای خودت نمی یابی، و خداوند در حق بندگان، ستمکاره نیست. شکوه ما نیز هم به درگاه خداست و پناه و ملجا و برآورنده حاجت ما هم اوست.»

يك بار دیگر زینب (علیها السلام) به دشمن کافر کیش منکر معاد خود گوشزد می کند که او سزای کردارش را خواهد دید و دستاوردهای این پیروزی دنیوی خذلان و عذاب او در آخرت خواهد شد. زیرا دنیای او لاجرم روزگاری به پایان می رسد و حق که متبلور در رسالت است و در پیامبر و خاندانش باقی و پاینده می ماند. و می گوید :

«پس هر حيله ای که داری به کار بند و تا می توانی تلاش کن. قسم به آنکه ما را به وحی قرآن و نبوت کرامت بخشیده تو هرکار کنی نخواهی توانست نام و نشان و یاد ما را از جریده عالم بزدایی و این ننگ را از دامن خود پاک کنی و بدان که رای تو بس سست است و روزگارت اندك و جمع تو رو به پریشانی؛ در آن روز که منادی بانگ برمی آورد : لعنت خدا بر ستمگران باد.»

در پایان بانو زینب (علیها السلام) دست دعا سوی خدای سبحان بلند کرده و گفت:

«سپاس خدا را که سعادت را برای دوستانش رقم زد، و رسیدن به مراد را برای اوصیایش مقرر فرمود، آنها را به سوی رحمت و رأفت و رضوان و مغفرت برد، امید که جز تو کس دیگری را به خاطر رویارویی با آنها بر خاک مذلت ننشاند و به کوره امتحان وارد نکند، از او می خواهیم که پاداش ما را کامل کند و ثواب و ذخیره نيك برای ما محسوب فرماید. از او می خواهیم که جایگزین نيك به ما عطا فرماید و انابت نيك به ما ارزانی دارد که او مهربان است و بهترین دوستدار.»

یزید در مقابل این سخنرانی گیرا و آتشین این بیت را خواند :

یا صحیحة محمد من صوائح \*\*\* ما اھون الموت علی النوائح

**فریادی است شایسته که از گلوی فریادگری برون می آید، حال آنکه تحمل بار سنگینی مرگ بر**

**زنان نوحه گر آسان نیست.**

فریاد زینب (علیها السلام) نه فقط تخت قدرت بنی امیه را لرزاند که دل یزید طاغوت را نیز به

لرزه درآورد و وادارش کرد که پس از مدت زمانی بگوید :

«خدا زیاد بن مرجانه را لعنت کند. او حسین را وادار به خروج کرد و کشتش و با کشتن او مرا در دیده مسلمین منفور کرد و بذر دشمنی مرا در دلهای آنان کاشت. مرا با این مرجانه ملعون چه کار؟»

یزید و تخت او از این فریاد به لرزه درآمدند، زمین زیر پای بنی امیه لرزید، اما این همه کافی نبود. در واقع فاجعه کربلا اثری عمیقتر از این داشت و هدف بزرگتر و حساستر از اینها بود. باید که این فاجعه خراشی در ضمیر افسردگان به وجود می آورد و نوری فرا راه جهادگران می افکند و عشق به شهادت را در باطن مؤمنان پدید می آورد.

در واقع زینب(علیها السلام) با این بیانات مجلس سوگواری را در شام بنیان نهاد. همچنین هنگامی که آن حضرت را به همراه امام زین العابدین(علیه السلام) و سایر بندگان دیگر بصورتی جانگداز به مدینه برگرداندند، بانو زینب مجالس عزا برپا کرد. زنان پیش او می آمدند و زینب آنچه بر آنها گذشته بود را برای زنان بازگو می کرد و مردم را علیه قدرت یزید می شوراند، بطوری که والی مدینه (عمرو بن سعد الاشراق) در نامه ای به یزید نوشت: «او زنی است گشاده زبان و خردمند و زیرک، او و همراهانش برآنند که برای جستن کین حسین قیام کنند.»

یزید نیز در پاسخ او دستور داد: «بین زینب و مردم مدینه جدایی بینداز.»

و به این ترتیب والی مدینه از بانو زینب(علیها السلام) خواست که مدینه را به قصد هر جای دیگر ترك کند اما آن حضرت امتناع کرد و با فرمان یزید مخالفت کرد و گفت: «به خدا او می داند چه مصیبتی بر ما رسیده است بهترین ما را کشت و باقی را چون ستوران از این سو به آن سو کشاند و روی شتران از این گوشه به آن گوشه برد، به خدا از مدینه پا بیرون نمی گذاریم هرچند که خون ما را بریزند.»

لیکن زنان بنی هاشم با آن حضرت سخن گفتند و او را به خروج از مدینه متقاعد کردند. شاید هم خود آن حضرت خروج از مدینه را برای نهضت مفید تشخیص داده بود.

بنابر آنچه در تاریخ آمده است، آن حضرت مصر را برای سکونت خود برگزید. زیرا آن دیار برای مهر اهل بیت مساعد بود. نیز برخی نوشته اند که حضرت به شام رفت. بعضی دیگر نیز علت خروج زینب از مدینه را درخواست امام زین العابدین(علیه السلام) از وی دانسته اند.

در مورد آخرین سفر حضرت زینب(علیها السلام) روایات تاریخی دچار اختلاف می شوند. آیا زینب صدیقه به دیار مصر رفت و در همانجا چشم از جهان فروبست یا اینکه رهسپار شام شد، جایی که امروز مزار او آنجاست؟

در هر حال رسالت تاریخی زینب به تمامی ادا شده است و حالا او سنگینی آن همه فاجعه را بر قلب خویش احساس می کند. دنیا بر او تنگ می آمد و مشتاق دیدن نیاکان خود بود.

در یکی از روایات تاریخی در این باب آمده است:

او به همراه تنی چند از بانوان قصد مصر کرد، جایی که شیعیان پدرش در آنجا بودند و والی انصاری آن مسلمة بن مخلد حرمت اهل بیت را به بیشترین وجه مراعات می کرد.

وقتی خبر به والی مصر رسید، به همراه جمعی از بزرگان به پیشواز ایشان شتافت. وقتی کاروان زینب (علیها السلام) در ابتدای ماه شعبان سال ۶۱ هجری یعنی همان سال که امام حسین در روز دهم محرم آن به شهادت رسیده بود، رسید؛ بزرگان مصر با شیون و افغان به استقبال او آمدند. آری به استقبال زینب «ام المصائب» آمدند کسی که نامش به یکی از مظاهر گریه و زاری تبدیل شد. زینب در خانه والی سکنی گرفت و به عبادت و تلاوت قرآن مشغول بود.

روزها سپری شدند و زینب هرچه بیشتر در عبادت و خاکساری به درگاه خدا غرقه می شد، تا اینکه در چهاردهم ماه رجب سال ۶۲ هجری مطابق این روایت وفات او را دربر بود و در همین جا که امروزه نیز زیارتگاه مصریان است به خاکش سپردند.

پیش از وفات والی نزدش آمد و از او خواست وصیتی برای او در نسخه قرآن که بانو می خواند، بنویسد. اما ایشان به او فرمودند: «تو سودی از این نخواهی برد.»

سرّ این سخن پنهان بود تا اینکه والی در روز پس از مرگ زینب صدیقه مرد و راز حضرت آشکار شد. والی را نیز مطابق وصیت خودش در جوار او دفن کردند.

دومین روایت می گوید: «عبدالله بن جعفر همسر زینب صدیقه هنگامی که ضعف قوای جسمانی زینب را مشاهده کرد او را با خود به شام برد. او در اطراف دمشق زمینی داشت. زینب مدتی در همانجا به سر برد و در همانجا از دنیا رفت و امروزه هم مرقده او در همانجاست.

يك سال و چند ماه پس از وفات زینب صدیقه (علیها السلام) مدینه منوره به رهبری عبدالله بن حنظله معروف به «ابن غسیل الملائکه» شورید. هرچند یزید توانست با استفاده از خشونت غیر قابل باور این قیام را سرکوب کند. چنان که به فرمانده نابکار خود که به حق مسرف خوانده می شد (قبل از آن نامش مسلم بن عقبه بوده است) اجازه داد تا مدینه را به شدیدترین وجه زیر تاخت و تاز خود قرار دهد. لیکن آنچه از رهگذر این حادثه عاید یزید شد چیزی جز افتضاح و نفرین نبود این حرکت در تاریخ به نام «واقعۀ حره» معروف شده است. تا اینکه عبدالله بن زبیر دشمن او قدرت یافت و یزید پس از این واقعه که در پایان سال ۶۲ هجری رخ داد، دستور داد منجیق بیاورند و به سوی کعبه سنگ بیندازند تا ابن زبیر را از آنجا خارج کنند اما حمله یزید که در سال ۶۳ هجری به وقوع پیوست ناکام ماند و یزید به هلاکت رسید و بیت اموی به ورطه مشکلات فراوان افتاد.

زینب صدیقه (علیها السلام) پس از آنکه بذر پایداری را در کوفه کاشت به دیدار پروردگارش شتافت و بیش از چند سال نگذشت که این بذر جوانه زد و تبدیل به نهالی شد و بارور گردید و منجر به قیام توابعین شد. که ۵ سال بعد از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) روی داد. رهبری این قیام به

دست صحابی بزرگوار «سلیمان بن صرد خزاعی» بود کسی که در يك سخنرانی آتشین شعله های غیرت و حماسه را در دل مخاطبانش برافروخت و گفت :

«و اما بعد، ما به درازی عمر و رویارویی با انواع فتنه ها آزموده شدیم. اینك به سوی پروردگار می رویم به این امید که از کسانی نباشیم که فردا به ایشان گوید : «آیا شما را عمر نداده بودیم تا متذکر شوید آنچه را که باید پند می گرفتید.» و امیرمؤمنان(علیه السلام)فرمود : «عمری که خداوند تا آن زمان عذر بنی آدم را می پذیرد شصت سالگی است» و در میان ما کسی نیست که به این سال نرسیده باشد».

سپس افزود: «عذر ما به درگاه پروردگار و در پیشگاه پیامبرمان چیست حالی که فرزند حبیب او و ذریه و تبارش در میان ما کشته شد؟ نه! به خدا عذری نیست جز اینکه با قاتل وی و همدستانش بجنگیم و آنها را بکشیم یا خود در این راه به شهادت برسیم».

عبارت «یا لثارات الحسین» شعار هر انقلابی شد. این شعار را از آغاز سال ۶۵ هجری در هر کوی و برزن کوفه می شنویم. و ناگهان با هزاران تن از شیعیان روبه رو می شویم که خود را در قبال سبط شهید مقصر می دانستند و از کوفه به کربلا می رفتند تا در کنار مزار ابی عبدالله(علیه السلام) به درگاه خدای استغفار کنند. سپس همانها به قصد گرفتن انتقام خون سیدالشهدا به شام باز می گشتند این حمله فداکارانه در بسیاری از وجوه شبیه همان واقعه ای بود که کربلا در روز عاشورا به خود دید، هدف از این حملات رسیدن به پیروزی نبود بلکه شهادت برای دفاع از حق بود. سرانجام نیز آن صحابی بزرگوار، سلیمان بن صرد، و گروهی از فقها و قاریان صالح به شهادت رسیدند و خون پاك آنها در همان جویی که خون شهدای طف در آن روان بود، جاری شد و نهال اسلام را سیراب کرد و وجدانها را بیدار نمود و همتها را برانگیخت و دیباچه انقلاب دیگری به رهبری «مختار ثقفی» شد، انقلابی که به قصد قاتلان حسین(علیه السلام) برپا شد و در نهایت ریشه آنها را کند و مختار سرهای قاتلان حسین را به مدینه نزد امام زین العابدین (علیه السلام) فرستاد.

انقلابها پیایی می رسیدند و درفش سبط شهید با خون انقلابیون عجین می شد، و این همان درفشی بود که زینب برافراشته بود که همچنان در زیر آنها جانهای غیور و باایمان گرد می آید. اینها همه حاصل جهاد زینب صدیقه بود. سلام خدای بر او و جدش و پدرش و مادرش و برادرانش.

## زینب

دو زینب. اصطلاحاً به حضرت زینب و حضرت ام کلثوم دختران امیرالمومنین(علیه السلام) گفته می شود که در کربلا حضور داشتند. این کلمه از باب تغلیب يك اسم به دیگری است. آنگونه که به امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) هم «حسنین» گفته می شد.



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

س



ترجمة ترجمه  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

## حرف س

### سالم

غلام بنی المدینه الکلبی الکوفی. از شهدای روز عاشوراست و نام گرامیش در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است: «السَّلامُ عَلَی سَالِمٍ مَوْلَى بَنِي الْمَدِينَةِ الْكَلْبِيِّ»، سالم در کوفه بامسلم بن عقیل بیعت نمود و پس از حوادث و مشقت زیاد خود را به کربلا رسانید و در رکاب امام پس از قتال با دشمن به شهادت رسید.

### سالم

عامر از شیعیان بصره و به قولی از طایفه عبدی و به قولی از طایفه سعدی بود. عبدی و سعدی هر دو از تیره های عبدالقیس و عدنانی می باشند. از جمله فضایل و سوابق سالم این است که به همراه عامر بن مسلم بصری در کربلا به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) رسیده و در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گشت. نام سالم در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است. «السَّلامُ عَلَی سَالِمٍ مَوْلَا عامر بن مسلم...».

### سالم بن ابوالجعد

او از شهدای روز عاشوراست. غلام عامر بن مسلم عبدی و از شیعیان بصره و از تابعین مورد اطمینان بود. نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.  
عبدی: منسوب به قبیله «عبدالقیس»، تیره ای از عدنان. (یمن، عرب شمال).

سالم بن خثیمه جعفی یکی از ده نفری بود که با اسب بر بدن مطهر سیدالشهداء (علیه السلام) تاختند. ابو عمرو زاهد می گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایی با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

### سالم بن عمرو

از شهدای کربلاست. او غلامی از طایفه «بنی مدینه» بود و در کوفه می زیست و از شیعیان اهل بیت به شمار می آمد. نام او سالم بن عمرو بن عبدالله مولى بنی مولى بنی المدینه کلبی، و اهل کوفه می باشد. بنی المدینه تیره ای از بنی کلب قضاة است. و زید بن حارثه صحابی معروف از این تیره بوده است. او شیعه ای شجاع، سوارکاری نامدار و از یاران خالص حضرت مسلم بوده است که با آن حضرت قیام کرده و بعد از شهادت مسلم (علیه السلام) سالم، دستگیر شده، و موفق به فرار از چنگ ابن زیاد گشته و در میان قبیله اش مخفی شد. تا اینکه خبر ورود حضرت امام حسین (علیه السلام) به کربلا را شنیده و همراه مجاهدین بنی کلب به خدمت امام (علیه السلام) رسیدند. او در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمد. و در زیارت ناحیه مقدسه نامش وارد است: «السالم علی سالم مولى بنی المدینه کلبی».

بنی مدینه: تیره ای است از «کلب بن وبرة» و از عرب قحطان. (یمن، عرب جنوب)

### سالم بن مسلم عبدی

از شهدای کربلاست. به قولی او همان «عامر بن مسلم» است.

### سایب بن مالک اشعری

وی یکی از پنج نفر افراد مطمئن و صادقی بود که به عنوان رابط پیامها، نقشه ها و برنامه های مختار بن ابوعبید ثقفی را به افراد مورد اعتماد می رساند و برای قیام به رهبری مختار، از مردم به طور کاملاً پنهانی، بیعت می گرفت. وی از سران شیعه عراق بود. این پنج نفر عبارت بودند از: «سایب بن مالک اشعری»، «یزید بن انس»، «احمر بن شمیط»، «رفاعة بن شداد فتیابی» و «عبدالله بن شداد بجلي». افراد مزبور به طور جدی، کار مقدمات قیام را مخصوصاً، از نظر جذب نیرو و بشدت پیگیری می کردند.

استاندار جدید کوفه (ابن مطیع) که از سوی ابن زبیر به استانداری منصوب شده بود، به منبر رفت و نظام اداره استان را برای مردم توضیح داد. «سایب بن مالک اشعری» که از سران شیعیان و مردی بانفوذ و غیوری بود برخاست و در جواب ابن مطیع گفت: «ما جز به حکم و روش علی بن ابی طالب (علیه السلام) که تا آخرین لحظات زندگی با عدالت با ما رفتار کرد، به قانون و روش

دیگری ترجیح نخواهیم داد». «یزید بن انس» که از بزرگان کوفه بود، به تأیید سایب بن مالک، برخاست و بر گفتار او تأکید کرد و گفت: «نظر ما نیز نظر سایب است».

«حمید بن مسلم» کوفی، از جمله کسانی بود که در جریان نهضت امام حسین (علیه السلام) از اول تا آخر حضور داشت. وی در جریان کربلا، تقریباً عنوان وقایع نگار را داشته و بسیاری از تاریخ حوادث کربلا، از قبل و بعد آن را نقل کرده است. حمید بن مسلم گوید: مختار، «سائب بن مالک اشعری» را با گروهی مسلح به سراغ ما فرستاد، من به خارج کوفه به طایفه عبدالقیس پناه بردم و «عبدالله» و «عبدالرحمان» فرزندان «اصلخب» نیز به دنبال من به آن جا آمده و مخفی شدیم. نیروهای سائب، آن دو نفر را تعقیب کردند و من از فرصت استفاده نمودم و موفق شدم فرار کنم و نجات پیدا کردم اما آن دونفر دستگیر شدند و در مسیر خود، فرد دیگری از عاملان کربلا به نام «عبدالله بن وهب» از طایفه حمدان نیز دستگیر شد. و همه را دسته جمعی به نزد مختار بردند، مختار که خوب به جرم آنان آگاه بود بلافاصله دستور داد در مقابل بازار آنان را اعدام کردند.

و حمید بن مسلم گوید: این شعر را درباره نجات خود از چنگ مختار سرودم:

«دیدم چگونه از آن وحشت، نجات یافتم در حالی که من خود آمیدی به نجات نداشتم».

#### سبط اصغر

از القاب حضرت امام حسین (علیه السلام) و به معنای نواده کوچکتر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

#### سبط النبی

سبط، به معنای نواده است. از لقبهای امام حسین (علیه السلام) می باشد. (این لقب در بین اهل سنت از لقبهای دیگر حضرت مشهورتر و رایج تر است). امام حسین (علیه السلام) سبط اصغر و امام حسن مجتبی (علیه السلام) سبط اکبر پیامبرند. به این دو نواده عزیز رسول خدا «سبطین» هم گفته می شود. «السلام علیکما یا سبطی نبی الرحمة و سیدی شباب اهل الجنة».

#### سبطین

دو نواده پیامبر (حسن و حسین (علیهما السلام)). به این دو نواده عزیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) «سبطین» گفته می شود.

#### سپهسالار

از القاب حضرت عباس بن علی (علیه السلام) است. لقب سپهسالار به بزرگترین شخصیت فرماندهی و ستاد نظامی اطلاق می شود و آن حضرت را نیز، به سبب آنکه فرمانده نیروهای مسلح امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا بود و رهبری نظامی سپاه ایشان را بر عهده داشت، سپهسالار نامیده اند.

#### سجّاد

به معنای بسیار سجده کننده، لقب حضرت علی بن الحسین، زین العابدین (علیهما السلام) پسر گرامی و بزرگوار امام حسین (علیه السلام) است.

#### سرّ آبها

راز پدرش. از القاب شریفه حضرت زینب سلام الله علیهاست.

#### سرجون بن منصور

وی از مسیحیان شام بود که معاویه او را به عنوان مشاور خویش در امر حکومت، استخدام کرده بود. همچنین در دوره یزید نقشی را در دربار یزید داشت و با یزید، همدم و مأنوس بود. با رأی و نظر او بود که یزید، پس از بیعت شیعیان کوفه با مسلم بن عقیل، برای سرکوبی حرکت کوفیان، ابن زیاد را به ولایت کوفه گماشت. سرجون رومی، سمت دفترداری و کاتب بودن را در دربار خلفا، در دوره مروان بن حکم و عبدالملک مروان هم داشت و چون برخی کوتاهیها و سهل انگاریها در کار او دیدند، با لطایف الحیلی مثل تغییر دیوان محاسبات از رومی به عربی، او را از کار برکنار کردند.

#### سروش اصفهانی

شمس الشعراء، میرزا محمدعلی سدهی اصفهانی، قصیده سرای قرن سیزدهم هجری است. او در سدهاصفهان متولد شد و چندی مقیم تبریز بود و به مدح ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود پرداخت. در سلطنت ناصرالدین شاه مقیم تهران شد و به سال ۱۲۸۵ هـ. ق. در گذشت. دیوان او در دو جلد شامل انواع شعر چاپ شده ولی مهارت او در قصیده است و سبک شاعران دوره بازگشت ادبی در قصاید او به کمال رسیده است.

این شاعر شهیر ایرانی اشعاری را در رثای شهیدان دشت نینوا و حضرت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت سروده است که گوشه ای از آن اشعار در پیش می آید:

\* \* \*

زینب گرفت دست دو فرزند نازنین \*\*\* می سود روی خویش به پای امام دین

گفت ای فدای اکبر تو جان صد چو آن \*\*\* گفت ای نثار اصغر تو جان صد چو این

عون و محمد آمده از بهر عون تو \*\*\* فرمای تا روند به میدان اهل کین  
فرمود کودکان و ندارند حرب را \*\*\* طاقت، علی الخصوص که با لشکری چنین  
طفلان ز بیم جان نسپردن به راه شاه \*\*\* گه سر بر آسمان و گهی چشم بر زمین  
گشت التماس مادرشان عاقبت قبول \*\*\* پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زین  
این يك پی قاتل، دوانید از یسار \*\*\* وان يك پی جدال برانگیخت از یمین  
بر این یکی ز حیدر کزار مرحبا \*\*\* بر آن دگر ز جعفر طیار، آفرین  
گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ \*\*\* شه را نماند جز علی اکبر کسی معین

\* \* \*

عباس نامدار چو از پشت زین فتاد \*\*\* گفתי قیامت است که مه بر زمین فتاد  
اندر فرات راند و پر از آب کرد کف \*\*\* در یاد حلق تشنه سلطان دین فتاد  
از کف بریخت آب و پر از آب کرد مشک \*\*\* زان پس میان دایره اهل کین فتاد  
افتاد بر یسار و یمین، لرزه عرش را \*\*\* چون هر دو دست او ز یسار و یمین فتاد  
فریاد از آن عمود که دشمن زدش به سر \*\*\* آنگاه مغفرش ز سر نازنین فتاد  
آمد امیر تشنه لبانش به سر، دوان \*\*\* او را چو کار با نفس واپسین فتاد  
بر روی شاه، خنده زنان جان سپرد و گفت \*\*\* خرّم کسی که عاقبتش این چنین فتاد

\* \* \*

بودش به گاهواره یکی در شاهوار \*\*\* درّی به چشم خرد و به قیمت بزرگوار  
چون شمع صبح، دیده اش از گریه بی فروغ \*\*\* چشمش چو ماه يك شبه، از تشنگی نزار  
بی شیر مانده مادر و کودک لبش خموش \*\*\* پژمرده گشته شاخ گل و خشك چشمه سار  
شد سوی خیمه، طفل گرانمایه برگرفت \*\*\* آمد به دشت و گفت بدان قوم نابکار  
رحمی به تشنه کامی من گر نمی کنید \*\*\* باری کنید رحم برین طفل شیرخوار  
تیری زدند بر گلولی اصغر، ای دریغ \*\*\* نوشید آب از دم پیکان آبدار  
خون می سترد از گلولی طفل نازنین \*\*\* می کرد عاشقانه به سوی سما نثار  
يك قطره خون به سوی زمین بازپس نگشت \*\*\* شهزاده در کنار پدر جان سپرد زار

\* \* \*

آمد آن عباس، میر عاشقان \*\*\* آن علمدار سپاه عاشقان  
تفّ خورشید و تف عشق و عطش \*\*\* هر سه طاقت برده از آن ماهوش  
چشم از جان و جهان بردوخته \*\*\* از برادر عاشقی آموخته  
می زد از عشق برادر يك تنه \*\*\* خویش را از میسر بر میمنه  
بد سرشتی ناگهان، از تن جدا \*\*\* کرد دست زاده دست خدا

گفت ای دست، ارفتادی خوش بیفت \*\*\* تیغ در دست دگر بگرفت و گفت  
 آمدم تا جان ببازم، دست چبیست؟ \*\*\* مست کز سیلی گریزد مست نیست  
 خود مکافات دو دست فرشی ام \*\*\* حق برویاند دو بال عرشی ام  
 تا بدان پر، جعفر طیار وار \*\*\* خوش بپرّم در بهشتستان یار  
 این بگفت و بی فسوس و بی دریغ \*\*\* اندر آن دست دگر بگرفت تیغ  
 بر کشیده نوالفقار تیز را \*\*\* آشکارا کرده رستاخیز را  
 کافری دیگر درآمد از قفا \*\*\* کرد دست دیگرش از تن جدا  
 گفت گر شد منقطع دست از تنم \*\*\* دست جان در دامن وصلش زنم  
 دست من پر خون به دشت افکنده به \*\*\* مرغ عاشق، پر و بالش کنده به  
 کیستم من، سرو باغ عشق حی \*\*\* سرو بالد چون ببری شاخ وی

سعد

از شهدای روز عاشورا است. او غلام حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود.

سعد بن ابی وقاص

وی پدر عمر بن سعد ملعون بود. به دستور سعد بن ابی وقاص بود که «دارالاماره» شهر کوفه را بنا نهادند. نام دارالاماره «طمار» بوده، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را در همین قصر به شهادت رساندند.

حضرت زین العابدین

سعد بن بشر بن عمرو حضرمی

سعد بن بشر از آزاد شده های ابی عبدالله الحسین و از موالی آن حضرت مانند سلیمان و قارب و منجج است و به همراه امام در کربلا آمد و با لشکریان عمر سعد به مقابله و مقاتله برخاست تا به شهادت رسید.

سعد بن حارث

یکی از غلامان حضرت علی بن ابیطالب (علیهما السلام). سماوی در ابصار العین و عسقلانی در الاصابة و مامقانی در رجال خود او را از اصحاب رسول الله شمرده اند. سعد از موالی و آزاد شده های علی (علیه السلام) است. اول ملازم حضرت امیر و سپس امام حسن و آنگاه از اصحاب ابی عبدالله شد با آن حضرت به کربلا آمد و پس از نبردی سخت با دشمن و دفاع از حریم مقدس حسینی به شهادت رسید.

### سعد بن حارث انصاری

به قولی او از شهدای روز عاشورا بوده است.

### سعد بن حذیفه

وی از شیعیان و معتمدینی بود که مختار بن ابوعبید ثقفی به قیام خویش دعوتش کرده بود.

### سعد بن حرث انصاری عجلانی

سعد بن الحارث (حرث) بن سلمة انصاری عجلانی و برادرش ابوالحتوف، اهل کوفه و از تیره بنی عجلان از قبیله خزرج انصار مدینه بودند. این دو برادر هر چند سابقه خوبی نداشتند ولی عاقبت بخیر شدند.

سعد و ابوالحتوف تا قبل از شهادت از خوارج و از لشکر عمر بن سعد بودند، وقتی که در روز عاشورا اصحاب امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند و امام (علیه السلام) تنها مانده و ندای هل من ناصر فرموده و اهل حرم گریه می کردند این دو برادر به سعادت روی آورده و به امام (علیه السلام) لبیک گفتند و در جا شمشیر کشیده و با کفار اطراف خود شروع به جهاد کرده و جمعی از آنان را به هلاکت رساندند. و خودشان در مکان واحدی به شهادت رسیدند.

### سعد بن حرث خزاعی

از غلامان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و به هنگام شهادت در سنین بالایی بود. از جمله فضایل و سوابق وی آن است که مصاحبت با حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را درک کرده و فردی مدیر و شجاع بود و حضرت علی (علیه السلام) او را به استانداری آذربایجان نصب کرد و مدتی هم مسؤولیت نیروی انتظامی کوفه را در زمان آن حضرت به عهده داشت.

بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) در خدمت حسن بن (علیهما السلام) بوده تا اینکه با آن حضرت از مدینه به مکه و کربلا هجرت کرده و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

### سعد بن حنظله تمیمی

از طایفه بنی تمیم، و از اعراب عدنانی و از اعیان سپاه حضرت امام حسین (علیه السلام) محسوب می شده است.

او بعد از عمرو بن خالد ازدی و پسرش، عازم میدان شده و رجزهای زیر را خواند :

صبراً علی الاسیاف و الاسنه \*\*\* صبراً علیها لدخول الجنه

و حور عین ناعمات هنه \*\*\* لمن یرید الفوز لابلظنه  
یا نفس للراحة فاجهده \*\*\* و فی طلاب الخیر فارغبه  
«کسی که خواستار رستگاری و بهشت و حوریان نرم تن هست باید در برابر شمشیرها و  
نیزه ها صبور باشد. ای نفس برای آسودگی بکوش و در طلب خوبی راغب و مشتاق باش.»  
سعد بعد از جهادی سخت به شهادت رسید.  
تمیمی: منسوب به قبیله «تمیم»، قبیله ای از اعراب عدنان است. (عدنان، عرب شمال).

#### سعد بن عبدالله

غلام «عمرو بن خالد اسدی صیداوی» از شهدای کربلاست. او به همراه مولای خودش و گروهی دیگر، به نیروی امام حسین (علیه السلام) ملحق شد. هنگامی که به نیروی امام پیوستند که بعد از دیدار با حربن یزید ریاحی که پیش از رسیدنشان به کربلا انجام گرفته بود، دچار رنج و اندوهی شده بود. حرّ تصمیم گرفته بود که از ملحق شدن آنها به نیروی حسین (علیه السلام) ممانعت کند ولی نتوانست. عمر بن خالد و سعد در زیارت ناحیه نامشان چنین وارد شده است: «السلام علی عمر بن خالد الصیداوی و السلام علی سعید مولاه».

#### سعد بن عمرو بن نفیل ازدی

وی قاتل حضرت قاسم بن الحسن (علیه السلام) می باشد. قاتل آن حضرت را «عمرو بن سعد بن نفیل ازدی» هم گفته اند.

#### سعد بن مسعود ثقفی

وی عموی مختار و از یاران مخلص امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام بود. سعد بن مسعود فرمانده و رزم آوری با تجربه بود که مختار دوران نوجوانی و جوانی را نزد عمویش می گذراند و تجربه می اندوخت.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پس از رسیدن به حکومت بنابر علل و حوادثی که پیش آمد رسماً مرکز خلافت را از مدینه به عراق (کوفه) منتقل نمود. استانداری مدائن که از مناطق مهم مرزی عراق بود، از طرف حضرتش به عموی «مختار» واگذار گردید. و مختار نیز در کنار عموی خود در عراق ساکن شد و در زمان حکومت امام علی (علیه السلام) در کنار حضرت در کوفه ماند و پس از شهادت امام (علیه السلام) به بصره رفت و مدتی در آنجا ساکن بود.  
در جنگ صفین، امیرمؤمنان (علیه السلام) «سعد» را فرمانده طایفه قیس و عبدالقیس قرار داد. سعد بن مسعود ثقفی در آن جنگ با «فنه باغیه» و دار و دسته معاویه به مبارزه پرداخت.

### سعر بن ابی سعر حنفی

وی یکی از سران شیعه بود. «عبدالرحمن بن شریح» که از یاران مورد اعتماد مختار و مردی بانفوذ و دارای شخصیت و احترام بود، برای مشورت پیرامون مسأله بیعت با مختار و قیام وی، به خانه «سعر بن ابی سعر حنفی» رفت. بعضی از سران کوفه در خانه اش جلسه داشتند که عبارت بودند از: «سعید بن منفذ ثوری»، «اسود بن جرّاد کندی» و «قدامة بن مالك جشمی». سرانجام سران کوفه به پیشنهاد «عبدالرحمن بن شریح» برای کسب تکلیف به نزد «محمد بن حنفیه» رفتند.

سعر بن ابی سعر حنفی، از یاران نزدیک مختار بود. هم او بود که از مخفیگاه چهار تن از جنایتکاران واقعه عاشورا خبر داد و مختار توانست به وسیله «عبدالله بن کامل» و نیروهایش آنان را دستگیر و مجازات کند.

### سعید بن حذیفه بن یمان

وی از هواداران و امرای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود.

سعید بن حذیفه بن یمان استاندار استان «حلوان» بود. صاحب معجم البلدان گوید:

«حلوان یکی از شهرهای مهم و آباد عراق بود که بعد از کوفه، بصره، واسط، بغداد و سامرا، بزرگترین شهر عراق بوده است و آنجا منطقه کوهستانی و دارای آب و هوای خنک است. حلوان در سال ۱۹ هـ. ق به تصرف مسلمین درآمد. و ماجرای دو نخل حلوان، در کتب بلدان، معروف است. «سعید بن حذیفه بن یمان» از سران و بزرگان شیعه مدائن بود و سلیمان بن صرد خزاعی، رهبر بزرگ قیام توابعین، او را به نهضت خود دعوت کرد.

سعد، نامه سلیمان را برای مردم شیعه مدائن خواند، و همه آنان با نهضت توابعین اعلام همبستگی نمودند و سعد، در پاسخ نامه سلیمان نوشت که ما آماده حرکت و پیوستن به نهضت شما می باشیم. اما متأسفانه نیروهای سعد، هنگامی عازم کمک به قیام توابعین شدند که دیر شده بود و در بین راه، خبر شهادت «سلیمان بن صرد» و یاران او را شنیدند. و به ناچار به کوفه آمدند و از وضع مختار جويا شدند، و سعد و تعدادی از سران شیعه کوفه، به مختار پیغام محرمانه دادند که ما حاضریم شما را از زندان نجات دهیم و آماده قیام هستیم.

«مختار» پس از پیروزی و تعیین استانداران، «سعید بن حذیفه» که از مشاوران نزدیک او بود، به استانداری استان «حلوان» برگزید.

«طبری» گوید: «بیش از هزار جنگجوی مسلح، از نیروهای تحت فرمان «سعد» او را همراهی می کردند و با همان نیروها به محل مأموریت خود اعزام شد. و «مختار» ماهانه، هزار درهم به «سعد» برای امور انقلاب و حقوق مجاهدین همراه او مقرر کرد و به «سعد» توصیه نمود که به مجرد رسیدن به حلوان، اشرار گردد و

راهزنان و خرابکاران را تعقیب و سرکوب نماید و امنیت کامل، خصوصاً در راهها را برقرار نماید و علاوه بر این، به تمام عمال و فرمانداران منطقه شمال عراق دستور داد که تحت فرمان استاندار «حلوان»، سعدبن حذیفه باشند و مالیاتهای مراکز تحت حکومت خود را به او برسانند.»

### سعید بن عبدالرحمن

وی یکی از شعرای دوره اموی است. سعید بن عبدالرحمن در رابطه با قتل عام (۶ - ۷) هزار نفری اسرای مصعب بن زبیر (که عمدتاً از نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی بودند) اشعاری سروده است.

### سعید بن عبدالله

او همان سعد بن عبدالله غلام عمرو بن خالد اسدی صیداوی و از شهدای کربلاست.

### سعید بن عبدالله حنفی

حنفی منسوب به حنفیه بن لجیم، تیره ای از بکر بن وائل، قبیله ای از اعراب عدنانی شمالی می باشند و سعید اهل کوفه بود.

نام او در بعضی از منابع «سعد بن عبدالله» وارده شده است.

او از افراد جان برکف شهدای کربلا، حماسه ساز، شورانگیز و انقلابی بزرگی بوده است. مبارزات بسیار پرشوری در قیام کربلا از خود به یادگار گذاشته است.

او از همان زمانی که خبر هلاکت معاویه به کوفه رسید مبارزات انقلابی خود را شروع کرد. و در کوفه از عبّاد و از شجاعان و از افراد سرشناس شیعه محسوب می شد. سعید و هانی بن هانی سومین گروه از فرستادگان کوفیان بودند که دعوت نامه های کوفیان را به حضرت امام حسین (علیه السلام) رسانیدند.

گروه اول فرستادگان کوفیان : عبدالله بن وائل و عبدالله بن مسمع (سبع)

گروه دوم : قیس بن مسهر و عبدالرحمن بن عبدالله بودند.

سعید بن عبدالله و هانی بن هانی دعوت نامه هفت نفر از سران کوفه را که عبارتند از : شبث بن ربعی - حجار بن ابجر - یزید بن الحرث - یزید بن رویم - عزرة بن قیس - عمرو بن الحجاج - محمد بن عمیر، خدمت امام (علیه السلام) رساندند. وقتی که مسلم (علیه السلام) به کوفه آمده و در منزل مختار بود، سعید بن عبدالله از اولین مستقبلین و بیعت کنندگان جدی با مسلم (علیه السلام) بود.

بعد از نماز مغرب شب عاشورا حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) طی سخنانی از اصحاب تشکر کرد و بیعت را از آنان برداشته و فرمود: «می توانید میدان کربلا را ترك کنید، چرا که اینان فقط با من کار دارند».

هر يك از اصحاب و اهل بيت جوابهای شورانگیزی به امام (عليه السلام) دادند، از جمله سعيد بن عبدالله عرض کرد :

«نه به خدا قسم ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، ما هرگز وانمی گذاریم تو را، تا خدای تعالی بداند که ما از تو و پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) محافظت کردیم. و اگر بدانم که کشته می شوم سپس زنده شده و سوزانده می شوم و پس از آن متلاشی شده و در هوا پراکنده می شوم، تا هفتاد مرتبه، از تو جدا نمی شوم تا مرگ خود را در نزد تو ببینم. پس چگونه جنگ نکنم در حالی که این يك کشته شدن است، پس از آن به کرامتی که برای آن هرگز پایانی نیست می رسم. سعيد در ظهر روز عاشورا از جمله افرادی بود که جان خود را سپر امام (عليه السلام) کرده تا آن حضرت با نیمی از اصحاب، نماز ظهر (خوف) اقامه کرده و نیم دیگر به دفع دشمن پرداخته تا نوبت نمازشان برسد.

سعيد روز عاشورا در پیش روی آن حضرت ایستاده و خود را هدف تیرها نموده بود و هر کجا که آن حضرت حرکت می کرد در پیش روی آن حضرت بود تا این که روی زمین افتاد، و در این حال می گفت : «خدایا لعن کن این جماعت را، لعن عاد و ثمود، ای خدای من سلام مرا به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خود برسان و به او ابلاغ کن آن چه به من رسید از زحمت و جراحت و زخم چه این که من در این کار قصد کردم نصرت ذریه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تو را.»

او این سخنان را گفته و به شهادت رسید. در بدن سعيد به غیر از زخم شمشیر و نیزه، سیزده چوبه تیر یافتند.

به نقل شيخ ابن نما حضرت امام حسين (عليه السلام) و اصحابش نماز را فرادی و به اشاره خواندند.

سعيد بن عبدالله در زیارت ناحیه مقدسه یکی از افرادی است که بیشترین توجه به او شده است. وقتی که سعيد در محافظت از امام (عليه السلام) زخمی شده و بر زمین افتاده و در حال شهادت بود، چشمهایش را باز کرد و به صورت امام (عليه السلام) تماشا کرده و به آن حضرت عرض کرد : «اوفیت یا ابن رسول الله؟؛ ای پسر رسول خدا، به عهده وفا کردم؟» امام (عليه السلام) فرمود : «نعم انت امامی فی الجنة؛ آری وفا کردی و تو پیشاپیش من در بهشت هستی.»

سعيد بن مدرک

وی از راویان واقعه عاشورا است. نامبرده از نیای خویش «عمارة بن عقبه» جریان گسیل غلام خود به خانه برای آوردن آب به مسلم، پیش از ورود به استانداری کوفه و رویارویی با دژخیم اموی «ابن زیاد» را روایت می کند.

روایت به گونه ای آمده است که گویی او خود حضور داشته در حالی که درست بنظر نمی رسد، بلکه چنین بنظر می رسد که از نیای خود عماره این روایت را آورده است. و به باور ما نه آن روایتی که بیانگر آب آوردن «عمرو بن حریث» برای آن حضرت باشد درست بنظر می رسد، و نه آب آوردن عماره.

#### سعید بن مکی نیلی

سعید بن احمد بن مکی نیلی، از ادبای مشهور شیعه در اواسط قرن ششم است که در بغداد می زیسته. او حدود ۱۰۰ سال عمر کرده و به سال ۵۶۵ هـ. ق. درگذشته است.

أبکی علیه و لو أن البكاء على \*\*\* سوى بنی أحمد المختار ما خلقا  
تالله کم قصموا ظهراً لحیدرة \*\*\* و کم بروا للرّسول المصطفی عنقا  
والله ما قابلوا بالطفّ یومهم \*\*\* إلا بما یوم بدر فیهم سبقا  
برای او (امام حسین (علیه السلام)) گریه می کنم زیرا گریه فقط برای فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) آفریده شده است.

سوگند به خدا که چه بسیار پشت حیدر را شکستند و چه بسیار سر رسول مصطفی (صلی الله علیه و آله) را از بدن جدا کردند.

سوگند به خدا که جنگ روز طف فقط به خاطر انتقام روز بدر بود.

#### سعید بن منقذ ثوری

وی یکی از سران کوفه بود که به پیشنهاد «عبدالرحمن بن شریح» برای تأیید و کسب اجازه جهت بیعت با «مختار ثقفی» به نزد «محمد بن حنفیه» رفتند.

#### سعید بن هاشم خالدی

ابو عثمان سعید بن هاشم بن وعله، بصری عبدی یا ابو عثمان خالدی اصغر، به سال ۳۷۱ هـ. ق. وفات یافته است. او از اهالی خالدیه، قریه ای از قرای موصل بوده و نسبش به قبيله عبدالقیس می رسد.

و حمائم نبهنی \*\*\* و اللیل داجی المشرقین  
شبّهتھنّ و قد بکی \*\*\* ن و ما ذرفن دموع عین

بنساء آل محمد \*\*\* لما بكين على الحسين  
در شبی که سراسر تاریکی بود، صدای کبوترها مرا بیدار کرد.  
آنها بدون اشک گریه می کردند و من آنها را تشبیه کردم،  
به زنان اهل بیت در آن هنگام که بر حسین (علیه السلام) می گریستند.

سعید بیابانکی شن بود و باد، قافله بودو غبار بود \*\*\* آن سوی دشت، حادثه چشم انتظار بود  
گویی به پیشباز نزول فرشته ها \*\*\* صحرا پر از ستاره دنباله دار بود  
می سوخت در کویر عطشناک، روزه دار \*\*\* نخلی که از رسول خدا یادگار بود  
نخلی که از میان هزاران هزار فصل \*\*\* شیواترین مقدمه نوبهار بود  
شن بود و باد، نخل شقایق تبار عشق \*\*\* تندیس واژگون شده ای در غبار بود  
می آمد از غبار، تب آلود و شرمسار \*\*\* آشفته یال و شیهه زن و بی قرار بود  
بیرون دويد دختر زهرا زخیمه گاه \*\*\* برگشته بود اسب ولی بی سوار بود

سقاح غلام بجدل بود. از نسابه کلبی نقل شده که بجدل پدر میسون، غلامی داشت به نام سقاح که  
با ملیسون - مادر یزید - رابطه نامشروع داشت. وقتی ملیسون را که بیابان نشین بود در وادی  
حوارین، نزد معاویه آوردند، از آن غلام باردار بود ولی حملش ظاهر نبود و پس از زایمان، معاویه  
آن را از خود پنداشت.

### سقاح بن کردوس

از هواداران قیام مختار بود. در زمان قیام مختار بن ابوعبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد پس از  
آنکه ابن زیاد شکست خورد و به هلاکت رسید، ابراهیم بن اشتر (فرمانده سپاه مختار) پس از پیروزی  
بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلط یافت و موصل را مقر استانداری خویش قرار داد و در آن  
جا ماند. زیرا مختار، وی را به این پست نصب کرده بود. سپس فرمانداران خود را به شهرهای  
«جزیره» اعزام نمود. «سقاح بن کردوس» نیز فرماندار «سنجار» شد.

### سفیان بن لیلی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. سفیان بن لیلی در بوقوع  
پیوستن قیام مختار نقش مهمی را ایفا نمود. شعار سفیان بن لیلی و نیروهایش «یا لثارات الحسین» بود.

سفیان بن مالک از شهدای کربلا و عاشورای حسینی است. اما نام او در زیارت رجبیه چنین آمده است : «السَّلام علی سلیمان بن مالک».

#### سفیان بن یزید ازدی

از هواداران قیام مختار و از افسران تحت امر ابراهیم بن اشتر بود. در جنگ میان سپاه مختار (به فرماندهی ابراهیم بن اشتر) علیه نیروهای ابن زیاد «ابراهیم»، میمنه لشکر را به سفیان بن یزید ازدی سپرد.

#### سکینه (علیها السلام)

دختر گرامی سیدالشهداء (علیه السلام). از بانوانی بود که در روز عاشورا به اسارت درآمد. در علم، معرفت، ادب، توجه به حق و جذبۀ پروردگار، کم نظیر و مورد توجه خاص پدرش اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بود. نام اصلی او را «آمنه، امینه، و امامه» هم نوشته اند. لقب سکینه (یا سَکینه) از طرف مادرش «رباب» به او داده شد. او که خواهر حضرت علی اصغر (علیه السلام) بود، در کربلا حضور داشت و در عاشورا، سنّ او حدوداً ده تا سیزده سال بوده است. این را از آنجا گفته اند که امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا به او لقب «خیرة النّسوان» «برگزیده زنان» داده است و این با کودک بودنش همخوانی ندارد. روز عاشورا، چون حسین (علیه السلام) هنگام وداع با اطفال و زنان، دید که دخترش سکینه از زنان کنار گرفته و در حال گریستن است، به او فرمود:

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی \*\*\* منك البكاء اذا الحمام دهانی

لا تحرقی قلبی بدمعك حسرة \*\*\* مادام متی الروح فی جسمانی

فاذا قتلت فانت اولی بالذی \*\*\* تأتینه یا خیرة النّسوان

او سید زنان عصر خود بود و در عقل و ادب و هوش و عفت بر همه زنان برتری داشت. خانه او جایگاه علم و ادب و فقه و حدیث بود. این بانوی بزرگ و عبدالله شیرخوار که در کربلا شهید شد هر دو فرزندان رباب همسر سالار شهیدان بودند. گویند نامش آمنه و لقبش سکینه بوده است. زمان تولد و وفات آن مخدّره کاملاً روشن نیست. از مرآئی اوست:

لا تعذلیه قاطع طوقه \*\*\* فعینه بدموع دُرّف غدقه

إنّ الحسین غداة الطّف یرشقه \*\*\* ریب المنون فما أن یخطئ الحدقه

بکف شرّ عبادالله کلهم \*\*\* نسل البغایا و جیش المُرّق الفسقه

یا أمة السّوء هاتوا ما احتجاجکم \*\*\* غداً و جلكم بالسّیف قد صفقه

کسی را سرزنش مکن که راهش را گم کرده است زیرا از چشمانش اشک فراوان می بارد.

در روز طف تیری به سوی امام حسین (علیه السلام) رها شد که خطا نمی کند و از حدقه چشم امام (سجاد) دور نمی شود.

این کار به دست کسانی انجام شد که بدترین مردم و حرامزاده و خارج از دین و فاسق بودند. ای بدترین امت، دلیلهایتان را در رستاخیز بیاورید. شما برهانی ندارید زیرا همه شما او را با شمشیرتان زدید.

این دختر بزرگوار، که به تعبیر شیخ عباس قمی «زنی با حصافت عقل و اصابت رأی و افصح و اعلم مردمان به زبان عرب و شعر و فضل و ادب» بوده است، پس از بازگشت از سفر کوفه و شام، در خانه پدر خود، تحت کفایت امام سجاد (علیه السلام) قرار گرفت. او محضر سه امام (امام حسین، امام سجاد و امام باقر) علیهم السلام را درک کرد.

سکینه همچنان در مدینه می زیست، تا آنکه در پنجم ربیع الاول سال ۱۱۷ هجری در زمان هشام بن عبدالملک، پس از هفتاد سال، در مدینه درگذشت. قبر او نیز در مدینه است.

#### سُلالة الولاية

خلاصه ولایت. از القاب شریفه حضرت زینب سلام الله علیهاست.

#### سلطان احمد جلایری

بنای ایوان قبله و مناره های شرقی و غربی حرم حسینی به سال ۷۶۸ به وسیله سلطان احمد جلایری پسر سلطان اویستحقق یافت.

#### سلمان بجلی

سلمان بن مضارب بن قیس انماری بجلی. او پسر عموی زهیر بن قین می باشد. بجلی منسوب به «بجلیّه» که فرزندان انمار بن ارش بن کهلان هستند، و از اعراب قحطانی یمنی الاصل می باشند. او ساکن کوفه بوده که در سال ۶۰ هجری همراه زهیر بن قین به سفر حج رفته و در بین راه با زهیر به خدمت امام (علیه السلام) رسیدند. و باهم وارد کربلا شدند تا این که در روز عاشورا بعد از نماز ظهر، قبل از زهیر به شهادت رسید.

#### سلمان بن مضارب بن قین

پسر عموی زهیر بن قین. سلمان بن مضارب به همراه زهیر پسر عموی خود به اصحاب سیدالشهدا ملحق شد و همچون زهیر و جمعی دیگر قبل از ورود به کربلا جذب وجود مقدس حسینی شد. و روز عاشورا قبل از زهیر و پس از نبرد دلاورانه به شهادت رسید.

### سلمان ساوجی

جمال الدین بن علاء الدین محمد، از جوانی مدّاح خواجه غیاث الدین محمودزیر بود و پس از برهم خوردن اساس سلطنت ایلخانان و مرگ ابوسعید به خدمت امرای جلایر پیوست و مدّاح امیر شیخ حسن بزرگ و زوجه او دلشاد خاتون گردید و در بغداد پایتخت ایلکانیان اقامت گزید. او مدّتی در تبریز به سر برد و در سال ۷۷۷ هـ. ق. که شاه شجاع بر تبریز مستولی شد وی را در آنجا مدح گفت. در اواخر عمر به ساوه برگشته و در آنجا منزوی شد و بالاخره به سال ۷۷۸ هـ. ق. در ملک خود درگذشت. سلمان آخرین شاعر قصیده سرای بزرگ پس از حمله مغول است و در قصیده، سبک کمال الدین اسماعیل اصفهانی و ظهیر قاریابی و انوری را تتبع کرده. بعضی غزلیات او نیز به واسطه شباهت بسیار به غزلیات حافظ، به اشتباه در دیوان حافظ گنجانده شده است. سلمان علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و مقطّعات، دو مثنوی به نام «جمشید و خورشید» و «فراقنامه» دارد. دیوان او از نظر اشارات تاریخی دارای اهمیت بسیار است.

این شاعر شهیر ایرانی اشعاری را در رثای سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) و یاران وفادارش سروده است که در اینجا گوشه ای از آن ذکر می شود:

خاک، خون آغشته لب تشنگان کربلاست \*\*\* آخر ای چشم جهان بین، اشک خونیت کجاست؟

جز به چشم و چهره مسپر خاک آن ره، کانهمه \*\*\* نرگس چشم و گل رخسار آل مصطفاست

ای دل بی صبر من، آرام گیر اینجا دمی \*\*\* کاندرین جا منزل آرام جان مرتضاست

این سواد خوابگاه قرّة العین علی ست \*\*\* وین حریم بارگاه کعبه عزّ و علاست

روضه پاک حسین است این که مشکین زلف حور \*\*\* خویشتن را بسته بر جاروب این جنت سراسر است

ز آب چشم زایران روضه اش، طوبی لهم \*\*\* شاخ طوبی را به جنت، قوه نشو و نماست

مهبّط انوار عزت، مظهر اسرار حق \*\*\* منزل آیات رحمت، مشهد آل عباس است

ای که زوآر ملایک را جنابت مقصد است \*\*\* وی که مجموع خلائق را ضمیرت پیشواست

نعل شبرنگ تو گوش عرشیان را گوشوار \*\*\* خاک نعلین تو چشم روشنان را توتیاست

بهره جز آتش چه یابد هر که برآد سر به تیغ \*\*\* خاصه شمعی را که او چشم و چراغ انبیاست

کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبم \*\*\* راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست

جوهر آب فرات از خون پاکان گشت لعل \*\*\* وین زمان آن آب خونین، همچنان در چشم ماست

سنگها بر سینه کویان، جامه ها در نیل غرق \*\*\* می رود نالان فرات، آری ازین غم در عزاست

یا امام متّقی، ما مخلصان طاعتیم \*\*\* یک قبولت صد چو ما را تا ابد برگ و نواست

### سکّیة الزّهراء

فرزند برومند حضرت زهرا، سلام الله علیها. از القاب شریفه حضرت زینب(علیها السلام) است.

### سلیمان

او فرستاده حسین(علیه السلام) به سوی اهالی بصره بوده است. یکی از بزرگان بصره که او به سویش فرستاده شده بود یعنی «منذر بن جارود عبدی» که کارگزار یزید بن معاویه در آن زمان در بصره بود سلیمان را تسلیم عبیدالله بن زیاد کرد و عبیدالله او را کشت و این سلیمان کنیه اش «ابارزین» بود.

### سلیمان(علیه السلام)

پیامبری و سلطنت داوود، به اراده خداوند، به سلیمان انتقال یافت، در حالیکه او از تمام فرزندان داوود خردسال تر بود. پادشاهی سلیمان از پدرش هم عظیم تر بود، زیرا خداوند متعال، باد را مسخّر او گردانید تا بساط او را به هر جا بخواهد حمل کند، جّیان را تحت فرمان او قرارداد که خدمتگزار او باشند، پرندگان را مطیع او فرمود که با پر و بال خود بر او سایه افکنند، منطق پرندگان را هم به وی آموخت و فهم و ذکاوت خارق العاده ای نیز به او عطا کرد و این مزایا موجب شد که سلطنت سلیمان به صورت بی نظیری درآید و تمام قدرتها در او متمرکز گردد. سالیان درازی، سلیمان در میان مردم به عدل و داد سلطنت کرد، مردم از روش عادلانه او در مهد آسایش و خوشی بودند و به بهترین وجه از مزایای زندگی برخوردار می شدند تا آنگاه که آفتاب عمر سلیمان بر لب بام رسید.

یکی از روزها سلیمان در کاخ بلور خود تنها ایستاده و تکیه بر عصای خود داده و به تماشای مناظر و عمارتهای کشور پهناور خود مشغول بود که ناگاه جوانی ناشناس را در کاخ خود مشاهده کرد، از آن جوان پرسید تو کیستی و چرا بدون اجازه قدم در قصر من گذاشتی؟! گفت من آن کسی هستم که برای ورود به خانه ها و کاخها، از کسی اجازه نمی گیرم، من ملک الموت و فرشته مرگم که برای قبض روح تو آمده ام، سلیمان از شنیدن نام او و احساس مأموریتش بر خود لرزید و گفت: ممکن است مهلتی بدهی تا به کار خود رسیدگی کنم؟ گفت: نه و در همان حال بدون اینکه حتی اجازه نشستن به او بدهد جانش را گرفت.

جسد بی جان سلیمان متّتها به همان حال که ایستاده و تکیه به عصا داده بود باقی ماند و سپاهیاناش از دیوارهای بلوری قصر او را می دیدند و گمان می کردند که سلیمان زنده است و به آنها می نگرند،

از بیم سطوت او کسی جرأت وارد شدن به قصر را نداشت تا آنکه خداوند موریانه ای را فرستاد، عصای سلیمان را خورد و سلیمان بر زمین افتاد.

\* \* \*

هنگامی که حضرت سلیمان (علیه السلام) با خدم و حشم، جن و انس و طیور از هوا وارد مَقتل سیدالشهدا (علیه السلام) شد، آنگاه باد، بساط او را دو سه بار پیچاند و به سوی زمین آورد، سپس سلیمان (علیه السلام) باد را بواسطه این حرکت مؤاخذه نمود، در آن هنگام باد، مصائب حسین (علیه السلام) را بیان کرد و گفت: یا نبی الله اینجا زمین شهادت اوست، پس سلیمان (علیه السلام) گریان گشت و بر قاتل او لعن فرستاد سپس از آن محل گذشتند.

#### سلیمان بن حمیر حمدانی

وی از هواداران قیام مختار و از نیروهای تحت امر او بود. «شعبی» گوید: به جان خودم سوگند، وی مردی شجاع بود و در جنگ بصره با مصعب بن زبیر، در کنار مختار به قتل رسید. «سلیمان بن حمیر» از طایفه حمدانی ها بود.

هنگامی که مختار، سپاهی را به فرماندهی «شرحبیل بن ورس حمدانی» برای تصرف حجاز اعزام نمود، ابنورس سلیمان بن حمیر را فرمانده طرف راست لشکر قرار داد.

#### سلیمان بن راشد

او روایات «عبدالله بن حازم» و «حمید بن مسلم» و «عبدالرحمن عیبید» را آورده است. از نامبرده ۲۰ روایت دیگر در تاریخ طبری موجود است که بیشتر آنها را با واسطه آورده است و تا سال ۸۵ هـ. ق زیست.

#### سلیمان بن رزین

از غلامان حضرت امام حسین (علیه السلام) بوده و در بصره به شهادت رسید. هنگامی که امام (علیه السلام) در مکه بودند نامه هایی توسط سلیمان برای بزرگان بصره که عبارتند از: مالک بن مسمع بکری - احنف بن قیس تمیمی - منذر بن جارود عبدی - مسعود بن عمرو ازدی - قیس بن هیثم - عمرو بن عبدالله بن معمر، فرستاد.

ابن زیاد در آن زمان حاکم بصره و نیز داماد منذر بن جارود بوده، همه سران غیر از منذر موضوع نامه امام (علیه السلام) را کتمان کردند، ولی منذر از ترس این که شاید موضوع نامه، دسیسه ابن زیاد باشد، سلیمان را همراه نامه امام (علیه السلام) تحویل ابن زیاد داد. و او يك روز بعد

از تحویل سلیمان عازم کوفه بود. چون یزید حکومت کوفه را هم به ابن زیاد سپرده بود و شب قبل از حرکت، دستور قتل سلیمان را صادر کرده و او را به شهادت رسانیدند.

بحرّیه همسر ابن زیاد و دختر منذر بن جارود بوده است. و بنا به روایت لهوف ابن زیاد سلیمان را به دار زد.

متن نامه امام حسین(علیه السلام) که به وسیله سلیمان به مردم بصره فرستاده شد به شرح ذیل می باشد :

«اما بعد، بدرستی که خدای تعالی، محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) را از میان مردم برگزید و او را به نبوت برتری داد، و برای رسالت اختیار کرد. آنگاه که او پیام خدا را به مردم رسانید. و در مقام خیرخواهی آنها آنچه شایسته بود گفت و کرد، خدایش به سوی رحمت خود برد، ما اهل بیت و اولیا و اوصیا و وارثان او بودیم و جانشین او در میان مردم، حقّ ما بود. قوم ما (مسلمانان) این حق را به استبداد از ما گرفتند. و ما هم از ترس پراکندگی مسلمین و به منظور آن که کار به سلامت بگذرد تن دادیم و خود می دانیم که ما از مردمی که این کار را به عهده گرفته اند به آن شایسته تریم. ... اکنون فرستاده ام را با این نامه نزد شما می فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می کنم چه این سنت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) از بین رفته و بدعت زنده گشته است. اکنون اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید شما را به راه راست خواهم برد، سلام و رحمت خدا بر شما باد».

در زیارت ناحیه مقدسه نام سلیمان بدینگونه وارد شده است :

«السَّلامُ عَلٰی سَلِیْمَانَ مَوْلٰی الْحَسَنِ ابْنِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهٗ سَلِیْمَانَ بِهٖ عَوْفِ

الْحَضَرَمِیِّ».

نهضت ترجمه

سلیمان بن سلیمان ازادی این بزرگوار نیز از شهدای نهضت و قیام کربلا و عاشورا ابی عبدالله است. مرحوم سید بن طاووس در زیارت رجبیه او را از شهدای کربلا آورده است. در زیارت رجبیه از او بدین گونه یاد شده است : «السَّلامُ عَلٰی سَلِیْمَانَ بْنِ سَلِیْمَانَ الْاَزْدِی ....».

سلیمان بن صرد خزاعی

«سلیمان بن صرد خزاعی»، «عبدالله بن وال تمیمی»، «رفاعة بن شدّاد بجلی»، «عبدالله بن سعد ازدی» و «مسیّب بن نجبه فزاری». به رهبری ابن پنج تن در کوفه نهضت «توّابین» بوقوع پیوست. این نهضت به خونخواهی امام حسین(علیه السلام) بپاخاست.

نیروهای توّابین که حدود ۴ هزار نفر نیرو بودند در منطقه ای به نام «عین الوردة» با لشکریان ابن زیاد که افزون بر سی هزار نیرو بودند به نبرد پرداختند. شعار توّابین: «یالْثَّارَاتِ الْحَسَنِیِّ» «ای

خونخواهان حسین» بود. در این نبرد که به «جنگ عین الورد» شهرت یافت، سلیمان بن صرد خزاعی کشته شد.

او رهبر نهضت توابین در کوفه بود که به خونخواهی سیدالشهداء (علیه السلام) قیام کرد و به شهادت رسید. سلیمان بن صرد، از چهره های برجسته و سرشناس شیعه در کوفه و از بزرگان طایفه خودش به شمار می رفت و قدر و منزلتی عظیم داشت. نامش در جاهلیت، «یسار» بود. کنیه اش «ابوالمطرف» بود. از اصحاب پیامبر محسوب می شد و در جنگ صفین و معرکه های دیگر نیز در رکاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. از اولین مسلمانانی بود که ساکن کوفه شد. وی از کسانی بود که پس از مرگ معاویه، به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و از آن حضرت خواست که به کوفه بیاید. در حرکت مسلم بن عقیل، فعالیت داشت، اما ابن زیاد او را در کوفه به زندان افکند. از این رو توفیق شرکت در روز عاشورا را نداشت. پس از واقعه کربلا که کوفیان از کوتاهی خود در یاری امام حسین (علیه السلام) پشیمان شده بودند، وی رهبری نهضت «توابین» را برعهده گرفت و با هم پیمانان خود، در سال ۶۵ هجری قیام کردند. شعار توابین «یا لثارات الحسین» بود. او را «امیر التوابین» نیز می گفتند. سرانجام، در درگیری با سپاه ابن زیاد در «عین الورد»، همراه با جمعی از یارانش شهید شدند. بعضی نیز شهادتش را در درگیری با نیروهای اعزامی از شام که به حجاز آمده بودند دانسته اند. سلیمان بن صرد، هنگام شهادت ۹۳ سال داشت. پس از شهادت، سر او را نزد مروان حکم در شام بردند.

#### سلیمان بن عون حضرمی

او را در شمار شهدای کربلا آورده اند و نامش در زیارت رجبیه هم آمده است.

#### سلیمان بن قته

سلیمان بن قته عدوی تیمی، برده ای از تیم بن مره بوده و به سال ۱۲۶ هـ . ق. در دمشق درگذشته است. همه اشعار او به بنی هاشم اختصاص دارد. او بعد از حادثه عاشورا به کربلا رفته و مرثیه ای را در برابر کشتگان کربلا سروده است :

ألم تر أنّ الشمس أضحت مریضة \*\*\* لقتل حسین والبلاد اقشعرت

و إنّ قتیل الطّف من آل هاشم \*\*\* اذلّ رقاب المسلمین فذلت

مگر نمی بینی که خورشید به خاطر قتل امام حسین (علیه السلام) بیمار است و تمام دنیا بر

شهادت او می لرزد؟

شهادت این فرزند بزرگ از آل هاشم در سرزمین طف، گردنهای مسلمانان را خم و آنان را ذلیل کرد.

#### سلیمان بن کثیر

به قولی او همان مسلم بن کثیر ازدی، از شهدای کربلا است. بعضی احتمال داده اند اسلم بن کثیر ازدی در زیارت ناحیه و سلیمان بن کثیر در رجبیه همان مسلم بن کثیر باشد. در زیارت رجبیه بدین گونه از او یاد شده است: «السلام علی سلیمان بن کثیر...».

#### سلیمان ترکی

وی همان «اسلم ترکی» غلام امام حسین (علیه السلام) بود که در کربلا به شهادت رسید.

#### سلیمان ظاهر

شیخ سلیمان ظاهر از علما و ادبای لبنان در قرن نوزده میلادی بود. او به سال ۱۳۸۰ هـ. ق. وفات یافت.

این شاعر لبنانی اشعاری را در رثای سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) سروده است که در اینجا نمونه ای از آن ذکر می شود:

بکیت الحسین و من کالحسین \*\*\* أحقّ بفِرط الشّجّا والبکا  
کفی شرفاً أن شکت رزءه \*\*\* البرایا، و من هولہ ما شکا  
بکاه المصلی و رکن الحطیم \*\*\* و زمزم و الحجر و المٹکا  
کفاک علی أن غذا کعبه \*\*\* تحجّ الیه الوری رمسکا

بر حسین گریستم و چه کسی از حسین سزاوارتر است که از ناراحتی و اندوه بر او بگریند؟  
این شرف برای او کافی است که همه مردم برای او آه و ناله کردند ولی خودش از مصیبتش شکایت نکرد.

مصلی و رکن حطیم و زمزم و حجر و متکا برای او گریه کردند.

(ای مولا) برای (بزرگی) تو همین بس که قبرت کعبه ای شده که مردم همانند حج به سوی آنها می شتابند.

#### سلیمان فته

به نقل ناسخ التواریخ و امالی شیخ طوسی، غیر از اهل بیت، نخستین کسی که سالار شهیدان و یارانش را مرثیه گفته است، مردی است به نام سلیمان قته از قبیله بنی سهم است. او سه روز پس از واقعه عاشورا بر قبور خونین کفن عرصه نینوا گذشت و اشعاری در مرثیه آنها سرود که بعضی ابیات آن چنین است:

سلام علی اهل قبور بکربلا \*\*\* و قلّ لها منی سلام یزورها  
و لا برج الوقاد زوار قبره \*\*\* یفوح علیهم مسکها و عبیرها  
سلام و درود من بر قبور سرزمین کربلا که هر چه بسیار باشد برای زیارت آن قبور (مقدس)  
کم است.

زایرانی که بدانجا فرود آیند همواره رایحه مشک و عبیر از آن استشمام می کنند.

سلیم بن یزید کندی وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود.

#### سلیم ترکی

وی همان «اسلم ترکی» غلام امام حسین (علیه السلام) بود که در کربلا به شهادت رسید.

#### سمرة بن جندب

وی پدرزن، مختار بن ابوعبید ثقفی بود. سمرة بن جندب، پدر «امّ ثابت» همسر مختار بود.

#### سمیه

وی از زنان زناکار صاحب پرچم بود. سمیه مادر «زیاد» است. ابن زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام «سمیه» به نام «عبید ثقفی» به دنیا آمد.

#### سنان بن انس

وی یکی از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه در کربلا بود که چند هزار نیرو را رهبری می کرد.

از جنایتکاران جنگی در کربلا، که در سپاه عمر سعد بود و آخرین لحظه، او نیزه ای بر امام حسین (علیه السلام) زد و آن حضرت از اسب بر زمین افتاد. به نقل بیشتر مورخان، او سر مقدس امام حسین (علیه السلام) را از پیکر مطهر جدا کرد و بر نیزه افراشت. بعدها نیز به خاطر همین جنایت، از ابن زیاد جایزه می طلبید.

به دستور «مختار» خانه سنان بن انس را که از ترس انتقام مختار متواری شده بود، ویران کردند ولی بعداً او را در قادسیه دستگیر کرده و به اشد مجازات رساندند.

سنان بن انس از جمله کسانی بود که به اشدّ مجازات رسید. نام سنان بن انس نخعی را شاید زیاد شنیده باشید و هر مسلمان و انسان آزاده‌ای، به جنایات این مرد خبیث بنگرد، موی بر بدنش راست می‌شود.

۱. در روز عاشورا پس از آنکه امام حسین(علیه السلام) تنها شد و جنگهای نمایانی کرد، ضربات زیادی از نیزه و شمشیر بر بدن مقدّس حضرت وارد شد، شمر و سنان بن انس با ده نفر از نیروهای پیاده دشمن به سوی خیمه امام حسین(علیه السلام) هجوم بردند، که امام(علیه السلام) با دست خود به آنان اشاره کرد و آن جمله معروف را فرمود: «که اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید لا اقل آزادمرد باشید، با اهل بیت من چکار دارید؟».

۲. پس از آن که امام(علیه السلام) مورد ضربات نیزه و شمشیرها واقع شد و دیگر توان ایستادن نداشت، «سنان بن انس» با نیزه اش سینه مظلوم کربلا را نشانه رفت که حضرت نقش بر زمین شد. «سنان» به «خولی» گفت: زودباش سر او را از بدنش جدا کن، «خولی» جلو رفت اما رعب و هیبت امام او را گرفت و بدنش به لرزه افتاد و جلو نرفت. «سنان» با عصبانیت فریاد زد: خدا دهان و بازویت را بشکند چرا می‌ترسی؟ و خود آن ملعون از اسبش پیاده شد و سر مقدس فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) را از بدنش جدا کرد و آن را به خولی سپرد.

۳. پس از این جنایت بزرگ، اطرافیان «سنان» به او گفتند: «تو کار مهمی کردی، تو بزرگترین مرد عرب را کشتی، تو حسین فرزند فاطمه، دختر رسول خدا(علیهم السلام) را به قتل رساندی، تو پاداش مهمی در نزد امیر خواهی داشت. تو از عمرسعد و دیگر سران بخواه که پاداش و جایزه بزرگی به تو دهند گر چه اگر تمام اموالشان را به تو به عنوان جایزه دهند در مقابل کارت کوچک است، «سنان بن انس» سوار بر اسبش شد و خود را به خیمه عمرسعد رساند و این اشعار را با صدایی رسا خواند:

او قر رکابی فضة و ذهباً \*\*\* انی قتلت السید المحجّباً

قتلت خیر الناس امّاً و اباً \*\*\* و خیر هم اذ ینسبون نسباً

«ای امیر، مرا غرق در طلا و نقره کن. من آن، آقای بزرگوار را کشتم. من بهترین مردم را از

نظر پدر و مادر کُشتم و دارنده بهترین نسب را به قتل رساندم»

در زمان قیام مختار سنان بن انس به شدّت تحت تعقیب بود، زیرا مختار او را قاتل اصلی امام حسین(علیه السلام) می‌دانست. «سنان» خود آگاه بود که اگر به چنگ مختار افتد، حسابش پاک است، بنابراین پیش از همه از کوفه فرار کرد و به بصره رفت. مختار دستور داد خانه او را ویران کردند. پس از چندی، به صورت پنهانی از بصره به «قادسیه» گریخت، مأموران اطلاعاتی مختار، که کاملاً حرکت های «سنان» را زیر نظر داشتند، به مختار گزارش دادند که وی به «قادسیه» آمده است.

مختار مأمورانی را برای دستگیری وی اعزام کرد. سنان به طور کامل غافلگیر شد و در منطقه ای بین «عذیب» و «قادیسیه» به چنگ مأموران مختار افتاد.

«سنان» را دست بسته نزد مختار آوردند و این جانی قسی القلب، در چنگال عدالت گرفتار شد و بار دیگر وعده خدا تحقق یافت. مختار، دستور داد ابتدا انگشتان آن خبیث را قلم کردند، سپس دو دستش و بعد دو پایش را قطع نمودند. دیگی بزرگ که در آن روغن زیتون می جوشید، آماده و «سنان» نیز هنوز زنده بود. وی را درون دیگ جوشان انداختند و بدین سان «سنان بن انس» به اشدّ مجازات رسید.

#### سواربن ابی حمیر نهیمی

بعضی از مورخین او را از شهدای کربلا به حساب آورده اند.

#### سواربن ابی عمیر نهیمی

از شهدای کربلاست، به قولی وی همان «سواربن منعم بن حابس حمدانی» است.

#### سواربن منعم بن حابس حمدانی نهیمی

سوار بن منعم بن حابس بن ابی عمیر بن نهم الحمدانی النهیمی بوده. نهمتیره ای از بنی حمدان می باشد. سوار از کوفه به خدمت امام (علیه السلام) رسیده و در روز عاشورا مبارزه کرده و مجروح شده و به اسارت دشمن درآمد. او را پیش ابن سعد بردند وی دستور قتل سوار را صادر کرد. قبیله اش شفاعت کردند تا او را نکشت و لکن با آن حالت اسارت و جراحت تا شش ماه زنده بود و پس از آن به شهادت رسید.

عمار از راویان حدیث هم بوده و لذا در باب میراث جنین، مرحوم شیخ صدوق از طریق او روایت نقل کرده است.

و در زیارت ناحیه مقدسه، علاوه بر سلام، جراحت و اسارتش تصریح شده است :

«السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی حمیر الفهمی الحمدانی»؛ «سلام بر شهید مجروح و اسیر، سوار بن ابی عمیر نهیمی».

#### سويد

بعضی از مورخان او را از شهدای کربلا به حساب آورده اند. به قولی او غلام «شاکر بن عبدالله حمدانی» بوده است.

### سُویِد بن عبد الرحمن منقری

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر عبدالله بن مطیع بود که علیه فعالیت‌های مختار بن ابوعبید ثقفی، مبارزه می کرد.

### سُویِد بن عمرو خثعمی

سُویِد بن عمرو خثعمی منسوب به خثعم بن ارش، که قبیله ای از اعراب قحطانی و یمنی الاصل می باشند.

او مردی شجاع، جنگ آزموده، شریف، عابد و کثیرالصلوة بوده است. او یکی از دو نفری بود که همراه حضرت امام حسین (علیه السلام) تا آخرین لحظات باقی مانده، و بعد از شهادت امام (علیه السلام) به شهادت رسید. سُویِد در میان شهداء افتاده بود، ولی اندک توانی داشت، شنید که می گویند: حسین (علیه السلام) کشته شد. آنگاه اندکی هشیاری یافت و از خنجرى که همراهش بود به جای شمشیر استفاده کرد و ساعتی با دشمن جنگید، سپس به دست عروة بن بگار و زید بن ورقاء به شهادت رسید، او و بشیر بن عمرو حضرمی آخرین شهیدان کربلا هستند.

### سُویِد بن مطاع

از شهدای کربلاست. به قولی او همان «سُویِد بن عمرو خثعمی» است. او به دست «عروة بن بطن ثعلبی» و «زید بن رقاد ثعلبی» به شهادت رسید.

### سهل بن سعد ساعدی

از راویانی است که در شام حضور داشته و به بعضی از وقایع اسراء اهل بیت علیهم السلام اشاره دارد. سهل بن سعد گوید: غرفه بلندی دیدم که پنج زن در آن بودند. یکی از آنان پیرزن قدخمیده ای بود، وقتی که برابر سر امام حسین (علیه السلام) قرار گرفت از جا برخاست و سنگی برداشت و به دندانهای ثنایای حضرت زد. من وقتی که این منظره را دیدم عرض کردم: بارالها، آن پیرزن را با آن زنهای همراهش هلاک کن، در کتاب «ریاحین الشریعه» (ج ۳، ص ۱۵۸) نقل شده که چون علیا مخدّره زینب سلام الله علیها دید سنگ چهره مبارک امام حسین (علیه السلام) را مجروح ساخت، با ناله و گریه روی خود خراشید و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد: خدایا، خراب کن قصر اینها را و بسوزان آنها را به آتش دنیا، قبل از آتش آخرت. راوی گوید به خدا قسم در ساعت آن قصر ویران و منهدم گردید و آتش در آن قصر افتاد و بسوخت.

وی یکی از شیعیان اهل بیت بود که در شام، بیرون دروازه دمشق، با کاروان اسرای کربلا برخورد کرد و از جشن و پایکوبی مردم به شگفت آمد. با سکینه دختر امام حسین (علیه السلام) سخن گفت و خود را معرفی کرد و درخواست نمود که اگر کاری داشته باشند، انجام دهد. سکینه گفت: به نیزه داری که این سر را می برد، بگو تا جلوی ما برود و مردم مشغول تماشای سر شوند و به چهره حرم رسول الله ننگرند. سهل با پرداخت چهارصد دینار به نیزه دار از او خواست که پیشاپیش خاندان پیامبر راه برود. سهل بن سعد ساعدی، از اصحاب پیامبر و یاران علی (علیه السلام) بود، تا سال ۸۸ هجری زیست. هنگام مرگ، ۹۶ ساله یا صدساله بود.

#### سهم بن عبدالرحمان جهنی

وی در روز عاشورا، در قتل جوانان بنی هاشم شرکت فعال داشت. در زمان قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، متواری گردید. مختار خانه او را ویران نمود و اموالش را مصادره کرد.

#### سیاه جامگان

بعضی در سوگ عزیزان خود لباس سیاه می پوشند. لباس سیاه پوشیدن مکروه است، مگر در عزای اباعبدالله (علیه السلام). ابومسلم خراسانی، لباس سیاه می پوشید، تا هم با بنی امیه مخالفت کرده باشد، هم در دید بیننده، هیبت یابد. سیاه جامگان (مسوده)، سیاه ابومسلم خراسانی بودند که لباس مشکی را در عزای شهدای کربلا و زید بن علی و یحیی بن زید می پوشیدند. به عباسیان نیز «سیاه جامگان» می گفتند. زیرا پوشیدن لباس سیاه را شعاری برای خود می دانستند.



#### سیحان بن عمرو

وی یکی از شیعیان و معتمدین بود که در نهضت مختار حضور داشت. وی نامه هایی را که از طرف مختار بن ابوعبیده ثقفی دریافت می کرد به دیگران ارسال و ابلاغ می نمود.

#### سیدالشعرا

لقب ابوهاشم، اسماعیل بن محمد الحمیری، از شعرا و مدیحه سرایان ائمه معصومین (علیهم السلام) بود. امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: «سمتك امك سيدا، وفقت في ذلك و انت سيد الشعراء، و مادرت تو را «سید» نامید، در این باره موفق شدی و تو سالار شاعرانی».

#### سیدالشهداء (علیه السلام)

به معنای سرور و سالار شهیدان. لقب مشهور امام حسین (علیه السلام). از معروفترین لقبهای حسین بن علی (علیه السلام) که در روایات و زیارتنامه ها از زبان ائمه علیهم السلام بیان شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «این لقب ابتدا مخصوص حضرت حمزه (علیه السلام)، عموی پیامبر خدا بود که در جنگ احد به شهادت رسید. اما ایثار ابا عبدالله (علیه السلام) چنان بود که او را بر همه شهیدان برتری و سروری داد و شهادی کربلا را نیز بر دیگر شهیدان فضیلت بخشید و این سیادت و برتری در قیامت هم مشهود خواهد بود».

### سیدالقرّاء

سیدالقرّاء، لقب جناب «بُریر بن خضیر حمدانی» است که در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.

### سید بن طاووس

رضی الدین علی فرزند موسی بن طاووس از زهاد و علمای بنام اسلام است. پدر وی موسی و امام فقیه مشهور ورام بن ابی فراس مؤلف کتاب تنبیه الخاطر (مجموعه ورام) است. رضی الدین در پانزدهم ماه محرم سال ۵۸۹ هـ. ق. در حله دیده به جهان گشود و همان جا پرورش یافت و علوم رایج عصر خود را فراگرفت. وی با توجه به استعداد سرشاری که داشت توانست در مدت دو سال و نیم، به تحصیل علم فقه بپردازد و از ادامه آن بی نیاز شود. جد سید، ورام بن ابی فراس، کتابخانه معتبری داشت که پس از مرگش به واسطه به سید رسید و او با اضافه کردن کتابهای خود بدان کتابخانه، اعتبار زیادتری بخشید و به مرکز نگهداری آثار نفیس تبدیل شد.

رضی الدین تمام کتابهای این کتابخانه را مطالعه کرده، اطلاعات ذی قیمتی حاصل نمود. او دوران جوانی اش را با مطالعه و تحقیق در حله گذراند و پس از آن خود حوزه درسی مجزایی (به درخواست استادش) تشکیل داد و به صدور فتوا پرداخت. از آنجا که سید در زهد و تقوا و عرفان زبانزد خاص و عام بود، در صدور فتوا احتیاط زیادی به خرج می داد و حتی بواسطه ورعی که داشت از درگیر شدن در مسایلی که بیم غلبه هوای نفس می رفت پرهیز می کرد.

وقتی مستنصر عباسی از وجود شخصیت او آگاه شد، از وی خواست مفتی اعظم مملکت اسلامی شود و مردم را در امور دینی فتوا دهد. رضی الدین دعوت خلیفه را رد کرد و به دنبال آن از قبول منصب نقابت نیز خودداری کرد. رضی الدین پس از مدتی اقامت در حله با زن و فرزندان خود به نجف اشرف مشرف شد و سه سال در آنجا با حالت انزوا و گوشه گیری به سرآورد آنگاه به کربلا رفت و سه سال هم در آنجا اقامت گزید. در سال ۶۴۹ قمری که شصت و یک سال داشت کتاب «کشف المحجّه» را به نگارش درآورد.

سید بن طاووس در زندگی خود بیش از هر چیزی به زهد و عرفان می پرداخت و از این جهت در هر زمینه ای نگرش عرفانی داشت و همه چیز را از این منظر مورد بررسی قرار می داد تا اینکه

در سال ۶۶۴ هـ. ق. زندگی را با این روش و منش رها کرد و به ابدیت پیوست و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. سید دارای آثار زیادی است که از مهمترین آنها می توان به کتاب های زیر اشاره کرد: طرائف، اقبال، فرج الهموم در تاریخ علمای نجوم، فلاح السائل، الیقین باختصاص مولانا امیرالمؤمنین بأمره المؤمنین، مصباح الزائر و اللهوف.

سید بن طاووس از جمله کسانی است که به عاشورا و قیام حسینی از منظر عرفان، نظر انداخته است:

«امام حسین(علیه السلام) از همان آغاز، به قصد کشته شدن، حرکت کرد و خود را به کشتن داد. در جای دگر بر مدعای خود چنین دلیل می آورد: من می گویم، شاید بعضی از حقیقت رسیدن به سعادت شهادت بی اطلاع باشند و اعتقاد داشته باشند که با چنین حال (کشته شدن)، نتوان خدا را پرستش کرد و آن کس که چنین اعتقادی دارد مگر نشنیده است که در قرآن راست گفتار است که، طایفه ای با کشتن خود، خدا را عبادت کردند و خدای تعالی فرمود: فتوبوا الی باریکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند باریکم، شاید منشأ این عقیده آیه شریفه، و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكة، باشد و مقصود کشته شدن است. در صورتی که چنین نیست و عبادت خدای تعالی با کشته شدن از مهمترین وسایلی است که شخص را به درجات سعادت و نیک بختی می رساند.»

سید بن طاووس، در مبنای اندیشه عرفانی خود درباره عاشورا می نویسد: «و چون بینند که زندگی دنیا، آنان را از پیروی خواسته خداوند مانع است و ماندن در این عالم، میان آنان و بخشش های خداوند، حایل است؛ بی تأمل، جامه ماندن از تن برکنند و حلقه بر درهای دیدار بکوبند و از اینکه در راه رسیدن به این رستگاری تا سرحد جانبازی فداکاری می کنند و خود را در معرض خطر شمشیرها و نیزه ها قرار می دهند، لذت می برند. مرغ جان مردان صحنه کربلا در اوج چنین شرافتی به پرواز درآمد که برای جانبازی، از یکدیگر پیشی می گرفتند و جانهایشان را در برابر نیزه ها و شمشیرها به یغما می دادند.»

#### سید حسین محمد جعفری هندی

دکتر سید حسین جعفری به سال ۱۹۸۳ میلادی در شهر لکنهوی هندوستان چشم به جهان گشود. او ابتدا علوم اسلامی را در یک مدرسه قدیمی اسلامی گذراند و سپس به اخذ درجه دکترا نایل گردید. نخستین درجه دکترا را از دانشگاه لکنهوی هندوستان و دیگری را از دانشکده مطالعات شرق شناسی و آفریقاشناسی دانشگاه لندن اخذ کرد. او سالها رشته مطالعات اسلامی را در دانشگاه های مالزی و در شهر کوالالامپور و بیروت تدریس کرده است و در آنجا صاحب کرسی مطالعات اسلامی شیخ زید گردید و به ریاست بخش مطالعات مذهبی برگزیده شد و تا سال ۱۹۷۶ م. که بیروت را ترک کرد، سمت نمایندگی دانشگاه بیروت را در بسیاری از مجامع و محافل، کنفرانس ها و سمینارهای

بین المللی به عهده داشت و در زمینه های گوناگون اسلامی مطالب و مقالات زیادی نوشته است، وی اکنون سردبیر فصلنامه اسلامی «همدرد اسلامیکوس» در پاکستان است. جعفری مدتی است که تحقیق جامعی درباره مذاکرات و اسناد نهج البلاغه شروع کرده است و ترجمه و شرح این کتاب را به زبان انگلیسی و با قلمی شیوا در دست دارد.

دکتر جعفری درباره نهضت عاشورا می نویسد: «حسین(علیه السلام) با آگاهی کامل از وسعت ماهیت وحشیانه نیروهای ارتجاعی، می دانست که پس از شهادتش امویان زنان و کودکان را اسیر خواهند کرد و آنان را در بین راه کوفه و دمشق حرکت می دهند. کاروان اسرای خاندان بلافصل پیامبر، پیام حسین(علیه السلام) را تبلیغ می کند. و قلوب مسلمانان را به تفکر و اندیشه درباره این تراژدی وامی دارد و این موضوع آنها را به تفکر در کل امر واداشته، وجدان آنها را بیدار می سازد. این دقیقاً همان چیزی بود که اتفاق افتاد. حسین(علیه السلام) [بدین ترتیب] در هدف خود موفق شد.» «درباره حسین(علیه السلام) مطالعه و تجزیه و تحلیل دقیق حوادث کربلا، به طور کل این حقیقت را نشان می دهد که حسین(علیه السلام) از همان آغاز، نقشه ایجاد انقلاب کامل در وجدان مذهبی مسلمانان را می کشید. تمام اعمال و کردار حسین(علیه السلام) نشان می دهد که وی کاملاً از این حقیقت آگاه بود که پیروزی از طریق قدرت و امکانات نظامی همیشه موقتی است، زیرا قدرت نیرومندتری وجود دارد که بتواند آن را در جریان زمان نابود کند. ولی پیروزی ای که از طریق رنج و جانپازی به دست آید، ابدی است و در وجدان بشری اثر جاودان می گذارد.»

«در اندیشه حسین(علیه السلام)،... اسلام نیاز مبرم به فعالیت دوباره ای همچون عمل محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) در مقابل عکس العمل کهنه عربی داشت. بنابراین نیاز به تکان سختی به چشم می خورد.»

#### سید حمیری

ابوهاشم اسماعیل بن محمد، در عمان به دنیا آمد ولی در بصره زندگی کرد. او هر چه در فضیلت امیرمؤمنان علی(علیه السلام) گفته شده بود به نظم درآورد و در مجلسی که ذکر اهل بیت(علیه السلام) در آن نبود، درنگ نمی کرد. وی از برجسته ترین شاعران شیعه بود که در عراق می زیست و مورد عنایت خاص ائمه(علیهم السلام)، بخصوص امام صادق(علیه السلام) بود. در مدح اهل بیت و مرثیه سیدالشهداء(علیه السلام) و شهدای کربلا، اشعار برجسته ای سروده است. نامش ابوهاشم، اسماعیل بن محمد الحمیری بود. در سال ۱۰۵ هـ. ق به دنیا آمد. خانواده اش از محبت اهل بیت دور بودند؛ اما خودش شیفته آل علی بود و هنر و زبانش را وقف آن دودمان پاک کرد. امام صادق(علیه السلام) به او فرمود: «سمتك امك سيدا، وفقت في ذلك و انت سيد الشعراء» و مادرت تو را «سید» نامید، در این باره موفق شدی و تو سالار شاعرانی. سید حمیری، علاوه بر چیرگی در شعر و ادب، در علوم قرآنی، تفسیر، حدیث و کلام نیز چهره ای بارز بود و نامش در کنار

نام عالمان بزرگ مطرح است. اما زبان شعری او در مدح دودمان پیامبر و هجو و رسواکردن بنی امیه، بسیار نافذ و بران بود. وی در منزل امام صادق (علیه السلام) مرثیه می خواند و حضرت و اهل بیتش می گریستند. سرانجام در «رميله بغداد»، در سال ۱۷۳ هـ. ق وفات یافت.

أمر علی حدث الحسین \*\*\* و قل لأعظمه الزکیّة

یا اعظما لازلت من \*\*\* و طفاء ساکبة رویّة

مالّد عیش بعد رض \*\*\* که بالجیاد الأ عوجیّة

فإذا مررت بقبره \*\*\* فأطل به وقف المطیّة

و ابک المطهر للمطهر \*\*\* والمطهرة الزکیّة

إذا الرجال توسّلوا بوسيلة \*\*\* فوسیلتی حبّی لآل محمّد

بر قبر حسین (علیه السلام) بگذر و به استخوانهای پاک او بگو :

ای استخوانهایی که هنوز تر و تازه و شاداب هستید،

بعد از اینکه اسبهای اصیل، شما (استخوانها) را از هم پاشیدند و له کردند دیگر مرا راضی

نمی کنند.

هرگاه بر قبر او بگذری و در آنجا مرکب خود را برای مدتی طولانی نگه داری،

گریه کن بر این قبر پاک و بر پدر و مادر پاک و معصوم او.

در آن زمان که مردمان هر يك به وسیله ای متوسل می شوند، من به محبت آل محمّد توسل

می جویم.

سید طاهر سیف الدین هندی

به سال ۱۳۵۵ هـ. يك رادمرد از خاندان سیادت هندی به نام سید طاهر سیف الدین هندی به زیارت کربلا افتخار یافت و اوضاع رقت بار حرم حسینی را مشاهده نمود، آنگاه شخصاً متعهد گردید تا تمام نواقص و ویرانیهای حرم را اصلاح نماید. سیدطاهر پس از مرمت کامل حرم حسینی، ضریح مقدس را از پایین تا بالا با نقره های بسیار عالی، بوسیله استادان و زرگران هندی بنانمود، بطوری که کار حرم سیدالشهدا (علیه السلام) کامل شد و به اتمام رسید.

سید محسن امین

علامه سید محسن امین (۱۲۸۴ - ۱۳۷۱ هـ. ق.) یکی از مصلحان بزرگ جهان اسلام به شمار

می رود که روزگاری با رهبری خود، اصلاحات زیادی در اندیشه و عمل مسلمانان به عمل آورد.

نظریه اصلاحی او در عزاداری ابا عبدالله (علیه السلام) یکی از اقدامات او به شمار می رود.

سید محسن پس از اتمام تحصیلات خود در نجف اشرف و با عنوان مرجعیت عامه، در سوریه و لبنان فعالیت‌های خود را آغاز کرد. او به نیکی دریافته بود که در این کشورها مشکل اساسی مسلمانان و به ویژه شیعیان فقر مالی و جهل آنان است، لذا در نخستین فرصت درصدد رفع این دو نقیصه برآمد. از سوی دیگر وقتی شاهد تغییرات و تحولات شگرفی در عرصه فن آوری و علوم انسانی شد درصدد آماده سازی مسلمانان برای تطبیق خود با شرایط حاضر برآمد و برای مصون سازی مسلمانان در جهت در امان ماندن از مفسدات اجتماعی غرب که به همراه تلقی جدید از انسان و دنیا ناشی شده بود، اقدامات لازم را به عمل آورد. به علاوه سید متوجه شده بود که مسیحیان تبلیغات وسیعی به راه انداخته اند تا دختران و پسران جوان را به سوی خود جلب و جذب کنند و برای رسیدن به این مقصود مدارس مختلط دختر و پسر را گسترش می دادند و محسن امین به نیکی می دانست که با «تحریم» این مدارس نمی تواند کاری از پیش ببرد، لذا تصمیم گرفت دست به کار ایجابی بزند و در این راستا از افراد زیادی برای تشکیل انجمنی دعوت به عمل آورد و سرانجام دبیرستانی تحت عنوان «المدرسة العلویة» را تأسیس کرد. در این زمان بود که سید، بچه های شیعیان را از اسم نویسی در مدارس غیر شیعه و به خصوص مسیحیان منع کرد.

سید، علاوه بر اقدامات فوق نیک می دانست که اسلام با عقاید خرافی آمیخته شده است، لذا مبارزه اصلاحی سختی را آغاز کرد و به هر ترتیبی بود موهومات را از چهره اسلام زدود. او در این باره کتابهایی چون «مجالس السنیة» در پنج جلد و «رسالة التنزیه و الدرس الدینیة» را تألیف کرد. با وجود آنکه اقدامات سید با مقاومت اهل جمود مواجه شد ولی در نهایت او بود که به پیروزی دست یافت.

سید محسن نه تنها در زمینه مسایل فرهنگی و اصلاح دینی اقدامات زیادی کرد بلکه این کار، او را از پرداختن به امور علمی بازداشت. تألیف اثر بسیار باارزش «اعیان الشیعه» که در واقع دایرة المعارف تشیع است، گویای تلاش خستگی ناپذیر سید در این عرصه است.

سید در عین حال از مشکلات مادی و اقتصادی مسلمانان و شیعیان هم غافل نبود و به همین منظور انجمن هایی تشکیل داد که مهمترین آنها عبارتند از: انجمن جمع آوری اعانات برای بینوایان، انجمن حمایت از یتام و کودکان و تأمین هزینه تحصیلی آنان و انجمن تأمین هزینه طبابت و خرید دارو برای مستمندان.

سید محسن امین حرکت امام حسین (علیه السلام) را بر اساس عقل و منطق مورد ارزیابی قرار داده است و قیام آن حضرت را بهترین راه حل منطقی و عاقلانه در مبارزه با یزید و فرار از بیعت با یزید می داند که آن حضرت چنین روشی را در پیش گرفت. این گونه انتخاب طریق، بهترین توجیه کننده شهادت طلبی امام حسین (علیه السلام) است. سید محسن امین در این زمینه می نویسد: «چنانچه امام حسین (علیه السلام) با یزید بیعت می کرد، بر بسیاری از مردم این امر پوشیده می ماند که چه

مرد فاسق و بی دینی است و چنین می پنداشتند که یزید رهبری است که بر حکومت حق تکیه زده است و بدون تردید احکام دینی در بوته فراموشی می رفت». اما قیام و شهادت طلبی حضرت امام حسین (علیه السلام) همه این پندارها را از میان برد و چهره کریه و منافقانه یزید را برای مردمان آشکار کرد.

### سیدمرتضی علم الهدی

سیدمرتضی علم الهدی در سال ۳۵۵ هجری قمری در شهر بغداد دیده به جهان گشود. نسب او با پنج واسطه به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) می رسد. سید از دوران کودکی به یادگیری دانشهای متداول آن روز پرداخت. نبوغ و پیشرفت سریع او در رشته های مختلف اسلامی سبب شد که در بین علما شهرت چشمگیری پیدا کند. از همین جاست که به عناوینی چون «ذوالمجد»، «علم الهدی» «شریف مرتضی» و... ملقب شد.

سیدمرتضی شاگرد شیخ مفید بوده است. نقل است که فاطمه مادر سیدمرتضی روزی خطاب به شیخ مفید گفت: «جناب شیخ! این دو، پسران من هستند، آنها را نزد شما آورده ام تا علم فقه بیاموزی!» بدین ترتیب سید مرتضی به همراه برادرش سیدمرتضی شاگردان شیخ مفید شدند. سیدمرتضی در زمان خود سرآمد عالمان بوده است به ویژه در علم اصول دارای نظریاتی است و در این زمینه الذریعه را به نگارش درآورده است. علاوه بر این کتاب، سید آثار دیگری هم دارد که مهم ترین آنها عبارت اند از: شافی، تنزیه الانبیاء، ناصریات و امالی.

آیت الله سیدمرتضی علم الهدی از برجسته ترین دانشمندان متقدم شیعه است که در باره عاشورا در زمره نظریه پردازان حکومتی به حساب می آید. به عقیده او «امام حسین (علیه السلام) برای امتناع از بیعت با یزیدبن معاویه، از مدینه به مکه رفت و پس از آنکه نماینده اعزامیش، مسلم بن عقیل آمادگی اکثریت نیروهای مردمی کوفه را برای حمایت از امام به وی گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت، برای احیای اسلام به سوی کوفه روانه شد. و پس از آنکه در محاصره نظامی قرار گرفت، کوشش کرد برای جلوگیری از خونریزی به حجاز بازگردد، ولی دشمن نپذیرفت و از وی خواست که بدون قید و شرط تسلیم ابن زیاد شود. امام مطمئن بود که اگر تسلیم شود، ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت، لذا تسلیم را برای خود شایسته ندید و چون دشمن اقدام به حمله کرد، به دفاع اضطراری پرداخت و در این دفاع افتخارآمیز شهد شهادت را به جان نوشید.»

«امام حسین (علیه السلام) که از هر سو جریان امور را مساعد می دید برای او تردیدی باقی نماند که به حق خود خواهد رسید و به امر خلافت دست خواهد یافت. از این رو، بر وی لازم بود که در این مسیر قیام کند. بدین ترتیب که از يك سو بزرگان و اشراف مردم کوفه و قاریان قرآن با ارسال نامه های بسیار و بستن عهد و پیمان به یاریش خواهند آمد، چنانکه در زمان امام حسن و نیز پس از

شهادت آن حضرت با ارسال نامه ها از وی می خواستند که به کوفه بیاید و امر خلافت را در دست گیرد، و از سوی دیگر در آن زمان چنان بود که مردم کوفه فرمانروایی کوفه را تحت نفوذ و تسلط خویش درآورده و امکان قدرت نمایی و زورگویی را از وی سلب کرده بودند. به هر حال امر چنان بود که امام حسین (علیه السلام) در ابتدا به گمان قوی معتقد بوده است که علایم پیروزی آشکار می شود و هر روز بر عده یاران وی افزوده می شود. اکثر مردم کوفه با مسلم بن عقیل - نماینده امام - بیعت کرده بودند و مسلم نیز این بیعت را به اطلاع امام رسانده بود. و آن روز که ابن زیاد به دیدار هانی آمده بود، برای مسلم این امکان وجود داشت که وی را به قتل رساند؛ اما وی به این عذر که اسلام، غافلگیری و کشتن مخفیانه را روانمی داند از این امر خودداری کرد. آنگاه که ابن زیاد، هانی را به زندان افکند و مسلم و یارانش قصر وی را محاصره کردند، اوضاع چنان می نمود که به زودی بر او چیره شوند و کارش را یکسره سازند؛ اما اوضاع دگرگون شد و برعکس پیروزی به شکست مبدل گردید و آنچه نباید بشود رخ داد.»

#### سَيِّدَةُ الْعُقَاتِلِ

بزرگ بانوی بانوان. از القاب شریفه حضرت زینب سلام الله علیهاست.

#### سيف بن الحارث

به قولی او همان سيف بن الحرث از شهدای روز عاشورا است.

#### سيف بن الحرث

سيف بن حرث بن سریع بن جابر الحمدانی الجابری - مالك بن عبدالله بن سریع بن جابر الحمدانی الجابری.

بنی جابر تیره ایی از قبیله حمدان است و قبیله حمدان در اصل یمنی می باشد.

سيف و مالك بن عبدالله هم پسر عمو و هم برادر بودند البته از طرف مادر. آن دو از کوفه قبل از روز عاشورا به یاری امام شتافتند و هنگام شهادت جوان بودند.

روز عاشورا که دشمن به خیمه گاه امام (علیه السلام) نزدیک می شد هر دو به حالت گریان، خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدند.

امام (علیه السلام) فرمود: چرا گریه می کنید، ای فرزندان برادرم؟ به خدا من امیدوارم که بزودی چشم شما روشن شود. (یعنی وارد بهشت می شوید)

سيف و مالك عرض کردند: فدایت شویم به خدا، برای خودمان گریه نمی کنیم بلکه به تنهایی تو گریه می کنیم.

امام (علیه السلام) فرمودند: **خداوند به شما به خاطر کمک و یاریتان به من بهترین پاداش متقین را بدهد.**

سپس با عبارت «**عليك السلام يا ابن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)**» و جواب امام (علیه السلام): «**و عليكم السلام و رحمة الله و بركاته**» اجازه جهاد گرفتند و آنقدر مبارزه کردند تا اینکه به شهادت رسیدند.

بنا به نقل بحار هر کدام از اصحاب امام حسین (علیه السلام) که عازم میدان می شد خدمت امام (علیه السلام) می رسید و عرض می کرد: «**السلام یا ابن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)**».

امام در جواب می فرمود: «**و عليك السلام و نحن خلفك**»؛ «**ما هم بعد از تو می آییم**» و سپس آیه: **فمنهم من قضی نحبه و منهم ینتظر** را قرائت می کرد

«**بعضی از آنها به پیمان عمل کردند و بعضی منتظرند که عمل نمایند.**»

گاهی اوقات بیانات و مطالب خاصی که بیانگر احساسات و عواطف آن حضرت و یا نشانگر اهمیت يك موضوع بود ایراد می فرمود.

در بعضی از منابع، مالک بن عبدالله به صورت مالک بن عبد نوشته شده است.

در زیارت ناحیه، اشتباهاً نام سیف بن حارث را، شبیب بن حارث ثبت کرده اند.

ولی در زیارت رجبیه سیف بن حارث نقل شده است.

بهر حال نام آن بزرگوار در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

**سیف بن حارث جابری**

از انصار امام حسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا است. نام شریفش در زیارت رجبیه چنین آمده است: «**السلام علی سیف بن حارث بن سریع...**».

او و برادر مادری اش مالک بن عبد بن سریع که پسر عم نیز بودند از غربت امام در محضر امام گریستند و اذن جهاد خواستند و پس از مقاتله سخت با دشمن به شهادت رسیدند.

**سیف بن عبدالله بن مالک عبدی**

به قولی او همان سیف بن مالک عبدی از شهدای روز عاشورا است.

**سیف بن مالک عبدی**

از شهدای کربلاست. عبدی: منسوب به عبدالقیس. قبیله ای از عدنان، (عدنان عرب شمال).

از جوانان پرشوری بود که در بصره، در خانه بانوی بزرگ، «ماریه بنت منقذ عبدی» جمع می شدند. خانه او پایگاهی برای شیعه بود. از بصره به کوفه آمد و از آنجا به کاروان امام حسین (علیه السلام) پیوست، سپس همراه او به کربلا آمد. عصر عاشورا در نبرد تن به تن به شهادت رسید.

او علاوه بر فیض شهادت، به شرف سلام امام مهدی (عج) در زیارت جامعه نائل گشته است. «السلام علی سیف بن مالک».

بعضی او را سیف بن عبدالله بن مالک عبدی نوشته اند.

#### سیف بن مالک عبدی بصری

از صلحا و نیکامان و از دلاوران بصره بود. در رجال مامقانی و رجال طوسی است که او از بصره به نصرت امام در کربلا شتافت و در کنار یاران امام حسین (علیه السلام) به جنگ با یزیدیان پرداخت. سرانجام به شهادت رسید. نام او در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است: «السلام علی سیف بن مالک...».

#### سیف بن مالک نمیری

بعضی مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته اند.

#### سیف فرغانی

سیف الدین ابوالحامد محمد الفرغانی، شاعری عارف و گوشه گیر بوده و در فرغانه متولد شده است. وی پس از مدتی به تبریز رفته و از آنجا به آسیای صغیر هجرت کرد و در شهری به نام آفسرا در خانقاهی کوچک درگذشت و همانجا مدفون شد. تاریخ وفاتش را بین سالهای ۷۴۹ تا ۷۰۵ هـ. ق. تخمین زده اند. او همواره از حگام و ستمگران روزگار خویش کناره گیری کرده و ستم آنان را می نکوهد.

\* \* \*

ای قوم درین عزا بگریید \*\*\* بر کشته کربلا بگریید

با این دل مرده، خنده تا چند؟ \*\*\* امروز در این عزا بگریید

از خون جگر سرشک سازید \*\*\* بهر دل مصطفی بگریید

وز معدن دل، به اشک چون در \*\*\* بر گوهر مرتضی بگریید

با نعمت عافیت، به صد چشم \*\*\* بر اهل چنین بلا بگریید

دل خسته ماتم حسینید \*\*\* ای خسته دلان، هلا بگریید

در ماتم او خمش مپاشید \*\*\* یا نعره زنید یا بگریید

تا روح که متصل به جسم است \*\*\* از تن نشود جدا، بگریید  
در گریه، سخن نگو نیاید \*\*\* من می گویم، شما بگریید  
بر جور و جفای آن جماعت \*\*\* يك دم ز سر صفا بگریید  
اشك از پی چیست؟ تا ببارید \*\*\* چشم از پی چیست؟ تا بگریید  
در گریه به صد زبان بنالید \*\*\* در پرده به صد نوا بگریید  
تا شسته شود کدورت از دل \*\*\* يك دم ز سر صفا بگریید  
نسیان گنه، صواب نبود \*\*\* کردید بسی خطا، بگریید  
وز بهر نزول غیث رحمت \*\*\* چون ابر، گه دعا بگریید



ترجمت ترجمت  
Translation Movement

ش



ترجمة ترجمه  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement

## حرف ش

### شاعر الانصار

لقب جناب نعیم بن عجلان انصاری، از شهدای حمله نخست در روز عاشورا است.

### شاه اسماعیل صفوی

سید نعمت الله جزایری تستری در «انوار نعمانیّه» گفته جمعی از موثقین نقل کردند که چون شاه اسماعیل بغداد را متصرف شد به مشهد امام حسین (علیه السلام) رفت و شنید پاره ای از مردم از حرّ بد می گویند. سر قبر او آمد و دستور داد قبرش را شکافتند. دیدند در قبر خوابیده و گویی تازه به خون غلطیده و دستمالی به سرش بسته است. شاه خواست آن دستمال را که طبق تواریخ، حسین (علیه السلام) بر سر او بسته بود بگیرد. چون دستمال را باز کردند خون سر روان شد تا قبر را پر کرد و چون آن دستمال را بستند بند آمد و چون گشودند خون روان شد و هر کاری کردند، بدون آن دستمال خون بند نیامد، و حُسن حال او بر آنها روشن شد و دستور داد مقبره ای برای او ساختند و خادمی بر آن گذاشت.

### شاه داعی شیرازی

سید نظام الدّین محمود بن حسن الحسنی ملقب به داعی الی الله یا شاه داعی، از نوادگان داعی صغیر، چهارمین امیر سلسله علویان طبرستان است. او به سال ۸۱۰ هـ. ق. در شیراز متولد شد. در جوانی دست ارادت به شیخ مرشدالدّین ابواسحاق داده و مدّتی هم در محضر شاه نعمه الله ولی در کرمان گذرانده است و به سال ۸۷۰ یا ۸۶۷ هـ. ق. در شیراز وفات یافته و همانجا مدفون است. از شاه داعی آثار نظم و نثر فراوان بجای مانده که از جمله آنهاست: مثنویهای ششگانه مشهور به سئه داعی، دواوین، ساقی نامه و ۱۶ رساله به نثر. او در شعر هم «داعی» تخلص می کرده و هم «نظامی».

شاه داعی شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت شهیدان دشت کربلا اشعار متعددی سروده است که در اینجا ما به نمونه ای از آن اشعار اشاره می کنیم:

خواجه عالم امام المرسلین \*\*\* آنکه زو بازیب شد دنیا و دین  
با چنین تمکین حکم و اصطفای \*\*\* خوش نشسته بود روزی مصطفی  
نزد او شهزادگان در انبساط \*\*\* هر دو را از التفات او نشاط  
این یکی در حسن، در ثمین \*\*\* وان دگر گوهر، حسین نازنین  
زاده این دو گوهر، این دو سرفراز \*\*\* از علی و فاطمه در بحر راز  
بوده جد خویش را منظور چشم \*\*\* هر دو را می داشت همچون نور چشم  
سوی ایشان داشت خواجه دیدگان \*\*\* کآب گشت از دیدگان او روان  
سائلی گفتا چو خواجه می گریست \*\*\* یا رسول، این گریه دلسوز چیست؟  
چون نگریم؟ گفت، کآمد جبرئیل \*\*\* آنکه از حضرت مرا او شد دلیل  
گفت با من گر چه خواهی شد ملول \*\*\* می کنم القا حدیثی ای رسول  
گرچه این هر دو جگر گوشه تواند \*\*\* ملجأ امت به محشر این دواند  
امت خواهند کشتن شان دریغ \*\*\* این به زهر و آن یک دیگر به تیغ  
امتان بی وفا را بین که چون \*\*\* این دو گوهر را روا دارند خون  
چون نگریم کاین دو جان روزگار \*\*\* هر دو را خواهند کشتن زار زار؟  
چون نگریم کاین دو، روزی از قضا \*\*\* می دردشان چنگل سگ زاده ها  
لیک با حکم خدایی چاره نیست \*\*\* گرچه دل، الا که پاره پاره نیست

\* \* \*

آنان که دیده حاصل دنیا و دین، حسین \*\*\* گریند بر امام زمان و زمین، حسین  
یاد آورید خون که روان کرده اند چون \*\*\* از گردن و ز حنجره نازنین، حسین  
از زعم خویش دعوی اسلام کرده اند \*\*\* وانگه شهید کرده و کشته چنین، حسین  
فریاد و ناله می کند و یاد می کند \*\*\* کافر به گریه در طرف روم و چین، حسین  
ای مصطفی که خفته ای اما نخفته ای \*\*\* از روضه سر برآر و بدین سان ببین، حسین  
داعی بگو که قاتل او روز رستخیز  
از فعل شوم خود به کجا آورد گریز

شاه سلیمان

توسعه مسجد پشت سر و احداث رواق شمالی و توسعه صحن مطهر حضرت امام حسین (علیه السلام) از جهت شمال بوسیله شاه صفی اول معروف به شاه سلیمان به سال ۱۰۴۸ انجام گرفت.

### شاه صفی اوّل

شاه صفی اوّل معروف به شاه سلیمان، کشور عراق را از سلطه عثمانیها خارج نمود. بنا به گفته مورّخ مشهور «سید حسّون براقی» از کتاب «تاریخ کوفه» دولت صفوی به سال ۱۰۴۸ هـ به کشور عراق حمله کرد و قوای عثمانی را بیرون نمود. وی علت حمله را چنین می نگارد: «چون دولت عثمانی هزار نفر از سربازان ایرانی را که به «قزلباش» موسوم بودند در کاظمین و نجف به سال ۱۰۴۸ کشته بودند، شاه صفوی با شنیدن این خبر اسف انگیز ناراحت شد و بلادرنگ با سپاه و جنگاوران ایرانی بغداد را محاصره نموده و کشور عراق را زیر سلطه خود درآورد. سپس به زیارت حسین(علیه السلام) رفت و برای خدام حرم حضرت سیدالشهداء و ابوالفضل(علیهما السلام) و فقرای شهر بخشش فراوان نمود، آنگاه دستور داد مسجد پشت سر را توسعه دادند و رواق شمالی را بناموندند که معروف به «رواق شاه» است.

### شبث بن ربیع

وی فرمانده نیروهای پیاده عمرسعد در کربلا بود. از طایفه بنی تمیم و از جمله کسانی بود که به حسین(علیه السلام) برای آمدن به کوفه نامه نوشته بود. گرچه وی از چهره های معروف کوفه و در ابتدا از یاران علی(علیه السلام) بود و در جنگ صفین هم در رکاب امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود، لیکن در مسیر حرکت به سوی نهروان، همراه چند نفر دیگر سر از اطاعت آن حضرت بازتافتند و به خوارج پیوستند. علی(علیه السلام) از آینده او خبر داده بود و به او و عمروبن حریث فرمود: «به خدا قسم شما دو نفر با فرزندان حسین(علیه السلام) خواهید جنگید». روز عاشورا نیز امام حسین(علیه السلام) در اولین سخنرانی مفصّل خویش خطاب به کوفیان از او هم نام برد و در اتمام حجّتی که با آنان داشت و سخنان او را قطع می کردند و گوش نمی دادند، از جمله فرمود: «ای شبث بن ربیع و... مگر شما به من ننوشتید که میوه ها رسیده و اطراف سرسبز است، اگر بیایی لشکریان مجهّز برای تو آماده است؟» شبث بن ربیع از چهره های متلوّن تاریخ بود. هم در قتل حسین بن علی(علیه السلام) شرکت داشت و پس از عاشورا مسجدی در کوفه بنا کرد، به شکرانه و خوشحالی از کشته شدن حسین(علیه السلام). پیشتر با «سجاح» (مدّعی دروغین نبوّت) همکاری داشت، مسلمان شد، بر ضدّ عثمان شورید، توبه کرد و از خوارج گردید. به جای بیعت با علی(علیه السلام) با يك سوسمار بیعت کرد و می گفت با هم برابرند! این مرد بددل و خبیث، سرانجام در سنّ هشتاد سالگی مرد.

شبث بن ربیع به همراه «شمربن ذی الجوشن» و «حجّاربن ابجر» و «قعقاع بن شور» از طرف ابن زیاد مأموریت یافتند تا مسلم بن عقیل و یاران او را سرکوب کنند.

شَبِث بن رُبَیع که رئیس منافقان کوفه، و از ایادی مهم بنی امیه بود و در جریان کربلا، فرمانده سپاه عمر سعد بود، از جمله کسانی بود که «مصعب بن زبیر» را به جنگ با مختار تحریک می کرد.  
حبیب بن بدیل گوید:

«زمانی که شَبِث بن رُبَیع، از جنگ مختار فرار کرد و وارد بصره شد به طور عجیبی وارد شهر شد. وی سوار بر قاطری که دم و گوش آن را بریده و خون از آن جاری بود و با قبای چاک زده فریاد می زد: «آی کمک!، آی کمک!». به مصعب گزارش دادند، مردی با این وضع وارد بصره شده و کمک می طلبد و قبای خود را دریده و چنین و چنان می کند.

مصعب فوراً او را شناخت و گفت: آری، این کسی جز «شَبِث بن رُبَیع» نیست، این کارها از وی برمی آید، او را بیاورید.

«شَبِث»، با همان وضع و هیئت تحریک کننده بر «مصعب» وارد شد. و اشراف فراری کوفه، که از آمدن «شَبِث» در محضر «مصعب» باخبر گشته بودند وارد مجلس شدند، و جمع ضدانقلاب فراری کامل شد، و با داد و قال شروع به تحریک «مصعب» کردند و به او گوشزد نمودند که مردم کوفه از دست مختار به ستوه آمده اند و همه ناراضی و نگرانند. مختار، غلامان و بردگان و ایرانیان (موالی) را بر اشراف شهر چیره کرده و به وسیله بردگان، بر بزرگان کوفه تاخته و عده ای را کشته و عده ای را دربند کرده است و...

و مصرانه از مصعب می خواستند که دست به یک حمله بزرگ علیه مختار بزند و قول دادند که ستون پنجم شهر کوفه نیز با آنان همراهی خواهند کرد.

آیه الله خوئی «شَبِث» را چنین معرفی می کند:

«شَبِث بن رُبَیع از اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) بود که بعد به خوارج ملحق شد.»

سپس می گوید:

«شَبِث، به شکرانه قتل امام حسین (علیه السلام) مسجدش را در کوفه، تجدید بنا کرد و «سالم» از امام باقر (علیه السلام) این مطلب را روایت کرده است.»

علی (علیه السلام)، مردم را از خواندن نماز، در پنج مسجد کوفه منع فرمود، از جمله آنها مسجد شَبِث رُبَیع است.

امیرمؤمنان (علیه السلام) خطاب به او فرمود:

«یا شَبِث و یابن حریث لتقاتلان ابنی الحسین... ای شَبِث، و ای پسر حریث، شما هر دو با فرزندم حسین خواهید جنگید.»

صاحب «منهاج البراعه»، درباره این مرد چنین می نویسد:

«شَبِث بن رُبَیع، مردی هزارچهره و متلون بود. به هیچ راهی مستقیم نبود، او مردی منافق و خونریز و بی باک و پیرو هر آوازی و سرکرده هر فتنه ای بود.»

شبث، در رأس توطئه بر ضد مختار و از چهره های معروف منافقین بود و در رأس اشراف کوفه قرار داشت.

ابن اثیر می نویسد:

«شبث بن ربیع تمیمی (ریاحی) از سران شیعه بود و در زمان امیرمؤمنان (علیه السلام)، در کنار حضرتش با معاویه جنگید و تا اواخر حکومت امیرمؤمنان (علیه السلام)، در خط مستقیم و طرفدار حق بود، ولی در جنگ خوارج، از امیرمؤمنان جدا شد و با آنان همراه گردید. وی پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) و مسلط شدن معاویه بر اوضاع، به معاویه پیوست و پس از مرگ معاویه، از جمله سران کوفه بود که برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و وی را به عراق دعوت کرد. اما با مسلط شدن ابن زیاد بر کوفه، از طرفداران ابن زیاد شد و با مسلم، به جنگ پرداخت. او در اعزام نیرو، توسط ابن زیاد به کربلا، از جمله فرماندهان لشکر بود و تحت فرماندهی ابن سعد، در کربلا حضور داشت.

**شبه پیغمبر**

لقب حضرت علی اکبر (علیه السلام) است که در رکاب پدر، روز عاشورا به خون غلطید. آن حضرت از نظر شمایل، شبیه ترین خلق به پیامبر خدا بود.

**شبیّب بن الحارث بن سریع**

به قولی او همان شبیب بن عبدالله، از شهدای روز عاشورا است.

**شبیّب بن جرّاد وحیدی کلبی**

شبیّب از صالحان و شجاعان کوفه و از شیعیان حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) بود. در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت نمود اما با لشکر عمر سعد به کربلا آمد و شب عاشورا به امام حسین (علیه السلام) ملحق گردید و در روز عاشورا پس از جنگ سخت با دشمن به فیض شهادت نایل آمد.

**شبیّب بن حارث**

از شهدای کربلاست. او همان «سیف بن حارث بن سریع جابری است».

**شبیّب بن عبدالله**

غلام حرث بن سریع حمدانی جابری بوده که با سیف بن حرث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع، به کربلا آمده و احتمالاً اهل کوفه می باشد. او هنگام شهادت بیش از پنجاه سال عمر داشته است.

بنی جابر تیره ای از قبیله حمدان بود. شیبیب سوابق و فضایل بسیار خوبی داشته: از اصحاب پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) و حضرت امام علی(علیه السلام) و در تمامی جنگهای حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) شرکت کرده و مردی قوی و شجاع محسوب می شده.

او قبل از ظهر روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیده و در زیارت ناحیه مقدسه به اشتباه به صورت شیبیب بن الحارث بن سریع استنساخ شده است:

«السلام علی شیبیب بن الحارث بن سریع»

مرحوم مامقانی و مرحوم سماوی ایشان را از موالی ذکر کرده اند.

شیبیب بن عبدالله خثعمی

از شهدای عاشورا است. او همان «حبیب بن عبدالله نهشلی» است.

شیبیب بن عبدالله نهشلی تمیمی

او منسوب به نهشل بن دارم بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید مناة بن تمیم می باشد. و بنی نهشل تیره ای از بنی تمیم، و از اعراب عدنانی و شمالی می باشند. در بعضی از منابع از شیبیب با نامهای «حبیب بن عبدالله نهشلی» و یا «ابوعمر و نهشلی» تعبیر شده است. شیبیب اهل بصره بود.

او مردی شب زنده دار، نمازگزار، متقی و از تابعین و از اصحاب خاص حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و حضرت امام حسن(علیه السلام) و حضرت امام حسین(علیه السلام) بوده و در جنگهای جمل، صفین و نهروان جهاد کرده و از لحظه خروج حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) از مدینه و در مدت اقامت آن حضرت در مکه تا کربلا در خدمت آن حضرت بوده، و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

ابن نما از مهران غلام بنی کاهل نقل می کند: روز عاشورا مردی را دیدم چون شیر می جنگید و سربازان عمر بن سعد چون گله گرگ دیده از پیش روی او فرار می کردند. گفتیم: این کیست؟ گفتند: ابو عمرو نهشلی.

آنگاه جمعی را کشته، و به محضر امام حسین(علیه السلام) رسیده و عرض کرد:

ابشر هدیت الرشید تلقی احمدا \*\*\* فی جنة الفردوس تعلو صعداً

«مژده باد تو را - که به صلاح راهنمایی شده ای - به ملاقات حضرت پیامبر(صلی الله علیه و آله)

وسلم) (احمد) در بهشت فردوس و بالارفتن در درجات بهشت.»

شبیّب برای بار دوم به میدان جهاد برگشت و مشغول جهاد شد. آنگاه به وسیله عامر بن نهشل از قبیله «بنی اللات» که شاخه ای از قبیله ثعلبه می باشد، به شهادت رسید. نام شبیب بن عبدالله نهشلی در زیارت ناحیه و رجبیه وارد شده است.

#### شُبیر

نام پسر هارون است. هنگامی که حسین (علیه السلام) تولد یافت جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند اعلی تو را سلام می رساند و می فرماید، علی نسبت به شما مثل هارون است به موسی. نام پسر را هم نام پسر هارون بگذار، پیامبر فرمود: نامش چه بود؟ گفت: شبیر. پیامبر از کلمه عربی آن سؤال نمود، جبرئیل گفت: نامش را حسین بگذار.

#### شرحبیل

نام دیگر «شمر بن ذی الجوشن» قاتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است.

#### شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری

وی یکی از جنایتکاران حادثه کربلا بود. به همراه «حصین بن نمیر تمیمی»، «ادهم بن محرز باهلی»، «ربیع بن مخارق غنوی» و «جبله بن عبدالله خثعمی» که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام بودند تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقه «عین الورد» با نیروهای «توابین» مواجه شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

در زمان قیام مختار علیه نیروهای ابن زیاد، عبيدالله، شرحبیل بن ذی کلاع را به فرماندهی سواره نظام انتخاب نمود. سرانجام وی در جنگ میان نیروهای مختار و ابن زیاد به هلاکت رسید.

#### شرحبیل بن ورس حمدانی

او یکی از هواداران قیام مختار و از فرماندهان تحت امر او بود. هنگامی که مختار، سپاهی را برای تصرف حجاز فرستاد، شرحبیل بن ورس حمدانی را فرمانده آن سپاه قرار داد. «مختار»، طرح دوم خود را به مرحله اجرا گذاشت و آن این بود که: سپاهی را به بهانه کمک به ابن زبیر، به حجاز بفرستد و این سپاه به محض رسیدن به حجاز، ابتدا مدینه را تصرف کند و سپس به طرف مکه حرکت و کار ابن زبیر را تمام کند. مختار، یکی از فرماندهان خود را به نام «شرحبیل بن ورس» که از طایفه «حمدان» بود با سه هزار نیروی مسلح، که عمده آنان را بردگان و موالی و ایرانیان تشکیل می دادند و حدود ۷۰۰ نفر

آنان از عربها بودند، بسوی حجاز گسیل داشت. مختار، به این فرمانده چنین توصیه کرد: «به سوی حجاز برو، وارد مدینه که شدی؛ به من اطلاع بده تا دستور من به تو برسد.»

اسماعیل بن نعیم گوید: «مختار می خواست هنگامی که نیروهایش وارد مدینه شدند، فرمانداری در آنجا نصب کند و مدینه را تصرف کرده سپس به «ابنورس» دستور داد تا به مکه هجوم برند و ابن زبیر را محاصره کرده و با او وارد نبرد شوند.

ابن ورس، با نیروهایش به قصد مدینه حرکت کردند اما ابن زبیر، سخت از این نقل و انتقال نیروهای مختار وحشت داشت و احتمال می داد که مختار طرح دیگری دارد. بنابراین، «عباس بن سعد» را با دوهزار مرد جنگی، از مکه به مدینه اعزام داشت و به او دستور داد از ورود نیروهای مختار به شهر جلوگیری کند و در صورت مقاومت با آنان بجنگد.

«ابن زبیر»، درست حدس زده بود؛ اما باز هم مشکوک بود بنابراین به عباس بن سعد توصیه کرد که نخست آنان را آزمایش کن. اگر دیدی واقعاً در طاعت ما هستند و به کمک من آمده اند؛ با آنان کنار بیا و در غیر این صورت با آنان نبرد کن.»

نیروهای اعزامی مختار به فرماندهی «ابنورس»، که تعداد آنان به ۳ هزار مرد جنگی می رسید، در منطقه ای به نام «رقیم» در خاک حجاز، با نیروهای اعزامی ابن زبیر، به فرماندهی «عباس بن سهل»، تلاقی کردند.

«ابنورس»، نیروهایش را در کنار آبی فرود آورد و کاملاً آرایش نظامی داشتند. فرمانده طرف راست لشکر «سلیمان بن حمیر» از طایفه حمدان بود و فرمانده سمت چپ لشکر «عباس بن جعد» بود و ابنورس، خود، پیاده در جلو نیروها بود.

«عباس بن سهل»، فرمانده نیروهای ابن زبیر، برای ملاقات با «ابنورس» پیش او آمد؛ در حالی که نیروهایش کاملاً خسته و کوفته نشسته بودند و کمترین آرایش نظامی هم نداشتند. عباس، از ابنورس خواست تا در خیمه ای بنشینند و مذاکره کنند و او هم پذیرفت. سپس هردو مذاکرات خود را شروع کردند.

عباس به ابنورس گفت :

«خدایت رحمت کند، مگر در طاعت ابن زبیر نیستی؟!»

ابنورس گفت :

«آری چنین است.»

عباس گفت: «دستور ابن زبیر این است که: شما به «وادی القری» بروید و با دشمن، یعنی سپاه

شام، مقابله کنید و هدف شما هم که غیر از این نیست.»

ابنورس گفت: «من دستور ندارم از شما اطاعت کنم. دستور این است که من به مدینه بروم و در

آن جا مستقر شوم تا فرمان ثانوی از «مختار» برسد.»

عباس گفت: اگر واقعاً در طاعت ابن زبیر هستی؛ او به من دستور داده که شما را به «وادی القری» ببرم.»

ابنورس گفت: «خیر، من چنین دستوری ندارم و از تو اطاعت نمی‌کنم. من مأموریت خود را انجام داده بسوی مدینه حرکت می‌کنم. آنگاه به امیر (مختار) می‌نویسم تا آنچه دستور دهد عمل کنم.» «عباس بن سهل» هنگامی که متوجه شد ابنورس، به هیچوجه زیربار او نمی‌رود و اصرار دارد که به سمت مدینه حرکت کند، دریافت که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است اما طوری وانمود کرد که: من مانع حرکت شما نیستم و به ابنورس گفت: «رأی شما بهتر است. هرچه دستور داری عمل کن؛ اما من به سوی وادی القری می‌روم.»

«عباس بن سهل»، نقشه‌ای طرح کرد تا «ابنورس» را فریب دهد و طوری وانمود کند که مسأله‌ای بین آنها نیست. او می‌خواست پس از آنکه اعتماد ابنورس را به خود جلب کرد؛ آنان را در يك فرصت مناسب غافلگیر کند. عباس به اردگاه خود آمد و چند رأس گوسفند و مقداری آذوقه، مانند: آرد و گوشت به عنوان هدیه برای «ابنورس» و نیروهایش فرستاد. گویند: «عباس بن سهل»، به تعداد هر ده نفر، يك گوسفند فرستاده بود. ابنورس و یارانش که کاملاً گرسنه بودند؛ گوسفند را ذبح کردند و مشغول به خوردن کباب و غذا شدند. دو نیرو، بر سر آب اردو زده بودند. آنها کاملاً آرایش نظامی خود را از دست داده و در استراحت کامل به سر می‌بردند.

«ابنورس» و یارانش بی‌خیال، در کنار آب مشغول استراحت بودند که ناگهان متوجه شدند حدود هزار مرد جنگی، به فرمان عباس بن سهل، فرمانده نیروهای ابن زبیر، آنها را محاصره کرده‌اند. ابنورس متوجه خیانت و توطئه «ابن سهل» شد؛ اما دیگر دیر شده بود. چرا که حمله کاملاً غافلگیرانه بود و عمده نیروهای ابنورس از وحشت و ترس متواری شده بودند.

«ابنورس» بر نیروهای خود فریاد برآورد: «ای لشکریان خدا! به سوی من آیید و با منحرفان و یاران شیطان رجیم بجنگید که شما برحقید و اهل هدایت. آنان به ما خیانت کرده‌اند و نیرنگ زده‌اند.» اما افراد ترسو و زبون «ابنورس» او را یاری نکردند و همه گریختند؛ جز حدود صد نفر که با ابنورس ماندند به جنگ و دفاع و مقاومت پرداختند؛ اما تعداد زیاد نیروهای مهاجم و خودباخته آنان، سبب شد که در مدت کوتاهی همگی به شهادت برسند و ابنورس، خود نیز در این معرکه خائنانه، توسط عمال «ابن زبیر» به شهادت رسید.

مردی به نام «ابن یوسف» که خود از افراد «عباس بن سهل» است گوید: «ما به آنان حمله بردیم و جنگ مختصری نمودیم. ابنورس با ۷۰ تن از یاران و محافظانش کشته شدند و «عباس بن سهل» پرچم برافراشت و فریاد زد: «هرکس زیر این پرچم بیاید و اسلحه‌اش را بر زمین بگذارد؛ در امان است.» تعدادی از افراد فراری ابنورس به زیر آن پرچم آمدند و حدود ۳۰۰ نفر از آنان همراه با «سلیمان بن حمیر حمدانی» و «عیاش بن جعدہ جدلی»، به طرف عراق متواری شدند. ابن سهل آنان

را تعقیب کرد تا به آنان رسید و حدود یکصد نفر از آنان را کشت و ۲۰۰ نفر از آنان را رها کرد. آنان خسته و تشنه و گرسنه، به سمت عراق برگشتند؛ که بسیاری از ایشان در بین راه از شدت گرسنگی و تشنگی به هلاکت رسیدند.

شریح بن حارثوی همان «شریح قاضی» معروف است.

### شریح قاضی

قاضی معروف کوفه، وابسته به دربار اموی بود. شریح بن حارث، در اصل یمنی بود و در زمان عمر به قضاوت کوفه منصوب شد و مدت ۶۰ سال این شغل را داشت، جز در ایام عبدالله زبیر که سه سال این کار را ترك کرد و در ایام حجاج، دست از این کار کشید و خانه نشین شد تا زمان مرگش در سال ۹۷ یا ۹۸ هجری، که عمرش بیش از صدسال بود. در زمان علی (علیه السلام) هم مدتی بر منصب قضاوت بود. وقتی امام، وی را به این منصب گماشت، بر او شرط کرد که هیچ حکمی را اجرا نکند مگر آنکه آن را بر آن حضرت عرضه کند. علی (علیه السلام) يك بار بر او خشم گرفت و از کوفه بیرونش کرد. وقتی ابن زیاد در کوفه، هانی بن عروه را دستگیر و در قصر با او بدرفتاری کرد، هواداران هانی در بیرون، به فکر این که او را کشتند، سروصدا راه انداختند. شریح قاضی به امر ابن زیاد بیرون قصر آمد و شهادت داد که هانی زنده است، تا جمعیت هوادار او متفرق شوند. معروف است که وی به دستور عبیدالله بن زیاد، فتوا داد که چون حسین بن علی (علیه السلام) بر خلیفه وقت خروج کرده است، دفع او بر مسلمانان واجب است.

علی (علیه السلام) دولتمردان خود را به زهد و پرهیز از دنیاگرایی سفارش کرد تا آفات دنیاگرایی آنان را تهدید نکند و همیشه به یاد قیامت باشند. نامه امام به شریح بن حارث، قاضی آن حضرت که خانه ای را به هشتاد دینار خریده بود، در بردارنده نکات مهمی است که اشاره به بخشی از آن ضروری می نماید:

«... به من گزارش داده اند که به هشتاد دینار خانه ای خریده ای، برایش سندی تنظیم کرده ای و شاهدانی گرفته ای... ای شریح، بدان که در آینده ای بس نزدیک کسی به سراغت می آید که به سندی نمی نگرد و از دلیل و شهادت نمی پرسد؛ تو را بهت زده از آن خانه بیرون می کشد و تنها به خانه گور می سپارد. پس ای شریح، در این صورت خانه دنیا و خانه آخرت را یکجا باخته ای! ای شریح، اگر هنگام خرید آن خانه به من مراجعه می کردی، براساس این نسخه، برایت سندی تنظیم می کردم که در خریدش - حتی به بهای درهمی رغبت نمی کردی چه رسد به بهای افزون تر، و آن نسخه چنین است: خریدار: بنده خوار. فروشنده: بنده ای در آستانه کوچ.

مورد معامله: خانه ای از خانه های فریب آباد در منطقه نیستان و خطه تباهان. این خانه از چهار سو به چهار حد محدود می شود: اولین حد به زمینه انواع آفات؛ دومین حد به کانون انگیزه های مصیبت؛ سومین حد به هوسهای سقوط آفرین و چهارمین حد به شیطان اغواگر: و در این حد است که در این خانه گشوده می شود...»

شریح در حکومت یزید به فرمان ابن زیاد، قاضی کوفه بود... و پس از شهادت مختار، به فرمان ابن زبیر، مجدداً به قضاوت کوفه نصب شد. و در زمان عبدالملك مروان، نیز شرح از طرف این خلیفه مروانی، چندین سال به قضاوت نصب شد. و در سال ۷۹، در زمان حکمرانی حجاج، از وی تقاضای استعفا کرد و (حجاج) با تقاضای او موافقت نمود.

«اعمش»، از علمای بزرگ عراق، از ابراهیم «تمیمی» نقل می کند که او گفت: روزی امیرمؤمنان (علیه السلام) بر «شریح» قاضی، بخاطر قضاوت غلطی که کرده بود، خشم گرفت و خطاب به شرح فرمود:

«وَاللّٰهُ لَانْفِيْكَ اِلٰى مَايَنْقِيَا شَهْرِيْنَ تَقْضِيْ بَيْنَ الْيَهُودِ»

«به خدا سوگند، تو را به «ماینقیاء» تبعید خواهم کرد که دو ماه در آنجا بین یهودیان قضاوت کنی».

راوی گوید: «این جریان گذشت و سالها سپری شد، تا مختار به قدرت رسید، مختار شرح را خواست و به او گفت امیرمؤمنان (علیه السلام) در فلان تاریخ به تو چه فرمود؟! شرح گفت: چنین فرمود و مطلب فوق را یادآور شد.

مختار گفت: به خدا سوگند، مجال استراحتی به تو نخواهم داد مگر این که دو ماه تو را به «ماینقیاء»، تبعید کنم و دستور داد او را به «ماینقیاء» فرستادند و دو ماه بین یهود قضاوت کرد.

یکی از مسایل مشهور که در اکثر منابع و مجالس به گوش می خورد، این است که «شریح» قاضی فتوای قتل امام حسین (علیه السلام) را صادر کرد و اگر چنین بود این سؤال مطرح است که مختار، چگونه می خواست يك چنین فردی را قاضی خود قرار دهد، آیا معقول است؟ با آن حساسیتی که مختار نسبت به قاتلین امام حسین (علیه السلام) داشت و کلا هرکس که در فاجعه کربلا به نحوی شرکت داشت به اشد مجازات رساند، تا جایی که اگر کسی از گوشت نذری که یکی از دشمنان اهل بیت در کوفه به عنوان شادی در قتل امام (علیه السلام) بین مردم کوفه تقسیم کرد، مختار دستور داد که به هر خانه ای که این گوشت رفته، آن خانه را ویران کنند. با این وضع چگونه ممکن است شرح، با آن موقعیت مهم که سالیان دراز، قاضی عراق بوده، فتوای خون امام حسین (علیه السلام) را داده باشد و مختار از آن بی خبر باشد و یا آن را نادیده بگیرد و نه تنها او را مجازات نکند بلکه ابتدا به او پیشنهاد قضاوت کوفه را بنماید.

جواب: اولاً در این که شریح قاضی، مردی بدسیرت و دنیاپرست و طرفدار حکومت‌های غاصب بوده شکی نیست و در این که نسبت به شیعیان امیرمؤمنان (علیه السلام) عناد داشت، تردیدی نیست (به دلیل شهادت ناحقی که نسبت به حجر بن عدی، امضا کرد و نسبت به هانی بن عروه، خیانت کرد) و از این که او از آخوندهای درباری بود، کمترین شکی وجود ندارد. اما این که او در جریان قتل امام حسین (علیه السلام) دخالت و یا فتوایی داشته باشد، کمترین سندی در دست نیست. در این جا بد نیست نظر آیه الله شهید قاضی طباطبایی را به همین مناسبت بازگو کنیم که می فرماید:

«... در چندی قبل در اثنای مذاکرات دینی و انتقاداتی که نسبت به بعضی از امور اجتماعی، در یکی از منبرهای شبهای هفته مسجد «شعبان» در تبریز بالای منبر اظهار کردم: اگر از آقایان اهل اطلاع و تتبع در موضوع فتوا دادن شریح قاضی، بر واجب القتل بودن حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) که در افواه، مشهور و در السنه روضه خوانها شهرت تمام دارد، مدرکی بدست آورده باشند و در کتابی که مورد اعتماد و مدرک باشد یافته دیده اند، این جانب را مطلع نمایند که موجبات تشکر مرا فراهم آورده اند، ابداً سراغی از کسی پیدا نشد...»

بنابراین جرم «شریح» قاضی همان عناد و دشمنی اش با شیعیان و طرفداری و تمایلش به دستگاههای جابر زمان بوده است، که مختار نیز براساس اقتضای عدالت و برای تحقق بخشیدن به تصمیم امام علی (علیه السلام) او را تبعید کرد. زیرا حضرت قسم یاد کرده بود که وی را تبعید کند اما این کار با شهادت آن حضرت عملی نشد.

#### شریف رضی

شریف رضی ذوالحسین ابوالحسن محمد بن طاهر ذی المنقبتین، به سال ۳۵۹ هـ. ق. در بغداد به دنیا آمد. نسب او به امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسد. او به سال ۴۰۶ هـ. ق. درگذشت و در بغداد دفن شد، ولی مدتی بعد جسد او را به کربلا منتقل کردند.

کربلا لا زلت کرباً و بلا \*\*\* مالقی عندک آل المصطفی

کم علی تربک لما صرّعوا \*\*\* من دم سال و من دمع جری

یا رسول الله لو عاینتهم \*\*\* و هم ما بین قتل و سبا

من رمیض یمنع الظلّ و من \*\*\* عاطش یسقی أنا بیب القنا

لرأت عیناک منهم منظراً \*\*\* للحشا شجواً وللعین قذی

لیس هذا لرسول الله یا \*\*\* امّة الطّغیان والغیّ جزی

لو رسول الله یحیی بعده \*\*\* قعد الیوم علیه للعزی

کانت ماتم بالعراق تعدّها \*\*\* أمویّة بالشّام من اعیادها

یا غیره الله اغضبی لنبیّه \*\*\* و ترحّحی بالبیض عن اغمادها

من عصبه ضاعت دماء محمّد \*\*\* و بنیه بین یزیدها و زیادها

صفدات مال الله مل أكفها \*\*\* و أكف آل الله فى أصفادها  
یا یوم عاشورا کم لك لوعة \*\*\* تترقص الأحشاء من إیقادها  
ای کربلا، به خاطر پیش آمدهایی که در تو برای آل مصطفی (صلی الله علیه وآله) رخ داد،  
همیشه در محنت و بلا هستی.

هنگامی که آنها کشته شدند، چقدر خون و اشک بر خاک تو جاری شد.  
ای رسول خدا، اگر آنها را در هنگامی که به قتل و اسارت گرفتار شدند می دیدی،  
کسانی که در برابر حرارت آفتاب سایه و سرپناهی نداشتند و تشنگی آنها را نیزه ها سیراب  
می کرد،

منظره ای می دیدی که با دیدن آن حزنی سنگین تو را فرا می گرفت و چشمانت به درد می آمد.  
ای امت سرکش و ستمگر، پاداش رسول خدا این نیست.  
اگر امروز رسول خدا دوباره زنده شود، برای او (حسین) علیه السلام) عزاداری برپا می کند.  
در عراق ماتم هایی است که امویه در شام آنها را عید به حساب می آورند.  
ای غیرت خدا، بر آنچه که برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیش آمده خشم بگیر و شمشیرها  
را از غلاف بیرون آور و انتقام بگیر،

گروهی که از یزید تا زیاد خون محمد (صلی الله علیه وآله) و فرزندان او را ضایع کردند،  
دستهای آنها از اموال خدا پر بود در حالیکه دست آل الله در زنجیر بود.  
ای روز عاشورا، آنقدر اندوه درونی داری که از سوزش آن تمام احشا به جنبش درآمده اند.

شریف مرتضی ذوالمجدین ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، به سال ۳۵۵ هـ. ق. متولد شد. نسب  
او به امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسد و ملقب به علم الهدی است. او به سال ۴۳۶ هـ. ق.  
وفات یافت و در ابتدا در بغداد دفن شد، ولی بعد از مدتی جسدش را به کربلا منتقل کردند.

قف بالذیّار المغفرات \*\*\* لعبت بها أیدی الثّنات

فإذا سألت فلیس تسد \*\*\* آل غیر صمّ صامتات

و اسأل عن القتلى الألی \*\*\* طرحوا علی شطّ الفرات

و تیقّنوا أنّ الحیاة \*\*\* مع المذلة کالمات

و منّیتی فی نصرهم \*\*\* أشهى الی من الحیاة

إنّ یوم الطّفّ یوم \*\*\* کان للذین عصیا

لم یدع فی القلب منّی \*\*\* للمسرّات نصیبا

إنّه یوم نحیب \*\*\* فالتزم فیہ النّحیبا

در سرزمینی که بازچه دست پراکندگی قرار گرفته و ویران شده، بایست.

اگر بخواهی درباره آن ویرانی سؤال کنی، باید از اشیاء کرولال بپرسی (همه چیز از بین رفته است).

از کشتگانی که در کنار فرات بر روی زمین افتاده اند بپرس.  
آنها یقین دارند که زندگی با خواری چون مرگ است.  
اگر در یاری آنها بمیرم، برایم از زندگی لذتبخش تر است.  
روز عاشورا برای دین روزی سخت بود  
جای هیچ شادی در قلب من نگذاشت.  
این روز، روز غم و گریه است. پس در این روز همیشه گریان باش.

#### شريك بن جدیر

وی از هواداران و پیروان قیام مختار بن ابوعبید ثقفی بود. او در جنگ علیه نیروهای ابن زیاد شرکت جست. و در سپاه مختار تحت فرماندهی ابراهیم بن اشتر جزء پهلوانان بود.

«شريك بن جدیر» مردی که فرمانده جنایتکار شامی را کشت از یاران نزدیک امیرمؤمنان (علیه السلام) بود و تا آخرین لحظه حیات حضرت، در کنار ایشان بود و در جنگ صفین، مردانگی ها از خود نشان داد و يك چشمش در آن جنگ آسیب دیده بود. پس از شهادت علی (علیه السلام)، به «بیت المقدس» رفت و هنگامی که خبر شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) را شنید، چنین گفت: به خدا عهد می بندم، اگر یاورانی پیدا کنم که خونخواه حسین (علیه السلام) باشند پسر مرجانه (ابن زیاد) را خواهم کشت و یا در مقابل او کشته خواهم شد و هنگامی که خبر قیام مختار را شنید خود را به او رساند و در کنار مختار بود، «مختار»، در اعزام ارتش ابراهیم به سوی لشکر شام، فرماندهی قوم «ربیع» را به شريك سپرد و شريك با ۳۰۰ تن از یاران خود چنین گفتند: که با خدا عهد بسته ایم، و این ۳۰۰ نفر، به عنوان گروه شهادت طلب با شريك «بیعت مرگ» کردند و در حمله لشکر «ابراهیم»، به ارتش شام، شريك و یاران شهادت پیشه او آنچنان مردانه جنگیدند که دشمن را به هزیمت دادند و تا مقر فرماندهی «ابن زیاد»، پیشروی کردند و جز صدای چکاچك شمشیرها و فریاد «یا لثارات الحسین» یاران شريك، چیز دیگر به گوش نمی رسید و شريك همیشه می گفت:

كل عیش قد اراه قذرا \*\*\* غیر ركز الرمح فی ظل الفرس

«زندگی از نظر من بی ارزش است مگر آنگاه که نیزه بر زمین بکوبی و در سایه اش باشی، یعنی زندگی شرافتمندانه، در میدان نبرد است».

سهیم و شریک در شهادت شهداء. از القاب شریفه حضرت زینب سلام الله علیهاست.

#### ششماهه

منظور، طفل شیرخوار حضرت امام حسین، علی اصغر (علیه السلام) است.

#### ششمین امام نور

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) ششمین پیشوای شیعیان جهان و از نوادگان امام حسین (علیه السلام).

از آن بزرگوار، شمار زخمهای نیزه ها و شمشیرهایی که بر پیکر مقدس سالار شایستگان وارده آمده بود، روایت شده است.

#### شفیقة الحسن

دلسوز حضرت حسن (علیه السلام). از القاب شریفه حضرت زینب سلام الله علیهاست.

#### شمامه

مادر بزرگوار حضرت امّ البنین و جدّه گرامی حضرت قمر بنی هاشم علیهم السلام است. شمامه از خانواده سهل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلابی باشد. «عمدة الطالب» از او به نام «للی» یاد کرده است.

#### شمر بن ذی الجوشن

از فرماندهان خشن و جنایتکار سپاه کوفه در واقعه کربلا و از قاتلان سیدالشهداء (علیه السلام) است. وی از طایفه بنی کلاب و از رؤسای هوازن، و مردی زورمند بود که در جنگ صفین هم در لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، سپس ساکن کوفه شد و به روایت حدیث پرداخت. نامش «شرحبیل» و کنیه اش «ابوالسّابغه» بود. وی از فرماندهان عرسعد در برخورد قاطع با امام حسین (علیه السلام) همراه با فرمانی از سوی ابن زیاد به کربلا آمد که اگر عمر سعد حاضر به انجام مأموریت نباشد، وی آن را برعهده گیرد. در کربلا، فرمانده جناح چپ میدان بود. پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، عیدالله سرامام حسین را همراه او به شام نزد یزید فرستاد. سپس وی به کوفه بازگشت. وقتی قیام مختار در کوفه پیش آمد، شمر از کوفه گریخت. نشستن او روی سینه امام حسین (علیه السلام) برای بریدن سرمطهر، حمله به خیم اهل بیت، امان نامه آوردن برای عباس تا او را از امام جدا کند، از جنایات دیگر اوست. مردی آبله رو و بدسیرت و زشت صورت بود و زنازاده به حساب می آمد. نامش در زیارت عاشورا، همراه با لعن آمده است «و لعن الله شمراً»،

امام حسین(علیه السلام)، سخن پرشور «ان لم یکن لکم دین...» را هنگام هجوم شمر به سراپرده امامت و خیمه های اهل بیت فرمود. در آخرین لحظات حیات امام حسین هم که آن حضرت بر زمین افتاده بوده باز عده ای را تحریک کرد که بر آن حضرت حمله آوردند.

هنگامی که امّ و هب بر بالین شوهر شهیدش، خاک از چهره او می زدود، شمر به غلام خود که «رستم» نام داشت گفت: با عمود بر سرش بزن. و او با عمود بر سر امّ و هب زد، سرش را شکافت و او در همان مکان جان سپرد.

و آن خبیث در روز عاشورا، شتری را که مخصوص سوارشدن امام حسین بوده به عنوان غنیمت به کوفه آورد و به شکرانه قتل فرزند پیامبر(صلی الله علیه و آله) آن شتر را در کوفه ذبح کرد و گوشت آن را بین دشمنان اهل بیت تقسیم نمود.

«شمر بن ذی الجوشن»، «عمر بن سعد»، «شبت بن ربعی» و «زید بن حارث» به نزد فرماندار، ابن زبیر که فرمانده کوفه بود رفتند و به او گفتند: همانا خطر مختار برای شما بیشتر است، اعتماد او را جلب کنید و با نیرنگ او را زندانی کنید.

«شمر بن ذی الجوشن»، این جانی شماره يك حادثه كربلا، در رأس لیست سپاه مختار بود، باید به هر قیمتی این جنایتکار دستگیر و مجازات می شد. وی پس از واقعه جنگ شورشیان کوفه با مختار، که فرماندهی چند گروه را به عهده داشت متواری شد. و ما برای این که چهره این عنصر خبیث را بهتر معرفی کنیم نگاهی کوتاه به پرونده سپاه، و سوابق جنایتبار او می افکنیم. گر چه «دینوری» ماجرای فراری شدن شمر و هلاکت او را طور دیگری نگاشته که با نقل طبری، و دیگران متفاوت است، او می نویسد:

«شمر با جمعی از دوستان و بستگان خود متواری شد و مختار همچنان در تعقیب او بود. «شمر» خجالت می کشید که با آن ذلت و سرشکستگی وارد بصره شود و مانند دیگر فراریان کوفه، در پناه سپر زبیر قرار گیرد، او مدتی با افرادش در «دشت میشان» مخفیانه بسر می برد و منتظر فرصت مناسب بود و پس از آن که خبر حرکت نیروهای بصره، برای جنگ با مختار را شنید، با همراهان خود، به نزدیکی بصره آمد و وارد شهر نشد و در یکی از روستاهای ساحل دجله، مخفی بود. «احمر بن شمیط» فرمانده سپاه مختار که برای جنگ با مصعب، در نزدیکی ساحل دجله اردو زده بود از مخفیگاه شمر باخبر شد و دویست مرد مسلح را مأمور دستگیری وی نمود. این گروه شمر را غافلگیر کردند و شمر و همراهانش در آن درگیری مسلحانه به قتل رسید و «احمر بن شمیط» سربریده وی را برای مختار به کوفه فرستاد.»

این نقل دینوری بود، اما طبری ماجرای تعقیب شمر و کشتن او را طور دیگری یادآور شده است که نقل خواهیم کرد:

«شمر بن ذی الجوشن» ضبابی از سران و جنگجویان مردم کوفه بود، وی در زمان علی(علیه السلام) جزء شیعیان و طرفداران حضرتش به شمار می آمد، او در جنگ صفین از افراد تحت فرمان امیرمؤمنان بود و در جنگ با معاویه شرکت داشت و شجاعتی از خود نشان داد، وی در یکی از روزهای جنگ صفین، که آتش جنگ سخت زبانه می کشید، وارد میدان شد و مبارز طلبید، از میان لشکریان معاویه مردی به نام «ادهم بن محرز» به مقابله با او شتافت و به هم حمله ور شدند، ادهم، شمشیری محکم بر سر شمر فرود آورد که به شدت او را مجروح کرد و شمر نیز شمشیری بر رقیب خود فرود آورد، که چندان اثر نکرد، شمر به لشکر برگشت و به شدت تشنه بود، کمی آب خورد و مجدداً به میدان رفت و در حالی که رجز می خواند، رقیب را به مبارزه طلبید، وی به مقابل «ادهم» آمد و او را خوب می شناخت و در حالی که او نیز بدون ترس در مقابل او ایستاده بود، شمر با نیزه ضربتی بر او فرود آورد که او را از اسب بر زمین افکند و شمر با شادی فریاد زد: این ضربت، به جای آن ضربتی که بر من زدی و به لشکرگاه برگشت.

اما «شمر» هم همانند بسیاری از مردم کوفه، در راه خود استوار نماند و بعداً به خاطر روح نفاق که در او بود، به جرگه دشمنان درآمد و از حامیان سرسخت حکومت اموی شد، و اما موارد جرایم «شمر»، بدین ترتیب است:

۱. شمر، در جریان شهادت مسلم بن عقیل در کوفه، نقش مهمی داشت. او و عده ای از سران جنایتکار کوفه مانند: «شبث بن ربعی» و حجار بن ابجر و قعقاع بن شور، از طرف ابن زیاد مأموریت یافتند که قیام مسلم و یاران او را درهم بکوبند. شمر از مشاوران مخصوص ابن زیاد در واقعه خروج مسلم بن عقیل بود.

۲. هنگامی که عمر سعد از کربلا نامه ای مسالمت آمیز برای ابن زیاد نوشت که کار به جنگ نکشد، شمر در جلسه ابن زیاد بود گفت: حسین هرگز تسلیم نمی شود و جز جنگ راهی باقی نمانده و ابن زیاد را تشویق در جنگ با امام حسین نمود.

۳. «شمر» نامه ای از ابن زیاد گرفت و در رأس گروهی مسلح، وارد کربلا شد و مأمور بود اگر عمرسعد با امام حسین(علیه السلام)نجنجد او را عزل و خود فرماندهی کل نیروها را به عهده بگیرد.

۴. شمر به محض ورود به کربلا، در روز تاسوعا عمرسعد را تهدید کرد که در کار امام حسین(علیه السلام)مسامحه نکند و بین او و عمر سعد مشاجره لفظی تندی پیش آمد.

۵. بنا بر نقلی، ام البنین دختر خرام مادر ابوالفضل العباس(علیه السلام) و سه برادر دیگرش که از طایفه شمر به حساب می آمد، شمر امان نامه ای برای ابوالفضل العباس(علیه السلام) و برادرانش آورد و می خواست آنان را از امام حسین(علیه السلام)جدا کند که با جواب تند حضرت عباس روبرو شد.

۶. شمر عجله داشت که همان شب عاشورا با نیروهایشان به امام حسین (علیه السلام) و اصحابش حمله کنند، که این کار انجام نشد. و از سخنان و اعمال او می توان دریافت که شمر از کینه توزترین دشمنان امام حسین (علیه السلام) بود. و قساوت و بی رحمی او حتی برای فرمانده اش «عمر سعد» تعجب آور بود.

۷. شمر در فاجعه کربلا، به دستور عمر سعد، فرماندهی میسره لشکر کوفه و شام را به عهده داشت.

۸. شمر در روز عاشورا مورد خطاب امام حسین (علیه السلام) واقع شد و حضرت، او و دیگر سران کوفه را با نام، مخاطب قرار داد و فرمود: مگر شما نبودید که نامه و دعوت برای من نوشتید؟! و آنان کمترین عکس العمل و جوابی ندادند.

۹. در روز عاشورا صحبت تندی بین شمر و زهیر بن قین، از اصحاب امام حسین (علیه السلام) واقع شد و هنگامی که زهیر، خطاب به لشکر عمر سعد سخن می گفت، شمر او را هدف گرفت و تیری به سوی او پرتاب نمود و فریاد زد: بس است، دیگر سخن نگو. و زهیر جواب داد: ای فرزند آنکه بر پاشنه پا بول می کرد، تو چه می گویی؟ من با تو سخنی ندارم؟ تو حیوان (پستی) هستی که باید منتظر عذاب خدا باشی. شمر، پاسخ داد: خدا بزودی تو و آقایت را خواهد کشت؟! زهیر گفت: ای خبیث! تو مرا از مرگ می ترسانی؟! و حال آن که لذت بخش تر از شهادت برایم چیزی نیست و سپس به سخنانش ادامه داد.

۱۰. در حمله دسته جمعی لشکر عمر سعد، در روز عاشورا به امام حسین (علیه السلام) و یارانش، «شمر» فرمانده جناح چپ لشکر ابن سعد بود و به شدت با امام حسین و اصحابش درگیر شد. ۱۱. «نافع بن هلال» از یاران مخلص و شجاع امام حسین (علیه السلام) بود، وی در روز عاشورا با نیزه خود که آن را مسموم کرده بود، دوازده نفر از لشکریان عمر سعد را کشت. (به غیر از مجروحین) وی بعد از جنگ نمایان، دو بازویش شکسته و اسیر شد، شمر او را گرفت و در حالی که خون از چهره هلال، سرازیر بود، وی را به نزد عمر سعد برد و او فریاد می زد: من دوازده نفر از شما را کشتم، غیر از آنانی که زخمی نمودم و اگر دست و بازوی سالمی داشتم، نمی توانستید مرا اسیر کنید. «شمر» شمشیر را کشید که او را به قتل برساند. هلال گفت: خدا را شکر که شهادت من به دست بدترین خلق خداست و شمر این اسیر بی دفاع را به شهادت رساند. آنگاه برگشت و به جنگ با یاران امام حسین (علیه السلام) پرداخت.

۱۲. روز عاشورا هنگامی که امام حسین (علیه السلام)، تمام یارانش به شهادت رسیده بودند و حضرتش پس از جنگ نمایانی که با دشمن نمود، به شدت مجروح شد، به طوری که دیگر توان حمله نداشت، «شمر» از این فرصت استفاده کرد و با دوازده نفر از اوباشان لشکر به طرف خیمه گاه

امام حسین(علیه السلام)حمله‌ور شد و امام خطاب به آنان، این جمله معروف را فرمود: که «اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید (لا اقل) آزادمرد باشید!».

بزرگترین جنایات و گناه شمر این بود که در آخرین لحظات عمر امام حسین(علیه السلام)، سر امام(علیه السلام) را از بدن او جدا کرد.

۱۳. روز یازدهم محرم پس از فاجعه عاشورا، لشکر عمرسعد، به طرف کوفه، همراه اسراء و سرهای شهداء حرکت کردند و شمر، مسؤول حمل سربریده امام حسین و سرهای یارانش بود و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج و عروة بن قیس او را همراهی می‌کردند.

۱۴. بعضی گفته اند: مسؤول حمل سرهای شهداء از کوفه به شام، شمر بن ذی الجوشن بود.

۱۵. شمر علاوه بر فرماندهی جناح چپ لشکر عمرسعد در روز عاشورا، گروهی از طایفه هوازن را نیز در جنگ رهبری می‌کرد، و در هنگام تقسیم سرهای شهداء، ۲۰ سر از شهداء تحویل شمر و طایفه هوازن شد. تا در قبال آن جایزه خود را دریافت دارند.

۱۶. در واقعه قیام مختار در کوفه، در آغاز جنگ شهری بین نیروهای مختار و ابن مطیع، شمر از فرماندهان ابن مطیع بود که با نیروهای مختار جنگید.

۱۷. در جریان شورش ضدانقلاب و اشراف کوفه، شمر از سرکرده های اشرار و شورشیان بود و برای بار دوم با نیروهای مختار جنگید.

۱۸. درگیری با مأموران مختار و به شهادت رساندن «زربی» غلام مختار. این موارد، خلاصه ای از اعمال و جنایات شمر بن ذی الجوشن بود.

با توجه به همه موارد فوق، شمر یکی از افرادی بود که مختار اهتمام زیادی برای دستگیری و مجازات او داشت و حال که قرار است قاتلان امام حسین(علیه السلام)و مسببان فاجعه کربلا به حسابشان رسیدگی شود، قطعاً شمر در رأس این افراد خواهد بود و شمر خود نیز متوجه این مطلب بود، بنابراین هنگامی که دید تمام توطئه ها علیه مختار با شکست روبرو شده و دیگر توان مقابله با نیروهای انقلاب را ندارد به دنبال مخفیگاه، از کوفه متواری شد.

«شمر» توانست از معرکه کوفه، جان سالمی بدر برد و از شهر کوفه خارج شود. مختار غلامی داشت به نام «زربی». این شخص ظاهراً ایرانی الاصل و از هواداران اهل بیت(علیهم السلام) و از شیعیان بود، وی جوانی زیرک و باهوش بود. مختار، زربی را همراه گروهی که حدود ده نفر می‌شدند، مأمور پیدا کردن شمر نمود.

مسلم بن عبدالله ضبابی گوید: «من نیز جزء فراریان، همراه شمر، از کوفه متواری شدم. و زربی همچنان به دنبال ما بود تا از کوفه خارج شدیم و اسبهای ما لاغر و ناتوان بودند ولی اسب زربی چابک و زیرک. بالاخره خود را به ما رساند، هنگامی که او نزدیک ما شد، شمر به ما گفت: «شما از من دور شوید شاید منظور این غلام کسی جز من نباشد». ما اسبهایمان را تاختیم و دور شدیم

و زربی به قصد جان شمر به سوی او تاخت، شمر با تاکتیکی خاص او را به دنبال خود کشاند تا او از یارانش جدا شد. شمر، هنگامی که زربی را تنها یافت به او حمله برد و ضربتی محکم بر پشتش وارد کرد که پشتش شکست و زربی به شهادت رسید. و بدین سان، شمر از مهلکه جان سالم بدر برد. خبر ناکام ماندن مأموریت زربی به مختار رسید. مختار با ناراحتی گفت: «بیچاره زربی، اگر با من مشورت کرده بود، به او توصیه می کردم که تنها به دنبال «ابوالسابغه» (مقصودش شمر بود) نرود». مسلم ضبابی گوید: ما و شمر توانستیم، خودمان را به محلی به نام «ساتیدما» برسانیم و بعد از کمی استراحت، رفتیم تا به نزدیک دهکده ای به نام «کلثانیه» رسیدیم، کنار ساحل رودخانه ای که نزدیک تپه ای بود، پیاده شدیم، شمر فردی از اهالی همان روستا را گرفت و با تهدید گفت: «نامه ای دارم و باید آن را به سرعت به بصره به نزد مصعب بن زبیر ببری.»

گویا آن روستایی قبول نمی کرد، «شمر» او را کتک زد و او هم از ترس جانش، این مأموریت را پذیرفت و نامه را گرفت و برای مقدمات سفر، به همان دهکده رفت و این دهکده چند خانه بیشتر نداشت و بعد معلوم شد که ابوعمره، رئیس پلیس مختار، با گروهی مسلح در آنجا مستقر شده اند و در آن محل پاسگاهی جهت کنترل راه کوفه به بصره قرار داده اند مخصوصاً به خاطر این که فراریان کوفی از این راه خود را به بصره می رسانند و تحت حمایت مصعب بن زبیر که استاندار عبدالله زبیر در آن جا بود قرار می گرفتند.

لازم به توضیح است که ابوعمره از افراد بسیار ارزنده و از یاران صمیمی مختار بود و چنان نسبت به قاتلان امام حسین (علیه السلام) حساسیت و کینه داشت که هر جا با آن جانیان برخورد می کرد با شدت و حدت تمام، به حساب آنان می رسید.

آن روستایی در بین راه به یک هم روستایی خود برخورد کرد و ماجرای کتک خوردن خود از دست شمر را برای وی تعریف کرد. در همان حال که این دو روستایی با هم صحبت می کردند، یکی از افراد گروه ابوعمره، از صحبت آنان متوجه مطلب شد و مطلع گردید که این روستایی، حامل نامه ای از شمر برای مصعب بن زبیر است و قصد بصره را دارد. این مأمور باهوش، نشانی دقیق محل ملاقات شمر و آن روستایی را از او تحقیق کرد و معلوم شد از آن جا تا محلی که شمر در آن جا بود حدود سه فرسخ راه است. این مأمور، جریان را به ابوعمره گزارش داد و ابوعمره، بلافاصله با گروه مسلح خود، به سوی محل استقرار و اختفای شمر، حرکت کردند. مسلم بن عبدالله که خود از فراریان و همراهان شمر بود گوید: به خدا سوگند آن شب، با شمر بودیم من به او گفتم: «این جا جای خوبی نیست بهتر بود از این جا می رفتیم و ما در این جا می ترسیم».

شمر گفت: «آیا سایه وحشت آن کذاب در همه جا گسترده؟ حتی این جا هم می ترسید؟ نه، به خدا قسم من تا سه روز هم این جا بمانم، ترس ندارم و کسی به این جا نخواهد آمد و سپس با ناراحتی به ما گفت: «خدا دل هایتان را از ترس آکنده کند».

مسلم بن عبدالله ضبابی گوید: «محلّی که ما همراه شمر اطراق کرده بودیم بچه ملخ زیادی داشت و شب را صدا می دادند. ناگهان همان شب من از خواب پریدم و صدای پای اسب هایی را شنیدم، با خود گفتم: این موقع شب، خبری نیست، حتماً سر و صدای بچه ملخ ها است، اما لحظه ای بعد، صدا را واضح تر شنیدم و هوا تاریک بود و دور را درست نمی توانستم ببینم، خودم را جمعوجور کردم و چشمهایم را مالیدم و خوب دقت کردم و با خود گفتم: نه به خدا صدای بچه ملخ نبود. خواستم از جایم بلندشوم که ناگهان از پشت تپه، گروهی ظاهر شدند و تا چشمشان به خیمه های ما افتاد فریاد تکبیرشان بلند شد. آری ما محاصره و کاملاً غافلگیر شده بودیم، به طوری که وقت دفاع و یا مقابله ای برای ما نبود. ما همه دسته جمعی فرار کردیم و حتی موفق نشدیم با اسب هایمان سواره فرار کنیم، اسب ها را جا گذاشتیم و پیاده فرار کردیم. اما «شمر» را دیدم که جامه ای خوشباف به تن داشت و بدنش ابرص بود و گویا سفیدی دو پهلوی او را از کنار جامه اش دیدم زیرا شمر پیس بود و بدنش لکه های سفیدی داشت. او حتی فرصت پیدا نکرد که لباس رزمش را بپوشد و حتی وقت برداشتن سلاح هم نبود، ما فرار کردیم اما شمر گویا فرار را بی نتیجه می دید، قصد مقاومت داشت و ماند. مسلم گوید آنان درگیر شدند و به خدا قسم خود دیدم که شمر کشته شد.

عبدالرحمان بن عبید گوید: «آن کس که خبر نامه شمر و ماجرای آن روستایی را به ابوعمره داد، من بودم و من از افراد ابوعمره بودم که شمر را محاصره کردیم. وی مدعی است که «شمر» را خود او کشته است».

در امالی، شیخ طوسی نحوه اعدام شمر را چنین نوشته است:

«... ابوعمره با گروهی به تعقیب شمر رفتند و طی یک درگیری مسلحانه او را زخمی کردند و سپس به اسارت درآمد. او را به نزد مختار آوردند، مختار دستور داد او را گردن زدند و جسد او را در دیگ روغن جوشیده افکندند و یکی از اطرافیان مختار، سر شمر را با پای خود لگدکوب کرد. شاید جمع بین این دو روایت این باشد که «شمر» در ماجرای فرار و درگیری مجروح شد و او را زنده به نزد مختار آوردند و مختار دستور داد گردنش را زدند و بدنش را در روغن جوش انداختند.

از عبدالرحمان پرسیدند: ماجرای درگیریش با «شمر» و کشته شدن او را تعریف کند، و آیا شمر در آخرین لحظات چه می گفت: عبدالرحمان گوید: «بله آن شب، ما چادر «شمر» و همراهانش را محاصره کردیم و «شمر» را یافتیم. او با نیزه به ما حملهور شد و بعد نیزه را بینداخت و به سرعت وارد خیمه شد و شمشیر را برگرفت و رو بروی ما ایستاد و آماده حمله شد و این رجز را می خواند:

نیهتم لیت عرین باسلا \*\*\* جهماً محیاه یدق الکاهلا

لم یریوماً عن عدو ناکلا \*\*\* الا کذا مقاتلا او قاتلا

«شیر دلیر را بیدار کردید که عبوس است و پشت را می لرزاند.

**هرگز از دشمن روگردان نبوده و پیوسته مرد جنگ و نبرد بوده است»**

عبدالرحمان گوید: «من شمر را کشتم.» مسلم بن ضمری گفت: «الله اکبر، خدا آن خبیث را کشت.»

آری، شمر این جانی پست، به دست پرتوان ابو عمره، به هلاکت رسید و چند تن از یارانش نیز کشته شدند و سرهای بریده آنان را به نزد مختار آوردند، مختار تا نظرش به سر بریده «شمر» افتاد، سجده شکر به جای آورد و دستور داد، سرهای نحس آنان را در مقابل مسجد جامع، بالای نیزه نصب کنند تا عبرت دیگران شود» لعنت الله علیه.

**شمس الدین بن شجاع قاضی اسدی**

اولین کلیددار بارگاه ملکوتی حضرت امام حسین (علیه السلام). وی مردی عالم بود که از شهید ثانی اجازه نقل حدیث داشته. از ماه شوال ۹۶۳ تا اواخر ۹۹۰ تولیت حرم حسینی با او بوده است.

**شمسة قلادة الجلالة**

در درخشان گردنبند جلالت. از القاب حضرت زینب سلام الله علیهاست.

**شوزب بن عبدالله**

شوزب بن عبدالله حمدانی شاکری غلام شاکر بوده است.

او از اهالی کوفه بود که بعد از شکست مسلم بن عقیل (علیه السلام) به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) در مکه رسیده و با آن حضرت وارد کربلا شد و هنگام شهادت سن زیادی داشت. سوابق و فضایل شوزب:

او از چهره های سرشناس شیعه، سوارکاری مشهور، حافظ، معلم و حامل حدیث از امام علی (علیه السلام) بوده است.

مرحوم سماوی به نقل از ابی مخنفی نویسد:

«شوزب به همراه غلامش عابس بعد از ورود مسلم (علیه السلام) به کوفه حامل نامه ای از مسلم به امام حسین (علیه السلام) در مکه بود و در همانجا ماند تا این که به همراه امام (علیه السلام) وارد کربلا شدند.»

این سخن با قول مرحوم مامقانی منافات دارد. بعضی از علما از جمله مرحوم حاجی نوری می نویسند: شاید مقام شوزب بالاتر از مقام عابس باشد چون متقدم در تشیع بوده است.

در روز عاشورا عابس به نزد شوزب آمده و گفت: در دلت چه می گذرد؟

شاذب گفت: من به همراه تو در راه فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جهاد می کنم تا به شهادت برسم.

عابس گفت: انتظار من هم از تو این بود، پس خدمت امام (علیه السلام) برویم تا تو را مانند دیگران از شهدا به حساب آورد، و من نیز به سبب تو آزمایش می شوم و امید به پاداش الهی در مصیبت تو دارم اگر کسی نزدیکتر از تو، با من بود باز هم دوست داشتم او را پیش از خود به میدان بفرستم تا در مصیبت او مأجور شوم. پس شاذب جلو رفت و بر امام (علیه السلام) عرض ادب و سلام کرده و به میدان شتافت و بعد از جهادی خالصانه به شهادت رسید.

#### شهاب ابن کثیر بن شهاب ابن حصین حارثی

این جانی، از سردمداران جبهه اموی بود و در زمان خروج مسلم بن عقیل در کوفه در ارباب مردم و جداکردن آنان از مسلم بن عقیل، نقش فعالی را به عهده داشت. او مشاور مخصوص عبیدالله بن زیاد جنایتکار بود و با تمام نیرو برای بدنام کردن امام حسین (علیه السلام) و مسلم بن عقیل، فعالیت کرد و نیروهای مردم کوفه را از یاری مسلم بازداشت. پس از شهادت مسلم، او همراه لشکرکشی ابن زیاد به کربلا (در نیروهای مسلح دشمن) به جنگ امام حسین (علیه السلام) آمد، شیعیان و طرفداران امام حسین (علیه السلام) سخت از او دل پری داشتند و آرزوی ایشان این بود که به دست انتقام سپرده شود، اما بعد از واقعه کربلا، خداوند او را مهلت نداد و به هلاکت رساند.

#### شهربانو

دختر یزدگرد و همسر امام حسین (علیه السلام) بود. شهربانو، مادر مکرمه حضرت زین العابدین (علیه السلام) است.

#### شهم بن عبدالرحمان

وی از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. موسی بن عامر از طایفه «جهنیه» گوید: ماجرای دستگیری آن سه نفر به گوش «شهم بن عبدالرحمان» از طایفه جهنی و «ابی اسماعیل بشیر قابضی» رسید، آن دو از جمله کسانی بودند که در واقعه عاشورا نقش فعالی داشتند، و در به شهادت رساندن عبدالرحمان بن عقیل، پسرعموی امام حسین (علیه السلام) شرکت داشتند (و دستشان به خون اهل بیت (علیهم السلام) آغشته بود).

آن دو از ترس دستگیری متواری شدند، عبدالله کامل که از معاونان مختار بود، با گروهی مسلح در هنگام عصر بود که جلوی مسجد محله «بنی دهمان» مستقر شدند، و بر طایفه بنی دهمان اعلام کرد و قسم یاد نمود که: اگر عثمان بن خالد را تحویل او ندهند، همه را از دم شمشیر خواهد گذراند.

ما که کاملاً در محاصره بودیم، گفتیم: به ما مهلت بده تا او را پیدا کنیم و تحویل دهیم، افرادی از ما همراه مأموران مختار، به جستجوی آن دو قاتل فراری حرکت کردند تا این که آن دو را در میدان خروجی شهر یافتند که قصد فرار به جزیره (شمال عراق) را داشتند، مأموران آن دو را دستگیر کرده و به نزد عبدالله کامل فرمانده گروه اعزامی مختار آوردند.

ابن کامل خطاب به عثمان گفت:

سپاس خدایی را که مؤمنین را در نبرد یاری داد، اگر این دو پیدا نمی شدند، ناچار به منزلش حمله می کردیم، خدا را شکر که مرا بر شما چیره ساخت، سپس ابن کامل، آن دو را به طرف چاهی به نام «چاه جعد» برد و گردن هردو را زد و به سوی مختار بازگشت و گزارش مأموریت خود را تقدیم مختار نمود.

مختار که نسبت به آن دو خبیث سخت حساسیت داشت، فرمان داد تا آن دو جسد را دفن نکنند و هر دو جسد را با آتش بسوزانند.

#### شهید نماز

منظور، «سعید بن عبدالله حنفی» و «ابو ثمانه صائدی» هستند.

#### شیخ بهایی

محمد بن حسین معروف به بهاء الدین عاملی، یکی از چهره های برجسته تاریخ اسلام است. وی از اکثر علوم روزگار خویش بهره کامل داشت. این دانشمند فرهیخته به سال ۹۵۳ هـ. ق. در بعلبک چشم به جهان گشود و سپس به همراه پدر به ایران آمد و سالها چون خورشید در حوزه پر بار علمی اصفهان درخشید. شیخ بهایی در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ هـ. ق. در اصفهان بدرود حیات گفت. جنازه او را به مشهد رضوی نقل و در جوار حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) دفن کردند. او بعلاوه کتب مختلف علمی، در شعر فارسی و عربی آثار ارزشمندی بر جای نهاده است.

مصائبك یا مولای اورث حرقة \*\*\* و أمطر من أجفاننا هاطل المزن

فلو لم يكن ربّ السماء منزّها \*\*\* عن الحزن قلنا أنّه لك في الحزن

آقای من، مصائب تو آتشی در دلم بر جای نهاد و از دیدگاتم باران بسیار فروریخت.

اگر خداوند آسمانها (و زمین) از اندوه منزّه نمی بود، می گفتیم که او نیز اندوهناک شد.

شیخ حمادی نوح

ابو هبة الله محمد بن سليمان بن نوح غریبی کعبی، اصل او اهوازی است ولی ساکن حله بود. در سال ۱۲۴۰ هـ . ق. متولد شده و به سال ۱۳۲۵ هـ . ق. در حله وفات یافت. او را در نجف دفن کردند.

یا حجر إسماعیل جاوزك الهدی \*\*\* مذ بان عن غدك الحسین الأطهر  
یفدی ذبیحك كبشه و علی الظما \*\*\* حنقا صفی الله جهراً ینحر  
أصفاء زمزم لاصفوت لشارب \*\*\* و حشا الهدی بلظى الظما تنفطر  
ای حجر اسماعیل، بعد از آنکه حسین (علیه السلام) از تو دور شد، هدایت هم از تو جدا شد.  
گوسفندی فدای ذبیح تو (اسماعیل) شد در حالیکه صفی الله (امام حسین) (علیه السلام) از روی  
کینه در حالت تشنگی و بطور آشکار کشته شد.  
ای زمزم زلال، ای کاش که برای نوشندگان، آب زلالی نباشی زیرا که اندرون هدایت از حرارت  
تشنگی ترکیب. (اشاره به امام حسین) (علیه السلام) است).

شیرخوار

منظور، طفل شیرخوار سیدالشهداء، حضرت علی اصغر (علیهما السلام) است.

ترجمه  
Translation Movement

ۛ





ترجمة قرآن  
Translation Movement

### صائب تبریزی

میرزا محمد علی بن میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به صائب و صائبا، از اعقاب شمس الدین محمد شیرین مغربی تبریزی است. پدرش از تاجران تبریزی مقیم اصفهان بود و محمد علی در اصفهان متولد شد. پس از تحصیل و کسب فنون شاعری از حکیم رکنای کاشانی و حکیم شفایی، مورد علاقه شاه عباس قرار گرفت. در سال ۱۰۳۶ هـ. ق. به عزم سفر هند از اصفهان خارج شد و مدتی در کابل در نزد ظفرخان نایب الحکومه آنجا زیست. سپس به همراه وی به دکن در هند رفت. صائب در آنجا به حضور پادشاه معرقی و به لقب «مستعد خان» و منصب «هزاره» سرافراز گردید.

در سال ۱۰۴۲ هـ. ق. ظفرخان به حکومت کشمیر منصوب شد و صائب هم با وی رفت. در همان هنگام پدر صائب به هند آمده و او را به اصفهان بازگرداند. صائب از آن پس تا پایان عمر در اصفهان بود و نزد سلاطین صفوی احترام داشت. او لقب ملك الشعرايي را از شاه عباس دوم دریافت کرد. صائب به سال ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ هـ. ق. وفات یافته است. مجموعه آثار نظم او قریب ۱۲۰۰۰۰ بیت است. وی بیشتر به غزل پرداخته، قصیده و مثنوی نیز دارد. همچنین نوشته های منثور و خطبه های دیوانی انشا کرده و دیوانی هم به ترکی دارد. صائب از استادان سبك هندی است و مهارت وی در غزل است. سخنش استوار و پرمعنی و مشحون از مضمونهای دقیق و افکار باریك و تخیلات لطیف و تمثیلات زیباست.

این شاعر بزرگ و توانای ایرانی اشعار زیادی را در رثا و مدح شهیدان صحرای کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) سروده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود:

مظهر انوار ربّانی، حسین بن علی \*\*\* آن که خاک آستانش دردمندان را شفاست

ابر رحمت، سایبان قبه پر نور او \*\*\* روضه اش را از پر و بال ملایك بوریاست

دست خالی بر نمی گردد دعا از روضه اش \*\*\* سایلان را آستانش کعبه حاجت رواست  
با لب خشك از جهان تا رفت آن سلطان دین \*\*\* آب را خاك مذلت در دهان زین ماجراست  
زین مصیبت می کند خون گریه چرخ سنگدل \*\*\* این شفق نبود که صبح و شام، ظاهر برسماست  
در ره دین هر که جان خویش را سازد فدا \*\*\* در گلوی تشنه او آب تیغ، آب بقاست  
نیست يك دل كز وقوع این مصیبت داغ نیست \*\*\* گریه، فرض عین هفتاد و دو ملت زین عزاست  
بهر زوارش که می آیند با چندین امید \*\*\* هر كف خاك از زمین کربلا دست دعاست  
چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبر \*\*\* تا قیامت سجده گاه خلق، مهر کربلاست  
زایران را چون نسازد پاك از گرد گناه \*\*\* شهپر روح الامین، جاروب این جنت سراسر است  
تکیه گاهش بود از دوش رسول هاشمی \*\*\* آن سری كز تیغ بیداد یزید از تن جداست  
آن که می شد پیکرش از بوی گل، نیلوفری \*\*\* چاك چاك امروز مانند گل از تیغ جفاست  
آن که بود آرامگاهش، از کنار مصطفی \*\*\* پیکر سیمین او افتاده زیر دست و پاست  
چرخ از انجم در عزایش دامن پراشك شد \*\*\* تا به دامن جزا، گر ابر خون گرید رواست  
مدحش از ما عاجزان، صائب بود ترك ادب \*\*\* آن که ممدوح خدا و مصطفی و مرتضاست

صابر همدانی چون ز فرق اکبر اندر کارزار \*\*\* معنی شق القمر شد آشکار  
ارغوانی گشت مشکین سنبلش \*\*\* ریخت روی نرگس و برگ گلش  
موی او تا شد ز خورش لاله فام \*\*\* طره اش را شد سیه روزی تمام  
هر چه تیر آمد ز چشمش در نبرد \*\*\* جای آن چشمی شد و خون گریه کرد  
بر جراحتش که جای شرح نیست \*\*\* با هزاران دیده، جوشن می گریست  
هر چه او از تشنگی بی تاب بود \*\*\* تیغش از خون عدو سیراب بود  
آنچه دشمن کرد با وی در نبرد \*\*\* صدمه باد خزان با گل نکرد  
بس که خون از هر رگش جوشیده بود \*\*\* سرو، از گل پیرهن پوشیده بود  
چون شد از دستش عنان صبر و تاب \*\*\* ناگزیر افتاد بر یال عقاب  
گفت با آن توسن تازی نژاد \*\*\* کای به جولان برده گوی، از گرباد  
ای براق تیز جولان را قرین \*\*\* وی عنان گیرت كف روح الامین  
ای همه اوصاف رفرف در خورت \*\*\* وی ملایك چاکر و میر آخورت  
ای مبارک توسن فرخ سرشت \*\*\* وی چراگاه تو بستان بهشت  
ای هلال ماه نو، نعل سمت \*\*\* وی خجل گیسوی حورا از دُمت  
ای پی تعویض نعلت تا به حال \*\*\* آسمان آورده ماهی يك هلال  
کار میدان داری من شد تمام \*\*\* وقت جولان تو شد، ای خوش خرام

سعی کن شاید رسد بار دگر \*\*\* دست آمیدم به دامن پدر  
اندکی گر غفلت از رفتن کنی \*\*\* راکبت را طعمه دشمن کنی

\* \* \*

تا نبیند راکبش را پایمال \*\*\* وام کرد از تیر دشمن پر و بال  
گر جز این باشد سخن، ای نکته یاب \*\*\* بی مسمای شود اسم عقاب  
چون عقاب از صحن میدان پرگرفت \*\*\* ضعف کم کم دامن اکبر گرفت  
از کفش تیغ و ز سر افتاد خود \*\*\* دست و سر دیگر به فرمانش نبود  
شد رها از دست او یال عقاب \*\*\* گشت بیرون هر دو پایش از رکاب  
همچو برگی کاووند از باد سخت \*\*\* میل هر سو می کند جز بر درخت  
اکبر گلچهره نیز از پشت زین \*\*\* طاقتش شد طاق و آمد بر زمین  
بود گفتی خاک هم چشم انتظار \*\*\* تا که جسمش را بگیرد در کنار

صابرة محتسبه

نگهبان صبر و شکیبایی، از القاب شریفه حضرت زینب سلام الله علیهاست.

صاحب بن عباد

ابوالقاسم کافی الکفاة اسماعیل بن ابی الحسن دیلمی اصفهانی قزوینی طالقانی، وزیر مویّد الدوله و  
فخرالدوله دیلمی بود. وی به سال ۳۲۶ هـ. ق. در اصطخر فارس متولد شده و به سال ۳۸۵ هـ. ق.  
در ری درگذشت. جسدش را در اصفهان دفن کردند. او ده هزار بیت در مدح آل رسول(صلی الله  
علیه و آله) سروده است.

لم يعلموا أنّ الوصیّ هو الذی \*\*\* سبق الجميع بسنة و کتاب  
لم يعلموا أنّ الوصیّ هو الذی \*\*\* لم یرض بالانصام والانصاب  
لم يعلموا أنّ الوصیّ هو الذی \*\*\* آتی الزکاة و کان فی المحراب  
لم يعلموا أنّ الوصیّ هو الذی \*\*\* حکم الغدير له علی الأصحاب  
أیشکّ فی لعنی امیة أنّها \*\*\* جارت علی الاحرار والاطباب  
وسبوا بنات محمد فکأنّهم \*\*\* طلبوا دخول الفتح والاحزاب

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در سنت و کتاب بر همه پیشی گرفته است؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که از بت و انصاب بیزار بوده است؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در محراب، زکات پرداخت؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در غدیر، فرمان سروری او بر همگان مسلم شد؟

آیا در لعن کردن من بر بنی امیه جای شك است؟ هم آنان بودند که بر پاکان و آزادگان ستم کردند.

آنان دختران محمد (صلی الله علیه و آله) را اسیر کردند، گویی در پی انتقام فتح مکه و جنگ احزاب بودند.

### صادق عاملی

شیخ صادق بن ابراهیم بن یحیی عاملی، عالمی فاضل و شاعری ادیب است که از شرح حال او اطلاعی در دست نیست. او به سال ۱۲۵۰ هـ. ق. در قریه طیبه در جنوب لبنان وفات یافته است.

قبر ثوی فیہ الحسین و حوله \*\*\* أصحابه کالشهب حقّت بالقمر

مولی دعوه للهوان فهاجه \*\*\* واللیث ان أخرجته یوماً زأر

حسین (علیه السلام) در آرامگاهش مانند ماهی آرمیده و اصحاب او که در اطرافش مدفونند همانند ستاره ها اطراف او را فرا گرفته اند.

حسین (علیه السلام) آقایی است که گویی او را برای خوار کردن دعوت کردند و او دعوتشان را با شور پذیرفت. در حالیکه هر گاه شیر را در تنگنا بگذارند غرش می کند.

### صادق هدایت

(۱۳۳۰-۱۲۸۰) اصلاً در يك خانواده اشرافی زاده شده بود، در سال ۱۳۰۰ جزو محصلان اعزامی به فرانسه رفت و در سال ۱۳۰۹ به ایران بازگشت. ابتدا به استخدام بانک ملی درآمد اما بعد از آن چند شغل عوض کرد. در سال ۱۳۱۵ به هندوستان رفت؛ در آنجا زبان پهلوی آموخت و رمان معروف بوف کور را به صورت پلی کپی در همان دیار منتشر کرد.

علاوه بر رمان بوف کور و مجموعه داستانهای کوتاه سایه روشن، سگ ولگرد، علویه خانم، ولنگاری و مجموعه انتقادی و غوغ ساهاپ، چند نمایشنامه و مقداری ترجمه از آثار معروف نویسندگان مایوس مانند کافکا از خود برجای گذاشت و سرانجام در فروردین سال ۱۳۳۰ در پاریس به وسیله گاز خودکشی کرد.

وی در رابطه با شهادت حسین بن علی (علیهما السلام) اظهار نظر کرده و در کتاب «توب مرواری» خود می گوید: «...برای عرب سوسمار خوری که چندین سال پیش به طمع خلافت ترکیده، زنده ها باید تمام عمر به سرشان لجن بمالند و گریه و زاری کنند.»!!!

### صالح بن سیار

وی در روز عاشورا از هواداران و نیروهای تحت امر عمر بن سعد بود. هنگامی که عون بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای مبارزه با دشمنان پا به عرصه میدان نهاد، مردی از لشکر عمر بن سعد به نام صالح بن سیار که در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جرم شربخواری به دست عون شلاق خورده بود و از این رو کینه اش را در دل داشت، بادیدن عون، به فکر انتقام افتاد. و با اسب به سوی عون تاخت. شمشیر را در هوا چرخاند و زبان به دشنام گشود. عون با ضربت نیزه ای او را به هلاکت رساند. پس از او، «بدر بن سیار» برادر صالح به خونخواهی برادرش شتافت که عون او را نیز به قتل رساند.

### صالح بن طعان

شیخ صالح بن طعان بن ناصر بن علی ستری بحرانی برکویانی، به سال ۱۲۸۱ هـ. ق. در مکه به بیماری طاعون درگذشت. او دیوانی در مرثی اهل بیت (علیه السلام) دارد.

کلّ تلوذ بأخری خوف آسرھا \*\*\* لوذ القطا خوف بأس الباشق الضنحم

هر يك از آنها (دشمنان) از ترس نگهبانان، خود را در پشت یکدیگر مخفی می کردند. مانند مرغ شباهنگ که از ترس باز شکاری پنهان می شود.

### صالح بن مسعود

از هواداران و طرفداران جناب «محمد بن حنفیه» بود. او نامه ها و پیغامهای محمد بن حنفیه را به مختار بن ابوعبید ثقفی می رساند.

### صالح بن وهب

وی یکی از هواداران و لشکریان عمر سعد بود. آنگاه که عرصه نبرد بر حسین (علیه السلام) تنگ شده و شدت مصائب و عطش بر آن جناب مستولی گشته بود، آن ملعون ضربتی بر آن حضرت فرود آورد و آن امام همام از اسب به زمین افتاد.

وی یکی از ده نفری بود که بر بدن مطهر سیدالشهداء (علیه السلام) اسب تاختند. ابوعمر و زاهد گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسب هایی با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسد های آنان را با آتش سوزانید.

### صالح تمیمی

ابوسعید شیخ صالح بن علی معروف به شیخ صالح تمیمی، به سال ۱۲۱۸ هـ. ق. در کاظمیه به دنیا آمده و به سال

۱۲۶۱ هـ. ق. در همان شهر وفات یافته و دفن شده است.

قساورة يوم القراع رماحهم \*\*\* تكفلن ارزاق النّسور القشاعم  
مقلّدة من عزمها بصوارم \*\*\* لدى الرّوع امضى من حدود الصّوارم  
اشدّ نزالا من ليوث ضراغم \*\*\* و اجرى نوالا من بحور خضارم  
غدا ضاحكاً هذا و ذا مبتسماً \*\*\* سرورا و ما ثغر المنون بباسم  
و ما سمعت اذنى من النّاس ذاهبا \*\*\* الى الموت تعلوه مسرة قادم  
كأنّهم يوم الطّفوف و للظّبا \*\*\* هنالك شغل شاغل بالجماجم  
رجال طلقوا الدّنيا و من ذا \*\*\* صبا لطلاق كاعبة النّهود  
دعاهم نجل فاطمة ليوم \*\*\* يشيب لذكره رأس الوليد  
كأنّ رماحهم تتلو عليهم \*\*\* لصدق الطّعن اوفوا بالعقود  
اذا ما هز عسال تصابوا \*\*\* كما يصبى الى هزّ القدود  
فليس يصافح الحوراء الا \*\*\* فتى يهوى مصافحة الحديد  
آنها در روز جنگ مانند شیرهایی بودند که نیزه هایشان رزق کمرکسهای بزرگ را تأمین می کرد.

در هنگام جنگ، عزم و اراده ای را همانند شمشیر به خود بسته بودند که (این اراده) از لبه های شمشیرهایشان تیزتر و استوارتر بود.  
مبارزه آنها با دشمنان از مبارزه شیران خشمگین، سخت تر و قدرت آنها در جنگ مانند دریاهاى طوفانی بود.  
چهره های آنان خندان و متبسّم و شادمان بود. ولی مرگ با قیافه خشمگین به سوى آنان می شتافت.

هیچگاه نشنیده ام که گروهی از مردم چنین شادمان به استقبال مرگ بروند، گویی که از مسافر عزیزى استقبال می کنند.

آنها در روز طف مانند آهو بقرار و پیوسته به جدا کردن سرهای دشمنان مشغول بودند.  
آنها مردانی بودند که دنیا را طلاق دادند. غیر از آنها چه کسی می تواند دختری زیبا روی را طلاق دهد؟

پسر فاطمه(س) آنها را برای روزی فراخواند که یاد آن، طفل را پیر می کند.  
چون با خلوص نیت جنگیدند گویی نیزه ها به آنها می گفتند : به عهدتان وفا کنید.

حرکت نیزه ها در نظر آنان همانند رقص زیبارویان بود.  
هیچ جوانی نمی توانست با حوریان بهشتی مصافحه و دیدار نماید مگر اینکه پیش از آن با آهن  
(شمشیر و نیزه) مصافحه نموده باشد.

### صالح قزوینی نجفی

سید صالح قزوینی نجفی بغدادی، به سال ۱۲۰۸ هـ . ق. در نجف اشرف متولد شده و در سال  
۱۳۰۶ هـ . ق. در بغداد وفات یافت و او را در نجف دفن کردند. او شاگرد محمد حسن صاحب جواهر  
الکلام است.

فکأنما لهم الرّماح عرائس \*\*\* تجلی و هم فیها هیام و لع  
یمشون فی ظلل القنا لم تنّهم \*\*\* وقع القنا والبیض حتّی صرّعوا  
یا کوکب العرش الذی من نوره \*\*\* الكرسيّ والسّبع العلی تنّشعشع  
کیف اتّخذت الغاضریّة مضجعا \*\*\* والعرش ودّ بأنّه لك مضجع؟  
نیزه ها برای آنها مانند عروسهایی هستند که شدیداً به آنها عشق می ورزند.  
در سایه نیزه ها راه می رفتند و ضربات نیزه و شمشیر آنها را خم نمی کرد تا اینکه کشته  
شدند.

ای ستاره عرشی که از نور او کرسی و هفت آسمان نورانی است،  
چگونه زمین غاضریّه را آرامگاه خود قرار دادی، در حالیکه عرش آرزوی مدفن تو را داشت؟

### صالح کوّاز

ابوالمهدی بن حاج حمزه از قبیله خضیرات است. او به سال ۱۲۳۳ هـ . ق. متولد شده و در سال  
۱۲۹۰ هـ . ق. درگذشته و در نجف دفن شده است. شیخ صالح عالمی بزرگ و در ادب و نحو کم  
نظیر بود. اشعار رثایی او در مجالس عزا خوانده می شود.

کأنّ جسمک موسی مذ هوی صعقا \*\*\* وإنّ رأسک روح الله مذ رفعا  
و معشر راودتهم عن نفوسهم \*\*\* بیض الضّبا غیر بیض الخرد العرب  
فانظر لاجسادهم قد قدّ من قبل \*\*\* اعضاؤها لا الی القمصان و الاله  
فقلّ بهاجر اسماعیل احزنها \*\*\* متی تشط عنه بحر الظّما توب  
و ما حکتها و لا أمّ الکلیم آسی \*\*\* غداة فی الیم القته من الطلب  
هذی الیها ابنها قد عاد مرتضعا \*\*\* و هذه قد سقی بالبارد العذب  
فأین هاتان ممّن قد قضی عطشا \*\*\* رضیعها و نأی عنها و لم یؤب  
شارکنها فی عموم الجنس و انفردت \*\*\* عنهن فیما یخصّ النّوع من نسب

و لو رآك بارض الطف مفردا \*\*\* عيسى لما اختار أن ينجو و يرتفعاً  
و لا أحبّ حياة بعد فقدكم \*\*\* و لا أراد بغير الطف مضطجعا  
قوموا فقد عصفت بالطف عاصفة \*\*\* مالت بأرجاء طود العزّ فانصدعا  
لا أنتم أنتم ان لم تقم لكم \*\*\* شعواء مرهوبة مرأى و مستمعا  
نهارها أسود بالنقع مرتكم \*\*\* و ليلها أبيض بالقضيب قد نصعا  
فلتلطم الخيل خدّ الارض عادية \*\*\* فحدّ عليا نزار للثرى ضرعا  
و لتذهل اليوم منكم كلّ مرضعة \*\*\* فطفله من دما أوداجه رضعا  
گویی جسد تو مانند موسی بود که مدهوش افتاده و سر تو در بالای نیزه گویی عیسی روح الله  
بود.

(آنها) گروهی بودند که شمشیرها به دنبال جانهای آنها می‌دویدند، نه دختران سفید روی  
جوان.

به اجساد آنها نگاه کن، این اعضای بدنشان است که از جلو دریده شده نه پیراهن و لباس آنها  
(زیرا هرگز پشت به دشمن نکرده اند).

هنگامی که هاجر از تشنگی به هر طرف می‌دوید (وجود) اسماعیل ناراحتی او را کم می‌کرد.  
داستان مادر موسی هم خیلی ناراحت کننده نیست در آن هنگام که فرزندش را که فرعون در  
طلب او بود به دریا افکند.

این یکی، پسرش برای شیر خوردن به او برگشت و آن یکی، پسرش را از آب سرد گوارا  
سیراب کرد.

این دو زن کجا و آن که کودک شیرخواره اش تشنه لب مرد و از او دور شد و دیگر بزرگشت  
کجا؟

این زن با آن دو نفر از يك جنسند ولی از نظر نسب و نوع از آنها جدا و ممتاز است.  
اگر عیسی (علیه السلام) می‌دید که تو در سرزمین طف تنها هستی، هیچگاه نجات خویش را بر  
نمی‌گزید و (به سوی آسمان) بالا نمی‌رفت.

و بعد از رفتن شما زندگی را دوست نمی‌داشت و جز سرزمین طف آرامگاهی را نمی‌جست.  
بپاخیزید که در اطراف کوه عزّت، طوفانی برخاسته که کوه را پاره پاره می‌کند.  
شما اگر قیام نکنید خودتان نیستید (در شمار نمی‌آیید) و جنگی ترسناک بر شما واقع شده که  
همه دنیا آنرا می‌بینند و می‌شنوند.

جنگی که در آن از گرد و غبار متراکم روزش سیاه و از درخشش شمشیرها شبش روشن  
گردیده است.

(در آن جنگ) باید اسبها بر گونه زمین لطمه زنند چون بهترین فرد از نسل نزار بر خاک افتاده است.

در این روز هر شیردهنده ای باید شیرخوار خود را رها کند (فراموش کند) چون فرزند او از خون گردن خویش شیر خورده است.

#### صامت بروجردی

محمد باقر بن پنجشنبه متخلص به «صامت»، به سال ۱۲۶۳ هـ. ق. متولد شد. او در انواع شعر از قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع بند، رباعی و معانی مختلف شعر، از رثاء و تغزل و مدیحه، طبع خود را آزموده و دیوان وی مکرر در تهران به طبع رسیده است.

\* \* \*

ای سر دور از بدن، روزی تو سامان داشتی \*\*\* جا به دوش مصطفی با لعل خندان داشتی  
خضر را رهبر تو بودی جانب عین الحیات \*\*\* خود چرا در وقت مردن کام عطشان داشتی  
هرگز از یادم نخواهد رفت کاندل کربلا \*\*\* العطش گفתי به زیر تیغ، تا جان داشتی  
افتاد آخر به دست اهرمن انگشترت \*\*\* ای سلیمانی که عالم زیر فرمان داشتی  
روی اطفال یتیم گشت از سیلی سیاه \*\*\* با همه احسان که در حق یتیمان داشتی

\* \* \*

ای سگه ابتلا به نامت \*\*\* از کوفه بتر بلای شامت  
در کوفه اگر به کنج مطبخ \*\*\* خولی نمود احترام  
در شام، پی تلافی آخر \*\*\* دادند به طشت زر مقام  
خاکستر و سنگ مردم شام \*\*\* کردند نثار سر، ز بامت  
بر نی چومه دو هفته کردند \*\*\* انگشت نمای خاص و عامت  
در بزم شراب، آسمان کرد \*\*\* زهر غم و ابتلا به جامت  
فرزند حرامزاده هند \*\*\* پوشید نظر ز احتشامت  
شد مست و به چوب خیزران کرد \*\*\* آزرده لبان لعل فامت  
شد روز به پیش چشم زینب \*\*\* چون شام ز رنج صبح و شامت

#### صباحی بیدگلی کاشانی

سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی از شعرای دوره بازگشت ادبی است که به سبک شعرای قدیم شعر می سروده است. او با شعرای دیگر همچون شهاب و آذر بیگدلی و هاتف اصفهانی، معاصر و معاشر بوده و تا اوایل قرن سیزدهم هجری حیات داشته است.

صبحی بیدگلی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. دیوانش شامل قصاید، ترکیب بند، غزلیات، مراثی و رباعیات است. او در مرثیه سرایی مهارت داشت و چهارده بند او که به تقلید کلیم ساخته مشهور است.

افتاد شامگه به کنار افق نگون \*\*\* خور چون سربریده ازین طشت واژگون  
افکند چرخ مغفر زرین و از شفق \*\*\* در خون کشید دامن خفتان نیلگون  
اجزای روزگار زیس دید انقلاب \*\*\* گردید چرخ بی حرکت، خاک بی سکون  
کند امّهات اربعه، زآبای سبعه دل \*\*\* گفתי خلل فتاد به ترکیب کاف و نون  
آماده قیامت موعود هر کسی \*\*\* کایزد وفا به وعده مگر می کند کنون  
گفتم محرم است نمود از شفق هلال \*\*\* چون ناخنی که غمزده آلایدش به خون  
یا گوشواره ای که سپهرش زگوش عرش \*\*\* هر ساله در عزای شه دین کند برون  
یا ساغری است پیش لب آورده آفتاب \*\*\* بر یاد شاه تشنه لبان کرده سرنگون  
جان امیر بدر و روان شه حنین \*\*\* سالار سروران سر از تن جدا حسین  
\* \* \*

افتاد رایت صف پیکار کربلا \*\*\* لب تشنه صید وادی خونخوار کربلا  
آن روز، روز آل علی تیره شد که تافت \*\*\* چون مهر از سنان سر سردار کربلا  
پژمرده غنچه لب گلگونش از عطش \*\*\* وز خونش آب خورده خس و خار کربلا  
ماتم فکند رحل اقامت، دمی که خاست \*\*\* بانگ رحیل قافله سالار کربلا  
گویم چه سرگذشت شهیدان؟ که دست چرخ \*\*\* با خون نوشته بر در و دیوار کربلا  
افسانه ای که کس نتواند شنیدنش \*\*\* یارب به اهل بیت چه آمد ز دیدنش؟  
\* \* \*

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی \*\*\* آمد بهار گلشن دین را زمان دی  
یثرب به باد رفت به تعمیر ملک شام \*\*\* بطحا خراب شد به تمنای ملک ری سرگشته بانوان حرم گرد  
شاه دین \*\*\* چون دختران نعش به پیرامن جدی

نه مانده غیر او کسی از یاوران قوم \*\*\* نه زنده غیر او کسی از همهرهان حی  
آمد به سوی مقتل و بر هر که می گذشت \*\*\* می شست زآب دیده غبار از عذار وی  
بنهاد رو به روی برادر که یا اخوا \*\*\* در برکشید تنگ پسر را که یا بنی  
غمگین مباش کامدمت اینک از قفا \*\*\* دل شاد دار، می رسمت این زمان زپی  
\* \* \*

چون تشنگی، عنان زکف شاه دین گرفت \*\*\* از پشت زین، قرار به روی زمین گرفت  
پس بی حیایی آه، که دستش بریده باد \*\*\* از دست داد دین و سر از شاه دین گرفت

داغ شهادت علی، ایام تازه کرد \*\*\* از نو، جهان عزای رسول امین گرفت  
هم پای پیل خاک حرم را به باد داد \*\*\* هم اهرمن، ز دست سلیمان نگین گرفت  
از خاک، خون ناحق یحیی گرفت جوش \*\*\* عیسی زدار، راه سپهر برین گرفت  
گشتند انبیا همه گریان و بوالبشر \*\*\* بر چشم تر، ز شرم نبی آستین گرفت  
کردند پس به نیزه، سری را که آفتاب \*\*\* از شرم او نهفت، رخ زرد در نقاب  
\* \* \*

ای جان پاک، بی تو مرا جان به تن دریغ \*\*\* از تیغ ظلم کشته تو و زنده من، دریغ  
عریان چراست این تن بی سر، مگر بود \*\*\* بر کشتگان آل پیمبر کفن دریغ؟  
شیر خدا به خواب خوش و کرده گرگ چرخ \*\*\* رنگین به خون یوسف من پیرهن دریغ  
خشک از سموم حادثه گلزار اهل بیت \*\*\* خرم ز سبزه، دامن ربیع و دمن دریغ  
آل نبی غریب و به دست ستم اسیر \*\*\* آل زیاد، کامروا در وطن دریغ  
کرد آفتاب یثرب و بطحا غروب و تافت \*\*\* شعری ز شام باز و سهیل از یمن دریغ  
غلطان ز تیغ ظلم، سلیمان به خاک و خون \*\*\* وز خون او حنا به کف اهرمن دریغ  
گفتم ز صد یکی به تو، حال دل خراب \*\*\* تا حشر ماند بر دل من حسرت جواب  
\* \* \*

ترسم دمی که پرسش این ماجرا شود \*\*\* دامن رحمت از کف مردم رها شود  
ترسم که در شفاعت امت به روز حشر \*\*\* خاموش ازین گناه، لب انبیا شود  
ترسم کزین جفا نتواند جفاکشی \*\*\* در معرض شکایت اهل جفا شود  
آه از دمی که سرور لب تشنگان حسین \*\*\* سرگرم شکوه، با سر از تن جدا شود  
فریاد از آن زمان که زبیداد کوفیان \*\*\* هنگام دادخواهی خیرالنسا شود  
باشد که را ز داور محشر امید عفو \*\*\* چون داد خواه، شافع روز جزا شود؟  
مشکل که تر شود لبی از بحر مغفرت \*\*\* گرنه شفیع، تشنه لب کربلا شود  
کی باشد این که گرم شود گیر و دار حشر؟ \*\*\* تا داد اهل بیت دهد کردگار حشر  
\* \* \*

یارب بنای عالم ازین پس خراب باد \*\*\* افلاک را درنگ و زمین را شتاب باد  
تا روز دادخواهی آل نبی شود \*\*\* از پیش چشم، مرتفع این نه حجاب باد  
آلوده شد جهان همه از لوث این گناه \*\*\* دامن خاک شسته ز طوفان آب باد  
لب تشنه شد شهید، جگرگوشه رسول \*\*\* هر جا که چشمه ای ست به عالم، سراب باد  
آن کو دلش به حسرت آل نبی نسوخت \*\*\* مرغ دلش بر آتش حسرت کباب باد  
در موقف حساب، صباخی چو پا نهاد \*\*\* جایش به سایه علم بو تراب باد

کامیوار نیست به نیروی طاعتی \*\*\* دارد ز اهل بیت، امید شفاعتی

### صبوری خراسانی

حاجی میرزا محمدکاظم از احفاد صبوری کاشانی و برادرزاده فتحعلی خان صباست. او در مشهد نشأت یافت و در قصیده سرایی ماهر گشت. ناصرالدین شاه قاجار وی را به لقب ملك الشعرايی آستانه رضویّه مفتخر کرد. دیوان او مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات است که به طبع رسیده. وی در وبای سال ۱۳۲۲ هـ. ق. در مشهد در گذشت و از جمله فرزندان وی، محمدتقی ملك الشعرايی بهار است.

این شاعر ایرانی اشعار و مرثیه هایی را در رثای شهیدان کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) سروده است و بدین وسیله ارادت خود را نسبت به خاندان عصمت و طهارت اظهار داشته است. در اینجا به نمونه ای از اشعار وی اشاره می شود:

\* \* \*

درای کاروانی، سخت با سوز گداز آید \*\*\* چو آه آتشی کز دل پر غصّه باز آید  
گمانم کاروانی از وطن آواره گردیده \*\*\* که آواز جرس با ناله های جانگداز آید  
اگر این کاروان است از حسین فرزند پیغمبر \*\*\* چرا او را اجل منزل به منزل پیشباز آید  
الا یا خیمگی، خرگاه عزّت بر سر پاکن \*\*\* که ناموس خدا زینب، ز راهی بس دراز آید  
به وقت بازگشت شام، یارب چون بود حالش \*\*\* بهین دخت علی کامروز اندر مهد ناز آید  
فلک گسترده خوانی، آب و نانش خونولخت دل \*\*\* عراقی میهمان دار است و مهمان از حجاز آید  
به روی میهمانان حجازی آب و نان بستند \*\*\* که دیده میزبان هرگز چنین مهمان نواز آید؟  
بنازم مقتدایی را که در محراب شمشیرش \*\*\* ز خون سر وضو سازد چو هنگام نماز آید  
یزید از زاده خیر البشر بیعت طمع دارد \*\*\* چگونه طاعت جبریل با ابلیس ساز آید؟  
سلیمان هیچ کس دیده مطیع اهرمن گردد؟ \*\*\* حقیقت کس شنیده زیر فرمان مجاز آید؟  
معاذ الله، مطیع کفر هرگز دین نخواهد شد  
وگر باید شدن مقتول، گو شو، این نخواهد شد

\* \* \*

از آن بیعت که دشمن خواست اولاد پیمبر را \*\*\* همان خوشتر که بنهاند گردن، تیغ و خنجر را  
اسیر بیعت دونان شدن، آن مشکلی باشد \*\*\* که آسان می کند بر دل، اسیریهای خواهر را  
چه تلخیهاست در تمکین ناله‌لان که چون شکر \*\*\* گوارا می کند در کام جان، مرگ برادر را  
کنار آب جان دادن، لب خشکیده آسان تر \*\*\* که دیدن تر دماغ از می، یزید شوم کافر را  
سر غیرت فرو نارند مردان پیش نامردان \*\*\* اگر چه از قفا از تن جدا سازند آن سر را

زهی مردان که اندر بیعت فرزند پیغمبر \*\*\* گرفتند دستشان از تن، دهند آن دست دیگر را

زهی اصحاب با همت که پیش نیزه و خنجر \*\*\* براندازند از تن جوشن و از فرق، مغفر را

نهنگانی که بهر تشنه کامان تا برند آبی \*\*\* شکافند از دم شمشیر، دریا های لشکر را

نخوردند آب و جان دادند پهلوی فرات آخر

بنوشیدند از جام فنا، آب حیات آخر

فلک، با غیرت خیرالبشر لختی مدارا کن \*\*\* مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهراکن

ره شام است در پیش و هزاران محنت اندری \*\*\* به اهل البیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن

شب از طفلی ز روی نافه بر روی زمین افتد \*\*\* به آرامی بگیرش دست و بیرون خارش از پا کن

فلک، آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش \*\*\* دو کودک از میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن

شود مهر و مهت گم، ای فلک از شرق و از مغرب \*\*\* بجوی این ماهرویان و دل زینب تسلا کن

شب تاری کجا گشتند متواری؟ بکن روشن \*\*\* چراغ ماه و تفتیشی از آن دو ماه سیما کن

به صحرا ام کلثوم است و زینب هر دو در گردش \*\*\* تو هم بالین دوخاتون، جستجو در خار و خار کن

اگر پیدا نگردند، آن دو طفل در به در امشب \*\*\* مهبای عقوبت، خویشتن را بهر فردا کن

گمانم زیر خاری هر دو جان دادند باخواری \*\*\* به زیر خار، گل های نبوت را تماشا کن

اگر چه هر نفس دور تو ظلم تازه ای دارد

بس است ای آسمان، ظلم و ستم اندازه ای دارد

در آن صحرا چو بیکس ماند شبل بوترا ب آخر \*\*\* زدست بیکسی آورد، پا اندر رکاب آخر

که ناگه شصت و شش زن آمدند از خیمه گه بیرون \*\*\* که ما را می سپاری با که، ای مالک

رقاب آخر؟

تو ای صبح سعادت، گر ز ما غایب شوی اکنون \*\*\* برند این کوفیان ما را سوی شام خراب

آخر

پسندی ای نر درج ولایت، کودکان را \*\*\* فرو بندند چون گوه، همه بر یک طناب آخر؟

عیالت را روا داری برند اعدا به صد خواری \*\*\* به بزم زاده مرجانه روی بی نقاب آخر؟

تسلای داد اهل البیت را با چشم تر، وانگه \*\*\* به میدان شهادت راند مرکب با شتاب آخر

برآورد از میان شمشیر آتشبار چون حیدر \*\*\* بزد خود را به قلب آن شیاطین چون شهاب

آخر

زدند از هر طرف، تیغ و سنانش آن قدر بر تن \*\*\* که از زین بر زمین آمد ز زخم بی حساب

آخر

«سرش چون شمس دایر، لیک اندر شهر شام آمد»

«تنش چون قطب ساکن، لیک بر خاکش مقام آمد»

فلک، آخر خرابه جای آل مصطفی دادی \*\*\* عیال مصطفی را خانه بی سقف جا دادی  
 به کام پور بوسفیان، ولی الله را کشتی \*\*\* به قتل سبط احمد، کام اولاد زنا دادی  
 ربودی گوشوار از گوش عرش کبریا وانگه \*\*\* به پیش چشم زینب جلوه از طشت طلا دادی  
 تسلی خواستی از این جفاها، خواهرانش را \*\*\* حسینی را گرفتی، بدره زر خونبها دادی  
 گرفتی از سلیمان خاتم و دادی به اهریمن \*\*\* زحق، حق از چه بگرفتی و باطل را چرا دادی؟  
 نمودی خشک، گلزار نبوت را ز بی آبی \*\*\* به باغ کفر، نخل شرک را نشو و نما دادی  
 به روز بدر، دادی فتح و نصرت بر رسول الله \*\*\* سزای نصرت بدر، از شکست کربلا دادی  
 دعی بن دعی را بر سریر شام بنشاندی \*\*\* حسین بن علی را جا به خاک نینوا دادی  
 «همیشه بر ستمکاری ست ای گردون، مدار تو»  
 «بدی کردن به نیکان است ای بی رحم، کار تو»  
 فلک، در کربلا آل علی را میهمان کردی \*\*\* مهیا آب و نان بایست، شمشیر و سنان کردی  
 حریم مصطفی را از حرم در کربلا خواندی \*\*\* هلاک از تشنه کامی، بر لب آب روان کردی  
 غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحا \*\*\* گرفتار درنده گرگهای کوفیان کردی  
 فلک، بی خانمان گردی که اولاد پیمبر را \*\*\* نمودی از وطن آواره و بی خانمان کردی  
 گهرهای یتیم درج عصمت را به هم بستی \*\*\* به بزم زاده مرجانه بردی، ارمغان کردی  
 سر ببریده را از لب شنیدی آیت قرآن \*\*\* عجب دارم که تفسیرش به چوب خیزران کردی  
 برای نزهت و گلگشت اولاد ابوسفیان \*\*\* زخون آل پیغمبر، زمین را گلستان کردی  
 «خود این خون راندانم صاحب اسلام چون شوید»  
 «مگر خونها بریزد، شاید این خون رابه خون شوید»  
 چو بر بستند اهل الله سوی شام، محملها \*\*\* به محملها مکان کردند همچون غصه در دلها  
 زبس سیل سرشک از چشمه های چشم جاری شد \*\*\* فرو رفتند آن جمّازه ها تا سینه در گلها  
 اگر اشک یتیمان آب بر آتش نزد هر دم \*\*\* ز سوز آه هر يك زان اسیران سوخت محملها  
 به طشت زر، سر سبط پیمبر در بر خواهر \*\*\* سرودن پور بوسفیان، ادر کأساً و ناولها  
 «فلک زین ظلم حیرانم، چرا ویران نگردیدی؟»  
 «چو اولاد پیمبر، بی سر و سامان نگردیدی؟»

#### صدام حسین التکریتی

رئیس جمهور عراق. وی در ۲۸ آوریل ۱۹۳۷ در تکریت عراق متولد شد. در سال ۱۳۷۰ هجری شمسی برای درهم کوبیدن حرکت انقلابی شیعیان عراق، با انواع سلاحها مردم را در

شهرهای نجف و کربلا به خاک و خون کشید و با توپخانه، گنبد و بارگاه امام حسین(علیه السلام) را مورد هجوم قرار داد که خسارات زیادی بر آن حرم شریف وارد آمد.

#### صَدِيقَةُ الصَّغْرَى

صَدِيقَهُ كَوَچَك. (بعد از صَدِيقَهُ كَبْرَى فاطمه زهراء سلام الله عليها). از القاب شریفه حضرت زینب علیها سلام است.

#### صِرْدَر

ابومنصور علی بن حسن بن فضل معروف به صِرْدَر، به سال ۵۶۵ هـ. ق. در راه خراسان وفات یافت.

و اسمعهم مواظظه فقالوا \*\*\* سمعنا يا حسين و قد عصينا  
فألفوا قوله حقاً و صدقاً \*\*\* و ألقى قولهم كذباً و مينا  
و تسبى المحصنات إلى يزيد \*\*\* كأنّ له على المختار دينا  
(امام حسین(علیه السلام)) پندهایش را به گوش آنها رسانید ولی آنها گفتند که سخنان را  
شنیدیم اما عصیان می کنیم.  
آنها فهمیدند که سخنان او حق و درست است و او هم دانست که حرف آنان کذب و نادرست  
است.

زنان اهل بیت (علیهم السلام) را اسیر کرده به سوی یزید بردند. گویی پیغمبر(صلی الله علیه و آله) به یزید بدهی و دینی دارد.

#### صفایی جندقی

میرزا احمد جندقی فرزند یغمای جندقی متخلص به صفایی دارای دیوان شعر است و ترکیب بندی مراثنی او بهترین نوع شعر وحی می باشد.

\* \* \*

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک \*\*\* گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک  
نات قدیم، بهر عزاداری تو بس \*\*\* هستی پس از هلاک تو یکسر سزد هلاک  
خود نام آسمان و زمین و آنچه اندرو \*\*\* از نامه وجود چه باک ار کنند پاک؟  
تا جسم چاک تو عریان به روی دشت \*\*\* جان جهانیان همه زبید به زیر خاک  
ارواح شاید ار همه قالب تهی کنند \*\*\* تا رفت جان پاک تو از جسم تابناک  
تخت زمین به جنبش اگر او فتد چه بیم؟ \*\*\* رخس سپهر از حرکت ایستد چه باک؟

هم آه سفلیان به فلک خیزد از زمین \*\*\* هم اشک علویان به سمک ریزد از سماک  
خون تو آمده ست امان بخش خون خلق \*\*\* خون را به خون که گفته نشاید نمود پاک؟  
تنها مقیم بارگهت، قلبنا لدیک \*\*\* سرها نثار خاک رخت، روحنا فداک

\* \* \*

باز از افق هلال محرم شد آشکار \*\*\* بر چهر چرخ، ناخن ماتم شد آشکار  
نی نی به قتل تشنه لبان از نیام چرخ \*\*\* خونریز پرچمی ست که کم کم شد آشکار  
یا بر فراشت رایت ماتم دگر سپهر \*\*\* وینک طراز طره پرچم شد آشکار  
یا راست بهر ریزش خونهای بی گنه \*\*\* پیکانی از کمان فلک خم شد آشکار  
یا فر و نهب پردگیان رسول را \*\*\* از مهر و مه، صحیفه و خاتم شد آشکار  
این ماه نیست، نعل مصیبت بر آتش است \*\*\* کز بهر داغ دوده آدم شد آشکار  
صبح نشاط دشمن و شام عزای دوست \*\*\* این سوز و ماتمی ست که در هم شد آشکار  
آه به چرخ رفت و سرشکم به خاک ریخت \*\*\* اکنون نتیجه دل پرغم شد آشکار  
ز افغان سینه ابر پیایی پدید گشت \*\*\* ز امواج دیده سیل دمامد شد آشکار  
آهم شراره خیز و سرشکم ستاره ریز \*\*\* این آب و آتشی ست که توأم شد آشکار  
نظم ستارگان مگر از یکدگر گسیخت \*\*\* یا اشک این عزاست که گردون ز دیده ریخت

\* \* \*

بست آسمان کمر چو به آزار اهل بیت \*\*\* بگشود در زمین بلا، بار اهل بیت  
بر یثرب و حرم دو جهان سوخت تا فتاد \*\*\* با کربلا و کوفه سر و کار اهل بیت  
روزی لوی آل علی شد نگون که زد \*\*\* خرگه به صحن ماریه سردار اهل بیت  
دشمن ندانم آتش کین در خیام زد \*\*\* یا در گرفت ز آه شرر بار اهل بیت؟  
گردون چرا نگون نشد آن دم که از حرم \*\*\* شد بر سپهر، ناله زنهار اهل بیت؟  
زان کاروان جز آتش حسرت به جا نماند \*\*\* چون کوچ کرد قافله سالار اهل بیت  
تشویش و خوف و واهمه، غمخوار بیکسان \*\*\* اندوه و رنج و حسرت و غم یار اهل بیت  
نگذاشت خصم سفله حجابی به هیچ وجه \*\*\* جز گرد ماتم تو، به رخسار اهل بیت  
خفتی به خاک و خون تو و در ماتمت ندید \*\*\* جز خواب مرگ، دیده بیدار اهل بیت

\* \* \*

تنها نه خاکیان به تو جیحون گریستند \*\*\* در ماتم تو جن و ملک خون گریستند  
خاکم به سر، برآر سر از خاک و در نگر \*\*\* تا بر تو آسمان و زمین چون گریستند  
تا بر سنان، سرت سوی گردون بلند شد \*\*\* بر فرشیان ملایک گردون گریستند  
برکشتگان کشته کوی تو، کاینات \*\*\* از زخم کشتگان تو افزون گریستند

شد این عزای خاص چنان عام تا به هم \*\*\* هشیار و مست و عاقل و مجنون گریستند  
آن روز، خون خود به رکاب ار گسست نریخت \*\*\* در ماتم عالمی اکنون گریستند  
\* \* \*

تا کربلا ز کوفه، به خونریز يك بدن \*\*\* پر تا به پر پیاده و سر تا به سر سوار  
با دعوی خدای پرستی، خدای سوز \*\*\* از التزام ظلم به رحمت امیدوار  
نکر رسول بر لب و بغض ولی به دل \*\*\* در چشم ها کتاب عزیز، اهل بیت خوار  
تا راز رزم و رسم جدل در جهان که دید \*\*\* آید برون برابر يك مرد صد هزار؟  
از تاب تشنه کامی او جاودان کم است \*\*\* جوشد به جای آب، اگر خون ز چشمه سار  
زین غم مگر شکسته سراپای آب نهر؟ \*\*\* بس تن برهنه سرزده بر سنگ آبشار  
\* \* \*

آن نعل نازنین تو بی سر کجا رواست؟ \*\*\* وان سر جدا افتاده ز پیکر کجا رواست؟  
يك قلب و تیغها همه تا قبضه، ای دریغ \*\*\* يك جسم و تیرها همه تا پیر کجا رواست؟  
سرگشته خواهران تو را خسته دل، فسوس \*\*\* بستن به پیش چشم برادر، کجا رواست؟  
فرزند اگر فرنگی و مادر اگر مجوس \*\*\* قتل پسر، برابر مادر کجا رواست؟  
زنهای بی برادر و اطفال بی پدر \*\*\* خشم آزمای خصم ستمگر کجا رواست؟  
آن گونه تاب تشنگی، آن طرفه قحط آب \*\*\* در حقّ خاندان پیمبر کجا رواست؟  
\* \* \*

شط فرات از آتش حسرت کباب شد \*\*\* وز تشنگیش از عرق خجلت آب شد  
در حقّ ساکنان بهشت، آب سلسبیلیر یاد تشنه کامی او خون ناب شد  
جبریل، دست بر سر و سر برد زیر بال \*\*\* چون دست بر عنان زد و پا در رکاب شد  
امر شکیب کرد حرم را و خویشتن \*\*\* بر ناشکیبی همه، بی صبر و تاب شد  
عمر از فراز روی و اجل از قفای او \*\*\* این بی درنگ آمد و آن باشتاب شد  
آه از دمی که فارس میدان کربلا  
چون اشک خود فتاد به دامن کربلا  
\* \* \*

این غم کجا برم که غمش را کسی نخورد؟ \*\*\* جز خواهران بی کس و اطفال ناامید  
دهر از ازل گرفته عزایت که روز و شب \*\*\* گیسو برید شام و سحر پیرهن درید  
اکرام بین که بعد شهادت چه کرد خصم \*\*\* از نی جنازه بستش و از خون کفن برید  
قاتل برین قتیل نه تنها گریست زار \*\*\* تیغی که سر بریدش، از آن نیز خون چکید  
در بطن مادران همه طفلان خورند خون \*\*\* ز آبی که طفلش از دم پیکان کین مکید

\* \* \*

بر حالت غریبی او آسمان گریست \*\*\* تنها نه آسمان، همه کون مکان گریست  
هم بر رجال کشته بی کفن و دفن سوخت \*\*\* هم بر نساء زنده بی خانمان گریست  
بر سینه و لبش، همه صحرا و باغ سوخت \*\*\* بر دیده و دلش، همه دریا و کان گریست  
گلها به خاک ریخت چو گلشن به باد رفت \*\*\* بلبل به حسرت آمد و بر باغبان گریست  
تا پیکر امام زمان بر زمین افتاد \*\*\* روح الامین به حال زمین و زمان گریست  
جسم جهان فتاد تهی زان جهان جان \*\*\* جان جهانیان به عزای جهان گریست  
بر این غریب دشت بلا، نفس و عقل سوخت \*\*\* بر این قتیل تیغ جفا، جسم و جان گریست

\* \* \*

امروز روز قتل شهیدان کربلاست \*\*\* صحرای حشر، عرصه میدان نینواست  
پشت حسینیان حجاز، از ملال خم \*\*\* صوت مخالفان عراق، از نشاط راست  
از طرف خیمه گه همه فریاد الامان \*\*\* وز سمت حربگه همه آواز مرحباست  
از دختران بی پدر افغان و حسین \*\*\* وز خواهران خون جگر، آشوب و اخاست  
عزمش پی شهادت و حزمش بر اهل بیت \*\*\* آسوده اسیری و آماده فداست  
يك سو نوای ناله و يك سو نفیر نای \*\*\* گوشه فرا به معرکه، گوشه به خیمه گاست  
بر جان فشانی خود و تشویش اهل بیت \*\*\* يك چشم رو به مقتلو يك چشم بر قفاست  
يك دودمان به خاک مذلت شهید گشت  
تا دور آسمان به مراد یزید گشت

\* \* \*

اندیشه ناکم از غم بی یاری شما \*\*\* در ماتم از خیال گرفتاری شما  
ناچار خاطر همه آزردم از نه من \*\*\* هرگز رضای ام به دل آزاری شما  
قطع نظر کنید ز من هم که بعد ازین \*\*\* با نیزه است نوبت سرداری شما  
کمتر کنید سینه و کمتر به سر زنید \*\*\* کاین لحظه نیست وقت عزاداری شما  
آبی بر آتشم نتوانید زد ز اشک \*\*\* افزود تابش دلم از زاری شما  
کم نیست گر به دل اسیری کنید صبر \*\*\* از عزت شهادت ما، خواری شما  
در کارها خداست وکیل و کفیل من \*\*\* کافی ست حفظ او به نگهداری شما  
هم خشم او کند طلب خون ما ز خصم \*\*\* هم نصر او رسد به مددکاری شما

\* \* \*

در داد تن به مرگ چو کارش ز جان گذشت \*\*\* بگذاشت پای بر سر جان وز جهان گذشت  
چندان به کشتگان خود از چشم دل گریست \*\*\* کآب از رکاب بر شد و خون از عنان گذشت

پیر فلک خمید چو آن پیر خسته جان \*\*\* بر نعش چاک چاک جوانی چنان گذشت  
رخ بر رخس نهاد و به حسرت سرشک ریخت \*\*\* این داند آن که از پسری نوجوان گذشت  
برق ستیزه، خشک و ترش، برگ و بار سوخت \*\*\* بر یک بهار گلشن او صد خزان گذشت  
مردان به خاک و خون همه خفتند تشنه کام \*\*\* با آن که موج اشک زنان از میان گذشت

\* \* \*

تنهای یاوران همه در خاک و خون تپان \*\*\* سرهای مهرهان همه بر نیزه خون چکان  
خونابه گلوی وی از چوب می چکید \*\*\* یا خون گریست با همه آهن دلی سنان؟  
تنها قتیلت تیغ گذاران لشکری \*\*\* سرها دلیل نافه سواران کاروان  
تنها به پاس شد همه بر آستان مقیم \*\*\* سرها به سرپرستی اهل حرم روان  
تنها گواه حسرت سرهای تشنه لب \*\*\* سرها نشان پیکر مجروح کشتگان  
تنها کتابتی ز معادات دهر دون \*\*\* سرها علامتی ز ستمهای آسمان  
زین ماجرا عجب نه اگر خون به جای اشک \*\*\* جاری بود ز دیده جبریل جاودان

\* \* \*

تا طلیسان ز تارک آن تاجور فتاد \*\*\* از فرق شهسوار فلک، تاج زر فتاد  
در ماتم تو دیر و حرم، پیر و دیر سوخت \*\*\* این خود چه دوزخی ست که در خیر و شرفتاد  
این تابشی ست تیره که در کفر و دین فروخت \*\*\* وین آتشی ست خیره که در خشک و تر فتاد  
با سخت جانی دل پولاد خای خصم \*\*\* چون شد که ننگ سخت دلی بر حجر فتاد؟  
این خاکدان تیره مرمت پذیر نیست \*\*\* زین سیل خانه کن که به هر کوی و در فتاد  
در باغ دین ز تیشه بیداد دم به دم \*\*\* نخلی ز پا درآمد و سروی به سر فتاد  
تا پایمال پهنه شد آن چهر خاکسود \*\*\* در بحر خون ز بام فلک طشت زر فتاد  
هر داغ دیده، دیده او هر چه کار کرد \*\*\* بر کشته های پاره بی سر نظر فتاد  
خواهر ز یک طرف به برادر نگاه دوخت \*\*\* مادر ز یک جهت نظرش بر پسر فتاد

\* \* \*

بگشای چشم و قافله را در گذار بین \*\*\* ما را چو عمر از در خود رهسپار بین  
از سینه ها خروش به جای جرس شنو \*\*\* از دیده ها سرشک به جای قطار بین  
در دیده ها بنات نبی را میان خلق \*\*\* جای نقاب، گرد عزا بر عذار بین  
برخی به خواهران تبه خانمان نگر \*\*\* لختی به دختران سیه روزگار بین

\* \* \*

بیمار کربلا به تن از تب، توان نداشت \*\*\* تاب تن از کجا؟ که توان بر فغان نداشت  
گر تشنگی ز پا نفکندش غریب نیست \*\*\* آب آن قدر که دست بشوید ز جان نداشت

در کربلا کشید بلایی که پیش و هم \*\*\* عرش عظیم طاقت نمی از آن نداشت

ز آمد شد غم اسرا در سرای دل \*\*\* جایی برای حسرت آن کشتگان نداشت

در دشت فتنه خیز که زان سروران، تنی \*\*\* جز زیر تیغ و سایه خنجر امان نداشت

این صید هم که ماند نه از باب رحم بود \*\*\* دیگر سپهر، تیر جفا در کمان نداشت

یا کور شد جهان که نشانی ازو ندید \*\*\* یا کاست او چنان که ز هستی نشان نداشت

از دوستانش آن همه یاری یقین نبود \*\*\* وز دشمنان هم این همه خواری گمان نداشت

از بهر دوستان وطن غیر داغ و درد \*\*\* می رفت سوی یثرب و هیچ ارمغان نداشت

تا شام هم ز کوفه، در آن آفتاب گرم \*\*\* بر فرق، جز سر شهدا سایبان نداشت

از يك شرار آه، چرا چرخ را نسوخت \*\*\* در سینه آتش غم خود گر نهان نداشت؟

وز يك قطار اشك چرا خاك را نشست \*\*\* گر آستین به دیده گوهر فشان نداشت؟

صفوان بن ادريس

ابوالبحر صفوان بن ادريس تجيبي مرسى، از شعراء شيعه اندلس بوده است. او به سال ۵۶۱ هـ. ق. متولد شده و به سال ۵۹۸ هـ. ق. درگذشته است.

سلام كازهار الربى يتنسم \*\*\* على منزل منه الهدى يتعلم

على مصرع للفاطميين غيت \*\*\* لأوجههم فيه بدور و أنجم

على مشهد لو كنت حاضر أهله \*\*\* لعينت أعضاء النبى تقسم

مصارع ضجت يثرب لمصابها \*\*\* و ناح عليهن الحطيم و زمزم

و مكة والاستار والركن والصفاء \*\*\* و موقف جمع والمقام المعظم

سلامی چون شمیم گل‌های پاك بیابانها، بر سرزمینی که هدایت از آنجا آموخته می شود.

بر قتلگاه فاطمی ها که از (شرم) نور سیمایشان، ماه و ستارگان نهفته گردید.

بر شهادتگاهی که اگر آنجا بودی می دیدی که اعضای بدن پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در

آنجا پاره پاره می کنند.

رمزگاهی که یثرب بر آن فریاد زد و حطیم و زمزم بر آن نوحه سرایی کرده و گریستند.

و مكة و پرده ها و ركن و صفا و موقف و مقام با عظمت، بر آن اشك ریختند.

صفى على شاهی

حاج میرزا محمدحسن اصفهانی عارف مشهور و مؤسس سلسله صفی علی شاهی، به سال ۱۲۵۱

هـ. ق. در اصفهان متولد شد. او پس از آموختن مبادی علوم، از بیست سالگی به شیراز، کرمان،

یزد، مشهد و سپس به هند مسافرتها پی کرده است. در سفر هند «زبدة الاسرار» را سرود. در جوانی

مرید رحمتعلی شاه و پس از وفات او مرید حاج آقا محمد شیرازی ملقب به مؤثر علی شاه شد. وی

بالاخره مقیم تهران شده و به ارشاد پرداخت. صفی علی شاهبه سال ۱۳۱۶ هـ. ق. در تهران وفات یافته و در خانقاه خویش مدفون گردید.

صفی علی شاهی از جمله شاعرانی است که در منقبت و رثای قهرمانان صحرای کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) اشعار فراوانی سروده است که در اینجا نمونه ای از آن ذکر می شود:

هان برو زینب که خواهی شد اسیر \*\*\* هست جانت زین اسیری ناگزیر  
روی گردون را اگر گیرد غبار \*\*\* کی توان انداخت گردون را ز کار  
بحر توحیدی تو، گر پر شد گفت \*\*\* سوخت کفها خواهد از موج تفت  
حق تو را خواهد اسیر سلسله \*\*\* از رضای حق مکن خواهر گله  
حق تو را خواهد اسیر از بهر آن \*\*\* که نماید خاکیان را امتحان  
چون اسیرت خواست حق، چالاک شو \*\*\* زیر بار امر حق، بی باک رو  
گنج توحیدی تو، از ویران مرنج \*\*\* زانکه در ویرانه باشد جای گنج  
چون به زنجیر اوفتادی شاد باش \*\*\* بند را همدست با سجاد باش  
هر دو زنجیر بلا را قابلید \*\*\* زانکه از یک دوده و یک حاصلید  
هان برو زینب که عصر آمد به پیش \*\*\* صبح خویشی، شام خویشی، عصر خویش  
جمله صبحت در اسیری عصر باد \*\*\* عصرها را همتت ذوالنصر باد  
رو یتیمان مرا غمخوار باش \*\*\* در بلا و در شداید یار باش  
رو که هستم من به هر جا مهرت \*\*\* آگهم از حال قلب آگهت  
نردبان عشق باشد راه شام \*\*\* زان به معراج آبی، ای احمد مقام  
راه شام ای جان من منهاج توست \*\*\* دان خرابه شام غم، معراج توست  
چون خرابه گشت جای شاد باش \*\*\* تا که گنج حق شود بر خلق فاش  
هان برو زینب که دردت بی دواست \*\*\* دردمند حق طبیب دردهاست  
چون رود بیمار اندر سلسله \*\*\* بد مکن دل، شو دلیل قافله  
او چو شیر و امر حق، زنجیر حق \*\*\* کی سر از زنجیر تابد شیر حق؟  
گر خورد سیلی سکنیه دم مزن \*\*\* عالمی زین دم زدن بر هم مزن  
کنز مخفی پیش ازین بنهفته بود \*\*\* شیر هستی زین نیستان خفته بود  
تا شود مفتوح، راه معرفت \*\*\* بر همه خلقت ز آثار و صفت  
پس تو را لازم بود بی معجری \*\*\* تا شود ظاهر، کمال حیدری  
آن اسیری زین شهادت پس سر است \*\*\* در اسیری تو حق پیداتر است

چون که زینب در سرادق باز گشت \*\*\* سوی میدان شاه میدان تاز گشت  
ذوالجناح عشق، آتش خوی شد \*\*\* بی زبان، «اَیّی انالله» گوی شد  
بی زبان حاشا که اندر کوی حق \*\*\* بُد زبان «لن ترانی» گوی حق  
گشت ازو آتش گلستان بر خلیل \*\*\* خضر را در ره نوردی بُد دلیل  
برق نعلش نار نخل طور بود \*\*\* موسی آن را نار دید و نور بود  
زنده از هر تار مویش در شمیم \*\*\* صد هزاران عیسی محیی الرّمیم  
آسمانها بسته موی دمش \*\*\* بحر امکان گردی از خاک سمش  
چون عنان او روان در راه شد \*\*\* خاك صحرا هم «صفات الله» شد  
جای هر گامی که برمی داشت او \*\*\* انبیا را بود جای چشم و رو  
چون به میدان شهادت پا نهاد \*\*\* پا برون از ملک «او ادنی» نهاد  
شد رکابش حلقه عرش برین \*\*\* عرش یعنی پای آن عرش آفرین  
ذوالجناح، تیز تک شو، شب رسد \*\*\* باز ترسم کز قفا زینب رسد

\* \* \*

وصفها جز لفظ پیچاپیچ نیست \*\*\* قصد عاشق جز شهادت هیچ نیست  
الغرض شد سوی میدان ره نورد \*\*\* ذوالجناح و فارس او، شاه فرد  
آفتاب عشق میدان تاب شد \*\*\* عقل آنجا برف بود و آب شد  
عقل تنهائی دم از هیئات زد \*\*\* عشق را هم بهت برد و مات زد  
لامکان دانی که فوق عرش بود \*\*\* زیر سمّ ذوالجناحش فرش بود  
تا به خدمت بوسدش نعل سمنند \*\*\* قاب قوسین از حد خود شد بلند  
لامکان شد پست بر بالای او \*\*\* پست و بالا گشت تنگ از جای او  
پرده «کشف الغطا» برچیده شد \*\*\* آنچه حیدر را یقین بُد دیده شد  
ذات مطلق بی حجاب ای مرد کار \*\*\* گشت در میدان توحید آشکار  
آفتاب لایزالی بر فروخت \*\*\* پرده های «لن ترانی» را بسوخت  
آنکه در معراج وحی از وی رسید \*\*\* پیش پیش ذوالجناحش می دوید  
چون نوای «قبل موتوا ان تموت» \*\*\* شد بلند از نای «حی لایموت»  
بود طفلی شیرخوار اندر حرم \*\*\* کآفرینش را پدر بد در کرم  
خورد از پستان فضل آن پسر \*\*\* شیر رحمت، طفل جان بوالبشر  
در امید جان نثاری آن زمان \*\*\* خویش را افکند از مهد امان  
دست از قنّاق جان بیرون کشید \*\*\* بندهای بسته را بر هم درید  
بانگ بر زد کای غریب بی نوا \*\*\* نیستی بی کس هنوز، این سو بیا

مانده باقی بین ز اصحاب کرم \*\*\* شیرخوار خسته جانی در حرم  
بانگ زد کای ساقی بزم الست \*\*\* شیرخوار از کودکی شد می پرست  
شیرخوار عشق از امداد پیر \*\*\* شد ز بوی باده مست و شیرگیر  
شیرخوارم گر چه من شیر حقم \*\*\* زهره شیران بدرد ابلقم  
اندکی گر شیر جانم هی کند \*\*\* شیر گردون شیر جان را قی کند  
شیرخوارم لیک شیرم مست شد \*\*\* چرخ در میدان عزمم پست شد  
عزم کوی دوست چون داری بیا \*\*\* ارمغانی بر به درگاه خدا  
ارمغان این لؤلؤ شهوار بر \*\*\* نزد خسرو زر دست افشار بر  
نیست دشت از بهر دفع دشمنت \*\*\* دست آن دارم که گیرم دامن  
گر که نتوانم به میدان تاختن \*\*\* سوی میدان جان توانم باختن  
گر ندارم گردن شمشیر جو \*\*\* تیر عشقت را سپر سازم گلو

\* \* \*

حضرت عباس (علیه السلام)

گفت از غیر تو دل برداشته \*\*\* هر دو عالم از ز کف بگذاشته  
دست عباس از نباشد صف شکن \*\*\* بهر یاری تو نبود گو به تن  
نك علم را جانب میدان زنم \*\*\* گر شوم بی دست بر کیوان زنم  
در میان عاشقان پاکباز \*\*\* چون علم کردم به عالم سرفراز  
خوش ز خون خویش از میدان جنگ \*\*\* باز گردانم علم را سرخ رنگ  
چون علم گردید از خون سرخ رنگ \*\*\* روسفید آید علمداری ز جنگ  
گر نیفتد از بدن در عشق یار \*\*\* دست باشد بر بدن بهر چه کار؟  
این بگفت و بحر جانش کرد جوش \*\*\* شد به میدان، مشک بی آبی به دوش

\* \* \*

حضرت علی اکبر (علیه السلام)

چون علی اکبر به تأیید پدر \*\*\* سوی میدان فنا شد ره سپر  
از پی ارشاد و تکمیل، ای شگفت \*\*\* راه افزون رفته را از سر گرفت  
چون سراج معرفت و هاج شد \*\*\* مصطفایی جانب معراج شد  
جبرئیل عقل تا میدان عشق \*\*\* در رکاب آن مه کنعان عشق  
چون به میدان دست بر شمشیر زد \*\*\* تیغ لا بر فرق غیر پیر زد

جبرئیل عقل از رفتار ماند \*\*\* خانه خالی، غیر رفت و یار ماند  
 شمس میدان تاب وحدت بر فروخت \*\*\* پرده های عقل و کثرت را بسوخت  
 گرم شد زان جلوه جان آن جناب \*\*\* در قتال خصم می زد بر عقاب  
 شد چو بر او کشف اسرار وجود \*\*\* دید در دار وجود اندر شهود  
 جز حسین بن علی دیار نیست \*\*\* اوست فرد و هیچ با او یار نیست  
 عالم اسما چو شد بر وی عیان \*\*\* ماند باقی يك تعیین بس گران

\* \* \*

امام سجّاد (علیه السلام)

شد طبیب درمندان یار عشق \*\*\* بر سر بالین آن بیمار عشق  
 کای طبیب دردهای بی دوا \*\*\* حال تو چون است؟ برگو ماجرا  
 ای علی آورده ام از حق پیام \*\*\* بر تو من بعد از تحیات و سلام  
 مالک الملکی و سلطان وجود \*\*\* مظهر من، مظهر غیب و شهود  
 گردنت بود، ای به قدرت شیر من \*\*\* از ازل زبیده زنجیر من  
 جز تو جانی را نبود این حوصله \*\*\* پس مبارک بر تو باد این سلسله  
 چون پیام دوست بشنید آن علیل \*\*\* از زبان حق بدون جبرئیل  
 برگشود او دیده حق بین خویش \*\*\* دید حق را بر سر بالین خویش  
 احمدی برگشته از معراج قرب \*\*\* مر علی را هشته بر سر تاج قرب  
 شد علیل حق بلند از جایگاه \*\*\* بوسه باران کرد خاک پای شاه  
 گفت کای درد و غمت درمان من \*\*\* ای فدای درد عشقت جان من  
 گر تو پرسی حال بیماران غم \*\*\* بس گوارا باشد این درد و الم  
 چون که زنجیر تو را من قابلم \*\*\* زیر این زنجیر خوش باشد دلم  
 من به زنجیر تو دارم افتخار \*\*\* شیر حق را نیست از زنجیر عار

صفیه

وی خواهر مختار بن ابو عبید ثقفی - رهبر قیام خوانخواهان امام حسین (علیه السلام) - بود.

صقعب بن زهیر از دی

وی از راویان واقعه عاشورا است. او از «ابو عثمان نهدی» و «عون بن ابی مالک» و «عبدالرحمن بن شریح» و «عمر بن عبدالرحمن» و «حمید بن مسلم» روایت آورده است.

نامبرده در سال ۱۶۷ هـ. ق در اسکندریه از دنیا رفت.

از او در تاریخ طبری، ۲۰ روایت موجود است که همه این روایات بدین صورت است: **عن ابی مخنف عنه.**

از این ۲۰ روایت، سه روایت در مورد رحلت جانشوز پیامبر است و بدان دلیل که در «صقین» همراه امیرمؤمنان بود، سخن «عمّار یاسر» را روایت می کند و نیز شهادت «حجر بن عدی» را. ۹ روایت در مورد کربلا و سه روایت نیز از رویدادهای عصر «مختار» روایت می نماید.

در «تهذیب التهذیب» آمده که ابن حبان او را از راویان مورد اعتماد شمرده، ابوزرعه نیز او را مورد اعتماد دانسته، و ابو حاتم می گوید: او چندان شهرت نداشت. و در حاشیه «خلاصه تهذیب تهذیب الکمال» آمده:

«ابوزرعه» او را مورد اعتماد دانسته است.

#### صنوبری

ابوبکر احمدبن محمد بن حسن بن مراد ضبی حلبی انطاکی معروف به صنوبری، به سال ۳۳۴ هـ. ق. وفات یافت. او در حلب و دمشق سکونت داشته است مضامین اشعارش وصف باغها و گلها و مدایح و مراثی اهل بیت (علیه السلام) است.

یوم الحسین هرقت دم \*\*\* ع الارض بل دمع السّماء

حيث الاسّة فی الجوا \*\*\* شن کالکواکب فی السّماء

من للمحنّط بالترّا \*\*\* ب و للمغسل بالدّماء

ما فی المنازل حاجة نقضیها \*\*\* الا السّلام و ادمع نذریها

أبکی المنازل و هی لاتدری الذی \*\*\* بعث البکاء لکنت استبکیها

صلّوا علی بنت النّبی محمّد \*\*\* بعدالصّلاة علی النّبی أبیها

وابکوا دماءً لو تشاهد سفکها \*\*\* فی کربلاء لّمّا و ننت تبکیها

تلك الدّماء لوأنّها توقی أذاً \*\*\* کانت دماء العالمین تقیها

لو أنّ منها قطرة تقدی أذاً \*\*\* کنا بنا و بغيرنا نفدیها

روز شهادت امام حسین (علیه السلام) نه تنها اشک همه چیزهای روی زمین را درآورد، بلکه

هر چه در آسمانها بود نیز بر او گریه کرد.

هنگامی که نیزه ها در داخل جوشنها فرو رفته اند، همانند شعاع نور ستارگان در آسمان.

چه کسی یاری می کند آن را که به خاک حنوط شده و به خون غسل داده شده است؟

در این جایگاهها کاری ندارم مگر اینکه سلامی بگویم و اشکی فرو ریزم.

بر این جایگاهها می گریم در حالیکه خود این جاها هم علت گریه ام را نمی دانند. اگر درک

می کردند، آنها را هم به گریه می انداختم.

پس از صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر دخترش فاطمه (علیها السلام) صلوات  
بفرستید.

و بر خونهایی گریه کنید که اگر ریختن آن را دیده بودید، هرگز از گریه باز نمی ایستادید.  
اینها خونهایی بود که اگر می شد از ریختن آنها جلوگیری کرد، شایسته بود که خون همه  
جهانیان را فدای آنها کنند.  
اگر می شد برای هر قطره از آن فدیة داد، ما و دیگران فدای آن می شدیم.

صهبا

بنابه نقلی نام مادر «عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب» از شهدای روز عاشورا است.





ترجمة و ترجمان  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement

## حرف ض

### ضبة بن محمد اسدی

در سال ۳۶۹ بوسیله ضبة بن محمد اسدی، کربلای معلّی مورد تاخت و تاز دشمنان قرار گرفت که در نتیجه اموال حرم حسینی غارت و زوآر آن حضرت قتل عام شدند.

### ضبیان بن عماره

یکی از یاران مختار بن ابوعبید ثقی بود. مختار او و «مسافرین سعید» را مأمور کرد تا دو سر بریده «عمر سعد و پسرش» را به همراه هدایای زیادی به مدینه بردند و مقابل «محمد بن حنفیه» نهادند.

### ضبیعة بن عمر

بعضی از مورخین او را از شهدای کربلا به شمار آورده اند.

### ضبیعة بن عمرو کوفی

از شهدای کربلای ابی عبدالله و اصحاب عاشورای حسینی است. در زیارت رجبیه نام شریفش چنین آمده است: «السّلام علی ضبیعة بن عمرو....».

### ضحاک بن عبدالله مشرقی

وی از روایان واقعه عاشوراست. از نامبرده سرگذشت جاودانه شب عاشورا، رویدادهای درس آموز و نکادهنده روز عاشورا، آمادگی حسین (علیه السلام) و یارانش برای دفاع قهرمانانه از حق و عدالت، و نیز سخنان روشنگرانه و خیرخواهانه آن حضرت در آن روز سرنوشت ساز، روایت شده است.

«ابو مخنف» این رویدادها و اخبار را با يك واسطه از او روایت می کند. و واسطه او در نقل این روایات «عبدالله بن عاصم» است. این مرد نیز از حمدان می باشد. از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در کربلا بود، ولی پس از شهادت یاران امام، تصمیم به فرار از معركة گرفت. خدمت امام آمد و گفت: ای پسر پیامبر! با هم قرار گذاشته بودیم که تا وقتی مدافعی داری من هم دفاع کنم، اینک که مدافعان کشته شده اند، مرا اجازه بده که بروم، امام آزادش گذاشت. او که قبلا اسب خود را در یکی از خیمه ها بسته بود و خود، پیاده می جنگید، پس از اذن امام، سراغ اسب خویش رفت و سوار شده، به طرف نیروهای سپاه کوفه تاخت. برایش راه باز کردند. تعدادی از سربازان تعقیبش کردند. چون به روستایی نزدیک ساحل فرات به نام «شقیه» رسید، ایستاد. تعقیب کنندگان او را شناختند و از تعقیبش منصرف شدند.

#### ضحاک بن عبدالله

به قولی، او همان «ضحاک بن عبدالله مشرقی» است که از اصحاب امام سجاد (علیه السلام) بود.

#### ضرغامه بن مالک

ضرغامه به معنای شیر بیشه است. ضرغامه منسوب به قبیله تغلب بن وائل، از قبایل عدنانی و اهل کوفه می باشد.

او از شیعیان کوفه، و از یاران مسلم بن عقیل و بعد از شهادت او متواری بود تا اینکه خود را در لشکر عمر سعد جای داده وارد کربلا شد و پس از آن به سپاه امام حسین (علیه السلام) پیوست.

ضرغامه در روز عاشورا مبارزه شدیدی نموده و جمع کثیری (حدود شصت نفر) از دشمنان را به هلاکت رسانید، و در نخستین حمله به شهادت رسید. بعضی شهادت ضرغامه را بعد از نماز ظهر عاشورا نوشته اند. نام ضرغامه در زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه وارد شده است:

«السلام علی ضرغامه بن مالک».

#### ضیایی ناظم الملك

میرزا جهانگیرخان محبّی ناظم الملك، فرزند محبعلی خان ناظم الملك، متخلص به «ضیایی» (۱۲۷۵ - ۱۳۵۲ هـ. ق.)، مدتی به سفارت بغداد منصوب بود و در اواخر عمر در قم سکونت گزید و به مطالعه، جمع آوری و تنظیم احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) اهتمام کرد.

سیاست نامه منظوم (ترجمه نامه حضرت علی (علیه السلام) به مالک اشتر); حقیقت نامه منظوم (ترجمه وصایای پیامبر (صلی الله علیه وآله) به حضرت علی (علیه السلام)); دیوان اشعار; تفسیر

سوره «والعصر» به فارسی؛ و سفرنامه های جداگانه استانبول، بغداد، کابل و موصل از تألیفات اوست.

ضیایی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهداء (علیه السلام) از او بجای مانده است. ضیایی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است:

هرگز گلی به گلشن گیتی نرسته است \*\*\* کز نوك خار و جور خزان باز رسته است  
گویی خزان مرگ به عالم فرا رسید \*\*\* کایواب غم گشاده در عیش بسته است  
باز ای سپهر سنگ کدامین جفای توست \*\*\* کاینه صیوری عالم شکسته است  
از نو چراست داغ به دل‌های داغدار \*\*\* وین سوزش نمک که به دل‌های خسته است  
چندان فشرده پنجه غم حلق انس و جان \*\*\* کاندل گلوی خلق ره آه بسته است  
بر قلب ممکنات مگر نیش غم خلید \*\*\* کاجزای کاینات ز هم برگسسته است  
باز از کدام صرصر و طوفان موج خیز \*\*\* اسلام را سفینه به گل درنشته است  
نوح است، نی حسینویم است این، نهکریلاست \*\*\* کشتی است این، نه جسم شهیدان خسته است  
بگذشت روزگاری ازین رنج و آسمان \*\*\* خوناب غم هنوز ز صورت نشسته است  
هر ماه نو به صورت او ناخن غم است \*\*\* هر شام تیره در بر او رخت ماتم است

ترجمه  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

ط



تحريك الترجمة  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement

## حرف ط

### طرب شیرازی

میرزا ابوالقاسم محمدنصیر ملقب به «طرب» (۱۲۷۶ - ۱۳۳۰ هـ . ق) کوچکترین فرزند محمدرضا قلی خان همای شیرازی، در اصفهان متولد شد. دو برادر دیگر طرب یعنی میرزا محمدحسین عنقا و محیی الدین محمد سها نیز شاعر و اهل ادب بودند. طرب پس از مرگ پدر تحت سرپرستی و تربیت برادرش عنقا قرار گرفت و علوم مختلف را نزد میرزا عبدالغفار پاقلعه ای، آخوند ملامحمد کاشانی و جهانگیرخان قشقایی و میرزا ابوالحسن جلوه و هنر خطاطی را در محضر میرزا عبدالرحیم افسر فراگرفت.

وی در سرودن انواع شعر توانا بوده و به خصوص در قصیده و غزل شهرت داشته است. طرب شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوزوگدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهداء (علیه السلام) از او بجای مانده است. طرب شیرازی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است:

ای دل به ناله کوش که ماه محرم است \*\*\* آفاق باژگونه و ایام درهم است  
شد خواب و خور حرام به سکان روزگار \*\*\* گویا دوباره نوبت ماه محرم است  
تنها نه فرشیان به عزایش علم زدند \*\*\* از این الم علم به سر عرش اعظم است  
از دیو سیرت آدمیان بس جفا که دید \*\*\* آن خسروی که فخر بنی نوع آدم است  
آوخ که خوار شد به سر رهگذار شام \*\*\* شاهنشاهی که بوالبشر از وی مکرم است  
از بدترین عالمیان بس ستم کشید \*\*\* شاهی که بهترین همه اهل عالم است  
نرات کن فکان همه در غم نشسته اند \*\*\* تنها مرا نه دل ز عزایش پر از غم است  
تنها نه خاکیان که ز غم در عزای او \*\*\* در طاق عرش روح الامین جفت ماتم است

شد ختم تشنگی به علی اکبر حسین \*\*\* در لعل لب گرفته از آن روی خاتم است  
انگشت داد همراه انگشتی به خصم \*\*\* شاهی که نقش نامش بر خاتم جم است  
عیسی صفت چه ها ز یهودان کوفه دید \*\*\* آن عیسی که حضرت زهراش مریم است  
آن سر که بود دوش نبی متکای او \*\*\* خاکستر تنور شد ای وای جای او

\* \* \*

دل زنده می شود ز ولای تو یا حسین \*\*\* جان تازه می شود ز ثنای تو یا حسین  
مرغ دلم که طایر عرش آشیان بود \*\*\* پرواز می کند به هوای تو یا حسین  
تو خواستی برای خدا هر چه خواستی \*\*\* حق خواست هر چه خواست برای تو یا حسین  
از بند بند من چو نی آید نوای عشق \*\*\* در نینوا به شور نوای تو یا حسین  
غیر تو در ازل که بلی گفت در بلا؟ \*\*\* کس را نبود تاب بلای تو یا حسین  
پیغمبران برای شفاعت به رستخیز \*\*\* سر می نهند بر کف پای تو یا حسین  
جان دادی و به عهد، وفا کردی ای شهید \*\*\* جانها فدای عهد و وفای تو یا حسین  
تو جان و مال، جمله نمودی فدای دوست \*\*\* ای جان دوستان به فدای تو یا حسین  
باب تو هفت قلعه گرفتی به ذوالفقار \*\*\* ای جان فدای باب و نیای تو یا حسین  
تو هشت قلعه فتح نمودی ز هشت خلد \*\*\* قربان دست قلعه گشای تو یا حسین  
گویا که می خلید به قلب رسول پاک \*\*\* هر خار می خلید به پای تو یا حسین  
روزی که هر کسی طلب مأمنی کند \*\*\* باشد طرب به زیر لوای تو یا حسین

\* \* \*

روان به کوفه زکرب و بلا چو قافله شد \*\*\* هه سرادق افلاک پر ز غلغله شد  
رخ سپهر از آن روز، پر ز آبله گشت \*\*\* که پای نازک اطفال، پر ز آبله شد  
شنیده اید مسافر به غیر آل علی \*\*\* که تازیانه و سیلش زاد راحله شد؟  
کناره افق از شرم، سرخ گشت چو دید \*\*\* که سرخ خلق علی از خدنگ حرمه شد

\* \* \*

در شام چون که آل علی را مقام شد \*\*\* روز جهان سیاهتر از تیره شام شد  
شاهی که گنج سر خدا بود سینه اش \*\*\* چون گنج در خرابه شامش مقام شد  
چون شد حرام، عیش بر اولاد مصطفی \*\*\* گویی که عیش بر همه عالم حرام شد

\* \* \*

سوخت از یاد شه تشنه لبان جان و تنم \*\*\* نه عجب باشد اگر چاک شود پیرهنم  
چمنی بی خس و خار است سر کوی حسین \*\*\* من ز غم نعره زنان بلبل آن خوش چمنم  
عشقش آنگونه مرا رفته چو خون در رگو پوست \*\*\* که گرم سر برود دل ز غمش بر نکم

### طرفه بن عبدالله بن دجاجة

وی یکی از قاتلین مختار بن ابوعبید ثقفی و از هواداران و سربازان تحت امر مصعب بن زبیر بود. در آخرین نبرد نیروهای ابن زبیر علیه مختار، دو برادر با نامهای «طرفه» و «طریف» که فرزندان «عبدالله بن دجاجة» بودند با محاصره مختار و وارد ساختن ضربات کاری بر او توانستند سرمختار را از بدنش جدا کنند و نزد ابن زبیر ببرند. مصعب نیز مبلغ سی هزار درهم به این دو قاتل اعطا نمود.

### طرمّاح بن عدی

«جمیل بن مرثد» آورده است که «طرمّاح» به محضر امام حسین (علیه السلام) شرفیاب گردید و آن حضرت او را دعوت به یاری حق کرد، اما او از تنگنای اقتصادی و معیشتی خود سخن گفت و حسین (علیه السلام) او را از کاری که در پیش داشت بازداشت. و او برای حلّ مشکل خود رفت و گویی به سعادت یاری رسانی به حق و عدالت نایل نیامد. مرحوم شیخ او را از یاران امیرمؤمنان و فرزندش سالار شایستگان برشمرده، و رجال شناس نامدار «مامقانی» ضمن مورد اعتماد شمردن او، می گوید:

أثّه أدرك نصره الإمام و جرح و برء ثم مات بعد ذلك...

او سرانجام به افتخار بزرگ یاری رسانی به سالار شایستگان موقّق شد و در راه هدفهای بلند آن حضرت، زخمی گردید و بهبود یافت و آنگاه پس از آن جریان، جهان را بدرود گفت اما بر این بیان خود، منبع و سندی نشان نمی دهد.

امام حسین (علیه السلام) کسی را می خواست که به راه آشنا باشد، تا از بیراهه به سوی کوفه رود. طرمّاح بن عدیّ اعلام کرد که من راه را می شناسم و جلو افتاد و به سوی کربلا روان شدند. وقتی جلو افتاد، اشعاری را هم می خواند که با این مطلع آغاز می شود:

یا ناقتی لاتذعری من زجر \*\*\* وامضی بناقبل طلوع الفجر

مضمون اشعار، در ستایش از دودمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و سیّدالشّهداء (علیه السلام) است. در میانه راه، اجازه طلبید که به قبیله خود سرزده و به خانواده رسیدگی کند و برگردد. رفت و پس از چند روز، وقتی دوباره برگشت، به «عذیب الهجانات» که رسید، خبر شهادت امام (علیه السلام) را شنید. اندوهگین شد و گریست، از این که توفیق شهادت در رکاب امام، نصیب او نشد.

### طریف بن عبدالله بن دجاجة

وی یکی از قاتلین مختار بن ابوعبید ثقفی و از هواداران و سربازان تحت امر مصعب بن زبیر بود. در آخرین نبرد نیروهای ابن زبیر علیه مختار، دو برادر با نامهای «طریف» و «طرفه» که فرزندان «عبدالله بن دجاجة» بودند با محاصره مختار و وارد ساختن ضربات کاری بر او توانستند سرمختار را از بدنش جدا کنند و نزد ابن زبیر ببرند. مصعب نیز مبلغ سی هزار درهم به این دو قاتل اعطا نمود.

### طفالن حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام)

از آن جایی که مسأله شهادت دو طفل مسلم در جامعه از اشتها خاصی برخوردار است و از طرفی به قول محدث قمی (قدس سره) در منتهی الآمال، موضوع شهادت این دو طفل با این کیفیت و تفصیل مستبعد می نمایاند، خوب است بررسی اجمالی در این مورد به عمل آید :

قول اول از مقتل خوارزمی متوفای (۵۶۸) :

وقتی که امام حسین (علیه السلام) در کربلا شهید شد، دو پسر بچه اسیر از نوادگان جعفر طیار به نامهای محمد و ابراهیم از لشکرگاه ابن زیاد فرار کردند و به زنی برخورد کرده و آب خواستند، و او پرسید خودتان را معرفی کنید و از کجا می آید؟ جواب دادند ما از اولاد جعفر طیار هستیم و از لشکرگاه ابن زیاد فرار کرده ایم.

آن زن گفت: شوهرم از سربازان ابن زیاد است، می ترسم امشب بیاید و الا از شما پذیرایی می کردم. طفلان گفتند امیدواریم نیاید و زن اجازه داده و وارد خانه شدند، برایشان طعام آورد، آنها گفتند که ما را نیازی به طعام نیست، برای ما سجاده ای بیاور نمازمان را بخوانیم، بعد از نماز خوابیدند و بعد از ساعتی شوهر از لشکرگاه ابن زیاد به خانه برگشت و از موضوع باخبر شده و به زنش گفت هرکس این دو بچه را تحویل ابن زیاد بدهد ده هزار درهم جایزه می گیرد.

نصیحت و ممانعت زن تأثیر نکرد تا اینکه شوهرش دو طفل را دستگیر کرده و تحویل غلامش داد تا کنار فرات آنها را گردن بزند، او بعد از اطلاع از انتساب این دو به حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از قتل آنان امتناع کرده و فرار می کند، همچنین پسرش هم اقدام به قتل دو طفل نکرده و پدرش را هم نصیحت می کند که دستش را به چنین ظلمی آلوده نکند ولی مؤثر واقع نمی شود.

وقتی که آن ملعون می خواسته برادر بزرگتر یعنی ابراهیم را به شهادت برساند به قاتل پیشنهاد می کنند که ما را ببر در بازار به صورت برده بفروش و قیمت را خودت بردار. او جواب می دهد من شما را می کشم به بغضی که از پدرتان و اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دارم، و الا نیازی به قیمت و بهای شما ندارم. در هر صورت ابراهیم را به شهادت رسانده و بدن مطهر او را در فرات می اندازد و آن بدن در روی آب بوده تا آن که بدن برادرش به او ملحق می شود حرکت

می‌کنند. آن گاه سر هر دو را پیش ابن زیاد می‌آورد و او قاتل را به هلاکت می‌رساند. در آخر خوارزمی می‌نویسد:

«فهذا و امثاله من الآيات التي ظهرت بقتل الحسين (عليه السلام) و يجوز مثل هذا و قد اخبر به الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم); یعنی این حادثه و امثالش از نشانه های حقانیت امام حسین (علیه السلام) بوده و امثال این هم ممکن است اتفاق بیافتد و از ماجرای طفلان، حضرت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) خبر داده است.

قول دوم از مرحوم علامه مجلسی است به نقل از امالی صدوق (قدس سره):

بعد از شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) دو نوجوان از فرزندان مسلم (علیه السلام) اسیر شدند و ابن زیاد آن دو را تا یکسال در زندانش نگه داشته و به زندانبان گفته بود که بر آنها از جهت آب و غذا و دیگر خدمات سختگیری نکند.

تا یکسال دو طفل در حبس بودند روزها را روزه می‌گرفتند و افطارشان دو عدد نان جو و یک کوزه آب بود، تا این که تصمیم گرفتند خودشان را به زندانبان معرفی کنند تا شاید فرجی حاصل شود. بعد از آن که زندانبان فهمید که این دو منتسب به حضرت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) هستند آزادشان کرده و آنها شبها راه رفته و روزها پنهان می‌شدند تا این که به منزل پیرزنی رسیدند، وی بعد از شناخت آنها، شب را مهمانشان کرده ولی گفت: مرا دامادی هست فاسق، و در کربلا حضور داشته، می‌ترسم امشب به این جا بیاید و به شما آسیبی برساند. که سرانجام همان شخص این دو طفل را به شهادت رسانید و سرهای مبارك را جهت اخذ جایزه دو هزار درهمی پیش ابن زیاد برد ولی ابن زیاد از اینکه قاتل، آن دو طفل را زنده به حضور نیاورده بود خشمگین شد و او را به قتل رسانید;

قول سوم از ناسخ التواریخ است که به دو صورت نقل می‌کند:

صورت اول این که نقل است از اعصم کوفی که حضرت مسلم (علیه السلام) این دو نوجوان را هنگام حرکت بسوی کوفه به همراه خود به آنجا برده بود و وقتی که ابن زیاد هانی را محبوس کرد و مسلم از خانه هانی بیرون آمد و شیعیان خود را جمع کرد تا بر دارالاماره حمله کند، پسرهای خود را به خانه شریح قاضی فرستاد تا در حمایت او به سلامت بمانند! و او وقتی که می‌خواست دو طفل را به مدینه بفرستد، به دست نیروهای ابن زیاد افتادند.

صورت دوم به نقل از عوالم که بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) چون اهل بیت (علیهم السلام) اسیر شدند، طفلان مسلم در میان اسرا بودند، ابن زیاد این دو را گرفت و محبوس نمود تا آخر داستان. و ناسخ نام زندانبانی که آن دو را آزاد کرده **مشکور**، و قاتل طفلان را **حارث** معرفی می‌کند. و پوشیده نماند که حضرت مسلم (علیه السلام) هم داماد حضرت امام علی (علیه السلام) بوده و هم داماد حضرت جعفر طیار (علیه السلام) و این دو طفل مادرشان دختر حضرت جعفر (علیه السلام)

السلام) بوده است. ظاهراً اصل شهادت طفلان مسلم درست است هرچند نقلهای متفاوتی دارند و آرامگاهی هم برای آنها در نزدیکی شهر مسیب عراق معروف است.

قول دیگری را مرحوم سماوی نقل می کند که اسرای اهل بیت به کوفه آورده شدند، دو نوجوان از اولاد عقیل یا جعفر به نامهای محمد و ابراهیم از ترس و وحشتی که داشته اند فرار می کنند و به خانه یکی از عمّال بنی امیه پناه می برند، آن ملعون بعد از شناخت این دو، نفس خبیثش او را فریب داده و احتمال می دهد که اگر این دو را به قتل برسانم و سرشان را برای ابن زیاد ببرم او به من جایزه می دهد و لذا آنها را با همین احتمال شیطانی به شهادت می رساند و سرشان را پیش ابن زیاد می برد و ابن زیاد از اینکه قاتل کشته آن دو طفل را می آورد در خشم شده و طائی را به قتل می رساند. ظاهراً این قول صحیح تر به نظر می رسد.

مرحوم دکتر آیتی به نقل از مرحوم شیخ صدوق می نویسد :

وقتی که قاتل طفلان مسلم شمشیر از نیام کشید تا آنان را به شهادت برساند، آنها با دیدن شمشیر برهنه به گریه افتادند و گفتند: ما را به عنوان برده در بازار بفروش یا آن که خویشاوندی ما را با رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) رعایت کن یا ما را زنده نزد ابن زیاد ببر و از همه گذشته بر کودکی ما رحم کن. و او نپذیرفت، فقط برای چهار رکعت نماز مهلت داده و بعد از نماز چشمهایشان را به آسمان دوختند و گفتند: **یا حی یا حلیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینة بالحق.**

سپس آن دو را کشته و سرهایشان را نزد ابن زیاد برد. منظره سرهای بریده چنان دلخراش بود که ابن زیاد سه مرتبه از روی کرسی بلند شد و نشست و چون جریان شهادت آن دو را از آن مرد سنگدل شنید و دعای آن دو را باز گفت.

عبیدالله او را به مردی شامی سپرد که در همان مکانی که مرتکب آن جنایت شده بود برد و او را به قتل رساند و سرش را نزد امیر آورد. و سپس آن سر را بر نیزه زدند و بچه های کوفه به آن، سنگ می زدند و می گفتند: **هذا قاتل نریة رسول الله(صلی الله علیه و آله وسلم).**

در پایان قابل ذکر است که تا هنگامی که عموزادگان بودند نگذاشتند فرزندان امیرالمؤمنین(علیه السلام) به میدان بروند، و لذا به این ترتیب جهاد کرده و به شهادت رسیدند:

ابتدا فرزندان حضرت مسلم(علیه السلام) بعد فرزندان عقیل(علیه السلام)، بعد از آنها فرزندان عبدالله بن جعفر(علیه السلام)، پس از آنها فرزندان حضرت امام حسن(علیه السلام)، پس از آنها حضرت عباس(علیه السلام) و برادرانش و سرانجام شخص سیدالشهداء(علیه السلام)، به شهادت رسید. ولی حضرت علی اکبر(علیه السلام) از این قاعده استثناء هست چون زودتر از عموهایش به شهادت رسید.

### طفل رضیع

كودك شیرخوار، منظور حضرت علیّ اصغر (علیه السلام) است.

### طفل سه ساله

منظور، حضرت رقیّه، دختر سه ساله حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) است.

### طفل ششماهه

منظور، كودك شیرخوار حضرت امام حسین (علیه السلام) است که روز عاشورا ذبح شد.

### طفیل بن عامر

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. طفیل بن عامر در به ثمر رسیدن قیام مختار نقش مهمی را ایفا نمود.

### طفیل بن لقیط

از افسران مختار بن ابوعبید ثقفی بود که در قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود. در حمله به نیروهای ابن زیاد شرکت کرد. هنگامی که دو لشکر به هم رسیدند: «ابراهیم اشتر» ارتش خود را در منطقه ای مناسب، فرود آورد و شیپور آماده باش نواخته شد، زیرا دشمن در نزدیکی آنان از دور پیدا بود. ابراهیم، جناحهای لشکر را مشخص کرد. فرماندهی تیپ سواره را به «طفیل بن لقیط» از طایفه «نخع» سپرد. طفیل مردی شجاع و کاردان و سخت کوش بود. ابراهیم این تیپ را به عنوان پیشقراول سپاه خود، به خط مقدم دشمن فرستاد، و هنگامی که تیپ پیشقراول به نزدیکی دشمن رسیدند، گردانی به فرماندهی «حمید بن حریث» را به کمک آنان فرستاد. تیپ طفیل، جلو رفت تا در کنار روستا روبروی دشمن مستقر شد. و ابراهیم، با جدیت تمام، ارتش خود را سازماندهی کرد و نیروها اعم از سواره و پیاده را در يك محور اصلی مستقر ساخت.

### طلایع بن رزّیک

ملك طلایع بن رزّیک به سال ۴۹۵ هـ. ق. در آذربایجان متولد شده و در سال ۵۵۹ هـ. ق. به قتل رسیده است. او وزیر خلیفه الفایز بوده و از فقیهان شیعه شمرده شده است.

إذ ضیع القوم الشّریعة \*\*\* فیہ لحفظهم الشّریعة

منعت لذیذ الماء منه \*\*\* کتائب منهم منیعه

غدرت هناك و ما وقت \*\*\* مضر العراق و لاریبعه

لَمَّا دَعَتْهُ أَجَابَهَا \*\*\* وَ دَعَا فَمَا كَانَتْ سَمِيعَهُ  
شَاعَ التَّفَاقُ بِكَرْبَلَا \*\*\* فَيُهِمُّ وَ قَالُوا: نَحْنُ شِيعَهُ  
يَا فَعْلَةً جَاؤَا بِهَا \*\*\* فِي الْغَدْرِ فَاضْحَةً شَنِيعَهُ  
يَا بَقْعَةً بِالطَّفِّ حَشَوُ \*\*\* تَرَابِهَا دُنْيَا وَ دِينِ  
أُضْحَتْ كَأَصْدَافٍ يَصَادِفُ \*\*\* ضَمْنَهَا الدَّرُّ الثَّمِينِ  
آن قوم در روز عاشورا برای حفظ شریعه (فرات)، شریعت را تباه کردند.  
گروهی از لشکریان آن قوم، از رسیدن آب گوارا به او جلوگیری کردند.  
قبایل مُضر و ربیعہ در عراق به او خیانت کرده و به عهدشان وفا نکردند.  
چون او را فراخواندند دعوتشان را پذیرفت، لیکن هنگامی که او آنان را فراخواند پاسخش  
ندادند.

آنها می گویند که ما شیعه هستیم ولی نفاق و دورویی در میانشان گسترش یافته است.  
آنها به زشت ترین و رسواترین نوع خیانت دست یازیدند.  
ای آرامگاهی که در سرزمین طف هستی، خاک تو دنیا و دین را در آغوش خود دارد.  
در این بقعه صدقهای وجود دارد که درون آنها پر از مروارید گرانبها است.

#### طوعه

طوعه زنی است با ایمان و باتقوی از طایفه کنده و ضمناً به اوضاع سیاسی آن روز وارد بود، و هدفش از ایستادن میان کوچه های کوفه در واقع برای اطلاع از اوضاع بوده است که ببیند چه می شود، آیا کار به نفع مسلم و یا عیب الله خواهد بود؟ مسلم همین طور که می آمد دید يك زن در میان کوچه ایستاده و به هر طرف نگران است. جلو آمده سلام کرد و چون بسیار تشنه بود نزدیک آمده فرمود: «یا امة الله اسقینی شربة من الماء»: ای کنیز خدا مقداری آب آشامیدنی به من عنایت کن!  
آن زن به خانه رفت و قدحی پر از آب نموده و به آن حضرت داد و پس از سیراب شدن، حضرت تکیه به دیوار داد. آن زن ظرف آب را درون خانه نهاده و چون نگران اوضاع بود فوری بیرون آمد و با کمال تعجب دید مسلم ایستاده است.

طوعه یکه ای خورد و گویا حس نمود این مرد با اوضاع آشفته این شهر بی ارتباط نیست و برای آنکه مطلبی دستگیرش شود رو به جناب مسلم نموده و گفت:

آقا چرا به خانه خود نمی روی!

چون جواب نشنید جلوتر آمده و مطلب خود را تکرار نمود: آقا چرا به خانه خود و نزد خانواده ات نمی روی؟ سکوت مسلم باعث شد برای دفعه سوم بگوید: آقا چرا گوش به حرفم

نمی دهی؟! تو را می گویم! به خانه خود برو، شهر کوفه پر آشوب است راضی نیستم پشت در خانه من بمانی، مگر ندای مأمور حکومت نظامی را نمی شنوی! به منزل خود برو!

این بار، مسلم جواب داد: من در این شهر خانه و خانواده ندارم و غریبم. طوعه وقتی نام غریب را شنید نزدیکتر آمد و صدایش را آهسته تر نمود و گفت: آقا اهل کدام دیاری؟

- از اهل مدینه و طایفه بنی هاشم هستم.

طوعه همینکه نام بنی هاشم را شنید مثل کسی که مطلوب خود را پیدا کرده گفت:

آقا در صورتیکه از بنی هاشم هستی شاید از حال مسلم خبرداری و اگر خبر نداری بدان که مردم کوفه مسلم را غریب و تنها گذارده بیعتش را شکسته اند و این حکومت نظامی که می بینی در شهر اعلام شده برای گرفتن مسلم بن عقیلی باشد و اضافه نمود اگر می توانی این خبر را به آقایان حسین (علیه السلام) برسان که آن حضرت به این دیار نیاید، مسلم وقتی مطمئن گردید که این زن از شیعیان است آهی کشید و گفت:

من مسلم بن عقیل می باشم که اهل کوفه اینگونه بیعتم را شکستند و اگر ممکن باشد امشب مرا پناه بده! چون صبح شود پاداش مهمان نوازی تو را خواهم داد.

طوعه مسلم را وارد منزل خود نمود و اتاقی در اختیارش قرارداد و شام برای او حاضر نمود و لکن مسلم شام میل نفرمود و آن شب را در آن خانه بسر برد.

شب را که مسلم در خانه طوعه بود گاهی به عبادت و گاهی به راز و نیاز بسر برده و مرتباً صدای منادی عبیدالله به گوشش می رسید ایها الناس بدانید! فرمان امیر است:

هر کس مسلم را به خانه راه دهد جان و مالش در امان نیست!

هر کس مسلم را معرفی نماید جایزه دارد!

هر کس مخفی گاه او را خبر دهد بهای خون مسلم را دریافت خواهد داشت!

طوعه پسری داشت به نام بلال که از رفت و آمد مادرش به اتاق دیگر متوجه شد مسلم در خانه آنان بسر می برد. صبح زود فوراً این خبر را به ابن زیاد رسانید. عبیدالله بن زیاد بلافاصله محمد ابن اشعث را با عده کثیری برای دستگیری مسلم فرستاد، مسلم با شنیدن صدای مؤذن برای ادای فریضه حرکت و نماز و تعقیب آن را بجای آورد و مقداری با خدای خود راز و نیاز نمود سپس لباس خود را پوشید و زره بر تن کرد و خود بر سر نهاد و چکمه به پا نمود، و شمشیرش را به دست گرفت و از طوعه خداحافظی کرد و خارج شد. درست در همین موقع بود که محمدابن اشعث با لشگرش رسیده و دور آن خانه را گرفتند و بنای سنگ پرانی و داد و فریاد را گذاشتند. مسلم شجاعانه از منزل بیرون آمد و با شمشیر آخته به آن روباه صفتان حمله ور گردید و بطوری که از تواریخ استفاده می شود مسلم در قوه و شجاعت در عصر خود بی نظیر بوده است!

همینکه مسلم به طرف لشگر حمله می کرد از پیش روی او مانند گله روباه فرار می کردند.

تمامی مورخین نوشته اند که آن حضرت مردان یل را می گرفت و به بالای بام پرتاب می کرد.

### طه حسین

«طه بن حسین بن سلامه» مشهور به طه حسین - مصری - مسلمان سنی مذهب - روزنامه نگار - نویسنده - استاد دانشگاه - متولد: ۱۸۸۹ م.

در ۶ سالگی به چشم درد مبتلا و بر اثر معالجه غلط، در نهایت، بینایی خود را از دست داد. با این همه تحصیل را ادامه داد. او در سال ۱۸۹۸ قرآن کریم را حفظ کرد و در سال ۱۹۰۲ به الازهر، راه یافت و در آنجا علوم اسلامی را آموخت. از آغاز ۱۹۰۸ که دانشگاه قدیمی مصر تأسیس شد، او بدانجا شتافت و از محضر درس استادان خارجی هم بهره های فراوان برد و زبان فرانسه را نیک آموخت و در سال ۱۹۱۴ رساله دکترای خود را تحت عنوان ذکری ابی العلاء (= یا دبودابوالعلاء) نوشت و از طرف همین دانشگاه به فرانسه رفت و در دانشگاه مونپلیه به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۱۹ رساله دکترای دیگرش را درباره ابن خلدون و فلسفه اجتماعی او نوشت. در همین سال به مصر بازگشت و استاد تاریخ قدیم (یونان و روم) شد. از سال ۱۹۲۵ به بعد در دانشگاه ادبیات استاد تاریخ ادبیات عرب شد. و کتابی تحت عنوان «فی الشعر الجاهلی» نوشت و در آن شعر جاهلی را انکار کرد و جنجال عظیمی به دنبال انتشار این کتاب پدید آمد. طه حسین در سال ۱۹۲۸ رئیس دانشکده ادبیات شد و در سال ۱۹۵۰ به وزارت فرهنگ رسید. از سال ۱۹۵۲ به بعد فقط به کارهای ادبی و تحقیقی پرداخت و از جاهای مختلف دکترای افتخاری دریافت کرد. از معروفترین آثار او به کتاب های زیر می توان اشاره کرد: پیشروان اندیشه، روزها، انقلاب بزرگ علی و فرزندانش، آئینه اسلام، در پیرامون سیره نبوی و وعده راست. طه حسین نظریه حکومت خواهی امام حسین (علیه السلام) را رد کرده است و فلسفه قیام آن حضرت را گریز از بیعت با یزید می داند، زیرا همه تلاش خود را به کار گرفت تا از زیر بار بیعت رها شود. وی در این زمینه می نویسد: «شاید گفته شود که حسین بر یزید شورید و بیعت او را شکست، می خواسته است زمام امور را از دست وی خارج سازد و جنگ میان مسلمانان را به همان حالتی که در زمان پدرش علی بوده است، درآورد، از این رو یزید از حق حاکمیت خود دفاع کرد و جلوی تفرقه بین مسلمانان را گرفت! ولی این گفته صحیح نیست، زیرا حسین (علیه السلام) اگر برای جنگ پایداری می کرد حاضر به مذاکره نمی شد و او سه پیشنهاد داد که اگر هر کدام از آنها پذیرفته می شد قضیه خاتمه می یافت. ولی همراهان نادان ابن زیاد اصرار داشتند که او و همراهانش را خوار و ذلیل کنند و تسلیم ابن زیاد نمایند».

طه حسین با ذکر نمونه هایی از جنایات بنی امیه علیه بنی هاشمی نویسد: «شیعیان [پیروان اهل بیت و هاشمیان] از بنی امیه دل پر خونی داشتند، زیرا در زمان معاویه، حجر بن عدی و یارانش را کشتند و یزید نیز، حسین بن علی و عده ای از یارانش را به شکل فجیع و رقت باری به قتل رساند.

[در مقابل] بنی امیه مدعی بودند که از شیعیان و خوارج، خونی طلبکارند، زیرا آنها می گفتند که عثمان، به دست شورشیان کشته شد که بعضی از آنها نسبت به علی وفادار ماندند و عده ای هم بر او خروج کردند، علاوه بر این، بنی امیه از مسلمانان، خونهایی مخصوصاً خون کشتگان جنگ بدر را خواستار بودند».

دکتر طه حسین مصری اضافه می کند: «ابن زیاد چنان می پنداشت که با کشتن حسین فتنه را ریشه کن و شیعه را نومید خواهد ساخت و باین ترتیب آنان را وادار خواهد کرد که دست از آرزوها بشویند و به آنچه ناچار باید به آن گردن نهند سرفرود آورند ولی ابن زیاد فتنه را گداخته تر کرد و کار بد او کارهای بد دیگری را سبب شد و خون های ریخته شده و شکنجه هایی که به کودکان و زنان داده شد همه برخلاف آنچه ابن زیاد می خواست نتیجه ببار آورد».

این نویسنده معاصر مصری از دیدگاه اهل سنت به قضیه عاشورا پرداخته و در رابطه با شخصیت امام حسین (علیه السلام) دچار سطحی نگری مفرط شده و می گوید: «این دو برادر (حسن و حسین)، از حیث اخلاق و مزاج و رفتار باهم اختلاف داشتند، حسن ملایم و ظریف و با نزاکت بود و این صفات جنگ و خونریزی را نزد او منفور ساخته بود و صلح را بر جنگ ترجیح می داد! اما حسین مانند پدرش علی (علیه السلام) در راه حق شدید و سختگیر بود و از مسامحه در کاری که نباید در آن مسامحه بشود خوشش نمی آمد و از صلح برادرش حسن با معاویه ناراحت بود (!) و زبان به اعتراض گشود، ولی حسن او را تهدید کرد که تا انجام یافتن صلح او را به زنجیر خواهد کشید!!! حسین بر خلاف حسن، زیاد زن نمی گرفت و از زندگانی مرقه خوشش نمی آمد و در صدد جلب محبت دیگران نبود و نسبت به خود و اطرافیانش سرسخت بود.»!!!

## شخصیت تاریخی

### طیار

از القاب حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) است، یعنی پروازکننده در فضای عالم قدس و درجات و مقامات عالیه بهشت.

و این به این خاطر است که آن حضرت دو دست خویش را در راه قیام امام حسین (علیه السلام) فدا نمود و به جای آن دو دست دو بال در بهشت به ایشان داده می شود.

ظ



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة حركة  
Translation Movement

### ظبيان بن عثمان تمیمی

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. وی به استعداد ۴۰۰ نفر نیرو، برای آزادسازی محمد بن حنفیه از چنگ نیروهای ابن زبیر، از سوی مختار مأموریت یافت. نیروهای ظبيان بن عثمان توانستند محمد بن حنفیه را از زندان آزاد کنند.

### ظهیر بن حسان اسدی

از قبیله بنی اسد. ظهیر از شهدای کربلا و عاشورای ابی عبدالله الحسین است چنانکه در ریاض الشهاده و فرسان الهیجاء مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی او را از شهدای کربلا شمرده اند.



ترجمت حرکت  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement



ترجمة و ترجمان  
Translation Movement



فهرست اعلام

ترجمتہ تحریر  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

\* حرف الف

آدم، ٦، ٧، ٢٣، ٢٤، ١٣٤، ٢٤٠، ٢٤١، ٣٢٩، ٣٧١، ٣٧٢، ٤٥٩، ٥٩٠، ٦١٣

آذر بیگدلی، ٥٨٣

آقا محمدخان قاجار، ٧

آقا محمد شیرازی، ٥٩٦

آلوسی، ٧

آیه من آیات الله، ٤٥٧

اباعبدالله، ٨، ٥٠، ٦٥، ٦٦، ١١٠، ١٣٦، ١٥٦، ٢١٨، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٨٣، ٣٣٣،

٣٦٢، ٣٨١، ٤٣٣، ٤٧٨، ٤٨١، ٥٠٨، ٥٢٣، ٥٢٤

اباعمر، ٧٥

ابان بن نعمان، ٩

ابراهیم، ٣٢٩

ابراهیم اشتر، ١٩، ٣٥، ٨١، ٨٤، ١٠٤، ١٠٥، ٢٢٠، ٢٢١، ٣٥٤، ٦٢٠

ابراهیم بن اشتر، ١٩، ٧١، ٨٨، ١٠٢، ٢١١، ٢٣٧، ٣٤٥، ٣٧٢، ٣٩٩، ٤٣٢، ٥٠٨، ٥٥٥

ابراهیم بن حسن، ١٧، ٤٤

ابراهیم بن شیخ حسن، ٢٢

ابراهیم بن عثمان بن یسار، ٧٧

ابراهیم بن مالک اشتر، ٣٩٩

ابراهیم بن محمد، ١٩، ٤٤

ابراهیم بن محمد بن علی بن سیف الدین، ٢٢

ابراهيم بن يحيى بن شيخ محمد عاملى طيبي، ٢١

ابراهيم پاشا، ٣٦٥

ابرص بن شيبان، ٤٨

ابليس، ٤١٥، ٥٨٧

ابن ابى الحديد، ٢٤

ابن ابى حيثمه، ٧٢

ابن اثير، ٢٩١، ٣٢٧

ابن اخ الحذيفه، ٢٤

ابن ادريس، ١١٠

ابن العربى، ٧، ٨

ابن الغرق، ٢٦

ابن الغريق، ٨٢

ابن المكرم، ١٨٥

ابن بنهان، ٢١١

ابن جوزى، ٢٣٢

ابن حبان، ٦٨، ٧٠، ٨٠، ١٨٢، ٢٣٧، ٦٠١

ابن حجر، ٤٠١

ابن حسام، ٢٧

ابن حوشب، ٢٩

ابن خلدون، ٦٢٤

ابن دينار، ٧٠

ابن زرقاء، ٣١

ابن زياد، ٧، ٢٠، ٢٦، ٢٩، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٦٤، ٦٧، ٧٣، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٨، ٩٠، ٩١،

١٠٢، ١٠٥، ١٠٦، ١٢٣، ١٢٤، ١٥٢، ١٥٧، ١٨١، ٢٠٣، ٢١١، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٥،

٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٨٥، ٣٠٩، ٣١١، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٥٤،

٣٥٥، ٣٥٦، ٣٦٩، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٨٧، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٦، ٤٢٣، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٤٤، ٤٦٣،

٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٩٤، ٤٩٦، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥١٤، ٥٦٠، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩،

ابن سعد، ٧، ٢٢، ٣٢، ٤١، ٦٤، ٧٠، ١٥٢، ٢٠٤، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢،

٢٣٧، ٣٣٩، ٣٥٣، ٣٥٩، ٣٧٠، ٤٠٣، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٣٦، ٥٢١، ٥٤٤

ابن سگيت، ٣٢

ابن سليم، ٢٩٤، ٢٩٥

ابن شهر آشوب، ١٥، ٨٣، ١٣٨، ٢٠٢، ٣٧٠، ٤٣١

ابن ضبعان کلبی، ٣٣، ٨٨، ٣٨٧

ابن طعام، ٢٩٨

ابن عباس، ٣٤، ٦٤، ٢١٥، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٨٩، ٢٩٠

ابن عبيده، ١٠٣

ابن عدی، ١٠٢، ٢١٢

ابن عساکر، ٢٨٤، ٤٠١

ابن غسيل الملائكة، ٤٨٧

ابن قدامه، ٤٢٣

ابن قولويه، ١٨٩، ٢٨٤، ٢٩٦، ٣٠٩، ٣١٧

ابن مرجانه، ٣٤، ٤٦٣، ٤٨٤

ابن مطيع، ٧٣، ١٤١، ١٤٩، ٢٣٧، ٢٧٠، ٣٩٩، ٤٣٢، ٤٩٤، ٥٦٢

ابن معلم، ٣٤

ابن مُعمر، ٣٥

ابن معين، ٨٠

ابن مفرغ، ٣٦

ابن نباته، ٧٨

ابن نما، ١٨، ٣٦، ٢٣٢، ٥٠٥، ٥٤٥

ابن نماي حلي، ٧٥

ابن يمين، ٣٧

ابو احمد زبيري، ٢١٢

ابواسحاق، ٧٦

ابواسحق عمرو بن عبدالله سبيعي، ١٥٢

ابواسحق كازروني، ٣٧٥

ابوالاسود دثلي، ٢٢٥

ابوالبحر صفوان بن ادريس تجيبي مرسى، ٥٩٥

ابوالحتوف، ٣٩، ٣٢٦، ٥٠٠

ابوالحسن اخفش، ٥٢

ابوالحسن جلوه، ٦١٣

ابوالحسن جمال الدّين، ٣٩  
ابوالحسن عليّ بن احمد جرجاني، ٢٠٢  
ابوالحسن عليّ بن حماد، ٢٨  
ابوالحسن عمري، ١١٠  
ابوالرّميح، ٤٠  
ابوالسابغ، ٤٢٩، ٥٥٧، ٥٦٣  
ابوالعلاء احمد بن عبدالله، ٤١  
ابوالغنائم نجم الدّين محمّد، ٣٤  
ابوالفرج اصفهاني، ٣٥، ١٨٣  
ابوالفضل، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ١١٨، ١٦٤، ١٨٤،  
١٩٠، ٣٠٩، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣٣٢، ٣٤٩، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٤٦، ٤٥٣، ٥٤١، ٥٦٠، ٦٢٦  
ابوالفضل العبّاس، ١١٠  
ابوالقاسم عليّ بن اسحاق، ٥٧  
ابوالقاسم عليّ بن حسين بن موسى، ٥٥٤  
ابوالقاسم كافي الكفاة اسماعيل بن ابي الحسن ديلمى اصفهاني، ٥٧٥  
ابوالقاسم محمدنصير، ٦١٣  
ابوالقلوص، ٥٨  
ابوالمجد مجدود بن آدم، ٣٤٩  
ابوالمطرف، ٥١٦  
ابوالمعتبر، ٥٩  
ابوالمهدى بن حاج حمزه، ٥٨٠  
ابو بصير، ٦٨  
ابوبكر، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٧٣، ١٠٢، ١٠٣، ٤٣٩، ٤٦١، ٤٦٢  
ابوبكر احمد بن محمّد بن حسن بن مراد ضبيّ حلبى انطاكي، ٦٠٢  
ابوبكر بن شهاب علوى، ٦٢  
ابوبكر مخزومي، ٣٩٩  
ابوثمّامه صائدي، ٦٣، ٦٦، ٣٢٦  
ابوثمّامه عمرو بن عبدالله صائدي، ٢١٨  
ابوجلّ، ٦٦  
ابوجعفر محمد بن بابويه قمى، ٢٦١، ٢٧٤

ابو جناب يحيى بن ابي حيّه، ٦٧

ابوحسان، ٦٨، ٢٦٦

ابو حمزه ثمالى، ٦٨، ٦٩، ٤٤٦

ابوخبیب، ٦٩

ابونذر (غفارى)، ١٣٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٣، ٣١٦، ٣٦٢

ابوردن، ٦٩

ابوزرعه، ٦٠١

ابو سعيد، ٧٠، ٧١

ابوسعيد بهادر، ٣٧٥

ابو سعيد خدرى، ٧٩، ٣٢١

ابوسعيد شيخ صالح بن على، ٥٧٨

ابو سعيد عقيصا، ٧٠

ابو سعيد مقبرى، ٢٨١

ابوسفیان، ١١٧، ٢٦٢، ٤٣٨، ٤٣٩، ٥٨٩

ابوسلمه، ١١٨

ابوشعساء كندى، ٣٢٧

ابو ضحّاك، ١١٦

ابو ضحّاك بصرى، ١١٥

ابوطالب، ١٨٣

ابوطاهر محمد حسين برسى، ١٨٩، ٣٣٨

ابوعبدالا على زبيدى، ٤٤٥

ابوعبدالله جعفر بن عّقان طائى، ١٨٢

ابوعبدالله محمد بن عبد الملك برهانى، ١٣٠

ابوعبيد مسعود ثقفى، ٧٣

ابو عثمان خالدى اصغر، ٥٠٦

ابو عثمان سعيد بن هاشم بن وعله، ٥٠٦

ابو عثمان نهدي، ٦٠١

ابوعجين، ٧٤

ابو علفه، ١١٧

ابو على انصارى، ١٥٧

ابو على حمزة بن قاسم، ٤٤  
 ابو عمار عيسى، ٦٧  
 ابو عمران عبدالله بن عامر، ٢٢٧  
 ابو عمرو، ٧٥  
 ابو عمرو زاهدي، ٩٠  
 ابو عمرو نهشلي، ٧٥، ٥٤٥  
 ابو غان، ٧٦  
 ابو قطن، ٧٦  
 ابو مجراة، ٤٢٦  
 ابو محمد عبدالله بن محمد بن سنان خفاجي، ١٣٠  
 ابو مخنف، ٧٤، ١١٥، ١١٩، ١٢٤، ١٢٥، ١٤٦، ١٧٥، ١٨٢، ٢١٢، ٢٢٢، ٢٢٣، ٣٥٦، ٤٠٢،  
 ٤٢٤، ٤٣٢، ٦٠٧  
 ابو مرهم ازدي، ٧٦  
 ابو مسلم خراساني، ٥٢٣  
 ابو مسلم مروزي، ٧٦  
 ابو منصور علي بن حسن بن فضل، ٥٨٩  
 ابو موسى اشعري، ١٠٣  
 ابو نصر عبدالعزيز بن عمر بن محمد، ٧٨  
 ابو نمران، ٧٨  
 ابو وذاك، ٧٨، ٧٩، ١٤٣  
 ابو هبة الله محمد بن سليمان بن نوح غريبي كعبي، ٥٧٠  
 ابو هرم، ٣٠١  
 ابو هريره، ٧٠، ٢٧٦  
 ابو يوسف يعقوب همداني، ٣٤٩  
 ابي اسماعيل بشير قابضي، ٢٤، ٥٦٨  
 ابي اشرس، ٨٠  
 ابي زرعه، ٨٠، ٨١  
 ابي عبدالله، ٧، ١٦، ٣٩، ٩٧، ١٥٨، ٢٢٣، ٢٢٥، ٣٧٠، ٤٠١، ٤٠٣، ٤٠٩، ٤٣١، ٤٨١، ٤٨٨،  
 ٤٩٩، ٥١٥، ٦٠٧  
 ابي عمره، ٣٣٩

ابی مخنف، ۴۸، ۷۶، ۱۸۰، ۵۶۷، ۶۰۱

ابی مسلم نخعی، ۸۱

اتسز خوارزمشاه، ۹۵

احقر کشمیری، ۸۲

احمد بن شیخ حسن قفطان سعدی، ۸۲

احمد کمالپور، ۸۳

احمر بن شمیط احمسی، ۸۳، ۴۰۷، ۴۹۴، ۵۵۹

احنف بن قیس، ۸۷، ۸۸، ۲۲۲، ۵۱۴

احوص بن شداد، ۳۳، ۸۸، ۳۸۷

اخنس بن مرثد، ۳۴۰

اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی، ۳۳۹

ادوارد گرانویل براون، ۹۰

ادهم بن محرز، ۱۸۱، ۳۴۴، ۴۰۲، ۵۴۶، ۵۵۹

اروی، ۸۸

اسحاق بن حویه، ۳۳۹، ۳۴۰

اسحاق بن حیوه حضرمی، ۹۵

اسد کلبی، ۹۷

اسلم بن عمرو ترکی، ۹۷

اسلم بن کثیر ازدی، ۹۸، ۵۱۷

اسلم ترکی، ۵۱۸

اسما بن خارجه، ۴۲۴

اسماعیل بن زفر، ۱۰۲

اسماعیل بن کثیر، ۱۰۳

اسماعیل بن محمد، ۵۲۸

اسماعیل بن محمد الحمیری، ۸۰، ۵۲۴، ۵۲۸

اسماء، ۲۴، ۷۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۵۶۸

اسماء بنت بومسلم، ۷۷

اسماء بنت خارجه، ۲۴۲

اسماء بنت عمیس، ۱۰۳، ۲۷۱

اسماء بن خارجه فزاری، ۶۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۶۶

اسودبن جراد كندى، ١٠٥، ٢٢١، ٥٠٢

اسودبن حنظله، ٣٣٩

اسود بن خالد، ٣٣٩

أسيد بن مالك، ٣٤٠

اسيد خضرمى، ١٠٥، ١٠٦، ١٥٧

اشراق آصفى، ١٠٦

اشعث بن قيس، ١٠٨

اصلخب، ٣٥٨، ٤٩٥

اعشى همدانى، ١٠٨

اعمش، ٥٥١

اقبال لاهورى، ١٠٨

الباكية، ٤٥٧

البليغة، ٤٥٦

الصديقة الصغرى، ٤٥٦

الفاضلة، ٤٥٦

الفصيحة، ٤٥٦

القادر بالله عباسى، ١١١

الكاملة، ٤٥٦

المعصومة الصغرى، ٤٥٦

الموثقة، ٤٥٦

الوائق بالله، ٨٢

ام البنين، ٤٢، ٤٣، ٤٦، ٥١، ٥٢، ٥٣، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١٨٣، ١٨٤، ٤٣٥، ٥٥٧، ٥٦٠

امّ الفضل، ٢٣٩، ٢٧٢

امام باقر، ٦٢، ١٨٤، ٢٠١، ٢١٢، ٣٠٩، ٤٥٣، ٥١٠، ٥٤٣

امام جعفر صادق، ٦٢، ١٨٤

امام حسن، ٢٢، ٤٣، ٤٥، ٦١، ٦٢، ٦٣، ١١٢، ١٥٠، ١٥٧، ١٩٩، ٢٦١، ٢٦٥، ٢٧٤، ٢٧٥

٣٧٦، ٤١٨، ٤٣٧، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤٥٨، ٤٦٠، ٤٨٩، ٤٩٥، ٤٩٩، ٥٤٣، ٥٤٥، ٦٢٠

امام حسن عسكرى، ٢٧٠

امام حسين، ٧، ٨، ٩، ١٥، ١٦، ١٧، ٢١، ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٣، ٤٥، ٤٦، ٤٧

٥٠، ٥١، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٣، ٧٥، ٧٩، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٩٠، ٩٣



ام عبدالله، ٤٤٦

ام فروه، ١٨٤، ١٨٥

ام كلثوم، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ٣١٦، ٤٥٧، ٤٥٩، ٤٦٧، ٤٨٩، ٥٨٧

ام لقمان، ١٢٧

ام ولد، ١٧، ٦١

اموهب، ١٢٨، ١٢٩، ١٤٣، ٤٣٣، ٥٥٨

ام هانى، ٤٥٧

امير المؤمنين، ٣٤، ٣٥، ٥٣، ٦٥، ٧٥، ١١١، ١١٢، ١١٨، ١١٩، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٦، ١٥٠، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٨٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٣، ٢٤٠، ٢٦٤، ٣٣٠، ٣٥٣، ٣٦٩، ٣٧١، ٤١٤، ٤١٨، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٧، ٤٥٤، ٤٥٨، ٤٦٣، ٤٨٩، ٥٠٠، ٥١٥، ٥١٦، ٥٤١، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٥٧، ٥٧٧، ٦٠٨، ٦٢٠

اميرجان، ١٢٩

امير عبدالله منتظم الدوله، ١٣١

اميركبير، ٤٠٤

امير محمود بن امير يمين الدين، ٣٧

امير مؤمنان، ١٧، ١٨، ٤١، ٤٢، ٤٦، ٥٤، ٥٥، ٧٠، ٧١، ٩٥، ١٨٢، ٢١٢، ٢٧٦، ٢٧٩، ٣٠٩، ٣١٦، ٣٣١، ٣٤٨، ٣٥٦، ٤٠١، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٧٠، ٤٧٤، ٤٨٧، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٢٨، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٥، ٥٥٩، ٦٠١، ٦١٥

امير نظام گروسی، ٩٢

امينة الله، ٤٥٧

امية بن سعد بن زيد طايي، ١٣٦

انس بن الحرث، ١٣٦

انس بن حارث كاهلي، ١٣٨

انس بن مالك، ١٣٨، ٣٢١

انس بن مالك اشعري، ١٣٨

انمار بن اراش بن كهلان، ٤٣٢، ٤٣٨، ٥١٠

اهلي شيرازي، ١٣٩

اياس بن مضارب، ٧٦، ١٤١، ٣٩٩، ٤٢٤

ايوب بن مسرح، ١٤٣، ٢٣١

أيوب بن مشرح، ٧٩

أياس طايي، ١٨٢

### \* حرف ب

باب حطة الخطايا، ٤٥٦

بانو صاحبه، ٤١٠

بتول، ٦٢، ٩١، ١٠٩، ٤٠٨

بجدل بن سليم كلبى، ٣٣٩

بحر بن كعب تيمى، ٣٣٩

بحريه، ١٤٧، ٥١٤

بحريه بنت مسعود خزر جي، ١٩٦

بحير بن اوس الضبى، ١٥١

بحير بن عبدالله، ١٤٧، ١٤٨

بحير بن يسار حميرى، ١٤٩، ٢٩٣

بدر بن سيار، ٥٧٧

بدر بن معقل منذر بن مفضل، ٤٥٢

بديل بن صريم، ٢١٩

برير بن خضير، ١٥١، ١٥٢

برير بن خضير حمدانى، ١٥٠، ٥٢٤

بزرگمهر بن بختگان، ٧٧

بسر بن ارطات، ٢٥٣

بُشر، ٤٩، ٥١، ١٢٢، ١٥٥، ٣٩١

بشر بن سوط حمدانى، ١٨٣

بشر بن عمرو، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦

بشير، ١١٣

بشير بن حذلم، ١٥٤

بشير بن عمرو، ١٥٤

بطلة كربلا، ٤٥٧

بكر بن حى تميم الله بن ثعلبه، ١٥٦

بکر بن مصعب، ۷۴  
بکر بن وائل، ۴۳۳، ۵۰۴  
بکیر، ۲۹۴  
بلانری، ۱۸، ۱۵۵، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۹۱  
بلال، ۱۰۶  
بلعمی، ۷۷  
بهاء الدین عاملی، ۵۶۹  
بهرام شاہ بن مسعود، ۳۴۹  
بہلول، ۱۵۸، ۴۵۰  
بیدروتکسیرا، ۱۵۸



ترجمت تحریک  
Translation Movement

#### \* حرف پ

پیتر چلکوفسکی، ۱۶۵

#### \* حرف ت

تغلب بن وائل، ۶۰۸  
توماس کارلایل، ۱۷۱  
تیم بن مرّہ، ۵۱۶

#### \* حرف ج

جابر بن حارث سلمان، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۳۷، ۳۶۲  
جابر بن عبد اللہ انصاری، ۳۲۱  
جابر بن یزید اودی، ۳۳۹  
جبرئیل، ۱۲۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۴۳۰، ۴۵۵، ۴۸۲، ۵۴۰، ۵۴۶، ۶۰۰  
جبر بن نوف حمدانی، ۷۸  
جبلہ بن عبد اللہ خثعمی، ۹۱، ۳۴۴، ۴۰۲، ۵۴۶  
جراح بن سنان، ۲۵۶

جرج سجعان جرداق، ١٨٢  
 جعفر بن ابى طالب، ٤٥، ١٠٣، ١١٩، ٤٦١  
 جعفر بن عبدالله، ٢٩١  
 جعفر بن عقيل، ١١٥، ١٥٤، ١٨٤، ٣٧٦  
 جعفر بن فضل بن حسن، ٤٤  
 جعفر صادق، ٦٢، ١٨٤، ٢٧٠  
 جعفر طيار، ١٨٤، ٣٢٠، ٤٣٧، ٤٩٧، ٤٩٨، ٦١٦، ٦١٨  
 جعفر عيسى، ٧٤  
 جلال الدين هماني، ١٩٢، ١٩٣  
 جلال الممالك ايرج ميرزا، ١٤١  
 جم، ١٤٠  
 جمال الدين بن علاء الدين محمد، ٥١١  
 جمانه، ٤٥٧  
 جميع بن خلق اودي، ٣٣٩  
 جميل بن مرثد، ٦١٥  
 جنادة بن حرث، ١٩٦  
 جنادة بن كعب انصاري، ١٩٥  
 جندب ازدي، ٢٤٧  
 جندب بن حجر خولاني، ١٩٧  
 جندب بن حجير الخولاني، ١٩٦، ١٩٧  
 جواد شبر، ١٩٧  
 جون، ١٣٨  
 جون اشير، ١٩٨  
 جون بن حوى، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٣٦٢  
 جون بن قتاده تميمي، ٢٠٠  
 جون بيترز، ٢٠١  
 جوين بن مالك بن قيس، ٢٠٣  
 جوين بن مالك ضبعي، ٢٠٢، ٢٠٣، ٣٦٢  
 جهانگير خان قشقاوي، ٦١٣  
 جهانگير خان محبي، ٦٠٨



ترجمه  
 Translation Movement

### \* حرف چ

چارلز جون هافام ديكنس، ۲۰۷

چارلز ديكنز، ۲۰۷

### \* حرف ح

حائري يزدي، ۴۱۰

حاتم بن نعمان باهلي، ۲۱۱

حاتم طايي، ۲۴۹، ۳۴۸

حاجي سليمان صباحي كاشاني، ۷

حارث ابن كلدة بن عمرو بن علاج الثقفي، ۴۳۸

حارث بن حصيره، ۱۱۵

حارث بن عبدالله، ۱۴۹، ۲۱۳

حارث بن كعب، ۱۱۵، ۱۱۶

حارث بن كعب كوفي، ۱۱۵

حارث تميمي، ۲۴۷

حافظ، ۱۳۹

حاباب ابن عامر بن كعب تيمي، ۲۱۴

حاباب بن حارث، ۱۹۶، ۲۱۵

حاباب بن عامر بن كعب، ۲۱۵

حبرامت، ۲۱۵

حبشة بن قيس بن سلمة بن طريف، ۲۱۵

حبيب بن بديل، ۳۳۹، ۵۴۲

حبيب بن عبدالله نهشلي، ۵۴۵

حبيب بن مظاهر، ۶۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۴۵

حبيب بن منقذ ثوري حمداني، ۱۰۵، ۲۲۱

حبيب چايچيان، ۲۲۱

حجاج، ۶۹، ۱۰۸، ۲۶۴، ۲۶۵، ۴۲۴، ۵۵۰، ۵۵۱

حجاج بن بدر، ۲۲۲

حجاج بن زيد، ٢٢٢  
حجاج بن زيد تميمي، ٢٢١  
حجاج بن زيد سعدى، ٢٢٢، ٢٢١  
حجاج بن مسروق، ٢٢٣، ٢٩٨، ٣٠٤  
حجاج بن يزيد، ٢٢٢  
حجّاج بن يوسف، ١٨٠  
حجّار بن ابجر، ٢٢٥، ٣٢٢، ٥٠٤، ٥٤٢، ٥٦٠  
حجر الأسود، ١٠١  
حجر بن عدى، ٧٥، ٢٤٩، ٢٧٧، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٣٥، ٦٠١، ٦٢٥  
حذيم بن شريك الاسدى، ٤٧١، ٤٧٤  
حرب بن شبيب خارجى، ٤٢٤  
حرّ بن يزيد رياحى، ١٥١، ١٥٧، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٢، ٢٩٧، ٣٠٩، ٣٤٦، ٥٠١  
حرث بن سريع حمدانى جابرى، ٥٤٤  
حرمله بن كاهل الاسدى، ٦٢  
حزام بن خالد بن ربيعه، ٤٢، ١١١  
حسان بن بكر، ٢٣٧  
حسان بن حارث، ١٩٦  
حسان بن فائد بن بكير عيسى، ٢٣٧  
حسان بن فايد، ٢٣٧  
حسن بن الحسن مثنى، ٢٤٢  
حسن بن سيّد محمود بن سيّد على، ٢٦٦  
حسن بن شيخ محسن دجيلى، ٢٦٢  
حسن بن عبيدالله بن عباس، ٤٤  
حسن بن على، ٢٥٢  
حسن بن على بن ابراهيم بن زبير، ٢٦١  
حسن بن على بن عبدالحسين سعدى، ٢٦٣  
حسن بن محمد كمونه، ٢٦٢  
حسن مثنى، ٦٨، ١٠٣، ١٠٤، ٢٦٤، ٢٦٦، ٣٧٦  
حسنون (حسين) بن عبدالله بن حاج مهدى حلى، ٢٦٧  
حسين اسرافيلى، ٢٦٨

حسين بن علي مغنيه، ٣٧٤

حسين بن عبدالله برسمي، ٢٦٩، ٤٢٥

حسين بن علي، ٧، ٢٤، ٣١، ٧٢، ٨٠، ٨١، ١١٢، ١١٧، ١١٨، ١٣٧، ١٥٣، ١٥٨، ١٨٤، ١٨٩،  
١٩٣، ٢٠٣، ٢١٤، ٢٢٢، ٢٦١، ٢٧٤، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٨،  
٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣،  
٣٠٤، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦،  
٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٥٤، ٣٦١، ٤٠٠، ٤١٣، ٤١٩،  
٤٣٣، ٤٣٤، ٤٤٤، ٤٨٧، ٥٢٤، ٥٤٢، ٥٥٠، ٥٧٣، ٥٧٧، ٦٠٠

حسين بن علي بن حبشي العبيدي، ٣٤٢

حسين بن علي بن سفيان، ٢٧٠

حسين جعفري، ٥٢٦

حسين سميعي، ٩١

حسين واعظ كاشفي، ٣٤١

حصين بن تميم، ٢١٨، ٢١٩، ٢٣٠

حصين بن نمير، ٩١، ١٨١، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٤٠١، ٥٤٦

حضرت ابراهيم، ١٤، ١٦٢

حضرت زهراء، ٦٦، ٤٥٥

حضرت زينب، ٨، ١١٩، ١٣٦، ٣٤٦، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٨٥، ٤٨٨، ٤٩٦، ٥١٠،

٥١٢، ٥٣٣، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٦٧، ٥٧٥، ٥٨٩

حضرت سجّاد، ٦٩، ١١٥، ٢١٢، ٣٥٥، ٣٥٦، ٤٥٣

حضرت علي(عليه السلام)، ٣٨، ٦٤، ٩٧، ١١٢، ١٢٩، ١٩٥، ١٩٩، ٢١٤، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٣٣،

٣٥٣، ٤٣٧، ٤٥٧

حضرت فاطمه، ١١١، ٢١٣، ٢٧١، ٤٣٦، ٤٥٤، ٤٥٨

حفرة علي و فاطمه، ٤٥٧

حكم كندی، ٢٥١

حكيم اشراق، ١٠٦

حكيم بن طفيل، ٤٨، ٤٩، ٣٣٣، ٣٤٠، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩

حكيم شفایي، ٥٧٣

حليف القرآن، ٤٤٦

حمزه سيّد الشهداء، ١٦٣، ٢١١

حمزة بن حسن، ٤٤  
حمل بن مالك، ٣٥٣، ٣٥٤  
حميد بن حريث، ٣٥٥، ٦٢١  
حميد بن مسلم، ٧٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٧٦، ٤٩٥، ٥١٤، ٦٠١  
حنظلة بن اسعد، ٣٥٨، ٣٦٠  
حنيفة الاعود، ٣٦١  
حوراء، ٤٤٦  
حوشب برسمی، ٣٦١  
حيدر على خان شیرازی، ٣٦٥  
حیرت، ١٠٦

#### \* حرف خ

خالد بن طلحه، ٣٧٠  
خالد بن عبد الملك بن حارث، ٤٤٧  
خالد محمد خالد، ٣٧٠  
خثعم بن أنمار بن اراش، ٤٣١  
خضر، ٢٣٢، ٣٧٣  
خطيب خوارزمی، ٢٧٨  
خلف، ١١٨  
خواجوی کرمانی، ٣٧٥  
خواجه نصير الدين طوسی، ٢٣٥  
خوارزمی، ١٣٨، ١٨٩، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٧٩، ٢٨٣، ٢٨٦، ٣٠٩، ٣٢٢، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣١  
٣٣٥، ٣٧٠، ٦١٦، ٦١٧  
خوصه، ٣٧٢  
خوصة بن ثقیف، ٣٧٦  
خوله، ١٠٤  
خولی اصبحی، ١٢٦، ١٨٤  
خولی بن یزید، ١٨٤، ٣٣٧، ٣٥٧، ٣٧٦، ٣٧٧  
خيرة النّسوان، ٥٠٩

## \* حرف د

داعی صغیر، ۵۳۹  
داود بن الطرماح، ۳۸۱  
داود بن داود حسینی حلی، ۳۸۱  
داوود بن عبیدالله، ۴۵۳  
داوود دمشقی، ۸۸، ۸۹، ۳۸۸  
درالنظیم، ۱۸۴  
دکتر آیتی، ۶۱۹  
دلشاد خاتون، ۵۱۱  
دلهم، ۱۴۶، ۴۳۲، ۴۳۳  
دنیوری، ۸۴  
دورکیم، ۳۱  
دولتشاه، ۳۴  
دومه، ۷۴، ۳۹۱  
دونالدسون، ۳۹۲  
دهخدا، ۷۶  
دیزج یهودی، ۱۶، ۳۹۲  
دینوری، ۲۸۶، ۵۵۸، ۵۵۹



## \* حرف ذ

ذبیح الله محلاتی، ۶۳۱  
ذوالجناح، ۱۲۰، ۳۴۱، ۳۵۲، ۵۹۷، ۵۹۸  
ذهبی، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۱۰۲، ۱۸۲، ۲۱۲، ۲۸۴

## \* حرف ر

راشد بن ایاس، ۲۳۷  
راهب قریش، ۶۳  
رباب، ۸، ۱۱۷، ۱۳۶، ۳۱۷، ۴۰۰، ۵۰۸، ۵۰۹  
ربة خدر القدس، ۴۵۶  
ربیبة الفضل، ۴۵۷

ربيع، ١٦٤

ربيعه بن خوط بن رثاب، ٩

ربيعه بن مخارق غنوى، ٩١، ١٨١، ٣٤٤، ٥٤٦

رجاء بن منقذ عدى، ٣٤٠، ٤٠٢

رحمتلى شاه، ٥٩٦

رحيم ارباب اصفهاني، ١٩٢

رزك، ٢٦١

رزين بن عبد سلول، ٨٤، ٤٠٣

رستم، ٤٠٣، ٥٥٨

رشيد تركى، ٤٠٣

رشيد حجرى، ٢١٧

رضا بن سيد هاشم نقوى رضوى، ٤٠٥

رضاخان، ٤١٧

رضا قلى خان هدايت، ٤٠٤

رضى الدين على، ٥٢٤

رضى بن منقذ عدى، ١٥١، ١٥٢

رضيعة الوحى، ٤٥٦

رضيعة ثدى الولاية، ٤٥٦

رفاعة بن شداد بجلي، ٤٠٦، ٥١٥

رفاعة بن شداد فتيايى، ٨٣، ٤٠٧، ٤٩٤

ركناى كاشانى، ٥٧٣

رمله، ٦٠

## \* حرف ز

زائدة بن قدامه ثقفى، ١٠٤، ٢٦٩، ٢٧٠، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥

زال، ١٤٠

زاهى، ٥٧

زبير تميمي، ٤٢٨

زجر بن قيس، ٤٢٨

زحربن قيس، ٤٢٩  
زراره، ٦٩  
زربي، ٥٦٣، ٥٦٢، ٤٢٩  
زكريا بن برخيا، ٤٣٠  
زهرا (عليها السلام)، ٤٣، ٥٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ٢٧٩، ٤٥٩، ٤٧٠  
زهير بن بشر خثعمي، ٤٣٠، ٤٣١  
زهير بن سائب، ٤٣٢  
زهير بن سلمان، ٤٣١  
زهير بن سليمان، ٤٣١  
زهير بن سليم بن عمرو ازدی، ٤٣١  
زهير بن سيار، ٤٣٢  
زهير بن قيس، ٤٣٢  
زهير بن قين، ٢١٧، ٣٠٧، ٣١١، ٣١٨، ٣٩١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٧، ٤٣٨، ٥١٠، ٥٦١  
زياد بن ابوسفیان، ٤٣٩  
زياد بن ابیه، ٣٢، ٥٩، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤١  
زياد بن سمیه، ٤٣٩، ٤٤١  
زيادبن صعصعه تميمي، ٢٥٠  
زياد بن عبيد، ٤٣٩، ٤٤١  
زياد بن عريب بن حنظله، ٤٤١  
زياد بن عمرو ازدی، ٤٤٢  
زيادبن عمرو عتكي، ٧٦، ٨٧، ٤٤٢  
زياد بن مالك، ٤٤٣  
زياد بن مرجانه، ٤٨٤  
زيد بن ارقم، ٣٢١، ٣٥٦، ٤٤٤  
زيدبن الحسن، ٢٤٢  
زيد بن حارث، ١٩، ٥٥٨  
زيدبن حارثه، ٤٤٧، ٤٦١، ٤٩٤  
زيد بن رقاد، ٣٣٣، ٤٤٥، ٥٢٢  
زيد بن علي، ٧٨، ٤٤٧، ٤٤٩، ٥٢٣  
زيد بن عمرو بن قيس بن عتاب، ٢٢٦

زیدبن معقل، ۱۵۰  
زید بن ورقا، ۴۸، ۵۲۲  
زید مجنون، ۱۵۸، ۴۴۹، ۴۵۱  
زینب (علیها السلام)، ۱۲۳، ۱۳۶، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۵۴، ۴۵۷،  
۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵،  
۴۸۶، ۵۱۲  
زینب صغری، ۱۱۹

### \* حرف س

سائب بن مالک، ۳۵۸  
سالم، ۴۹۳  
سالم بن خيثمه جعفی، ۳۴۰، ۴۹۳  
سالم بن عمرو بن عبدالله، ۴۹۴  
سایب بن مالک اشعری، ۴۲۴، ۴۰۷، ۴۹۴  
سپهر، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵  
سجاح، ۵۴۲  
سدير صيرفی، ۱۸۷  
سرّ أبيها، ۴۵۶  
سرجون رومی، ۴۹۶  
سعدبن ابی وقاص، ۳۲، ۴۹۹  
سعد بن الحارث، ۳۹، ۴۹۹  
سعد بن بشر، ۴۹۹  
سعدبن حذيفة بن يمان، ۵۰۲  
سعد بن عباده، ۲۵۳  
سعد بن عبدالله، ۵۰۴  
سعدبن مسعود، ۲۵۷، ۵۰۱، ۵۰۲  
سعر بن ابی سعر، ۳۵۴، ۴۴۳، ۵۰۲  
سعید بن احمد بن مکی نیلی، ۵۰۶  
سعیدبن حذيفة بن يمان، ۵۰۲

سعید بن عبدالرحمن، ۵۰۳  
 سعید بن عبدالله، ۳۲۷، ۵۰۴، ۵۰۵  
 سعید بن عبدالله حنفی، ۵۶۹  
 سعید بن قیس همدانی، ۲۴۹  
 سعید بن منقذ ثوری، ۵۰۲  
 سعید بیابانکی، ۵۰۷  
 سعید حنفی، ۴۳۷  
 سقّاح، ۵۰۷  
 سقّاح بن کردوس، ۵۰۸  
 سفیان بن لیلی، ۵۰۸  
 سفیان بن مالک، ۵۰۸  
 سفیان بن یزید ازدی، ۵۰۸  
 سکنه، ۸، ۵۸، ۱۱۷، ۱۳۶، ۳۷۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۸، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۳، ۵۹۷  
 سلطان احمد جلایری، ۵۱۰  
 سلطان اویس، ۱۲۹، ۵۱۰  
 سلطان یعقوب آق قوینلو، ۱۴۶  
 سلمان بن مضارب، ۵۱۰  
 سلمان فارسی، ۹۶  
 سليلة الزهراء، ۴۵۷  
 سلیمان، ۸  
 سلیمان بن ابی راشد، ۳۵۶، ۳۵۷  
 سلیمان بن حمیر، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۴۷، ۵۴۹  
 سلیمان بن سلیمان ازدی، ۵۱۵  
 سلیمان بن صرد خزاعی، ۵۹، ۱۲۹، ۴۰۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۲، ۵۱۵، ۵۱۶  
 سلیمان بن عبدالملك، ۲۴۲  
 سلیمان بن قتّه، ۴۰، ۵۱۶  
 سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی، ۵۸۳  
 سلیمان ظاهر، ۵۱۷  
 سلیمان قتّه، ۵۱۸  
 سلیم بن یزید کندی، ۵۱۸

سماوی، ۵۲، ۶۵، ۶۶، ۱۱۴، ۱۵۲، ۴۹۹، ۵۴۵، ۵۶۷، ۶۱۹

سمرة بن جندب، ۸۱، ۱۱۷، ۲۷۶، ۵۱۸

سنان بن انس، ۳۳۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱

سوار بن ابی عمیر نهمی، ۵۲۱

سواربن منعم بن حابس حمدانی، ۵۲۱

سويد بن عمر، ۴۳۲

سويد بن عمرو، ۱۵۵، ۵۲۲

سويد بن مطاع، ۴۴۴

سهل بن سعد، ۳۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳

سهل بن عامر بن مالك بن جعفر بن كلاب، ۵۵۷

سهل خراسانی، ۱۸۸

سيدالشهدا، ۳۸، ۶۱، ۷۵، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۷۱، ۳۲۰، ۳۴۷، ۳۶۱،

۳۶۹، ۳۷۱، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۳۷،

۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۸، ۴۹۳، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۱۰،

۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۷۰، ۵۷۸، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۲۰

سيد امين، ۱۳۸

سيد بن طاووس، ۱۲۱، ۱۲۵، ۲۸۴، ۳۳۶، ۵۱۵، ۵۲۵

سيد حاجی غريب، ۴۴

سيد حسون براقی، ۵۴۱

سيد حسين بن عبدالقادر کوبانی، ۱۲۹

سيد طاهر سيف الدين هندي، ۵۲۹

سيد علی خان، ۴۲۷

سيد محسن امين، ۱۷، ۵۳۱

سيد مهدي بحر العلوم، ۱۵

سيدة العقائل، ۴۵۵

سيف الدين ابوالحامد محمد الفرغاني، ۵۳۵

سيف بن الحرث، ۵۳۳

سيف بن حارث بن سريع جابري، ۵۴۴

سيف بن حرث بن سريع، ۵۳۳، ۵۴۴

سيف بن عبدالله بن مالك عبدى، ٥٣٥

سيف بن مالك عبدى، ٥٣٥

### \* حرف ش

شاكربن عبدالله حمدانى، ٥٢١

شاه آبادى، ٤١٠

شاه اسماعيل، ١٣٩، ٢٣١

شاه داعى شيرازى، ٥٣٩

شاه صفى اول، ٥٤١

شاه طهماسب، ١٣٩

شاه عباس، ٣٥١، ٥٧٣

شاه عباس دوم، ٥٧٣

شاه نعمة الله ولى، ٥٣٩

شيث بن ربعى، ٧١، ٢٢٥، ٣٢٢، ٣٧٣، ٤٤٤، ٥٠٤، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٥٨، ٥٦٠

شيث بن ربيعى، ١٩

شبلنجى، ١١٠

شبيب بن حارث، ٥٣٤

شبيب بن عبدالله، ٥٤٤

شبيب بن عبدالله نهشلى، ٢١٦، ٥٤٦

شبيب، ١٠٩، ٢٧٢، ٥٤٦

شرحيل بن ذى الكلاع، ٩١، ١٨١، ٣٤٤، ٤٠٢، ٥٤٦

شرحيل بن ورس حمدانى، ٥١٤، ٥٤٦

شرف الدين جعفر بن محمد بن حسن بن خطى بجرانى، ١٩١

شرف الدين حسن طبيب، ٣٥١

شريح بن حارث، ٥٥٠

شريف رضى ذوالحسين ابوالحسن محمد بن طاهر ذى المنقبتين، ٥٥٣

شريف مرتضى، ٥٥٤

شريك بن اعور، ٧٩

شريك بن جدير، ٥٥٥

شريكة الشهيد، ٤٥٥  
 شعبه، ٧١، ٢٢٥  
 شفيقة الحسن، ٤٥٦  
 شمامه، ١١١، ٥٥٧  
 شمر بن ذى الجوشن، ١٩، ٤١، ١٢٥، ١٢٩، ١٧١، ٢٢٥، ٣٢١، ٢٧١، ٤٠٣، ٤٤٤، ٥٤٢، ٥٤٦، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٢  
 شمس الدين محمد شيرين مغربى تبريزى، ٥٧٣  
 شمسة قلادة الجلالة، ٤٥٦  
 شونب بن عبدالله حمدانى شاكرى، ٥٦٧  
 شهاب الدين ابوالفوارس، ٢٥  
 شهاب الدين شرف الادباء بن اسماعيل ترمذى، ٩٥  
 شهاب الدين محمود شكرى آلوسى، ٧  
 شهربانو، ٥٦٨  
 شهم بن عبدالرحمان، ٢٤، ٥٦٨  
 شهيد ثانى، ٥٦٦  
 شيخ بهايى، ١٩١، ٥٦٩  
 شيخ حسن بزرگ، ٥١١  
 شيخ زيد، ٥٢٧  
 شيخ صدوق، ٣١٧، ٥٢١، ٦١٩  
 شيخ طوسى، ٧٥، ٢١٢، ٢٧٠، ٣٣٦، ٤٢٣، ٥١٨، ٥٦٥  
 شيخ كفعمى، ١٢٧  
 شيخ مفيد، ١٢٧، ٢٥٧، ٢٧١، ٣٥٧  
 شيطان، ١٢٢، ٢٠٢، ٢٢٦، ٢٧٦، ٣٠٠، ٣١٠، ٣٢٠، ٣٢٣، ٣٣٢، ٤٦٦، ٤٨٣، ٥٤٩، ٥٥١

## \* حرف ص

صائب تبريزى، ١٣١  
 صابر همدانى، ٥٧٤  
 صابرة محتسبة، ٤٥٦  
 صاحب بن عبّاد، ٢٠٢

صادق بن ابراهيم بن يحيى عاملی، ۵۷۶

صالح بن سیار، ۵۷۷

صالح بن طعان، ۵۷۸

صالح بن علی، ۵۷۸

صالح بن وهب جعفی، ۳۴۰

صالح بن وهب مزنی، ۳۳۷

صالح تمیمی، ۵۷۸

صالح قزوینی نجفی، ۵۸۰

صدیقه صغرا، ۴۵۹

صفوان بن حنظله، ۲۳۱

صفی علی شاه، ۵۹۶

صقعب بن زهیر، ۷۳

#### \* حرف ض

ضبع بن وبرة، ۲۰۳

ضبة بن محمد اسدی، ۶۰۷

ضحاک، ۱۶۲

ضحاک بن عبدالله مشرقی، ۶۰۸

ضحاک بن قیس، ۵۹

ضحاک بن قیس فهری، ۲۴۹

ضرغامه بن مالک، ۶۰۸

#### \* حرف ط

طبری، ۶۵، ۶۷، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰،

۲۲۲، ۲۲۴، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۸، ۳۶۲،

۴۲۳، ۴۴۵، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۵۸، ۵۵۹، ۶۰۱

طرب شیرازی، ۱۹۲، ۶۱۳

طرماس بن عدی، ۱۹۴، ۳۰۲، ۶۱۵

طریف بن ابان بن سلمه، ۲۱۶

طفيل بن عامر، ٦٢٠

طفيل بن لقيط، ٦٢١

طلايع بن رزّيك، ٦٢١

طوعه، ١٠٦، ١٥٧، ٦٢٢، ٦٢٣

طه بن حسين بن سلامة، ٦٢٤

طه حسين مصرى، ٦٢٦

### \* حرف ظ

ظالم بن عمرو، ٣٨

ظبيان بن عثمان، ٦٣١

ظفرخان، ٥٧٣

ظهير فاريابى، ٥١١

### \* حرف ع

عابس شاكرى، ٤٠١

عارف قزوينى، ٤٠٧

عالمه غير معلمه، ٤٥٥، ٤٧١

عامرين مسلم، ٤٩٤

عامر بن مسلم بصرى، ٤٩٣

عامرين مسلم عبدى، ٤٩٣

عامرين نهشل، ٤٤٢

عامر بن واثلة الكنافى، ٧١

عامر شعبى، ١٨، ٧٢

عاملى، ٢٣

عباد بن حصين، ٨٥، ٣٦١

عباس بن جعده، ٥٤٨

عباس بن حسن، ٤٤

عباس بن حسن بن عبيدالله بن عباس، ٤٤

عباس بن سعد، ٥٤٧  
عباس بن سهل، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩  
عبّاس بن عبدالمطلب، ٢٣٩  
عبّاس بن علي، ٤٢، ٤٤، ٥٤، ٥٦، ٧٦، ١٠٧، ١١٠، ١١١، ١٤٦، ١٦٢، ١٩٩، ٢١٤، ٣١٣،  
٤٩٦، ٣٣٢، ٣١٨  
عباس قمى، ٤٥٧  
عباس ميرزا، ٣٦٥  
عبدالحسين شرف الدين، ٤٥٨  
عبدالحميد بن هبة الله مداينى، ٢٤  
عبدالرحمان، ٨٠  
عبدالرحمان اشعث، ١٠٨  
عبدالرحمان بن عبيد، ٥٦٥  
عبدالرحمان بن عقيل، ٢٥، ١٥٦، ٥٦٨  
عبدالرحمان بن قيس خشكاره بجلي، ٤٤٣  
عبدالرحمان بن محمد اشعث، ١٤٨  
عبدالرحمان عثمانى ثقفى، ٤٢٧  
عبدالرحمن ازدي، ٢٥٦  
عبدالرحمن بن سعيد، ٦٨  
عبدالرحمن بن شريح، ٥٠٢، ٥٠٦، ٦٠١  
عبدالرحمن بن عبدالله، ٥٠٤  
عبدالرحمن بن عبدربه، ١٥٣  
عبد الرحمن بن مخنف ازدي، ٣٥٧  
عبدالرحمن بن مسلم، ٧٧  
عبدالرحمن شريح، ١٠٤  
عبدالرحمن عبيد، ٥١٤  
عبدالرحيم افسر، ٦١٣  
عبدالرزاق خان، ٧  
عبدالغفار پاقلعه اى، ٦١٣  
عبدالكريم اميرى فيروزكوهى، ١٣١  
عبدالله باهر، ٤٤٦

عبدالله بن اسيد جهنى، ٣٥٣  
عبدالله بن انس شاكرى، ٨٦  
عبدالله بن جعفر، ١٠٣، ١١٥، ٢٩٠، ٣٧٦، ٤٨٦، ٦٢٠  
عبدالله بن حارث بن نوفل، ٢١٣  
عبدالله بن حازم، ٥١٤  
عبدالله بن حرام، ١٧٩  
عبدالله بن حسن، ٤٤، ١٥٧، ٢٣٣، ٢٤٣  
عبدالله بن حسن بن حسن، ٤٤٧  
عبدالله بن حسن بن على، ١٢٨، ١٤٧، ٢٣٣  
عبدالله بن حنظله، ٤٨٧  
عبدالله بن حية اسدى، ١٠٥، ٢٢٠  
عبدالله بن خالد بن اسد، ٤٤١  
عبدالله بن دجاجة، ٦١٥، ٦١٦  
عبدالله بن زبير، ١٧، ١٩، ٥٩، ٦٩، ٧٠، ١٠٤، ١٤٩، ٢١٢، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٩٠، ٤٢٣، ٤٨٧  
عبدالله بن زهير بن سليم ازدي، ٤٣١  
عبدالله بن سعد ازدي، ٤٠٦، ٥١٥  
عبدالله بن سليم، ٦٧  
عبدالله بن شداد بجلى، ٨٣، ٤٠٧، ٤٩٤  
عبدالله بن شريك، ١١٥، ٢١٢  
عبدالله بن ضميره عذرى، ٤٠٢  
عبدالله بن عاصم، ٦٠٧  
عبدالله بن عباس، ٣٤، ١٠٣، ٢١٥، ٢٥٢، ٢٨٩  
عبدالله بن عفيف، ٣٥٦  
عبدالله بن عقبه الغنوى، ٦٠، ٦٢  
عبدالله بن عمر، ٢٧٨، ٢٨٣، ٤٢٣، ٤٤٠  
عبدالله بن عمير كلبى، ١٢٨، ٤٠٣، ٤٣٣  
عبدالله بن قيس خولانى، ٤٤٣  
عبدالله بن كامل، ٧١، ٨٤، ٨٦، ٣٤٧، ٣٥٤، ٤٤٣، ٥٠٢  
عبدالله بن مسعود، ٣٦٥  
عبدالله بن مسلم، ٢٩٤

عبدالله بن مسلم بن عقيل، ٩٦، ٤٠٩  
عبدالله بن مسمع، ٥٠٤  
عبدالله بن مطيع، ١٤١، ١٤٩، ٢٣٧، ٢٦٩، ٣٧٣، ٤٢٣، ٤٣٢، ٥٢١  
عبدالله بن وائل، ٥٠٤  
عبدالله بن وال تميمي، ٤٠٦، ٥١٥  
عبدالله بن ورقاء اسدي، ٤٠٢  
عبدالله بن وهب، ٤٩٥  
عبدالله بن وهب جشمي، ٨٤  
عبدالله بن يزيد، ١٧، ٤٩، ٢١٤  
عبدالله بن يقطر، ٧٤، ١٥٧، ٣٤٥  
عبدالله ثمالي، ٦٨  
عبدالله جعفر، ٣٣٠  
عبدالله دباس، ٣٥٣  
عبدالله زبير، ٨٥، ١٤١، ٣٤٥، ٥٥٠، ٥٦٤  
عبدالله شاكري، ٨١، ٤٤٥  
عبدالله كامل، ٢٥، ٨٦، ٣٤٨، ٣٥٤، ٤٤٣، ٤٤٥، ٥٦٨، ٥٦٩  
عبدالله مبارك، ٤٦٢  
عبدالله محض، ١٨٦  
عبدالمطلب، ٤٣، ١٩٩، ٢١١، ٢٨٤، ٤٦١، ٤٨١  
عبدالمك بن نوفل، ٦٩  
عبدالمك مروان، ٨١، ١٨٠، ٢٦٤، ٤٢٤، ٤٤٧، ٤٩٦، ٥٥١  
عبدالواسع جبلي، ٥٩  
عبوس منصوري، ٤٤٠  
عبيدالله بن حر جعفي، ٣٠٤  
عبيدالله بن حسن، ٤٤  
عبيدالله بن زياد، ٨، ٣٢، ٣٤، ٥٩، ١٠٥، ١٧١، ٢١٢، ٢٢٦، ٣٤٥، ٣٥٧، ٤٢٤، ٤٢٨، ٤٣٥، ٤٤١، ٥١٢، ٥٥٠، ٥٦٨، ٦٢٣  
عبيدالله بن عباس بن عبدالمطلب، ٤٣  
عبيدالله بن عبدالله بن جعفر، ٣٧٢  
عبيدالله بن علي بن ابراهيم، ٢٠، ٤٤

عبيدالله حرّ جعفي، ٢٢٣، ٢٣٢  
عبيدبن اسيد، ٤٣٨، ٤٤١  
عبدة بن عمرو بدّي، ٧٥  
عثمان، ٢٥، ٣٣، ٥١، ٧٣، ٨٨، ١١٢، ١٢٤، ٢٦٨، ٣٨٧، ٤٢٧، ٤٣٢، ٥٤٢  
عثمان بن خالد، ٢٥، ٥٦٨  
عثمان بن علي بن ابي طالب، ٧٤، ٣٧٦  
عدى بن حاتم، ٢٤٩، ٢٥٠، ٣٤٨  
عدى بن حرملة، ٦٧  
عروة بن بطن ثعلبي، ٤٤٤، ٥٢٢  
عروة بن بكار، ٥٢٢  
عروة بن عبدالله خثعمي، ١٨٣  
عروة بن قيس، ٥٦٢  
عروة بن مسعود، ٧٣  
عزرة بن قيس، ٥٠٤  
عسقلاني، ٧١، ١٣٧، ٤٩٩  
عطيه عوفي، ١٧٩  
عطية بلواها، ٤٥٧  
عقبة بن بشير اسدي، ١٦٥  
عقبة بن سمعان، ٢١٣، ٢٩٩، ٣٥٥  
عقيصا، ٧٠  
عقيل، ١٩، ٢٠، ٢٥، ٤٢، ٤٣، ٦٣، ٨٣، ١٠٥، ١٠٦، ١١١، ١١٢، ١٢٧، ١٥٧، ١٧٩، ١٨٣،  
١٨٩، ٢٩٥، ٣١٣، ٤٣٥، ٤٥٣، ٤٥٧، ٤٧٢، ٥١٦  
عقيلة الطالبين، ٤٥٦  
عقيلة القریش، ٤٥٧  
عقيلة النبوة، ٤٥٦  
عقيلة النساء، ٤٥٥  
عقيلة الوحي، ٤٥٦  
عقيلة خدر الرسالة، ٤٥٦  
علامه حلي، ١٢٧  
علامه مجلسي، ١٨، ١٥٢، ٦١٧

علم الهدى، ٥٥٥

على اصغر (عليه السلام)، ٢٠٤، ٢٣٣، ٤٠٠، ٥٠٨، ٥٥٦، ٥٧٠، ٦٢٠

على اكبر (عليه السلام)، ٣٠٦، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٤٧، ٣٥٥، ٣٨٦، ٤٢٥، ٥٤٤، ٦٠٠، ٦٢٠

على ابن ابى طالب (عليه السلام)، ٨، ٢١، ٣٢، ٣٨، ٤٢، ٤٣، ٥٠، ٥٤، ٥٦، ٧٢، ٧٥، ٨١، ١٠٣،

١٠٧، ١١١، ١١٢، ١٢٣، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٧٩، ١٨٤، ١٨٩، ١٩٩، ٢٠١، ٢١١، ٢١٢،

٢١٤، ٢١٦، ٢٢٤، ٢٤٠، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٤، ٢٨٢، ٣٤٨، ٣٦٩، ٣٧١، ٣٧٣،

٣٩٠، ٤٠٩، ٤١٩، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٣١، ٤٣٤، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٥٢، ٤٥٤، ٤٥٦، ٤٥٨، ٤٥٩،

٤٦٢، ٤٦٩، ٤٧١، ٤٧٤، ٤٧٨، ٤٩٤، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٢٣، ٥٢٨، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣،

٥٥٠، ٥٥٣، ٥٥٦، ٥٥٩، ٥٦٧، ٦٠٨، ٦١٨، ٦٢٦

على بن الحسين (عليه السلام)، ٩٧، ٢٣٤، ٣٢٩، ٤٢٥، ٤٤٧، ٤٥٣، ٤٦٥، ٤٦٩، ٤٧٤، ٤٩٦

على بن جردقه، ٢٠

على بن حسين حمود، ٣٤٢

على بن طعان محاربى، ٢٩٧

على بن قرظه، ١٧٥

على بن موسى الرضا (عليه السلام)، ٥٦٩

على مرتضى، ٣٧، ٤٧، ٣٤٠

على يزدي، ١٩٢

عمار بن عبيد، ٧٩

عمارة بن عقبه، ٥٠٥

عمار ياسر، ٣٥٣، ٦٠١

عمر الاطرف بن على بن ابي طالب، ٦٠٣

عمران، ٣٢٩

عمران بن حصين، ٢١٢

عمر بن الخطاب، ١٠٣، ٤٣٩

عمر بن جناده، ١٩٥

عمر بن جندب حضرمي، ٢٤

عمر بن حريث، ٤٢٣

عمر بن سعد، ٩، ١٤٣، ٣٢٥، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٧٠، ٤٩٩، ٥٥٨، ٥٧٧

عمر بن سعد، ١٩، ٣٩، ٨٢، ١٥٢، ١٧١، ٢١٧، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٧، ٣٠٩، ٣١٨، ٣٣٧، ٣٤٧،

٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٤٤٤، ٥٠٠، ٥٤٥

عمر بن صبيح صيداوى، ٣٤٠  
عمر بن عاص، ٢٥٤  
عمر بن عبدالرحمن، ٦٠١  
عمر بن عبيدالله، ٣٥، ٨٦  
عمر بن عبيدالله بن معمر، ٣٣  
عمر بن على، ٨، ٢٦٤  
عمر بن قرظہ انصارى، ١٧٥  
عمر سعد، ٢٤، ٢٦، ٣٢، ٣٩، ٤٧، ٦٤، ٦٥، ٦٨، ٨٠، ١٠٤، ١٢١، ١٢٨، ١٣٧، ١٤٦، ١٥٦،  
١٧٩، ٢٠٣، ٢١٢، ٢٣٠، ٣٠٩، ٣٢٩، ٣٨٣، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٢٨، ٤٣١، ٤٤٥، ٤٩٩، ٥١٩،  
٥٤٤، ٥٥٧، ٥٦٠، ٥٧٨، ٦٠٨  
عمر بن الحجاج، ٥٠٤  
عمر بن الحقيق، ٣٩٩  
عمر بن العاص، ٤٣٩  
عمر بن جنادة انصارى، ١٤٧  
عمر بن حجاج، ٢٧٠، ٣١١، ٥٦٢  
عمر بن حريث، ٤٢٤، ٤٦٩، ٥٠٦، ٥٤١  
عمر بن حمق، ٢٧٧، ٤٢٥، ٤٢٦  
عمر بن خالد، ٣٠٢، ٤٥٣، ٥٠٠، ٥٠٣  
عمر بن خالد اسدى صيداوى، ٥٠١  
عمر بن سعد الاشراق، ٤٨٥  
عمر بن سعد بن عاص، ٢٨٧  
عمر بن سعد بن نفيل ازدي، ٥٠١  
عمر بن سعيد، ١١٥، ٢٩٠، ٢٩١  
عمر بن عبدالرحمن، ٨٧  
عمر بن عبدالله بن معمر، ٥١٤  
عمر بن قرظہ انصارى، ٣٠٩  
عمر بن قرظہ كعبى، ٣٢٧  
عمر بن قيس مشرقى، ٣٠٦  
عمر بن لوذان، ٢٩٦  
عمر بن واثلة، ٧١

عمير بن مالك بن حنظل، ٤٠  
عنتر خيبرى، ١٦٤  
عنتره، ٢٣٠  
عون بن ابى مالك، ٦٠١  
عون بن جعفر بن ابيطالب، ١١٩  
عون بن عبدالله بن جعفر، ١٩٤  
عون بن على بن ابى طالب، ٣٧٠، ٥٧٧

### \* حرف غ

غزالى، ١١٧  
غلامحسين ميرزا، ١٤١  
غياث الدين محمد، ٥١١

### \* حرف ف

فاضل دربندى، ٤٥٧  
فاطمه بنت الحسين، ١٢١  
فاطمه بنت حزام، ٤٢، ١١١  
فاطمه زهرا (عليها السلام)، ٢٩، ٤٣، ١١٢، ١١٣، ١١٨، ١٢٦، ٢٦٥، ٢٧٩، ٣٤٠، ٤٦٠، ٥٨٩  
فتحلى خان صبا، ٥٨٦  
فتحلى شاه، ١٤١، ٣٦٥  
فخر الدوله ديلمى، ٥٧٥  
فرزدق، ٢٩٢، ٢٩٣  
فرعون، ٤١٨، ٥٨٢  
فريدون، ١٦٢  
فزارى، ١٠٢  
فضل بن حسن، ٤٤  
فضل بن عباس بن عبدالمطلب، ١٩٩  
فطيّه، ٧٧

فلافس نهشلى، ٣٣٩  
فهمة غير مفهمه، ٤٥٥

### \* حرف ق

قابيل، ٢٧٢، ٢٧٣  
قاسم ابن العلاء الحمدانى، ٢٧٠  
قاسم بن بخيت، ٦٨  
قاسم بن حسن، ٦١، ٢٤٢، ٣٣١  
قاسم بن محمد بن ابى بكر، ١٨٤  
قاضى طباطبايى، ٥٥٢  
قباغ، ٨٧  
قبلة البرايا، ٤٥٦  
قدامة بن سعيد، ٤٢٣، ٤٢٤  
قدامة بن مالك جشمى، ٥٠٢  
قرة بن ابى قره الغفارى، ١٣٧  
قرة عين المرتضى، ٤٥٦  
قرينة النوائب، ٤٥٦  
قعقاع بن شور، ٥٤٢، ٥٦٠  
قعنب بن عمرو، ٢٢٢  
قمر بنى هاشم، ٢٠، ٤٣، ١١٠  
قنبر، ٣٢  
قيس بن اشعث، ٣١١، ٣٢٢، ٣٣٩، ٥٦٢  
قيس بن سعد، ٢٥٧  
قيس بن سعد بن عباده، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٧  
قيس بن سعيد، ١٠٥  
قيس بن طهفه نهدي، ١٠٥، ٢٢٠  
قيس بن عبدالله صائدى، ٦٤  
قيس بن مسهر، ٢٩٣، ٣٤٥، ٥٠٤  
قيس بن هيثم، ٣٦١، ٥١٤



### \* حرف ك

كافكا، ٥٧٧

كامل ابن اثير، ٤٤٥

كاوه آهنگر، ١٦٢

كثير بن اسماعيل كندی، ٨٤

كثير بن عبدالله شعبي، ٦٥، ٤٣٨

كعب بن جابر ازدي، ١٥١، ١٥٢

كعبة الرزايا، ٤٥٥

كفيلة السجاد، ٤٥٥

كلب بن وبره، ٤٩٤

كلينى، ٢٨٤

كمال الدين اسماعيل اصفهاني، ٥١١

كمال الدين حلى نجفى، ١٨٩

كميت بن زيد اسدى، ٥٩

كورت فريشلىر، ٥٣

كيسان ابو عمره، ٨٤



### \* حرف ل

لاهورتى، ٥٨، ٤٠٨

لبابه، ١١٧

لبيد، ٤٣، ١١١

لقيظ بن اياس، ٧٦

لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف، ٧٦

### \* حرف م

ماريه، ٩٠

ماریة بنت منقذ عبدی، ۵۳۵  
 مالک اشتر، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۱۴۱، ۶۰۸  
 مالک بن اعیس جهنی، ۳۵۳  
 مالک بن بشیر بدی، ۳۵۳  
 مالک بن حنظل، ۴۰  
 مالک بن عبدالله بن سریع، ۵۳۳، ۵۴۴  
 مالک بن عمرو نهدي، ۷۸، ۳۵۴  
 مالک بن مسمع، ۷۵، ۸۷، ۲۸۴، ۵۱۴  
 مامقانی، ۴۵، ۱۱۴، ۲۰۳، ۲۳۲، ۴۴۲، ۴۹۹، ۵۳۵، ۵۴۵، ۵۶۷، ۶۱۵  
 ماه بنی هاشم، ۴۵  
 مأمون عباسی، ۱۶۳  
 متوکل عباسی، ۱۶، ۳۲، ۳۹۲، ۴۱۹  
 مثنی بن مخربه بن عبدی، ۸۷، ۳۶۱، ۴۴۲  
 محبعلی خان ناظم الملك، ۶۰۸  
 محبوبه المصطفی، ۴۵۶  
 محتشم کاشانی، ۹۳، ۱۰۶، ۱۳۲، ۱۹۳، ۲۳۵، ۴۰۴، ۶۰۹، ۶۱۳  
 محدث قمی، ۱۳۱، ۱۸۰، ۶۱۶  
 محسن تأثیر تبریزی، ۱۷۰  
 محمد ابراهیم قاری، ۳۶۹  
 محمد ابن اشعث، ۶۲۴  
 محمد اقبال لاهوری، ۱۰۸  
 محمد باقر (علیه السلام)، ۱۸۰، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۹  
 محمد باقر بن پنجشنبه، ۵۸۲  
 محمد باقر درجه ای، ۱۹۲  
 محمد بن ابوالقاسم اشراق آصفی، ۱۰۶  
 محمد بن ابیطالب، ۲۱۹  
 محمد بن ادريس بن عباس شافعی، ۱۱۶  
 محمد بن اشعث، ۱۸۲، ۴۲۳  
 محمد بن بشر حمدانی، ۲۲۲  
 محمد بن حسین، ۵۶۹

محمّد بن حنفيّه، ۵۹، ۶۹، ۷۲، ۱۰۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۹، ۳۷۳، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۷۸، ۶۰۷، ۶۳۱

محمدبن زكريا، ۳۳۹

محمد بن سعيد بن عقيل بن ابی طالب، ۸۱

محمد بن سنان، ۱۲۹، ۴۲۷

محمد بن عبدالرحمان حمدانی، ۱۴۸

محمد بن عمير، ۵۰۴

محمّد بن مسلم، ۶۹، ۷۶، ۳۳۰

محمّدنقی ملك الشّعراى بهار، ۵۸۶

محمّد جواد بن سيّد محمّد بن محمّد عاملی شقرايی نجفی، ۱۹۷

محمدحسين عنقا، ۶۱۳

محمّد خدابنده، ۳۷

محمد خراسانی، ۱۹۲

محمدرضا قلی خان همای شیرازی، ۶۱۳

محمّد شاه، ۴۰۴

محمّد صادق سمنانی، ۴۰۷

محمد صادق فراهانی، ۹۲

محمد طاهر طبرستانی، ۴۰۳

محمّد علی بن میرزا عبدالرحیم تبریزی، ۵۷۳

محمدعلی پاشا، ۳۶۵

محمد علی حزين لاهیجی، ۲۳۵

محمّدعلی سدهی اصفهانی، ۴۹۶

محمد کاشانی، ۶۱۳

محمد کاظم کروندی اصفهانی، ۱۹۲

محمّد یزدی، ۲۰۴

محمود عقاد، ۴۱

محيی الدين محمد سها، ۶۱۳

مختار بن ابو عبید ثقفی، ۹، ۱۹، ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۵۸، ۵۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸،

۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۲۱۱،

۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۷۰، ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷،

٤٠٨، ٤٢٤، ٤٢٩، ٤٤٢، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤٩٤، ٤٩٩، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥١٨، ٥٢١،

٥٢٣، ٥٢٤، ٥٥٥، ٥٧٨، ٦٠١، ٦٠٧، ٦١٥، ٦١٦، ٦٢٠، ٦٣١

مذرى، ٢٩٤

مذرى بن مشعل، ٦٧

مرتضى علم الهدى، ٥٣١

مرزگه، ٤٤٦

مرشدالدين ابواسحاق، ٥٣٩

مروان بن حكم، ٣١، ٣٢، ٥١، ١٨١، ٢٧٨، ٤٩٦

مسافر بن سعيد، ٦٠٧

مستنصر عباسى، ٥٢٥

مسعود بن حجاج، ١٥٦

مسعود بن عمرو، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٨٤، ٥١٤

مسلم بن عبدالله ضبابى، ٤٢٩، ٥٦٣، ٥٦٤

مسلم بن عقبه، ١٧١، ٤٨٧

مسلم بن عقيل، ١٩، ٢٠، ٦٣، ٩٧، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٥٧، ١٧٩، ١٨١، ١٩٥، ٢١١، ٢١٤،

٢٢٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٣٠، ٣٤٤، ٣٤٥، ٤٠٩، ٤٢٨، ٤٤٥، ٤٩٣، ٤٩٦،

٤٩٩، ٥٤٢، ٥٤٤، ٥٦٠، ٥٦٧، ٥٦٨، ٦٠٨، ٦٢٣

مسلم بن عوسجه، ٦٦، ١١٨، ٢١٧، ٣٧٣، ٤٤٣

مسلم بن كثير ازدي، ٩٨، ٣٩٩، ٥١٧

مسلم جصاص، ١٢٣

مسلمة بن مخلد، ٤٨٦

مسيب بن نجبه فزارى، ١٩٤، ٤٠٦، ٥١٥

مشكور، ٢٠، ٢١١، ٦١٨

مصعب بن زبير، ٩، ٣٥، ٦٧، ٧٢، ٨١، ٨٢، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ١٠٥، ١٠٧، ١١٧، ١٤٧، ٢١٣،

٢١٦، ٢١٩، ٣٩٢، ٤٠٣، ٤٢٤، ٤٢٩، ٤٤٢، ٥٠٣، ٥١٣، ٥٤٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٦١٥، ٦١٦

مظفر الدين شاه، ١٤١

مظلومة وحيدة، ٤٥٧

معاذ بن هانى كندى، ٧٥، ٣٧٧

معاوية، ٦٣، ٩٥، ١١٧، ١١٨، ١٨٢، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٦٠، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨،  
٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٥، ٢٩٠، ٣٠٩، ٣٤٤، ٣٤٨، ٤١٤، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٣، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨،  
٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٦٠، ٤٩٦، ٥٠٢، ٥٠٤، ٥٠٧، ٥١٦، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٥٩، ٦٢٦

معاوية بن اسحق، ٤٤٨، ٤٤٩

معايب بن مالك اشعري، ٨٣

معتز، ٣٢

معز الدين ملكشاه بن الب ارسلان، ١٣٠

معقل، ٧٩، ١٣٨

معقل بن قيس رياحي، ٢٥٠

معلي بن كليب، ٧٩

مفضل بن عمرو، ٢٦١، ٢٧٤

مقبري، ٧٠

مقرم، ٤٣، ٣١٤

ملك معز الدين، ٣٧

مليكة النساء، ٤٥٥

منذر، ٢٢٢

منذر بن جارود عدي، ٢٢٢، ٢٨٤، ٥١٢، ٥١٤

منصور عباسي، ١٧

منقري، ٤٥٣

مؤر على شاه، ٥٩٦

منهال، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥

موسى (عليه السلام)، ١٣٠، ٣٢٢، ٣٧٣، ٤١٨

موسى بن جعفر، ٣٤٣

موسى بن طاووس، ٥٢٤

موسى بن عامر، ٢٤، ٤٠٢، ٤٤٤، ٥٦٨

موسى بن عمران، ٢٨٢

موسى بن عمير، ٨٠

موقع بن ثمامه اسدى صيداوى، ٩

مونتسكيو، ٧٧

مويّد الدولة (ديلمي)، ٥٧٥

مهاجر بن اوس، ٢٢٨  
مهاجر بن اوس تميمي، ٤٣٨  
مهلّب بن ابي صفره، ٨٦  
ميثم تمار، ٢١٧  
ميرزا احمد جندقي، ٥٩٠  
ميرزا داراب بيگ جوياء، ٨٢  
ميرزا محمدحسن اصفهاني، ٥٩٦  
ميرزا محمدكاظم، ٥٨٦  
ميسون، ١٤٦، ٢٠٢، ٥٠٧  
ميمونه، ٤٦١  
مؤيد، ٣٢

#### \* حرف ن

نائبة الحسين، ٤٥٥  
نائبة الزهراء، ٤٥٥  
ناصر الدين شاه، ٩٢، ٤٠٤، ٤٩٧، ٥٨٦  
نافع (بن سميّه)، ٤٣٩  
نافع بن هلال، ٦٤، ٣٠٢، ٣١٤، ٥٦١  
ناموس رواق العظمة، ٤٥٥  
نجاشي، ٤٥٣  
نجمه، ٦١  
نسايي، ٨٠  
نصر بن صالح بن حبيب بن زهير عيسى، ٢٣٧  
نصر بن مزاحم، ١٨٤  
نظام الدين محمود بن حسن الحسنی، ٥٣٩  
نعمان بن بشير، ٧٨، ٢٨٥  
نعمت الله جزايري تستري، ٥٣٩  
نعيم بن عجلان انصاري، ٣٧٦، ٥٣٩  
نفس زكيه، ١٧

نفع بن حارث، ٢١٢

نفع (بن سميه)، ٤٣٩

نفيله، ٦١

نمر بن قاسط، ١٢٨

نمرود، ٤١٨

نمير بن وعله حمداني، ٧٩

نوار، ١٥٢

نوح، ٢٨، ١٩٤، ٣٢٩، ٣٤٤، ٣٥٩، ٦٠٩

نوريان، ٢٠١

نوفل بن ازرق، ٤٨

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، ٢٥٠

نير تبريزي، ٤٠٠



حركة الترجمة  
Translation Movement

#### \* حرف و

واظ بن غانم، ٣٤٠

واقدي، ٧١

وجيه الدين مسعود سربداري، ٣٧

وراد، ٣٦١

ورام بن ابي فراس، ٥٢٤

وليد بن عبد الملك، ٧٠

وليد بن عتبة، ٣١، ٣٢، ٢٧٨

وليدة الفصاحة، ٤٥٦

وهب بن عمر بن معيب، ٣٩١

#### حرف هـ

هابيل، ٢٧٢، ٢٧٣

هاتف اصفهاني، ٥٨٣

هارون، ٥٤٦

هارون مکی، ۱۸۸

هانی، ۶۷، ۷۹، ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۱۴

هانی بن تثبیت، ۶۷

هانی بن تثبیت حضرمی، ۱۸۴، ۳۴۰

هانی بن عروه، ۲۹۵، ۴۰۳، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۹۹، ۵۵۰، ۵۵۲

هانی بن هانی، ۵۰۴

هانی وادعی، ۴۲۸

هبیاط، ۸۰

هشام بن عبدالملك، ۵۱۰

هلال بن نافع، ۳۳۸

هند، ۱۱۸، ۲۰۲

هیثم بن الاسود النخعی، ۴۴۰



### \* حرف ی

یحیی بن حکم، ۶۶، ۷۴

یحیی بن ذکریا، ۲۶

یحیی بن زید، ۷۸، ۵۲۳

یحیی بن سعید، ۱۰۲، ۲۹۰، ۲۹۱

یحیی بن معین، ۲۱۲

یزدگرد، ۵۶۸

یزید بن الحرث، ۵۰۴

یزید بن انس، ۸۳، ۴۹۴، ۴۹۵

یزید بن انسی، ۴۰۷

یزید بن ثبیط، ۹۰

یزید بن حارث، ۳۲۲

یزید بن رقاد، ۳۳۰

یزید بن رویم، ۵۰۴

یزید بن زیاد، ۳۲۷

یزید بن زیاد بن مهاجر، ۴۲۵

ترجمت ترجمت  
Translation Movement

یزید بن زیاد بن مہاصر کندی، ۴۱

یزید بن مسعود نہشلی، ۲۲۲

یزید بن معاویہ، ۱۴۶، ۲۲۸، ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۴۵، ۴۱۴، ۵۱۲

یزید بن معقل، ۱۵۱

یزید بن مغفل، ۲۲۳

یزید بن مفرغ، ۲۸۱، ۴۳۹

یزید بن نبیط عبدی، ۱۴۹

یسار، ۵۱۶

یغمای جندقی، ۵۹۰

یوسف بن عمر، ۴۴۸، ۴۴۹



ترجمہ تحریک  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement



ترجمة قرآن  
Translation Movement

فهرست اعلام (مکانها)

\* حرف الف

آذربایجان، ۵۰۰، ۶۲۱

آفریقا، ۱۶۶، ۴۴۹

آق سرا، ۵۳۵

آلمان، ۱۰۸

آل نیی، ۱۱۶، ۱۹۴، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶

ابجد، ۲۶۰

احبا، ۳۰۳

اراک، ۹۲، ۴۰۹، ۴۱۰

استانبول، ۳۶۵

استانبول، ۶۰۸

اسکندریه، ۶۰۱

اشبیلیه، ۳۰

اصفهان، ۱۳۰، ۱۷۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۵، ۴۱۰، ۴۹۷، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۹۶، ۶۱۳

الازهر، ۶۲۴

انبار، ۲۵۱، ۲۵۲

اندلس، ۲۹

انگلستان، ۱۰۸، ۱۹۸

اواسط، ۱۷

اهواز، ۱۷، ۵۷۰



ایران، ۷۷، ۹۲، ۱۶۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۲۶، ۲۳۵، ۳۶۵، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۴۰،  
۵۱۱، ۵۶۹، ۵۷۷

### \* حرف ب

باخمرا، ۱۷  
بحرین، ۱۹۱  
بصره، ۱۷، ۳۸، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۷، ۹۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۸۴، ۲۸۵،  
۴۴۳، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۰، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۴  
بطحا، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۸  
بطن عقبه، ۲۹۶، ۲۹۷  
بعلبك، ۱۲۴، ۱۲۵، ۵۶۹  
بغداد، ۷، ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۹، ۵۷، ۷۸، ۱۰۹، ۱۲۹، ۳۴۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۱۱،  
۵۲۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۸۰، ۶۰۸  
بقیع، ۵۱، ۵۲، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۸۰  
بلخ، ۹۵، ۳۴۹  
بمبئی، ۲۰۴  
بنارس، ۲۳۵  
بهقباد سفلی، ۲۲۱  
بیت المقدس، ۴۳۰، ۵۵۶  
بیرجند، ۲۷  
بیروت، ۲۶۶، ۵۲۷  
بیضه، ۳۰۰

### \* حرف پ

پاریس، ۵۷۷  
پاکستان، ۱۰۸، ۵۲۷

## \* حرف ت

تبریز، ۹۲، ۱۴۱، ۱۴۶، ۳۶۵، ۴۹۷، ۵۱۱، ۵۳۵، ۵۵۳  
تبیین، ۲۰  
ترکستان، ۴۰۴  
ترمذ، ۹۵  
تنعیم، ۲۹۳  
تونس، ۲۹، ۳۰  
تهران، ۹۱، ۹۲، ۱۳۱، ۱۹۲، ۲۰۴، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۹۷، ۵۸۲، ۵۹۶

## حرف ث

ثعلبیه، ۲۹۴، ۲۹۵

## حرف ج

جاثلیق، ۴۲۴  
جبل عامل، ۲۱، ۲۳، ۱۹۷، ۲۶۶  
جزیره، ۱۰۲، ۲۱۱، ۲۵۱، ۵۰۸، ۵۶۹  
جوخی، ۹۶  
جیحون، ۹۵، ۲۰۴، ۵۹۱



## حرف چ

چاه جعد، ۵۶۹  
چین، ۵۴۰

## حرف ح

حاریص، ۲۰  
حبشه، ۱۰۳، ۱۱۸، ۴۶۱  
حجاز، ۲۶، ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۶۰، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۱۰، ۴۴۰، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۹۳، ۵۸۷، ۵۴۷، ۵۴۶

حجر اسماعيل، ٥٧٠  
 حديبيه، ٤٢٨  
 حضرموت، ٦٢، ١٥٤  
 حلب، ١٢٣، ١٣٠، ٦٠٢  
 حلوان، ٥٠٢، ٥٠٣  
 حله، ٣٩، ١٨٩، ٢٦٧، ٣٤٢، ٣٦٢، ٤٥٤، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٧٠  
 حله سيفيه، ٤٤  
 حمام اعين، ٨٤، ٤٠٣  
 حمراء، ٤٤٣  
 حيدر آباد، ٦٢

## حرف خ

خالدیه، ٥٠٧  
 خراسان، ٣٤، ٧٧، ١٣٠، ١٤٦، ١٨٨، ٤٤٠، ٥٨٩  
 خزيمه، ٢٩٤  
 خضراء، ٢٧٥  
 خمين، ٤٠٩  
 خوارزم، ٩٥، ٤٠٤  
 خوسف، ٢٧



## حرف د

داراب، ٢٦٠  
 دارالاماره، ٨١، ١٠٦، ١١٧، ١٥٧، ٣٤٨، ٣٩٢، ٤٢٥، ٤٧٢، ٤٩٩، ٦١٨  
 دارالحکومه، ٧٢، ١٤٧، ٣٩٢  
 دارالشفاء، ٤١٠  
 دارالفنون، ١٤١، ٤٠٤  
 دانشگاه بيروت، ٥٢٧  
 دانشگاه لکنهو، ٥٢٦  
 دانشگاه لندن، ٥٢٦

دجله، ۷۳، ۸۱، ۸۴، ۱۴۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۵۵۹

درعیّه، ۳۶۵

دشت میشان، ۵۵۸

دکن، ۶۲، ۵۷۳

دمشق، ۱۶، ۲۱، ۱۲۵، ۲۴۹، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۸۷، ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۷، ۶۰۲

دهلی، ۲۳۵

دیر عبدالرحمن، ۲۵۰

دیلم، ۱۴۸، ۳۱۱



تأسیس: ترجمه  
Translation Movement

## حرف ذ

ذات عرق، ۱۵۵

نوحسم، ۲۲۷

## حرف ر

ربذه، ۱۹۹

رقیم، ۵۴۷

رکن، ۵۹۶

رمیله، ۵۲۸

رودبار، ۴۲۴

روم، ۵۴۰، ۶۲۴

رها، ۲۱۱

رهمه، ۳۰۱

ری، ۱۵۵، ۳۲۴، ۵۷۵، ۵۸۴

## حرف ز

زاه، ۵۷

زباله، ۱۵۷، ۲۹۶

زرود، ۲۹۴

زمزم، ۵۷۰

زويله، ۳۸۹

### حرف س

ساباط، ۲۵۵، ۲۵۶

ساتيدما، ۵۶۳

ساده، ۱۸۹

سامرا، ۲۸، ۲۹، ۴۰۵، ۴۵۱، ۵۰۲

ساوجيلاغ، ۹۲

ساوه، ۵۱۱

سبته، ۳۰

سبخه، ۴۲۳

سبزوار، ۳۷

سده، ۴۹۷

سرخس، ۳۴۹

سلسيل، ۵۹۲

سماوه، ۲۰۱

سمنان، ۹۲، ۴۰۷

سميساط، ۲۱۱

سنجار، ۵۰۸

سودان، ۳۸۹

سوريه، ۵۲۹

سيالكوت، ۱۰۸

سيبور، ۱۲۴



### \* حرف ش

شام، ۱۹، ۲۹، ۳۳، ۵۷، ۶۸، ۸۰، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۸،  
 ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۹۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸،  
 ۳۶۵، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۴،  
 ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۷۲، ۴۷۸، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۶، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۸،  
 ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱،  
 ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۴

شبان، ۳۷۰

شراف، ۲۹۷، ۳۰۰

شط فرات، ۲۵۱

شفیه، ۶۰۸

شقوق، ۲۹۵

شوره زار، ۳۶۱

شیراز، ۳۴، ۴۴، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۳۸۱، ۴۰۳، ۵۳۹، ۵۹۶

شینور، ۲۵۱



ترجمتہ تحریک  
 Translation Movement

#### \* حرف ص

صفا، ۵۹۶

صور، ۳۷۴

صوفیہ، ۳۰

صیدا، ۳۷۴

#### \* حرف ط

طائف، ۷۳، ۴۳۸

طبرستان، ۵۳۹

طف، ۳۰۸، ۳۶۴، ۳۷۵، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۵، ۵۱۷

طور، ۵۹۸

طوس، ۲۸، ۲۹، ۳۹۰

طیردبا، ۳۷۴

## \* حرف ع

عذيب، ٥٢٠

عذيب الهجانات، ٢٣٢، ٣٠٢، ٤٣٤، ٦١٦

عراق، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٥، ٢٦، ٣٣، ٦٣، ٧٢، ٨١، ٨٨، ٩٠، ٩٢، ٩٦، ١٠٢، ١٠٥، ١٣٦، ١٥٣،

١٥٥، ١٩٣، ١٩٨، ٢٠١، ٢١١، ٢٢١، ٢٦٠، ٢٧٥، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣،

٢٩٥، ٢٩٦، ٣١٠، ٣١٢، ٣٤٢، ٣٤٨، ٣٦٩، ٣٨٧، ٣٩٩، ٤٢٤، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٩٤، ٥٠١،

٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٨، ٥٢٨، ٥٤١، ٥٤٤، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٤، ٥٦٩، ٥٨٩، ٥٩٣،

٦١٩، ٦٢١

عسان، ٣٠٣

عسقلان، ١١٦

عمّان، ٣٦٩، ٥٢٨

عمورا، ٣١٢

عنزيان، ٣٤٩

عيترون، ٢٦٦

عين الورد

عين الورد، ٩١، ١٨١، ٣٤٤، ٤٠٢، ٤٠٦، ٥١٥، ٥١٦، ٥٤٦



## \* حرف غ

غاضريّه، ٥٨٠

غدير، ٣٥، ٥٧٦

غزنين، ٣٤٩

غزّه، ١١٦

## \* حرف ف

فارس، ١٧، ٧٣، ١٩١، ٢٦٠، ٥٧٥

فرات، ٢٠، ٤٧، ٤٨، ٥٤، ١٠٢، ١٥٣، ١٧٠، ١٧٩، ٢١١، ٢٦٨، ٢٧٣، ٢٩٧، ٣٠٨، ٣٣٢،

٣٨٩، ٣٩٠، ٤٩٧، ٥١٢، ٥٥٥، ٥٨٧، ٥٩٢، ٦٠٨، ٦١٧، ٦٢١

فرانسه، ٦٢٤  
 فرح آباد، ١٣١  
 فرغانه، ٥٣٥  
 فريومد، ٣٧  
 فيروزكوه، ١٣١

## \* حرف ق

قادسيه، ٢٢٤، ٣٤٦، ٣٥٤، ٤٣١، ٥١٩، ٥٢٠

قاهره، ٤٢٧

قرقيسا، ١٠٢

قزوين، ٤٤، ١٦٦

قصر بنى مقاتل، ٢٢٣، ٣٠٦

قم، ٤١٠، ٦٠٨

قمحيه، ٣٠

قنسرين، ١٢٣

قنسيرين، ٤٠٠



## \* حرف ك

كابل، ٥٧٣، ٦٠٨

كاظمين، ٥٤١

كاظميه، ١٥، ٥٧٨

كربلا، ٦، ١٤، ١٦، ١٧، ٢٠، ٢١، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٣٤، ٣٥، ٣٩، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٥، ٤٦،  
 ٤٧، ٥١، ٥٣، ٥٨، ٦١، ٦٢، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٧٣، ٧٥، ٧٨، ٩٠، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦،  
 ٩٧، ٩٨، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٩، ١١٢، ١١٣، ١١٨، ١١٩، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٠، ١٣١، ١٣٦، ١٣٧،  
 ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٦، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩،  
 ١٦٤، ١٦٥، ١٧٠، ١٧١، ١٧٥، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٤، ١٨٩، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦،  
 ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢١١، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢،  
 ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٨٨

،۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۳، ۳۴۰، ۳۲۲، ۳۱۲، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۴  
،۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۵، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴  
،۴۱۲، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۵، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۷۶، ۳۷۵  
،۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶  
،۴۷۴، ۴۷۲، ۴۶۷، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۴۵  
،۵۰۹، ۵۰۸، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۹، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۵، ۴۸۳  
،۵۲۹، ۵۲۸، ۵۲۵، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۲۲، ۵۲۱، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۷، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۱، ۵۱۰  
،۵۵۷، ۵۵۵، ۵۵۴، ۵۵۳، ۵۵۲، ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۴۴، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۳۹، ۵۳۶، ۵۳۵، ۵۳۴  
،۵۹۱، ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳، ۵۷۴، ۵۷۳، ۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۲، ۵۶۰، ۵۵۸  
۶۳۱، ۶۱۸، ۶۱۶، ۶۱۵، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۹۶، ۵۹۵، ۵۹۳، ۵۹۲

کرمان، ۲۰۴، ۳۷۵، ۵۳۹، ۵۹۶

کرمانشاه، ۹۱

کشمیر، ۵۷۳

کعبه، ۹۴، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۶، ۲۰۴، ۲۱۷، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۷۲، ۴۸۷  
۵۱۱، ۵۱۸، ۵۷۳

کفر طاب، ۱۲۴

کلتانیہ، ۵۶۳

کمبریج، ۹۰، ۱۷۱

کناسه، ۲۳۳، ۳۹۹، ۴۴۹

کوالالامپور، ۵۲۷

کوفہ، ۱۷، ۱۹، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹  
،۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳  
،۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲  
،۱۸۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷  
،۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸  
،۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴  
،۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸  
،۳۶۱، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰  
،۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۳  
،۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲

٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٦، ٥١٠، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٧، ٥٣٣، ٥٣٥، ٥٤١،  
٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٧،  
٥٦٨، ٥٨٣، ٥٩١، ٥٩٥، ٦٠٨، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٢، ٦٢٣

### \* حرف گ

گرگان، ٣٢٤

### \* حرف ل

لبنان، ٢٠، ٢٦٦، ٣٧٠، ٣٧٤، ٤٠٠، ٥١٧، ٥٢٩، ٥٧٦

لكنهو، ٥٢٦

لندن، ١٦٦

### \* حرف م

مالزی، ٥٢٦

ماينقيا، ٥٥١، ٥٥٢

مجمع البحرين، ٣٧٣

مدائن، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣

مداین، ٩٦، ٢٥٥، ٢٥٧

مدینه، ١٧، ٣١، ٣٢، ٣٩، ٤٤، ٥١، ٦١، ٦٩، ٧٣، ٩٠، ٩٦، ٩٧، ١٠٤، ١١١، ١١٣، ١١٤،  
١١٦، ١١٨، ١٢٦، ١٢٧، ١٥٣، ١٥٦، ١٥٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٧، ١٩٣، ١٩٦، ١٩٨، ٢١١،  
٢١٣، ٢١٤، ٢٢٣، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٢،  
٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٩، ٣٣٥، ٣٤٥، ٣٤٦، ٤٠٠، ٤٤٠، ٤٤٦، ٤٤٧،  
٤٤٨، ٤٥٣، ٤٦٠، ٤٦٤، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٨٥، ٤٨٧، ٤٨٨، ٥٠٠، ٥٠١، ٥١٠، ٥٤٥، ٥٤٧،

٥٤٨، ٦٠٧، ٦١٨، ٦٢٣

مدینه الرزق، ٨٧، ٤٤٢

مذار، ٨٤، ٨٥، ١٠٧

مرج عنرا، ٢٧٥

مرو، ٩٥، ٣٤٩

مسجدالحرام، ٣٤٤، ٣٧٢

مسجد اموى، ٤٠٩

مسكن، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٦، ٢٥٧

مسيب، ٢٠، ٦١٩

مشهد، ٩٢، ١٥٨، ٣٨٣، ٥١١، ٥٣٩، ٥٦٩، ٥٨٦، ٥٩٥، ٥٩٦

مصر، ٧، ٢٠، ٣٠، ٣٦، ٤١، ٤٤، ٥٧، ١٠٩، ١١٦، ١٥٨، ١٦٣، ١٩٣، ٢٦١، ٢٨٢، ٣٦٥،

٤٤٩، ٤٥٠، ٤٨٥، ٤٨٦، ٥٤٣، ٥٩٥، ٦٢٤

مضيق، ٢٨٧

معرّه التّعمان، ٤١

مغرب، ٣٠

مگه، ٢٢، ٢٦، ٤٤، ٦٩، ٧٠، ٧٢، ٩٠، ٩٧، ١١٥، ١١٦، ١٥٠، ١٥١، ١٩٦، ٢١١، ٢١٤، ٢٢٣،

٢٣٠، ٢٣٤، ٢٦٤، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩،

٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٤٢٦، ٤٣٢، ٤٤٠، ٤٨٠، ٥٠٠، ٥١٤، ٥٤٥،

٥٤٧، ٥٦٧، ٥٧٦، ٥٧٨، ٥٩٦

موصل، ١٩، ١٠٢، ٢١١، ٤٢٧، ٥٠٧، ٥٠٨، ٦٠٨

موقف، ٥٩٦

مونيليه، ٦٢٤

**\* حرف ن**

نجف، ٢٢، ٨٢، ١٣٠، ١٤٦، ١٩٠، ١٩٧، ٢٠١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٧، ٣٤٢، ٣٦٢، ٣٦٩، ٣٧٤،

٣٩٥، ٤٠٥، ٤٠٩، ٥٢٥، ٥٤١، ٥٧٠، ٥٨٠، ٥٨٩

نخيله، ٧٩، ٢٤٩، ٢٥٠

نواميس، ٢٨٨

نهر علقمه، ٤١٩، ٤٥٠

نهر وان، ٥٤١

نيشابور، ٥٧، ١٣٠، ٣٤٩

نيم آورد، ١٩٢

نينوا، ١٣٢، ١٩٣، ٣٠٧، ٣٧٤، ٣٨٣، ٣٩٠، ٤٥٠، ٤٩٧، ٥١٨، ٥٨٨، ٥٩٣، ٦١٤

نيويورك، ١٦٦

### \* حرف و

وادی السّلام، ۱۹۰

وادی القری، ۵۴۸

واسط، ۳۴، ۵۰۲

### \* حرف هـ

هرات، ۱۲۱، ۱۳۰، ۳۴۹

هران، ۲۱۱

هُرث، ۳۴

هند، ۶۲، ۱۰۸، ۱۹۹، ۲۳۵، ۵۷۳، ۵۹۶

هندوستان، ۱۰۸، ۲۳۵، ۴۴۰، ۵۲۶، ۵۷۷

هوازن، ۱۱۱، ۵۵۷، ۵۶۲

### \* حرف ی

یبرسی، ۳۰

یثرب، ۱۵۶، ۴۴۰، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۵، ۵۹۶

یزد، ۹۲، ۱۰۶، ۱۷۰، ۵۹۶

یمن، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۶۰، ۲۹۳، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۷۰، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۴۲،

۴۵۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۸۵

ینبع، ۱۸۷

یونان، ۶۲۴

## فهرست اعلام (قبایل)

### \* حرف الف

آل ابوطالب، ۳۳۰

آل الله، ۱۱۳، ۳۷۴، ۵۵۴، ۵۸۷

آل بکر بن وائل، ۴۳۳

آل پیغمبر، ۵۸۹

آل پیمبر، ۱۹۴، ۲۳۶، ۵۸۵

آل حیدر، ۱۵

آل رباح، ۲۲

آل رسول، ۲۱۸، ۵۷۵

آل زحیک، ۳۴۴

آل زیاد، ۱۳۷، ۳۵۰، ۵۸۵

آل طه، ۱۲۲

آل عبا، ۵۱۱

آل عباسی، ۱۷

آل علی، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۹۸، ۳۴۴، ۳۸۳، ۳۹۰، ۴۵۶، ۵۲۸، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۱، ۶۱۴

آل قفطان، ۲۲

آل محمد، ۳۵، ۷۳، ۱۱۶، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۰، ۳۷۳، ۴۶۵، ۵۰۷، ۵۲۹

آل مرتضی، ۱۴۰

آل مصطفی، ۲۷، ۵۵۴، ۵۸۸

آل هاشم، ۴۰، ۱۱۶، ۱۵۸، ۵۱۷

آل یاسین، ۲۰۲

آل یزید، ۳۵۱

ازد، ۸۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۵۳، ۴۴۲

اهل بیت، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۵۹، ۶۸، ۷۱، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳،  
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰،  
۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸،  
۲۲۰، ۲۳۶، ۲۶۶، ۳۲۰، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۰،  
۴۰۲، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۴،  
۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۶، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۸،  
۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹

## \* حرف ب

بکر، ۸۷، ۳۹۰

بنی اسد، ۱۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۴۱، ۳۸۴، ۶۳۱

بنی اسرائیل، ۲۸۳، ۴۳۰

بنی اللات، ۵۴۶

بنی امیه، ۱۶، ۳۴، ۳۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۹۳، ۲۲۳، ۲۵۵،  
۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۹۰، ۴۱۴،  
۴۱۵، ۴۲۶، ۴۴۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۸۴، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۴۲، ۵۷۶، ۶۱۹، ۶۲۵،  
بنی تمیم، ۱۵۶، ۱۷۹، ۲۱۹، ۳۳۹، ۵۴۱، ۲۰۳، ۲۱۶، ۳۶۱، ۴۴۲، ۵۰۰، ۵۴۵

بنی تیم، ۲۰۳

بنی جابر، ۵۳۳

بنی حضرمی، ۱۵۴

بنی حمدان، ۵۲۱

بنی دهمان، ۲۵، ۵۶۸

بنی سعد، ۲۲۱، ۲۲۲

بنی سهم، ۵۱۸

بنی شبام، ۳۵۸

بنی صائد، ۴۴۲

بنی ضبیعه، ٤٤٣

بنی عباس، ١٧، ١٦٢، ٣٩١

بنی عجل، ٧٧

بنی عجلان، ٣٩، ٥٠٠

بنی علیم، ١٢٨

بنی غفار، ١٨٠

بنی قزار، ١٨٠

بنی قیس، ٢٤٦

بنی کاهل، ٥٤٥

بنی کلاب، ١٨٣، ٥٥٧

بنی کلب، ٤٩٤

بنی کنده، ١٩٧

بنی مدینه، ٤٩٤

بنی مراد، ٢٥١

بنی مروان، ١٩٣

بنی نهشل، ٥٤٥

بنی نهم، ٢١٥

بنی هاشم، ١٥، ٢٠، ٤٥، ٧٧، ٨٠، ٨٣، ١٠٧، ١١٣، ١١٩، ١٢٧، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٨، ١٨٩،

١٩٨، ٢١٦، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٤، ٢٨٨، ٢٩٥، ٣٠٩، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٥، ٤١٤، ٤٣٣، ٤٦٠،

٤٦١، ٤٦٢، ٤٨٥، ٥١٦، ٥٢٣، ٥٥٧، ٦٢٣، ٦٢٥

بنی هند، ١٠٣

تاتار، ١٣٩

تمیم، ٦٣، ٧٥، ١٠٥، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٠، ٥٠١

تنوخ قضاة، ٤١

\* حرف ث

ثعلبه، ٥٤٦

ثقیف، ٧٣، ١٠٨

ثمود، ٣٨، ٣٩، ٣٥٩، ٥٠٥

### \* حرف ج

جرهم، ۱۰۰

جهنیه، ۲۴، ۵۶۸

### \* حرف ح

حمدان، ۳۳، ۶۳، ۸۶، ۸۸، ۱۰۵، ۱۴۸، ۲۲۱، ۲۲۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۸۷، ۴۴۲، ۴۹۵، ۵۳۳،

۵۴۴، ۵۴۷، ۶۰۷

### \* حرف خ

خزرج، ۳۹، ۱۹۶، ۴۷۹، ۵۰۰

خضیرات، ۵۸۰

خندف، ۱۸۰

خوارج، ۳۹، ۷۹، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۸۲، ۲۱۳، ۳۶۹، ۵۰۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳

خولان، ۱۹۶



### \* حرف ر

ربیعہ، ۷۷، ۱۰۵، ۵۵۶، ۶۲۱

### \* حرف ز

زیدیه، ۴۴۶

### \* حرف س

سبام، ۵۸

سعدی، ۴۹۳

سلمان، ۱۹۵

### \* حرف ش

شبانم، ۳۵۸، ۳۶۰

### \* حرف ص

صفویہ، ۱۷۰

### \* حرف ط

طی، ۱۳۶، ۳۰۳

### \* حرف ظ

ظبی، ۱۵۴

### \* حرف ع

عاد، ۳۵۹، ۵۰۵

عباسیان، ۱۷، ۵۲۳

عبدالقیس، ۸۷، ۹۰، ۳۵۸، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۳۵

عبدی، ۴۹۳

عکرمہ، ۲۹۶

علویان، ۲۶۵، ۵۳۹، ۵۹۰

### \* حرف ف

فزارہ، ۱۰۴، ۲۶۶، ۳۷۶



### \* حرف ق

قاجاريه، ٩٢

قريش، ٢٥، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٥٧، ٦٣، ٤٠٠، ٤٥٧

قضاعه، ٧٤

### \* حرف ك

كاهل، ١٣٦

كنده، ١٧، ٢٨، ٤١، ١٠٥، ١٥٤، ١٩٦، ٢١٢، ٢٢١، ٢٥١، ٣٤٤، ٤٢٦، ٤٤٢، ٤٩٩، ٦٢٢

كهلان، ١٩٦

### \* حرف م

منحج، ١٩، ١٠٥، ١٧٩، ١٩٥، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٤، ٤٥٢

مراد، ١٩٥

مضر، ٧٧، ٨٨

مُضر، ٦٢١

مغول، ٥١١



### \* حرف ن

نخ، ٣٥٥، ٦٢١

نہم، ٥٢١

### \* حرف ی

یافع، ١٥٤

یمانی، ٧٧

یہود، ٥٥٢